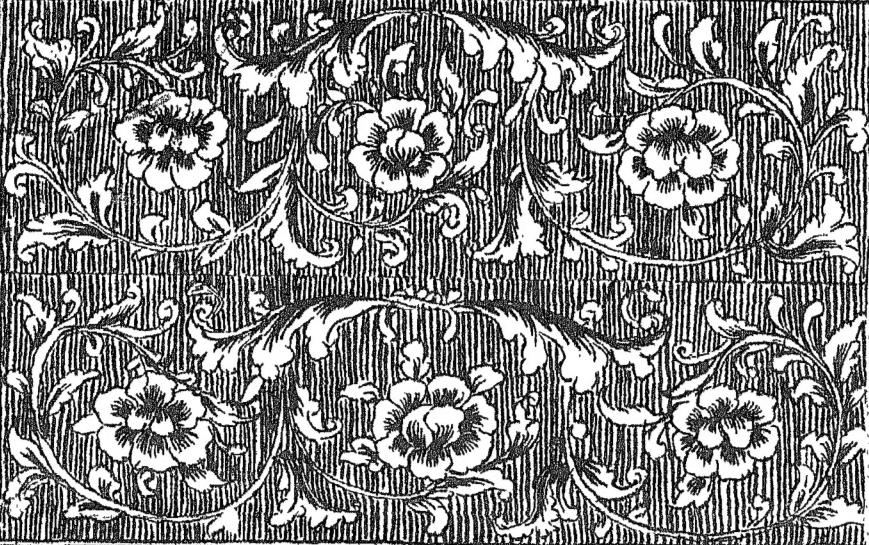
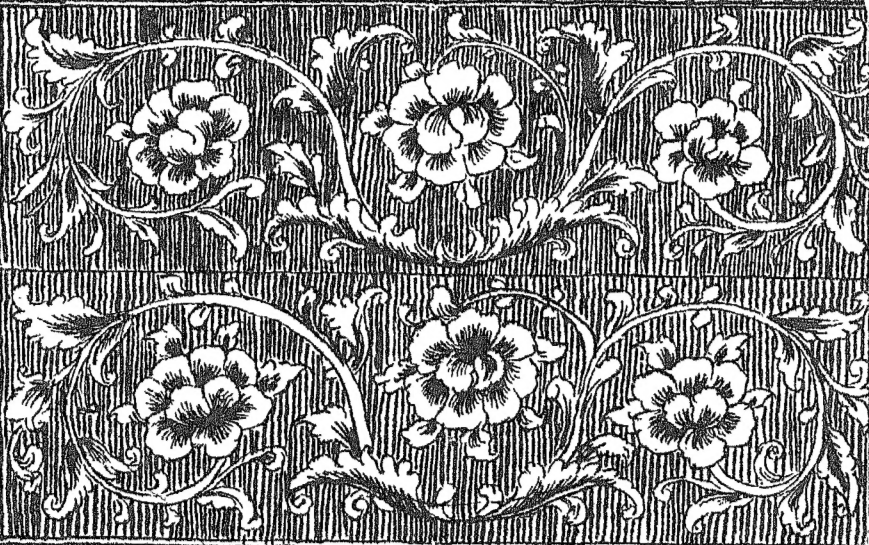


وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِجَانِهِ كِتَابِ تَحْقِيقِ الْمُؤْمِنِينَ دَرْ سَلَام



تأليف سید اشرف علی دہلوی و مطبع العلوم و تبلیغ پرورشید

ادویه بیان نموده و عطاران بی بضاعت بان گفتا گوده کتب مقبره متروک گشته و از جهت اشتباهات او اکثر
مؤثره مبدل بعیدیم الخاصیت شده خواست که بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند به صاحب اختیار
ذکر کرده در سلسله تحریر آورده باشد کتاب مالایس الطیبین بهر جامع بغدادی را در اکثر امور مناط اعتبار و آن
فی الواقع مولف آن جزاه الله تعالی خیر از قبل عهد نموده و هر چه از جامع ابن برطیار و غیره از کتب که نقل آن ضرر و یا
اشغال بوده استخراج کرده و دقیقه از نام می نگذاشته و هر چه از کتاب تذکره اولوالباب مشهور به جامع الظاهر
که شیخ دلوذ الظاهر بعد از جامع بغدادی تألیف نموده و در بعضی امور فریدی داشته باشد از ادب دیده و بدستور
هر چه این تمیزه مولف معنی و مولف شامل و مصنف کامل الادویه و جامع الادویه امین الدوله و غیرهم ایراد نموده
اند و در جامع بغدادی بنظر رسیده بیان آنرا لازم دانست و هر چه از کتب مقبره مثل قانون و معالجات بقراط
و اختیارات ابن سهل و حادی کبیر و شیخ الاسلام و معالجات ایلانی و کناشن فاخر و سایر دستنویس و مشقه المسموم
جالیئوس و کامل الصناء و مصنفات محمد ذکریا و سایر کتب و منقولات حسین بن اسحق و مصنفات حکمای هند مثل ترجمه
باهر و کتاب جوک و مست جوک و بهر چه بود و غیره و زشامی و سمرقانی و ابن سیرین و ابن سیرین و ابن سیرین و ابن سیرین
تا باین هر اثر را در دو ارجحول اهمیت را که در کتب ملاحظه شده و بهر چه در دنیا آورده و در ذکر درجات کیفیات آنچه تجربه
و قیاس است و آنست که همان گفتا نموده مگر در بعضی که اشاره بدان لازم بوده ذکر کرده و دریافت زیادتى این مجموعه
بر اختیارات بدیهی و سایر کتب بر صاحبان انصاف و دانش استقرایوشیده نخواهد بود و چون والد و جد این صاحب
منسوب بخدای درگاه خواتین کامکار و سلاطین عالی تبار خاندان بهیمه تقویه و دودمان مضیه علیه صفویه بوده اند
و این ذره بهر قدر از نیمه پیمان اخلاص موردنی بلا ذمت رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریه خیر البشر ناصر جا کران ایه
اشی عشر حافظ ملت بیضای خاتم الانبیاء اثر نهیب حق امید داشت اینته باو شایان خاقان بن خاقان سلطان
خواتین سکنه جهان خشت صاحبقران سیمان نشان بالقدر و الاسم و المکان لازال موبد با بقائیدات السجاده
و موبد با بدیهه الجلال الزمانیه منقحه و مرزاف و دلهذا این مجموع مسمی تجتهد المومنین را باسم ساسی و نام گرامی آن مالک
الرقاب موشع ساخت و با وجود عدم بیات این اراده اینست که خدمتی لایق تر از این بدرگاه شاهنشاه عالم و
عالمان پناه ظل احد نمیدانست بای می نمی نزد سپهان بردن عیب است و لیکن بهتر است از امر بی التماس
این نسخه نسقیم که اگر خطای مشاهده نمایند بواسطه اصلاح پوشند و بجز کتب کتابان لفظ ازین بدون مقابله
صاحب دردان پیرامون کتب طب نگردند و این مستعمل است بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات

در این کتاب و غیره

۴
ماریع مطلوب باشد در آن صورت قبل از تمامی نمود و برایشان باید گرفت و هر که را بعد از تمامی نمود قبل از زرد شدن و چهار بار باید
استحکام و اعتدال خشکی و کلهها و شکوفهها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی مگر کله سرخ را که قبل از تمامی شکفتن بهتر است و نشان
بعد از تمامی نمود قبل از خشک شدن و چهار بار استحکام نمود تا وقت ریختن برگ بلکه آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه
باید گرفت و در آن وقت اخذ آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نمود و بهوصاف باشد و حفظ او و به
در مکان سنک و جای نمک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشکی او باشد و هر چه از آفتاب تنش
زایل شود و اندر سایه باید خشک کرد و بدان که تاثیر دو ایالات کیفیت است و غذا را با لذات تاثیرش
بکمیت و تاثیر دو در مزاج معتدل منحصراست چهار مرتبه چه هر چه بقدر اعتدال بعد از ورود و بدین معتدل و متغیر شدن
اولا از کیفیت بدنی اگر بدین تاثیرات غیر محسوس از اثر او نیاید و از اثر او زیادتی مقدار اثر آن بقدر سهلی محسوس شود
انرا معتدل گویند و اگر تغییر ضعیف و کم از اثر او است و حال از زیادتی مقدار آن بعد از ظهور رسد درجه اول نامند و هرگاه تغییر ظاهری غیر ضعیف
و در درجه ثانی و اگر نهایت تغییر در مرتبه فساد طبیعت نرسد درجه ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و بیک
بلای سانه درجه رابع نامند و هر یک از درجات را عرضی میباشد که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و وقت درجات
نخوردگی که در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده و ذکر آنرا لایق ترد است و چنانست که بپایان ثابت شده که معتدل و متغیر
متنوع است و مادی که کیفیت بعد غلبه محسوس نرسد و عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحدی که بحد زیاد و در
سایر کیفیات باشد که اول مرتبه احساس زیادیت درجه اول نامیده اند و غلبه دو چندان را درجه دوم
و علی هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیر است پس در چهار درجه دوم مثلا دو جزو حار غالب است
بود و در سیوم چنین است و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات و مرکبات امر بدنی است چنانچه در فصل
و کدم مشاهده میشود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزای حاره هر یکی است بر سایر اجزا و قدر شربت هر یک منوط
است بر اثر فعل جزو غالب و در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی است پس اگر محجب زیادتی و کمی مقدار یک
از او و به در کیفیات محسوس باشد با احساس کیفی در مزاج مافوق و ماتحت آن شود بدین شبهه مذکور
مقدار و کثرت خواهد بود و بقیس است با کیفیت محسوس و کثرت کثرت باعث اشتباه سایر خواص مزاج است
بنظر اندر شد و چنانچه بتفصیل مراتب از بابت تاثیر کیفیت عالی بهنج و دیگر غیر آنکه اولان ذکر شده بیان نموده اند که چنانچه
بدن مستعمل است بر انضیاع مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخطاط محصوره در عروق و بر رطوبت و غیره
در عروق شریه و قوایات سوماتی و بر اعضا در دوح در جمیع اجزا مذکور ساری است پس هر چه

که خالی از افراط و تفریط باشد و اردین شود خالی از ان نخواهد بود که بعد از تغییر شدن از کیفیت بدنی تاثیر
در موهومی شاغل انضیه کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت از دست یا اثران باقی خواهد بود پس
اگر تاثیر او منحصراً در روح مجاری است و تجاوز از ان در شان او نیست درجه اول است و اگر در روح و
اخلاط تاثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبه ثانیه تاثیر نماید درجه سیم و اگر تاثیر او روح و خلط
و رطوبه ثانیه و اعصار را شامل کرد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اگر آنچه تاثیر او بر تیره چهارم باشد سیم
فائل است مگر آنکه حسب صورت نوعیه تریاقیه یا او باشد و مراتب قوای دویه منحصراً است بر مرتبه و قوت عبارت
است پس موجب افعال ان و فی الحقیقه افعال محسوسه است در موضع ملاقی مرتبه اول فعل محسوس و
است بسبب کیفیت متناهی که در مبداء ارجاء و از عناصر حاصل شده و فراج اولی نامنه مرتبه دوم فعل محسوس فراج
ثانی ذی فراج ثانوی است در ملاقی و ان از لوازم مرتبه اول است چه ان ذی فراج ثانوی مرکب است از اجزا
که هر یک از کیفیت فراجی اولی مختلف الاثر است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت
ثانوی حاصل شده و اثر او غیر تالیف اجزا خواهد بود چون برود و قبض مثلاً و هر چه را فراج ثانوی طبیعی باشد مرکب
القوی نامند و آنچه صنایع باشد اگر فراج ثانوی را از موافق تالیف گرفته اند است ان مرکب را متوافقه القوه گویند
و اگر مخالف باشد مثلاً هم تسخین و هم تبرید کند متضاده القوه نامند و طبیعت باذن خالق هر یک از قوت متضاده را در
نشان خود استمال می نماید و صورتی که عایق نه داشته باشد و مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانوی است
بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصه عبارت از دست مثل فعل حجر الیهود و در تقویت حصاة که از لوازم
کیفیت فراجی اوست که قیطع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حراره
فراجی اوست که ملطف اخلاط خاصه و ماخی بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم فراج ثانوی است
که بواسطه صورت نوعیه رفع سم می نماید بلکه با برزخ شیش الریس قدس سره و محققین که بقای صور غفیری
در مرکبات قایلند باید مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را فراج اولی از کیفیت اجزای متعاطله
تساوی پیدا شد و تأثیر و مرتبه است از مراتب و بهر صورت فراج ثانوی را هم اثری است غیر ان مثل شیر که مرکب است
از مایه و دهنه و جذبه تاثیر او بر فراج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر
تأثیر اجزای غیر متعاطله که است از مراتب و بهر صورت فراج ثانوی را هم اثری است غیر ان مثل شیر که مرکب است
از مایه و دهنه و جذبه تاثیر او بر فراج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر

مخفی مانند که بعضی از مرکبات بصورت نوعیه اند مثل خاک مخلوط باب و کفی که مرکب است از آب و هوای و
 بخاری که مولف است از آب و آتش و هر چه با صورت نوعیه است یا محکم ترکیبی باشد بحدیکه تحلیل اجزای مخفی
 او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل بسیار دشوار باشد مانند سایر متغیرات و آن مصادیق سجد است و گوشت یا
 متغیرات زیرین و گوگرد است چه هرگاه برود و جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد قوت ناریه صابنه غالب باشد
 صورت ذره پی پذیرد و اگر زیرین غالب باشد با قوه باده صورت فنی گمرد چون اجزای رادی الجو هر بود و کبریت
 کم باشد با قوت مایه صورت فلجی پذیرد هرگاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب شکون گردد و اگر زیرین چه جبهه الجو هر بود اسباب
 صبیغ و فور داشته بدی جوهر کبریت بانه باشد صورت نحاس پذیرد و چون با این حال پیوسته شد بدی
 غایت صورت روی توینا که حاصلی با قوه فایض شود و اگر کبریت حیدر الجو هر و زیرین رادی الجو هر باشد با عدم اسباب
 صبیغ صورت حدیدی عارض گردد و انقلاب بعضی به بعضی با اعمال مخصوصه که رفع بدی جوهر یک شود ممکن است
 و غیر محکم ترکیب را هم مراتب میباشد چه بعضی را تفزین اجزا بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار
 دشوار است و قدما فرموده اند که هرگاه مزاج دوایی را ندانند از تحلیل اجزای او استنباط نمیتوان نمود چه هرگاه
 قدر معین او را بقرع و این تقطیر کنند سایل او اجزای مای و ذبد آن اجزای هوای و صاعدش اجزای ناری
 و منقلش اجزای ارضی خواهد بود پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزا متفرقه استنباط نمایند و از آنجا تشخیص مزاج
 توان نمود و طوم است چه حد و طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه
 بنها و از فعل حار در لطیف حراقت ظاهر میشود و در غلیظه حرارت و در متوسط ملوحت و از فعل بارده در لطیف حموضه
 و در غلیظه عفوضه و در متوسط قبوضه و از فعل معتدل الحرات و البروده در لطیف دسومته و در غلیظه حلاوت و در متوسط
 و غلیظه قحارت و تفریق هر یک و بیان افعال این بدی ازین مذکور خواهد شد **تشیص شایسته** در ذکر صفات ادویه
 مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلی و تفسیر اسمی و نیاتی که درین تالیف مذکور میشود و در سایر
 ادویه مذکور علیهاست پوشیده مانند که ادویه را اغذیه را افعال کلی میباشد مثل تفزین حار و تبرید و کیفیت بار و نرم
 کردن و سیلان نمودن رطوب و خشک کردن و اساک نمودن یا بس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه
 میباشد که متاثر به افعال گیت مانند قشع و تسدید و روع و تحلیل و امثال این و اغذیه مفرده را صفات منحصر است
 در هر چه قسم اول لطیف صالح الکیوس کثیر الغذا مثل گوشت کبک و شراب و زوده تخم و لطیف رادی
 الکیوس کثیر الغذا مانند کبوتر بچ سیوم لطیف صالح الکیوس قلیل الغذا مثل انار و سیب و کامو عم

لطیف ردی الکیوس قلیل الفه امانه ترب و پیاز هر چه تند و نوح و شور باشد غلیظ صالح الکیوس کثیر الفه امانه
گوشت کوسفه وزرده تخم که زیاده بخته شده باشد ۴ غلیظ ردی الکیوس کثیر الفه امانه مثل گوشت گاو و اسب
و کبش ۵ غلیظ صالح الکیوس قلیل الفه امانه امر و دویه ۶ غلیظ ردی الکیوس قلیل الفه امانه مثل گوشت فاق
که قدید گویند و مانده کوره ۹ متوسط اللطافه و الکثافه که صالح الکیوس کثیر الفه امانه گوشت بره یکبار
که تقنی نامند ۱۰ متوسط ردی الکیوس کثیر الفه امانه کلم ردی که قنط عبارت از دست ۱۱ متوسط صالح
الکیوس قلیل الفه امانه انگور ۱۲ متوسط ردی الکیوس قلیل الفه امانه زردک ۱۳ متوسط صالح
الکیوس متوسط الفه امانه چه که خوب بخته باشد ۱۴ متوسط ردی الکیوس متوسط الفه امانه چه
که بسیار بخته ۱۵ لطیف صالح الکیوس متوسط الفه امانه نان کدو بسیار خوب بخته باشد ۱۶ غلیظ صالح الکیوس
متوسط الفه امانه گوشت کوساله ۱۷ لطیف ردی الکیوس متوسط الفه امانه نان بد بخته ۱۸ غلیظ
ردی الکیوس متوسط الفه امانه کلم پخته دار که کرب عبارت از دست و تقیر اسامی و بیان فعل مرکب و مفاد
این به ترتیب حروف بدین پنج است **حرف الالف** اکا که یعنی خورنده عضو هر چه سبب افراط تحلیل
و جلا و تفریق و نفوذ و نقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند **اصل** معنی پنج است اعم از آنکه از شجر یا از
گیاه باشد **اعحصان** معنی شاخهاست و مخصوص به شجره و گیاه ساقه راست است **اکلیل** معنی تاج و ابر
تاج که و غیر آن آمده و در ادویه مراد از چغری بودن شکوفه و بار نباتات است **اکله** و **اکلیل** جمع این **احام**
معنی نیز از است او و جمع وادی و به معنی کنار رودخانه است **اککیاب** مراد از دانه ها داشتن عضو
بجاریادویه که جو شایده باشند یا گرم کرده باشند **اکتعال** معنی کشیدن چیزی است **استشاق** به معنی کشیدن
چیزی یا آن که بسیار سایل باشد **حرف الباء** **بشع** معنی بد مزه است و هر چه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد
این اسم نامند **بصیض** معنی خوش مزه بطایع زمینها که آب در جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند **بجور**
هر چه در در استخوانهاست **بک** که ای که در ساق اشجار شکون شود یا در هر اسم فارسی تریاق است
و گویند هر چه رفع سم کند و مصنوع نباشد مخصوص باین اسم است **بیر** و بفارسی ملتور نامند بلغمه هندی
تجاری را گویند که شکوفه میوه هر دو دارند نیز را آنچه از نباتات و غلات دور قشر باشد مثل خشخاش بادام
ست یا کور ختمین میوه که برسد **بیرین** **بصاق** تریاق اب و بن معنی بفتح اول است این یک است **بیر**
و بشیر **حرف التاء** **تاق** معنی میوه است که در ساق اشجار شکون شود یا در هر اسم فارسی تریاق است

۸
او ترکیب و تلمیح از جای بسیار و تولید علم است تقریبات فارسی تریاک نامند و هر چه در شان او باشد که
حفظ قوت و صحت مزاج روح بحدی کند که رفع ضرر سم نماید این اسم نامند و گویند مخصوص صانعیت و این
که اینون را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت است که درین امر با تریاق اشتراک دارد تصفیق این سخن غریب
باب تعلیق او سخن چیزی بگردن و بسیار اعضا مگر ج فارسی پور گویند و آن متغیر شدن طعم است
یا بود یا هر دو تکلیف است صانع صانع کردن و سیراب نمودن و بهره برداشتن الله و مراد از و هیاس سخن بعضی
از او ویر است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن نقل و گذاشتن آن خواه با چراغ باشد یا بعل دیگر تصعید
انچه با تشبیه از او را صعود زمانید و لطیف او را اخذ کند حرف التاء کشش لغت پر ناست و مراد از او
هر چه از نباتات مابین شجر و گیاه باشد مگر بار نباتات مثل خوشه و میوه و امثال این ثقیل بمعنی گران
آمدن بر طبع و در فعل بود و سریع الزوال باشد حرف الجیم جبرش نیکو فیه که مینور نامند جبرله بر او مصل
زین سنگلاخ جبر که عضو شکسته را بطن جالی بمعنی پاک کننده است و فعل او رفع کردن رطوبات
از جبهه و جاده است از سطح عضو مانند انزوت و هر جالی ملین طبع است اگر چه بی قوت سهل باشد یا
جاذب بمعنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات است سبب حرارت از مکان آن بجانب
مثل ناسته و انچه شده یا انچه بد باشد و پیکان و خار را از حق بدن میکشد مثل گوشت طردن جامه بمعنی بسته شدن
است که در شان او سیلان باشد و بالفعل سایل باشد مثل موم حیمه بفتح اول و ثانی اب گردد آمده و جمع شده
و جز و چیزی چنان خنکی حرف الحاء مضی بمعنی ترش است و فعل او تلطیف و تقطیع و تقطیع و
تفتیه میاری و تبرید و تخفیف و تسکین صغیر او اطعام شدی خون و تولید ریاخ و ضرر اعصاب و هر چه زبان
اندکی بگردد یا غلیظ جلا و خرد و تقطیع باشد حاصض نامند حکاکه انچه از سایندن و چیزی جدا شود حلو هر چه
زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در احوال کند و لذت باشد شیرین نامند و فعل او نضج و تلین و جلا
است و کثیر انده او محبوب توها و مطش باشد حرلیت بمعنی گزنده است که اجزاء او در زبان زرد رفته
سیاه بگردد و تقریب اجزاء او نماید و فعل او تحلیل و شیمه و تقصین و احراق و تلطیف است بجهت شدت حرارت
حار و معنی شدت است و آن مرکب از غنی و حرارت است و فعل او مثل افعال اجزای دست حلاق سترنده یا
محول اعم از قید و زینب است حب انچه در تریارز باشد و بی غلات مثل گندم و جو حمل بار نباتات
است اعم از تر و مشابه تر است حلیب شیرین و تخمها و غیر آن و شیر تازه و در شیده است حیدر

گیاه خشک و شنبه خشک شده و کوبیده مخصوص نباتی است که گروی زمین پهن نموده با ساقی باشد و بعد
 ترش شد حرف الحاء خاثر آنچه اجزای خلط را بهم آورد **تحقیق** بمعنی سبک و غیر طبع احتمال
 او اسان بوده سریع الزوال باشد **خل** بمعنی جرات و در او دویه هر چه شبیه به بزر بر سطح ظاهر
 مثل آنچه بر روی می باشد حاتم بمعنی تمام کننده و عبارت از چیزیست که بسبب تخفیف در سطح جرات نفوذ
 نموده است پوست بر دیانه خلج بیرون رفتن سرد استخوان از مکان خود است **خلج** است **خلج** خلج
 اسم صیغه است خرو سرگین طبر حرف الدال و سم هر چه زبان را بنرم سازد و اجزاء او را
 منبسط سازد بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند و فعل او ترطیب و تلکین و از خال بی احداث سخنة است
 و او را مطلق آنکه تاثیر یکفیت کند و جزو بدن نشود و او را غذا آنکه تاثیر کیفیت او زیاده بر تاثیر کتیه باشد و او را
 آنکه یکفیت تاثیر او موافق مزاج بوده باقی صیت کشنده باشد مثل امیون و البق آنچه بجهت لزوج کتیه است
 حسب مثل دهنی آنچه در جوار و چربی موجود باشد باعث سرعت اشتغال او گردد و مثل مزاج
 و تخم او و لوک بنج نامیدن است و مراد از او آنچه از سنوئات با انگشت بردن ان باند باب **الذال**
 و فرید بوی در و ر آنچه سائیده بی مایه بر عضو **فرو** و **الالی** آنکه تاثیر بصورت نوعی کند اعم از آنکه زهر
 باشد یا دفع زهر کند **باب الارض** کوفتن و خونم دست رخص بفتح اول و ثانی نیاز بر دره
 و در او دویه هر چه نازک و زود شکن باشد رزمین ارمیده و مرد و بد بار و در او دویه آنچه در مانه و خون جسم
 تمام باشد را فوج آنکه مواد را مانع و تخمین بوضو شده اعضا را قابل ورود آن شود و در مقابل
 جذب است **رخص** رطوبت غلیظه که در لوله های مجاری شش و پیوسته به ریه ای آنچه از اصطلاح غیر معتدل القوام و الکلیفیه ممکن شود
 و هیچ ضلعه مضطرب اول انسان رسوب نشین مایعات آنچه در مایعات اندازند بر روی آن نمانند
 و در آب نماند و روث مرکب حیوانات حرف الراء از حقوق طعم بسیار کریمه و آنچه مرکب از حراره
 و ملوحه است زهر شکوفه زرع اول موی که در حیوانات بر آید و اسم کبک است که ساغری باشد
 و در او دویه آنچه بر سطح اجزای شبیه بموی تازه باشد مرکب مایه **السیل** سیل آنچه اجزای
 او در چهار طرف حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود مثل آب در و غنها **سیاح**
 و در و زار را بطبی که ساحل کنار دریا اسم آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضربه کتیه
 مزاج را فاسد سازد و مانند پیش **سئون** آنچه بدندان میاشند و ماله و قوی و جرم او را

سحیح آنچه بسیار نم ساید باشد سبک بدو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید سهل زمین نرم
 حرف التین شطب بضم اول و تانی از قانون الادب جوهر شیر و بفتح اول و سکون تانی و التین جد اگر دیدن
 و دو شدن و پوست باز کردن و در او دویه هر چه باین صفات باشد مشطب گویند شجر نباتی که با ساق خشنی باشد
 و کامل او آنکه با جزاء است نباتی باشد و آن شمر و ورق و لیف و صغیر و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل دخت
 نخل شرف بضم اول و فتح تانی لکله ای گوشت و در او دویه آنچه در اطراف او در آید و بر آید گیاه داشته باشد
 مشرف نامند ستمه آنچه گویند شتر بفتح اول و تانی در بدن ملک زیر چین شامخ کوه بلند شدق بفتح
 اول و سکون تانی و زانی گوشت و آن شدخ شگشتن و زانی و سپید بروی آب شدخ عضل معنی از هم باز
 شدن آباب الصا و صفتی است و دشت صحریه زمین سلمان صفتی بفتح اول و سکون تانی ابی که بر
 اویم یا مشک فوبریزند پس رود و در معنی طرف و کنار و در نباتات آنچه چین دارد و باز روی و میل بطرفی داشته
 مستقیم نباشد مصفون نامند صالح الکیموس آنچه از دغنی متولد گردد و کبیر جهات اعتدال داشته سایر
 اخلاط مخلوط با و بقدر طبیی باشد و خلط بد از و بهم رسد حرف الضا و ضما و آنچه از غلیظ القوام که مایع
 و نرم بر عضو باشد و بر بند ز اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد یا نه حرف الطا طلا آنچه از رقیق القوام
 بر عضو باشد طنج آنچه چو شانه اب را در استخوانها می طیب سکون تانی خوشبو و تشدید آن پاکیزه طری
 تازه طحن خورد کردن و طاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم اوست طافی آنچه بر روی آید حرف
 العین عخص کبر فاطم نخت که زبان را درشت سازد و اجزاء او را بسبب برودت بهم آورد و فعل او تریه و کثیف
 و تصلیف شسته و روع است عاصرا آنچه با وجود بهم آوردن اجزای عضو فشار دانه ضد دانه تر نهی در و بل
 و فشاری فشارنده گویند عشب بضم اول و سکون تانی گیاه است عصیر آب افشردن از نباتات که بنجر شده اند
 عصاره معنی عصار است اما آنچه با تش و آفتاب منقذ کرده باشند استغافیه غمق و خوش نبات و
 و غنایه جمع است عطر بوی خوش حرف العین عطره معنی او از مختلف است که از حلق آید و مراد از او
 حرکت دادن مایعات است در حلق و در و برون عخص عباد مجید نارس از نباتات عسال معنی شست
 دشو و منده و آنچه جلا سطح عضو یا عاتر رطوبه مایعه به مانند مارا شیر غلیظ معنی کثیف است در اغذیه بیشتر
 سده اول است و استعمال لفظ کثیف در او دویه نیامده حرف الفاقیله معنی شاذ که بخصوص و نباتات
 فرز چشاند که بکل در جم را مخصوص باشد فر قیری معنی رنگ نبش است فاطر تلکرم فسح

جدا شدن حروف القاف قاصص طم گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل
 او تبریذ و تخفیف و تقلیل و تقویت است و در غیر طم و اداز و جالس است که سبب بهم آوردن اجزای
 عضو صلب استمال نماید قطور آنچه در کشتش و اعضا چکانند قاشر هر چه بجای خالی باشد که چرک از سطح استخوان
 تواند زد و در سطح جلد قشر نمود قابل آنچه سبب ضدیقه هلاک سازد و مراد سم است و بعضی گفته اند زهر
 حیوانی مخصوص با سم سم است و غیره حیوانی مخصوص بقاتل است قضا ان شاخهای گیاه بی ساق و قضیب واحد
 اوست قضبه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبه های خوشه کشت حروف الکاف کیلوس کشایی است که از
 هضم مادی بهر شیب بکنک محلول کیموس اخلاط متوله از هضم کبد است کثیر القذا آنچه از کثرت ارا و جود
 بدن شود کما و آنچه گرم کرده بر عضو به بندند مثل نمید بسوس گندم کشت بخلاف لطیف آن چیز است که اجزای
 او بدشواری قبول انفعال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بر سهولت نماید کاسر الریاح آنچه قوام ریاح
 غلیظ را بجزارت رقیق ساخته و دفع نماید مانند تخم سداب کاومی بمعنی دانگ کننده است و مراد از آن آنچه جلد را
 سبب احراق و تخفیف بهم آورد و مجاری خلط سایل را مسدود سازد مثل زنج در رفع نفوذ الدم بجزارت حروف
 اللام لطلوخ بمعنی اندودن خیزش بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضا در رقیق تر باشد لسوق و لرات
 آنچه بر عضو چسباند و با چسبند باشد لقوق آنچه با گشت همچون و غیره بلبید بمعنی گشت پیچ است که از همچون
 رقیق تر باشد لغالی آنچه از میان بدن او در آب اجزای آن مخلوط بر طویت شده و چیزی از آن بهر سهو چون بر
 کنه الزاق ادرغ میشود لطیف آنچه در شان او باشد بعد از ورود و دیدن منقسم گردیدن با جزی بسیار ضعیف و نفوذ
 در جمیع اجزا بدن بسود کند مثل عفان لرح آنچه در شان او بوده باشد با فضل یا بالقوه و در حین تاثیر جرات
 مزاجی در او که قابل امتداد گشته منقطع گردد مثل خبازی الحار ریشهای باریک نباتات محلی آنچه با مایعات در
 غرضی کرده بر بزم کرده بوکنند لیث آنچه از اصول و محاببات روید و باریکتر از لی باشد لازم هر چه بکثرت
 حاده لطیف نفوذ در اجزای عضو نموده قروق اتصال در منافذ کثیره و قیوم اعداد کند و نفوذ هر جزو با نفوذ
 محسوس نباشد مثل ضا در دل با سر که حرف المیم مالح شور آنچه در زبان گند بدون گزیدگی و جلا دهد و قیل از
 تقصیح و تحمیل و تطیف و تسخین و جلا و غسل یا اعتدال است محرر تنج هر چه بطبع ظاهر زبان نفوذ کند و درشت
 رد و با کراته بود و بطبع را بهر نفوذ و تسخین و جلا و منع تنفس است ملطف آنچه بجزارت متدل رقیق گردان
 در شان او باشد مثل حاشا معطاف آنچه بخلاف او باشد محلل هر چه در شان او باشد که تفرق

خلط بجات مستوره اخراج اجزای آن جزو بعد جزو از موضع استیساک خلط کند مانند جند مجده هر چه ضد محکم باشد
 و گویند مخصوص بارد قابض مختش بر چه سطح عضورادشت کند و اجزای او در بلند و پستی مختلف سازد اعم از
 سبب تکثیف او باشد مثل غرض یا بجهت تفریق اجزای مانند خردل مجلس آنچه سطح عضورانرم و یکسان سازد
 و او ضد مختش است مفتوح آنچه منافذ عضور از مواد دور سازد تا اسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالك
 مانند فطر السالیون و بر چه حریف و مر لطیف کسایل لطیف مایل بجات و مایل باعد ال و بر چه حامض لطیف
 باشد مفتوح عرضی بر چه عضور است کند بجات و رطوبه فراخی و قابل تمیز سازد مثل تخم کتان مصلب
 آنچه ضد مرغی باشد منضج آنچه خلط را قابل دفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشتا خش و بالعکس آن باشد
 طبع حاشا یا بنجرانرم سازد چون حله مقطع آنچه سبب حرارت لطیفه نفوذ کند باین خلط لزج و سطح عضو ملاصق
 آن در دفع او نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکجین مفتشی هر چه ریاح محبت را متفرق ساخته دفع کند محکم
 هر چه سببه نافذ حاره تحریک اجزای لئاع و مسامات کند مثل انجبه مفرح آنچه بقوت حرارت نافذ و تفریق اجزا
 عطف نموده انطلاط او را سبب حده فاسده واجب دفع ساخته آنچه از آنکه مثل بلاد و محرم آنچه سبب حرارت جذابه
 جذب خونی نماید هر جلد کند مثل ضا انجبه و خردل محرق هر چه بقوه نافذ تحلیل اجزای لطیفه و رطوبه کرده احداث نماید
 نماید مثل زنیون مفتحت آنچه تفریق اجزای خلط متجز کند مثل جارج محرق معضض هر چه رطوبه عضورافاسد
 را با تحلیل از دست اند شد بدون احداث احراق و تامل مانند زرنخ مصفوی هر چه تعدیل مزاج و قوام
 اعضا بجای کند که قبول ریختن فضول نموده مانع تواند نمود و خواه با لخواصیه باشد مثل گل مخوم یا سبب
 تعدیل مزاج باشد مانند روغن گسبرخ مرفق آنچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ و تصحیح هر چه در همه جهته بخلاف
 منضج و باضم باشد مفرح هر چه روح حیوانی و نفسانی را بنسب ساخته تعدیل مزاج او کند و خزن رفع نماید مانند
 شراب مشتهی آنچه تحریک طبع بخواندن غذا کند مبهی آنچه سبب تولید ریاح لطیف در مجاری اعصاب
 و عضلات اعضای تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد مثل بوبر مدر را آنچه اخراج
 مائیه اعده و فضول سیال مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید مهمل هر چه اخراج فضول اعضا از طریق
 اعضا نماید معرق آنچه سبب لطیف رطوبات محبته تحت جلد را از مسامات او ظاهر اخراج کند مفتی هر چه
 اخراج فضول از طریق دری کند طلیق اعم از منضج و مفرق و مخرج مانی المعده و امعاء مسکن
 اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مصفوی آنچه اخلاط حاده را کثرت نماید محذر را آنچه

تکثیف روح حساس نفسانی باشد و روح محرک که حیوانی است نبوی کند که مانع حسن حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد
خشک باشد و مرقق هر چه ترطیب و تلکین سطح عضو سجده نگیرد گی کند تا آنچه در آن مختص باشد حرکت او حرکت نماید مثل الوخی
مخفف آنچه افقای رطوبات را یا تقلیل آن کند مانند سدر و مسدود آنچه بیکثافت و بیروت و بجای مختص شده منع
دفع مواد واجب اند که مثل سفید یا سبب و جبه باعث تسهیل گردد مانند لعابها صغری آنچه بالفعل بایس بوده
در او رطوبت لزج باشد که سبب حبس سیلان مواد گردد مثل آب است معطش آنچه طبیعت را مشتاق ترویج سازد اعم از
ترویج او باشد و مثل منده و جگر یا هوا مثل دل دریه معطش هر چه تقویه نافذه تحریک مواد و مانعی بجانب خفشوم کند و سبب
ان عطارد است که در مصلح آنچه اصل حال ماکول و مشرب نماید اعم از آنکه دفع ضرر آن کند یا ممانعت بقل او نماید یا حفظ
قوة یا کسر حدت او کند باید از جهت حصول او یا اعضا گردد و معوض هر چه منع خشک شدن جرات کند و رطوبت او را زیاده سازد
مثل موم و روغن مدخل هر چه تخفیف و تکثیف رطوبت سطح جرات را از جنس چسبیده کرده و من زخم را بهم آورد و مانند دم الاخرین
الحکم آنچه سبب تخفیف لطیف و تبدیل فرایض شود که در موضع جرات شود و مستعد ساخته تسخیل بکوشد کند و اثر انبساط اللحم بزرگ
میصنوع بی فزه و بافته مراد است مایع آنچه ضعیف باشد و سیلان و قوت القوام باشد فروا که بر آنکه مفرق بفتح
اول و کسر ثانی تارک سرد و انار و گلهای هر چه سرد و هموار نبوده زواید داشته باشد مفرق گویند معصفت خمیده و کج شده
مصنوع فایده ن جزی مخصوص هر چه را غایت باشد طبیعت آنچه خواب آورد یا منوم دادن است مسکین و بر جزی
او در اعم از آنکه با تفریح باشد یا با شدت و درین حرکت دهند خروج مایه ن چیزی را اعضا مسویع
آنچه در الید آن بر بدن بسیار باشد و در لک عضو که مبرور و آنچه بسویان خورد کرده باشد منحول آنچه خفته باشد مثل
بدن منحول آنچه در شستن او مانده کرده باشد محرق آنچه در سوختن بجزر مانده نرسد حرث التوت و شست
آنکه جذب رطوبت بسیار کند اعم از آنکه نافذ او می باشد مثل الک یا ندریغ یا مری باشد مثل اسفنج و آشف را فعل نیر مانند
نجم نباتی یا قوت تبطبی در لغات از لغت قوی است و در او دیدم او خود دردی که کشته باشد قطاع هر چه در او
رطوبت غریبه باشد و اجزای آن بخیل نیافته تسخیل بر یخ شود خواه در معده و اعضا مثل سبزه او خواه در مرقق مانند مغز و اکثر غنایا
و قسم آثار را فعل قوتیه باه نفوخ آنچه از او دید یا بسایه رای یا مع درین معنی نفوخ و تقیع چنانچه که بچنانچه
صاف نموده استعمال کند فشاره آنچه بسوی او دم از زهره شده باشد فطول هر چه را بچنانچه و آب از ابراعضا
زنده یا شسته قوتی آنچه بیانی کنند حرث الواد و غیر بنین مجیزین سخت درین سستی و شیب جستن
که در لغت گفته اند و قوت را از وقت آتش حرث الیها باضم آنچه اعمات طبیعت و طبع و گاه را ندران

و خطا کند و سبب قبول هم نشود و مثل مصطلکی همش اینچیزم اوست در نرینه باشد و باندک نشودن ریزه شود مثل صخره
و غاریون تهک باره شدن تشخیص ثالث در بیان مهتبه و کیفیت و خواص و دوی مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح
و بدل و قدر شربت به ترتیب حروف و ذکر اسامی و بلبله یونانی و سریا و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن
نماند که هر چه مجرب دیگر است لفظا گویند محبت یا محب و استه انداد میشود و اینچیز هر چه بنموده بلفظ محب است مذکور میازد
و هر دو افعال کلیه او اول بیان میشود مثل المذمتع است یا راجع است و امثال آن تا آثار او را مختص به افعال مذکوره که باطلان چیز
فلان عمل میکند و در فلان مرض فلان اثر دارد و استه یا چیزهای موافق غیر مذکور در امراض غیر مسطور تواند استعمال نمود
و تجارب دیگر حاصل گردد و اثر ام نموده که خواص تفریح و صحت و دروغ برک و غیره را در ضمن اصل آن دو بیان نموده متفرق
مذکور سازد و در بعضی که قابل ذکر با فزوده باشد و بدستور تا جمیع خواص برک را مثلا ذکر کند نماید مرکب میان خاصیت جزو
و دیگران چیز نشود و بخلات سایر کتب که شش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از پنج چیزی مثلا بیان نموده و خاصیتی از برک و بار و یا
مرکز که سایر آثار پنج او شده اند و علی بن العیاس و چون مداوای چندین از سموم یک نفس است و هر یک با فزوده و او
مختصریت بنابر مرعات اختصار علاج هر یک در طی ذکر مهتبه آن بیان نموده و در تشخیص راجع که مخصوص است آن اقسام
مرقوم خواهد شد از متون کتب ظاهر میشود که اول کسی تالیف در ادویه مفرده نموده و بطور یدوس یونانی است و نزد
بقمان عبارت از دست و تالیف مذکور سیمی بمقالات استه فی الخشاش است و ثانی قوش که ادویه عین راجع نموده و
ثالث اندروما خصل صفر که ادویه تریاق کبیر را تحریر کرده و رابو جانینوس که مقلب براس النبیل که مشافع ادویه مفرده
را بیان نموده و مترض بیان بدل مصلح سایر احوال آن گفته و اول کسی از یونانی بسریا نقل نموده و بدروس نصاری با ملی است
در زیاده بر ترجمه چیزی بیان کرده پس سخن بن چنین بنشاپوری از یونانی و سیریا نقل عبری با مزید افادات و تالیف مذکور
سیمی بمقالات سخن گفته و چنین بنشاپوری اله او اغذیه را از ادویه جدا گردانیده پس بخاشنودران با تالیف نموده
و اول کسی که از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن ذکریاست که کتاب کامل الادویه و کتاب مثل تحریر نموده اند پس شیخ
الزمین ابن ایشب و ابونصفه دینوری و شریف دیلمی بن جرد صاحب مهراج و جرحیس بن یوحنا و ضاح ابن الدول و ابن تلمیذ
معنی ابن بطیار مولف مالایس که مشهور بجای نبدادیت پس شیخ دادمصری تذکره را تصنیف نموده و مولف اختصار است
بعضی را بغاری نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی شایع قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان
الف و ثانی است بنظر نرسیده که لغت فارسی مسطور تالیف شده باشد حرف الف مع الف طرا
فته بربری و یحیی بن الطیر است بجهت مشابهت شاخ گیاه او بچکال مرغ و برکی غاز باغی نامند و مراد از غیر

تخت بسیار زنده و تیره مایل بکبودی طولانی و بنایت تلخ و با حراقت و گیاه او شبیه شبت و گلش سفید و برگش متفرق و
 ساقش مربع و اکلیل او مثل اکلیل سبت است و در اخر بهار میرسد و آنچه بنبر و تیره و شبیه برازیانه است قسمی از دو قوت و تخم
 خلا له ان گویند و در اخر سیوم گرم و خشک محلل ریاح و جالی آلات تنفس در فضلات و مقع شده و منقی کرده و مثانه و
 چون باز جاج بسوزانند و با غسل بیاتمانه مفتحصه و یکدیم او را با غسل جهت رفع ریاح و ایلا و اس بنایت مربع
 دانسته اند و ضما و محفقه قرح و زایل کننده انار جلد و نفوخ او در بینی و بدست و شراب و مسقط صلبین و صلبین و صلبین و صلبین
 کثیر ادیش در اطلیه برص کند شش قدر از یکدیم تاسه در هم است با غسل یا شراب چون در فصل گرمی بود یکدیم او را با عصاره
 و ترب و زنجبیل از هر یک گلی بسمل سرشته بعد از نفعیه بمسکات بیاتمانه و در افاب نشسته موضع برص المکنوف دارند تا افاق
 بر او افتد و آب نوشند و عزت کنند و در روز اول نهایت زور سیوم موضع برص آبله کرده بعد از نفع زرداب با اکلیه برطون میشود
 مجرب و گفته اند هرگاه از نفع او هر روز سه دریم با غسل تا پانزده روز بنوشند یا از هر یک بدستور مذکور در مدت ضرور
 استعمال نمایند یقینا رفع برص میشود ^{اگر برص} لفته یونانی و منی میری الکلب است بجهت رفع کردن او از هر یک یوانه دان
 بنایت ساقش بقدر درمی و شبیه سیاق را زیانه و برگش شبیه برگ فاسیون ازان دشت تر و خارناک با من
 سحر و سیاهی و تخم او مایل به پستی و سبز تیره و در غلاف و در طبقه و از ترمس کو چکتر و در طعم بحدت و قندی و تلخی ناخواه
 و گلش سرخ مایل به تیرگی و از زیر برگها دیده در اول سیوم گرم و در اخر اول خشک و محلل و جالی و مقطع و در فضلات
 و باضم و منقی تلخ و ریاح معده و گرده و مفاصل و در کین محفقه با اعتدال و طنج او جهت جود و برودت مغرط و معوط آن جهت
 زکام و ضیق النفس و تنگی و قصبه ریخ و تخم او را در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد یا در هر آن و ضما دیش جهت کف
 و با غسل جهت جوشش او سر که زرداب از او آید مفید و قدر شتر شش تا دو دریم و مضر جگر حار و مصلح کثیر ادیش نصف و نیش
 حب انار باد و وزن آن ناخواه است و جالینوسی فرموده که چون او را در وسط تابان خشک کرده که بیده نگاهدارد و با
 دست متقال غسل بدفات یا به دود فیکروز در میان سگ دیوانه گزیده بنوشد نهایت مفید است و دو دریم از اینج او که با شیر
 تازه بیاتمانه بقی رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هر چند که از آب نیز ترسد و گویند چون گیاه او را بجمع اجزا و بیارچه سرخی بسته
 بر اعضا و در ناک مواشی به بند زدن می کند و صاحب جراح انطاکی مخصوص در دسر ان میدانند و گویند قلیق او بر دوز
 حب حفظ صحت اهل ان خانه است و مولف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و همیشه
 تا نامنه خوردن بنایت مقوی باه و نگاهد اشتن او بنایت مورت قش زنان است بحدی که مخالفت بجامل نمیدارد و اگر کسی
 اسحق در الفصح الراذ که کرده و ان پوست خا و خت زرشک است در اول گرم و در دوم خشک و با قوت بارده

رتاقیضه و مانع تقنین اخلاط و طبع او مقوی چکر بار و دفعی و باقوت را و در هم او با شراب چته و در جگر اگر سبب باشد
 و آب سرد با وجودت نبات مفید و بدستور شراب و سرکه که در آن چوشیده باشد همین خاصیت دارد و طبع او در رخ گرم
 چکر که منفذ آن مجرب است و قنیه طبع او منفی چکر و در او اسهال و مضمضه او چته قطع خلیشه و در دندان و تقویت لثه و احتیال
 او مقوی با صره و در جمیع افعال مثل امیران و قطره خیسایند او در گلاب چته تخفیف رطوبه و حفظ صحت چشم و دفع قبا یابی
 فرس نبات مفید و عصاره طبع او در افعال مانند مضمضه و قدر شربت انجزم او و در متقال و از طبعش ناسی در هم و در مضمضه
 سال و مصلحت عسل است **الطیلس** بلغمه بربری و نرخی نباتیت شجره که در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر قامت و زیاده
 از آن و برکش مانند مورد و نرم و شرش بقدر بار و سبز و چون برسد سیاه و نرم شود و خوب او بسیار صلب اندرون او
 سفید و زرد مایل به سبز و مستعمل از پزشکهای بار یک است مرکب القوی و برودت و دیوست دروغالب بسیار تقویت
 و آب خیسایند او که رنگ آب بگرد چته استسقا و زردی رخسار و اسهال الطین مجرب دانسته اند و بدستور چون باکو
 طبع نماید و گوشت آبرایشانند همین عمل کند و در هم طبع او مقوی چکر و سبز و دفعی شده آن و قدر شربت انجزم او و در هم
 است آ یا رفته عربی و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستورات مذکور است و در دیم سرد و خشک
 و مقبول او چته در چشم و چشمش آن و جراحه خضیه اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و ترش الدم و سبلان رطوبات
 و بار و زخم گسرس چته قروح و قنده و با سکه چته تخمیل و مهاد استسقا مانع و بدش سرخ و خوراکش شده است و
 آتش و آن بلغمه یونانی اسم سمان است **الاحول** لثه یونانی و در سم شات که نشانند **الطیلس** بلغمه یونانی
 اسم نجاشه است **الطیلس** یونانی اسم امینون است **الارن** لثه یونانی و ابن الکبیر است **الارن** صارت
 یونانی و ابن الصغیر است **الطیلس** یونانی و در سم است و در سرب نباتیت مثل گندم **الطیلس** یونانی اسرارش است
الطیلس یونانی نامخواه است **ایموس** سرب آب انس یونانی و خشتی است شبیه و خشت عاب و شرش مثل گوشت
 و زرد با حلاوت و برکش شبیه به برگ صنوبر و در غیر از آن و خزان نمیکند و تخم مانند تخم خاتم نبندی با خلط سفید و قسم
 سیاه و صلب است و سرب تمام است در اول سیم گرم و در آخر دیم خشک و لطیف و در برول و مفت حصاره
 و محل ریح و محل نفع نموده و دفعی شده سبز و احتیال چکر که با آب و زرد و شرش چته بیاضی و قروح و زرد و در
 زیاده و در جگر و در باب و در صحت چشم در میانین و در گلاب و در عصاره و در جگر و در عصاره و در جگر
 شماره او لطیفتر و در افعال مذکوره از آن سرب و در عصاره و در جگر و در عصاره و در جگر و در عصاره
 اطباء و چون قاعه

آوردن قروح خبیثه و منی خوشنمایان و آب کردن اعضا مجرب است و قدر شترش تا سه دریم و مفرده و مصلحش عمل
 و بدش چوب کز است از او و ارد و لنت فارسی است و آن سلق جلی المومی بنجار اسم فارسی اجاست
 آلوچه اسم فارسی ادک است اب و ارو و میای است و میخیزد و یادای دیگر رایان اسم خوانده اس
 پچگان اسم فارسی جند است الهمن اسم فارسی حدید است الهمن رب اسم فارسی تقاطع است ارد
 منید و فارسی سمید است الهمن اسم فارسی خنک است ارد و جو بریان کرده اسم سون
 است ارد کنار سون بنق است الهمن اسم شایع است الوبانو اسم فارسی ذاصات است اهو
 اسم غزال است آله اسم فارسی ایج است ارد و دقن شیرات اب نیشکر اسم فارسی عمل القصب است
 اب باران المطرات اب حکیده از کوزه و غیره ما القطرات ایج خوشنمیده اسم ماو شیرات ایج خوشنمیده
 اسم کاش شیرات اب غیر اسم فارسی راجح است اب من تاقه اسم فارسی و الحدید است اب لاهی
 اسم فارسی و النون است اب دخت کافور اسم ماو کافور است اب کاه اسم فارسی حری است اب کاه اسم
 فارسی نوره است ابی اسم فارسی سفرجل است اقیاب پست اسم فارسی جرات است اب و آن از غده است در
 غرور و کور است اشش اسم فارسی غده مطبوخ مایه است و بعضی اوقات در غرور و در سایر مواضع استعمال میشود
 ابیاب مومده مصلح ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است
 ارد و ج بخت ترکی اسم ابل است اغو به ترکی اسم دغلی است اغو به ترکی اسم دغلی است اغو به ترکی اسم دغلی است
 به ترکی اسم سودا نیاست اطو ج نجاری قند کرات افور و یو نجاری کل نشان نامند ایق با صطلح و ابیاب
 زیق است اور اسم فارسی ابل است و ابیس نیز گویند الک و اله اسم فارسی سبل الطیبت است ابوری
 بهنجری دل است اب کاف فارسی بخت بهند اسم انش است اباب اسم هندی سون است الالف مع اباب و ابیاب
 نجاری نوره گویند و آن بنجار مابری زمین نوره زاریم میرسد و بعد از تصفیه آن با تشنید یک میشود و در آخر سیم گرم
 و خشک و متعصبه و بنم و او سلاخ بدن مسهل و در نهایت حدت و قوی تر از ملک پوره در افعال و جهت غلظت پیر زود و در کرباخ
 و مجرب دانسته اند و مفری و کرده مصلحش کثیر و عمل و قدر شترش تا نیم دریم و بدش پنج اندر او و دریم تا دو دریم و بدش
 بجته احتباس بول که هیچ چیز نخ نشود و مجرب است و از خواص او سرد کردن آب است فعل مخصوص اب و طرف روی و تابا کرده در
 بن نوره حرکت دهند و او جزو اعظم بارود است ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است
 ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است

و ملاحظه نمائید و ساقش مرغی گشتش شود و از او سیاه و بخش بقدر گشتی و بسیار سیخ و قوتش تا چهار سال با می ماند در
اول و دوم گرم خشک محل خلط مرادی و مالحه و قابض سبال و مد حیض و این معده و مخفف و طبع او در سرد و قوی
و در درده و حصاة و یرقان و تبهای کهنه و کلا او چنانچه بن و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خازیر و بار و جو چنانچه که با او
گویند نافع و مصلح و مصلحتش زود غنی نباشد و که و و قدرش در دود هم است و چون بیخ او در رغن بچشانند و قوی و طبعی تر
و سبب چنانچه سوختگی آتش چنانچه این بدست و حوال بخش ما را اصل مخزن خلیه در جیس افعال بیخ او قوی تر است و قسم ثانی را برگ
نیز که تر و خشک تر و ساقش در از خشک و پخته و گلشن مال بیفتی در زیره و قابض تر از قسم اول و ضاوش چنانچه حره و منع
عرق افق و بسیار حایط است و قسم سیم را برگ زیره تر از اول و خشونت کتر و شاخهای او زیره و گلشن نقش بخش در از تر
در سبب تر و منظم تر از همه و چنانچه گزیدن آبی و و انتقال با تراب از بیخ او گشتی است و تعلق او مانع گزیدن بهرام و قسم چهارم
شبه نبات و از آن گلشن نرود نبات سرخ و در آخر و دوم گرم خشک و انتقال و نیم او با مثل او زده و فاه و زده و اما چنانچه
حب القرم و سایر گرم اما نبات نافع و ضاوشن باید زیره یا یونک چنانچه خازیر و قوس او را مصلح و صاب و با اصل
چنانچه قلع و جوی و سبب و طبع او چنانچه و مصلح و حب و احتیاج حیض و اخراج خلیه و سوسو او چنانچه تقیه و طبع او در سبب و اما و غلط
طهات چنانچه و با سبب و ضاوشن باید زیره یا یونک چنانچه خازیر و قوس او را مصلح و صاب و با اصل
بترین او و به با بیاض چشم و محل و در مهاست و گلشن جیس افعال قوی تر از برگ او و اما سبب در بیخ و کل و غم آن
بقدر که انتقال نبات مد حیض و مخزن خلیه مرده و زنده است این قسم کبیر اول و ثالث و فتح سین و اهل این قسم است
و گویند او از وسیله است که گرم این قسم سوراخ نکرده بیرون نیاید باشد چنانچه سوراخ کرده او را قوتی مانده و آنچه در آب بچند
نخ از او کشیده باشد از قسم این قسم غام نیست بلکه حریر نبات از دست و در اول گرم خشک و با قطیع و نبات متوی
و ال و روح طبیعی و باه و سمن و به چنانچه صفقان و صنف معده و ریه و آب بطور او با شکر چنانچه تقیه است با او نیکو کردن رنگ
و خارا نافع و عرق ضعیف چنانچه و در مصلح و در جیسیم نافع و پوشیدن حریر چنانچه منعم هم رسیدن قلع از موده و محرق
سفر کرده و مصلح اسار و در و قدرش از یکد هم نماند و در هم بدش مراد و سبب شده است و بهترین طریق استعمال
و بسیار نرود به قراض کردن و با جوی و سایر او و به بر روی سنگ سایدن اهل بیخ اول و سلون ثانی و ضم نبات کشته
اول و ثالث نیز آمده و آن قسمی از سبب و گوشت دم او از او باراد است شبیه به بنق تازه او سرخ و رسیده و بهش سیاه و با
شرابی و قیض و حرارت و عطری و نیز که از او باره و کشته است و بهر سرد کوبی باشد و بهر شش شبیه برگ و دخت کز در
گرم و خشک نبات لطین با نرود و مخفف و قابض و لده و محل و مد حیض و مسقط خلیه و زایل کننده غشاة و

قروح خفیه فرمزد و مسحوق او با غسل چیته بر بود و بر اسیر و مطبوخ او چیته استسقا چون دریم او را دانند بیرون کرده
 بار و غن کادی تازه بقدر آنکه او را فرا گیرد و با تشنگی بگذرانند تا روغن را جذب کند پس بنیده باده دریم فایده مخلوط
 نموده هر صبح دو دریم را باب گرم بار و انداختن بپوشند چیته در دمای سافل بدن و بر اسیر و رفع اقسام گرم اصحابیات
 نافع و چون با غسل برشته بر روز از یک دریم تا سه دریم او را بدست نمایند حیض متقطع را جاری سازد و بجهت و بر اسیر و
 دانسته اند چون در روغن زیتون بپوشانند تا روغن سیاه شود و قطره را و چیته کوی تازه و کهنه محب و ضمادش بپوشانند
 بر کش چیته او را م حاره و سیاهی جلد و پرک و آثار که از فضول پیرسد و سرخی که بعد از بستن زخم و عضو ماند و چیته در
 ساعیه و اکله و نکه و اندام جراثیم مفید و ظاهر او را بر که چیته دار الشلب محب و با انجیر چیته جمود اعضا و یا غسل چیته حوت
 بن دندان و تنق و اکله ان لوقن کوقیه او با نصف او قیر روغن تازه کادی و مثل بر و غسل که تا یک هفته مداومت کند چیته بر
 محب و دانسته اند و مفرطه مصلحت خولجان و مفرطه مصلحت خلما و غسل و بدش بوزن و جز السرو و مثل ان سلیخه و درین
 بوزنش و اینی و قدر ترشش دریم است ابو قاسم بنیافته یونانی اسم غاسول رومی است و ابو فار و سول قفاک
 بگویند و در یازدهم و مفرطه انظار که بسیار است نباتت میان وخت و گیاه بر کش از بزرگ زیتون باریکتر و با این برگ با
 خار سفید دارد و شکوفه او سفید و شبیه بگل بلبل شاخهای او پر از گنده و خوش قوی و بزرگ و طوب و تنج و مستقل در تداو
 پنج و عصا و طوب است که با ارد کوسه انجیر خشک ده باشد و برگ و شاخ و گل او را ساییده دست بان می زنند
 و باین سبب غسل نامند و مولف تذکره الوالا باب او را نشان دانسته و مولف جامع فیدای او را غایط حمل نموده
 و ظاهر غاسول رومی غیر نشان باشد چو نشان را برگ کنی باشد و عطری ندارد و مسمی نباشد غاسول فارسی است و در اکثر
 صفات نشایه هم نیستند در اول سیم گرم و خشک و ملط و دجالی و مفتوح و سیرا ط از رطوبت خالص و بختور و از
 قیرا از مخلوط محف مذکور با ماء الصل سهل بر و بلغم و زرد اب و گویند چیته استسقای حاره محب و بچین سه قیرا
 اینج و یک مثقال از عصا به اشش با ماء الصل همین عمل میکند و مفرطه مصلحت غسل و خوردن آب سرد و نشستن در ان
 قاطع اسهال است ابو قاسم بنیافته یونانی و بیاق و شکوفه و مفرطه بر روی زمین و بخش سطر
 در سیم گرم و خشک و چیته مضیق و مفرطه و در و اعصاب استسقا نافع و مصلحت غسل است و مفرطه و قدر ترشش تا یک مثقال
 تا ایل نباتت بخشش بنیافته و خوش طعم و بر کش مثل اسبیت و شاتهای و بسیار بخشش شبیه به تخم زردک و در
 باروید و مولف اختیارات جیمی گوید برگ انجیر و زین خشک سه باشد قاطع است در دویم گرم و در بول و
 زخم و قدر ترشش دریم است ابر کاکیا د ام عکبوت است و در حرف عین انشا الله تعالی مذکور

میشود و این برهان گفته بر تانی یعنی دایم الحیده است و بر این چنین عالم و بقایای همیشه بهار نامند از جمله ریاضین همیشه
 سبز است کبریا و انبیا بیشتر که بهاست ساقش بقدر زردی و زیاده بسطی گشت همین و بار طوبی که به است چسبید
 و برکش شبیه زبان بار یک بار طوبی و گلش با این روی و سبزه و ستانی بهتر از کوی است و صغیر او را نسبت سنگین و غوطها
 و مواضعی که سایه داشته باشد و شاخهای در زیره و از یکی ایرون آمده و بر برگ و زیره و بر آب و بقدر شیری و گلش که چکان رو
 و مایل بسری و تخم مثل تخم خبازی و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است و در آخر دیم سرد در اول خشک و با قوه قاضیه
 و راجع و مقع سده و جگر و زهره و سهیل و قائل اقسام کرم امعا و معدده و مسکن جدت خون و مقوی معدده حار و مانع نزف الدم
 و جهت سبب و افعال یک دقه از آب و با تریاب نافع و ضار و آب آرد و جوته فروج همیشه و مفاصل حار و زنجهای کته و سر و کلی نش
 و نعل و اورام حار و چشم و قوس مجرب نطول عصاره او جهت کزیدن ریتلا و بار و غن گل سرخ جهت در سرد و الحال او جهت رید و حمل
 او جهت قطع رطوبات سایل رحم مفید و طلای او جهت با سرخ کتن زده چون موضع آب و مخلوط گردد و مجرب است و با خفته خارش و
 پیستور از نموده است و برگ خشک سائیده او را جهت رفع اسهال فرس مجرب دانسته اند و فرس برگ او جهت سبلان و خیم و قطره
 زیتون که برگ با عصاره او را در آن پوست سائیده باشند جهت در و گوش بسیار نافع گویند مضر سبز است و مصلحش گل ارمی و
 قدر شربت از عصاره او و سه انتقال و نیم تا نصف انتقال و از برگش با پنج خال و بدیش کامو است و از دلیقور پیر و مس منفول
 که نوزی از حی العالم میباشد در قه و برگ شبیه بخود و مرغ بیا را الوده و در نهایت گرمی و مفرج جلد و ضار و آب پی که مخلوط
 است ایوان از گیاهی است ساقش نازک شکننده و در انتهای ساق برگها انجیده و بجای گل و در بهار بلاد بارده و جابا
 سایه و مکانی که نمناک باشد و مواضعی که مدتی آب در او ایستاده باشد میروید و در قه او در وصل او را در شیر تخم میخورند
 بانه کی تخم می دهند است و در صورت شبیه بایرون در دیم گرم و خشکی و در صم و عصاره اش جهت اوام نوره و ریخته و مکه نافع
 و چون در آب مکه بیاخته تا طعمی نماند و در این بود و بغایت محک باه و مصلحش سببه رفع ثقل و انفعال و غوین و سرکه و کردی است
 البت لبته مغربی کشت بالذک است و در آنچه مذکور میشود این عرس حیوانیت بر و مود و بقایای سو و مود
 نامند شبیه پیش سر و پای او در از تر از پوشش است و از و نیز گز و موسی و شش اخیان و در مهر بخانه بسیار الفت میگرد
 در اینجا عرس نامند و در سیم گرم و خشک و گشت او محلل ریاح فلیط و بهی و مقوی جگر موافق صاحب استقا بار و الزاج و با و زهر
 است چون باشد در روغن کنجد یا روغن زیتون تا رسد آب بچه بگشاید چون پوست او را کنده جویش را بد از پاک کردن
 این دوده در سایه خشک کنند و و انتقال با شربیه جهت سوم بهرام رفع زهر طیفیون و چون بجای نیک شیر زده و
 باشند جهت صرع و گزیدن بهرام بهترین ادویه است و چون مجموع او را و طرفی بوزانند ضار و خاکستر او را

[illegible]

و آب جهت درم سپرز نافع و مغرور مصلحت و دو قد شربت از بنامیده او و در سیم تا چهار درم و پیش از نوش
 عصف با پیله انار آملق بر بی اسم بخت است و بیونانی اغش نامند بمعنی طاهر و پاک نبات او با بن شجر و گیاه
 و در مواضع صلب قریب به ابها میرود و پخت خنای و قوی و صلب برکش از برگ زیتون ریزه کرده و کرک بر سر ششانی
 بخند و شبیه به بخت است چون برست ببالد بوی او و عطریه شبیه بسیار و گلش سفید مایل به سرخی و از رقی و بخش از
 فضل که چکر سفید و بعضی سیاه و شتاج ادرافعی نیست و دماوت تخم او قاطع نسل و کاسراه است در دویم گرم و خشک
 و گویند در سیم و شش است و بعضی در دویم سرد تر دانسته و بعضی در دویم سرد در اول خشک میدانند و با قوه قافیه
 و محمل و مطلق و منفتح شده و در حیض و کشش لطیف تر و با ذره سرسوم و محض منی و شکنده بادامی و زیاد کننده شیر و
 گزیدن بار و هوام و سنگ دیوانه و سده و جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب جهت کشودن حیض نبات مفید و ضا و او
 جهت تحلیل درم صلب ایام و درم سپرز و جراحت و التواء عصب و در دیار و در سرطانی و در رمی و در مثل تراش
 و این شش نافع و بسته و طولی مطبوخ او در سر که بار و غن زیتون طلا و آب جهت و در شقاق مقعد و حمل و بخور
 و برگ او با مثل آن بود و نیمه صحر جهت او را حیض و جلوس و رطوبت او درم و مقعد و مرهم او با که تازه و برگ جهت صلب
 انشیدنی زشش که در آب جهت کسر قویا و در گزینیدن هوام و منور و بخور او نیز باعث گرختن هوام میشود و مغرور و صند
 و مصلحت صمغ عربی قدر ترشش کنتقال و گویند پیش و در آن آن شادانه است و صفت عده و از برگ او سهیل قوی
 مجرب است و گویند نیکه کردن بر جوب او در تحت فراش گذاشتن نافع اعلام قاطع نفوذ است اناناسیا
 بیونانی اسم بختی است بمعنی منفذ الامراض گویند اسم جگر است و چون بخورند و در ریه و جگر که است بنابر آن
 باریک اسم موسوم شده **الاف مع الجیم** اجنه هندی و خشک برکش از برگ چار بن تر و شکوفه او چون کاه
 سرخ گره زده او نیمه و بارش شبیه به پیل و چرخش در آتش نسوزد و چون در دویم بخ او را نیکوب بخوشاند و باد و در
 نبات یا شند بر شند جهت حبس بول بسیار از موده است آخر گفت یونانی و در غریبه به با لاف موده و بفتح الف
 مستعمل است در دویم گرم و در چهارم خشک و جالی و مطلق و باب که قفس شامیدن و بخت حصاره و ضا و او با آب غور
 رفع شری و منع ظهور آن و با لاف و سر که جهت خرا و با سر گین کا و جهت او را م و بخور بلغمی و استقاخی و زرقی و سوزان
 و در او جهت قطع خون جراحت تازه و جلوس بر روی اجر گرم جهت خیر رطوبی و بارده و بخوبی موجب خصوصاً وقت که در
 کل بران ریخته باشند و چون آب نیده را بسیار یافته در آب یا در شراب اندازند که آب را بخوشش آورند و در
 این بخار آن بدارند و مرق قوی و در تحلیل مواد بارده و دماخی و تر لاف فرزند و در سر که به سیدیل و موجب است و قدر ترشش
 تا یک درم و روقن او که اجر و قدر یک مثقال ریزه کرده و در آتش سرخ نموده و بر غن زیتون یا زنده بداران گویند
 با ترع مملو کس تقطیر کرده باشند نبات گرم و سرخ النفوذ و مطلق و خلل و انشامیدان و جهت تقویت و شکر

موجب دانسته اند و در بول و جهت سایر علل فناء نافع و کشنده کرم معده و امعاء جهت منقبض بار و در بایع و دفع
 باطنی و ظاهری سموم بارده و گذریدن عقرب و لقوه و فایح و عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شربت زرد
 ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفید و التحال و جهت تحلیل آب نازل شده بیدیل و حصول و جهت کشیدن خون پور
 و ساقط کردن دانه بکوفه کرمها و مقدر و زجر و جهت کشیدن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده و سید سیرج الاثر
 و سقوط او جهت صرع و نسیان و دلوک و جهت کشیدن کرم دندان و تسکین المان و طلاء او جهت زخم انگش بیدیل و قطره
 او جهت نقل سموم و فترق او جهت بارده و فایح و ضما و او با شربت جهت نرم سپر زبانت مفید و قد فترش از یک مثقال
 تا دو مثقال و ضمعه و مصلحش که مضر گوش است و کرده و مصلح آن نیز اجمود و بلنت بیهی که نفس است بخوا
 بیهی ناخواه است اجری بیهی شکسته است اجاص بفارسی الوی بخار نامند اگرچه شامل اقسام
 الوی زرد و سیاه و الوی شش جنگلی و شاد لوج و الوی سرخ است و مراد از آوی سیاه بزرگ است در اول
 سر و در دویم تر و ملین و در ثانی و سهیل صفرا و رقیق و مسکن حرارت دل و قوی صفراوی و تشنگی و جهت پتهای حاره و صداع
 حاره و خارش بدن نافع و طبع غیر طلال او در در و طلال آب که بنصف رسب با قدری شکر سهیل خرب و بی اذیت است
 و موافق سینه و مثل سایر ترشهای مضر حال نیست و نفور او مرطب معده و جهت قوی بخشان حاره مفید غرغره بطبخ
 برگ و پنخ او جهت نرم بهات و دفع نزلات و ماغی و درم کوزن و تقویت بن دندان و اشامیدن او جهت رفع کرم معده
 و ضما و برگ او با سر که جهت کشیدن کرم امعاء و مضر و ماغ و مصلحش غناب و مضر معده و مصلحش کلخته و مر و دین مصلح
 و کندر و عمل و قدر ترش تا نیم طلال و بایش ترش بیهی و الوی صرا جفت و مطبوخ او در گلاب قابض طبع و صفی الکرم
 از صفی خرب و بیست ان کمتر از ان و مفت حصاة و جهت ترش نافع و التحال او جهت حدت بص و ضما و او با سر که جهت
 قویا و جوشش بدن اطفال مفید و رب او سرد تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و در پتهای حاره و التهاب و او و سایر اما
 مثل آب است اجوان خراسانی بیهی پنخ اجلا چند ان بیهی ضد ابض است اجولا بیهی
 فودنج بریات اجلی کروی و کلری کاشیرا بیهی عصاره قنار الحار است اجاص ابض است
 الالف مع الحاء اجیوان بجا مصلحت یونانی و بمعنی راس الفی است و ان خرگیا هیت شبیه بزرگ
 بسان دینات خشن و باریک برگش از برگ اوجا و کاهور نیزه تر و بار طبعی که بدست چید و خار
 و در غب و شاخهای او بسیار بایل سفیدی و نیزه دارد و جانب او برگ میر وید و برگش باریک و نیزه و گلشن
 او ترش شبیه بیهی و پنخش بقدرا گشت و بایل بسیار بی باریک و دراز در دویم کرم و در اول تر و مفت حصاة
 در اول و حیض و ضمیر عرق و پنخ او مقادیم سموم حیرانی خصوصاً افی چون با شرب بنوشند و اگر با شرب و
 ای مناسب با شامند گویند جهت در کرم موجب است و مورت خارش و جوشش و مصلحش شیره و قدر ترش

تا دو مثقال و بیش از آن ترنج است اگر چه لیس بخارسی کل گشت و رنگ زعفران و لغت و طبی کاجره نامند
 بستانی او در دویم گرم و در اول خشک و بری و سیم گرم و خوش ناسه سال باقی ماند منصف با قوت قابض و محرک
 باده و منوم و محلل و مقوی چکر و گدازنده خون مجذبه مطلقا و ضاوا و با عمل جیت قویا و با نیت بر خانه جیت احتباس
 بول مجرب و طلاء او با عمل جیت بهن و برض و قلع اطفال و با سر که جبهه خارش بدن و او را م حاره و باده و
 و درم چکر مفید و مضر سپر زه مضر و دهنر و مفسد و مصلح عمل و قد ترش کیمتال و چون با کشت بختنا
 باعث زد و مهر شدن آن و لذات اطعمه میشود احداق المرضی بهار است و آن نوعی از افغان و مذکور خواهد شد
 احداق البقر است اسود است احط و با سرانی اسم شرم است احدا و احاد و با بیروانی
 الالف مع الخاء اختار البقر خا و تخم سر گین گاد است و در آخر اول گرم و در دویم خشک و محلل
 و جاذب و آتشیدن و بیشقال ناسه مثقال و نیم سوخته او جبهه استقا و رفع سموم بسیار را زوده است و ضاوا
 نانه او که سرد شده باشد جبهه جراحات عارضه از کار و امثال آن و قطع سیلان خون و تورم و اندام
 و در مفاصل و عروق است و رفع کزیدن بواس و دوفی بار و جبهه جوشه با سر که جیت و درم حاره و با عمل جیت او را
 بارده و باده و گدازنده و امثال آن جیت استقا و با غفران جیت کشودن خراج و با باقی جیت و درم پستان و با آب
 اسفین جیت قویا و مفسد و دار انقلب مجرب و با سر که جبهه ضاوا و خازیر و او را م صلبه و لول و گدازنده و زبور و درم و
 در درازن و گدازنده و در غن زیتون و گدازنده و بریدن تا خشک شود جبهه بیرون و در غن و بیکان
 و امثال آن از بدن و نیز ریافت نهان جیت اخراج چنین مرده هرگاه که مدتی بگذارد باعث کشتن چنین زنده و ترش
 نه و نه بیکه جبهه رفع توجع می و ریجی سیرج الاثر است و بر مفعده جبهه و درم و ان و طلاء سوخته او با سر که جیت
 جبهه قطع رعاف و دفعه و برینی بدستور جبهه رعاف و بار و غن زیتون جبهه نفوس بخور او جبهه عسولادت و گدازنده
 است و قطور سائیده او بار و غن با و غن و شراب جبهه الم و ضربان گوش بسیار مفید آخر و س بیروانی و مار و بطن
 است آخر اس بیروانی کثیری بری است اخیلوس بیروانی ناخواه است اخله لغت مصری استیان
 اخیلوس خردل بری است آخر لوط کرات بری است آخر لوطوس کرب بری است آخر و س نبات غیر کتم و س
 نبات او گدازنده بسیار بیکه از زن و ترش سیاه و ریزه و ترش سفید و ترش و او و جیم و گوش استمل است و با قوت جیت
 محلل و قابض است اخیلوس آخر و س است الالف مع الدال او رک عربی است و

بخارسی او به سلطانی نامند در اول سرد و رسیده او در دویم تر و مسکن جبهه است صفرا و طین السبع و بر جبهه
 قابض و آب برگ کشنده گرم معده و نارس و مهمل و عسر و قاطع فی و فغان و مفسد معده و مصلح
 و آب او رسیده جبهه سرد حاره صاحب نبات نافع است او را و لغت بربری اخیلوس

که اسد الارض عبارت از باشد او قوس بیوتانی عوامت اوراقش از بون است او یون
 عبارت از بازیر است او یون نیز عبارت از افادیه است **الف مع الاله ال اندر کون**
 بفارسی از بون است او را می بنال می گفت سرانی است و بفارسی بگوید در تنگن مازندران کلنج داراوندی
 است مدوچین و بسیار رخ خشک و نبات صلب بعد از آنکه در آب ضایع پود است او را کف باشد بومان ریزه بای
 کرد و برکش از بون خشک سبز تر و سطر تر و گلش مثل نغش و در غایت سرخی و ساقش از ساق نغش بطر تر و سرخ
 و در آخر سیم گرم و خشک و سم حیوانات دم دار و با نباتی صلب مبدل فرج بسیار سرد است بخران طبیعتی بدو خلق
 حلقه و هبه فالج و در دگر و او را ضایع عصبانی بخرت نهاد او چته کلف و جرب و قوبا و عرق النساء و مفاصل و
 امراض بارده مفید و شش زهرین و مسکو و مصلحش شکر و او یون خوشبو و قدر ترشش از یکد الک و الک و الک یک
 انتقال آتشنده است و در کتب هندو خواص بسیار ذکر کرده اند چون به صحت نه پیوسته بود ذکر نموده و
 تحیر معجزانان ترکیب نموده و در دستور تانی مذکور است و در دفع فالج و استرخاء و دردهای بارده جرب
 و مبدل او را بویونانی بخت سیاه رنگ شیشه بلم و بر روی و خیزهای مثل کوه سته و گیاه او خار دارد
 بقدر ششیری و بسیار شاخ و برگش شیشه به برگ کریم و ترشش شیشه بلفاف بخورد و در آن دو عدد دایسه عدد
 و از مایل بر روی و نبت او کشت زار است و بر بانی عطیانامند و بفارسی چوده صباغان گویند و او غیر چوده
 کا در آن و شیمی بخور مریم است و در بدن چوک از شیشه و جامه مثل صابون است و در وسط سیم گرم و خشک
 و جالی معطر و منفع و سکن فواق و در بول و حیض مسقط و جنین و نفث حصاة و محال و جاد و باغی با قوه تریا
 و چینه گزین بوم و شکی در آن و دفع مواد مفاصل نافع است بقوه مسهل و هبه احتباس حیض و صفا و او با
 سر که بیت عرق النساء و دار القلیه و درم سبز و حول و هبه بواسیر و مفید جم و اعانت بر حمل و ذر و او هبه و اجات
 خینه و مسوط آن منفع سده مصفاة و نبات معطر و طلاء و خاکسترا و هبه مفاصل و در دورک نافع و مضر افتاد و مصلح
 رب مورد و کثیر و قدر ترشش تا یک انتقال و در انتقال آتشنده و بدش در رنغ سم بوشش و انترنج و زرا و نه طریل
 و فودنج است او را رقی غیر از اراقی است و در ترجمه با هر دست جوک مذکور است که آن شیشه بدالج و در نهایت
 حدت و نبات محال و سکن دردهای بارده مرغه است و خوردن آن بقدر الک آتشنده و در اطله مستعمل است
 و ظاهر قسم نجم زید البحر است او را و خمر بفارسی کاه که در بدشستنی مانند نبات شیشه بکولان که نوعی از اسل
 بخش غلیظ و بسیار شاخ و بارک برکش ریزه تر از کولان و از آن و حجم و قد کوچک تر و مایل سبز و زردی
 نقیل الراجه و شکوفه بسیار و انبوه و سفید و با عطریه و تند طعم و گزنده و بقیه و پودس فرموده که قسم از او را
 بایات سیاه رنگ و در دیم گرم و خشک و محال و منفع و در بول و حیض و فضلات و مقطع اعتلا و منفع و نفث

حصاة و مسکن با روده باطنی و مقاوم سموم هوم و جهت درم جگر و سده ان و درم ششم معده در رفقه
 الدم و بادها و جهت استقامت و عمل کرده ریه و شش و عضل و با مصطکی جهت تنفیه فضلات و ماغی و با ترنجبین
 جهت سبزو یک متقال و ارباب فضل با سویه جهت رفع غلیان مجرب دانسته اند و جهت از آله خوف تاخ و جهت
 درم بار و جگر و مثانه و معده و سپرز و ریا ج جمع اعضا و جلوس در طبع او جهت درم رحم و درم مفاصل و مضغ
 و ستون و جهت درد دندان و تقویت لثه و عجز و دفع رطوبات و مداومت اشامیدن طبع او جهت مفاصل بار و
 نبات مفید و با مسکنین جهت اواخر تهایی لطیفی مجرب و شکوفه او لطیف و در افعال ضعیفتر و مفر کرده نسبت
 ادرار و مفرخ و درین و مصلح کلای ضدل و قدر شربش از نیم متقال تا یک متقال و بدش را سبب شش
 ویدل فجاج او قصب الذیراست و عرق او خربابت لطیف و با قوت تریا قیه و در افعال شنبیه با اوست و در غرض او
 که شکوفه او خردار و در غرض زیتون بقدر یک ادراب و شش که گداشته باشند و دو ماه تابستان در اقیاب پرورده
 و سه چهارم ته صاف نموده و شکوفه را تازه کرده باشند و دریم گرم و خشک با قوت قابضه و اشامیدن او جهت
 تحلیل درم بار و باطنی و طلا و او جهت دردهای بار و برص و ریائیدن مواد انواع خارش اعضا و دفع مانده
 و در لک او جهت درد دندان و درم لثه و جوشیدن دهان با قوت است او ارقیون با عقا و جالینوس
 چهارم زید البحر است بر سر رخ و بسیار یک و از فرنگ از نه شنبیه بر بره و اسبوس و در افعال از زبده البحر
 و از محوم قویه و قدر دو انگشت کشنده و طلا و او با آب جهت عرق الف و درم پستان و جرب کف و بشور و انجلی
 او جهت رفع ناخن و بیاض قوی ششم و او بسیار موثر است او ارقیون بفارسی گل اقیاب پرست نامند با
 است مانند شجر گیاه بقدر ذری برش بی زواید و نرم بقدر برگ چرب و باندک زبده و گلهای او بزرگ و پهن
 و در و زرد و خوششده و در وسط او برگهای ریزه سیاه یا بل سیرخی و نبات خوش منظر همیشه و با قوت
 دارد و جربک او و در میکند و بری و قویتر از بستانی است و شش او قال مولف اختیارات برابر آب بصیر و شنبیه
 نخواهد بود و در ویم گرم و خشک و جالی و با قوت تریا قیه و در حیض و فضلات و مسقط جنین و مسمی و مسقط
 و مفت حصات و جهت جراثیم ریه و تقویت معده و جگر و وجع فواد و بواسیر و گزیدن هوم و گزیدن ان
 و تنفیه دماغ و احتشاد رنخ و تلخ و تصفیه سده دماغی و نقصان ششم و استقامت و مداومت اشامیدن او جهت
 و چهار درم از آب برگ او با آب گرم صقی قوی و یک درم او مقوی دل بار و المرنج و مورث قصب مجرب در لک
 و در و دریم از برگ کوبیده او جهت اخراج جنین و دفع احتباس حیض و ضداد او جهت درد مفاصل و عرق الف
 و خازیر و بر جهت نفوذ و حمل یخ او مسقط جنین و میل استنی عاقر و آب پنج او جهت درد دندان و بار
 و مفر سبز و مصلح فایز و عمل و مفرخ و درین و مصلح شش و مسکنین و قدر شرب از آب و گل و

تا چهار مثقال را از هر گرم او تا یک مثقال و بدش مثل نصف او سلین و برین آن غفران است و از خواص او است که
 بر گل آویخته و از دود او خوش و چایا میگزید و چون حامله قدری از آن در دست چپ گرفته بر روی او بگذارد
 طفل ضرر عظیم میبرد و اگر در تهاست و نوزاد را در باعث اسقاط طفل میشود **اذان الفار** آنچه در کنار اباها و
 بیشها و سایه ها و در بستانهای مانند برگ او مایل بند ویرد شبیه گوشش میزند و گیاه او بیاض و بی گل و بر زمین پهن میشود
 و شاخها او سه پیک است و چون بدست بماند بوی خیار از او ظاهر میشود و این نوع را فخری و دریم سرد و تر و با
 قوت قابضه و با اندک قوت مصلحه و ضار و دشمن با آب و جهت درم حاجتیم و سایر اعضا و حمره و قطره آب او جهت
 در در گوش و درم حاران و سقوط او جهت صلا حار و نافع از سکن التهاب است و غنیان و مسقط کرم معده
 است و بری آن سه قسم است قسمی شاخهای بسیار باریک از یک اصل میروید و شاخهای سفلی سرخ و مخروط
 و برگها باریکتر و درازتر از نوع بستانی و مایل بسیاری وسط و پشت برگها محراب و اطراف برگها تنه در و درج
 زوچ بر شاخها بسته و در شاخه مثل بر شاخها ریزه و گشس را جودی و بعضی را گلشن زرد و بخش بقدر گشس
 و زرق و سیاه تقسیم و سقوط قدری و نماند که این بزرگم و دراز و ریزه است و سقوط بقدر این مقدار است و در اوت و در دود
 خشک و جهت صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و معوی معده و محلل و مفتح و مدر یبول و صفا و او جهت
 گردن انقی و سقوط او جهت لقوه و طلا و پنج او جهت زهر ششم بسیار سفید و غرغره او یا ماد العسل جهت تنفیه طرا
 و نافع نافه و مفر شانه و مصلحش زرد و بخش قدر شش و مثقال است و گویند مصلح او تخم خرفه است و قسم
 دیگر را نبات رنگزرا است و شاخهای آن بر روی زمین پهن میشود و گوشش مایل بند ویرد و بیکل و بسیار شبیه
 بنوع بستانی و از آن ریزه تر و با حراقت است و گویند بیکل نیست بلکه بجهت نهایت ریزگی و چسبیدن و شاخهای پنا
 مری میشود و دریم گرم و خشک و جهت سموم و اورام بارده و دفع انار و جذب بیکان و خارا از بدن نافع و ضار
 عصاره او بر کرم و قضیب و اراق باعث تحریک عظیم و باه حتی پیران و مایوسان را بحال می آورد و در مصلح
 او را چون ضار و کشنده درین اثر ضعیف تر است و قسم سیم بر گس مایل بند ویرد و خار ناک و مرغی و شاخش شبیه و
 و غودش بر روی زمین و در آخر سیم گرم و خشک و با قوه سمیه و زبون ترین اقسام و معنی قوی و سهل و زیاده او
 کشنده و الهاق برگ او بر خار باعث سرخی بشیره و شیر او مفرح حله و مملو مالایس که یک سه مثقال
 و نیم او را جو شایده آب او را با نافع نبوشند و از عقب آن مای شوره بخورند و جمیع کرم معده را دفع میکنند و دیگر
 شکون نمیشود و مملو شده که این خاصیت بجهت نوع بستانی او ذکر کرده است و این نموده و بعضی میزداید و اقفا
 ان الفار غیر زرد و بخش است و همچنین از سایر کتب نیز همین ظاهر میشود و درم زرد و بخش و صفات دیگر از جمله
 ریزه و برگش گوشش موش مایل بند ویرد و گل او سفید مایل سبز است و بخش شبیه تخم حیان و صفات

می باشد اگر آن وقت مسواک است شجره و قریب به رخت اندازد و برکش عریض و خزان نمیکند خار و اگر در پیش
 مایل به سجده و ترشش بعد از رسیدن سیاه میشود و باندک حلاوت است در اول گرم و رانده و ناخنک جا
 و محلول مطلق و منفع سده جهت دفع رطوبات لزج و رطوبت خلط و ضما و مبلوغ او در روغن بیتون جهت تحلیل دم رحم و
 بواسیر و سفت و طبع او جهت عسر البول و تنقید مثانه و تخم او جهت تقویت مسده و غلظت اهل بختان و ضما و برگ او محلول در
 نرگلات و ماشیر و عسل و مسواک کردن کوب و جالی دندان و تقوی اندک اندازد و مسورت جوشش هات و مسج و مصلحش
 کثیر او قدر ترشش از پنجش نصف رطل و از تخمش تاسه و سه ویدش صد است اگر بکان بلفق فارسی سنگ ریزه با
 سبک است زرد رنگ و کوچک و محرق لطیف و طلاء کمان بایست شیر و مانند او جهت ادرام حاره و با محلات جهت بردن
 گوشت زیاد و باقیرو طی جهت رویانیدن گوشت و با مدرات جهت ریزانیدن حصاة نافع است و احتیاج با زخم و دلی است
 اگر در مزاج از او زیاده نامی چهار برنج نامند در دویم خشک و حرارت و برودت معتدل و با الحاحیه و حرور و المزاج حرارت
 بار و المزاج برودت احوال میکند و ظاهر جهت این تاثیر قدام اکثر متاخرین مرضی را فرود برنج نغمه اند مخصوص اصحاب
 اند چه در مرضی احوال کیفیت متضاده و در احوال کیفیت متوافقه شرط است و حکما ایند متفق اند بر آنکه اکل او باعث طول عمر و
 صحت بدن است و در حدیث نیز این معنی رو یافته و برنج هندی از ذوق کمتر و او را چندان نامند و برنج فارسی قبض
 بیشتر و سفید او در تغذیه قویتر و اقسام او مسدود و قابض و به تنهایی قلیل غذا و جهت زحیر و اسهال و مکرر احتقان رحم و ادم اخضر
 کرده و مثانه سفید و با شیر و شکر کثیر غذا و مریضی مسمن بدن و مولد می بود و غنای تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال
 صفراوی و تشنگی و غشای نافع و با شیر و زنجیر و بایه کرده برود و غنای جهت متعادل کردن و مصلح حال بدن و رنگ رخسار
 و مولد خلط صلیح و مسورت دیدن خوابها خوب و مولد قوی و مسدود و اعتدال طبع و مصلح خفیا شدن انگیشت راب بخال و
 خوردن او با شیرینی و چون در آب ترمیم جوشانده رنغ سده او میکند و انامیدن آب بطبخ او مثل ما و انشیق مسکن لزج و احتقان
 مزاجی مسدود و اسهال و با شیر تازه و بالنا صندره روز خوردن جهت تولید غنی جویست و تقویت آب مغسول و جهت تسخیر و قرحه
 اسهال نافع و در جلا دادن و جوی مسدود و آب بخال او درین قویتر و طلاء او با ترس جهت کف و انار و ضما و او بایه جهت
 و نبل و زرد و ترشش جهت جراحات تازه و انامیدن رو برنج کبیا برنج باشد بایه کرده بر جهت از اطاسهال مرضی
 اسهال دای و مسج نبات مجرب و آب مبلوغ مسدود و مسقط خیل است و پوست شستو که بسیار نرم صلا یارده
 شند از جمله سوم است و گویند یک مثقال کوشنده است و مولد مذکره منکر این اثر است و مرکب و مصلح عسل
 اگر در برنج که در جن سفید کردن و به هم میرسد جهت قطع رعان مجرب و بدل برنج او جو خصول است اگر در
 و مسکن او درخت صنوبری بر است و زفت رطب از او حاصل شد و از سطون شرب غلیظی است اگر در
 زیت هند قویتر از خر و قوی احتیاج دارد است اگر در هر یک از اینها به شش به بیاض شکرانه و به قوی احتیاج دارد

و مولف تذکره گوید که آن پنج سوسن سفید است که قیاسی از اسوسن از او مانند و زین عبارت از دست نبات گرم و خالص
و جانی و طلاء اوجیت مطبوخ خون بواسیر سفید و آتشامیدن و نبات حرص و قدر ترش تا یک گرم است و مولف فالایس گوید
که پنج سوسن سبز است که دلبشت نامند از جوان معونه از غوان فارسی است گرم تا معتدل و مخرج اخلاط از جهت
برودت معده و کبک و تصفیه لون و طبع اوقتی و موقتی الاث مقصود معده و سوخته و احابس ترق الدم و حصاة نیکوست
و زمان از خطاط میسازند و ریش پنج در چون بقدر دود و در هم بچونانند و موقتی قوی است و مصلحت برک غائب تمام بشیر
صندل سرخ و نصف انگ کسرخ و دانه از غوان در او و عین قایم مقام تنبیه است اگر از قوی بیانی تحکیم به دود و
و پنج و در میان گندم و عدس باشد و بفارسی بهک نامند و محلل و ضا و او با سر که جهت ادرام صلیب جاره و تسکین درد و
نافع و روی الفه و افغان و سموت تو لیس ریجی و مصلحت سر که مخرج بشرینی است اگر بپری بفارسی خرگوشی
و عربی بنور گویند و از رب هر بار از آب سیرابی است و آن حیوانی است معروف و گویند مثل خان حایض میشود و متقلب بود
نرا و بادکی و بالکس بهترین اوسفید است در اول سسبیم گرم و در دوم طبع گویند خشک است پوشیدن
پوست اسحق مرغ و معده خلط و قاطع بواسیر و مافع تاثیر برودت در بدن و موی محرق و غیر محرق و احابس خن
اعضا و خون برشته اوجیت اسهال و تیره امعاء و رفع سموم و طلاء خون گرم تازه او جهت کلف و بهق و بتوری که آب سفید
از آن ترشح کند و بچونین خشکی که در سر هر سرد و سکن در دمای کهنه و مغز سر که مشوی باشد جهت ترشه مرضی و دلول او
جهت اصلاح امراض نه در دانه اعانت بود و یا میندن دندان طحال و خاکستر و باغ او بایه ترش با و الصل و با آب
پیاغضل جهت رفع و الاثعلب سیرابی و در چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال با سر که نبوشند جهت صرع و تحلیل شیر مخدر
و معده و گزیدن لقمی و دوده یا دانه قیراط او به شراب جهت رفع تب برنج یا نبوشند از طلاء او جهت سرطان
الفعل و در مثقال او را چون نبوشند جهت رفع سیلان بطربات رحم و شکم و آتشامیدن و محمول آن بعد از ظهر هر روز
هر روز نیم مثقال مافع حمل زمان و در سر او را تا شیر عکس سیرابی اشش و جلوس در طبع آن جهت نفوس و مفاصل و خوردن
گوشت او موله خون غلیظ و بهتر از خونی که در گوشت گاو نبوشد بهر سرد و جهت بول در زائش سلس البول و عرثه و فلیج
و امراض بارده مافع و اصلاح او بچون است به بخار آب بار و غن و شبت و مضر خورد الزراج و خشک کاسنی و سرکه
و انار میخوشد چون مجموع او را بچند تاول نمایند جهت خدر مافع و هرگاه مجموع او را بسوزانند و سه مثقال از آن نبوشند
جهت سنگ ریه و خید و چون بچون او را پاک کرده و در ظرفی بسوزانند و بار و غن گلکس طلاء نمایند جهت ریه بایه
موی بر بسیار موثر و ضما و خاکستر استخوان و محلل خازیر و بیه او جهت شقاق و منع رختن مود بول او جهت
با صره و سرگین و بقدر نیم گرم تا یک گرم شرب جهت سلس البول در زائش نافه و قلیق بر و چشم او و در
در نظر او مولف تذکره گوید چون هفت روز هر روز و وجه از مغز سر او با دانه قیه شیر تازه نبوشند

ارشد انق است ارومه ابو خلد است ارجالون فاشرا است ارفقی بیوانی خلیج است
 اریزه بفارسی ف رومی است اروانه بفارسی خیری صحرانیت ارندی بهندی خود است
 ارزق بفارسی و خنات اروه بفارسی ریشیات اردک بفارسی بطا است **الالف مع**
الز از المجهیه از او و خشت بفارسی اسم دختی است عظیم ترشش شبیه بز و در باخونه و خنخش مثل تخم زرد
 در انچه با هم میرسد و تها در دشت میماند و برکش سبز السلسل بل سبهای و شبیه بزرگ ترنج و خزان نمیکند در
 شنبان جلی دار نامند و در بطبرستان طافان نامند و نوعی را شبیه بقدق و این نوع انسموات است و در سبختان در
 بهندی بکار میماند و گش سبز شبیه بخیری و در غایت خوشبوی و گشس موسوم گرم و در اخر اول تشنگ و مفتوح است و دماغی
 و برگ دکشده قمل جهت دار کردن موی موثر ترشش انسموم و عصاره برگ ابو اعسل جهت بادق و تلخ نافع و مفتوح و در
 خفقی است و جهت سموم بارده و عرق النساء و احتیاس بول و حیض و تحلیل خون منجمد در مثانه مفید و قدرش ترشش تا نیم
 و عصاره شاخهای ابو اعسل و باقی منجمد مقام صمغ سموم و برکش سموم حیوانات و بدشش و در کردن موثر است
 و چون پوست او را با پخته قال شاتره و بلیله سیاه ده منقال بچوشانند و تلخ او را بنوشانند جهت تبهای بلخی از موده
 و یکدیگر هم از تخم گوشتنده است و مولف تذکره گویند که عصاره او مفتوح حصاة و مانع غشیان و ضما و برگ و شاخ او محلل
 خنیز و طول او سکن صدام بارد است و مولف جامع بغدادی گویند که وقت شرب عصاره او بسیار و پائیز است و در دو
 فصل دیگر ممنوع و در وقت اتمتی قروح میخورد و چون عصاره برگ نمز او را با قدری مردار سنگ ساینده بار و غن کلسه رخ
 چند روز بر روی یکدیگر برسد بالنده و هر روز یکبار بنوشند و بپرسد روز یکبار بجام روند و بعد از حمام بدستور ببالند و سزا
 بیانی خفیفه پیشینند و میزاید و قروح او را زایل کند از رو کافور موی است از رو و بلف بربری خندقون
 است از وری دار شینغان است از و ابترکی جبر است **الله مع السید المصلح اسرور**
 گرمی است که در سبز زار و رنگ زار می باشد ضما او عصب مقطوع را در ساعت التیام میدهد اسفیداج بفارسی
 سفیداب نامند آنچه از قلعی تربیب میدهند اسفیداج رودی گویند و بهترین قسام است چون تلغیر اصفیاج کرده با گور کوبیده
 با تخم ان غشیه بر روی یکدیگر گذاشته در خم سر که یا طری که سر که تند داشته باشد گذاشته سر طرف را محکم نمایند که بخار
 بد زرد که قلعی بر روی ام از هم بریزد پس سر که بر روی در ده تشنگ کنند پس ساینده به بنزد و همین عمل مکرر کنند تا قلعی حل
 شود و غسل اسفیداج را علت یکی زایل شدن ترشش هر که است و آنچه از سرب تربیب دهند یکی به همین دستور است و یکی از
 اوست و ان بار است نه اسفیداج و در احراق او اگر کبابه شود منجمد حاصل میشود و در دیم سرد و دیم خشک غسل
 ان شرط است تا بخت و لطیف بی لذت شود و سرد و سردی و قلع گوشت زیاد و در مل قروح و جهت سرخشی آتش باد
 در وقت کلسه نه جهت در سرد و با شرد خزان جهت در جهای حاره و مفاصل جار مجرب است و جهت زخمهای و شقاق

در چشم و بنور آن دیامین رقیق چشم حیوانات و با شیر و خزان و سفیدی تخم مرغ و چتره رمد حار و باب عین الثعلب
 در اوقات جهت باد سرخ و بنور و نرف الدم و حله و در مراهیم با اقلیدیا و اب پنج جهت منخ رو میدن موجب دانسته
 اند و جهت رفع بدوی زیر بغل و کج ران و حمل او جهت منخ حمل و قطع سیلان حیض نافع و انشامیدن مورت خاق
 بزیا و از کیدرم او کشته است و بدش بار و سرخ است اسفید ارج الرصاصین بغاری سفید اب نبرد
 نامند و انرا از سنگ براق و صفای کج و امثال آن در نبرد و نواحی صفایان بجل می آورند بجای و مغزی و رافع آثار
 جرب و صاف کننده بشره و قاطع نرف الدم جراحات تازه و رعاف و طلا و اب باب جهت باد سرخ و او ارام حاره
 مجربست و خوردن او کشته است **اسفید** بفتح اول و ثانی ثلثت عرب اسم نباتی است که از آن حصری با مندوزنا
 ایها ذریع با بر میر وید و نر ماده میباشد نرا کولان نامند و از او سیاه مایل با سدره و نیز گتر از تخم ماده و گیاه
 خشن و منظر تر از ماده و هر دو را فرغ مرکب از برودت غالب حرارت قلیل و محمل در دها و ضما و جهت استسقا
 سهر و المیو لیا و خاک سترخ آن قاطع نرف الدم حبس اعضا و محمل خازیر و جهت حله نافع و نثر ریزه او قند سرخ و دهم با تر
 جهت اسهال و نرف الدم و با قوه دره و ضما و بر کما متصل و پنج او جهت گزیدن پروام و ریتا نافع و نثر ریزه غلیظه او نبات
 منوم تا بنجدرم او مورت سبب و مصحف کل الکین علی و فلاغلی و نثر قین او که ماده است جهت ایدان توید
 و مستقی و غلیظه او جهت ایدان یا به سفید است اسفید گیاهی است غلبت او ریزه را با سه و شاخهای و دراز
 و زرد رنگ و برش شبیه برگ ترانترک و مستعمل صباغان مغرب و شاخش شبیه بی و با تجویف و برش با یک
 و انحر در سیم گرم و در دیم خشک محمل و منفع اخلاط غلیظه و در رقیق او ارام و سموم و مفص و ریاح و معیدیل و ضما و مطهر
 و رقیق او را در رقیق او ارام طبعی مجرب دانسته اند و طلا و مطبوخ او با آرد جو جهت حره نافع و قسمی از او را بر گریزه تر و
 ساقش بر عصبه بر روی مین میشود و در اطراف شاخهای و غلافی بسیار تراکم مانده غلافهای پنج و از آن کوتاه
 تر و نرم تر و تخمهای بسیار ریزه و سیاه و ریزه و بسطری گشت و گلش مابین سرخی و زردی و بسیار سده طعم و اقسام
 اول کمتر و تند تر و در ریزه را با کوههای و پدیدم ارم او از پنج بخش جهت در اخشا و ریاح غلیظه و گرم معده و قوی
 ریخی و کیدرم او جهت گزیدن محرق سموم قاتل الجرب دانسته اند و گویند ضما و اکل او اینها را کواچا کیند و جهت محمل
 نید و چون در اباشخ با السویه و غده و کندنش از هر یک مثل نصف او حبب سازند و هر روز و درم بنوشند ریاح
 یمن را زایل کند و هرگاه مداومت نماید بختین با الکلیه رفع نماید و مضریه و مصطش صمغ و قدر ترشش از نیم مثقال تا دو درم
 شش مثل او خولجان و نصف اسارون و سدس او در دمانا و در صباغی بدش غصه است و مستعمل او پنج و تخم است
 سفید بغاری ابر مزه گویند و از چیزیت که بر روی سنگهای کنار دریا بتکون میشود قسم از او که متخلف و وسیع
 و نرم و شبیه اید و نر و بنور آن است ماده گویند و کیمی و کیمی با نفعهای صغیر است نر نامند و در اول گرم و در دیم

خشک و مجفف و محل و با قوت چاذبه و چون تازه اورا یا سرکه نمزنج یا شراب شرکرده به جراحات تازه بگذرانند این
 دهن و با نجاسیت قاطع نزنند الدم با غسل مطبوخ و مطبوخ باب جهت التیام زخمهای کهنه و خشک و مجفف و قوی
 و سوسه او چشمه نزنند الدم قویتر و جهت رمد یا بس جلا با صره و قلیله تازه او به تنهایی یا بنیله لکان صفح افواه عروق مضروب
 و جراحات حالبه و محرق مفصول گردد و بهین نافه تراست و چون قطع او را بقدریکه توان فرو برد بجای طبع نماید
 فیاطربست نماید و در کفر اقله طباکه و دایره که در دندان چنانکه تا در کجور اینگونه در دندان که در سطح آن به سبب و خشک که در دندان
 او به هم میرسد و رفیقیت حصه محرب و چون خواهند که بجهت زینت اسفنج را سفید کنند باید قسم داده او را با آب تر کرده و در کفر
 در اقباب نهند و یاد و با شتاب باید که است تا سفید شود اسرار بکبر اول بلفظ مغربی اسم نبات شجریست نبات و در باها
 استاده و اصل یا خصوص یا قلم و ساحل جده است و در ابتدا ی و سید کیان بقدر زرقی شبیه بخی العالم است و چون
 مخاوی روی آب شود از در برگ و شکوفه شبیه بمورد ظاهر میشود و غرضش بقدر فنی و مستطیل و مغرب و با اندک شاسته
 و چون بخورند از قلیل او سدر و اکثرش سبب ناراض میگردد و آن غرض که با قوی و مستحق و بزرگ و بخور او جهت و در دندان است
 او با شیر تازه و در محروق و با شراب و در بیهود نبات خربکه و محلل صلابات و صفح سده و شش حرارت غریزی و حالب نباتات
 در شترش از نیم مثقال نگیرد هم است و صحنه او زنج و بعد از خشکی شبیه بکنند در قوت و با رطوبت فنی جهت امراض نادره
 در نفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است اسد بفسار سی شیر مانند گوشت او و بر صمغ و مورث شجاعت و ضما و پینه
 بر کمر و کین ران و انشین و قنیت و مقصود مقوی جماع و قطور او بار و غرض تخم انجیره و در احلیل و غرضه و در طبع او به جهت و در نفع
 و اشامیدن بیکه انگ آن که از نر باشد بازده تخم شترش جهت کسی از زبان بسته باشد گویند محربت و وقت استعمال
 او را در صحن لال ماه شرط دانسته و گویند جلوس بر جلد او جهت رقع نفوس و بواسیر محربت و بستن پوست او با سوز کردن
 اطفال پیش از بلوغ جهت از اصرع و بخور موی و جهت گریز اندین سبلع و در غصه تب و می نافه و طلائی و زهره او پریدن
 باعث گریختن سبلع از آن شخص و ضما و باید باین دو چشم او بر رو مورث مهابت و نظر های و قضای حاجات و گند استخوان
 قطع از جلد او در میان جامها مانع گرم زدن و اگر در جامها موجود باشد باعث قتل آن و چون بگر هم سرگین او را در شراب
 حانوده بمقدارین شراب نهند سبب نفع خواست این گردد و گویند شیر از او از و سس سفید تا جدار میگزیرد و در وقت
 جامع الاودیه از اسطر قتل میکند که باب خصیه شیر نبات مقوی دل و باه است و چون بنگانند و یا نوره سرخ
 طبع نموده خشک کنند بر وزن زینن جرب نموده باب گرم ناشتا بنوشند جهت جمع دردهای سوزش قوی و نفع و مفضل
 و زجیر و در رحم و در کربابیت سفید است اسطوخودوس بنیله منجی حافظ الارواح و آن گیاهی است
 بزرگ ستروان از آن در ترو و با یک ترو گلشن یا بل سفیدی و ساقش واحد و باریک و بیشاخ و در قد کمتر از شترش
 و قیده او منراکم از اجزاء شبیه بخوبی می نماید اسطر و سده طعم و با اندک تلخی در اول و دوم گرم و خشک گویند محربت

[illegible]

و سرده کهنه و بر باد استقا و سپرز و عرق النساء و مفصل و قوس و صرغ و در دگرگوش و شقیقه و در سربار و دندان
 و قی الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جميع امراض سوای قروح باطنی و مجری المزاج و اسهال و موسی نافع و منشوی
 که بخیر گرفته در آتش بخیه باشد بخدی که خیر منفع گردد و در شته و آب مستعمل او مسهل اخلاط غلیظه و بالخی صیه تقوی
 معده و چون تخم فرغ را در جوف او گذاشته بپزند و تخم را بنوشند سهیل اخلاط غلیظه و مستدل آن و چون کوبیده
 او را با انطرون قیصر بر آن در پارچه بسته موضع دارا التقلید یا بان خیدان بماند که بخون آورده موسی بر و یازد اگر
 محتاج بکوار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نماید و هرگاه نصف اوقیه او را در دو اوقیه روغن زیتون بچوب شانه بماند
 شود و آن روغن را صاف نموده برکت یا بها بماند و کف یا را تا صلیح بر زمین نگذارند و کهنه همین عمل کنند عاده شتر
 باه مایوسین کنند و اگر تخمین بچوب دانسته اند و اشتامیدن قیراط او که در غسل بخیه باشد جهت احتباس بل و در معده
 و سوزم و تقویت معده و یرقان و سرده کهنه و بر وقت مده ریه و معض نافع و آب برگ او را با دو خندان غسل بچوب
 آورده باشد جهت ربو و ضیق النفس و پاشیدن آب طنج او در خانه و پستور و قلین آن بجهت طرد حشرات و هوام موثر و چون
 ریزه کرده در روغن زیتون بچوب شانه یا یا خشک شود طلا و روغن نند که جهت جود اطراف و سربازگی و در مفصل
 و قوس و در دگرگوش سده آن و با هم قلیلی که اگر جهت قروح شهیدیه و جرب متفرج و یا بس و حک و خرا و یازفت و حفا
 بنور یا بسر اطفال مفید و قیراطی اغضل و ریشهای و که با هم کوبیده باشند متقی قوی و صفا و بخیه ثانی و شقیق
 که از سماعا عرض شده باشد جرب صفا و مطبوخ او در سرکه بجهت گزیدن افعی و بوی و کشنده کسهای گزنده و بالخی صیه تقا
 منش و ساعت و داشتن آن باخ و موجب بر سبلع و هوام و مار و قمل و مورچه و گس و چون او را کوبیده با آب و آرد
 کرسنه را خیر نموده بنوشند جهت استقامت و چون جوف غشک کوبیده بر حمام برین بماند بقی را که هیچ و در اطراف
 نمک زایل سازد و موجب است و چون نزدیکت ک غرس نماید انگور را با صلاح او در غرسل او در بای و دخت آنار و به نافع
 ریختن شگون آن و تخم آن بلین طبع و جهت معض و در مقلعه و رحم نافع و چون کوبیده یا سرکه بها سازند و یکد و ازاد میانی بخیر
 گذاشته بکوزد در غسل رقیق جیسانیده بیرون آورد و بخیر را بماند و بعد از آن آب گرم بر آن زن بپوشند یا ابلی که در و پود
 جوشانیده باشد یا شانه رفته قوی صوب نماید و مجربیت و غشک مخر و درین و مرکب و منبر و صبیح و مصدع و مودت
 غشیان و منفرح و مقلع و مصلح شیری که پستانک نفع داغ کرده باشد در بوب فواکه و قدر شترش تا او در رحم و پش
 بلبوس گویند سیر و گویند استقریون که سیر جراحی است و در دمانا و وج و مولف تذکره قابل بیدل اوست و گویند
 او بار و روغن گل جهت شقاق و حک و اسقاط دانه بواسیر نافع است و سرکه غشک که او را با جوی مثل کار و ریزه کرده
 بر سمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده باشد یکطل او را در بفت رطل و نیم سکه که کهنه انداخته شترش تا او
 محکم نموده و باه و آفتاب گذاشته بعد از آن شترده بیرون آورند و یا غشک تازه را تا شش ماه در سرکه بپزند

نهایت تقطیع اخلاط غلیظ و تقوی معده و حلق و قوت باطنیه و جهت صاف کردن او و از بدبوئی دهان و مواد سرد او پاک
 و جویان و مصرع و تقویت سنگ مثانه و عرق النساء و تقویت اعصاب ضعیفه و اعاده صحت بدن و در گریه خسار و جدت و بصر و مضمضه
 او جهت سستی گویستن دندان و استحکام دندان متحرک و قطره را جهت گزافی سامعه و انشامیدن او جهت تنگی سینه
 و ربو و یقان و دفع سموم نافه و قدرش بیش از مقدار قلیل تا دو دقیقه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشنا باید استعمال
 و شراب غصص در جمیع مذکورات افغ از سر که او و مضر اعصاب جسم نیست بخلان سر که جهت تب برب و فایده و استفاد
 سپرز و عرق النساء و شتر به تانف و مضر و درین و صاحبان قرح است و دستور ساختن شراب او مثل عمل سر که است که کجا
 سر که انگور باشد و سه ماه در آفتاب بگذارد این ^{سبب} سرب از اسباب ریانی و بفارسی مورد نامند و جهت استقامتی و بلندتر
 از دخت انار و برگش زیره تر و سبز تر از برگ انار و مایل با سبزه و خوش سیاه و تران نمیکند و با عطریه است در اول
 و در دویم خشک و قابض و با اندک حرارت و محقق قوی و تخشن با قوت تریاقه اگر چه بزرگ و پنج و تخم و گل و جرم او را بلب
 یکدیگر در مراتب بر دوت و پیوست فغادتی است و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم و تقوی دل و معده و احش
 و باصره و مدبر بول و قابض و محلل و مفرح و حالب اسهال و جهت نزلات و تقویت حصاة و قطع خون حیض ضعیف کردن
 بر اسیر و دفع جمیع سموم مخصوص جهت ریتلا و عقرب که شراب بنوشند و طلا او جهت ورم حار و قروح نافه و رب او که آب تخم او را
 بچونش نند تا غلیظ شود جهت تسکین تی و دفع خمار و منع صعود و بخارات بدماغ و سرفه و صفقان اسهال انشامیدن تخم
 و عصاه او جهت نفث الدم و قرح مثانه و حرقت البوال اسهال خرم و صعود بخارات سرفه و عطشی و قوی تشنگی و سرفه حار و دوزخ
 مفید و ضما و پنجه تخم او جهت سیاه کردن نمود و با شراب جهت قروح با و کوب با و جهت ورم حار چشم و ضما و گزش جهت نخل
 و جره و شری و ورم خضید و ضرب و سقطه و بواسیر و فاسوس و بار و غن زیتون جهت شوخی آتش و با گل ارمنی و سر که جهت حله و
 جلائی ناخن و انار و رعایت و در و سوا بعضی و عدس کلسرخ و اتفاقا جهت تقویت اعصاب ناقصین مجرب و جهت دفع
 و دفع بواسیر و سقوطه و انار و اسیر نافه و ضما و گزش بر زیر ناف جهت اسهال مزمن و چون ربو و رطل از آب بزرگ او بار و
 کجند بنوشند اسهال قوی تخم و جلوس و رطلنج او جهت قروح و بروز زخمه و جرم و سیلان جرم و سستی اعصاب مویاب او جهت
 ریختن بر بسیار موثر و چون با آبلیمه خیسایند در روغن کجند با سویه بچونش نند تا روغن بماند جهت رویانیدن بسیار
 جربست و قطره او جهت چرک گوش و خاکستر او در روغن یا خفه و سلقاق و دونه قویتر از قویا جهت کلف نافه است و دوزخ
 برگ او جهت دفع جراثیم و سحج جلد و بدبوئی و برب و غل و و احسن مفید و در ساق و دخت سرد و گویا بهم برسد شبیه کف دست
 و را خاکس نماند و مولف اختیارات حمل بر صفت اس نوده و اس نکامند و این دلیل بنایت جمل وی تواند بود
 اسس و جمیع اغفال قویتر از برگ و غر است بعد از آنکه او را کو بیده و سوزانیده با شراب نارسیده ریخت و صفا
 ده باشند و بوییدن مورد و مایع صند و بخارات حاره و مایع و مولف مذکور که گوید که سواک کردن و بوییدن و بوییدن

قد ز شتر تشنه ناله درم و از غصه راه او تاس و بدش را حبس قاقیا دور او را محض و گویند بش مطلقا برگ توت
است و مفر صاحب کام و صندل و مورین و مورث بخوابی و مصطی شفته و روغن مورد که آب برگ تازه یا مبطونخ او را باقی
ان روغن زیتون بچونانده روغن بماند سر و خشک و قابض و مقوی اعصار و مانع قبول مواد چربه ایستام زنها و قوی سر و بنور و غای
و سحر و استرخا و مصل و بوی گلشن لغویت و سیاه کردن او و منع عرق و بخار و درم و بوی سیراف و گویند چون از چوب تازه او را
الک شتری ساخته صاحب دلچسپان در خضر و اوق کند یا خاصیت تسکین یابد **اس** بر مورد و بری رابگ زرد و تر و در غرض
از استخوان و دندان و بیضه و چون صلبه در قدر کزادرش بنمایند و مستند بر او ز وسط بر گیرید و شانه او بسیار از کمال اصل بوی
نمود و هم تا بوی گلشن بماند و گویند و در زرد و سیاه قاقیا شامیه شود و برگ تازه شسته و غای در چشمان و قطره و ل و سوسا
و روغن او را شیر و لغویت معده و جلوه و مانع شربا و چوبه خزان گرم مقدر حولا و چوبه صرع و روغن رطوبات و مانع و صندل و معنی نان
است و این سر جو به قوت او را مثل باد او را و میداند و بعضی به قوت انستین دانسته اند و این تلمذ جهت ضربه و سقط که بر احشا
واقع شود یا خاصیت معده دانسته اند استخوان قدر ریون یونانی و معنی غریب الصفا است و گویند معنی گاو یا سیر است
چه گاو یا زرد خورده و سیر زار برون شده بود و ان بنانی است بی ساق و شکو و ذی شربت او سنگ لافها که سایه باشد و برکش نشیبه
بسیار و طرف انفل برگ بایل سحر طرف اعلی سینه و مشرف و در غم و در ویم گرم و در سیرم خشک لطیف و محلل و مفتوح و در جهت
نفت سنگ کرده و دندان و یرقان و فواق و صرع و امراض سودا و مانع و جهت سیر زار و ضحا و اسیل و چون چهل روز
با سکنجین تناول کنند در روغن دم سیر زار گویند چربیت و فاقس او مانع جل و قدر شتر تشنه ناله درم و مفضل و در جهت و بعضی
صنع عی و مفر شانه و بعضی غسل برش پوست بکشد و گویند فودان او کادریوس است و گویند جان سوخته بدل است
و صبا برخت را اعتقاد است که استخوان قدر ریون بچ که است و بیشه الکریس یا معنی اشاره نموده است و سیر زار
سیر صحرایی است هر چه را برون بیدانه یا شنبلیله نامند و آنچرا که آن دو دندان بزرگ باشد شامی گویند و هر چه بیترانه و بسیار کوچک
و پوست از وجه انشود و معنی نامند و سیر زار یونانی عبارت از پوست کراش بری نیز نامند و قابض و لاف و درکش بر زرد
و اغبر و کم عرض ترا ز سیرستانی و گلشن بایل سحر و سبانش و از و قسمی گلشن ساقش سفید و آخر سیرم گرم و خشک و تر یا ن زرد
و در بول و حقیق و محلل و جالی و جمیع افعال تو زار سیرستانی است و در سیرم چون خواص انشود و است تکرار باعث
طویل میگردد و قدر شتر تشنه ناله درم و بدش اسفیل و بخش نایت بهی برود و المزاج است اسرار و ان ثبوت یونانی
بچ که است برگه و در زار و باریک بچ و زار و در چوب باریکتر مانند عطره و تندی و سفیدی بایل زردی و بعضی ان
بایل زردی و نسبت او چندان گاه او منبسط بر روی زمین و برکش نشیبه برگ بیل و بلات از ان کوچک تر و بایل است
و گلشن نفیس و در زیر برگ نشیبه بچ و گلشن نشیبه کاجره که در علم عبارت از پوست و قسمی از ان طساق و بعد از
در در برکش مثل برگ قطره ریون و قوت و اعلا ی ساق بر شنبه و بعضی بر بالای بعضی در اطراف شنبه

[illegible]

برگ ششم اول نیم تر و ریزه تر و تازه اش سرخ و خشک سیاه و در ساش بقدر شیری و سرخ و قهوه و گلشن
 خار دارد و فقط دارد و بخش سبط و سیاه و کاهیت سوراخ داشته باشد و اندرون او سرخ و لاف زبانه و سطل
 از سرخ است و هر گاهی که در حوالی او رود فاسد میسازد و خراف صاحب اختیارات در کمال ظهور چه تصریح نموده
 که نوعی از آن در یون است و ما از یون از ترمعات است بخلاف آن شخص اختلاف ماهیه هر یک از کتب ظاهر است
 که سفید او در دویم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و حیده تیرا ط او با شراب قابض طبع و با طبع قوی و بی جهت او را
 حب افرع کینه قال او جهت رنج جنون و صرع و طبع او جهت عسر بول و گزیدن بواسطه دفع و سهل زرد آب و صبح او با
 مقوی اجتناب و محمل ورم باطنی و طلا او با سر که جهت تحلیل او را مظاهر بی بارده و قدر شش پنجه رهم و مصلحت مکاره
 و سیاه او در آخر سیم گرم و خشک و انتقال او کشنده محرق و تند و در شراب و آب غیر مستعمل و طلا او جهت جرب و قوا
 و این و باد و غنای جهت تحلیل مواد بارده و ضدادان بردن آن صفت قوی و در جراحات متاکله منقی آن و طبع
 و مطهر او با سر که دو گرد و قدر الیه جهت قله ثانیل موز و خاک ترنج برود و نوع را جهت قلع و جرب است
 اند اشنان گیاه است بی برگ و خا خا بی ریزه شبیه کرمهای خشک شده و کافران بان جان شونده
 و سفید او را خر و العصاره نیز او را غاسول نامند و آن غیر ابو قانس است و مرصفت مذکوره اشتباه و در آن که ده است
 و در سیم گرم و در آخر دویم گرم و خشک و جالی و محرق و منقی و مفتح و در قوی و در سیم سبز او سهل زرد آب و یک گرم
 در حقیض و نیم گرم در بول و ده و در سیم او کشنده و پنجه رهم او سقط جنین زننده و در طلا او جهت بردن گوشت
 زخمها و سنون او جهت جلالی دندان باغ و مداومت با و مفسد دندان و مصلحت مترجم که در رنج و مضر شانه و مصلحت
 اشتر اش سفیدی زدن آن بختیت غیر رنج جنونی چو ساق جنینی کوتاه و کج و گلشن سفید است و در شراب
 ساق بلند و حریف و برگ قویتر و گلشن سفید مایل سبز و در شش مستدیر تیره طعم می باشد و با غنوصت است و در اول
 و خشک محرق او در دویم گرم و در سیم گرم و خشک و ضداد او جهت جرب کسر دقت و قله و در رنج جنینه و در مصلحت کفکی
 غصص و عصب با سر که در رنج کج جهت جرب و حله و تلین صلابات و بار و جهت سفت و انشامیدن او جهت و در
 پهل و در رفقان و صغیر او سوخته و سحج و خشونت حلق و محرق او در بول و حقیض و محمل و درم بلغمی با سر که دافع و در غلظت
 و این سفید و بخش جالی و قاطع اخلاط غلیظه که تر از اصل آن جهت نفث الدم و با ماء الفل جهت تنقیه کل رانج
 و نورث سد و مصلحت کسب جنین مرغی سده و مصلحت کفنه و قدر شش پنجه رهم و از محرق او تا کینه قال و از بخش
 و درم و در شش را کثر افعال غری السمک است و گویند مناث و یاکر استیران اسم یونانی خصوصی است
 و موهن مذکوره ظاهر اغافل شده و مکرر ذکر نموده است اشعوس نوعی از مرد که پوست از اقام او است و در
 ما بشیرازی مرد است که گویند و بین جلد تیره شده اشتقاق قل اشتقاق است اشنان و در

اصابع

فارسی زود فای خشک است اشتلا بوسن ارشیشانت اشقون اسم ترکی ریاست اشیان
ماشتا در میان اش اندرند گویند و اشتیون ملت مصری بفاع است اشتراک گاه اسم فارسی
سخت است اشکانی ملت تگابن و هریستان قبله یازده است اشتبیل ملت گیلانی نوعی از بطاریخ
است الالف مع الصاد اصابع فرعون سنگی بقدر انگشت شبیه به بی در که دارد و چون دبانند که بینی
و از بر خیزد و قشیری از و بار طوبت سیاه لون دان در افعال قایم مقام مویا نیست و بهترین و مخطط سبک و زود و شکن
است و سر بر گرم خشک و قاطع زلف الدم و محلل ادرام بارده و چون با خون جرح است سرشته ضما و نمایند چنانچه ایتام
عدیل ندارد اصابع صفر خجست بقدر کف دست اطفال و شکل پنج انگشت و در از رطوبت و چون خشک شود بر شتر
ایمن از زردی و سفیدی میگردد و دبانند که حلاوت و غلبت او را بگزارد و نزدیک به او بر شش شبیه به برگه نازا تشنای یک
و از بین تا سر بر کل گلش نقش و قسمی بگریخت شبیه بنا خن یک زرد این گرم تر و تند تر است و مولف تذکره گوید که
ان غیر کفتم هم کف عایشه است و پنج و یک و نصف نموده و در دویم گرم خشک نبات محلل فضل غلیظ و منقی اعصاب
و تریاق سموم بود و جهت جزوف امراض سوداوی و ملغمی تقویت نبات اعصاب ضما و جهت تحلیل صلابا و بخور و جهت
گریز ایندن موش و سام ابر صانع و قسم اخر مسقط جبین مفرات بول و مصلح تخم مورد و بلوط و قدر ترش است و متقال
و بیش کوزن نیم او را جنان و دشت او سعد است اصابع هر شش که در سور بخان است و در سور بخان موصوف
اصل الفلفل فلفل بویه اصل القلقب بفاresi پنج شش میزند و ان پنج ماش هندی است و گرم و خشک
و ممکن و مخدر و جهت معده بارده و در مفاصل و امثال ان شراب و ضما و انافع و عرق خون مورت سرد و موشن حوا
و مصلح ترش میزند و قدر ترش یکد است اصابع المصوص مولف منعی گوید که ابو رجحان و صیف
نبات او مذکوره است و گفته که آن دوائی است هندی و ترش متعل با دها و شبیه بشلوک و چون در دبان ساعتی کباب
پوست او شش خنده مغزی از دهان میگرد و در مثل بنه و در تحریک بسیار موثر است اصول الاربعه عبارت از پنج کبر
پنج رازیانه و پنج کزفس پنج کاسنی اصابع العذارسی نوعی از انکور طویل القدر است اصابع القهار
زخم خشک است اصابع الملک اکلیل الملک اصل الانجدران انخراسانی اشتراک است اصل
الکلبوس در بسج موصوف اصل السوس الامیض در بسج مذکور میشود اصل السوس
الاسمانجونی ایراس است اصل الراس نوعی از بیخوس است و به ترکی اندر گویند اصطف پنج کرات
اصطک میداد است اصل المرجان بد است اصل السیلوف هندی پنج و سفید اصطف
بسیار است اصل الطرطیث از پوست اصل اللقاح البری برون الغض است الالف
الضاد اضموطیه است اضراس الکلب بفاع است اضراس الجوز

اصابع

خسک است الالف مع الفاضل طاقوس بر نانی و سببی شیهه الک اکب است و بری جالی نامند
وان بنایت بافتن کمتر از وی و صلیب خشن و بر طاقوش گل شبیه سیاه و بعضی از وایل بنفشه و در
آن برگها مجموع گل و برگها شبیه یکدیگر است بر گهای ساق او بار یکدو و از نو مرغ و خشخاش و در ویم گرم و
و با قوت مرده و قاصد و محمل و تخفیف خدا بر کله جهت ورم خارجیم و بر آمدگی حد و تسکین در و آن و طلاء گل او
جهت تسکین در و حالین و کج را و ورم بنایت موثره اشامیدن و جهت خنای و صرع اطفال نافع و قدر ترش
تا دو درم است اطریه بفارسی شش ارده رشته نامند از اغذیه مغذی است و با هیچ رشته تطایف و بقران است
است انچه از او گندم و روغن بادام و اسفناخ و خرقه و امثال آن ترتیب دهند بفارسی و باج نامند جهت سرفه و نفث
و خشونت خلق و سپند و قرحا و مثانه نافع و مرضی معده بارده است و انچه با کنگ و دانت و ترشها استقامت نمایند
بطبی الهضم و مسدود و موافق اید آن قویه و مولد غلیظ و مصلحت سیر داده و به حاره است و انچه از او در جهت ترتیب دهند
جهت سل و تبهای حاره و با نرشی جهت اخلاط ماری و تسکین جدت خون و انچه با گوشت باشد کثیر الفه و در طب بدن
و سمن با شیرینی کثیر الفه و مولد غلیظ است و تطایف که بفارسی رشته خطای گویند بدون طبع و آب و شیرینها
مستعمل است انچه از او در جهت ترتیب دهند سرین الهضم از انچه با او گندم و دشتا سازند و فایده و سبکتر است از او
کثیر الفه و از او است بدو آیه اقرب است اطوار الکلب بیان است اطماط و اطموط و اطموط اسم
بر بری است و فلفل را نیز نامند اطرو عا اسم سریانی است و اطرو عا اسم سریانی با و بخوبیه است
اطریون عصاره شاد الحار است اطیطون اسفیل است اطریقون خشک است اطیشا مقوم است
اطامیونانی و درخت غراب است الالف مع الطاء و اطفار الطیب بفارسی ناخن پریان گویند و ناخن
خسک ناخن بری نامند و آن جسم صلیبی است صد فی شبیه ناخن و مدور و خوشبو سفید یا بل سبزه و از او اصل هر چند از
چندون است و بعضی از او سبزه و با فقر و بعضی سفید و بزرگ و باد سموت و کم بود قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی
و سیاه و ناخن دیو گویند و بهترین آن ششم اول مندی است و اقسام او را چون بسوزانند بوی چند از آن ظاهر شود
در ویم گرم و خشک و در فضلات و خون و مطلق اخلاط غلیظ جهت اخفاق رحم و صرع و تخقان طربی و صرع
و در بار و جگر و رحم و انحراف خون منقاد اگر در جمیع امراض بارده رحم و خجرا و جهت صرع و سکه و نزلات و خشکی و
اخفاق رحم و احتباس حقیض نافع و صرع و مصلحت کبجین و مورت سحج و مصلحت ارمنی و قدر ترش از یکدم تم تا سه درم
است و بیش قبلا از ریره اطفا را چون بناتی است بی برگ و بی گل شبیه ناخن چیده و انچه مایل سیاه
اول گرم و خشک و جهت برقان سیاه و جهت سرفه یا بس و با نخی صیت جهت ترش و بوی نافع و طلاء او که با کج
جهت تحلیل و درام سفید و مفرغ و مصلحت غاب و ترش تا سه شقال است الالف مع الیمین اعین

الالف مع الطاء

الالف مع الطاء

الالف مع الیمین

اعلیٰ السمرطین گویند این است و گویند سگشویه است اعیون جلد است اعلو بوطلس یعنی
 طلق الالبس آخر بوس قمار الحار است اعلیس یونانی معنی ظاهر است و اسم الفلق است اغا لوجی اسم
 یونانی عود الفجر است اغر لوس یونانی قطل است اغرا طون یونانی خلف است اغش لقب حجاز
 و یمن اسم نوسا در است اغر طس یونانی نطل است اغلیق یونانی دوسا است اغبر س
 یونانی خور و می است اغرا یونانی معنی ارض است اعلیس اسم یونانی به معنی است اغبر عبارت از شیخ
 و نبات و قویای کرمانی که یکبار سائیده باشند اعلال اسمی اسم ترکی خند است افیقاش اسم یونانی
 و معنی محمل است و ان نبات است کمتر از دومی و ساقش باریک کشن مایل سفیدی و گش عریض و پر شاخ و مرغ
 و تخم بزرگ تر از تخم شلغم در غلات شبیه بلند تخم ترب بخش بی ریشه و نرم و با عطری و بوی گیاهش
 ترنج و نبات او ساحل بجای و در جاهای جو و عذشته باشند و در مصر و ساحل دریای شام بسیار است و در صید
 مصر او را شلغم نامند در دیم گرم خشک و باندک حدت و گش سایر اجزاء و جهت سده و جگر و سبزه و تحلیل
 اخلاط علیق و اعیا و صلابات و در دبا و نفخ سبزه و احتیاض و خیمه جهت سده و نافه و باید که روزی با آب
 شیرین استعمال نمایند و قدرش ترش تا دو مثقال و اگر شش نیم مثقال و عصاره شش در زمانه قوی تر و در انضام
 در پنج و در طبیعتی معی مانند که عصاره توان گرفت و در غن الاطوار مثل است و زیت الشلغم نامند افیقون یونانی
 اسم نباتی شبیه افالیس مگر در بود و ذرات میوه و نبات سرد و معتدل و در اطلیه را و در کشت و شرب او جایز
 افیسیدون یونانی اسم نباتی مابین شجر و گیاه و مختصر ساقی و گشش یاده برده و از ده و دغین و در بی گل و
 بی غره و ریش ای و باریک و سیاه و فیصل الراجح و میطسم سرد و تر و صفا و شش مافع بزرگ شدن پستان و خصوصاً
 زیتون مارسی و شامیدن و مافع توالد زن و مرد و قدرش ترش از بزرگ و پنج و جهت قطع توالد مثقال که با شرب
 نبوشند افی اسم عربی ماری است و در بی حید است و اقسام او را اسامی می باشد و بزرگ و کوچک و سیاه
 و مایل بر دمی و مایل بصره و مایل بترکی و ابلق و غیر ان یافت میشود و بهترین و ماده اشق مایل بصری است و ماده
 را چهار دندان می باشد و نر او دندان و باید جوان باشد و علامت جوان سرعت حرکت و همیشگی سر بلند داشتن است
 و باید شش مایل بصره و شش عریض و صید شش مایل بباریک بود و از آب و عمارات و جنگل و شوره زار و در باشد
 و در اخر صید باشد و بعد از صید بی امه از زمان قطع کنند و طریق است که سر را با و بنا با هم سید بقدر چهار انگشت
 زرد و بناد که قطع کنند و هر چه کم خون و بعد از قطع سرد و بنا بیک حرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع پوست او را
 روف او را انداخت بعد از ان استعمال نموده نبات حار یا بسر تحف و محمل است و چون باب رشت و در غن
 کشیده و با کندن تا و نمایانند و مو غلیظ را بطرف جلد دفع کرده و تحلیل میدهد و در مخدوم ان معنی تجزیه رسیده است

دانه بسیار را بدین متفرج شده مثل غلغلی یا سی پوست می ریزد و کم او اخلاط متغفله لطیفه را مستحیل به قتل و
 کشیده را بجهت جلد دفع میکند و خوردن او جهت تنوعات مشروب و ملذذ و وضعف بعضی و در عصب و برص و منع
 زیادتی خازیر و حفظ جوانی و تقویت بقوه های جوانی و جواس و طول عمر مؤثر است هرگاه هر سال یکبار تناول نمایند و بخا
 گوشت خام او جهت ترشح سمیت افنی گزیده و اقسام مار با نبات نافع و بخت دار الثعلب و از الحید و تحلیل خازیر و او با
 زمره بارده نافع و اکثران محرق اخلاط و مصدع و مصلحش شیر در رب میوه است و چون بخت عدوانی را بر سیمانی شیم
 سرخ از غوانی کشیده کرده با زای هر یک گریسی پند بستان آن رسیمانی را برگردن صاحب خفا که جهت رفع علت باقی باشد
 مجرب است اندونک افنی که جوف او را پر کرده باشند در افخال ضعیف از گوشت است و قرص افنی در افخال ترب
 باو طریق ساختن او آنکه بعد از ازخار جلد و جوف او و خنده بار باب بشویند خشک کرده در دیگ سفال یا قلع و با آب
 بمقدیری که او را بدین شانزدانند کی شبست و اندکی خنده و نمک بچشانند که هر اگر در پس گوشت او را از استخوان جدا ساخته
 در باوان خشک بگویند بقدر ریو او با مثل او نان خشک میده اضافه نموده با عرق گوشت او بخر کرده و صهای تنک بوزن
 یک مثقال سازند و با آنکه روغن بسان تدریس کنند تا متکثر شود و قدر نان اگر ربع او باشد بهتر است و بخود می خورد
 چون چو نمایند گوشت را با آب بچشانند در افخال ترین قورص است **افشوس** یونانی اسم باقی است و با این سر
 و گیاه در ساقش مرغی و شاخهای او را یک دار و عدد زیاده میشود و برشش شبیه برگ سداب و بسیار تر و ترش
 مثل خیار کوچکی صنوبری شکل سیاه گلشن زرد و صدنی و بخش بقدر امرودی و برار طوب و چون خشک شود باطل و صید
 و ظاهرش سیاه می باشد در ویم گرم و خشک و لذذ و انشامیدن عالی و افنی و اسافل آن سهل و مجروح افنی
 و سهل بلغم و قدرش ترش و قیراط و از رطوبت او پنج قیراط است و مولف تذکره گوید که رطوبت و قیراط است و جهت
 تخل صلابات و جدا بیاض شیم نافع است **افشیمون** یونانی و بمبئی دار الجوز است و ان نباتیت بسیار سبز
 و زرد و او مثل خیار و برگهای بسیار ریزه و گلش سرخ تر و ترش از خردل ریزه تر و سرخ مایل بزرودی و بر نباتات و
 که نزدیک باو باشد میند و بخشش شبیه بزرگ و نهاری گویند که در حوالی او چیزی غیر دیده و بخشش مرغ و با آنکه تنگی
 و گلش تر و نیمه دانه می باشد در سیم گرم و در ویم خشک و محل و لطیف و سهل سودا و بلغم جهت دفع و امراض
 و گرم صده و سرطان و خون و مانع و یا نافع و بانی صیه جهت امراض سوداوی و شقیه سودا و بیدیل و چون بخت
 بر روزه در ویم او را با نصف رطل شیر تازه خیسایند و پانزده مثقال کسچین بپوشند جهت رفع خفقان و خوش
 و مانع و یا نافع و شیم و چون ده در ویم نیم او را بلبه سبزه در و ثلث رطل شراب کشیب خیسایند و روز دیگر کشیده
 صحت او را با یک اوقیه ترش بخت و شربت کل و روغن بادام شیرین بپوشند اسهال مره سودا و نهایت قوی
 بدون مفرق و باعث ضعف میشود و مولف تذکره تلخی رطل را نیشین رطل دانسته و قدح بر مولف مال میسند

نموده و او را اعتقاد است که یک رطل ادرسی مثل ناهل روزی باید چنانکه مطبوخ او با منی جهت مانع از آمدن
 شراب به رسید به باشد نافع خصوصاً که با نفقه اصل السوسن بادرنجوبه و گل کافور بآن باشد چون صیف الزکیه
 زیاده از یک و جوشن نباید داد و در صفر ادرسی و چهار المراج و مورت غشی و مصلحش نفقه و کثیرا و موافق پیران گویند
 مضریه است و مصلحش صمغ و کثیرا و قدرتش مثل متقال و در مطبوخات نموده در هم و بهر بخش لاجورد و جگرانی
 است تا یک بوزن و نیم او جاشا یا مثل او جاشاد و دو دانگ او ترید و تخم او را نباید نرم گویند و فستقین
 یونانی اسم نبات است باین شیوه و گیاه و شبیه به بابونه کاجشیم بهش مثل صمغ و غبار ادرسی و سفید و ناخشن مثل
 برنج سفید و ساقش بلند و گل او مثل بابونه و اندان ریزه تر و خشک شده با آب انجی و قیض و بوی او
 با عطریه قهوه و قهوه ای برگ مثل برگ زردک و سفید گلشن ردی بی اوراق سفید و در مهر سپید ناسه و در بون ترین
 اقسام است و بهترین ادرسی طرسوسی و سوری است و با حرا و قهوه ای و قیض باشد در اول و دوم گرم و در آخر
 خشک و مصلح و مطلق و شش مصلح صمغ ابر اخلاط معده و معی و عروق و سفید و شش و معوی بدن و جگر و معده
 سرد و در بول و حیض و عرق کشنده اقسام گرم و تریاق سموم مندر به و طله و در محل ریا و جهت یرقان
 و در شکم و کتله و تهی غرضی مرغی ما و اصغر و محال و بیا درین جهت در معده با انجیون جهت قهوه سودا نافع و چون
 خیزد و از آب طبع او بر روزت متقال نباشد جهت رفع سقوط اشتها که از طراوت باشد مجرب و در هم او
 جهت گردیدن عقرب عجیب النفع و با شراب جهت سم شوکان دبا که جهت قطران و جهت بواسیر و شقاق مقدر و اخراج
 اخلاط حاره که لیسب و به مندر به در معده به رسید به باشد بسیار و تر و قطره او با تره نریج و درغن بادام تلخ جهت
 امراض گوشه کرمی قدیم مجرب و در زخم با عسل در حیض و حمل او با سوم جهت خبث القروح و فساد و جهت شرمی بخار
 مطبوخ او در شراب جهت در گوش و طلاط مطبوخ آن در مصلح جهت در چشم و با عسل جهت رفع از سفیدی تحت
 بلک چشم و در سر که جهت مفاصل حاره و سائیده او با سوم و دروغن کل جهت در و بیگانه و جگر و در معده که به مجرب
 است و محلل صلابات و جهت دار التلب و الیه و بواسیر و صلابت رحم و درم سیر رضادانیه و الکحل او جهت
 در معده و غشاده و در سر خا و گدازش او در میان متاع مانع کردن آن و انجیون او با مرکب باعث منع ارضه الکتابان
 که بآن کتابت کرده باشند طلاط او با روغن زیتون بر بدن مانع مقارنت فشه و دود او جهت گردانیدن سوام
 و یا شنیدن اب طبع او کشته که یک مصدع و مجفف و طبع و مصلحش انجیون و در مجرور و در شربت انار و در شربت
 انجیون متقال و در مطبوخ او پنجه رهم نموده درم و پیشش جهت سده و زرش سارون و نصف او ملین
 در و جهت جگر و عصاره غاف و حده و مقصوم نیز بدل او عصاره فستقین که آب او در ارقاب
 شکم در افعال قوی و دفع سده و جگر و جهت تهیای که به و مکه و تقویت نموده و تقویت آن از اخلاط حریه و

و نیکو کردن رنگ خسار و اصلاح فساد مزاج نافه و مورت کرب و صدام و معشش ریوند و قدر شترش نیک و درم و پیر
سه وزن دانستین است یا غافلت یا تشکاعی و شراب و مقوی معده و دیول و حیض و جهت امراض جگر و سپر زرد
و فیض سده و بر الخشک استنها و تقویت جسم و از الیه که از دفع باطنی و دفع کرم معده و سیم و حیوانی و دشواری نافه است و
باجد و امراض و طریق آن اینست که دو مثقال انستین را در شش برابر مثقال آب انبو جان بخورند تا ببلند رسد
پس ماه گذارند بعد از آن صاف نمایند و اگر سی مثقال را با یا بازده مثقال و ارجینی و بازده مثقال سیصد و الطیب
بازده مثقال سلیم بنجوب کرده و دره برابر شش مثقال شراب مخلوط نموده و ظرف انبوه از دو ماه صاف کنند پس بنده است
در دفع انستین که در چهار طبل و غن زیتون بار و غن کجی که کل کل انستین کرده چهل روز در آفتاب بگذارد جهت بریدن
ظاهر و باطل بدن و انباشیدن بنجبر هم جهت رفع یرقان سده و جگر سده و پسر مخصوصا با سکجین علی و جهت تقویت
سده و دفع احتباس حیض و دم قطر و اخراج کرم معده و خوردن و فصل از شراب نافه هستی و بعد از آن دانه خرقه و قطره جهت کرم
گوشش ریاح او و دانه را جهت درد چشم و باقیروطی جهت تقویت معده و در آن نافه اخیون اسم یونانی نمک
است و بفارسی بک بربی لبن الخشک است و گویند مراد از شیر نمک خشک است سیاه است نه سفید و بهترین از
مایل سفیدی صافست که در آب زود حل شود و از آنش و دستمال گردد و در آفتاب بگذارد و قوی را ایجاب باشد در حاکم
سرد و خشک از خشک است سفید و از سر سیم و محمد و نمک و سکن در دهان و قاضی نافه نفی و خلط و تحلیل روح حیوان
و جهت سهال و سحج و مود و اسهال و صفین النفس و در نزلات و صدام که از حرارت باشد با طبع نافه و اگر از سرد
بارده باشد سبب تخمد و سفید و ضاد آن جهت درد و در تخفیف روح و در مهای حاره و بازده تخم مرغ تخم و زعفران
جهت حراره و با شیر زعفران و زعفران جهت نفوس حاره و در دهان با صاف و زعفران با سویه جهت و حیرت و در شش
با دام و در زعفران جهت درد گوش و با سوم روحی جهت جرب و در حکم نافه و در معالین داد و دید که حافظ قوت آن
و مسقط استنها و قوت باه و بشرط اوست و در مفرم و معشش و در فلفل و زعفران و در ارجینی و قدر شترش نیک و درم
تا چهار قرطه زیاده از یک انگ شمع و دو در هم گوشه و در شش سه مثل او بزرگ است و یکوزن پنج تفاح
و در احتباس طحال شیر و کافور و کربا افلیحی و تخم شنبه خردل و تند و شبیه به بوی سبب و با عطریه و نبات
سرخ و معشش پنج و نباتش بقدر زردی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مانند غلاف
بزرگ است از این خرد و زرد سیاه انبوه و گویند او کرم که کجک کبابه است در دویم گرم و در اول
و قوی سده و جگر و دماغ و دل و دفع سده و دماغی و تریاق و زهر قوب و وریله و محلل ریاح و شنبی و باقوت و باقوت
و دفع سده و احتباس مقوی دماغ و مسخن معده و مقام سایر موم و در دفع آرتنه و طلا و با روغن زیتون و در حال
سرخ و در کزیدن مغرب میکند و مسخن و مورت خاق و معشش و زعفران زیتون و قدر شترش نیک و در مثقال

و بعضی گویند افنجی برگ چرب است و اصل ندارد افشرج سوب از افشرد فارسی و بمری حصیر نامند و
آن مخصوص آب نوا که است افیلون و نجف و او هم بیجی افق استیقون بونج است که بخت
باشد افرمیون فریون است افیشین بونین و با سومی فریون افرا سیون فنی است
افار یقون دن است و گرنه مازیون است افیس یونانی اسم و خشک است و او خشک تر باشد
افرو دیمان شمس اول دیر و شمس افاسون اسم و در فن تربت افلاطون عقل ازرق است از و سالین
جر افراست افافو به اودو رخ شمس است که و طماها کند افق و افیس است از و س
اسم یونانی جراد است افیس اسم یونانی اصفر است افیسو اسم یونانی است ایور سفافین
یونانی تخم جازی است افیسون یونانی با و اود است افیسو تا یونانی و ارجنی است افیجان یونانی
الافاف مع افحوان اسم عربی است و یونانی او تا س و بفارسی یابونه کاو شتم نامند دفع صغیر را بهار گویند و
دستانی می باشد شاخهای و یاریک و گسترش به برگ شتر در از یانه و گلش زرد و در و در اطراف او بر کها
ر نیزه سفید و از گل یابونه نیز گسترش را رایج و با اندک تخمی و فی الحقیقه صنفی از یابنج است و فرق است که با یابنج
تخم میدارد و او ندارد مستعمل کل است در سیم گرم و در دویم خشک و مسخ قوی و محل مفتوح سده جگر و افواه
عروق و ملطف و در عرق و بول و صفی و مسقط جگر و با قوت ترافیه و مفتحت حیات و محل خون نمجد و رطابه دور
مقعد و جهت در دانه و صلابت پر ز و استقاد و از قمر معده و با سنگین با ملک سهل سودا و بلغم و لوق و جهت
و بود و سرفه و نفث الدم و جلوس و بلج و جهت صلابت رحم و طلا و آب ناره او بر انشیر و قضیت کبج بران مقوی باه
و جماع و تضاد و جهت التواء عصب با نوم و در فن جهت ورم صلیق غریب نیم شمالی او با سنگین جهت بر ایخون اشتها
پایه و در زج او بر حیف و منقی رحم و اکثر ان صدم و مصلحت سنگین و کرب معده و مصلحت افیسون و نهفته و قدر شش
و مصالح و بدش با یونج است و شمس صغیر او در دویم گرم و در اول خشک و در افعال صغیر از اول و با شرب جهت بگو
است و تحلیل ورم صلیق التواء خشک و جهت تقویت طبقات ششم و طمکت و صلابت انار قروح و دفع نزول آب
نافع است و در وزن انخوان که کل او را چهار مثل ان روغن زیتون یا روغن کجد کرده چهل روز در آفتاب گذاشته
باشد جهت قضیت جراحا اعضا و عصبانی و التواء عصب و ورم اسافل بدن و مقعد و صلابت رحم و در دگرش و
انفج مسامات و در از خوردن عرق موثر و اشامیدن بچید هم او در عرق و جهت رفع قولنج مفید است اتفاقا
لغت یونانی اسم عصاره قرط است و او از اثر مغفیلان که قرط نامند قبل از رسیدن آن قشر شکسته و قبل از چاق
تی رنگ است و بعد از آن سیاه میشود و در دویم سرد و در سیم خشک و منقول او در دویم خشک و قابض و قاع
الدم و مخفف و رادع و غیر منقول او با لفع و حالب بنزلات و اسهال الکلا و تضاد و مقوی بدن و عصاره

سترخه از اعیان بسیار و ضما و شش جهت درم حار و باد سرخ و درم رحم و مقدره و خش بر اندکی حد و غلظت
 اش و باطل سرخ و برگ مور و جهت قطع او را از دبالا و دروغ کل جهت قطع اسهال اطفال محرب و موش سده
 بر مصلحت روغن بادام و شتر قش نکیدر هم و بیش پوشش عدس و مندل است و گویند حضرت و اجزائش است
 افیتون بونانی باقی است شبیه باد او و در این سرب را الشیخ نامند برکش مثل باد او و در ماسش
 کوتاه و غلیظ تر از دو گلش مثل او بر خار و خارهای جوان برکش مثل سوزن و ساق تازه او را بخت کند و بخت
 و تخمش از قلم بریزد و دریم گرم و در اول خشک بسیار لطیف و چون خشک شود قلع و باندی می باشد و گویند
 جهت که از دشتیخ غریب با شرب محرب و جهت درم غزن و ترکیدن شمع و ضما و شش مفید و تخمش با شرب جهت
 رفع سموم نافع و مضر که در مصلحت شش و قدر شتر قش است در هم تا بحد هم و بیش شکایت و نزد سلطان
 فرقی میان افیتون و نبات اشتراک خواهد بود ظاهر اسم یونانی گیاه اشتراک باشد اقطاف فارسی خشک
 نامند و آن در غایت که از طبع منجمد گردد پس بکایند و بعد از رفع مایه خشک کنند سرد خشک برضم و قابض بر
 و بریان کرده او جهت اسهال غزن نبات نافع و ضما سوخته او جهت درم الغلب رخ نرف الدم و بر آب سیر مفید
 و با شش سوخته با سو جهت خراش محرب است که اول سر را بر روغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند و بر
 ریاح و بطن غلیظ خام و مسدود مصلحت جوارشات و گلغله است اقلیم بسیار است انجیر است که از که اخن اجساد
 منقرضه مانند شش نقره و طلا مثل کف و در در بوی آن و در تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت هم رسد از جمل کف
 است که بعد از آن اخن و بهر سید آن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت جمع میشود و بهترین و طلای و آنچه
 در رنگ شبیه باطل آن فلز باشد و طلای مایل بسبز و فنی سفید و سیاه و طلای از غلبه پوره است که طلا
 و گویند کانی هم میباشد و ششهای نیز است بر یک و بر طبع مثل معدن آن و بدوست زیاده بر و غلبه محفیف
 و مقوی با صره و فنی جراحات و جهت بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه و رفع نفخ زخمها و
 و بهین و جرب و سبل و فاخته و دروغ شاده و دروغ طلا و دروغ اورام و جالی کلفت و آثار سیاه و دروغ سیاه
 و باز غفران و این رخ فاضل و نقر است و خون طلای او یک قیراط جهت نفقان و تقویت دل نافع و
 مستعمل از محرق منقول و بدش مرده از سنگ محرق منقول است و مولف تذکره گوید که چون جمع کنند و بی و
 منجمد می شود و بعد از آن در عسل بریزند تا سرد شود و بکند و بریانده جزو شتری شمس کند و در
 و خیر یعنی اسرقت و شرو و محقق میدانند اقحاع الرمان الهندی نازک است اقر و قوم معمار
 سهاست اقیوس بونانی کثری است افسیا باز یون سفید است اقا قالس بونانی
 است اقر و سس اقرس و ن است اقا زون اسم رومی و ن است اقر لطلس

و با الحاقه گویند یک دیوانه مجرب دانسته اند و مصدر و مصلحتش در بخشش و قد شترش تا بکمال است
 و فیج بلام ساکن و نون مفتوحه لغت یونانی و معنی الاصل است و آن شیخ بنایت بنسبه بر درک و ساختن سطر
 و بعد از شیری و گلش سفید باشد کل بر درک و بخشش سفید و طولانی و خاردار و طول او کمتر از ربع و در شتر شاخها
 اوقه مثل جوزه بهترین و هنری در آخر دویم کرم و خشک باشد کتخی و موافق مذکره سرد و تر و سیوم میدانند و با
 تخم او را جهت شری از هر خطی که باشد مجرب میدانند و باید که روز اول بنیدیم او را با سه اوقه سکنجبین بنوشند
 و در روز دوم نیم مثقال و در روز سوم یکدرهم و یک مثقال برگه تر و ساق بر یک که باشد با شراب و غسل جهت
 شتر مجرب دانسته اند و پنج اوجیت قطیر بول رطوبی نافع است **الوالمالی** یونانی و معنی غسل بختن است
 و آن رطوبی است بشیر مجرب باید که در ساق و رخی حاصل شود و بهترین او براق صاف و شیرین غلیظ
 است و در دوم گرم و در دوم تر و سه اوقه اربانه اوقه اسبب من فضل خام و مره صنفه و اخلاط رودیه و جهت
 جرب و آفرح و در ده فصل نافع و دروغنی که از شاخها و جرت او چنانکه بار و غنایا میگیرند نظار او را جهت
 در و صوب جرب متفرح و الکحال او جهت خلطت بصرف نافع و شراب از مالی را کالت و سبابت بهم میرسد و باید که
 و حرکت کند و مصلحتش سکنجبین و میرات المساقف سان الابل است **الیا و هیانی** خطی است **النج**
 زعفران است **البون** یونانی است **الط شتر** است **الاد و انجیز** است **الوی** یونانی
 سناکی است **سین** یونانی مد است **المقطرون** یونانی که است **السا** ناخواه است **السنه**
العصار یونانی **العصار** است **الاطنی** بلای است **الوج** مولف جامع **الادیه** گوید که او شبیه
 پیش است و در شکل و در بلاد عجم کاذرک نامند و مولف اخبارات نوعی از غلظت نموده **الایون** یونانی را
 است **الما** س با س است **السطوط** کشت یک است **الاکلیک** **السم** سمی که از این
 است **الوه** اسم فارسی عقابت **الحه** اسم ترکی قفاح است **الامک** بلفظ و تعلیمی فائز از این است
لیک اسم ترکی مخ است **السمی** اسم هندی نیز گمان است **الاسمی** اسم هندی قافیات **الما**
 بر تانی بسیار است **الالف** مع **المیم** **المج** غر و خست هندی و معر و خست و ستمثل متشربیه از چون
 در شیر خندان شیر ایچ نامند و گویند شرط است که تازه او را چند روز در شیر بپزد از این خشک کنند و آنچه در شیر برده
 ندهد با شتر و بسیار غرض در دوم سرد و در سوم خشک و شیر برده در اول سرد و در دوم خشک و قاطع
 بخش مواجعه و امعاء حافظه اخلاط از تغیر فساد و اخلاط سودا و بروج غلبه سودا و محرک باه و قاطع
 تحلی و آب و من و خون را بر سر و زنه الدم و جفت طبعت **المره** معنی دهن چشم و معده و استخوان احشاء
 سهل سودا و غنم رقیق بعیر را و گنار و آب به قاطع اسهال زمین و سکن جرات خون و شامیر و نفوذ

سین

ان باقند بالسویه هر روز پنجاه مرتبه باب گرم جهت سجده و بپایر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی
 چشم و مجرب قطره بقطره که گویند خنیا نیده باشند جهت از این بیاض عین زنگنه خضر صابرا گاه بعد از دو
 ساعت ادر را فشرده تا آب ادر را تازه کند و شربت معمول از ادر را فشرده در تقویت معده و بیدار و روغن ادر بزرگ
 مورد با پوست پنجاه مرتبه با السویه پنجاه آب طبع از ادر با مثل او روغن کچال و زیتون چوشانیده باشند جهت تقویت معده و بیدار
 کردن و رو بانیان و زخم اعیان و تقویت اعصاب و خروج مقده و سرعت نبض اطفال مجرب دانسته اند و چون غایب
 باب آله خضاب کنند موئی سیاه کند و قدر شترش از سه و نیم تا پنجاه مرتبه است و در مطبوخ تازه و در هم و مفر سبز
 میزدین و محلول غسل و غسل و محلول و روغن بادام شیرین و بدین و اکثر افعال بدنش بلیه کابلی است
 و آله پرورده و طبع و تقوی اعضا باطنی و باطنی و قاطع نرف الدم و جهت بپایر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی
 سیاهی مو است این غیلا ان درخت خاردار است بنظر او بادی عوام طبع مانند اهل بادیه و شمر و فغاری و سیدان
 گویند و صحن او را صحن عربی و فخرش از طلا و ضبط عصاره شمر او را افاقا گویند قسمی بقدر درخت سیب از آن کو حله و سیاه
 سطر و در اول سفید و چون کهن گردد مثل این سیاه شود و قسمی بر چهار تر و سا قش سیاه رنگ بسیار بلند میشود
 و برگ هر دو قسم ریزه تر از برگ شیب و گلش سفید و فخرش غلات باطلاد و بادهای و بهن و بقدر تر و مسخ
 و بان پوست حیوانات را باغی میکشند و جیب اجزاء او در دویم سرد و خشک و طالع فصلات و رواج و طول طبع خار و برگ
 او جهت تقویت اعضا است و خیره دانند این و قاطع اسهال و نفخ سده و ضد برگ تازه او جهت التیام جراحت و
 زخم او را زخم و جلوس و در طبع او جهت بر در مقدر و رطوبات رحم و فخرش بگوش جهت و باغت قایم مقام ماز و عصاره
 برگ تر تازه او قاطع نرف الدم و نفث الدم و پوست تلخ و ساق او جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع و او عده
 اجزاء او روغن شیخ صفوان است و پنجاه و جالی و سنون ان جهت استحکام اند و مسولک و تقوی دندان و این اکثر
 اطفال و کتب او میفرده فکر کرده اند اشتباه میشود که قوط امینان و طبع غیر یکبارگی باشد و بعد از آن مال نفع و اشتباه
 ادر را با نانی اسم شجری است بگوش شیب بر یک کینز و رایج بر گاتندی و فخرش بقدر خودی که حاک با سفید
 غالب سیاهی کمتر و او را تسبیح میکنند و اکثر مقابله است المقدس ان ذابیت و معده او بوی شجره التبیح نامند
 در ادل سیم گرم و خشک و نفث سده و لطیف و محلول و تقوی جگر و علیل و او را باطنی و مسکن و تسبیح که مقصود گویند و فخرش
 و غلافی و بقدر دانند که او را بیل بسوزد و خشکی و آب تازه و آب بطون برگ تلخ او جهت دفع سموم و ادرام و سکه و باده
 خضر صابرا گزین محرق و ضد و شربت و جهت ادرام جرب یا بسط عسر بول و فواق و طلاء او جهت کف و قلع و ادرام
 جهت بیاض چشم و در ورش جهت جراحت تازه نافع و قدر شترش از عصاره تازه او جهت متقال و ازوط
 ان چهارده متقال است و مسوخ لغت بربری است یعنی اناسی و این باقیست مابین پنجاه و یک و پنجاه و دو

مثل فی بند دار و چون کششی نبیند با از هم جدا شود و برکش مثل برگ زیتون و شترش بعد از خودی سرخ و بعد از
 خشک شدن سیاه گردد و خوش خشمی و صلبی که القوی دور اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضاء باطنی و مانع
 نزلات و باشراف باطنی جهت اسهال و طبع اچوت فتور و قسیده منع عسل شانه و گرده و مطبوخ او با انجیر جهت
 سردی و سنگی نفس نافع و چون خشک و را بر جوشانند تا آب نصف رسد و صاف او را با نایم طل بنفشه جهت ضعف جگر و اختار
 دل غیر هرگاه باب لکون جوشانند هر روز یک بار و یک بار بنفشه جهت نزدیک کردن بدن لایق و نیکوی خسار و تقیه رحم و در و شش جهت
 قطع نفوذ الدم جراحات و در و یابیدن گوشت منور و قد شترش تا بنجر رسد است و موافق که مرئیت اسهال اسهال و اسهال
 میداند اما رطوبت بیونانی اسم تا بابت از نوع قیوم قدش کمتر از زردی و برکش باریک پراکنده و بقیه است و میر و سفید
 بعضی سرخ و بعد زردی و بر گردن دایره زردی و شش باریک و مرئیت او که بهایی جنگل و در لکون بسیار و مانند و در بلاد
 روم و ترک جهت نقره اتانج ترتیب میدهند کرم و لطیف و مطلق و مطلق و غلیظه و مدر بول و حیض مانع و نخیل مراد
 بعد و مشفط و طبع ان و با اما الفسل محمل انچه در معده و متناهی بنفشه باشد و باشراف نفع باب جهت قطع نقره و جگر
 دانسته اند و مستعمل از اوقیه ان گذشتن در میان جاس مانع کرم کردن ان و هر فرم مسره و مصلحت آب به و در شترش قرط
 است ام و ج الکبد انقظیست و موافق جامع بنده ای غیر ان دانسته ام الکلب شربت ربی بعد از
 مایل نبردی و برکش بنفشه و با اندک خشونت و کشش و در شب بگل لایق و بدو مرئیت آن فراع و در بلاد مصر
 است چهاره تازه او را در متقال و برکش که را در در هم جهت گزیدن سنگ دیوانه و اقام مار و عقرب مجرب است
 و باید بار و غن زیتون بنفشه امعاجیه معان روده حیوانات است از اجزاء اعضاء و عصبها و قلیل الغذاء و در مضموم و در
 سرد خشک و موله قوی و نفع و مصلحت جوارش عود و شراب و مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و او دویه حاره جهت معده
 که صفرا و رقیق مای در موله شود و نافع است امیر مارسیس نجاری زرشک نامیده و معرفت و از و مطلق او را
 و انیسرون کرده است در و در هم سرد خشک و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع و نخیل مراد با اعضاء و قاع
 صفرا و تشنگی و سکن حرارت معده و جگر و عیدان خون و با او دویه حاره خوشبو مثل سنبل الطیب و انثال ان و نفع به جگر
 و مقوی جگر و سرد تر و سایر اعضاء جهت اسهالی که از سردی و ضعف جگر و اختار باشد و جهت استسقا و با دویه حاره
 جهت برودن و یا انستین جهت اضمه اب او مانع فی و عیدان و باز عفران جهت صلابت جگر مانع و دانده و تمام مای
 با او دویه مناسب جهت تره اما و اسهال که از ضعف اختار باشد نافع و صفا و زرشک مانع او را م حاره و شربت ان که اب
 زرشک و سیب دی بوده اب لیمو نصف یکی باشد و با شکر قوام او جهت رفع سهرم قتاله و کزیدن نفی و نفع و نفع
 و ضعف استهلا موافق که کبرج دانسته و گوید چون آب و مراد یا صفا و کفنه و اکثر اراض قایم مقام شریان فاروق
 زرشک و کزیدن مراد و مصلحت و قابض طبع و مصلحت شکر و شربت از اب او تابست و متقال و جرم او

تا بازده متقال و از دانه او تاسه متقال و بدش مثل او کلسرخ و در دشت ان ضدل سفید و عصاره زر شک
 افعال قوت و الطاف است و بدش و وزن ان زر شک نه بیرون کرده و پوست پنج زر شک از غیس است و مذکور
 و مولف مالایس زو قال یا غیره انیا دانسته و در خواص مثل زر شک بیان فرموده و نقل حقیر است که فاقاط
 قریب بطبع باز زر شک نه و زو قال از انیا است و مذکور خواهد شد امونیا قرن پیونانی اشک است امونیا
 ناخواه است اما مومن پیونانی حمامات امعاء الارض خراشید است امر و ساغفود است و بجز
 نیز مانند ام الحلو و نوعی از جزدون است لبث مصر دان و لیست است اما غیر و ان بفرانی خربیطی است
 اما طیطیس پیونانی است و پنج است امونیا قرن پیونانی ابار است امعاء الیا پیونانی بوز است امور
 برومی عکالزیت است امعاسین برومی بوز است امر و اسم فارسی کثری است امله سار
 پندی گوگرد فارسی است **الف مع النون اسلیس** پیونانی اسم نبات است با من خجریا و در
 شوره زار و مواضع اقباب روید برکش مثل برگ عدس شش بقدر شیری و تخش یک و کوکب گلش سرخ
 مایل بغشی بد بو تخش در غلاف قفقی قسمی از کوکب برگ و ساقتش مرتفع نمی شود اول گرم و در دیم خشک و مفتوح
 و محلل و در بول و باقوت قابضه و تخم و پنج گلش جهت عسر بول و درد کرده نبات مفید و با کخیجی جهت صرع
 و زردی و بار غش گل و غیره جهت صلابت رحم و درم ان بسیار نافع و در و برکش جهت زخمها و در و یا میند گوشت
 موثر و قدر شربش از کینقال و نیم تا دو متقال است انقر پیونانی اسم نبات است که چتر از دخت انار و برکش مثل
 بادام و عرقش از ان و گلش شبیه بگلزاره از ان نیز گستر و تخش سفید و کوچک و چون خشک شود بوی شراب از او
 آید و صفت او که ها است و مخصوص بزمانی نیست معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب شراب و با لخاصه
 جهت رفع توخمش و جنون و تقویت حواس و ذهن نبات مفید حتی انیکو پیونانی از پنج و برگ و شاخ او خجریا و
 انفس او منبسط و صفا و برگ او جهت منع زیادتی قروح ضمیمه نافع و منور است **الف العجل** لبث منری اسم خجری
 شبیه بی بی گیاهات او باین شجره گیاه و در سبزی و برکش شبیه برگ کاسنی از ان ریزه تر و گلش متفش و شبیه
 انب بوی فشره و از ان ریزه تر معتدل و باقوت محلل و در حوض و اشامیدن طبع برگ او با نخی صیه جهت رفع عموم
 نافع و فطول او محلل صلابت و سکن و در و گردیدن پروام است اندر و طالیس پیونانی اسم نبات است و
 ساحل بزرگ و شبیه با شنان و بسیار شربخ و تخش در غلافی مثل غلاف شود و تلخ و تند و در مزج کحل و فطام
 و ظاهر انوعی از قاقلی باشد در اول سیوم گرم و خشک در بول و مفتوح و محلل و تخم او و طبع او جهت است
 اجداد جهت تقویت سنگ مثانه و عسر بول و احتباس حقیض شراب و طلا و جلا نافع و قدر شربش از تخش
 است با شراب و امثال ان از طبعش ناشکر یا شراب با سر که تا درج رطل انکیر مولفه جامع الادویه این دانه گویند

انسان

گوید که ان گویا هست منشس حریج جبال گیلان چون بر روی او نشسته بر روی زمین بخوابانند روز دیگر انجیم است
 باز راست مشاهده کنند و آنچه ماده است همان است میماند و لغوی صفای خا و آبی نماند گرم و خشک و ضما در برگ
 خشک و آب که کرد و دیگر فرقی را زایل کند و تخم نرا و نبات مورث فوظ مردان دار قسم ماده و حبس شده شش زبان
 و اندکی از و با شرب نموم قوی بعدی که تا شش با نر و ز او پیدا شود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب و میکند و
 قدرش شش تا دو در هم است اما غا سس همچو گلیا می است برگش شبیه برگ فر بنجوش و مایل استاده و شاخهای
 منبسط بر روی زمین و درین و غرضش مثل غلافی و دانه های او بقدر احتیاجش و بسیار تند و تلخ و گل مسم ماده لا چور و یک
 و قسم ز نباتی که شکی باشد و در خود گرم و خشک جالی و جاذب و محقق طبع و مفتوح سده و آتشامیدن آب او و تخم او
 جهت کمزیدن انی و ضما و شش جهت بیرون آوردن خار و یکمان از اعضا و من زیاد شدن قروح خشیه و جلالی انار و
 آب برگ کسم ماده او جهت تنقیه مایع از بنیم و سوخا او و طوط مخالف جهت درد دندان و اکحال او با عمل جهت قروح ششم
 و جلا را بصره و جرب و کینه و سبیل نافع و مورث سحج و مصلحتش صمغ عربی و قدرش ترش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدش عطر طبعی است
 افسس النفس نباتی است ریجی شبیه جرب و برگش بی شریف و گلش مثل بنجوش که زرد و خیار شده و دیگر گاهی سفید احاطه
 بر گل او دارد و با حرکت اقبایل میکند و مثل شاخه انار با عدم حرکت هو حرکت نماید و ساقش مرین مایل بسیمای و در غیر
 و اطراف تمام بسیار است و در تجارتی بهای میروید و چون حیوان شیر دار از دنجور شیرش زیاد میشود و خوردن ان شیر با
 شطاطه و سرد میگردد و در دیم گرم و در یوست معتدل و در فصل نایاب شرب صوف و در فضلات که عبارت از بول و شیر و حوض
 و عرق باشد و قوی حواس و طبع او در از ان هموم و قفریح مثل شرب است بدن سستی و خمار و اندکی از گلش بدستور سمن
 می خشید و خلل نقل نیرساند و قوی حافظ و قوطر عصاره او جهت قلع بیاض ششم مفید چهار در هم از تخم او با پیچش باشد
 که سفید هیچ باه شخص صد سال است و مجرب است اند و صفت سده و رنگ خسار را سرخ کند و بدن را زرد و دیگر قان
 زایل گرداند و مضر کرده و مصلحتش عمل انکاشش مورث و در مفاصل و ترشش تا بنجد رهم و از عصاره و طبعش با بصره و در هم
 و بدش آب انکو بطریح با داجنی و غفران چون کوبیده اب و را با انکاشش و شربت بسیار جهت مایه و یا و مواد سودا و نبات است
 نفع است انسان چو که گوش آدمی مولد ریاح و کشته ضما و جهت شقیقه نافع و استخوان مولد امراض موهله و دانه است
 ان مورث کوری و در در استخوان بر سیده و در من زیادتی اکل محرب و آتشامیدن استخوان سوخته سرد و در روز یک مثقال یا مثل
 آن شکو جهت صرع و عرق ان و مفاصل نبات از موده است و آب دهنش تا کشته گرم گوش و هوامیکه در گوش رفته باشد
 و تریاق گزیدن مغرب و ریتا کشته مار و هوام است و جهت قویا و انار قروح و طوط و بیاض ششم و با سر گین و حصه و در حوض
 بل و قویا و به تنهای جهت قطع نزن الدم و دانه مال جراحت و با عمل جهت کف و جلا و انار قروح نافع و ضما و گندم منضوع و انار
 و صاکن شش باشد جهت نفی و تحلیل اورام و بستن دندان و در بازوی چپ سکن دند دندان و جهت دشوار زانیدن و در

و در رفع غرق موثر و زهره او سمن بدن طلا و خون حجامت و فصد مسکن نفوس مفاصل و حرقت انس و انشامیدن انس
 صورت بلا ده است و خون حیض ستم قتالت و صورت جذام و طلا را و مسکن در و آب صلب حمل ان مانع حمل و بخوراته
 حیض را جهت تب لوزه مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا اطفال جهت سرفه کهنه و جرب متفرج و حله و قوبا و ترواج
 خبیثه و عسر النفس با بخور و ما را عمل جهت یرقان و قطره جهت بیاض عین و مکه مستقر از بول جهت رفع بیاض چشم
 مجرب و در افعال مثل شیر زنی و مضاعت بدل است و فضل طفل را که غذا های لطیف داده باشند شک کینه فروغ او در
 حلق جهت خفان و درم گلو و پستور ضا و او با غسل محلل قوی است و طلا جهت حمزه و جراحات و التیام ان و در رفع غرق
 اعضا و انشامیدن کینتال ان جهت یرقان و قطع اسهال و رفع سمیت جراثیم زهره و در قوی و حله و بیدیل و با عمل
 و با شرب جهت رفع گزیدن پروم و او در قتاله و پنهانی دایره کینتال او را با کینتال زناده و مسدود جهت رفع سهرم مسدود
 مثل دار شکسته و زبرین مسدود جهت انسداده و سنبون محرق ان جهت قطع تعفن بن دندان و اکله و نقصان انس و در و ایندن
 گوشت بن دندان مجرب است و چون ده عدد و ناخن دست را سوزانیده با غسل شخصی یا شامه ان شخص و محبت صاحب ان
 کبیر موشن برسد و بعضی گفته اند که ناخن یا نیزه بن خاصیت دارد و دومی سوزنه انسان شرابا جهت رفع سیدی سوز
 و استقاده و رفع سهرم قتاله و زبر ایندن سنگ کرده و منانه و رفع ربو و دهر و و الکحال اوجبت بیاض چشم و قطره
 بار و در غش سرخ جهت درد دندان و درد گوش و زهره و اوجبت اکله و در قالدیم و تخفیف جراحات و رفع زایداتی از آنها
 و در رفع خبیثه و ساعی حیرت و چون بول انسان او در طرفه من با غسل بسیار بجز نمانده جهت بیاض چشم و طرفه ناخ و
 سوزی انسان که با کبریت مدبر که آتش در گیر و در درون معقار تقطیر کنند و مضاعت نظیر نهارد و در دستورات انسان
 قتالی اند که و میشود و اسطر گوید که انشامیدن ابی که خبیثه ان اشسته باشند جهت صاحتی و درم جگر و در رفع خا و دفع
 عظیم دارد و چون طفل با سمومات تبدریج فصدیه کنند جمیع اجزاء و انفاس او قائل گردد و هیچ سینه قابل این قسم تغذیه نیست
 و منی انسان جالی هت و بر هر کلفت و خوردن شیر محدث جذام است و مجرب دانسته اند و فو طیل و ان نباتیت بی
 شبیه نبات که در و این تمیزه گیاه جهت جراثیم نافع است و در حال التیام و در اندر و طول و نباتیت
 شبیه است به برگ بید خشک شده و از ان و بضر گرم و خشک مفتوح شده احتشاد جهت درد مفاصل نافع است و اینج
 به هندی انبه نامند و غرضی است هندی بقدر و خشت گردگان و شتر بعضی مثل بادام سبز و از ان لکون تا رسیدن
 سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی انتر مثل سیف یا سر او با غوصیت و اندک ترشی و چون برسد بر سر
 و ترشش و شیرین گردد و در انتها زرد و شیرین شود و هر دو قسم ان خوشبهر میباشد در و دیم گرم و خشک و در سهرم
 و گویند غیر رسیده او در اول سرد است غاسل اضطرار و جوبلی قفل و مقوی نفس جهت نیک کردن راجحه و مانع خف
 و کسب و بار و در و بر اسیر و قویتری و ترشی و جهت قطع طحال و بر انگشتن اشتها و زبر ایندن سنگ کردن و فیلان

در اندام جهت سفید کردن دندان و خاک تر جوب او جهت نرف الدم و طلا و شلخ و برگ او جهت دراز کردن و سیاه
 در شستن بونافع و گویند مضعف جگر است و مصلحتش بر سوز اجبار نباتیت بر گشتن شبیه به برگ رطبه و بالانگ
 و غنی مثل غبار و شاخهای قوتیر از شلخ رطبه و مایل بسجده و بقدر قاعته و در اکثر رطیق منبت میشود و آنچه در رتبه
 او باشد و گلشن سرخ و بید از ریحون گل غلافهای کوچک و بهر سرد و در آن تخمهای درین است و گلشن خشمی سرخ
 و مستعمل از وحصار بیخ تازه آن در شبها باریک دست و اندامی را بخار گویند و در سیوم سرد و خشک قاطع و
 جمیع اعضا خصوصا از سینه و بواسیر و حالبس سهال از من و نزلات و مسکن فی دموی امعاء و جهت تسکین
 التهاب و صفرا و غلیظ خون و ضعف و اشتها و بول الدم تازه و در من و در غموم و انصاف اغواه عروق مقعد و سل تازه
 و گویند حتی زلول بمانع و ضما و او را شامیدن او جهت سحج و اسهال کیدی و سکنای اعضا و کوفتی عضل و فنج عصب
 آن و در و کشتن جهت رویانیدن گوشت و قطع نرف الدم و زخمها فحایت نافع و قدر ترشیش کفایت و از غصاره او
 و از گلشن خیر هم و مفر و درین و مصلحتش بخیل و پیش شلخ و زرنک و در آن گل از منی است و بخار از غصاره
 انگدان و لغت و از آن که در زمانه تخم نباتیت ساقش محبوب و طبر و طبعه تر از قاعته تیر میشود و برگش شبیه به برگ
 کلم و از آن برگ و گلشن جبری مثل شبت و سفید و ترشش وید از رسیدن سفید و در و و پس شبیه به در هم و بسیار ترش
 و ساق او را برتری بالدرمان گویند و گلشن را جبری محروم و صمغ او را حلیت طلبند و قسمی از آن ترش سیاه و بد بو
 و برگش مثل صفی سخته بر شوره و ساقش صمغ تر از از قسم سفید و صمغ او بد بو حلیت منق و بفارسی انگوزه و گیاه او را
 کماة نامند سفیدش بهتر از سیاه و در دویم گرم و خشک سیاه او در سیوم و در بول و حیض و شیر و مسخن کرده و روده
 و مطلق اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مطلق بلغم و محلل ریاح و جهت عسر بول و کثیر انگشتن اشتها و تقویت امعاء و
 دفع خراغذیه غلیظه و او و پیچیده و اخلاط غلیظه و سده و سیر و مسکینین او با پیچیدگی جهت تب و بر جوب و پیر سوز جهت
 شبت بلغمی و پهای مرکبه فحایت موثر و جهت در سینه و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق
 حتی یوئیدن آن محرب و با شراب و اخراج چنین قوی لائز و ضما و شش مایوم و در جهت تخا زیر و جراحات و عرق النسا
 و اشال آن و بار و در غن و تیر و جهت کیت تحت چین و طلا و بطریخ او بر که و پوست انار جهت بول سیر و در و از آن
 اکله نافع و مفر تر از مصلحتش تخم خیره و مفر امعاء و مصلحتش صمغ عربی و قدر ترشیش و متعال و بدیش محروم و وزن
 او دو و انگان حلیت و گویند بوزنش فو و او این نسبت و مفر و درین و مصلحتش شربت انار و سکنجین و ترشش او
 که از ساق و بیخ آنها که تر تریب دهند بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهت برودت و رطوبت
 معده و تب و بلغم و سقوط اشتها و اختلاف مضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورت تسکینی و التهاب و مصلحتش کاهو
 که در پیش تر ششی است و تر غار و بیخ او و افعال قوتیر از سایر اجزای او و طلا و محال او و نافع زیاد شدن

خازیر و تخم زخمها و قدر ترشش تا نیم مثقال و گویند مفرشش است و مصلحتش عمل و صاحب جراح انطالی گوید که چون
 بعد از جراحی با فاصله هر روز یکدوم از انجدان بزنند تا کهنه هرگز استن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید باشد یا سیاه
 انجمنون بپارسی بادیان روی گویند تخم نباتت بلند تر از ذریعی و ساقش مربع و برکشش باریک و خوشبو و گلشن نایل
 سفیدی و بخش در غلاف لطیف طویلی و از راز یا نه که چکتر و نیز نایل سفیدی و زردی و در آخر دویم گرم و خشک و بر بول
 و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح سده و سایر اعضا و مهبی قاضی طبع خصوصاً برشته کرده او مقوی کرده و متعصبه جلگ
 و سپرز و جالی بخاری نفس جهت صداع بار و دقیقه و در دسینه و سر و ضیق النفس و عیاد و استقاده و صاده و تب
 و نور الفیه و طبع سیلان جم و از انفضول و نافع و با قوت زیادیه و جوشش جهت و در سر و زلات بارده و از خروج جنین و میمید و زدن
 او جهت جلا رندان خصوصاً عرق او در غده بزرگ و آن انحال و در اجبت مسبل که مجرب دانسته اند و قطور و غم کل که انجمنون
 در آن چشمانیده باشد جهت کرمی فصل سامعه و حایند جهت تحقان مطلقه و مطبوخ او در سر که جهت تحلیل ادرام و کشتن
 قمل و طبع او باشد جهت رفع زردی بخار زن زانیده نافع و مضر امعاء و مصلح راز یا نه و مضر معده و مصلح کفین و قد ترشش
 از دو دریم تا پنجم دریم به پیش تخم شست و در پودر از یا نه و در تقویت باه مثل او بخره است و انجمنه لغت فارسی است و بر
 قرض و لغت و از امر زکریا نموده و در کتب کتب نباتیت برکشش بر شریف و انجمنه با خارها بسیار ریزه و خارهای ساس
 از هر دو چون ملاصق جلد شود باعث حرقه حله و سوزش و خارشش گردد و گلشن و در تخمش بران و نم و با اندک پنبی
 و تیره رنگ از راز یا نه که چکات و مراد از انجمنه تخم او است در اول سیم گرم و خشک و لطیف اخلاط لزج و جاذبه و مفرغ
 اعضا و در بولان حیض و شیر و عرق و مهبی و مفرغ سینه و شش و سده و متعصبه غم گرم و سده جلگ و سپرز و محلل و گداختن
 برگ که بیده او در بینی قاطع رعان و محل نیم مثقال او مرصاف با المناصف نبات و حیض و خضار برگ تازه او جهت
 بر اندکی گرم و تحلیل و بید و کشون و طبع قاضی نایل خصوصاً با غسل جهت انزال و عصب با ناک جهت جرات سنگ و یانه
 گزیده و با بر طویلی جهت درم سپرز و پنجه او بار و غنای ترون جهت درم جرات و درم پست گوش و بخشش با انجمنه
 شقیه شش و بخشش جهت ریه و آلات تنفس و استسقا و علل کرده و سپرز و از راج ما و اصغر و نیم زنج و با سکنجبین
 جهت در سپرز و پیل و در کرده و سکن آن در حال و طبع با غسل السوس جهت تنقیه فم از زجرک و انشامیدن او با تخم
 کرفس شیر که سفید نباتت مهبی باه و با شکر مسهل با عذال غم و قیده او با غسل بر ستر مسهل است و خضار او به ستر
 برکشش محلل در مهابا و با مرهم جهت اکله و قروح و سرطان و با غسل جهت بزرگ کردن قصب مجرب دانسته اند و طلاء او
 با غسل قصب و کچر آن محرک باه و مضر کرده و امعاء و مصلح صغری و دیگر او مضر مقدر و مصلح غیاب و قد ترشش
 ناسه دریم و بدش قرمانا با حر و مضره عصاره او محلل درم لهما و در در تخم و برکشش محضت نه های خاکله
 و سلطان مشرق میله و صدق اندر و ت در اصعبان کجده و سکناب کجده نامند صغ و دخت خار و است

خار دارست بقدر زور و بر گشت شبیه بزرگ مورد و دخت کند رویت اولاد فارس ترکستان و سنج و سفید
ایل بر بردی میباشد و بهترین و ستم اخیر است که در بالیدگی مثل کند رصنا و زود شک و در طمخش تلخی باشد
و در آخر دیم گرم و در اول دیم خشک و محقق میلند و بهترین مسلمات بلغم غلیظ و بالرض سهل صفرا و محلل ریح
غلیظ و متفحس و مسقط خین و گرم سده و اما جهت مفاسل و درک و عرق الس و بالخاصه نافع و جازب بلغم
غلیظ از غش بدست خصوصاً بالبله و تری و سکنج و امثال آن و در شین منور و ل نبات موثر چون بنجر و هم در
بسته تیرا طر الحرقه که عوام اند را گویند و در هم با جیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن
چند عدد زرده تخم نیز شربت بنوشند باعث تبخیر مجیب گردد و نفاذی گوید که زمان مصرف روت را در آب هندو آ
تا نصف روز خیسانیده و جهت تسهیل ناده در هم اورا می شناسند و گویند بنجر هم ساینده او سبب ید مسام و چسپیدن
او با خاشاک شده است خصوصاً با طلق محلول از اسرار کنونی شمرده مصطحش صغری و دروغ با دام است و هرگاه که
او استخوانانید باید دروغ و چنان او با خاشاک و قه ریش شربت خود از نیم مثقال تا دو مثقال و در کبابا سبب مسلمات
بکثرت و بدش و زشتی است و استعمال او در خارج جهت التهام و زایل کردن گوشت زیاد و پاک کردن
زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار جدری و با نفوذ و جهت ورم شبیه بخاریر که در حلق بهر سده و با عمل برشته و
بفتیده آلوده و در گشت گذشتن جهت پاک کردن چرک گوش بسیار موثر و استعمال او خصوصاً بعد از آن که شیر
الانغ با شیر و خران پرورده کرده باشند جهت رمد و چسپیدن پاکشیم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است
و چون بام و ارید و مرجان سوخته و شک با مسویه زرد و سیاه جهت از آله بیاض عین مرصه تدر که موجب دانسته
الفصحی بفارسی بنیر یا نه نامند و در حیوانی در حین و کمران حیوان مذکور بشود و مجرب آن تا در چسپیم گرم و خشک
و ملطف و محلل و با قوت تریاقیه و منجذ کننده کل ذایب و ایب کل بنجر مثل خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده
باشد و طبع رطاب و حالبس اسهال مزمن و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و رافع احتقان رحم و درد
شکم و روده و با سر که محلل خون بنجر و معده و موجب دانسته اند و بنیر یا نه خورگور و بنیر کوی و آه و شیر و گو سفید
و ذیل بقدر زور و دمی نبات است که اتمک جد دارند سسی بلغم است آنجا اسم بنجی است صلب و ستم از و سیاه و کثیر القوه
و بزرگ بقدر بنج کولان و ذورع او شبیه بریش بر طافن و منور شرب و طمخش مثل طعم و از شفا و در گشتن
بسر و شبیه بزرگ عنب الثعلب آلوده و قسمی سفید و بر گشتن مثل برگ سناییل بر بردی و خشنوت و طمخش
برین و رایحه بزرگ و اندک تند و رویت است که بلاد اندلس و چین است سفید او در آخر دیم گرم و خشک و در
سم بودام ضعیف از قسم سیاه و استعمال او بزرگ اوست و جهت تحلیل ریح و تسکین درد های باطنی
ریش او و مثقال و بخش شده حیوان است غیر انسان و محرک باه و سیاه در آخر دیم گرم و خشک

و مثل جودار تریاق سموم و از آن صغیر و همی و سخن مسده و دیگر و محلل مواد طبعی و پنجه او با شراب قاطع بود اسیر
 و حمل و مقوی رحم و محلل ورم آن و درم سایه و قضا و تدبیر بر دهن او موجب درازی مود و موثر مورت خاق و محقق
 و صلی و دهن کج و شیرین و قد شترش یک غیر اطراست و فیدادی گوید که در حوالی او گیاهی میزدید که چون کوفته
 بخورد و بهر و مثل کپه شیش و در خوردن گیاه اندر غنیمت این شود و بهت آنجا گیاه مذکور را الطرازه گویند و بهر و
 تذکره گوید که گیاه اندک شده حیوانات است اقب باد آنجان است اقب و یا اسم رومی بلاد است
 آنجند آن رومی سیاه پوست است و گویند کاشم است اندر اسمی و بخورالا کرد است اندرو
 ضارون اندرو و بیلون بیونانی قاسی است و مولف جان نمی اندرو هار و نرا طفت یونانی اسم
 بان الصافیر است اما غورس بخت رومی ناما غار است تا غلیس بیونانی اذان افار است
 انقوانقون ریجاست اینجات اسم اقام مر باست مثل زنجیل برآمده و آله و غیره القای
 رومی است انجیل خطمی است انودیا عصاره قنار الحار است انار کیوس خشاش است
 انومیا شقایق النمان است اندر قضا بیونانی و انطولا با رومی کاسنی بستانی است انظلم
 بیونانی بهار دان شمع و توانت اما لفظی انجده است انجیر السود او خیش الزجاج است
 انبوب الملک نوعی از برون است و انبوب الراعی عود است انجوع سوار نفوق است
 و بهت قناری اندرو بنا گویند اندرو و شامس بر بی اسفود پس است اسن اسم بنوی ناما غار
 اناکیر بیونانی اسم مات اندر اسوس چار است انضی طار و دهن زیتون نارسیده است
 انجرک مرز بخور است انجید و فاسیون است انیوس انخواه است اناناموین
 است انقون در دیش و بیونانی دریا است انبار نقص خشی است انبالس لوقا بیونانی
 قاسر است اناسل لیا غاسرین است انجا و انقلاد و انجوساد و انسا فیلوس
 اویند است انقانیون اب غوره است اما طیفش انکت است برون ده است انجیر
 بفارسی تین است انگور بفارسی غیب است انار بفارسی رمان است انار بچه بخت باز بزرانی
 شم از غار است انوق حمه است انجیر فیدادی با درغ بامت و در معر او را انجیر زنگ گویند انقود
 اسم فارسی و ترکی نام است انار دلق بفارسی جب الزمان است بفارسی جب الزمان است انار دلق
 و ششی بفارسی جب انفضل است انجکک بفارسی سم و اج برون است اندر زراسم
 فارسی جبر البور است انکین بفارسی عمل است انسل بنیدی اسم تر بنیدی است انگور
 انبار حبت بنیت اندر اسم بنیدی سفیر است اندر ان بنیدی اسم خطی است انودا

درخت

اسم این است اندر جو بهندی سان العصاره است **الاول** اسم جنس مرغابی است و گویند از آن نوع کبر
اوست و مجسم آن را دویم گرم و تا آخر دویم تر و مس و غلیظ غذا و میوه و در بر و محرک باه اند و هرگاه با او دیه جاریه
بپزند بهتر است و آب کامه و آب انار صلیح اوست و طلاء مغرور به جهت ورم مقدر افروخته است و پیه او جهت صلابت
و شقاق مقعد و جلد و قشر جلد و دار التعلب و جهت نفع اوست ای که در گوش نفته باشد و بازر و با قلا جهت ورنه
بالجاصیه مفید و زرد به تخم او جهت افزونی عقل و قطور او بار و غن زیتون میگویم که در رحم جهت نفع احتیاس جنین نافع
و گوشت مهر آنجاست جهت التیام فتوق و زیاد کردن پیه کرده و زرد این سنگ کرده و شانه موثر و صوف جامع
الادویه گویند که فواید را چون اینک بنفشه جهت ورنه شانه و زرد این صفا بسیار نافع و پوست تخم او سحر و جادو
اسهال دموی بهترین دویه و شسته و زایل او جهت سرد خشک مفید است او قوما بیزانی نامی بسط الاثر است و آن را
از او خلاص است که بهر چه به نامند بخش در از او بازگردد و نرم تر از برگ بهر چه به دلی و میساق و بی غرایل بسیار نافع است
تنه و با سینه و خوردن او خشک و طلاء او محمل مواد غلیظ و گوشتش دریم او جهت عسر الولادة نافع او افسوس
بلغت یا نامی حدقی است چو گل پر شید به برگ برگش بسیار که یک انبوه و بخشش از او بخشش و بخشش به برگ کنگر
و ساقش بقدر شیری و طبری گشت و نورانی مثل شش و بخشش شید به پیاز زرد گونید و شام و بهر بسیار
است و در شب میدرخشد در اول سرد و در پیوست و طوبت معتدل و بخشش و حرارت معتدل و در سیم خشک
و جهت اسهال مزمن و گویند مجرب است و جهت یرقان زرد و سیاه نافع و قدر ترشش تا ده دریم و پنج او را در آخر دیم
سرد و در اول خشک و در بول او جالب اسهال و جهت سموم و گزین ریتلا و صفا و بخشش با شراب جهت منع رویدن
سوی که قبل از بلوغ طلاء کنند موثر و قدر ترشش تا سه دریم و مضر کرده و مصلحش کثیر او گویند غسل او سبید
اسم فارسی غمی از نیلوفره هندی است در سیم گرم و خشک و محمل ریا و هوا و باره و قدر ترشش یک دریم
و بخشش سرد و خشک و در فعل طبع مثل قراح و جهت بواسیر و صداع نافع و مضر شانه و مصلحش عمل قدر ترشش
نخدر بهیم و دیدش پنج قراح است او قوما بیزانی اسم بیاتیت شید به باد روح و شانه های
او بقدر شیری و مضر خشک به برگی و بخشش شید به پیاز و سیاه و در غلافی مثل غلات بر رانیج و مستعمل جادو
و در دویم گرم و خشک و لطیف و محض بیلد و یک دریم تا ده دریم جهت شش افعی و هوام با شراب نافع و یک دریم
او را با مرصان و غلظت جهت عرق النسا مجرب دانسته اند او قوما بیزانی بیاتیت شید به شراب و عمل است که شراب و بخدر
عمل باشد و بخور شانه و تا بقوام اید یا غسل را با آب الگو بچوشانند و اخیر و جلد و تحلیل و انفراج قویتر است و مضر
شیر و تلکین او کمتر گردد گرم و خشک و محض تلکین طبع و منفعت و مضر است و بید از اطعمه نباید استعمال نمود که قاطع
با او نورش انقلاب معده میگرد او قوما بیزانی اسم عصاره بیاتیت است او بادهای عرب و بمصر

دیگرش شبیه برگ ترانبلک بر سر آن که گویا گرم زده باشد و کم آب و زیر نه و گلشن و دوزخ و شبیه بصره
 مایه گرم و تند جهت ظلمت چشم و تنقیه آن و سلاق و دوسو خایت نافع دانسته اند و بعضی اقلان نموده اند و بعضی
 خنجرش و غیر آن دانسته و مولف تذکره و تفریح بصره مذکور کرده است او خالیوس الیوس است
 او قیمن بیرونی باد روح است او و اسالیون بیرونی کزنس صلی است چه او را بمحلی صلی و اسالیون
 است او ز بیرونی اسم است او ز مالی بیرونی ماء العسل است او مار یا بیرونی عصاره و قنار
 الحار است او کسومالی بیرونی سکینین عمل است او ماخ به ترکی طهیه بی ترشی است او رمانی
 بیرونی و هر عملی است و عمل داد گویند و آن روغنی است غلیظه و مانند شیرین و از ساق و خنجر حاصل میشود
 و هر چند کهنه کرد و بهتر است گرم و تر جهت جرب رطب و در و فاضل تاریکی چشم نافع دیت و هر باب سهل قوی طبع
 و صورت بسیار و سستی بدن است و مادام که عمل تمام نشود نباید خواب رفت و آن الرمانی است و مذکور شده
 او بیانس بیرونی انوار است او سالیوس بیرونی قرة العین است او ریزا بیرونی وزر است
 او قنار بیرونی خمره است او مار یا بیرونی داهی رومی است او قطار لیون غایت است او رن
 سوت الصغیر است او ریفاس صغیر است او زرباودی بیرونی طفل المار است او و آن
 بیرونی بیضی طبر است او فیس بیرونی زنجبیل است او قنار بیرونی سانس الی است او مانیانا
 بیرونی منشی است او در خورش بیرونی زیت است او بفر و شش بیرونی کرم البش او جا
 بخت تلکان درخت غریب است او میره بندی است او شش بندی ابل است او قنار بیرونی
 اظفار الطیب است او جی بخت از دندان خنجره الملق است او کلک یک ترکی اسم است او ذالک
 ترکی حر است او ملکوتی اسم است او یکم به ترکی اسم است او سس بندی اسم است
 الالف مع الهاء ایللیج اصفر بید زرد است و بهترین و باید زرد بایل شیر با ملات و در
 اول سرد و در دوم خشک سهل به صغیر و بنیم رقیق و مقوی سده و دماغ و منفتح سده و مطبوخ و مقوی و بهتر
 از جرم است و جرم او سایر بلجات محدث تولید اند سبب نفع رقیق خلط و باقی ماندن غلیظ و مجمع آن مقوی اس
 و زمین جهت خنجر و صدام و خشیان و خنجر و حیات مرکب در و سرد است و در یاج بر او سرد و منخج و یاج
 و تنقیه تلک خسار و اظفار نایره سودا که از احتراق صغیر باشد نافع اند و بعضی و حیات منخ کرده اند و این عمل
 حق است مگر آنکه خلط غلیظی با صغیر او بنیم رقیق نباشد و بدستورد و جتها منخ کرده اند و در شرح اسباب در
 کلیه علاج سرسام صغیر است که باید در حقه آن باید کرد و این قول پسندیده است و حقیر در حقه
 گرانی که باشد و نهایت وجه اصحابه مکرر کرده و باعث رفع علت شده است دانسته لال مانع

سبب عصران صورتی ندارد چنانچه در اقصیه است نه در سام که باعث انضمام اقیای مواد غلیظ گردد
محصوفا با او دیده می شود و جاذبه اضماع او باشد و عصاره خشک بلبله قوی الفضل و قلیل المقدار است و در
دستورات مذکور میشود و در بلبله زرد جهت دم و تخفیف رطوبات وحدت بصرفه خصوصاً هرگاه در خمر گرفته
بسیار اند و بدستورات جدا شده او همین اثر دارد و سنون دانه او جهت تقویت نشه در خون بن دندان بر تکیه
گشت آن مفید و مضر فصل و مصلحت غنای سبستان و مصلحت قبض لازم عصر او در خون با دام و قد و ترنجبین و قدر
از برش از چرخه هم و در مطبوخات و منقوع از هفت درهم ویدش در غیر اسهال پوست اما در گویند غصص بدل است
و از خواص مجرب است سرعت که اخضر مصادون خصوصاً حدید ابلبله چندی و اسود نیز مانند فایر سی بلبله
سیاه است و او بیدانه بقدر مویر سیاه و صلیب است و در دویم خشک و در وسط اول سرد و مهمل سودا و منفی خون
در روح از خلط سوداوی جهت بواسیر و تقویت اشتها و درم سپرز و رطوبت معده و جذام و پوداده او جهت اسهال مفید و
لکها و اشتها و همیشه در دهان باعث سیاهی مود و تقویت آن و تقویت نشه و نهایت موثر و گویند مضر جگر و مصلحت فصل
و قدر شربت او از برش تا در متقال و در مطبوخ او تا هفت متقال ویدش بلبله کابلی و در قبض نصف و در غصص و
و جنس آن تخم مورد است ابلبله چندی کابلی بهترین و بالیده و سیاه مایل زردی است و در حرارت و برودت معتدل
و در اول خشک و بعضی در او بلبله سیاه را گرم با غندال میدانند مهمل ملغم و سودا و صنوفی مخلوط با خلط و مدر بول
و بهترین اقسام بلبله و در افعال قوی تر از بلبله زرد و سیاه و مجموع خواص او در بلبله زرد مذکور شد و گویند چون کیال
بروز یکمید در امتداد نماند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت مخصوص بلبله هندی و بعضی مخصوص بلبله پرده کابلی
دانسته اند و باخی حصیه جهت رفع ضرر ایها بسیار خوردن آب نافع و دانه بلبله در بول است و در دویم محرق او جهت قطع
خون بواسیر و نفث الدم و نزول الدم اعضا و تقویت دندان و نشه چرب است و قدر شربت از برش تا سه متقال و در
مطبوخ تا هفت متقال ویدش بلبله سیاه است و مویای که زیاده از کیال برنگشته باشد تقوی معده و دماغ
و منفعنده بلغمی و مقوی جگر و حواس است ابلبله چندی از صفت کابلی است زرد مایل بنیری و سیاهی کوچکی
دانه و کم گوشت و مایل تند ویر و ضعیف الفضل سجدی که با وجود سایر بلبلیات استعمال نباید نمود اهل از جلا اغذیه است
ان درق گوشت و قبول مطبوخه است که صاف کرده بیا شامند و بعضی اثرش در چین طبع داخل کنند و خواص او بول
قبول و امثال آنست ابلیم هندی حرط است ابلیم بیونانی سفید است ابلیم
ایار ایار انویانی بیونانی منجمی که میده شد و ظاهر درین گیاه از و باشد و در مهرزیتونی مانند
آنکه بر روی شاخه اش برگه و ساقش باریک و نشه از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچک تر و اطراف آن
المنش باریک و دراز و گلشن زرد و چون بر صغیر س این گیاه را طرح کنند بزرگ فقه گردد و بلاغ مضراخ و در

بلبله چندی

کرم و خشک گویند معتدل است مخفف و منفتح و جهت تحلیل ریا ح و در دهان و شوران و لهماه و دستش با شریک
جهت یرقان و سپرز و بخورش مسطح چنین وضاد و شرب برگ و پنج او جهت شش بوم و طلاقش جهت اودام
حاره و قروح و آست میدن گره اسفل جهت یومی و گره ثانی جهت تبلیغی و ثالث جهت غب و رابع جهت برع گویند
جبریات و تعلیق این نبات را اهل دم و رنگ موجب کرم و اعزاز است اند و قدرش ترش از یکمقال و مقدار و مقدار
اسفل و مصلح او کثیرا ایسرا بر ایسرا نانی نباتت برکش شبیه برگ اس بر و بر اصل برگ خیزی طویلی شبیه طویل
الگو رشته و شکوفه او بر سر آن خیمه طوی باشد و طمش لب از قاض در و دریم سرد و در سیم خشک قاطع زلف الدم و آسمان
و قروح امعاء و عالجس حقی بخش سرد و قاض تر و قاطع همه اعضاء و همه وقت و قدرش ترش و مقدار است اید لیس
پودانی و بخی بند است و آن خیزی است شبیه فیض کبر صدف قز و خشک گرد و در کش مثل سرد و مستعمل صباغ
است بر و با تحلیل جهت دم حاره و قروح عین نافع است اسر تقارون بیرونی منجی شش و رابع است و آن
نباتت سانش زب بندری بایل سب و درکش شبیه برگ تر است و بسیار کوحلتر از آن و کش بایل تقشی و از
و در بر شبیه لیس و سطح کش خیزی به باریکی موی رسنه است غیر خنثی و در بهار سفید میشود و شش شهرای خراب چنین
شوره است و در پنج اوصی نیست بسیار و با اندک تحلیل و خوردن تازه او در حال هر ش خاق و در فعل مثل قطر و
ضادش جهت دم خفیه مسده و با کده جهت جراثیم بسیار اعضاء نافع است ایسرا بیرونی منجی ترش
است دم او از پنج کوسن کبودری است چه کوسن کبود را کش مکن سفیدی و زردی و بخی است و پنج کوسن
کبودری جلی بین و در از قدر انگشتی و برگه است در و دریم کرم و خشکی او کفر و لطف و شش و سهیل و اد و صفر و لطف و غلیظ
و در صفر او جهت سید و شش و غرض در و جلا و سپرز و زره که از بدوت باشد و ضیق النفس و در و اد و اعیاد و جناس
حیف و دستنادر یرقان و در و سپرز و قرق است و امراض حم و با سر که جهت گردیدن بوم و درم سده سپرز و با شرب
و با شرب جهت باره شدن و فصل دبی تر است جهت بوی خمر و چون شش کند و ضادش کبخنه باشد جهت در و دم و صلابت
و انقباض هم و اودام صلیف نمند و قازیر و با سر که جهت در و کهنه و باد و چندان و خیزی سفید جهت کلف و زردی و شش
باصل جهت اخراج خلیف و در و شش جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غایره و بدو با صوره و باصل
جهت پاک کردن زخمها و جلا کوسن و شش جهت صلابت و مقدار در حم و امراض بارده آن و قطو طنج او با سر که جهت
نزلات و دودی گوشت و صنفه او جهت در و دندان استلای و در و فی او جهت کشودن فواده و قوق و او شش
او جهت رفع حمیت و قطو پنج کشیز و یک تیه او سهیل قوی و غرغره آن با ما و اسفل جهت شربت مقصود
و بکش و دین الفار و بکش ایسرا و سهیل ما و صفتش و زرش مازیرون بابت انتقال شربت
تا و مقدار و گویند هر شش مصلح اوصل است ایسرا میسر بیرونی خیزی شبیه بر شش

سبزی و بر ساق و بر شاخهای دخت جنگلی متکون میشود و در مکان و ارجح نامند و خشک جهت اسهال مجرب
 و در ورم حرق و غیر حرق و جهت نرم کردن دم جراحات تازه و کهنه و محرقش جهت قروح بفايت موش و قدرشترش از
 انتقال است تا انتقال ایل نفاری گا و گوسفی است و انواع میباشد نوعی زرد رنگ و قوی سبکی و در سبکیهای سیر
 میباشد و بقراوش نامند و بفارسی گوزن گویند و بهترین نوع است و نوعی در دامن که بهها که در خان بسیاری باشد
 و جسته از این بزرگتر و در زستان موسی و مایل بسیاری و در فصل گرما سرخ میشود و بی دبال است و در غل نامند و در مکان
 سواک و تری جویند و نوعی که در که بههای گرم سیر میباشد از غل بزرگتر و دباله دار است مجرب گویند و نوعی که در که بهها
 سسیر میباشد و جینی نامند و بهمان هر سال در پاستر حاج می اندازد و قوی تر از اول و بزرگ تر بر می راند و بفايت
 طویل العر میباشد و گویند که بعد از هر صد سال مثانه دیگر در و بهر سرد و بهر مثانه عمر معلوم میشود و دال حقیق از حد نفیر نقل نموده
 که ضایع مثانه را دیده و از خواص ایل است که مار را نفس سوراخ بیرون ورده میخورد و در خواص تفاوتی ندارد و گوشت
 اقسام او غلیظ و موله سودا بر بضم و در بول و قوی باه بر دین و دباله همه انواع انجبه سموم و گوشت انچه در هواست
 گرم بودارد و اینون بسیار فوج کرده باشند با سمیت است و صلیح گوشت او نهایت طبع دست بار و عن و انا می دان شرا
 و مار انفس بعد از ان و شایع و انتقال سخته با انتقال کیر که مصلح است مثانه جهت نفث الدم و در حاد اسهال و قطع غل اسهال
 مزمن و نوعی صلیح فای و در مثانه و پیر سیلان جسم نافع و چون نیره کرده در کوزه سفال گذاشته در تون حمام بسوزانند تا
 شود و با سکه بر پس طلا کنند و در ارقاب نشینند بهتر از ایل کند و بار و عن جهت شقاق نافع و هرگاه مثل اقا یا مغسول کنند جهت
 تقویت باهره و در سیلان مواد و متقیق تر چشم مفید و سنون و جهت تقویت و جلا و دندان و قطع بفايت موش و طلا و
 بر عانه و پستان در حوض و تکیه شایع و پوست و نصیب خصیه و هر یک جهت گویدن مار و هوام مجرب و کینقال از خون برشته
 و جهت اسهال مزمن و در حاد اسهال و دباله سوخته آن با شراب بزرگ و کینچران و عانه باعث نفوذ فی الفور جویانی بفايت
 موش و غیر شایع جهت برانیدن هوام مجرب و هر که که در جوف تحت چشم او جمع میشود و عوام تر را که گا و گوسفی نامند و در فوج سموم جویا
 قوی تر از تریان فاروق است و هرگاه طفلی را بعد از ولادت قبل از ان که شیر او دهند قدر یکبار از ان چرک و شیر حل نموده در کاه
 کنند مادام الحیوة ان طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از زردیت ان طفل نارس است شده حرکت نمواند کرد و مجرب است و
 محقق مسوق او با شرب و انحال ان جهت تقویت باه نایب مناسب تقویت و کینقال و تریان گویدن نفی و مفت حصاة است
 و نیز یایه و قوی باه و حوال و سرد که بعد از ظهر باشد ان بستی زبان و پیه جهت شنج و امراض بار دماغ و محل صلیا یا
 است اید و سارون فارسی است ایطاماس دخت و بفايت ایطاماس غصص سیر است
 ابرقان خاست اینیر اشته انراست ایس دم الاخرین است ایطقان جبر جری است
 ایمنون اسفودند ریون است ایسین یا ناسر است ایوس بیون یا نجات ایسا طمیس

یونانی پنج است ایسکلین بر دمی بنسرات ایکه در ترکی عزراست ایکه ترکی ایشم است
ایلوک ترکی قاتم است ایکه ترکی قورس ایشک ترکی حار است ایسا راسم ترکی شک
است ایلو اهندي صبر زرد است ایریم سار پندی باونج است حرف الباء مع الالف باونج
نفا سی باونج گویند و جیس از اشقالت خوانند مگر در گل که کو بکتر از ان خوانند در دویم گرم و در آخر اول خشک لطیف
و محلل ب صلب و فطخ و در بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب باه و باقوت تر یا قیه و جهت تب مغنی
و سودا و ورم که و تفسیه سینه و در دسر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایا و در ریا و گوشه و در جگر و اشتا و مقده
و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ شانه و تسکین درد و با ورم جگر و ربو و یرقان و اعیاد
عقوت سودا و ملغم و تولنج و ایلا و کشش با وضاداناف و طلا و املین و ارام صلبه نشستن و در طبع او بدستور فطول ان
در اکثر خلل مفید و مضر خلق و مصلح او غسل و شربت انار و خامیدن و جهت قلاع و ذر و او جهت غربت نبیغ نباتیغ
و قدر شربش تا به شغال و بدشش مقصوم و بر بخاسف و اقوان و پنج او گرم و خشک و در افعال تویر از رگل او و کینه قاع او
باشرب العسل بسیار محرک باه است و در غن باونج که بدستور روغن گل کسج ترتیب دهند گرم و محلل و ارام بارده و محجف
و طلا و جهت رفع لوزه تب مغنی و سودا و وادار عرق در غن اعیاد و تدید مسام که از سر با باشد و تعدد و تحلیل ریا و اعضا
و گرانی سامود و و کرم و مفاصل و نفوس نباتیغ است و گویند بخور باونج باعث گریز اندین بولام میشود با و تخال
با و گلکین فارسی و بر بی مند و وند گویند کسبها او در دویم گرم و خشک گویند خشکی او در سیریم است و مقوی سده و مفتح
سکون که از غیر او بهر سده و خود و بنفیه سده و ملین صلابات و بار و غن ملین طبع و با سر که فایض و در بول و با خاصیت
سکن صواع حار و خوشبو کننده عرق و دافع حیوان که بد بوی زیر بغل و کینه ران باشد و محجف رطوبات غریبه و مورت
در و پهل و عانه و بوی سیر و مولد و سودا و فساد رنگ خسار و مصلح او طبع او است بار و غن گوشت با ذره و سر که و خوردن
او با انار ترشش شیرین و نار و ان که بر و کرد و یا و امثال ان و ضاد و بنال او که اقلع گویند با بادام تلخ جهت بوا کس
و امراض مقده و ذر و و بنال و شکوفه او بعد از چرک کردن مقدر بر و غن با و ام بار و غن باونج جهت ورم آن و بوا کس
موجب و چون با و بنجان امهر آنچه که مضحک شود و ضایع نموده آب او را بار و غن ریون بچر شانه تا اها سفته شود و در
را تا یکسال بزرگ بدن سازد و در رفع نایل محبت خصوصاً چون شب از نقل او به بندد روز با آن روغن چرب
کنند و اگر آب او را بار و غن تخم گمان بخوشانند جهت شفاق و ورم صلبه یغ ضاد کجی از سر و ابروت بر دست و پارسیده
باشد نباتت مورت و چون سینه که تخمش زرد شده باشد مهران کنند و تخم او را با هم روغن با لند شفاق میان
انگشتان در حال زایل کنند و هرگاه با و بنجان زرد شده را خالی کرده جوشش بر و غن تخم که بد کرده ترب به
در وزن و تور گرم بگذارند و روغن از ان استخراج نمایند جهت رفع درد گوشه و جهت بوا کس و چون اقلع و گلکین

افزاده نمایند جهت بواسیه بیدار است و از خواص او است که سبب است که از مسامان میگردد و چون نوشادر در
گذشته در آن محل کشند و مشتری را که افخته در آن محلول سازند نهایت سفید نماید و موجب دانسته اند و بدستور
ساییدن کبریت را در شب محلول با غایت سفیدی کبریت و نبات اودانسته اند و باد بخان بر پیراساق بقدر در
و بر شنبه و بزرگ شنبه به برگ اسفناخ است و تند بود و ترشش بقدر زیتون و گردگان و پود خا و سبزه است
ملطف و جالی و گرم و خشک تر از سبنا و ضماد و ترشش جهت اورام تلغی و سیاه کردن شود و انحال برگ خشک
جهت بایض چشم و جلا بامره و صمده و صمده نافه است با قلی تازه اش در اول سرد و تر و خشک اول سرد
و گرم با عدل و لطیف و پوست اندرون و محف و قالیض با قلی مقوی باه است و سریع الاخذ از صمده
و غیر سرد و با قوت محلول و منقبض و با رطوبت فضله و جهت قرع اسما و اسهال دق و تنقیه شش و تقویت ان مرغ
و ریختن مواد رقیق از دماغ و شکم سعال و آب طبخش جهت خشونت حلق و جلا و رطوبات و دفع تولد حصاة و تنقیه
و ضماد آن با آرد و جهت ضربه و درم پستان که از جهت انجماد شیر باشد خصوصاً هرگاه با سرکه و فلفل و نخته باشند
و با جلد و عمل جهت تحلیل دل و درم بن گوش و با کله رطل سسین و سفیدی تخم مرغ جهت بر آمدگی حده و با گل خطی
و امثال آن جهت درم خصیه و اورام حاره و نخته او با تراب جهت درم حالبین و کف و شش تحلیل خازن خصوصاً
با آرد جو و شب یانی و دروغن می توان کهنه و باید نوک جهت نفوس مجرب دانسته اند چون با قلی تازه را در حصیه
و طرقت اندرون و در بر زخم زود و امثال آن گذارند قطع سیلان خون نماید و پسین او بر موضع گزیده سگ یواند
جذب سمیت آن و در درش جهت منخ رخیخ و مواد چشم و طلا و او با رطل اوداف در کمر جهت سرخی و سبتری ملکیت نیم
نافع و ضماد برگ و پوست برون جهت سوختگی آتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون در هادن قلعی ساییده
در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و خوردن قلعی موثر نفخ و اختلاج و نقل دماغ و فساد دهن و منجر از اطاست
و مصلح او چنانچه در باروغن با دام داد و دیه حاره اضافه نمودن و خاکستر گاه با قلی جهت رفع آثار جرب است
نافع است با قلی قلی و با قلی شطی نوع ریزه با قلی معرفت بقدر تر سسایه لون مثبت او در آبهای
استاده و تخم شطربل ریختن و برکش بزرگتر از برگ با قلی بستانی و گلش سرخ بسیار قالیض و موافق
صمده و بهترین ادویه قرع اسما و اسهال زمین است و در انحال بلغم تر از با قلی معرفت با قلی مصری
و شامی تر است یا در سنجویه محوب یا در بگنویه به فارسی و عربی و مغز القند یا منده نباتت
چون شنبه یا در بگنویه و بستانی می باشد نوعی اگر شش لطیف و طولانی و طراف برکش مثل آیه و ساقش در شنبه
نیم یکسان و گلش سفید و جای ببری با طعم نهند و بریمی و صفی می باشد هر سال تخم او بر شنبه و در شنبه
شش شبیه تخم گان و غیره و فله از صیه نامند و تر بخان گویند و نوعی دیگر در لوی با و سبیه و از آن شد و تر و برکش

مایل بتدویر و صحرای بستانی میباشد میان و شاخهای بسیار از یک سو میروید و برکش باشتونی و عریض از
 برک فراع نیز گستر و گلش سفید و کم تخم و دارا لرزا و ریاد و ریجیه میباشند و ریش او مثل فراع و هر سال میبشود و اکثر
 این نوع را دوست میدارند و جمعی که هر دو را یکی میدانند اینچنان نیست و اینجولف اختیارات بدیعی گفته که آن بالگو است چه
 تخم با و ریجیه یا یک تخم ریجیان اغراست و حقیر تخم بالگو را کشته گیاه او را از ریجیه ریجیان مشاهده نموده و آن ریجیان
 سبز بزرگ برگ است و در بوی مثل شامسفرم و با و ریجیه در دویم گرم و مقوی دل و دماغ و جوش مده و جگر منوج
 و منفع و مطلق الطام غلیظ و باضم و مورث ذکا و حفظ و جهت عسر نفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض غشی
 و کابوس و منفس امراض در کین و گرده رنح سموم مطلقا و دشت سودا و دسده دماغی نافع و برگ محقق او از ریجیه هم
 تاده در هم است با شرب جهت گزیدن سنگ یواز و ریتلا شرب با وضاد امفید و خائیدن و جهت از لای بوی شرک است و
 امان بسیار و نیز و منفس جهت فساد دندان و جلوس ران جهت احتباس حوض و ضاوش جهت در مفاصل و طلاء آب
 او جهت جرب سوداوی و غلظت و ناراحتی اکل و رنح لرز و قشریه و با یک جهت خازیر و سده در هم او با نیندر هم نظرون جهت
 رنح اسهال و تالک شغال نظرون جهت رنح خرقه و سمارنح و لوق و با عمل جهت عسر نفس و تضایفی نافع و مفرک کله صبح و
 و کندر و بلش و وزن آن ابرشیم و دو نکت آن پوست ترنج و قدر شرب از خشک تاده در هم و از تازه اشک است
 در هم است و گویند چون یکساق او را بار ریش و تخم خشک ده در بار چوبار استیجان سبتر با خود نگاهدارند باعث محبت
 و بهای میگردد و تخم در افعال ضعیف تر از بگش و کمینقال و جهت رنح لرزه و قشریه و منفس نافع است و قدر شربش تاده
 منقال است یا بالگو نوعی از ریجیان و در بوشیه او نیز مایل بسفیدی است و بگش چکنره و شریف و تخم از ریجیان
 بایده تر و در افعال تربت تخم شامسفرم و جهت اسهال معدی و دوسوی که از اسهال باشد با کلاب محب و جهت منفس و
 زیر میفید و قدر شربش و منقال است و بدش تخم ریجیان با و رنح لغت نبطی است و بیری جوک بفارسی ریجیان
 که می نامند نوعی از ریجیان و بگش ریزه و ساقش ریزه و پشخ و کم بوی تر از ریجیان بگش و گلش مایل بمرخی و در مصر
 ریجیان اخرا مانند دبری و بستانی میباشد و در بعضی است نه بیسی و ظاهر تخم شربتی است که از سیرازی آرند و با شرب
 قند بخورند و در دویم گرم و در اول خشک یا طوبت نفسی و منفع و مقوی دل و دم مده و مهبی و مدر بول و شیر و حیض
 و عرق و منفع و محل ادرام و استنشاق کوبیده او مطلق فی و ملین طبع و جهت خفقان و غشی و عسر البول و ضعف
 جگر یا دسده پسر و نفوت قوه شامه و ریزانیدن سنگ تاز و سوطاب او با سر که دکانر جهت رعان و قوه شامه
 آن جهت جلا و بصر و مدر و طلاء و جهت درم چشم و منغ نزلات و گزیدن عرق زنبور و تنین مجری و با آرد و ریجیان
 گل و سرکه جهت ادرام حاره نافع و تضاید و ریجیان ادرام و مولد شیر است و خائیدن و جهت بقیه
 و زایل کردن طوبت عارضی سینه و شش و درکش گذشتن جهت در دکان موثر و اکثر اموال

دراری رطوبت بصر و باعث صدور و دوار و گونید مولد کرم معده است و مصلح او خرفه و خیار و سرکه و قدر
 ترشش از آب او تاده متقال و بدش بوزن سوسن است و از خواص اوست که چون خاییده در آفتاب بگذارد
 کرم از مولد شود و چون در اول نزل آفتاب بجل بخاید یکسال در دندان نگیرد و کشش مانع تو که سود آید
 عسر و دل و تحلیل نفخ مانع وضاد و برستان مولد شیر و قدرش ترش تا سه متقال و روغن باد که آب او را با مثل آن
 روغن زیتون مخلوط کنند با شسته تا روغن باقی مانده کرم و تند و جالی و نصف او قند با آب گرم جهت اخراج
 کرم معده و طلای او جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب مانع است یا دوزخ هر معدنی اسم
 فارسی تر یا نیست و بر بی حرام نامند و مراد اطباء از جربیت کافی و هرگاه با دوزخ هموار استحال نمایند و از
 جربیت است و موافق اختیارات بیدار نگردد نموده و متوجه آن شده و این منی ولایت بر عدم مطاله کتب متبره این
 قنیده و منی گوید که ممدان بر او سطر و غیره افاضی بند و او اول حدین است و پنج قسم میباشد زرد و سبز و سفید و زرد و سبز و سفید
 و زاری گوید طبعی که بیان فرموده که مابین زرد و سفید و بزرگ و سبز و سفید و زرد و سبز و سفید و زرد و سبز و سفید
 که زرد و مایل بسبز و سفید است و در تحت مسطور است که ممدان و کرمان که زرد است و قسم میباشد سبز و زرد و مایل
 بسبز و مایل بسبز و سفید است که در آنش نیز زرد و آنرا ضابطه سلطان باشد و تقسیم سبز و زرد و مایل بسبز و زرد و مایل
 مشاهده نموده آنگونه استخوان او است که زرد و چوبه را بر رو شکلیاب بند و بعد از آن با دوزخ را هرگاه رنگ زرد چوبه بسج شود
 خوبت و الا فلاد گویند علامت خوبی او است که در آفتاب گرم عرق کند و چون بنده بر موضع گزیده افندی مانند آن میباشد
 سسم بطریق رشخ و غنی نماید و چون قدر دو جور آب آید در گلوئی افندی و مار کند کبش یا چوبه بشی و امثال آن
 فاد زهر را بدین هرگاه از آن سسم خلاص شود خوبت و حقیر این امتحان را بهتر میدانند و حرارت معتدل در آخر دوزخ
 و تا دوازده و آن مقام جمیع سموم حیواناتی و مسموم و مدامت آن هر دو در تقدیر قیامی حافظ صیحت و مانع ضرر سموم
 و بای و اختلاف میانه و اهو و بهرگاه داشتن و مانع گزیدن هوام و موافق جمیع از جبه و مقوی دل و اعضای سینه و
 حرارت و رطوبت غریزی مانع نقصن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مسمی مقوی اعصاب و قوی و مفصل و محمل و رطوبت
 او را م بارده و حاره و جهت خفقان بنایت مجربست و قدر ترشش در رخ سموم از سه خود تا دو دانگ و در سایر
 خواص از یک قیرا تا یک انگ است و گونید استامیدن نیمه انگ از عرق او که از آنش آفتاب بهر جهت از آن خفقان
 فی الفور جربیت یا دوزخ هموار و از مطلق او جربیت است و سبکیت و شیردان بزرگ می شود و اگر از مطلق او
 مثل عسل میباشد بهترین او سبز مایل بسبز و بران قیرا تو مثل پیاز و در جوشش جوب نخله میباشد و آنچه بد و زشت است
 شود و در جوشش تخم مختلف یافت گردد و چون با سرکه بایند مایل بسبز باشد و نوع هندی او را سمسماهی
 بسیار خالص بر سبزی و در جوشش ششم و سایر احتساب یافت میشود و در خواص بسیار ضعیف از نوع شهابتکاره

شیرازی است و فرق میان عملی و غیر عملی آنست که چون سوزنی را گرم کرده در اصلی فرو برند سوزن زرد شود
و دودی زرد مشاهده گردد و از عمل دود سیاه در آید و دیم گرم و در اول سیوم خشک و مقوی جمیع اعضا و معده
و تریاق سمومات و در خواص مثل معدنی است مگر آنکه در محروم و الزام نهایت مضرات و محرق خون و مژده الهی است
و مسوی و محلل و ارام بارده با آب شیر خشک جهت اوارام حاره نافع و طلاء او با کلاب جهت طاعون و قنوق و بوق
و با شراب و تنهایی جهت گزیدن هبام مفید و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور محرب و قدر شترش از یک قیراط
تا دوازده قیراط و نوعی از فاذر هر چه از اجزای است که از گاو کوهی گیرند و آن صمغ گوید که بهترین فاذر است و در وقت
جمیع افرجه است با الحاحیت و چون سه روز نیک انگ از آن نبوشند هیچ سمی در مدت حیات در آن اثر نکند و در سائر احوال
مثل یازده سوزنیست و نوع دیگر حجر الحیه است و آنست اندکی نالی مذکور خواهد شد بار زرد و لغت فارسی است سبز
قند و بترکی قاسنی نامند صمغ نباتیت بنید به برگ جادو و نبات بکینج و شاختن با کتر از آن و سفیدان که مایل
نبرد می باشد و در بالیدگی بنید به کندر بهتر از سرخ زرد و قلیل است در اول سیوم گرم و در دوم خشک و قنوق
تا ده سال با نیت و مفتوح و ملین و محلل و سخن و در حیض و مسقط جنین و با عمل مفتوح حصاة و مفتوح سده کرده و تریاق
سمومات و جاذب جهت عکس النفس سر زنده و در و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصب و عمل بطنه
و ضعف معده و جگر و سپرز و با شراب جهت سموم و طعنه نافع و ضاوش جهت دمل و خا زرد و اعیاد که از کلف و قلع
انار و بامجم با جبهه و یا نیدن گوشت زیاد که در شستن او به دندان گرم خورده جهت رفع درد آن و بخوش جهت سم
و اختناق رحم و از آن جنین و شیم نافع و مغر و نافع و محلل و سخن و طعنه و کافور و سفید گوشت صمغ او قدر شترش از یک
و جهت سموم که متقال و بترش نموزن با و بکینج و برنج آن جادو شیر است و قطره او بار و نفع محسن جهت درد گوش
و در بطنه مفید است یا و آور و لغت فارسی است که کندر سفید نیز گویند و بحر بی شکر است البیضا نامند و موافق جان
تیمی او را صفت بری میدانند و آن نبات خار و دار است بقدر و دوزج و ساقش بقدر انگشت ابهام و نیز گتر از آن
و سفید و زرد و خار و در شترش مثل قند و بر خار و گلش شترش و در جوف قند خیری مثل شیم و خار با قند سوزن و شترش
و در در بعضی شکای را غیر با و آور و نمیدانند و میگویند که شکای اسم عربی است و با و آور در رسم فارسی
تحقیق آنست که یک شمس اند و شکای را گلش مایل بر روی بر شمس نصیر و سفید تر و قند و زرد تر و ساق او در وقت
و شترش اندکی پنی در اول گرم و خشک گویند در اول گرم و خشک گویند در اول سرد است و اظهر حر است
و شمس قوتیر و با قوت برده و محققه و محلل و سخن گرم تر و لطیف و مفتوح و قوتیر از یک است مهمل و شمس
و بول و مفتوح حصاة و محلل با قوه قافیه و مقاوم سموم و یکدیگر هم ازین جهت لغت الکیمیاء است
در سده و عسری و در نوزیدن هبام و تنهایی از من و بعضی و سوداوی و خلط معده و در سده و عسری

قند - بهر ذره

با د آرد

است بار سطار یون یونانی بمعنی حامی دان ری الحام است باسیون و بافیون سداست
 یا فیلسوف است بادامکب رسی نوعی از خلاق است بال را کس پندی لوف است یانی پندی
 ماد است با بزرگ پندی بزرگ کابلی است پات پندی بزرگ نباتات باقلی پندی قسم اخیرش
 است با برسی پندی ریخانت پار پندی زیرین است باگ پندی اسداست باج پندی زردا
 یا تهر پندی سم حجرات با تهر پندی خدار است بال پندی شعراست باول پندی اسم
 نور است یا لک پندی اسفانج است یا چین پندی سفجات است با زهر گاوی پنداری حجر
 البقر است با سر و گوپی پنداری ابل است بالنگ پنداری تریج است باویان پنداری زیاده
 است باویان رومی پنداری اینسون است بارگل صحرای پنداری دلیک است با رموش
 دو قراست با بونه گاوی پنداری قراست با دام پنداری لوز است بار درخت کز پنداری نمره الطاف
 است بار درخت سرو پنداری جوزا سده است در سرو گفته میشود بار درخت بعم بعضی گویند
 پنداری میمنه الیک است یا چه پنداری کرب است با رنگ پنداری سان الحکام است و بترکی باغ
 با می گویند بار درخت سدر پنداری بار درخت عود پنداری اسم هر پوه است با رسن سم ترکی
 یز است با قوی به ترکی کدر است با دام گوپی پنداری جلیونه است بالدر عان ترکی ساق انجدا
 با طاط اسم ترکی بزر بلنج است بال ترکی عمل است بال ترکی عمل است با قوی ترکی کبد است
 با وساق ترکی اسناست با ز پنداری با نیت باشد پنداری با قریه اسم ترکی قناده است الباء
 مع الباء ریغیا و پنداری طوطی مانند و از خوردن پسته و لاجورد و قزطم زودتر تعلیم سخن گوئی میگردد و در دیو
 گرم در اول سخن بسیار بیاطمی لغضم و گوشت او جهت ایام قروح فرسوده و قروح و کرم و زخم و جهت رفع تپاخی
 و خوردن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان سرگین و رفع کرم کف
 و آثار و نیکو کردن زخار و خون او جهت از البیاض عین است پس شیر ملاشد است و در جمیع
 از اسداست سراله زراوند طول است پسری پندی شامیسم است الباء مع الباء پنداری
 است بتازی تلفظ گویند مع غبیه التمر است و نزد بعضی پند و گویند غبیه عمل است پنداری
 است و پنداری سنگد ان طپور است قینک پندی قینک است پنداری شب بالی
 پندی مراره است پنداری حجرات سانه پندی جلاست الباء مع الباء پنداری
 شفته پنداری خورشید الباء مع الباء پنداری سمح پنداری سمح پنداری سمح
 پندی پیش است پنداری سمح پندی سمح پندی سمح پندی سمح پندی سمح

مع الحار بحجاب بجا، مهد اذان الهواست مع بخت اندلس طلب است بخور مریم قسمی از عطشانی
اویت و آن نباتت پرش شیب به برگ بلبلاب کبر یکدیگر و یکدیگر و میامیل سفیدی و مرغی
ساش بقدر چار انگشت گلشن مثل گل سرخ و از بعضی هم که بود میشد و بخشش مثل شلغم و بعضی سیاه و گیاه از او
خجور هم نامند و نبات او جایی پای سبزه و مستعمل از آن سبزه و عصاره و توتیر از آن است و گیاه عطشانی خار دارد و سبزه
و از توتیرش شیب به برگ کلم و بر شاخ و بخشش شیب به خجور مریم و سیاه و از او مثل خجور می بر آید می باشد بخجور
مریم در اول سیم گرم و خشک و از آن مفتوح و محلول و جاذب و مطف و مسقط خلیج و در بول و حقیق و عرق و شیر
بر قان و قتیق افواه و عرق و مسار یقاده و عرق فصول از آن ظاهر بدن و منافذ و رو به با شراب جهت مرغ ضرر او و یقانه
در یاد کردن قستی شراب و با ما العسل سهل لغیم و خلط غلیظ و ضا دشت با زرد و آکنده و قوت جاذبه است
و با سر که جهت توتیر و کف و دار الشلب جهت نفوس و انوائی عصب و بار و غن زیتون که جهت شفاق لبه و سبزه
بهر سبزه باشد و حمل او و تعلیق او جهت عسر ولادت نبات نافع و مضر مفید و محدودین و مصلحت کشید ادب اما
و قدر ترشش از عصاره او نصف در هم و از بخشش تا در انتقال و از خواص و دست که چون بشکم ضا نماید و اطباء
نماینه چنین را سا قنطاریه و طلا گیاه تازه او که کوبیده باشند جهت ورم سبزه و تبدیل و سوط او نبات منقح
و بخشش جالی و ضا او جهت کف و نفش و خازیر و ورم صلب و از الشلب احتمال جهت نزول آب نمید و عصاره و بخشش
درین حال قوتیر است و قسمی از خجور مریم را نباتش شیب به نیل و بخشش باریک و سبزه او بقدر زردی و باریکی در لطف
ان مثل خجور از جهت گل شست و بخشش شیب به بخشش شیب می باشد تعلیق رخ او در شغل حلی و جرب دانسته اند بخور الالاکر
نباتت فی حمالا نباتش شیب به یاق از یاق و بخشش حوالی رخ او و از آن به و بخشش بالیده و سیاه و صلب
و بر رطوبت و نبات او که بهاد دخت و از و بخشش که از اساق او بهر سبزه سرخ و بد و با تندی در اخ سیم گرم و خشک
و عصاره اش در اول سیم و بخشش و از او و ویم گیاه او در ویم و فضلات و مفت حصاره و مسقط خلیج و مفت و بخشش
جهت سینه و شش و سرد امراض یارده و مثل فالج و صداع غلیظ و ضا او جهت سرسام غلیظ و عرق الشب و از او مانند
و بخشش جهت اختناق و سبب که بر ناییدن هوام و عسر ولادت و سده و کاهمی و تخفیف رطوبات و ما و نزلات
و هوای و با می قطره او جهت فصل سده و در و بخشش بار و غن گلشن و سنون و جهت اندان گرم خورده و بر ناییدن آن
ممنوع بخشش ملین طبع و جهت جراحات خبیثه و از مال آن و جهت عسر بول و مقص و تحلیل نفخ و در دمانه و طلا سبزه او
باز جهت تری و رطوبت و با سبزه نافع و در سایر افعال منقح از سبزه و گیاه آن اصف و سبزه و کرب و مصلحت فیروزه و
شربت از منقح او نیم انتقال و عصاره او که انتقال و از جرم او و در انتقال و بخشش بقا است و گویند حمل نبات تری او
در ساعت استفا و چنین میکند بخور السو و آن پندی است نامند نباتت خشک بقدر شرب و شایع است

جهت منج رختن بوی در و یانیدن و دراز و سفوف خشک جهت اسهال و طلای تازه او جهت قروح خفیه تانخ
 جهت گزیدن سنگ در از شر بادضما و مفید و طلای که بیده او باغترسان که جهت درد بسیار مانع و در درد
 سوزن او جهت اندام مال قروح و اکل مفید و ضرر نیز و مصلحت مصلحتی و قدرش نیز از جرم او تا هفت دریم و از آب
 طبعش تا بهت دریم و بدش جهت الام شش بوزشش منقبض و نصف آن اصل السواکست پیوسته و در آن صفیان
 بنیره گویند و آن نبات ساقش غلیظ و زیاد و بر روی و در دریم و او را بریزه کرده بسیار تر تیب میدهد
 کاشش سدی و ضخیم و سفید و بوی خوش و در شش بلر خرا و در از زخمش بریزه ترا جد و تخ و تخین حلاوت و کاغذ
 مصری از آن و از نشین که بچینه باشد ساخته میشود و مراد از قراطس در کتب طبی آن کاغذ است در دریم سرد و در
 او ایل از خشک آب او جالی دندان و قاطع نرف الدم مطلقا با سر که جهت پیرو و پیوسته و او خاییدن او جهت سنج
 بوی سیر و شراب ضما و جهت تحلیل ادرام و مرقی او جهت زخمها و زنده و قروح خفیه و اکل دهن و اعضا و نفث الدم
 جراحات تازه و آتشیدن او با سر که جهت بر زان و گویند ضرر احتیاج است و مصلحت عمل بر طایفه قبیله نبتی نبات
 غیر نباتان از در بریمی و در شش شبیه برگ حمامی بر درازان بریزه تر و سیاه تر از آن مرغی ساقش باریک و گلش نایل
 به سر و شبیه از آن بجز گلیت در کب القوی و با قوت قافیه و گویند در او ایل دریم گرم و خشک و محل ادرام و منقبض آنار
 و برگ عصاره او جهت ایام جراحت و منقبض طبع خشک جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و درم و بوی ترش و آتشیدن
 آن جهت پنهانی مانع و مورت غسیان و بدش به بقیه راست بر تلک کابلی دانسته است در دریم سیاه
 و امس و از قفل بریزه تر و منقبض سفید و با اندک تلخی در آخر دریم گرم و خشک و خنجر کرم معده و امعاء و سهل بلغم
 و سرد و از قفل از مفاصل و جفت طریبات و قروح و مضر امعاء و مصلحت کثیر و مستعمل از قشر آن و قدرش نیز
 تا دو مثقال و بدش بوزشش تر و منقبض قنبیل است بر یا مصری زیرا بلوغت مصر یعنی بقدر است یعنی بقدر
 که در مصر این اسکیم است و آن شبیه است بکرفس و خوشه بنشیند بوی رازیانه و با اندک تند و خشک بنیر و باریک در دریم
 گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احتیاج محل ریح و مانع نرلات و مفتح سده جگر و سپرد و در بول و مسمن بدن و کرده و محرک باه
 و منقبض بجز کرول جهت بر او بسیار مانع و مضر و مانع و مصلحت او نیک و قدرش نیز تا دو مثقال و بدش بسیار و در او است خوردن نبات
 او جهت رفع زردی زخارا زنده و در سایر خواص رفع خمار ضعیف تر از تخم او است بر بسیار اسم فارسی نبات است
 بلا و بایل که کوهی که باشد و بلی شگوه و گل تخم میکند و در اول تیز میرسد و از او و غیر مستحضره است گرم و خشک و مقوی و مانع
 و معده و جگر و روح نفسانی و محل ریح و لطیف و طلای با او با گل سرخ که در حمام طلا کنند و تکرار کنند و در سر ته جهت
 رفع سیاهی جلده که از جرب و غیر آن باشد جرب دانسته اند و با قطره که عرق او باشد بوی تر و نقل میدهد و در خواص
 با درختی است بر هم مولف منعی شگوه و میلان میداند و مولف جامع فبدا دی شگوه و درخت خار داری میداند شبیه باغیان

بقدردن خود زنده با سفیدی و خوشبو و منعم و منوح و تازه او سهل و خشک قلیض و جبهه سر ز کینه و نفث الم نافع و عرق
چیت قریح و عطریات مستعمل گویند در خواص مثل عرق بید مشک است بر نوقف لغبار سیاهانک و معرب از و شام باج
درخت است و بخت نام و بخت و بخت شنبه بپرگ زعفران تیره تر زغب و رایحه او تند گوید بود شکوفه او مثل خر
و باز روی و وسط شکوفه او زعفران در دو دم گرم و خشک و محلل و محفط و طبات و منق و دماغ و شکسته باد با عصا ره بران
جهت صومع اطفال سیلان طوبات دهن و تحلل ریاخ و تقویه سده و شکین در دهن انسان شراب و صفا نافع و در سده
ان با لکله انگ جادو سحر سهل قویست و بکینه تعالی و با لکله جادو شیر مسکن متعقل حیوان که از روی باشد و سوط او با عصا ره سداب
و خند و دروغ با و اتم غنچه چیت رفع نسیان و جود و تقویه دماغ و بوییدن برگ او جهت سده متعقل و خشک دماغ و زکام و ذره
برگ خشک جهت التیام قروح و ضداد او بازفت خشک خراش نافع و مضر صفا و مصلحتش صمغ عربی و بدش زرد بختش و قدرش
از عصا ره او تا سه مثقال از برگ خشک داده و در هم است برواق ملت نرب اسم حبشی است و بجمی اسم سگی است سبک
و زرد و چون با سینه مایل ب سفیدی باشد و در عراق شکون گردد و مثل که بر باد سندر و سکه می ر باید در دو دم گرم و
دماغ سیلان خون است مطلقا جهت خفقان و سپر ز شراب و ضداد نافع و ذره و جهت التیام جراحت موثر و خاتم
او باعث ایمنی از عرق شدن و بچیدن و در بارجه با سنگ جفتاق و در زیر سر که استن از باعث خواب دیدن و
در آن دروز شکون کرده و گویند بخت بر کل شیرازی برگ نسیمی از غنچه الدب است و بیخ او عود بری است
سبک گرم و خشک و مکر قوی و زیاد و صورت خون است و کشته است برواقی نبت عجیب است بسیار عروس
و یونانی است و نیش نامند بابت بخت و نیشهای او مثل گمان که و خنده و گلش سفید و ترشش مثل عینون و طعم تند
و بختش سفید و پوست بیخ او باز روی در اول گرم و تر و بالفرح و موافق سبزه دماغ و در وقت صحت و جهت استقفا
در او سیر و ضداد او جهت پهن و دارا انقباض و درام و سوزش او با عمل چیت قوی و جگر و عصا ره او جهت سبزه و در جشم
نافع و مضر شانه و مصلحتش انیسون و قدرش ترشش و بختش قبول مولف تذکره ریاض است بر سبکین ملت صفر
اسم و طبع است بر سبکیمون از جمله بختات و گویند نسیمی از ایلون است بر سبکیمون خرد و خشت شنبه با هر دو
دست او اسکندریه و در مصر تا اول نیمایند و در سایر بلاد دیده هم است بر نوق و بر نوق کالی بر نوق است
بر بری خط است بر غولنی یونانی بر قوطنا است بر اکشش یونانی نسیمی متعقل است و کرات را این نیز
بر نفس است بر قوق بخت خرد و بختش است و بخت شامی لوجه است بر بر بخت عربی خرازا که
است بر مفاخ اسم مرد است بر لبطوره بخت اندیس بخرازا که است بر او الهجید در حدیده و در
بر ده سلام بخت نرب لسان الحل است بر و تا بر یانی و بر ماسون و رو تون بر دی
یونانی اهل است بر و انیا یونانی فاسر است بر سیا الیسون بر سین فطن است بر هم

برگ شیرازی

برقی قن است بزودن اسب یاربست طسقون طن نزهت برقی بیوانی ایشیم است برکینه
نقب الذریه است بر دیرنوس قنیره است برکس صبر است بر ابروان فارسی سمار یون
بر اخیس کزب است برشان وار و عصبی الراعی است بر هلیا بیا تخم رازانه است بر یون
استه است برکوش بیوانی عین است بر سقا میلایرانی سقجل است بر غل شیش است برکس
بیوانی پیش است بر کوطالو بیوانی از رویه است بر ملین پندی شادج است بر مخ فارسی ۳۳
از ذات برت فارسی کسم نعل است بر عجب بلف خراجی قنار است بر بوم فارسی عکراست
برگ نیل فارسی و سرت برستوک فارسی خلافت بری پندی شیش است که بری ریه نامند
برمون پندی اسن است بر سوخ به ترکی زیره است بر همی پندی تم ازیش است بر غول بر اول و بلام
اسم فارسی شش است بر یا فارسی دیت است بر ام حرام است الیا و مع نور قنار نامشهور است
و در اصفهان اسپره و در شیراز نیکو نامند سفید سرخ و سیاه می باشد و بهترین آن سفید و زبون ترین سیاه
و شکوفه بر یک اصل است در سیوم سرد و در ویم تر و سیاه او با پوست و اصحاب از خوردن او اولی است و
او مسکن تشنگی و حرارت با قوت محله و ملین طبع و بر داده او قابض و جهت پهای حاره و غلیان خون و شش و شینه
و طبع آن در بان و علل صفراوی و ذات الحبه و امراض دمو و اخلاط سرفه و سرفه متعفن و قرحه اسهال و جیره و اسهال و بار
کسره و سرکه جهت درد معاصل و نفوس حار و نرم کردن او رام طابری و خازیر و درم صلب جره و حمیره باب دهن
جهت دل جرب و بار و غن نقبه جهت درد سر حار و تطیب دماغ و اعصاب و شش شدن شود و دراز کردن آن و ضداد کوبه
او که با مثل او در غن گل و پوست شش شش بخند جهت او رام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف حصبه
استه و مصلح عمل و سکین عمل و قد شتر شش از دود و در هم تاده در هم است و بدیش در تبرید خرفه و در دفع تخم کتان
و در سرد و خشونت حلق و امثال آن پیدانه و دود در هم کوبیده اگر کشنده است بر عجم فارسی اسلم و درخت کبته
است که بته بند باشد و گویند درخت سبه کمال یا در هم بند و یکسال ترش و زنی بند و او را بر غن نامند و در خوا
مثل پوست بیرون بته نیت بلکه سرد و خشک بسیار قابض و منفرج و در افعال اقایا است بر رگمان در گمان
بر صوفت و در فارسی بزرگ نامند از بر مطلق م او است بزودن تخم با ناست و بر تخمی در ضمن اصل آن صوفت
بزراکرس الجلی نظر السالیون است بزرا الحز الیری دوقی است بزرا الایوان در ارجوان
بر صوفت و غیر ششین است بزرا الیزد الاسود و جلانگ است بزرا المعصر نظم است بزرا
القشش باغ است بزرا السطیس حن بابلی است بزرا رازیا شج رومی اینیون است بزرا شش
در انق ندگر است بزرا الور و تخم کسره است و در و در دگر است بر قار عاده است بر رخصم

سیک

[illegible]

و فساد استهلاک و نفست الدم و اسهال و موی و سنگ شانه و گرده و سپرز و بواسیر و نیم انتقال او که با نصف آن
 صبح غری و با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد نوشیدن جهت قطع نفست الدم باطنی مجرب است خصوصاً سوخته
 آن و محرق مشول نوع سیاه او نبات مقوی دل و ذر و ربه جهت بردن گوشت زیاد زخمها و زرع انار آن
 و محرق او جهت نفست الدم ظاهری و تقویت دندان زایل کردن زردی بدن دندان و بنورات چشم و تقویت بهره
 و دفع جرب و بیاض سلاق و قطور او بار و غن بیان جهت تفصل ساسمه و کرمی تانف این المود که گوید که چون روز
 هر روز چهار دانگ او را با یک کجین بنوشند البته زرع و دم و سده سپرز میکند و مضر کرده و موش تهیج و مصلحتش کثیر است
 و بدش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوی و قدر شترش تا یک انتقال او ولی استعمال محرق او است و در جرح مذکور است
 و محلول او در زرع خدام مجرب است اند و از خواص است که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر سه درم گوشت
 انگشتری با کجین زنی تربیت کنند و بعد از آن نصب کنند و تم و شستن رعدا تخا خود و مقارنت با هر سه داشته
 باشند با خود و نگه دارند و حال صرع قطع شود و دارند او را هرگز نمی نزنند و چشم بد این باشد **سیان** از خود
 نفست فارسی است و بهر بی جن بستا گویند و بفارسی تاج خود سس کل جلوانیز نامند و او غیر حرام است که جن نبضی باشد
 و حرام را بر گش و بعضی از او نباتات قوی تر و بزرگتر و کم کل میباشد و بستان او زور را بر گش سپرز و نیزه و پر کل
 گش سرخ مایل به قشیری را با یک تخم سپرز و براق و سیاه است در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و آب
 با جلاب یک کجین جهت حرارت معده و جلا و سده سپرز و زرع سمیت خالق الترفیع و جرم او تفصل و مصلحتش یک کجین
 و قدر شتر از آب نمک او قیدیم و بدش حرام است و شتر جهت اسهال نایب غاب تخم بازرنگ است
 و چون گویند که در یک طل شیر خدایند شب در میان گشته توشه و در روز یک ستور و زیاده بر آن مداومت
 کنند جهت دفع حرقت البول و بول الدم مجرب است و قدر شترش تا دو انتقال بسر غوره خراست که زرد
 و مایل به شتر شده باشد و در آب هفت گانه خرماد و خرماد است و بهر نه چهارم است و اول مرتبه حرارت و
 بر چند شیرین شود و کم تر گردد و در اول گرم و در دوم نیم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت بوی
 و نفست الدم و خاندن او جهت تقویت اند و در دوم و در نیم و موله خط خام و نفست مصلحتش یک کجین و انار ترش شیرین
 و در نیمه شترش مصلحتش شش است در یک سرد و در عراج مثل او و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع و بلند
 او که در قابض مقوی معده است بسیار است بسیار سیاح بفارسی خلال که در بوی سکه نامند نباتیت خار دارد و در
 باختر و در نیزه و گلش سفید و از رقی و شاخهای بقدر شتری از یک بیخ بر وید و بار یک و او را خلال میکشد و بر
 بر شامی بری مثل فیه و شش و شش شبیه به ناخواه و طعمش تند و او را خشیرک نامند گله و در اول دوم
 و خشک و اندک عطریه و خلال کردن آن جهت تقویت دندان نافع و طلاء لب او محلول او را م و جلا و سس

در طبع او صلح حال هم در بول و بخش و از خود کم و بیش صد عدد او کشنده اقسام کم مده و اما موجب و او را بخاری
 در نه ترکی مندر و شش سده جگر و در بول جهت سعال و نواق و ریح و منصف حصاة و ضا و مطبخ او در دروغ و نیتون
 جهت نایج و استقاده در مفاصل نافع و مضریه و مصلح کشنده است و منصفه بطبع او مسکن درد دندان و مضر
 شش و مصلح ترس و قدر ترش تا و متقال است و بدش شش از بی شش کدر است بسبب بلنت مصر
 نوعی از ضلالت دان حریر است در غایت تنخی بسیار حمل بر بی است بسبب بلنت بی نانی نفس است بسبب
 شش ترنج است بسوا و نون بر نایج و نایج شش استان بخاری اسم مضر است شش بخاری قن است
 و بند شش گینه الیاء مع الشش شام و ضیت حجازی در عراق و مضر ترش باشد و درین آوان
 شش از اسباب حسیان استعمال مینماید و غده او و قدر و زشت توت سفید و بی نمره او از آن کو چتر است گشت مثل صخره
 و بار طربت حسیده و با شیرینی و گلشن و در بخش شبیه به کبابه و نیمه و ترش مثل خوشه در او دانه های او
 مایل بر روی از بعضی سحج و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون خردی از آن قطع نمایند از آن به سفیدی تراویز
 نماید و بعد از خش شدن مایل به سحر گردد و در بهترین اجزاء او دانه است و مسواک خوب او مقوی نش و در غده بدوی
 است مجموع اجزاء او در دو کم و در اول خشک و در گشت با طوبت فضلیه و دمه او جهت بیاض عین متقیه زخمهای
 و تحفه آن و قطع نزن المدم در ق و در دندان او را زخم کردن بول و حیض و حمل و بار و غفران جهت اعانت
 حل و ترقیه و هم و تحلیل ریح و نایج و دانه او مقوی سده و اعضا باطنی جهت گردیدن عرق شش با ضا و سفید و روغن و از
 او سهل بلغم و مده سودا و صورت منصف گشت تنهایی بار و غدهها جهت خواب نیکو است و خوب او را با خود نگاه داشتن
 موجب قضای حوائج است و باری سبب از غلبه شش نامند و چون حب او موجب منصف کرب و صورت امراض بد است
 احتیاج از خوردن او ادالی است شش نوعی از نیل و مصری است و در حین زیادتی اب نیل می رود و با شش قدر
 عرق اب و گلشن سفید و بقدر ترقیه شش و در طلوع اقبال اب بیرون می آید و در غروب پنهان میشود و بخش شبیه
 بجاکوس و شش مثل ششم و از آن کو چتر و در زنگ طعم مثل زرده تخم مرغ است و اهل مصر از آن بخت و خام بخورند و در او
 سر و در اول سیوم تر و در جمیع افعال مثل نیل و بخش مقوی سده و باده و جهت زحیر و اسهال صفراوی با بجز
 جهت مرف و گلشن با قوت محلا و دروغ و معمول از کل او جهت ذات الحجب و جنون و در کسر حار و ترقیه سوطا و طلا معید
 و شربت او در افعال مثل شربت نیل و دانه او محلا در مهابه جهت بواسیر نایج و گویند مضر ششانه و بخش عمل و قدر ترش
 تا بجهت متقال بدش نیل و است شش بر بی اسم بر کفخل و ششمه شش ترنج است بشک بلنت است
 خطبات بشو لیون بسیار ناز و قطره است ششمان بلنت بر بی سفیج است ششم بلنت
 اسم صفت بشک اسم ترکی بنور است شش اسم فارسی بن است ششم و زنج

بفارسی طلیح است **بباس** بهندی اسطوخودوس است **بصل** بفارسی بیاض است و بری دلی بوده و در چشمه
 سارای کوهها کثیرا و جزو طعم و بود و برکش مانند پیاز و تبرکی که مران نامند و قوتی از بستانیت و مجموع ان در اخر سیوم
 گرم و در اول سیوم خشک گویند و چهارم گرم است و با رطوبت فضلیه و مفتوح سده و مقوی شهرتین خصوصاً اخته او
 با گوشت جرب و طایف مضرت به او و بای و طاعون اختلات ایها و در بول و حیض و مفتت حصاة و بطبوخ بهر اکثر
 الله اولین طلیح و پنجه او با جری جهت تنفیض شش مسینه از اخلاط لریه و پنجه او در سر که یا پرورده سب که جهت بر تان
 و سپرز و بر اختن اشتها و تقویه باضه و منع غشایان صفراوی و طبعی و پنهایی مانع غشایان یا دودیه گرم و رافع سهموم و
 او جهت رافع ضرر سگ و دیوانه گزنده نافع و خصوصاً چون یک چار یک بوزن شاه از ان در عرض سر و زورده شود و نبات
 مجرب است و قطران جهت دمو و حله و جرب چشم و امید از نزال اب و با عمل جهت بیاض سوطان متقی و مانع و بولید
 آن جهت رافع ضرر به او و بای و سده و مانعی و چکانیدن اب او و گزاشتن پنجه او در گوش جهت نقل ساه و طین و پاک
 کردن چرک و تحلیل ریح و ضما و شش جاذب خون و نظایر حله و نیکی رنگ رخسار و با بار و دوسل و نمک جهت جرب
 و کلفت و تالیل و قروح شهیدیه گویند و جرب است و با کرمادی جهت خیم سگ دیوانه گزنده و با پنجه جهت گزیدن عروق بنوی
 و ضما و پنجه او جهت نفع او و رام کرده و باز در کیم مرغ و بار و غن تازه جهت در و درم مقعد و حله و بار و غن که آن
 جهت شقاق مقعد و بواسیر و جرب محمول و جهت کشیدن رگهای بواسیر و سیلان نمودن خون موثر و جهت کشیدن
 و تشنج نافع و پوست محرق و با سوسنی سوخته و کافور جهت اکطه جرب و قیو و طی اب و با پیو مرغ جهت ریش شدن با انگشت
 و سوزنه مفید و مضر و درین داکتار او موثر تی و سیان ایسرس و ریاح غلیظ و مولد گرم معده و خلط غلیظ و در جرم
 معده و جرب تنگی و مصلح محرورین و مصطنع شستن اب اب نمک و با سر که خوردن و بعد از ان اب با کاسنی تناول
 نمودن رافع بدو و با قلی و نان سوخته و گردگان شویب و تخم او در اخر دود گرم خشک با رطوبت فضلیه و مریض ضما
 جهت دار التلج و بن نافع و قدر شترش یک مثقال است **بصل القی** سیازیت ریزه پوست سیاه و برکش از برگ
 بپوسدن از تر نبات گرم و با طلیح و نبات متقی و اگر قدری زیاده خورده شود فضل را بقوی دفع کند و سقوط قوت
 و خناق کشنده و ادوی استعمال کردن دست **بصل الغضل** و **بصل الفار** و **بصل البر اسفیل** است
بصل الماکول بپوست و نر و بعضی **بصل الذبر** و **بصل الذنب** بپوست است و گویند صنفی از بپوست است
بصل الخربس سیاز خربس و در حرن نون مذکور و بدستور سایر پیاز یا دوجین ذکر نبات ان مذکور است **بصل**
 آب دهن است و در انسان مذکور شد **بصاق القمر** حجر القمر است **بصل الحبه** و **بصل الخباله** اسفیل
 است و گویند بپوست البیاض الطایف **بصم** بفارسی و ترسکه و درخت سستو نامند و ان عظیم میشود و در
 تران میکند و برکش با عطریه و تخم شنبلیله به سماق و عدس از ان بزرگتر و با خوشه و منزش سبز

و پوست او ترش و باریک بنامند و در جبهه الخضره موصوفت و صفت او را در ترکی سقر نامند و در ملک البهیم غر کر است
 اما درخت و برگ شلخ او را اول سیدم گرم و خشک محلول و قابض و نظول پوست او محلول او را دم و گبرش خضاب گویند و خاسته
 جرب او جبهت و در الشعلاب برگ خشک بار و غری سر که جبهت رو یا میگویند و در آن گردن آن مو فراست بطبع لغت رومی است
 باری خریزه ناسند و بیروانی قابض تا شیرین او سرد و در دم و شیرین او معتدل شیرین مایل بمرارت و بهترین او شیرین
 اب نازک بی جرم است و بهترین تا شیرین او میون است که خریزه گرما باشد و غل یا زرقام سیرین الاستحاله غلط
 غالب میدی و سیرین التفصن نیست و موافق صفراوی و سودا و در برودت و حرارت معتدل و در طب و باغ و بدن و
 سده و جلا را در زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف خریزه مدر بول و مزج حصاة و جالی و سیرین التفوذ و ملطف و در
 و در عرق و شیر و مهمل انچه با و سیر و مصلح حال کرده و ترویح باطنی و جالی آن و مرغی است و سیرین الاستحاله غلطی که در
 سده باشد و مصلح سیر که آب انار ترش و ناستا خوردن آن مرث تهای صفراوی و باک طعام موجب تخم و افروز
 کیفه مثل سیر است و در بهترین اوقات تناول او مابین دو طعام است که طعام اول از مده نذر شده باشد و طعام
 گوشت خریزه جبهت تسکین دم و در چشم و او را دم صلبه یا نوره جبهت کلف و انار و مضاد و مجموع او جالی جلد و جبهت
 کلف و جبهت و مضاد پوست او جبهت منقولات و در دم و باغی خصوصاً جبهت اطفال و دانشمیدن و در دم پوست
 خشک و جبهت اخراج حصاة و انداختن آن در دیگ یا غل زود بخت شدن گوشت نبات از موده و یکمقال با و در مقال
 از ریش خریزه مرقی قوی و مضاد او با عمل جبهت قوی و شهادت باغی است و تخم او را اول گرم و در دوم ترویلین و با
 و مفتح سیدم جگر و مدر بول و مرقی کرده و منانه و امیا و جبهت سرفه و حاره و در دسیه و خشونت زبان و حلق و پنهانی
 و در کب و خشکی و حرقة البول و جبهت بدنه شدت قوت او و به جگر و کب و تسکین حرقة و خشونت و خشک از جبهت حصاة
 بهر سیده باشد و مضاد که بیده غیر مرقش و نبات جالی بشده و جبهت کلف جرب و گویند مضر سیر و مصلح غل است
 و قدر ترش از دو و در دم تا پنجم است بطبع سیدمی باری سید و اندام عربی و لاغ و با بوقه نامند و را اول دم
 سیر و در آخر آن ترویلین جدت صفرا و خون و خشکی و مدر بول و ملین طبع و اب او با عمل و درخیل جبهت
 قطع بلغم و با شیر جبهت اراضی سودا و با ترندی جبهت مراد و صحر او و جرب و حک و با سنجین جبهت تقصیر سده و او را
 بول و درقان و مواد حرقه و اعانه بر مضم و با شیر خشک و امثال آن جبهت پنهانی حاره و دفع خلط رومی الکلیف که کم
 سقا را باشد و مفید و مدر بول و قیق و بلغم شیرین و در طب بدن مضر سیر و با در المزاج و مضر مده سرد و مضر
 گفتم و غل و قند و امثال آن و در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد بهند و از جبهت لطافت تسخیل بصیر اندیش
 مثالب که در و در برودن بدن و در صحت و در شصت ماه و در و مفاصل و امثال آنست و چون بهند و از
 سوراخی کرده قدری غل در آن ریخته سوراخ با استحکام کنند و یک نفقه در زیر سر گناب و دفن کنند

اب او مثل شارب کمر میگرد و اما منقشی و منقعه شده است و تخم او در دویم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است
و قدر ترش ترین تا پنجم هم است و در اخراج حصا و انجد از خیزه از معده گویند مجرب است و هرگاه پوست هندوانه بپسند
و شکر جهت برسام و دوسا منقش بر پیوستی در سینه و صفت نموده که از خلط کراتی باشد و تقویت باغضه نافع است
بطبع فبارسی از کدو که مانند انجد بطوری و بالوان مختلف ایلی و خوشی میباشد و در دوم گرم و در اول خشک و در طلب بطلان
تفصیل و اکثر غذا و مسج بدن کرده و بهیچ مصفی صورت و دافع ریح و موله خون غلیظ سیرج العقص و در بر صمغ
و مصدع و مصلح شش سرکه و در تخمیل و ادویه حاره و سنگین و ضحاک گوشت او با نمک جهت تاویل و خاکستر بر دمال
او جهت تخمیل خازیر و زبل او جهت کلفت و خش و خازیر نافع است و پیر او بهترین بهای و گرم و لطیف و لطیف و مصلح
و باقوت نافذ و جهت تخان و در ماستان با آرد با قلع محرب و جهت سرفه و شراب نافع و جگر اردک پیر او موله خون
صالح و جهت تخان مفید و تخم غلیظ و در بر صمغ و در افعال ضعیف تر از تخم مرغ و جهت ریح تهال و سرفه و در سینه
و با کبریا جهت قطع سیلان خون و در جیره و برشته با شکر و روغن زیتون جهت زرد و جرف آمدن اطفال نافع و پوست
با و دارد و شکر و نشاء جهت ریح بیاض چشم نبات از موده است و سنگدان او در بر صمغ و در تقص و در راست
چون صمغ شود مقوی معده و اختار است بطارح اسم ماده تخم می است که نه در تخم شده باشد و جدا او بقدر
انگشتی و سیال او نیز می باشد مثل رنگ بهترین او تازه مایل بر روی سیال است مکتوب او در دوم گرم و خشک و قاطع
بلغم و جالی مقبیه و جهت گرده و سپر زوری و تخم و سیرج العقص و مفر و در بر صمغ و مصلح شش و تخمیل است
که با نجات قطع تشنگی آن میکند و کنجیر ترشها مطلقا و انجد و گیلان تخم می است که می سازند قریب الفعل است
بطرا حیون بطارح است بطرح زرقی بار و نیز از انجد بطرح سنگد و شامی و فلسطینی بطرح هند است
بطرا بیون است سنگ لاج است بطرا سالیون بیونامی کنس جلی است و آن فطر سالیون است
بطرا خوا بیونانی رسم صفد است بطرا لون بیونانی خرباب شکو است بطرا طس بیونانی
بروج است بطر سفا بیونانی موسی است بطراس بیونانی خرباب است بطرا لاون بیونانی فقط
بطر بل است بطرا طعصلی را اشی بعیر اسم جلیت بهوض بن صیتر که بقا جان نشاء بعیر اسم سرگین
حیوانات است که خشک از هم منفرد باشد مثل سرگین که سفند و شتر بغل فبارسی و شتر مانند از فطرات
مزاج قواله بنیاید و بندرت واقع شود و مشاهده شده و بهترین است که مادرش دایان باشد و زیونین
انکه بر او آب باشد و مادر الاغ در سیوم گرم و خشک و گوشت او جهت در مفاصل و پیه او مسکن نفوس
و عرق النسا و چون باره زن زیتون دل او را طبع نموده و سه روز با آب غلیظ بپوشند باعث قطع نسل از بیاب
و در شیو و چون زن سه متقال از جگر او سه روز بعد از طهر متاقب هم بخورد و مایع حمل میگرد و دوبار ستور بول او

رسم
رسم
رسم
رسم

[illegible]

بسیار زود و ترش در مایل سبز و در آخر سرخ میشود و به از رسیدن سیاه و شیرین میگردد و چون دو شب
 از آن خسانه مداوی در غایت خوشنمکی میشود و از جوی او صباغان استعمال میکنند و رنگی قهوهی مشهور است و در
 سیرم گرم و در چهارم خشک و پنجم گرم و گوشت علی بنی بریت در راه جهت التیام قروح کهن و جراحت
 و قطع زرق الدم و غسل با آب او جهت نیکی زک خوار و تقویت مفاصل نافع است و بضم بضم با و تشدید قاف و یاء
 آن بلیت بین اسم جزائلی است نفس بخاری و دخت شمشاد نامند برکش مثل ریگ انار و از آن کوچکتر و بزرگتر
 او سفید و شاخهای او پنهان و در آن میگذراند گلشن سفید و در غایت عطریه و خوش سیاه و مانند فلفل است و در دوم گرم
 و خشک و برکش هم چون خصو صا و سرد و ضار و با صبا جهت تقویت موی و در سینه و قنبر که در زراستخوان سر است
 و با سفیدی تخم و آرد و گندم جهت استحکام مفاصل و دمن و دمن و طول طبع و جهت خروج مقعد موجب است و خشک
 قافض و بعضی طریبات مسده و اما در قاطع سیلان لعاب و این ضار و طبع او با شرب که بحد قوام رسد جهت با و سرخ
 و نعل و ساعیه و مسغه و با غسل و صبا جهت رنخ انار جلوه نافع و قدر شربت از تخم تازه که دانه او برودن کند تا یک و قیه و از خشک
 سه مثقال است و نکل و از موی دل و دماغ است و عرق او قوی تر از نکل و نافع است بضم بضم و نفعی بی نهایت برکش
 شبیه به تره تیزک و از آن سبط تر و تند طعم و ساقش مرغ و گلشن شبیه بگل با و در نفع و تخم مانند تخم کدو و تخم کدو
 و سیاه و بزرگی کوچکتر از سیب بوی و شبیه به کوثر و آب و منبت کلاخ است گرم و خشک و محلل و ملطف و قطع و ضار
 برکش جهت بر اعظم و نایل منکر و جذب خار و پیکان از بدن و تخم محلل قوی و تخم با مار العسل سهل بلغم و دره و لیس
 و قدر ترش و نفعات بقله گیاهی بی نهایت شبیه به کاسنی و از آن ریزه تر و در کنار آب میروید و مایل سبز و طعم
 است و در تگابن بلرستان انگلی نامند و این نمیکند و یکدست شبیه است به تخم بستان افروز و در نفع است و در دوم سرد
 و ترش طبع و در طب بدن و قلیل الله او طبعی و حرارت غریبه و موله خلط صالح و مسکن تشنگی و سرد خار و ضار جهت جرب
 و حله و او را حاره و در سیر و خراج و قروح و درم چشم و نایل و قروح باطنی و غلیان خون نافع و بطبی و در نفع و در نفع
 و با طبع با و مصلحت جراثیم و تخم سرد و خشک و در جهت امراض حاره و او را م شرب با و ضار و مفید و مضر کرده
 و مصلحت نکر و قدر ترش و نفعات بقله جامه تره خراسانی گویند متنی از حاض بزرگ و درق است میان و از بزرگ
 و کرب کوچکتر ترش تره و در جامه ناک میروید و در افال مثل حاض سرد و خشک اولی است و مضر و مصلحت مصلحت است
 بقله الیاری بی نهایت از کاسنی کوچکتر و تخم بر روی زمین پهن میشود و گلشن زرد و بخلاف قافری که تخم بر زمین
 فرو نهفته است و طعم این با آنک شور و بی و تخم و در آخر زمستان میروید و در آخر زمستان میخورد و تخم شبیه به آرد شبیه
 و در اول سرد و در طریقت مستدل و گویند گرم و خشک است مقوی است و مسده و دیگر جهت خفایان و بزرگ و در نفع
 است و با ضربه و بپزیده و بلغمی نافع و در جامه خواب گداختن موجب دیدن خوابها خوبت بقله الله مار

نباتت شنبیه بزرگ بارتنگ از آن ریزه تر و بخشین باریک و پر شنبیه و بیرون سیاه او داندرون سفید اکثر نبات
 او بلا دارمیه و بلا و مغرب و جز است و هر سال در بهار سبز میشود و تا د اسطناستان میماند پوست او و بیخ او را
 میزنند تا مثل زیت میشود و چون به بیکان و حرب با جانند بهر حیوانی که بخورد و بخواند و مخلوط شود در ساعت او را کشته
 و در آنند پس بیخ آنرا پوست او را جدا کنند و استعمال نمایند در در نهایت گرمی و خشکی و سه در هم او کشته اند
 بقی بقیله خراسانیه بقیله حاشیه ثقله الرمل بقیله الراری است بقیله سار که و ثقله الزهر
 و ثقله لینه بقیله الحفا است بقیله اترجیه ریخانت و او قسمی از باد ریخویه است و دگر کوشه بقیله شاسر
 و ثقله فارسیه باد ریخویه است بقیله عربیه بقیله یانیه است بقیله یهودیه هند باریت و گویند قصد است
 بقیله الخزال منظر اشع است بقیله بارده بیلاب است بقیله الاضار کرب است بقیله الخطایف
 و داء الخطافات و گویند عروق صفرا است بقیله القدس فودج بری است بقیله ذمیه و ثقله الروم
 قطعت است بقیله الحمقایی ایو است بقیله الملك شاه تراست بقیله عایشه جبرجریست
 است بقیارسطا طین است بقیس بیو یا نفس است بقیسمات خزا ککک است بقیله الاوجاع
 بیزانی او رتاقانند نباتت منزلی و بر او از قیه و طعم شنبیه با نیون با اندک تخم در دو دم گرم و خشک جهت درد
 شکم شخصی در بزرمانی مفید بقیله الضب باد ریخویه صحرانیت بقیله و ششی شقاق است بقر کاد است
 در بهترین او کوسه ایک است که عجل نامند و بعضی او را بتر از گوشت سفید چهار سال میدانند و در او بهترین سایه
 الدوانت گوشت کاو زیاده یک له در دو دم گرم و خشک غلیظ و دیر بزم و مورث اراض بود و او د بعد از بضم تمام
 سقوی بدن و مسج قاطع ماریتی و جهت اصحاب یاضت و فنون نافع و سبب تقصن خون و مسج صاحب نفوس و
 مفصل و قاطع حیض و مسد و انکسار و موجب ت مجاره و مصلح او مبراجن و با عسل و سرکه و او د به حاره و ملطف
 مثل در حینی خوردن و همچنین کجند و شربها سو او را مساق است و در قن که چربی نداشته باشد با سرکه جهت ضا
 مسده هر که در جگر حار نافع و مانع انصباب را از او معاد انتشا صفا است و در بول و جهت یرقان نافع و خواب کباب
 بی جری او جهت کشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دو دم سرد و در سیم خشک و انشامیدن بکشتال
 سوزخه او بآب سرد نافع رعاف و با شرب قاطع اسهال و در در او سو آن کرده غیر سوزخه جهت نرف الدم و جلار دندان و
 التیام قروح نافه و سیم سوزخه او نیز سبیل اثر دارد و در انتقال او با عسل جهت اخراج حباله و قروح و تفتیه باه و دندان
 هر دو انتقال با سکین جهت زخم بزرگ و زخمیه او در افحال بهتر از سیم چون که در بهر او تا چهارم گرم و در معالجه
 صاف کردن منی و انشامیدن او با عسل جهت حکم مرض و خشک و طلامی و جهت قروح غلیظه و گزیدن جای
 و تسکین درد و زخمها و در قضیب و فرج و غلاف خصیه و تحلیل ورم آن و با بوره و طین قیویه یا جهت ج

[illegible]

که سوزانیده باشند با سر که جهت نایل و مریا پوت تازه او با عمل جهت تقویت معده و دفع طبع آن نافع و جوان
و برگ اورانچته و آب انزبار و عنبر چنانچه قایم مقام رود غلظت و خواص جب و عود و دهن باد و در مقام خود گفته
مشهور و بلبل و بوس نفت یونانی است بخارسی زهره و پنج پیاز نامند و بوی بصل الذنب و آن مثل پیاز تور تو است
بلکه مثل کیده آن سیر و پوت سیاه و مشیج و گرش مثل برگ پیاز و عود بصر از آن و در گرم و خوشبوی پیاز و بسترک
راغ سوغالی نامند و در رستان طرم نامند و بخش از باران بزرگ میشود و داندکی نایل بشیرینی و از ماکولات است
و این تمیز گوید که مثل پیاز است و کوچک مفاول و گرش از غلظت و زنان از دکلک و میسان از چون تخم مرغ را با او
بجوشانند مثل دما شنگ میکنند و پیاز کس شبیه و گرش مثل کرات و گرش شبیه بخت و طبعش نافع است
در اول سیوم گرم و خشک گویند و از اول خشک است و هیچ باه و جالی و جاذب خون بظاهر حله و مسهل و ضاد او بر
و حوالی تقبیل جهت تقویت باه و بدستور جهت التواء عصب کوفتی اسفهان و با عمل جهت تقویت بدن که سست
باشد و گردیدن سنگ و دیوانه با طفل جهت در معده و باز رده تخم مرغ جهت که تخم جشم و با دویه مناسب جهت
نایل و سماریه و با سنجین جهت بخور و با آرد و جهت شکات عفضل و نافع و با خاق التراب جهت کف و دهن و با آرد
و با سر که جهت غلب و طمائی خنجه او در زیر خاک ستر یا پوره ارمی جهت خال سر و زخمهای تازه و حمل او جهت اخراج شحم
نافع و موله خلط و مضر عصب مورث منصف و مصلح کاسنی و شیر تازه با عمل و ترشی او که در سر که برده کشته محک باه
مرطوبین و شسته طعام است و بیلج نمرود است و نیت نایل با ستاره و نیز گز آن غرض شبیه به لیل چینی و پوت
او رقیق تر از پوت بلبله و مستعمل است او در از اول سرد و از دوم خشک و قابض و مقوی معده و اشتها
و با خاصیت سهل سودا و با طبع سهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و تجارات و جهت بواسیر و داده او جهت اسهال
فرز نافع و با کمال جهت در معده و مضر عسل و مصلح عسل و شکر و قدر ترش باشد در دم و بدش که مقرر است بقدر تلک و گویند
شکو و خا شل از تلک او سرده و سدر و بلبله سیاه است و چون روز نیمه را نیندازیم شکر و آب گرم بنوشند و در اوست نافع
جهت قطع سیلان آب و آن و تقویت باه بسیار مفید است و بلوط بخت طبرستان و بارمازی نامند و بفارسی بلوط
گویند شمی از آن در از قسمی ستر می باشد و ستر را نهش نامند و او آب ششم از تر تر و درخت او شبیه بدخت فندق
و آن شاه بلوط است و ماکول بل و این تمیز شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم نموده و مولف مالایس
قسم ذکر کرده اند و این اصولت در صورت شاه بلوط نیز از اقسام است و مستطیل و دوشم باشد یکی ماکول
دیگری بام ارت و غیر ماکول چنانکه در و نیم و طبرستان مشاهده شده است و این الدوله از محمد بن احمد و او از جلال
ذکر کرده که در بعضی بلاد و درخت بلوط کیسال بلوط بار می دهد و کیسال علف و شیرین ماکول و در لوله سب
و در نیم خشک و تلخ او در اول سیوم خشک و نایب نایب علف است و قابض و مصلح و حالبس سهال و فرزند

دست در جوب و سلطان مجرب **بلخ** بجای اهل بلخ است مغربی که بر روی زمین منسط میشود و شاخهای او را بدست
در سرخ و در هم پیچیده شبیه به چیدن که هر یک یکدیگر بر روی زمین مثل دایره مستدیر میباشد و گلشن سرخ و سفید است
گرم و خشک قطعی و محلول و غرغره عصاره او و طبع او جهت اخراج زردی که در حلق مانده باشد نافع و خوردن او در طب
مستعمل است و ضد او محلول قویست **بل** لغت هندی اسم خار نهد است بر گز از قیاری که در تخم او تلخ و مومش چرب
و پوست آن سرسبزه و اندرون او سفید مایل زردی و مستعمل تخم او است در آفرودم گرم خشک و با قوت قابضه و تقوی احتیاج کل
صلابت عصب جهت فایده و قوه و سایر امراض تنگی و بواسیر و یخ و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریگ بواسیر و غیر
نافع و قاضی طبع و مومی بخوراد جهت باد بواسیر بسیار مفید و قدرش ترش کمی قال و مصدر محو و رین و مصلح کشتیز است
و مصلح اختیارات بدیمی بل و مثل و قتل اجزا را یک نمره داشته و نه انجاش **بلاد** لغت هندی است و معنی چشم
و غیر الفهم نامند و آن بارد و خشی است شبیه بنانه بلوط و پهن و مستدیر و سیاه و منور شش شعبه در درون مثل مغز باد
و شیرین و مایل پوست و مغز او مخلوط است سیاه غلیظ که عسل بلاد را نمند و درخت او بقدر درخت گردان و درش
عریض و افروخته و خراشیدن در سایه او باعث سکه و سبب و عمل بلاد در در چهارم گرم و خشک پوست او در سیم گرم
گرم و در اول خشک بی مغز و چوبی و میوه باه و عمل او را مخلوط بر وزن گاو باید استعمال نمود و محلول و مسخن و مطلق
و مسخن حله جهت امراض بارده و دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ ذهن و رفع رطوبات و ریح و تقویت عصب
و رفع سلس البول و سیان و فایده و قوه و در غده و خدر و احتلاج و قطع نایل و دسم و سایر آثار جلد نافع و مضر و غیره
خون و مورث است دماغ و چشمش دمان و بدن و خون و سرسام و مانع و نایل و مصلح و رفع گردان و دمنگر گردان تازه
و مار الشیر و دمنه و پند و نه و در متقال کوشنده و قدرش ترش از ربع درهم تا نیمه درهم و بیش پنج وزن و فندق در ربع
او در وزن میان و دسم آن لفظ است و الکحال و در چشم چهار پامان مورث بیاض و ران آن خرب و ضد او با با و
مناسب غیر متفرج جهت جمع امراض بار نافع و بخور او را یک گشته بواسیر و مسقط دانه است و پوست بلاد بر بهی جهت
حفظ سیاه و نبات موثره خصوصاً بر گاه بار و غرض بدم بر آورده باشد **بلک** نبات پرتاغ خوش و مرغ و دانه
و شاخهای او در ازو برش متفرق و شبیه برگ روتاس مایل با ستاره و گلشن سفید و تخم صلب و مدور و میان او
مایل کجی و جو بانان شیر اباد صاف میکنند و نهاده مصفی الاعات نیز نبات مرکب القوی و حرارت و بیوست او غالب مطلق
و خنجر هم از گرم او بدستور نیم او قیاد عصاره او جهت گزیدن افی و ریتل نافع و قوه عصاره و آب بطریخ او بار غن
گل جهت درد گوش و ضد او با بهی خشک جهت ابتدا از خاری مفید است **بلبل** مرغیت مودن بقدر عصفور
و خوش الحان و در سیم گرم و خشک و نبات محکم باه خصوصاً سفید و مفر و در سکن او بسیار جالی و با فیض و ضد
جهت رنگ زردار و از الکاف و شیر زاید اجفان و حمل او جهت اسقاط جنین موثر و خاکستر او جهت التیام است

و در سر چار و پنجوی مفید و بدش روشن نیلوز است و در بین ناف بان جهت رخ سعال مجرب است و چون اسفنج
 یا پنبه را بر روغن بنفشه آلوده بر مقدار ضا و نمایند و رتوبت عدیل ندارد و در طرفین گوشتن روغن او یکی اندک با کنجد مقرر و
 با بادام مقرر کوبیده که با سی کر کرده ببالند و خشک کنند اما منزه اوم و کنجد رنگین گردد پس در او گوید و روغن بکیرند
 در آنکه کل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر طلی سی متقال کنند و بعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه را تازه نمایند
 تا رنگ بوی بنفشه را بر دارد و در بنطاط فلان اسم یونانی و بمعنی ذخیره اوراق و او غیر اطلاق است که بفارسی
 بنجگت و یونانی بنطاط و طمران نامند و بمعنی ذخیره اصل است و بنطاط فلان بنایت شبیه به بنجگت و تا خوا
 او با رنگ و بقدر شرب و برکش شبیه نفع و در هر شاخی بنجید و در طرفین مثل برگ که گلش با این مفید است
 و زردی بخلاف اتمی گلش مایل به سبز و از زتی است و برکش شبیه به برگ زیتون و از آن نیزه تر و چون بدست با
 بوی او با عطریه شبیه بسیار دبات او تریب به درخت انار دبات بنطاط فلان بقدر او بنفشه و در شاخهای بصلات
 شاخهای زیتون است و غیر ندارد و اطلاق را بزرگی بقدر طفل می باشد و نسبت هر دو نزدیک است و در بنطاط
 مایل به سبز و طویل و غلیظ و کثیر الشفت است و در بنفشه از او در حرارت تریب لا اعتدال و در سیم شک بعضی در
 دوم گرم دانسته اند بجهت قوی بولی لذت و حدت و محلل تر باق سموم او و به قتال و عصاره یخ او جهت اسهال
 و در دیگر و شش و در حاد و مفاصل و عرق النسا و صرع غرغره او را جهت خشونت خلق و در دندان مجرب دانسته
 اند و ضا و شش جهت منع زیادتی قوی غلیظه و طلاء مطبوعه او سب که جهت قناری و او اوم صلب و دانه و در شش
 و بوی او که از او اظهار باشد و در ب نافع و در متقال عصاره یخ او جهت سموم او و به قتال و تا در متقال از برگ او
 با بادام اصل جهت تریب و در بنفشه غیر خالص تریب طبعی و در اوست شرب نه قراط عصاره برگ او جهت برقان مجرب و
 آشامیدن و ضا و نمودن او جهت نزول الدم طاهری و باطنی و قضیه او جهت بند امعاء بانکه و عمل جهت جراحات
 و بوی او و اخس و در او جهت التیام جراحات فایده مفید و او شش او باعث تعلیل احتلام و سوط او جهت
 خدرات و جابریان که بعد از سقوط المقدار حرکت دهند که عرق کند مجرب باشد و در مفر صده و مصلحت بنجید و در
 شترش از کنج متقال تا در متقال و بدش رتوبت است و قدر یون و در صرع زمر و چون برگ چهار عدد و شش او را
 جهت تریب و برگ و در بنفشه جهت تریب و در شش جهت تریب و در شش جهت تریب و در شش جهت تریب و در شش جهت تریب
 و چون یک ماه هر روز یک شش او را بخورند صرع مزمن را دفع میکنند و بخت و بختی بکس گویند چه غلاف او
 شبیه است به قنیر که حکمی و آن بنایت برکش شبیه به برگ باد و بنجیویه و غلیظ و شش الاطراف و ساقش غلیظ
 و مانند شش چمنی بر او ظاهر و شش غلافهای مکرر که در تحت او ران شبیه بگل انار و طوار تخمی غیر در
 بحد بسیار از آن که بکثر و قسم سیاه را گلش منقش می باشد و قسم سرخ را گل مایل زردی و قسم

سفید رنگش سفید و مستعمل و شرب سفید او است و بعد از یک سال تو شش کم میشود و اقسام او سرد و خشک اند
سیاه در چهارم سرخ در آخر سیم و سفید در اول سیم مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی اعضا
و مانع نزلات و راجع و محقق و مسکن صداع و فرس و ضربان مفاصل و نفوس عرق الت و ضما و عصاره او با آرد جو
جهت اورام حاره و در دگرش چشم و با شرب جهت نفوس و درم خصیه و بستان و طلاء آب البوداز کندن سوس
مانع روئیدن آن شیره و تکرار و مطبوخ او بر سر که و بانگش آن افیون محقق و روح و طلاء را ماد او با داریجینی و زنجبیل و عسل
بهترین او و به در و معده شرب و بخور او قطع بواسیر نزف الدم و فیکه او با انجیر بهترین او و به بواسیر و اعراض مقعد
و چون بزرگ شایه نازک سبز او را و عصاره مطبوخ و هند نبات مسمن با باعث اختلال عقل که دوسر و ز میشود و خورد
سه چهار عدد و بزرگ او با شرب نافع تبی که با حرارت و برودت هر دو باشد و بخور او جهت هرب دست نافع و شش
قیراط او جهت نفث الدم و سرد و ضما و شرب جهت اکل استخوان و طلاء نجحه او باز رده تخم مرغ باید چوب
برای در و مقعد و کتبه آن و خصیه نافع و باارد با قلی جهت منع بزرگ شدن بستان و خصیه با عسل و جهت در و
خصیه نافع و زرنجه او جهت قروح رحم و رطوبات آن سفید و با زرنجه جهت سرفه و نزله و نفث الدم و ششمان بدن
و با ماء الصل و بهوزن آن شش شش جهت منع ادرار و خصیه نفث الدم سایر اعضا و با افیون جهت رفع خجالی و شش
او با قطر آن جهت در و دندان و تا کل و بخور شش جهت گرم دندان و منصفه طبع او و طبع بخ جهت در و دندان و ضما
جهت در و دگر فرس نافع و قد شرب از سفید او شش قیراط یا نیم متقال و از سبج او شش قیراط و از سیاه او
تا چهار قیراط و قد چهار درم او کشنده است و بدش افیون و صورت صدور و دوار و خاق و جنون و مصلح عسل
و انیسون است در دغش او که بزرگ البیج سفید را که بیده باب که خمیر کرده در آفتاب اندک خشک نموده اند شده
باشند تبین او جهت قروح صفراوی سرد و جرب و حکم و سوط او جهت رفع غلانی در کبر و حاد و غلانی شش جهت دگرش
و جهت شش صلابه رحم نافع است و چون بزرگ البیج را با نصف او تخم کاه بود و شش او شش شش که بیده روغن بگیرد در شش
تریاک سموم کرم و با لیج و دوساس و تند نفی شش است شرب او و بیدار و سوطا بند ق سرب از فندق
فارسی است و بهر بی جلوز نامند در آخر اول گرم و در اول خشک و بهی و مقوی امعاء و صامع و صایم و زیاده کننده
جبهه و مانع و قلیل غذا و کویه او را با ماء الصل جهت سرفه فرس و به و داده او با اندک فلفل منصفه نر که بار و دوساس
و ششش و با انیسون جهت حفظان و نهال و کویه و حرق البوی و تقویت با به و سموم بارده و زهر غریب نافع و ضما و سوخته او
بایه خرس و با پیوخک جهت دار الغلب و با روغن زیتون چون بر افیون طفاکی باشد جهت رفع از تبی چشم اطفال
شیر خور و سرخی و بابت موثر و آشناییدن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم اغذیه و با شکر و عسل جهت سرفه
سفید دگر شش چهار عدد او و در چهار کرکن خانه و چوبین بکاردا شستن او با خود مانع گزیدن و عرقب و مولد ریح و غلظ

منزله و مضرعه و هیچ قی و مصلحت مارا اصل و فایده و سنجین و جلاب و بدش منکر و گان و حب الصنوبر و
 قد زتر تشن تابست در هم و بچکاندن مضرعه او در چشم جهت طرف و پوست سبز او نبات قابض و دود و انگ او پس
 اسهال کند و جهت او بدست و روغن او گرم و خشک جهت سرد بار و دور رسیده و چکر که از برودت باشد و بدین
 او جهت گردیدن عقرب و رتیلان و مضرعه و مصلحت میدهد است **بندق هندی** ریه است و آن دانه
 است بقدر فندق و پوست او صغلی و صلب و باروت و شفا و تیر و رنگ بایل بانگ سبزی و منزه و سفید
 بایل نبردی و در آخر دوم گرم و خشک و متویاضه و مده و اعصاب و اعضا سترخه و چکر شراب و ضا و او قاطع
 رطوبات و نزلات و جهت فایده و لقوه و هیفه و صرع و ریح غلیظ و فایده و ادوات نبات هیچ باه و یوسین و عصاره
 او سهیل و دوا و بغم و زرد و آب صغریه و آن سبب اگر اسی حتی انیک باعث ریح و کلف و تشن و برفان میگردد و
 و حیده و تر اطرا و با سنجین و شراب رافع و کینه و است و جهت گردیدن عقرب و رتیلان و ضا و او جهت
 تب رید و اسهال و بهیض شراب جهت صدام و شقیقه و ریح و سبل و غنا و د و لقوه و فایده و صرع و سرد و ریح
 و خشک که عبارت از بطلان شتم است سوطا بقدر غفل و خور پوست ملحق منزه و جهت جنون و ام صیان و ضا و او
 با سکر جهت خنایر و ریح کمر و دشت و صرع اطفال و الکحال طبع او با سر و جهت ریح احوالی و نزول آب و دور
 در هم از ریح و جهت ذات الخب بار و دور و سرد و نفث الدم و فرجه منزه و جهت اخراج جنین و او
 حیض و یکدر هم و جهت در هم و فایده و قد زتر تشن از هم انتقال تا یکدر هم و چون در هر یک انتقال او نیکو
 مخلوط کنند در اسهال نبات سرج الاثر که دور و هر گاه دور هم او را کوبیده و در سنجین یا جلاب مدتی نجسند
 پس آن سنجین یا جلاب یا چوب شتر گز و شتر مرغ طبع بیخ واده و عرق او را با قدری سقمونیایر بنهند باعث اخراج
 اخلاط مختلفه میگردد و در انتفاع بهیدل است **بنک** پوست و حقیقت خوشبو شبیه به رخت قوت و گردید
 پوست و رخت منیلان بینی است و اکثر اعتقاد آنکه بک شش بینی و هندیت و در اشش مشروح گشته و او
 گرم و خشک از عطریات و متویاضه و چکر و دماغ و قطع اسهال صغریه و غنیان سببی و مدربول و جهت طحال
 و تخفیف طویات و فایده و طعمی و فایده عرق و خوشبو کننده آن قاطع ریح نوره و شقی جلد و رطوبت تحت آن
 و قد زتر تشن تا چند هم و بدش تشن است بمقتضی و آن است شبیه بعدس و از آن بایده تر و بشیرازی منزه و او
 قشعی از طردن و بفسیدی و دیر و دیر و خشک با عدال و قابض و خواص مانند عدس و ضا و اشش جهت
 منق و اسهال و دور و او جهت ترمیم ساعیه و فایده و اکثر او موله و او مصلحت روغن است **بنات**
 و در و آن چه نیست سنج لون ویرا و ریح و حام و قوی آبها و جاسقین می باشد و هیفه او شنبه
 به لوبیا است در دوم گرم و خشک و محمل و آنشایدن سوخته او تا انتقال دیم با عمل جهت احتیاط

و مفتی ممد و عصب و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و اذابة اخلاط غلیظه و در و مفاصل
و نفوس و با قودمانا جهت بر اسیر نافع و مفرانسان و مصلحت غسل و خردل و قدر شترش تا یکمقال و نیم
بدش و در وزن او همین سفید و گویند بوزنش و در تریاقت نیم وزن او زرباد و زرد اند و طول است
پوشش و ریشمی از قوی تحلیل است که از نباتی تریب میدهند نبات او بعد شجری برکش مثل برگ
شاه و تخمش مدور و از شاه دانه کوچکتره مایل بزردی و در دوم سرد و در اوج و طبع او جهت او ارم حاره
و تحلیل و شتر زیادتی آن و اوج حاره و نفوس سرد و صلع نافع و بدش شیاکامینا و جنض پویمون و بنایا
نباتیت ساقش و در انشت و برکش شبیه برگ کرفس لطیف تر از ان و کش شبیه گل شبت و تخمش ریزه
و خوشبو و در دوم گرم و خشک و تند و جالی و مفتوح و محلل و منقض و در زبول و مسقط مشبه کرم شکم و مستحلی برگ
و تخم عصاره او جهت کرده و مثانه و سیر نافع خصوصاً با مار الحسل و ضا و او با شرب و یک جهت خازیر و جمل
او جهت اخرج کرم اصما سفید و منقض و مفتوح و مصلحت غناب و شیر تازه و قدر شترش تا یکمقال و در تخمش نیم مقال
و بدش کند راست پو لامون قشیری از غناب است و گیاه ان باین درخت و تخمش و شاخ او با یک و بسیار
شبه و برکش بزرگ سداب اندک بزرگتر و اطراف شاخهای چیری مستدیر و کوچک و در ان گیاه و تخمش شبیه
بدون و سفید و در او و صلابت و تلخ و مت او منتهای درشت و کوه سار و مستحلی بخ است و در آخر دوم گرم
و خشک لطیف و نجف و در دورک و قرحه اصما و با سر که جهت صلابت سپرز و با شرب جهت گزیدن بوم
و آب جهت عسر بول و عرق السه و با شیر تازه جهت نفث حصاة نافع و سید قراط و راجون ناشناخته اند
هرگز او را عقرب نکرده که اگر عقرب را یکتیس باید تا ناشناخته و نمایند و تحلیل او مانع گزیدن عقرب مض
او جهت در دندان بار و نافع و ضا و او بر نشانی محلل ریح و قدر شترش تا یکمقال و مفر معده و مصلحت
غناب و بدش با دهن است پورق بفرسی بوره نامند و ان نکلی است که اگر آشکار شود ناک متولد میشود
و اقسام می باشد سرخ و او نظردان و سفید سبک پر سوراخ را ارمنی و بسیار سنگین و بکف مایل به نفسی و صلب
از قوی و زبدی و سفید سنگین را بوق الضاعه و معمول لازم که درشت و اغبر او بوق الخازیر و سفید رقیق
کف نامند غیر صلب را روی گویند و مصنوع او یکی از دخت غریب که بطنج او را غلیظ کرده و قرص می سازند و
این بسیار رقیق و سفید مایل به سبایی و غیر صالح است و سخی بوق المغرب و یکی از ریحان و قلعی است
که با سوسپه سائیده تسفیه باب طبع میکنند و بعد از تسفیه در آب مذکور میجوشانند تا بجدا شود و این
است و نکلا از این قسم نقل می آید بهترین اقسام او ارمنی و تدرین همه زبدیت و در سیم گرم و خشک
و محلل و جالی و جاذب خون و ظاهر حله و انشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط غلیظه و سکن منقض و ریحان و ریح

قولنج و مہج باہ حتی و طلاء ان و مقام سم و باہم وزن او زبرہ کرمانی و ماو العسل باطنخ نوفا و امثال آن جهت تحلیل
 رایح و با آب جهت دفع سم و فکر و ذرایح و رایح انجدان جهت دفع سمیت خون گرم کا و تحلیل خون منجمد و با منقشہ
 و صمغ عربی سہل غلیظ و کشندہ گرم شکم و با آب و روغن زیتون جهت قولنج یا بسبب ضد دش جهت ازاد جرب
 و حک و ادساخت بدن و برص و کوی رنگ خارشہ بار و غنہای گرم جهت دفع لرزہ و قشقرق و دہنہای مہنی و سودا و کوی
 و با پیچہ و فوک جهت کیدین یک یوانہ و با پیچہ زر و ک جهت کشودن و دل و با پیچہ سرگلک جهت استفادہ بار و غنہای جهت ازاد زردن و دن
 و با روغن زیت برمان و شکم و شستن نیز و یک شش جهت کشتن کرم مدہ و اخراج آن مانع و طلاء آن بار و غنہ
 زیتون بر زک و عازہ باعث نفوذ و با عسل نیز نمین اثر دارد و با او دیر ناسب جهت فاج و التواء و عصب و کجایات جهت
 کیدین ہوام و با آب جهت عسر و دل و عرق الف و با شیر تازہ جهت تقویت حصاة مانع و سہ قراط و با چون ناشناختہ و
 و با جهت سہہ گوش و در آن و در طوب و دوشی طین و با سر کجہت پاک کردن چرک گوش و اکتال و با عسل جهت
 یا خشم و تقویت باصرہ و غرہ و با سر کجہت از لک زکوی کہ در صحن مانده و شستن نیز با آب و جهت خرازی و بار و غنہ
 جهت کرم گوش و زک و جهت رطوبت رحم و احتباس جنین مانع و مقہ مدہ و محرکہ و مصلحت مصلی و صمغ عربی و
 شتریش از کدہ سم و کدہ سم و از سم سرخ او از نیم مثقال تا یک مثقال و بدش یکوزن و نیم او ملک است و مداومت استعمال
 بوزہ موجب سیاهی لون و یا شدن آن بر باعث رقت او و جهت دار التقلید و دار الحیہ مانع دانستہ اند و اہل صنادیر اعتقاد
 است کہ چون در البیاض بغیر برشته در کوزہ سفال بسوزانند و تا نہ مرتبہ نگرا عمل نموده بسبب احتفل تقطیر کنند از آب مقطر
 حل جمیع اجساد و تنقیہ او و الحان و وضع و شریفی مید و موجب شرمندہ اند **بول اللؤلؤ** قوی است کہ از خل او
 و بول شتر قریب میدهند و از این کجہت جهت الصان جراثیم حلیہ حیوانات مانع و نبات گرم و خشک در امر افرا و
 نبات مؤثر است **بول الزبج** حیوانات گرم و خشک جالی است و تفاوت بحسب فرج مختلف است و بول انسان
 اعدا از سایر و بعد از آن بول شتر و گاد است و چون بر بول انجوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهت قروح و ضعیفہ
 و زواجیر و اندمال و تحبیب سبیل است و بول انسان اعدا جهت قروح و عقیقہ در طبع و ساعد و حک و جرب و چرک و خراش
 و سنف و آبلہ و منع زیادتی قروح و ضعیفہ و بنور بر آب کہ در سر ہمیرسد و با بوزہ سرخ جهت کیدین ملک و یوانہ کہ موضع
 لزج را بشویند و دار التقلید برص و قشر حلد و آتش میدن و جهت دفع فساد ہوام کیدین جانوران و سموم یا کول
 مانع مداومت او و بر صلیح بقدر و کجہت دفع سیر نمیدیل و شستن مقہد ببول کجہت درم آن کہ در عرض خشک
 ہمیر کشد و شستن موی با و مانع رخیق و قنطار است و قنطار و جهت نفص و جمل بول بار و غنہ حاجت دارد
 رحم و قطر او جهت کرم گوش خصوصاً کہ در پوست انار کرم کرده باشند و بار و غنہای گرم چکانندہ و اکتال او
 جهت غزب و درد و ظلمت باصرہ و بطلون او و طرف شش جهت قلع یا ض کہ از قنطار ہمیر سیدہ باشد ضد خاکستر

که ببول غیر نشد و باشد جهت قطع ترن الدم اعضا مفید و نشامیدن بول طفل تا به جهت غرض نقضابی و طهارت
 کف آن جهت تا بلیل موثر است و بول گا و ماه و نبات جالی و جهت تروح الاطفال و نوامیر از گاو و بز جهت در دوده
 بارده و بواکیر و بام صاف جهت در دگر کش و با سر که جهت در دونه آن و کش تن عضو با خردل و بول گا و جهت
 خدر جوب داشته اند و بول خوک جهت قلب یا ضعیف و در زیر اندین سبک کرده و شانه نباتیت بعدیل است و
 بول بز جهت در دگر کرده و بول بز یا سبیل الطیب هر دو در دگر بول چهل تنقال باشد جهت استقامت لحمی قطره او
 جهت در دگر کشن طلای بول گاو جهت تا بلیل و بول شتر جهت در دگر کش و سده آن و استقامت و صلابت پیرز
 و تقویت باه و دام اضی بارده احتیاط قطره جهت جرات گوش ناف و بول جایشن با مرصان و صبر جهت در دگر
 گوش بار و جوبت بول لاسر با باقی است بول و دیون بروی خرس است بوطام و فطین و بوتا
 سلق الار است بول و طرخون بز یا پریا و شان او صیرافندس است بول و سیون بز یا
 بلبا است بوقی نظیر بون غلظت است بول و صحن بز یا قاصد است بول و غلظت بز یا نانی لسان الفرات
 بول بز یا نانی در حقیقت ترش نشیده بز یا در او ظاهر است که ترش طری باشد بول و حل اسم خرد است
 بول و مانس فلفله ز است بول و سفاس زنی با بس است بول و طیس بز یا ترشینا است بول و فیضیا
 در و دار است بول و سادر شحم است بول و جابندی پیش پیش است بول و حور یون بز یا نانی
 بلیغ است بول و رنگ بادریج است بول و طانیه قاشرا است بول و اسم اصطلاح بول و بول
 جند روز و یک باشد و ششم و ترشی که دست بول و برق الغر و بول و برق الخمازیر و بول و برق
 انصاع از اتام بول و قذات و در بول و برق مذکور شد بول و کوبندی شش است بول و رجا اسم تر
 است بول و سلما نانی اسم فارغون است بول و سفید ام فارغون رومی است بول و اسم مرصان است
 بول و پای فارسی اسم هندی در و دار است بول و سحابای فارسی اسم هندی در و دار است بول و اسم
 عربی جند است بول و فارسی شمی از جند است که ترکی ساره و قوس گویند بول و کوبندی اسم کلبه است بول
 و بول و هندی بخارا است بول و ماورای این فارسی برنج سفید است بول و پوست هندی اسم فار
 تر نباتات و جلد نباتات است پوست کشف هندی اسم فارسی بل است پوست مار بفرای
 سبک است بول و کوی فارسی سلاطه است بول و کوی و جوی فارسی فوج جلی و هندی
 را نامند بول و سحر فارسی سقین بری است بول و سحر مایه با ده کوبت بول و هندی
 مرز است بول و کوی سحر ای اسم مشکطرا شمس است بول و سحر سحر است بول و سحر
 از غریب است بول و کوی فارسی اسم در و دار است بول و ترکی جند است بول و کوی فارسی اسم

والفینر انامند یوی لوز اسم ترکی زن است یوز او بترکی اسم محلی است یولا و قوسی
از جدید است بوقده اسم ترکی خط است البار مع الهام بهمن بنت نازکی خجست مثل زرد
و بالاندک صلابه و کج و باخشت قلیلی و نامهور است و با عطر به پیچید و را ظاهر و باطن سفید و سرخ و را ظاهر
سرخ تر از باطن و بنبت او کوستان نبات او اساق بقدر شیری و زیاده و کمتر از آن برکش مثل آجام و بنبت
و خار ناک و کثیر الشرب و بهر تاش بر چندین بام پیچیده و بی گل و در تیز میرسد در دوم گرم و خشک سرخ او قویتر
و گرم تر و دوقوی باه و دوقوی دل و مسمن و مفتوح و محل ریح و بلغم لزج و روان و سرد و دین و جهت خفان سنگ
کرده و منانه و دیدن و صفا و او با ملک تلخ و عمل جهت نیک کردن و گن خوار و کلف و عکله او جهت کشن مثل
و خوشبوی کردن و سرد و زرد و یاز غم آن جهت تنقید و هم خوشبو کردن و نافع است و آنرا میدن آب بلخ
مهرای و با شکر و حین شتابانیت مسمن و خضابا دام و نخود و صفر سفل و مصلحش انیسون و کثیر او قدر
شربت از جرم آن و در انتقال و از آب نبات و قیو و هر دو بدل یکدیگر و بدل بر دو وزن آن تودری
و نصف آن لسان العاصیه بدل از هر دو در ریخ است و سفید او در بنیاد است بهنکر و بلغم بندی
از قول امین الله و صاحب جامه کل گیاهی است و در شکل و شبیه با بخندان از نبات بخندان بر گز و مایل
بسیار و بزرگی و بی طعمی بوی غن ندارد و مخصوص بلاد هند است و در شش اعتقاد اند که سرد و تر است و جهت
شری صفوادی و حمره و حصه نافع است و اهل صناعت از آن خواص بسیار ذکر کرده اند و بدش برگ
بید بخور امید اند به به بنایت شصید به نبات جو و از آن کوتاه تر و باریک تر و خوشه او شبیه
بسیل و بنبتش مواضع ساینه است سرد و خشک دوم و بسیار قافض جهت اسهال مزمن و زهره
الدم که در نوع البر باشد و سلس البول نافع و قدر شربش در دهم است و چون در ششم ملون بزرگ
سرخ افغانی یا در شال سرخ بسته بعضوی که خون زن کتبه بندند و در قطع خون مجرب دانسته اند
بیش اشکم بهر طوط است و نقل تازه را باین اسم نامند بهرام مع بید مشک است
و در خلط مذکور شد بهرام بهرامی گل عصفراست بهرام الحمر از اسفراست بهرام
اسم صغیر فحواست بهرامان صاحب جامه یعنی گوید اسم فارسی یا قوت است بهرام
بوزیدان است اسم فارسی صفر حل است بهرام درخت خرما اسم فارسی طوط است بهرام
بهار اسم خرما اسم قصور است و او را کفوی نامند بهرام صبرات بهندی نویع
از بیش در انجمنه کور است بهتر بهندی عم است بهمیر بهندی بلبله است بهنک
بهندی بیان افور است بهوش سر موت بهندی سداست بهلا توه بهندی بلاد است

بهرت

بهرت پهنی از بیست پشگری پهنی نان است پهن بس پهنی قنار است پهن ترور
 پهنی سناکی است پهن پهنی قنار است پهن گسرخ است پهن بر پهنی ایست است پهن
 بر است بهارنگی اسم پهنی بزرگ است الباء مع الیا و یحیی را از مطلق او تخمین
 است و حرارت هوا منفرد او و حافظه او از یاد و رنگ نگاه داشتن است و بهترین او بزرگ مقدار است
 که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد و بیشتر او معتدل ترین غذایه و مایل گلبوی و مرکب القوی و پوست او
 در اول دوم سرد و خشک است و سفیدی او در دوم سرد و تر است و زرد در اول گرم و تر و کثیر غذا و قلیل
 الفضول و مولد خلط صلب و موی قوی دل و بدن جهت خشونت معده و زرد و دانه و قرص کرده و دانه و نفث
 الدم و منع نزلات حار و سینه و اصلاح آن و موی شخصی خون از و دفع شده باشد ضعیفی که از قصد بهر سیده
 باشد و موافق مزاج سودا و دانه و بخت او در سر که قابض طبع و مانع رخیق مواد مجده و با ساق و دانه و مزاج و موی و مکرر
 و امثال آن جهت اسهال مکرر و با مصطک و مانند آن جهت درد شکم و با تخم تره تیرک و سبک قنقور و انتشاره و سبک
 گاو کوی و غیره و بیشتر جهت تقویت باه نبات نافع و خوردن زرد و خام جهت کزیدن مار و حرارت دانه و تقویت
 سفید و مضر معده و اکثر ایدامت آن مولد حصاة کرده و بهی و کلفت بسیار بخت او و در چشم و صورت قوی و مصلحتش
 او و به حاره و آبکام و نیم بخت او و مزاج اطفال نایب شیر و با کندر جهت سرد و با تخم تان جهت ضیق النفس و با کندر
 کندر و انزروت جهت تسخیم بدن و عیدیل و با دم الاخون جهت خیر و با طباشیر و کمر با جهت قطع سیلان خون و تسخیم
 نزلات عروق و سحج و با نیم متعال جرم لک که زگران روم و مانند و آلات را با و استحکام سید پهن جهت قطع سیلان
 حیض و در درم حرج و مضاعف شدن روفن گل و با و نه جهت در چشم و انشین و مقصد و با دم روفن جهت تسخیم و رام
 و عصا و ملا بخت او و با روفن روفن گل جهت درم و با سیر مقصد و در آن آن ضریان چشم و با غسل جهت کلفت
 و انار سیاه و با روفن قنار جهت او را م حاره و با م و در غفران جهت در مکی از خون غلیظ بهر سید و به تنهای جهت تقویت
 سفلی نافع است و سید تخم مرغ خنری و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و در چشم و خوردن زرد و با سفید و با مکرر
 الزنج و انار سید و با روفن قنار نافع الدم و نفث الدم از روفن و تحت و مضاد او جهت در چشم و حرارت مقصد
 و در روفن خلیفه و سوزنی و سبک و گرم و منع آید که در آن و در بر شیره جهت منع آثار حرارت آفتاب و با و دانه و با
 بی لزج جهت قطع خون عاف که از پرده آید و مانع از کندر و کندر کردن بر جبهه جهت منع تر کیشیم و به تنهای را در
 سید و ساسم و جهت او را م حاره نافع و مقصد او با اکلیل الکات امثال آن جهت قرح امعاء و سحج و اسهال مکرر و در
 او و با روفن گل جهت ضریان مقصد و جرم و الکات او جهت تر کیشیم و منع رخیق مواد و مقصد و با کافور و بزرگ
 صداع حاره و جهت و پوست تخم مرغ جامی و محفوف تر و ح و قاطع رعان و جهت جرب و حکم و با صندل

یاخ چشم و غوغا سوخته او قدری کسبیه و دو خاکستر گرد و جهت رانان اهل کربلا سوخته کلسه کمانده اهل
 سفید کرد و با عمل جهت تلخ یاخ چشم نمایی سرب الاثر است و خوردن پست تازه گوشت قدر و دو در هم مسج باه و طلا
 او با عمل و سحر جهت تحلیف او را و در او و قاطع خون و جهت التیام جراحت کند و الصاق جراحت تازه و پرده
 ملاصق پست او را و سید الجار است با خون کچ که بر تر از اسرار است و کلسه پست تخم مرغ و جیح انار مثل اکبر است
 و در عالم صفا از آن تیر و با جوره و فساد مغزی شتر است و در خون تخم مرغ و جیح انار که زرده او را در تابه آهنی
 با آتش بخوانند گرفته باشند که در محل و مطلق جهت در و مقصد و بواسیر و درد دندان و در و باندن کوفات
 مفید است و گویند چون زرد و با زرد زتاب برشته کرده و در خون کبوتر و قطیر احیاء و جرب است و هر گاه اصل عار را با او
 حل کنند اصل بار در آفتاب کنند و با لیس حد جهت نیم نخت کردن تخم زرد واده که هر گاه در آب بپوشید بگذرانند و تا
 صد شماره کنند و با آب سرد کرده با آتش بگذرانند و تا صد شماره نمایند نیم نخت میشود و قدر شتر شش بخورد و تا با زرد
 است و تخم سایطیر و در آب با بخور مذکرات و در مضایل تخم زرد و تیر و در آن و کلسه پست تخم مرغ و غالی اندیش
 بندی بس نهند و آن خجلیت نیست و با جوی کوی که لامل کنند و بعد از هر لامل عذرت از دست و آن سرب نقد
 از سم افغی قلیل است و آن که تر از دو ساعت فاعل است و بعد از هر نخت از اسم می باشد و یکی المیت بندی شکلیا نامند
 و چند الی نیر که نند و آن خجلیت ششیت نامی و بر گره و بر آن نقطه کسبیه و گاه با شش با تعلق مسحق و مثل
 سوزده که خیری بر آن نشسته باشد و در آن بعضی سیاه و بر آن وصله بعضی سبز و بر روی مایل سفید و تیر از سبز
 سیاه است سجد که اگر بر کاغذ کشند بر کتب تاثیر کند و اگر کشنده آن سیاه با یافت است و طوطی ضبط می نمایند و چون
 اسم او را بر پیشانی کاو بماند بجای شیر خون و سفید و نمود و هم دیگر اینجا که نامند و آن شکل جدا است سبز
 سیاه مایل و در روشن روی سفیدی و گاه شش بقدر زردی و بر کلسه پست بر یک کاغذ و کل و سرب و بعضی از زرد و
 را نقش و یک این کشنده است بقدر ریاضت و شش مثل شش و تسمی منبری شکل و کجای بر شش مایل زردی
 و ششیه سجد او را که کشنده و رعایت تندی و فحش است و همین ششیه سجد و است و سایر است و سحر او را
 فحش و تندی می باشد و تسمی ششیه سجد و سیاه و تسمی ششیه با کلیل الملك قر و آن سنبلی نامند و گاهی سنبلی تریا
 است و در قشای هر هر راه گویند و آن سفید مایل زردی و کوه و غیره و حاشیه پیچ در که دارد و بقدر خشکی و بر
 نیز گویند و هر هر تیر نامند و کلاه و قالی است و تسمی اند که گویند ششیه سجد و در زرد و گاهی با ششیه
 را شش سبز و باندن روی و نقطه سیاه و کاکوت نیز گویند و بقوت اینجا که است و تسمی ششیه سجد و کلسه
 نیز یافت میشود و بقوت اینجا که است و تسمی ماحلیک تسمی و اینجا که در قشای و در سنا کشند و ششیه اند و اینجا که
 در حوالی حلیت هم که در سحر او را و بانی و دیگر و در آن هم بخور و در تر از آن و کلسه سجد در سحر او را

داشته باشد سبب بی جد و از تشنه نیت و سبب او است بسیاری کرده باشند در امکان می تواند تحصیل این
 اقسام نموده و بعد در چهارم گرم و خشک و رطوبت بر من جذام و در مجموع بر جلی مستعمل است و گویند استشق او
 است م مورت صرع است بیش مویش شایع است شبیه بوشن مکان او ماضی است که بخت بیش
 است و تریاق اقسام بیش و سایر ماضی جوانی و باقی و جهت یق و بر من جذام نافع و بعضی گویند که آن نبات است
 که در جوایش می رود و فاقد زهر است و اشتباه بجه دار کرده اند و او را بوضایر نامند میل بلبت بندی نر
 درخت نمدیت تقدیر سیب تخم و با غصه و نفخ را پنجه او شبیه تخم و بسیار خوشبو و درخت او تریب بهر
 سبب گش از آن که گلزار در دوم سرد و در سوم خشک قانق سبال خزن و ترف الدم امعاء مقوی معده و
 قاطع از وجات و مریای و که بارنجیل باشد بهتر است و آن را خوردن میل مولد و اسیر و قاطع خون حیض و مصلحت
 شک و بیش سماق است سیب تخم و درخت شبیه بهی و کجی و صلب و رغبا و بسیار زیاده از به صا
 دیگره گویند که درخت او پیوند سیب نام و است بر نهال بلوط و درخت میوه و قلع الصفصاف نامند کثیر الوجود
 تا اواسط زمستان باقیست در دوم سرد و خشک حالبس اسبال و قی و قاطع خون و طالع خفان و مقوی معده
 و دماغ و با غسل محلول در ام و طبع او پاد زهر سموم حاره و مضغه همه او تقویت دندان و جلوس در آن جهت قطع
 ترف الدم رحم و برکش جهت انعام جراحت تازه نبات مفید است و آن را او مولد سرد و در محل و مصلحت
 روغن بادام و بیش بلوط و غصه قدر ترش ترش سرد در هم با پانزده در هم است سیب تخم سیب تخم فارسی
 اصل القصب سیب تخم حار و غلبه است سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم
 اسفیل است سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم
 باشد سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم
 خراسانی بیشتر غارت پیه خرم فارسی حار است بید انجیر فارسی خرم است بید انجیر
 خطامی فارسی دند پیه فارسی سم است چیک گشت بر گشت است پیل کوش فارسی
 لونه البکر است سیب تخم کوبیده فارسی غوث است سیب تخم ابار و شتی فارسی مناث است
 سیب تخم لجاج بری برون البصر بید کاه فارسی سیل است سیب تخم طرخون کوهی عاذ و حار است
 سیب تخم حار بلبت تکابین خست سیب تخم و ارجحار بلبت مذکور سیب تخم است سیب تخم مذکور سیب تخم
 ترزو فارسی باز دند پیور اسم فارسی سمی از زرد است بید سیب تخم
 سیب تخم اسم اصغریانی شیطون نمدی سیب تخم مجور مریم اذ و است سیب تخم سیب تخم
 سبیل اردمانی و از دند پیور بیان ترکی سوس است بلبت سیب تخم سیب تخم

بزرگ سمانیت سیله دار و ملتنگان چند است پی میل بهندی غفلت است سپیر بهندی غفلت است
 پنج بهندی تخم نباتت سیله مور بهندی دار غفلت است چسبه بهندی مراره است میل کا چهار
 بهندی ضمان الارض است بلیکو بهندی دشتی است پیر ترا بهندی باز دشت پیر بهندی
 سدی است سیله بهندی خصی است میل بهندی نور است چو که بهندی خرابی است سپیر بهندی گنار است
 بقول تخم گان است بیارون ملت مصری اسم شنین است بعاین سداب است حرف ا
 بمیل بان است و ستیل حیل اهل بهندی نباتت شبیه به نبات لویا و بردخت می سپیر گنیش شبیه به نبات
 و بایل تبد ویر و نیز غیر که در طعم شبیه تر نفلی در دوم گرم خشک و متفح و مغز و خشکی و مقوی صده و دیگر و دوا
 دول و میوه و در فضلات و مفت و حصة مقوی حافظه و فهم و نشاط آورنده و مضغ او جهت رفع رطوبت و ابل سرخ
 کردن لب و تقویت بن دندان و قطع نزن الدم لهاته و ضا و او جهت اقیام جراحات تازه و مایع و انگار او مصدع
 محو درین و محلیست که بچین و قد ترشش و و شغال و بدشش نفلی است و طریق مضغ او نزد اهل بهندی است که با
 قدری آب نمول و اندکی کاهه و قدری فلفل استعمال نمایند و چرم او را تاول کنند الباء مع الالف
 تا ممول و قهقرون تا بقول است تا کوبه ز فینون است تا عذیب عاقره حار است تا سحر
 تا تناسفات تا تفطیس حروف است تا توره اسم فارسی جوز مانع است تا سیم
 بهندی تخاس است مال بهندی توره و سمن برنج است ملک اسم بهندی درهم است که چهار انگه نیم باشد
 ما وانه ملت دریمب زلم است الباء مع الالف و قین بفارسی کاه نامند و مجموع آن در اول
 سروده در دوم خشک و جلوس در طبع کاه کندم و تفریق بخاران جهت رفع ازاری که از نر و
 به او برن بهر سیده باشد و محلل در ام و شستن بدن بطیخ او جهت رفع سستی و بشیره را شبیه
 بشیره و فیض میارند و ضا و خاکستر او با نموزن و نمک و قدری سرکه جهت قروح ساق نان
 و کاه جوهر و جهت افزایش خوردن مفید و بخور کاه با قلی جهت حفظ شکوفهای دخت از سقوط
 و شتر است و بانی صیبه مجموع کاه مفرع صلب خوابیدن بر روی آن نبات مضر و عرق کاه کل که بجا
 آب کباب کرده باشد نبات مقوی دل و باغ و جهت رفع غشی و ضعف خوردن نبات نان سپر زرب
 است بلیک اذخر است الباء مع الالف و غیره تری بهندی ساق است پنج بهندی
 سینه است تخم کاجره و تخم کافش اسم فارسی از طم است تخم ترش بفارسی
 بزرگ حاض است پنج بهندی خیر ترش است تخم کوش کوهی فارسی فطر اسایون
 تخم کاج فارسی ب الصنوبر صندل است تخم مرغ فارسی بیض است تخم خیری فارسی

کتاب

الذخیر

تاج الدال

تاج الدال

یخ ز بادشان است تخم ز روک بری فارسی دو قوی است تخم کب فارسی شهادت است تخم زرد
فارسی نوگون است تخم نیلو فر فارسی حب الیل است تخم کونج باقلی صربت التامع الدال
تدریج موی بل تدریج فارسی و برتری فادول و در پنهان و ما زدن آن تورنگ نامند در دوم گرم و در اول خشک
و نبات لطیف و سیراب البهیم و در لخمین صلی و استوی بنم و دماغ و رافع و سواسنی التخال زهره و خون و جهت بیاض
و نزول آب و در راسخ ان و جهت تدریج محرق طلاس گرین و جهت این و کلفت و بر صراحت اصلاح بشیره زنان حامله مانع
و سوط زهره و موی سده و مانعی و در رنغ نیل و خضه و انکار او صمد و سول کرده صفر و در وین و مصلح کسکین است
طرا بپندی اسم جواد است تدریج فارسی اسم تدریج است التامع الراد تدریس فارسی باقلی
نامند و از باقلی و کج و صغیر و وسط او اندک و در وقت و مایل بر روی و بری و زهره تدریج تدریج تدریج و در
آخر آن خشک و ستانی و در آخر اول گرم است در بول و حیض و جالی و منقح و محمل و مسقط حین کشنده اقسام گرم شکم
و صفا و جهت این و صغیر و صغیر و در رنغ خضه و خضه و در او رام صلب و جذب هم بوم و اکل و نار فارسی و تفسید
او با سر که و صلب عرق الساس و در که و انار صرب و مسقط و با آرد و آب و سر که جهت تسکین او جاع حاره و مبطون آب
در سر که و آب خاکستر جهت او رام بارند و تدریج بنی و مفاصل و با فلفله یا جهت تایل و بر و مقدر و شقاق او و قطع و اندک
و آب بلبل او با فلفل قاتل یک بشیره و صرب و غسل بشیره و با دانت سحر لوان و تفتیه و صلب احوال بود خوردن او
مصلح و مسی جهت قوت با صره و قطع صلب و مزمن و اکلان از نزول آب و با عمل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استفا و تقویت
سیریز و شانه و رنغ صفا و صلب او با م مسقط حین و انکار او با عشت زردی و خا و وردی لقا و در بضم و مصلح
و قد شتر نشن او و یک سده و در هم تا چند هم و در او تا بهفت شغال و بدش و در جگر دی و دوزن و باقلی و تخم خرزهره و
در رنغ گرم و بوزن او و در برتری و در سایر افعال مثل استغنین است و مشهور است که چون ترس از شتر کرده و در آن سوز
با شیر قید و نشانیدن او و بجز شانه تا شیر را جذب کند پس با و دوزن آن روغن گاو بجز شانه تا مستعد گردد و در بیان که
بر کبج ران صفا کند اسهال صفر نماید و بر بالکان اسهال سودا و بزرگین و تهیگاه و اسهال بلغم کند و هرگاه موضع را با
سخت ترید قطع اسهال شود و در سرس بر در جیح افعال قوی تر از بهمانیت قریب غلبت ظاهر سیاه و باطن سفید
بجود و نبش او و از اسان و هند و نبات او سادار و در کسب شیب و برگ لویا و اطراف او و خدر و گلشن اسان بخور
و در شش شل و انصاف و در جگر و شش سیاه باشد مثل خرمن هم است و در دوزن و نیز بد است و بهترین و سفید
و صغیر و در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و در طبقات رقیقه و باز غمیل قالی بلغم غلیظ و لزج و از
آن و متنی سده و جسم و قطع سده و آن و متنی و مانع از بلغم و جهت عرق است او و امثال او و مصلح و سر که جهت تسکین و در بیان
سده باشد و با بلبل کابجی و در امثال آن جهت مانع از بلغم و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت اسهال مزمن و در

و در سینه ناف و مفرع و مجفف اعضا و مغنی و مکرر و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و بر دهن بادام و سپید جرب
 کردن و با کثیر استعمال نمودن قدرش بر شل از جرم او تا سه دریم و در مطبوخ با جید نیم و بدش پوست ریشه قوت است
 بوزن و در بعضی مزج غار قیون و در غیر معاینه میانه در گوشت و در بناید کرد و در تخم جبین شنبلی است که بر خا رسمی بجاج
 منعقد میگردد و شیرین و در اول گرم و در جای تراش و طین طبع و سهل صفرا و محرک باه و لطف از شیرشت و جهت
 سبز و در سینه و غشای و تنهای حاره و تشنگی و با مارا الجبین جهت اخراج اخلاط محروقه و بار دهن که کاوی جهت
 عسر البول و با شیر تازه و دوشیده جهت تحریک باه ناف و مفرع و مصلحش قمر بند فی غاب و قدرش بر شل از جهت متقال
 ناسی متقال و بدش شیرشت است و بدش تراب جو یا شکر سرخ تراب بفارسی خاک نامند و ان عبارت است
 از انچه از زمین بسبب انقباب و صدقات نرم شده باشد سرد باعث ال و خشک و مجفف و رافع تراب ال و نباتات
 خاک چهار راه است و از تراب الطرق که خاک راهها غیر چهار راه باشد الطف و اعدل است بسبب عادات مختلفه نباتات
 مجفف و منقحی و احاطت چرک دارد باعث ایام آن و جهت استحکام اعضای مسترخیه ناف و جزو بعضی از معاینه قدیم است
 و از خواص او است که چون قبل از طلوع آفتاب در روز شنبه بدست چپ بردارند و در خرقة کبوتر بسته تعلیق کنند سحر را
 باطل نماید و چون در ساعت سیم که از روز چهارشنبه بردارند جهت دفع عداوت و تفریق موثر است تراب الصید
 خاک مناره صید است که در بلاد شام و خور و نیکشال با تخم بجزر جهت ایام استخوان شکسته محرب دانسته اند
 تراب الشارده جزیره است در روم که در انجا میوهام شکون نمیکرد و خاک و جهت استقاظ لوی که چسبیده در
 باشد از موده است حتی جو کندم فروغ انجا همین خاصیت دارد تراب الفار و تراب الاله الکاسم
 اسم الفار است تراب القی کلکوز است ترنجان نوعی از بادرنجویه است که بجای سبزه میخورند
 ترماطون علفا است ترسی الیسن است ترنیه العسل باندسی جزو خیم است ترایق جلی شحم نوعی از مخلص
 است ترایق فارسی و ترایق طبسی با دزهر است ترمایان غایت است ترایق افروستاق
 نوم است ترافاس قطر است ترستوخ طریفا است ترپون بونانی و فنی است ترایق ترکی
 موسیای است تروم بفت تلخان اسطوخودوس است ترایک شکم افیون است تره تیرک اسم فارسی
 چرچرات ترید اسم فارسی تره ترخوان فارسی طرخون را گویند تره فارسی فعل است تره بفت
 اصفا ان کرات است ترنج ارتج است ترمی ترمی شامی ترمی جلای ترمی بندی عبارت از بلبل
 کابلی و بلبله و آله است ترشده دانش بفت تلخان جاف است ایلاء مع الزا و غیره ترک بترکی بل
 است تساغ بترکی سلحفاست تسهره ظفره است تسوان و تسیم سیاه است تسفرین
 مریخ بترکی فارسی و او را چشمک مینامند و آن است بقدر پیدان و شفت و سیاه و بران در خرده گرم و خشک

جالی و بانگ حدت و بنایت قابض و محلل و مخری با مره و جنبه دمه و غشاده و جراحت قضیب و اعضا و عصبانی و
و چون در جوف پیاز یا خیر که گشته قوی و انش و خفه و خفتر کرده بانبات زعفران و ما بران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض
حشیم قوی الاثر است تغییر اسهالت سفید و سبک که در میان سنگ رخام یافت میشود و جهت قلع بیاوردیم
نافع است تقطیع نفاری سبب مانند شیرین او در اول گرم و در دوم تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک و در
و شیرین او که میخوشد مانند حرارت و برودت مانند دل و در اول خشک و مجروح او مقوی دماغ و دل و دیگر جهت صفایان
و غیر النفس نافع اند و شیرین با مغز و مطلق روح حیوان و سرکه الکاحل و صغیر که در مده باشد و با قوت تریاقه
در خجسته او جهت سر زدن بی آب او با شراب و گوشت آب جهت رفع غشی و حراب او در معاجین مغز و مقوی فعل آن و اکثر
خوردن او باعث تهایی مرکب و نسبیان و مولد ریاح و مصلحش اخذیه لطیفه است و ترشش و قابض و مسکن فی و عطش
و موافق موده و صغیر او و خجسته او و خیر جهت اسهال و موه و مصلح او و پیسه و خشک کرده او با آب انار و او و به مناسب جهت
تقویت مده و اسهال صغیر او و تسکین فی نافع و اکثر او و مفرجه و مورت ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش کفنه و او
است و ترشش شیرین او و موه و مصلح او و در افعال مثل ترشش است و نارس و بیزه او و موه و مصلح او و در افعال
او و ارم حاره نافع و سبب تلخ قابض تر از زهر و مصلح و سبب بیا صاره برگ او جهت سموم مفیده و قدر ترشش نفثه مقال
و خشک و او با او و به موافق جهت و در اخلاط متفقد سینه و با او و به مفرجه جهت تقویت مورت است و گوشت او قوام سبب
بجمله حار که و مده باشد و رسد رفع آن میکند و در سبب ترش که اب او را بدون شیرینی ابقوام آورده باشند در
آخر اول سرد و در رطوبت و بیوست مبدل جهت غلبه صغیر او و غلیان خون و اسهال صغیر او و فی آن در غم و االم
سودا و نافع و مفر اسهال و موی و ترشش و شیرین او و در افعال قوی تر از شیرین است و شربت سبب جهت سموم و
و با و تفریح قلب بسیار موثر است و در با او و در جمیع افعال بهتر از مفر او است تقطیع بری زعفران است تقطیع الار
با بونج است تقطیع قوی از بند بای بری است که بقدر بودینه مانند تقطیع ارمی شمش است تقطیع
فارسی خورج است التار مع القاق قوی را نفیر است تقرایسین بویانج است تقصیقون
طشیقون است تقطیع الحن ثمره است تقطیع مائی ازج است تقطیع ثانی است تقطیع
نغان کزبره بری است ققره که دیا است ملرگ نفاری اسم جلیه است کتان اسم ترکی شکر است
که نفاری خار گویند ملر اسم بند انارون است آمل اسم بند سم است قلی بندی انارون است و طحال را نیز نامند
ملکی اسم بندی جعفر است قلیا اسم بندی عود است التار مع المیم قمر نفاری خرمانا
داور از ابدا ترکون تا انجا نفثه بریه می باشد یکی طلع که دینغ نیز گویند دیگر سیوم خلال چهارم بسم جعفر
ششم رطب ششم قمر و هر یک در موضع خود نکر است و تهر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر و انسداده

الاسماء الغریبه
الاسماء

20

که مجموع را در شیر گاو میش بقدر توانایدن آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آنجا پنخک کنند و قسمی که سیمی است بجماد الذهب
مصنوع است از بول عثمان نزدیک بلوغ که در ظرف مسی آن کنند تا مستقیم در آنجا موضع نفاک در مهاب سببند تا صلیب شود
و تا تمام او در آن سیم گرم و خشک است و از سیم است و او خالی او باعث نرمی و زردی و افق طلا و لطیف و محلل و جالی
و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحت و درد دندان و تا کل آن مفید است و سینه او را خاصیت است که شقیه
عاقی و نیکین این میکند چون این را یکبار و آب بخار معدنی نظفیه کنند و بار دیگر سنج کرده بر دهن کعبه نظفیه کنند آینه کور
مثل مقصا الیس جذب این میکند و فرق میان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبت مصنوعی است در آنش بخلاف معدنی متعین
نصابی از او نامند و بحری و از دنیا مثل مغرب میگردد و بری و بادین و هر دو نوع را دست و پا و جالی می باشد و چهارم گرم
و خشک قنار و مضاد خاک شتر خفته آن باطل جهت قطع بواسیر و پهن و برض و بستن گوشت تازه او بر موضع گیرند و رافع
سمیت و جاذب است تن های بزرگ است که در دریای عظیم و دریای شام بهم میرسد و نکسو و میناید و خوردن نکسو و جهت سم
مارش خدار و مضادش جهت گیرند سنگ دیوانه نافع است و خوردن او دوقی کردن بعد از آن معنی مغن و خن و غنم غلیظه است
مثلاً که ظاهر اشیای را بر این بر جلی نکسو نماند بوده باشد چه در امیت است سیم سوم او شب و در شب نسبت به آب از
مشابه و سیم سوم فلوس اتریت کرده اند که بر کش مثل برگ که سنج از آن در از تو و باندک رطوبت جسیده و سانش زیاد
بر ذری و باندک رغبت بخش و رغانی مایل سیم است و سودید دیگر آنکه در زمان تفرات جهت رفع و بالکیمی را مفر که در
که در خندق اطراف شهر دود کند و دود آن باعث گردید که احدی را بابت آنکه باده و آن گیاه سیمی از فلوس بوده این اثرات
می باشد چه در هر یک کی تباه کشیده یافته و یا تبه ریج کم شده و با فعل نایابت و الله اعلم بحقیقه الحال و او در آن سیم گرم و خشک
و مطش و جفت سیم اقسام ماسه و دود آن صلیف و دود او معنی رطوبات و دماغی و حاکم آن و جهت دود دندان و طوی و ربو
و بلغم و خاکستر او جهت رفع زخم و داب و بار و عن کل سنج جهت بر رفتن زخم و خاز و رفع زخم و جراحت تازه و جفت
قروح غرغره آن نموده است و انجمی سقا مسوع شده که آب میان که از کشیدن آنجا کوزه شده بود صاحبان احتفا
از خوردن آن سبب ار بول و عرق مغرط او در روز بجات یافته و مغرط و دماغ یا بس مغلط خون و صورت سدر و
خفقان و مکره حواس محروم و دوسو او است که آنشاید و از سیم و او معیار رفع تپاست چه معنادین او باندک تبی
که باشند ادراک لذتی از نمیکند شتر و می خسانی و صی است مصنوع سنج مایل بتیرگی و بعضی مایل بسبب از خوردن
مسم عصاره گیاهی است و سرخ و متشنش بطین اینی و انمال است مرکب القوی راع و محلل و قابض و جهت او را مضاف
و بارده و ادراج آن و گردیدن بهرام و تسکین درد و سایر اعضا و تحلیل خازیر و او را مصلبه و قطع زخم الدم و جراحت
و آتش میدن یکد لنگ او با نیم متعال جهت اسهال دوسوی و بواسیری و نفث الدم و قی الدم و فز و را جهت
و مقدر و قضیه زج و جهت سیلان حیف و رطوبات رحم و حبس عک آن که از رطوبت باشد نافع و مفر شتر و

در
ج
ای

ایضا قبول تا بنول است منسوب قسم کوچک صند بر است تقویم قسم صغیر صامدات تشریح
اسم هندی حفظ است شکر کمال اسم هندی تنگ راست القاصع الواد قوت شیرین اورا
نبلی در شش و راشامی مانند شیرین در اول گرم و در دوم سرد و بر اول طبع و در دوم خون صالح و بهیض مؤثر
سینه و شش و در طب باغ و در انضاج شبیه با بنجر و منفع سده و مصلح حال جگر و ناس و پیر و مسمن و مقوی سینه
و کرده جهت آب و خضیه باغ و منفعه معده و در سیرج الاستحاضه خلط حاضران و مصلح سکنجین است و ترش است
در دوم سرد و در اول خشک قابض و مصلح حدت خون و قاطع صفرا و راج و مانع ریختن مواد با اعضا و مواد حاره
سجلی و زبان و سکن عیش و مقبه اشتها و غریزه آب و جهت روح و تحلیل مواد و تقویت خلق و خشک و جهت قوه اعضاء
اسهال حار و رب او ناب مناب آب و خشک مفرسینه و صلب بخش عمل و جوارشات و آب مطبوخ پربت چرت
که بقدر نفعت متعالی طبع یافته باشد نخن حب الترقه خصوصاً که برگ شفا و اضاف کرده باشند و طبع او با عمل و بنجر
جهت سموم و برسام و خون و در درخت نبات باغ و طبع برگ او شیرین تر و در مطبوخ است در هم پشپای او
باشد اوقیه بنجر که در نزد متعالی آب طبع یافته باشد و بصف رسیده سهیل قوی سودا است و غریب الاثر و طبع سبب
اگر خراشیده و در خم کرده و انچه در صند بر است با نوری چیده شده باشد صفت غایبه سهیل قوی و جهت درد دندان و تحلیل
و طهای بزرگ باغ است و از صفت قوت هم همین اناری می آید چون آب ریشه قوت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر
نفت اوقیه بابرگ بنجر و برگ تاک بقدر یکویق در یک سر پودش بخورند تا بکسر رسد خضاب نبات
قوی و موجب است و صفت طبع پوست و جهت در دندان باغ و ضایعین صغیر او شیرین تر و در
و عصا و برگ و بقدر یکویق و نیم جهت گزیدن ریتلا و هوام و ضما و او با سرکه و حمام جهت شری غرض و طهای برگ و
بار و غرض از تریون جهت ترویح و سرخک التشنج ضما و قوت نارسین با سرکه جهت رفع شقاق و شری از مرده است اما
تر ابل اسم اصطلاحی او در باب است که در اطعمه کشنده مثل کشنده زیره و امثال آن قوی و رسی
اسم فارسی است و بیروانی از قوتش نامند نبات او را برگ دراز و بیساق و شاخهای مسرخ و صلب با اندک
خاری و تیره و ترش و غلات باریک لطیف و بخش از عده کوچک و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید می باشد
و بی تندی در اجنه همان قدوم گویند و سرخ او را قدوم و کلگون و او غیر خجاست چغندر را خاشی نامند و شیرین است و در
مشاهده نموده است و هر دو در انار قریب یکدیگر در دوم گرم و در اول تر و خشک باه و شتهی و مسمن و جهت برودت
احتیاج و سرخ کردن و خضار صاف نمودن بشیره در نه مواد سودا و تقصیف صفت و سعال و کوفه و مصلح و
او در شیر جهت تسهیل اعضاء در لگن خسار باغ و قدر ترش تر بنجر هم و بیشش همین سرخ است و نبات او قاطع
و در غایت روح است قوتیاً مریب از دود ای فارسی است و بیروانی سمقوش نامند و آن مسکنی را که بی بی می باشد

و مدد فی ششم بهشت یکی سفید شنبه به پوست شیر مرغ و بر او چیزی مثل گلاب و بهترین اقسام پوست دینی
از روی کبود و زردی و آن غلیظ تر از بیه است و مشهور تو تپای هندی در غایت حدت است و انابینی که مشتق از
انویه است و بفارسی تو تپا نامند و در اثری که بهنجی شنبه نادران باشد عبارت از پوست و چندین قسم می باشد
یکی از دو پوست است که در که اخضر سنگ مس در کوره و در طبقه هم می رسد قسمی سفید و بسیار بی ثقل و کثیف و اول
از مساعد و نانی از رسب است و آن را از ابر اقلیم است که بتدریج در دوا بیس ریزند و از طلا و نقره و قطعی
تیر هم می رسد و بدستور معروف و از چوب و دخت زیتون بری و از به بعد از انحراف و آنه او بعمل می آید و بدستور
از غصص و خرزوب و دقت سفید خشک شاد و دخت امر و در مصطکی و حب الخضر و شمشاد و انجیر و از گل پودنه تازه و از
شکر ذرات و از شیر شیم باقی از غزی جلود و بقره از شیم غیر منسول ترقیب می دهند اما طریق اشجار آنکه بعد از چکوب کردن
آن و در ظرف سفال جای داده سر پوش مهر اخذاری بر آن مستحکم نموده و چندان تشنگی کند که دو دو او بر طرف شود اما
طریق ششم و ششم آنکه بخت یا غسل الوده بدستور تشنگی کنند و صاعده هر یک استحقاق نمایند و بهترین مصدوع
او نایابی که باقی و بهترین سفید آن و حدیم الوجو است و اقسام تو تپا را بدو تفصیل استعمال جایز نیست و طریق
غسل در دستورات تحریر یافته است و این الوده و ذکر نموده که تو تپای بحر نیز می باشد و آن سفید و مستدیر و شبیه
سنگ نر است و چالیوس تو تپا را در اول سرد و در دوم خشک و درسته و منسول او بر دو نصف می لزم
و مشوی و لطیف تر و قوی جسم و حافظ صحت او مانع انهدار مواد و جهت تقویت روح باصره و در چشم و قضیب
و عانه و مقعد و سرطان منفرج و در اجتهاد بینی و سایر اعضا و اندامال قروح و دبار و عن کل جهت التیام بر احاطه و عصب
و تشنگی و طبابت و قاطع نفوذ الدم و نفس الدم و مقوی معده مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شش و احشاء
و اکثر امراض عین و الکله و ششیا و جهت حرقة البوال و حمل و جهت سیلان رحم نافع و مولد سرد و در مصلحت غسل
و قدر شتر تشنگی متعال است و اقسام معدنی او قاتل و بدشس بوزن و شامیخ و نصف او تو بال النحاس منسول
و گویند تشنگی و اقلیم بدل است و طریق قنویه است که تو تپا را با آب سائیده فرو می کنند و بر تشنگی نرم و در سب
سفال بگذرانند و بگردانند تا خشک شود تو بال محرب از سفال فارسی است و آن چیزی است که از مس و آهن
تنقه و حین کوفتن آن نرود از مطلق امر او تو بال سلس است و بهترین او بایل سبک و سرخی و بر آن در قیق است
که قیری مانند در سیوم گرم و خشک و لطیف و جامی جهت جرب و حله و سبیل و قلع بیاض و دفع زیاده شدن قروح
شنبه و التیام و چشم و خشونت اجفان و برون گوشت زیاده و صلب جراحات و انشامیدن منسول او با حله و لطیف
یا در گندم یا صغری سبیل قوی بنیم و جهت استسقا و اخراج ماز صفر نافع و زیاده او باعث سحج قروح و احشاء
است و ناسته او نباید استعمال نمود و در اخره در امر او آب منسول او در نهایت لطافت و حدت می باشد و در

و توبال الحیدر در چهارم ششک و صاحب اسهال دهنون دماغ خفقان و وزب و ضعف باه و در سایر جواهری است
 بتوبال نحاس است و چون در لثه بسته در جای بنای خاصه صحت خنیا یک هفته بگذارد زعفران بنفشه و آن جهت است
 جرب عین جملای حمزه او و بار بیه او نشاد جهت رفع یباض و سبیل از موده است و با سرکه و عسل محلول و در ام
 و هرگاه او را کبر که مکرر تعظیم و در کشته معادن کبراب و دیگر نقل منیا نه خصوصاً شتری را و چون با نحاس در لگون
 زعفران زعفران مرغی گردد و بعد از آن تعظیم شود و شجره را با سرکه مقطر مکرر آن تسفید کند بعدی که شنبلیله حل شود و در
 اعمال دانسته قوت الحلیق و قوت وحشی شریعت است قو و ریون شوکران است قو و
 است شریقی بقدر اوج است قو و فارسی جو و روی است قوت اسم فاسی و صاوت قو لکی اسم
 زکی شایسته التام مع الیهاتین کسیر اسم هندی باقی قطعی است بهر الیهاتین اسم هندی باقی
 است هتوک اسم هندی ماب است قو قند اسم هندی طوطی است قو نصیر اسم هندی
 تر است التام مع الیهاتین نصیر نصیر نامزد بری بستانی می باشد و هر یک آن نروداده بری آن غیر نصیر
 و برگ و بارش کوه کثیر در تنگاب دیو و خیر نامه با سمیه و بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضما و او در ریه خال نایل
 مانع و شیر او در افعال قو و تر است بستانی و تازه بستانی در اول گرم و در دوم سرد و در سیم گرم و در چهارم سرد و در پنجم
 الاخذار و مسکن حرارت تشنگی و سوزن و ملین و طبع و مسهل برقی و کاسر قوت عصبی و مبر و دول و مسکن بدن خصوصاً چون
 چهل صباح با قدری انیسون نماید نمایند در سیم عدیل ندارد و قفسه و قوی جگر درانی سده و درم طحال و بوی
 و عصار البول و ترال کرده و خفقان و در بوی و سعال و در دسینه و ششونه و قصبه ریه و با گر و کان نردن جهت ابان
 از ضرر سموم قنار و با سداب و مناب و تریاق و با بادام و بیه و صلیح بدنه های ضعیف و زیاد کننده عقل و جوهر دماغ و تاه
 و خشک و با نر و ظم و یکد انگ نیم پوره ارمنی مسهل و اخلاط غلیظه خشک و در دوم گرم و در اول سرد و در سیم حرارت
 مذکور و ضعیف از تازه و عطش و تقیل و ملین و طبع و دافع مواد غلیظه بطرف مساوات جلد اندک و او مکرر عمل است
 و با نر و گران جهت متادین قو و لیس و صاحبان پوست طبع و قفسه مجاری غذا و ششیم بدن و گزین و مقرب و ریه و سوز
 ریح و سوز است و ضما و او بار و کندر و جو و صغیر و محلل و درم بنا گشتن و ملها و با پرست اما جهت و ارجح
 جهت قو و ساق با خردل جهت خارش گشتن و دوی و با بوره ارمنی جهت بهت و اشتال آن و اب و بطون او
 با حله جهت سینه و ریه و با سداب و انیسون جهت ریح و سد و مانع و سوزنده او و سوزنده که در آن دندان سیدیل و مقرب
 نشه و قاطع نرین الدم و با برم و درم جهت شفق که از سر و بر سید باشد و خفته او با سداب جهت منصفه است و بخیر
 مارکس ملین و محلل و با تریاق و ضما و بیه و جهت خازیر و تقه عصبی با سرکه و ملک جهت قروح و طبع و با
 جهت گزیدن سکه یوانه با سرکه جهت گزیدن بن و سوسن و کلک او با برگ خشک شش جهت اخراج سوسن و کلک او با برگ خشک

دو ساعت نباید گذشت و قدرتش تا پنج قیراط و پوست سنج او را فعال مثل صفت او میجو کزیده کرده در روغن زیتون
سجرت باشد جهت تقویت عصب و روغن صابون و شکر و نبات صفت و قدرش سرت از پوست سنج او و جرم او
تا نه قیراط و کنار او مریضه در دهن و مریضه و اجتناب سنج لعل و عروض و صفت و غشی و صفت او شیر تازه و صابون زرد
و بدش در دهن و القاب چون بانی که گویند با خاصیت صابون و صفت او میکانه و چون گیاه و ساق او را در دهن انداخته
کند بر تریه احوال حرارت کند که در زمان غلظت پیشش باشد و رنگت سار را سرخ کند و بهت اکثر او را برادر و جرم
نافه و او نیز صفت صابون بری است به صابون بر اوصاف غیره است نبات است که صابون است و صابون است
تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
افسرد و در وقت سنج متوسط است باین عصاره و جرم او و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
با نیکو است و در جرم او و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
کرده او با دانه که در زمان غلظت پیشش باشد و رنگت سار را سرخ کند و بهت اکثر او را برادر و جرم
نفه صفت است و شکر با صفت او و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
بر آنچه در دهن و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
بر روغن و در روغن زیتون و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
جوشانیده باشد جهت تقویت عصب و روغن صابون و شکر و نبات صفت و قدرش سرت از پوست سنج او و جرم او
شش از که خشک کرده باشد با زباز و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
پایه او جهت در دهن و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
آب که نسلی نرود و روز یکبار جهت آبه لیس جرم او را به دهن آن نبات و مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
و در جان است تقویت عصب و روغن صابون و شکر و نبات صفت و قدرش سرت از پوست سنج او و جرم او
سودا و نکاح و نشستن دندان در جهت سنج زباز و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
بر وضعی از خانه بسبب اجتماع یکایک آن بوب قبا و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
حرف بایلی است قنوس منبرای بری است قنوس منبرای بری است قنوس منبرای بری است قنوس منبرای بری است قنوس منبرای بری است
افعال شب است اشار مع الامم و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
حار و خلیج کنده که در دهن و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
قطر و عادت و شامیدن او باعث اجتماع حرارت در سده و غلظت و مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است
و در جان او و در دهن و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است تا مویس و بیانی نیز پیشش است

و در روغن زیتون

و در روغن زیتون

در کس عرق از بزرگ ز کس نفش بخش کید و بداند بزرگ مقدار و بدوی مانند سبانی و بهتر از همه
 سبانی مشهور بر ندان است در آخر سیم گرم و خشک با رطوبت نفید و محلل و در بول و حوض و عرق و نشت و بولی
 و جاذب و محقق و رطوبات معده و مفاصل حرارت او شبیه حرارت غریزی و لطیف و رفیق کشنده خون و با قوت
 ترایه و خوردن و با مداخلات زمان و مزاج و اعتدال حافظه صحت بدن و رافع مغشایه با مختلف و برای و با
 و تقویت جهت کزیدن هوام و کس و یواز و تصفیه خلق و صورت و قطع اخلاط غلیظه و تولیع ریحی و سبانی
 در بود سبزر و ریاح و بنگاه و در رطوبتی حرکت ماه و مولد منی و در جود ریح و محقق آن و تقویت جهت پنهانی که
 و قروح شش و در موده و مفاصل و ریح گرم شکم و زلوی که در خلق مانده باشد و ریح کششی که از غلیم و از سده
 با ساریها باشد و تقطیر بولی و نیکی رنگ و طایفه غذا ای غایقه و جهت صفت النفس و فایع و عرشه
 و تحلیل ادرام و حصاة کرده و با شراب جهت هم افمی و دوام آن باعث سقوط کسوفید و روئیدن موی سیاه
 اما اخیر و سداب با منرگ و گان و تیر ز نادر و هر و مطبوخ از بازیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با سیر
 کوسفه و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن با عسل سرشته باشد و در تحریک باه بیدیل و التار و عدم مراعات
 مزاج و سن و فصل و حرق خون و مضر و با سیر و زان طایفه و شیرده و صاحبان ریح و قناری و مولد صنوبر است
 و مقصود با صبر و هیچ اراض با سیر و مضر شش و مصلح بختی است در آب قلیلی نمک اضافه نموده و روغن را
 در روغن که در استعمال کشیز و کف و آب با ترشش شیرین و انشال آن در شستن و ریح بر کس و جهت
 احتباس حوض و از اخراج مشید و طایفه با عسل جهت بخور لثه و قویا و قروح و طبیب سر و دغا و او و بهین و در جرب متوج و با
 برگ اخیر سیاه و زیره جهت کزیدن این عرس با جود و دمن زیتون جهت جذب سم و عقب و با سیر جهت تحلیل
 رطوبت غلیظه و در موده و از انها دخیه او با سیر جهت کشودن و مل و تقویت حرق با عسل جهت ازاد رنگ و جهت
 پاکشیم و با روغن با این جهت و از المصلح و روغن که در و سیر که ریح شامیده باشد جهت جود خون و رطوبات
 بدن و شقاق که از بر دوت باشد جهت مفاصل و تولیع ریحی و سبج تر با و انها و انافع غرغره با سیر که ترشی شیر
 جهت اخراج زلوی که در خلق مانده باشد و جهت ذبح مفید و مضمضه ریح از با کد جهت و در دندان درد
 مفید و بدیش با عسل و سیر و طلائی او با نوشا در جهت بر من بهین و بازیت جهت و خشونت ناخن
 و یکی آن طریح او کشنده فعل است قویا و نخی است شبیه بخیه بفارسی تخم زرداب گویند و به ترکی سفا
 او دی مانند غبغب گیاه او اکله سایه ناکه او شبیه اب و برکش در از تر و کس سفید و بخش تلخ و تند
 در زیره و گویند ترید زردیخ است و در افضالی است بخرق و سیم گرم و خشک و معنی و مصلح اخلاط غلیظه
 و استام گرم شکم و عرق جبین و در بول و حوض و محلل ادرام بارده و قد ترشش نمیدرهم و مصلح کثیر است

انداخته و با یکدیگر هم رسیده باشد جهت استسقا بحسب دانسته جهت جذام بالخاصه مفید و بخور او جهت بواسیر و
عسر البول و ضایع با پای گویده او جهت تایل و کلفت و بر خصوص سوخته آن با مرکه نبات ناف و طلاء جوف و تخم او جهت
کلفت و ضرر در تنسم بی بال او جهت گزیدن عقرب مفید و بسن نوع سبز که در باز که در فرار هم میرسد بر صاحب تب
برج بالخاصه رانگ است و منع قلیل غذا و موله خلط بد و صورت جرب حک و مخوق اخلاط و تخفیف و مصلحت کجین و انار
است جبر او و گاهی نفازی بخور دایمی گویند و آن حیوانیت سرشس رنج و از حوالی سر تا نصف تن صدفی و از هر
طرف ده با سینه با غلبه و بر سرش و شلخ و در شلخ و دیگر در تحت چشم او سوزن خسته است از جبر او گرم و خشک
و ضرر در لب و زخم و عده و تافت عده جهت منع زیادتی جذام مفید و آتش آمدن و انتقال از سوخته او با آب بخور و سیاه
و جهت اخراج سنگ که در دوشانه جرب دانسته اند جرب لوب جرب است جرب لوز نقه یانه است جبر جبر
باقی است جبر امقه منط الرای است جبر حید الفوق و جبر مالتی کرم دانسته است جبر حید الرای و قرة العین
جبر مصری نرم است جبر دال ناره است جبر اساق صیاست جبر ن ملت باطنی
جنت نایا است جبر پندی سبل الطیبات چرول پندی خجل است جبر مل پندی اسم
مفند است چر غول نفازی سان الجمل است چر پیه پندی عصفورت چر غ نفازی اسم پنج است
چربی گوشت نفازی سچین است جربس برکی اثرش است چر احمه پندی نقب الذریع است
چر پیه پندی پنیج است جبر نفازی گز و زردک گویند و ستانی او یکی طویل سیاه و یکی مستدیر در دم
و تر و گویند و رول تراست مپی و مختلف و در رول مفتوح سده و جگر و قاطع بلغم و تقوی مده و ملین و جهت سرفه
و در و سینه و منده و جگر و اخراج حصاة و نطول و طبع ششهای و محلل خون جامد و برای او نبات مپی و تقوی اخشا
و رحم و هاضمه و پرورده او سب که در غلظت از الیه بر زبیدیل و تقوی مده و ملین و جهت سرفه و در و سینه و منده و
و در شایب و قوی برای آن و بنده او که آب نشوده او با ربع ان غسل چو شایده و در خم بچینه بگذارند تا مسکه شود و نبات
کشیده و بطی الانجدر و مصدع و عرق او که با دویه مناسب گرفته شود و پستوری که در دستورات مذکور است
و جمیع انار ناب مناسب است مگر در اسکار و ضایع و جرب اکله نافع و جرم او بطی البقم و نفاخ و مضر و درین
و مصلحت او دویه حاره و آبکار و بخت او با گوشت بزغال و موله خلط صالح است و قدر شربت از جرم او تا حد و شصت
منقال است و از مری بهفت منقال و از بنید او تا پنجاه منقال تخشس محک باه و در انار مثل اصل جوزه یک خور و او را با
خود تخم شلغم و جرب ترب و زیز آتش بلغم و منده جهت اخراج سنگ که در دوشانه و عسر البول مجرب دانسته اند و قدر
شربش تا در جرم و بدیش افزون و دو قوت و برای او در بلا و قوین که از انار مانند بخشش بقدر الکشتی و گلشن زرد
و غلات تخم او خازنک و در دو قوت مذکور است و در رول سوزم گرم و در آن خول خشک و با اندکی حدقی و در احوال

ذبح با وجود گرمی این بر روی صاحب لقوه برگردان و رافع آن علت است و قطور نیز او بار و غرض نقشه در سورنخ
 یعنی طرف میوانق صاحب نقظه از جرات است و چون زهره او را با خاکستر جوب گز و غسل افینچه بنشیند جهت سلسل
 البول و بول فراوانی از موده است و ملاخون او بار و غرض جهت کشش قمل موثر و احتمال خون او زهره او جهت
 شب گوری نافع و چون با دراذج کند یک چشم او مفتوح و یکی مضموس میباید تعلیق مفتوح او باعث بیدار و مضموس
 او مورت خواب است جفراست لغت خراسان اسم هاست است الحیم مع اتفاق حقیقت افزایند
 تذکره گوید که اسم یونانی است و معنی فرج و بحسب ظاهر فارسی بودن و اظهار است چنانکه مولف المایع بیان نموده
 و آن نیابت سانش قدس شیری و شانههای بسیار و باریک و گبرش ریزه تراز برگ شود و مقلص در هم و درون
 سانش غلافهای شبیه بملیکه و با دام است عدد تا چهار عدد و اطراف غلافهای خار دارد و درون هر غلافی سینه پزه
 و تمش شبیه بملیکه و در هر پزه پنج دمی باشد در دوم کرم در اول خشک با رطوبت فضلیه و در تمش باه قوی تر از
 خصیه انطالیست و چون بخت انتقال تنم او را با کوشش بره یکساله بچونانند و صاحب ستقایک هفته مداومت باید
 او نماید طبعی و یکی رافع کند و در بای با غسل نبات حرک باه و مفر کرده و مخلص کنیز او قدر شتر تنم او و در هم و بدست
 حقیقت پوست ملاصق لبوب است و بر طبع هم اطلاق میکنند و حقیقت البطل و در بطوطه مذکور است و از مطلق این اسم
 مراد است جفزی کفری است الحیم مع اتفاق حقیقت حقیقت طبعان شوکران است
 چکاوک اسم فارسی تیره است چکاورنگه اسم ترکی جواد است چکاوک اسم ترکی وانه
 میوه است چکاوک اسم بکده جاب است حله این الودله گوید غمزه می است بقدر خر پزه و سبز
 رنگ و خار دارد و در بجا وین و درون دانه با بقدر گردگان دوز در رنگ شیرین طعم و لزج و دران دانه تخمی دیگر
 بقدر بسته و صلب مزه اسب و جوب و مایل به تخمی و درخت او عظیم است و با خاصیت مزه او مودل منی و حرک باه است
 الحیم مع اللام حلیله بفرسی تگرگ نامند و در طبع و آثار شل نج است و از آن کیفیت تر حلیله
 بفرسی کلزار گویند غیر کل انار منتر است اگر چه در جمیع افعال مشابه یکدیگر اند و در دوم سرد و خشک قایل در اوج
 و بحقیقت و مقوی مضاد جهت اسهال و مودل منی و در طبعی و زلق الامعا و سحر و قرحه امعا و زرق الدم هر عضو و نفق
 الدم و جوب و حک و منع رختن مواد میده نافع و ضهاد او جهت رفع بدبوی زیر بغل و ایام جراحات و منع تراید او رام
 و سقوط موی و سنون و مضاده با سر که جهت بدبودان و استحکام نش و اسنان قلاع موثر و مصلحت مصلحت کثیرا
 و قدر شتر تنم او و در هم و بدش بوزن و پوست انار است و از خواص است که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب
 یکصد و پنجاه نفقه او را صاحب بد و شادان از درخت بدین جدا کرده و زویر و تالمیکال رنگ نموده و از جرات شتر
 حلیله پوست جوانات است و نسبت بگوشه سرد و خشک و هر چه در طبع مهر از تند آید او بیشتر و اصلاح

قروح سابعه و اكله و نار فارسی حرج و ترش روی الفخا و فغان و مضر معد و مصلحت امینون و سکنجین و آب
 سرد است جمیع سنگی است در حجاز و حوالی مدینه طبعی گرم و سفید و سبزه و آسمان گونی میاشد
 بهترین و سرخ انغولی سفید است در سیوم گرم و خشک و محل در افعان و غنیان و غشی و مستی و طبع
 او جهت اخراج و در چشم و خاتم او جهت نفوس و قضای حاجات و مجبوی از حقایق موشرد و در زیر سر گذار
 باعث دیدن خوابها و متوشش و قدر ترشش تا بخورم و در صحن او اكل و شرب نمودن در انار مثل آتش آمدن
 او جهت چهل بقاری و نج نامزد و در طبع مثل تلخ و از ان لطیف تر و جهت تهیه و پهای صفراوی و حرقه نبات
 نافع و مضاد و بریشانی جهت رعاب حرج و مضر و ارام باطنی در اعصاب است و حمار بقاری بر خراگ و خرد و آن
 و خست و موفیع طبع است و قلب الفخا نیز گویند سفید و شیرین و در طب چشم شیر است دور اول سرد و خشک
 و مقوی معده و قاطع اسهال و جهت علت صفرا و لاغری کرده و غنیان خون و لغت الدم و دود و دیشینه و سعال
 و رن ضرر بیند و رن خمار و قی صفراوی و صفات کردن و از دمنج خلیل ارواح و جذب حرارت غریب از بدن و مضاد
 او جهت گردیدن زنبور و زان و مضر شش و در لاریح و بطی الفزلی و مصلحت غسل و خواهر بخیل پرورده است و چشم و سوز
 شتر امیت که شش را با آب بچوشانند تا آب بنور و دود فانی بگذرانند و در استقبال کنند و بعضی شراب انگوری شش ساله
 جمهور می اند و گویند آب انگوری است که در جوشانیدن نصف رسیده باشد و خشک و منضج و محلل و مشتهی و
 مسکن جماع و سرخ الاخذار و مولد خون غلیظ و سخن است و چشم خست شش بزرگ بری و باریک و دراز
 و درون و سفید و برشش مابین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک تلخی و تند و شیرین و از بلاد چین
 خیره و در استان که در شش نامند سافش و برشش شش بزرگ است و در سیوم گرم و خشک و محرک و
 خصوصاً با او جهت بر و دود و زرد الدم و ذات الریه و ذات الحجب و مضر سبز و مصلحت صغیر
 و قدر ترشش و در درم و این الدوله گوید از یک مثقال تا یک مثقال و نیم او با جلاب رافع خفقان و رست و جان
 از جرب است و چهل بقاری شتر نامند که گراز و سالا و پتیر از سایر گزشت او در دودم گرم و در سیوم گرم و خشک
 باد و اعضا و جهت تب ریح و عرق الف و یرقان و حرقت البول و موله افراض شود و دود و اخلاط غلیظه و مصلحت
 حاره و شراب که در ترشی کرد و سکنجین است و بول شتر سهل است و طبع سرد و آب و جهت سده و زکاه
 بجز در سبز و اشتها و یرقان و سده بجز در قوت باد و در رن مستی و دیدن چشمه و معصا و نظول
 او با حرج جهت نفوس و فایده و خرد و ارام حرج و شتر او جهت اشتها از موده است خصوصاً
 امینیه باشد و در طبع گزشت سوز و جهت نر با و مضاد شش تازه او که هنوز گرم باشد جهت کف
 اكل شش او و حرقت کوری و حمل ترساق او با شش بعد از ظهر روز سه شنبه و الی معین و کف ترش

رعان و شامیدن با او دید مناسب جهت صرع و ضا و تازه او جهت تحلیل حصار نیز و مینور و مجور و طلای
 او جهت نایل موید و شامیدن کف و درین سستی او صورت جنون و جگاندن لبه بودند در دماغ او
 باعث زوال سستی او و کربان شتر جهت تنقید رحم و بواسیر و قطع خون غشاق و شکر تارک او جهت اندام
 قروح و سوخته او جهت رعان معوطا و سیلان خون جرات ذر و رانق و سبتر کینه شتر انجان که زنده
 بود بر استین عاشق جهت زنی عشق گویند از نموده است چون کدم را برق او ترک کرده بطور نجر و نرند بپوش
 نموند و کف دامن او نیز همین نر و او و نیز بایستد در تقویت باه بیدیل و سمن بدن است چنان بپوش
 او است همسفرم ریحان سلیمان چهارمین بی بی است چهار الهی سکن الماد است
 چهارمندی است چهارمندی است چون استر حلو و فی ملت نجان حرس است چهل و یک
 اسم نهمی است چهل و یک اسم است چهل و یک اسم نهمی است چهل و یک اسم نهمی است
 یا سمن بستانی است انجیم مع النون خطیبا مانی اسم خدیجه دراز و غلط و مایل سبتر
 و سبترکی و پنج درو او را ساق بقدر انشتی در طلای قریب به دوزخ و برش شنبه به برگه گدگان و سبتر
 جزیره و با تزیینات و گلشن سمن مایل بکبودی و شترش را غلظت شنبه به کعبه و غیره و می را بر مسانی گویند
 برگش شنبه بجان و او غیر مستعمل است و در اول سیدم گرم و خشک و نهایت لطیف و شتر و حمالی و شتر و محال
 و در دتر باق سمن و خروج جنین جهت گذرن ملک دیوانه و سمن شمره و درم جگر و میر و عسر و دل و احسا
 حیض و ضا و جهت گذرن جازان و جراحات و قروح و خلیه و سمن بار و شام جهت غریبه و قتل و کسر اعدا و فی المازان
 بهی و طلاق او با خنجر کف دست قاطع خون جنین است و استعمال او با سداب در تزیینات اقوی است و منصفین و
 مصححین است و قدر زیاده است و قدر شترش نامیکفالی و شترش و قیض و تحلیل بکوزن و نیم او اسار و نهموزن و شتر
 کبر و در سایر مواضع قسط و تراوند او در بقای قوت او سه سال و عصاره او در افعال قویتر و قوتش تا هفت سال
 باقی است و طریق اهل آن است که او را کوبیده و بجز در آینه بنیامیده بپوشانند تا آب غلیظ شود و بسوزانند و به طبع
 و سمن که منعقد گردد و حشر بقای سمن بجان شترکی اعلانی است و سمن در آن شنبه بپوشیده است و حیوان مانی را باها
 عینیت یافته و دانه بیکار و بیکر و موی او سمن مایل است و در خارج این سمن نموده و دیم او را سمن
 نموده و قیاس سمن قضا می آن نمیکند که خدیجه این بطنم جدا باشد و شتر از او را طاعت نموده و بسیار و قیاس نموده و سمن
 و لون نداشته بعد از پوشیدن او را خاکستر و بر و روه کردن بدو کاه بپوشانند و صاحب بقدر لونی شده
 و اینکه در نوعی استعمال است شکر نیست و آن حیوان غیر سکنای است و بهترین باه سمن و سمن از این سمن و سمن
 و سینه او را سمنات قاتل است و از سمنم گرم و خشک و شتر و حمالی و سمن و سمن از این سمن و سمن

و جهت احتباس حقیقی و اخراج سیمه و بقیه و دفع و فزونی و نقص و ما یغیو یا مرانی و قوی و لینی و در سخی و خفایان باران
و سیاه و فانی و غش و سایر امراض باره و دماغی و عصبانی و مهبج حرارت غریزی و سقوط و طلاء و جهت دروس و فزونی
و سبب و گزافه صرع و تشنج و سرسام و لینی و روغن و پیوسته و تقید او بار و غنا جهت تحلیل او ادم غرضه و درد ای باره
و مثل مفاصل و امثال او و گزافه و تشنج و در گزافه جهت ریا و قطن و ساسه و در جبهه باره آن و الکمال او جهت ظلمت بصر و موه و
سبیل و محول او مصلح حال رحم و مسقط ظن و در حقیق و بول و انشامیدن آن بقدری که ایون خورده باشد در فانی
سمیت ایون و چون با سواد و انیون شمیمت از ایزل کند و مفرج و درین و مصلح غریب نبضه و قد و تشنج یکد انگ
و بدش مثل او و در مضاف و غلغله و در بعضی مواد و وزن آن شک و در ادم اضی و جگر و فزونی و جهت تحلیل رطوبات او
و وزن او و طفل و نیک او زرباد است و خدسیاه بقدر یکد که کشنده است در مدت یکد و در تریاق او ترسیده
ترنج و شیر الان است بخیل شیمی از یکد است و از دشمن غریز و در افعال مثل است حمید غنچه ناشکسته هر در سخی
را که بیند و اکثر استعمال او در حصد الزمان است **جنا** را رسم ماری و سلب است
جناح ثلث اندکس این است جلتور به قطره یون است **جناح السدر** حریف است **جینه**
احمر غریب است و در فانی که می شود و خنجر اذان العراست چشیل صغیر است **جینه** بهندی زینت را که کند
جنگال اسم فارسی است **چشیدن** اسم هندی ضد است چشیدن اسم هندی قتل است چینه بهندی نخود
است **چندال** بهندی شیمی از پیش است **چنک** بهندی قطنی است **چشم** مع الو او جوز
نظاری که دکان باشد منور و در دو گرم و در اول خشک و بار طوبت فضلیه و ملین طبع و محلل و سببه و مانع تخم و خوردن
و متقال او داده متقال بخیر کوبیده باشد و در یک طبع و در میان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوا می باشد
مفید و منزه کنه او را چون ششما بناید و طلاء کند جهت تشنج باره و یا بس او مار ساق و ثوبا اطفال و غلغله
که در می است مودی بکوت عضو جهت حره و تشنج که او را عصب دار انقلاب ورم سیمان و خوردن او با نر و ت مانع
ضرر از نر و ت و مخرج کرم مده و سید علی و صفاد او با نمک و عمل و پیا جهت گزیدن سگ دیوانه و جدی مفرج حق او با
جهت نخ او را و حقیق و خوردن او را ششما باعث سهولت قی و با بخیر و صنداب قبل از سموم بخورند موجب عدم
تاثر سم و بعد از آن سبب نفسم است و انگار او مخرج حب القرع و مومش ورم حلق و بشور دمان و مصلحش آب
انارین و مفرج و درین و مصلحش ششما کشن که سکن او با سمیت است و از خواص است که چون با مس کوبیده
یا بد و با نمک مس را بریزد و ریزه کند و انشامیدن سوخته که دکان که با پوست سوزانیده باشد بقدر یک متقال یا
مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر موجب و الکمال آن جهت جرب و سبیل و موه مفید و بدستور و صفاد
منز که حرق او باز جهت فروج سر و جوشانند و صیغ او در درغن متقیر الطعم و سایر اطعمه متغیره با در فانی

رنج تغییر این در آب که از آب گردگان سبز و غسل یارب انگور تریب و به جهت خنک و بهر دمان و خون بن
 دندان ادرام و سستی این سبیل و طلاء تازه او با مثل این برگ او برگ خنک و نزلات و صدام و فرس و
 مستحقه و کل او جابج باره مثل نفس و جهت فایده امثال آن و قطره آب برگ او که گرم کرده باشند جهت
 چرک گوش و انشامیدن حبل کردن خاکستر پوست ثانی آن جهت نرف الموم و ذرور او جهت جراحات و
 ضعیف آن ترشح خفیه و در دندان و مریا او با غسل جهت تسکین گرده و تحریک باه و در اندن طبع و تقویت روده امور
 و خوردن مسخون پوست ثانی او هر دو تاد و متقال جهت تغییر و بل مانع و پوست تازه او که با خنک الحیدر ساینده
 با سرکه طبع و بهر و تا یک هفته صیقلیده و هر روز بر هم زنند و با دوام است و صفا و پوست تازه او جهت خراش و
 قوبال مفید و طبع نیم دقیقه تا یک دقیقه پوست سبزه و دخت او و در معده متلی از غذا مقفی قوی و قاطع اخلاط لزج و جهت درد
 شکم و اسهال مانع است و چون پوست سبزه او را در روغن زیتون بپوشانند تا مبر شود جهت بواسیر و امراض
 مقعد نهایت موثر و مسواک کردن با پوست سبزه او بهر چه روزی مقفی دماغ از اخلاط و رانف نسان و مسواک
 پوست زرد او مقوی لثه است و طلاء ثانی سبزه او با سرکه جهت سرخ کردن رنگ خسار و بازت جهت
 قوی کردن عضوی مخصوص و صیقلیدن چند روز در روغن زیتون جهت ضعیف تولد قمل از جرمات دانسته اند
 و شرب او را جهت سیر و محبوب یا نه اند چون در فصل خزان ریشه دخت او را بریده و در روغن زیتون بر
 ماز و انداخته بپوشانند که روغن سیاه کرده و در روغن مذکور راه باق نموده و شیشه کرده ریشه بریده را برود
 و شیشه کنند که بقیه شیشه برسد و درین درامد و در ده بخاک بپوشانند و قوی که دخت بارور گردد و در برون
 او را بپیزی و شیشه جدا و شیشه یانت شود و آن خضابست که مدت ها اثر او بماند و سولف تدر که تا یک سال
 بقصد نمود و چون قبل از مبر آمدن برانگیختن در حمام طلاء کنند مانع روئیدن میگرد و و کندی موجب است
 اند و روغن گردگان را خواص مثل کبریا خایده است و محلل و مسخ و انشامیدن و در روزی سه دریم تا یک هفته
 جهت درد و کمر و جهت افزج باره مانع و طلاء او جهت اکله و در امیر چشم و نرم کردن اعصاب و رنج و در دها
 باره بزرگ زایل نمودن قوباد و ارقاب و قمل بحرب و مسوط او جهت لقوه و فلیج و تشنج مانع است و بدل منفر
 گردگان جبهه انضر است بوزن او و بدل روغن او و روغن سداب و با نجا صیت منور گردگان سکن منقش و صلیح
 تروح است شرب او صفا و اچو تر یوا انباری جو رده باه که نیند و دخت بندگی است بقدر تخم مرغه و چون
 مقشه گردد و بقدر غرضی و سرخ و تیره رنگ و دخت او بقدر دخت انار و بهترین آن تازه خوشبو مند است
 که خطوط سیاه باشند و در دهم گرم و خشک و گوشتی و در سیوم است قافض و منفرج و مسکو و مطف و مقو
 سده و نم آن و در و جگر و حافظ حرارت عزیزی و باضم و جهت صلابت جگر و سپرز و او را در باره آن ویر قان

صدراع صغری و موسی و همداد و دروغن دانه او جهت بواسیر و اوجاع حارّه بمقدور الکتران قابل و قدما یکدیگر
 اورا سم دانسته اند و طبع او با سرکه و عمل محلل او رام و استسقا و ضربان و قاطع عرق مانع تشعیریه و ضما و مجروح
 نبات او جهت تقویت اعصاب استرخیه و مانع ریختن موسی و تحجیف رطوبات غریبه و خوردن او جهت رفع صداع
 فزمن مجرب است و قدر زشتی نیکو است و بدشش قلع و دوزخ و مورث جنون و فساد فکر و مصلحتش فضل و راز یانه
 و عمل است جوز القی تجویز مخصوص با دین بقدر فذقی و جوف او شمل پرده و باین پرده دانه او بقدر
 متر جفوزه و بانه که بدوی در دوم گرم و خشک منقی ملغم و سهیل و جهت امراض بارده و ماغی و عصبانی مانع و قدر
 شتر شش نیکو است با یکم شقال راز یانه و آب گرم و عمل و هرگاه است و در هم شب را و دیگر طل آب بخواند تا بصف
 رسد و جوز القی و تخمین سی و هفتاد را با قدری مکه یا سبزه بمعل شسته با مظهر شبت و بقدر احتیاج
 آب گرم و قدری عمل نبوشند نبات منقی و بی غایله است جوز القی شتر تجویز هندی بقدر فذقی و در و سبزه
 و خالید اردو پست او چهار در و جوف او دانه های بقدر قسطی و زیاده از پنج عدد بیشتر و در دوم گرم و خشک و سهیل
 ملغم و لزوجات سودا محرق و قدر زشتی تا دو در هم است با آب گرم و مصلطی آرد و در هم است با آب گرم و مصلطی که جوز
 الکضم دانه است مد و ریشیه باط و در جوف او منوی شنبه آلود و سرخ رنگ و بانه که شیرینی نقضی مایل بگری و خشک
 و قاطع اسهال مایوسین است باب سرور و جهت او رام مانع است جوز القی دانه است شنبه یا کالنج و قسطه
 و خوردن او در جوف گیاه او بر شش و بنظر بر روی زمین و برگه و نرم و برگش شنبه یا برگ خرفه و از آن عرق نیز و غار
 غلت او زمین شنگ و غرشش مثل کالنج بوده دارد و در جوف پرده غلانی کوچک و مایل بطول و در آن غلات و در آنه کوبه
 است مایل بگری و خشکی و خوردن برگش جهت تقطیر بول و جرب شنبه یا باط لبون عصاره برگه و جهت توجیه
 بنخلی مانع است جوز القی شتر تجویز و در جوف کثیر الوجود بقدر سبزه و اندک لک و مستدر و انهای او تند
 و پست خشک و چلین دارد و ریشیه و در تحت پوست جسمی صلب و جوف او دانه شنبه یا زنگور و در عدد و بانه که
 تند می ابل صرا و افضل سودان گویند و رنگ و مایل بسبزه و تیرگی و رسیدم گرم و خشک و با آب گرم در جوف و مسقطه
 جنین و رافع در و مثانه و آب طبع او مفت حماة و روغنی که از آب طبع او در و عن زیتون ترب و هند جهت درد کمر و تا
 اعضا مفید و قدر زشتی نیکو است مثالی به اشتها باه و مصلح و مفید و مصلحش کثیر او بدشش نصف او فضل و در خشک باه
 انجیره است جوز الکومل و بعضی جوز القی نیز گویند و نبات هندی شنبه یا زنگور و در خشک و رنگ و پست و تیرگی
 و پوست او نازک و جوف او غلانی شنبه یا غلات شاه بلوط و طمش مثل باطل و برگش شنبه یا بلبل و طمش سفید و در
 سیوم گرم و خشک نبات منقی و سهیل و منقی بدن را از اخلاط رویه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع باطیه
 و حماة مانع و مرغی اعضا بر تبه است که بعد از خوردن او نیکو است بحالت اصلی نمی آید و مصلحتش نرا که در بوم و قدر شتر

[illegible]

الحامع الالف حاشا نزعی از پودنه کوهی است شبیه بر صفت و بقدر یک شبر و شاخهای باریک مایل
سبز و برگ در نیره و باریک و گلش ریزه و در و سفید مایل به بنفش و سرخی و در سبزه لاجه امرو و پودنه
کوچکتر از خردل است در آخر دوم گرم و خشک و سخت و قوی و در بر بول و صفت و عرق و شیر و خرچ و خین و شیم و صفت و صفت
و منفی شش و سینه و مقلع و سهل بلغم و اقسام و قوی معده و کرده و تحلیل خون جامد و تریاق و سموم بارده و چوب
و نباتی و رنگ و ذرات و سهل بود و اقسام مقام اقیون چون حاشا را با ملک و سرکه نبشتند سهل بلغم و خلط امحیه
بان و بلغم او با عمل جهت عسر النفس تنفیه بلغم و سحوق او باب و عمل جهت تولج و تحلیل فضول و در درج و گلو و تقویت
کرده و تنفیه آن و تحریک باه و رفع حریم و خور و ن قلیل او با طعام جهت توت با حره و ضما و او با حره که جهت تخش
و تایل شکوفه و ارم تازه بلغمی و بار دکنه و شراب جهت عرق و اتمثال آن نان و مضر ریه و مصلحت فلفل و قدر شرب
و در انتقال تا چند ریم و بدش نیز زن و اقیون و در غیر تنفیه کوزن و نیم او صغر چون یک جزو او را با ده جزو اب الگور
بجز شانه تا ثلث او موزر در جمیع افعال قوی تر است و چون صد انتقال او را گفته و بخته در لسته و شصت و شصت و شصت
الگور و افه که از تداوم شرب جهت تقویت با حره و رفع سقوط است و او جاع و عصبان و برودت آن و سایر اوجاع نادانگاه
و تشویه پنهانی بار و در نفرت سردی هوا و برودت و سموم بارده بنایت موثر است حاشیش بفارسی خشن
گویند خیز است که در آبها بخند گردد و میشود و مایل سفیدی و بفره مایل شیرینی و حار و بسیار تند و قوی تر از زعفران در
چهارم گرم و خشک و پدید هم اومقی قوی و یکد هم اوشده است بقی مفرط و ضما و او جالی و سبزه کنده و خسا و مصل
است و جهت امراض بارده استعمال او در خارج بدن جایز است چنانچه بفارسی شتر خار و تبرکی دوه یکانی
نامند گیاه است که ترنجبین بر او منقذ میگردد و کبیا خشک در افع و جالی و مفتح و تریاق سموم و شرب و بخور و ضما و
رائع و اسیر و طلا و عصاره سوخته او جهت ترویح با عی و عیدیل و مضر کرده و مصلحت کثیر ادبش چند تو قار و در غل و
کباب تازه و تریب و نه جهت مفاصل و جمیع علل بارده بنایت موثر و اکتال عسر او جهت بیاض قضیت چشم و قطره
قطره او در بینی و بعد از آن استنشاق بر و غنغنه رائع صداع و غم و جرب دانسته اند و شکوفه او جهت بواسیر رائع
است حال و تا اسم سراب و ضا است حافر المهریه و در بخان است حافظ النفت تین است
چراغ صودا و است حالب و زوزه است و حفظه جو و از فساد میکند حافظ الکافور فلفل است
الموئی و حافظ الاخشار و طر است حافظ النخل و حافظ الاطفال و نیزین است حالب و شمر
جالیوس گویند زرنج است و بعضی گویند جالیوس و بعضی گویند فاشا است حال اس اسم برانی سفید است
حالبی اطیوس است حافر اسم جو است حسب النیل بفارسی تخم نلوز گویند و او دانه گیاه
شبیه بلبلاب و بر بخور و پودنه گلش کبود و بنخل بلبلاب از افتاب بهم می آید در غلات هرگی دانه دانه

صف
ح

ح
ح

[illegible]

و نضایابی حاجات منتهی است حساب حیوانیت بسیار کوچک و سیاه و شبیه بقرب و از جمل بار کثیره در غیر
 بید انجیر بهم میرسد و چون کسی را بگزید و بکشاید از سر روز نمیکند و در عالجش تریه و تخم ر قوی است
حباری نغاری میوه که گوشت در غایت بری خاکستری رنگ و منقش است با و متعارفش دراز و در آخر دوم
 گرم و خشک و موافق برودین و گوشت و پیله او جهت ربو و ضیق النفس و سهر و پرده سنگه آن و جهت خفقان و اکثر
 امراض سین و الکحال و با مثل آن نمیکند جهت ابتدا از دل غایت مانع و چون پیله او را با اندک نمک و سبیل سر
 بقدر بخوردی حساب خشک کنند پنج عدد او را در قطع اسهال دور که در بمانند معیدیل است و خون را داس
 خفای با آب و شراب جهت ربو و عسر النفس خاکستری جهت نایل ضما و اذیان کشت او در بضم و مفرج و درین و
 در صحت نس که در او چینی است و گوشت چون نافع و در ابا هوزن و حب المیم سائید و با عمل کمی طعام کند باعث
 محبت مغرطی شود و تعلیق او در حب قبول و تعلیق چشم راست او را در چشم زخم و تعلیق سنگی که چسبیدان او
 بهم میرسد قاطع رمان و بیضا و خضایی خرمی است **جرج** مرغی است شبیه بپاری و از آن که چتر در کنار
 ا بهای باشد گرم و غلیظ و مولود خوان شود و او در صحتش هر اخن و با او چینی و آ بکامه بدون و در غنها استعمال نمودن
 جدی و نغاری و دانه نبات را گویند و در طی ذکر اصل هر یک مذکور است حبش کل نبات با من شجره گیاه
 خوشبو است و از مطلق ارم او در پنج بری است **حب الفیل** و **حب الفضا** در نجوش است **حب الفی**
 بر نجاش است **حب قرظ** در خشک است **حب اترج** در حقیقی است **حب انجلی** در نجوب است **حب البقر**
 با پنج است **حب خر اسانی** بقدر اسانه است **حب صقری** و **کرمانی** و **حب نبات** است **حب**
حب خطمی جام است **حب التماخ** و **حب الما** و **حب نهریت** **حب السوخ** مرد است
حب جلی فلکبدون است **حب النهر** و **حب جوس** است **حب البقر** کرسنه است
حب مدات **حب الفلفل** حب سسته است **حب اللهو** کالنج است **حب الذهب**
حب الفار است **حب المرو** و **کرمانه** و آن غرمان است **حب الفهم** بلاد است **حب**
القلقل در حرف مان مذکور میشود **حب ریحانی** شیخ است **حب القلب** سداخ است **حب قاجان**
 و قاجار است **حب بر شاد** تخم نوی از جرج است که حروف خطی نامند **حب البطم** حب الخضر است **حب**
الوزان الصافیه است **حب الرشاد** بر الحاض است **حب القدر** تخم فحکنت است
 و گویند شکر میون است **حب سمانی** دانه قاقله است **حب خطمی** **حب السلطانی** و دانه است
حب النافوح بنت نبد و پنج و لوب خشک است **حب الاثل** غده است **حب العرعر** ابله
 است **حب الصراط** مازیدون است **حب العروس** کباب است و گویند تخم نیز است **حب**

حب جلوه و انبساط است حب السواد شویبر است و شویبر از این نامند حب المصفر
 ز طم است حب الملوك ما هو وانه است و گویند دند است و گویند حب منبر کبار است و بنده اوی گریه نیست
 بنده او اسم و اصیا است حب العصفور و بن است حب القناریه حب الثعلب
 حب جبین و حبین و بنی است حبیل الماکین بلباب است حب بیت الی که بلباب میزند
 حب الحیا و حب آتش و غیره حکم بنا داشته در دروغ است حشره غوره و انکوره
 است حب سبزیانی اسم نفع است حجر اسم هر چه از زمین صلب گردد و از توالی رطوبات
 و جفاف مرده بعد از تارخ فروز ارضی او گردد و اختلاف رنگ بحسب محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال این میباشد
 رطوبت و برودت غالب هر دو باعث نکر و حرارت و برودت باعث حمرة اند و قلت ان سبب صفت و حرارت
 منقط و رطوبت ضعیفه موجب سواد و محک و غیره حکم المزاج بخلاف رنگ ظاهر اوی باشد حجر لیس سنگیت
 انبرد با اندک شفافیتی و چون بسایند مثل شیر میگرد و در دوم سرد و در اول خشک و قاطع نزن الدم و حیض و نیست
 حصاة و جهت تر و صمد و صفا و اوج سواد و احتمال اوج شفافیت از نازل و قرح و سلاق نافع و مررت یرقان و شش
 عمل و قدر تر شش خنجر هم و بایش شافعی است حجر عقیقه سنگی است سفید و سائیده او غلیظ مایل بر روی و شیرین
 مایل بر ارات و منقحی تر و در افعال ضعیفتر از حجر لیس سنگیت و عرقانی رنگ و تو بر تو زو و شکن
 و از نواحی منرب خیزد و در شکن کبر و در قوت شش و از آنکه از ضعیف تر و با شیره و خزان جهت تر و عقیقه چشم
 و الیام طبقه قرینه و بر آمدگی حد و شش و از آن جهت است حجر قسطی لغت معطونه نامند و آن سنگی است
 مایل بر سبک و دست و نبات از و شکن و گاه در آن با و جامه میشود و در اول سرد و خشک و قاطع سیلان خون در
 ظاهر و باطن و محمل او رام و محض قوی و از شامیدین و با ابی جهت اسهال غریز و در دمانه و لغت الدم و زرنج و جهت
 قطع سیلان حیض و در یک گرم و در و در جهت سیلان خون جراحات و احتمال او با و در یه مغویه جهت تر و
 چشم و با موم و در جهت منع زیاد شدن قروح خفیه و الیام جراحات نافع است حجر شمشیری سنگی است
 شبیه بر بر جود تیره و گویند نوری از بر جود است و از بلا و جش خیزد و سائیده او سفید رنگ میشود و گرم و بسیار
 تند و منقحی و جالی و جهت از الیام تریب الیهد و بیاض و آتش اید و در و درم و ظفره نافع است حجر الیهود سنگی
 است بشکل بلوط مایل سفیدی و با خطوط متوازی و در اب نرم میشود و طعمی ندارد و میگردید که زو ماده بیاض
 و ماده آن مستدیر و سفید و خط سیاهی و در شش و سمنوی و بقدر جزوی است و جهت حصاة زان و
 و زو و شکل بلوط و مخصوص حصاة مراد است در اول گرم و در دوم خشک و گویند مستدل است و در بر بول و مانع
 تر از حصاة و از یکد انگ تا نیم مثقال او با پنجاه مثقال آب نفق سنگ کرده و شانه و طلا و جهت الیام جراحات

و با عمل جهت تلبین صلابت نافع و مضر منده و سپرز و مصطحش تخم کزنس و عمل است و گویند مضر و مصطحش صمغ
 است **حجر الفلفل** بزرگ و صوف مالایس چرستنی است و این قند گوید که آن سنگ ریزه ای شبیه فلفل است
 که در صحن خشک گوشت فلفل بان مخلوط شده کیفیت او را حاصل میکند و در اطلیه مثل کف استعمال است
حجر الکهرسنگی است که تیره را جذب میکند و در صحن زیادتی نور تیره را غلبه میدهد و تبدیل سفیدی میشود و آنکه شفافیه
 و سنگ است و در مغرب و بلا و غرب یا نشسته میشود و در دوم سرد و در اول خشک و جهت صرع الکلا و عوطا موجب
 دانسته اند و جهت خن و خفقان و زنن الدم و تلبین او در بار کبودی باعث قبول و چاه و رفع خف و زنن و
 او خن و او بر دخت خراها فطام ثمران و ثمر آن و مضر کرده و مصطحش کزیرا و قدر شترش یکدس حجر افرقی سنگی
 است مابین جفته و نقل و اخرا را مختلف است در صلابت و لین و با خط سفید مثل اقیما و از آن قیقه خیزد
 و با قوت محفقه و اندکی قابض بالذرع و عرق مطفی اوسه بارز خن فلفل او قوتیر و جهت قروح خنیه و متعنه و مغر و با تیر
 و عمل نافع و موجب منسل و با مسهم روغن جهت سوختگی آتش امراض چشم مفید است **حجر الاسا که سنگیت**
 ملون سفید و زردی و سیاهی و شکسته او مایل به تیرگی و کبودی و مستعمل فلفلش و در آنست و در روغن جهت ورم
 لہات و جراحات و قطع زنن الدم نافع است **حجر السجره سنگیت** رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند از آن
 طهت گردد و در زواجی شام خیزد با محلات محلل و با محفقات مجفف و جهت ریاخ و در کین و الیام جراحات نافع است
حجر السلوان سنگیت سفید و شفاف و شبیه ببلور و فرق میان او و بلور نرم شدن است و در آب جهت خفقان
 و زنن الدم و حرارت معده و انشامیدن او را نفع مضی عشق است و قدر شترش یکدس و نوعی از او مایل به زردی و
 بسیار بر آتش و از جمله سموم است **حجر الکلب سنگیت** که چون بطرف یک اندازند پندان گیرد و دور افکند و در
 عداوت موثر دانسته اند چون در آب با شرب اندازند از آن بنوشند و حضرت را و در مجلسی باعث عوده اهل
 مجلس و گداشتن او در برج کبوتر باعث گرختن کبوتر است **حجر حرامی سنگی** است سیاه و پد بود و از
 صعلیه خیزد و از آتش شتقل کرده از آب کم که بر در زیر شعله در گردد و از روغن اطلیا یا ب تلبین او جهت
 صرع و در درم جهت زنان عاقر و منع از نیت حیوانات نوزی و خورشیت که زاینده بموام موثر
 است **حجر اعای** به ناری سکر سنگ و سنگ زخم مانند سنگیت شبیه به علاج و از بادیه عرب خیزد
 جالی و قاطع زنن الدم جراحات و سنون محرق او جهت جلا و دندان و تقویه نافع است **حجر غا غا طیس**
 سنگی است که از او می شود رنغا غا مابین غلظین و طریه خیزد و معروفست بجهنم چون در آتش گذارد
 مثل چوب سوخته گردد و از کبر لال او کو قیقه سیاه با صلابت و سفیدی و قبلی از احراق سیاه مایل به کبودی
 و بسیار سبک و صفایحی و بوی او در صحن احتراق مانند بوی شام حیوانات و فقط است در دوم گرم و در یک

مختلفه طلای ساینده او با آب باعث جفت شدن عضو میشود و حجر المرام سنگی است سیاه که از طرف دیگر میسازند
 و در خراسان بسیار است جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم موثر است حجر الکبرک سنگی است بسیار سفید
 و از بند و ساحل دریای بخاخر و قبل از کماکی با کدورت و بعد از آن خفای و سفید میگردد و شبیه حجر سلوان در آخر دوم
 سرد و خشک و رابع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور و جهت نزف الدم
 و احتیال و جهت رفع بیاض فرج و بازه و از آنکه آثار قروح چشم و اعضا و سوزن و جهت بکشدن دندان و رافع زرد
 او و جمع امراض و دیان و شامیدن طعام و شراب و در قدح او کورث سرد و رافع شرب و مجالس و شستن
 او و رافع پنهان و سحر چشم و دمو رش و دستی مردان و زنان و گدازش و در منزل مینا غصین بدستوری کنند
 سبب الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر المک سنگیست قلیل الوزن و سیاه و گویند
 مایل سفیدی نغمی میباشد و چون بخار دهان متواتر باورسد طعم زعفران از دهان ظاهر گردد و چون با او اعضا را
 بماند چرخ را زایل کند و بعضی از آن سنگ پاتریب دهند در دوم سرد و خشک و جهت درد کرده و عفونت خراب
 و جهت بیاض چشم و بیشتر مضایب احتیال و نایب تنف و قدرش ترش یکد انگ حجر المک سنگی است باطلی و
 از آن که کچتر و سفید مایل به تیرگی و در شکم خردسنگون میگردد در دوم گرم و در اول خشک قلیق و شرب آب
 رافع حزن و هموم و وسواس و در دهن داشتن و جهت رفع تشنگی و شامیدن ابی که او را شسته باشند جهت
 تشنگی غوطه بنایت بیدل است حجر النار سنگی است زنده است و سنگ جفاک مانند آن است
 و اگر آن مختلفه می باشد و در اول سرد و در سیوم خشک و در او محففت خازیر و جهت التیام زروع غیر لانه مال
 جیم اعضا نافع و التیق او بر ران زنان که در لثه بسته باشند جهت عسر ولادت موثر است حجر المصططیس سنگ
 این را است و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین و لا جودی صاف و زرد و سیاه است و در سیوم
 خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوت جاذبه او از ر بودن این ساقط گردد و از مالیدن نثر بر ر
 قوت او شود و در خیال بر گاه در خون گرم اندازند اعاده قوت کند خصوصاً چون در خون بر نر اندازند و در هر روز
 غیر و هندی تا سه روز و عسوق و رطوبت نیز محقق قوت او است و شرب او مقوی جگر و سپرز و مزبل حصاة و فاقه
 و نفرس و مفاصل و عرق النسا و عسر ولادت اما در الحسل اخلاط غلیظه و باقوا فی قاطع و سهال و ذرور او
 جهت رفع مضرته جراحات آلات انبی زهر و ارجحیبالا شرو جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و حرق مغسول
 او در جمیع افعال مثل شادنج و قدرش ترش تا نه قیراط و داشتن او در خرب سفید باعث قبول وجاه و مصیبت
 قضای حاجات و در دست نگه داشتن رافع که از او در دست و یا قلیق او بطرف چپ جهت عسر ولادت و در
 زامیدن موثر است و گویند چون حایر نمیسازد کندن این اثر از او زایل میگردد و چون زحل در سنبه باشد و او را

بالکلیه بسته بر مرتبه داده اکتحال نمایند و مرغ در میزان از این نیز سه مرتبه داده و یکی از
 اکتحال نمایند و شخص مختلطیست در بدو نظر شخص محول مابین کند مرتبه باعث محبت ثانی بآلی کرد و
 که مافوق از منظور باشد و مجرب دانسته حجر لیس سنگیت شبیه به پوره ارمنی و از آن پورج
 و طبع و با نقطه های زر و سفید گرم و محلل و قوی و تدرین بر وزن زینونی که در آن جوشانید و باشند جهت رفع
 ماندگی بسیار مفید حجر المثنایه سنگیت که در شانه متونگه شود گرم و خشک آشامیدن و جهت تفتت گرده
 موثر و جهت سنگ شانه بی نفوذ است و اکتحال جهت رفع بیاض چشم مفید است حجر الحام جرمیت
 که در یک حمام بخور میشود و تیره رنگ دست و گرم و خشک از او سیسره سلطان رحمست و صفاد او جهت
 رفع سرطان غیر من موثر حجر البقر سنگیت که در زیر بره و شیردان گاو متونگه میشود و باز هر کاس
 و اندازند و مایل بسیاری و با اندک براتی و سست و منقطه سبک و بعضی بزردی و با طین و مایل سفیدی
 و زردی بیشتر و گاه سیاه به هم میرسد و هر گاه متونگه گردد و چشم کاه و مایل بزردی و سفیدی حدود است
 که داند لاغر میشود و اکثر اوقات فریاد میکند و پا در بر بند و بعضی پهن و بعضی طولانی و بعضی مدور و آنچه در زهره
 او متونگه شود از یکدنگ تا چهار شقال میباشد و خوش تاد و سال باقی است دور آخر دوم گرم و خشک و در فعال
 از حجر انیس نهایت ضعیف تر و محلل و ترسین و در حیض و بول و باری و نفیست حصاة و اکتحال مغزی بصورت
 بیاض و طلای جهت بهق و بر ص و آثار بواسیر را نیامد اجازات و با آب شیر جهت حرده و غله ساعیه و اکتحال
 آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه و در موضع بر ص و او انقلب بعد از آنکه متونگه انجرات است و سوط
 یک عرسل و با آب برگ جفت جهت نزد آلب و خورون و هر روز بقدرد و وجه با جلاب بعد از حمام با فاصله یا
 و حمام تا چند روز از عقب آن گوشت آب مرغ زرد آشامیدن باعث تسکین بدن از جربیات دانسته اند و مضر
 محرومین و صده و عطش کثیر و تدریش تا و قیر اطریک متقال و قاتل است و آنچه در در و دگام متونگه شود
 بزگرتر و سبکتر و در افعال ضعیف تر است حجر الابل سنگیت در گاو کوهی متونگه میشود و در باز هر
 ندر کوشد حجر الحوت حمیمه که در برای بخور میشود و صلب بهق می باشد گرم و حاد و در زیر این سنگ
 اگر به نهایت قوی است حجر بکری جسمی است سفید و مدور و صلب و در جوت او دانه ایت که با علی و افضل
 حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و نسی از آنکست است و یکدنگ تا دو دنگ و نفیست حصاة هر غنوسیه
 نهایت موثر است حجر لافروج سنگی است مانند قیثور بر آب می استند و از استقبول خیر و نجف
 و قافض و یکدنگ تا دو دنگ و در حال رخسار مقرب میکند حجر الحری سنگیت سیاه و با سوراخهای مانند اسفنج
 و با غلظت و از جبال طر شتر قیثور در آخر سیوم گرم و خشک و محلل و حایس خزان حیض و چون کم کز

سر که بر او سینه عضو را به بخار او که دارند باعث از الدم و دافع نرف الدم و در عاف و خون حیض و شستن مقعد
 سر که در آن قافه او را انداخته باشند جهت بر وز مقعد و نطول آن جهت محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و دفع اعیان
 و حمل جرم او جهت بر او سیر و دفع حمل و طلالی آن جهت استقنائی است حجر از منشی سنگی که لا جوردی و انحر
 و بار طیه و نرم مسکن قسمی از سرخ تیره و از ارینه خیره و در دم گرم و خشک و مفرح و مهمل قوی شود و دفع
 از لا جوردی و اسلم از عرق سیاه و جالی کرده و مثانه و باطنی جهت خدام سفید و مستعمل او مفصول است و مفرغ
 و منقحی و مصلحت کثیر و عمل و سیخ و انیسون و قدر شتر شش تا نیم مقال و بیش لا جوردی مفصول است حجر البصر
 سنگی است سفید و در وصفان و از حجاز خیره و قسمی از الکفت است و حجر البصر و حجر العقاب نیز گویند چه در
 ایشان سر و عقاب یافت میشود و این که در قایل این کلام است و مولف تذکره او را الکفت دانسته و ظاهر
 از آنست که قسمی از او باشد چه الکفت چهار قسم است و قسم او سیاه و در حرف الف مذکور شد و دو قسم سفید و بالجمله
 است میدان قلیل او در بول و مفت حصاة و تعلق او قوی دل و بر شانه در بول است حجر بازرقی سنگی است
 شبیه حجر قرنی و بقدر کف دست و سبک و اندکی از طلاست آب کثیر و بر آب است و بعد از جذب آب بقرب آب
 رود و چون در آفتاب گذارند آب را پس در جهت استقائى زرقی نافع است و چون موضعی را از حوالی ناف بر اخت کرده
 بر آن به بندند جذب رطوبات کند حجر الخیاضی از همان است و چون دافع خوار است باین اسم نامیده اند حجر
 الالبیض سنگی است سفید و سائیده او مثل شیر و جهت بر بول و در جمیع انچه فاذر بر حوالی ناف است
 بدست و دافع و گویند حجر البیضی است و مراد اکثر آن از حجر البیضی زجاج است باینکه است حجر القیقشور سنگی است
 متخلخل و سفید شبیه به سفنج و بر روی آب لیست و گویند نوعی از زید الحجر است و سیاه او نیز میباشد و از سنگین
 اعمال مضر خیره و در اول گرم و در سیم خشک محلل و حابس نرف الدم و سر که او را گرم کرده در آن سر که انداخته
 جهت ضیق النفس و طلالی و جهت شتر شدن و تحلیل رطوبات و استقنائی و چون حک خطوط از زشتحات آن
 کنند اصلا معلوم نگردد و محرق او جهت جلای دندان و استحکام آن و برون گشت زباده و فروغ غایره و شب که او را
 و دفع آثار و مالیدن او مثل سنگ یا بر کف پا جهت دفع صداع و تقویت بصر و تر است حجر البیضف لھا و بیاض و
 عبارت از ششم فارسی است و آن سنگی است در غایت صلابت و بهترین اوزن و تونی پس باینکه بر روی لبس سنگ
 صاف و بعد از آن سنبه نایل سفیدی است در آخر دیم سر و خشک و مقوی مده و قاطع نرف الدم و بر صیر و قزو
 باطنی و خفقان و حرقت البول شرب او با تراب سفید مفت حصاة و تعلق او بر گردن جهت خاق و بر مری و مده جهت
 تقویت مده و بر آن جهت بر ولادت و در دست جهت سحر و دفع چشم بد و مضر صاعقه و گویند چون قمر در بر
 انشی باشد و بر او صورت انی نقش کنند تعلق او جهت الام باطنی نافع و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد

[illegible]

است حد جلدار است صلیح خط است حد قی هر گلی که مستدیر و شبیه چشم باشد الحار
 مع الرابو حمر مل بخت سربانی نوعی از سداب که می است و بفارسی اسبند نامند نبات او تا بقدر ذریعی میشود
 در آب که بوی تند می دهد و بر گشس مایل بند و بر غلاف دانه های او در و مثلث الاضلاع به خطوط با اندک سبزه
 و تخم شنبلیله بقدر خردل و تقیل از رایحه و از مطلق حمر مل مراد است و شمی از آن را بر ک مثل برگ بید و از او کو حکایت
 و مایل سفیدی و گشس مثل یاسمین سفید و خوشبوی می باشد و غلاف دانه او طویل و حمر مل اسبی با اعتبار غلاف او
 مانند حمر مل عربی و در تیزی سولی و بفارسی صندل دانه و سربانی سباسبه گویند و سیوم گرم و در و دم خشک
 و تو شش تا چهار سال باقی میماند لطیف و محمل ریح اما د مواد غلیظه و مهبی و مسن و در زبول و حیض و شیر سهیل
 سوده و بطن غلیظه و حب القرع و جالی سینه و شمش از لزوجات و نفور و جهت تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم دانه
 طبع و گرم او جهت شروع و تسخین بدن اعضای هوایه و دفع تویج و عرق انس و دفع و اراض بارده و استسقا و
 دفع خون و اعیان و سرد و بر تان و سیان نان و چون یک اوقیه او را گویند و با چهار اوقیه آب بخورند و آب او را سه
 اوقیه غسل و دو اوقیه روغن کچد بزنند و قوی می نماید است و در ترقیه سینه و اعلای بدن از لزوجات و ضیق النفس
 سعال رطوبی بیدیل و هر گاه او را بقدر یک طل و در شراب یا آب انگور که بقدر سی طل باشد بخورند تا بمر برسد و روز
 تا دو اوقیه از آن تاسی روز بزنند جهت دفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و اعاده حمل زنایکه در وقتی می باشد
 باشد و بعد از آن نشوند می نماید و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بزنند و چون پانزده روز صاحب عرق انس
 هر شب یک انتقال و نیم از حمر مل گرفته تا دل نماید باعث دفع آن علت گردد و مجرب است و چون با تخم گمان مخلوط نموده با غسل
 سرشته و او مت نماید جهت دفع ضیق النفس بیدیل است و چون زجاج محرق اضافه نماید نفقت حصاة کند و اگر کحل
 آن با زعفران در بره مرغ خالکی و غسل و شراب آب با دیان سبز جهت التحال ضعف بهر امتلاهی و نظول آب مطبوخ
 او جهت تقویه اعضا و سیاه کردن کبود و از ازاله خدر و مطبوخ او یا آب در روغن کچد و مراد است اکل آن جهت دفع امراض
 جگر و سل و صفاد او با روغن شبت براف و آنگاه جهت تویج مزمن و سوط و صفاد او آب مطبوخ او جهت قطع ترله و حمرة چشم
 و قطره او که در آب ترب در روغن زیتون جوشانیده باشد جهت گرانی سامه و کرمی و دودی و طین و بخور او جهت درد دندان
 و تلیق او در لته کبود و دفع سحر و گویند و آن در خانه باعث زفت و بخور او مبطل این امر است و مرث غشیان و
 خضر مجرورین و مصلح ریب و یوای ترشش و کنجین و ترشها و قد ترشش از کیمتقال تا دو انتقال و بدشش فرمانا
 گویند تخم سداب است و حمر مل از پنج بار روغن اریس سامیده باشد منفع او اوه عروق خون بواسیر است و روغن او در
 گرم و خشک و محرک باه و منفع سده و مانعی و جهت فلیج و لقوه و صرع و خشمه و ریح اعضا سبب بر او نهاده و مانعی و خشک
 او جهت عرق انس و در و کرم و برودت کرده و درم مفید است حریت بیار تختانی و نا و غشانی بنامیده که بر نه بهر

کمتر از رشتا و در دل فارسی و خردل سفید نامند و بعضی حرف بابی را باین اسم می دانند شنبی و شنبی رطوبات
 دارد و رخ ارنده و در سایر افعال مثل رشتا است **حرف السطوح** حرف مشرقی است **حرف مشرقی**
 قسمی از حرف سبائی است بقدر ذری و با تانهای باریک و برگ او از جانبی مثل نبات خرب و شنبی بزرگ است
 و از آن نرم تر و سفید و شیرین مثل فلفل و گشن سفید و ترسب بخردل و در حدت قایم مقام فلفل و در طعمه بدل آن
 و گشن سفید و در اطراف شعبها و در جمیع افعال قویتر از حرف سبائی است و طبع آن نبات او با نبات جوهری نر
 بارده و در غلظت سینه و تحلیل نفخ مؤثر است **حرف الحما و نباتی** است که در کنار آبها می رود و برگش شنبی
 به برگ تریاک و در اول تون مستدیر و در آخر با تریف میشود و او غیر جبر الحما است چه جبر الحما و در میان آبهای
 ایستاده می رود و برگش بی تریف است تازه او در دویم گرم خشک و یا بسرا و در سیم گرم پیچیده و مدبر بدل و
 حیض علت های بارده باطنی و ضما و شش حبه قروح و بنور و کلف نافع است **حرف سفت** اسم بخشی و در آب چشم
 نامند و بفارسی لکڑ است سبائی او را برگ بزرگتر از برگ کاه و با طبعیه چسبند و اطلس یا لبسیای و سافش
 بقدر گشتی و تاد و در طول او در سر او چیزی شنبی به شنبی مجتمع از اجزای رنگ بخشش یا لبسیج و باله و جبه و
 بخشش طولانی و از جز بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک گویند و در اول تر است و با طبعیه فضلیه و موی و در بول و خا
 طبع و سخن کرده و در تانده و محک جلع و محلل ریاح و هاضم غذا و حبه شش و احتیاض اطراف عضل و جرح است امعا
 و ضما و ادویه دار و الثقلین خوشبو کردن عرق و موم و دغنی را که یا سست مثل او آب لکڑ نمزد و کرده یا شنبی حبه قابل
 او را مصلیه سریع الاثر و حبه ترس نافع و فطول او جهت خارشش بدن و ضما و جبه و شنبی مثل اشک الزمانی
 عصب سفید و مفرد و موم و سودا و نفاخ و مصلحش او دیر حاره و دغنی و سرکه است و قسم بری که مراد از مصلحش
 او است برگ سیاه تر و کوچکتر و ساقش بزرگ و خارشش تند و در شش چیزی بقدر رانار و خار دار و خیش سیاه
 و غلیظ در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع خواص قویتر از سبائی و مصلح هوا و مستحضر و منجمع هوا و غلیظ
 سینه است و مضر و درین مصلحش سرکه و ترشها است و طلا اجزای لطیفه کل و با سرکه جهت جرب و فطول و نفخ
 جمیع اجزای او جهت خزان و دفع قمل نافع است و قسمی از بری که میساق و کوچک و پر خار است خرم نامند و محلل و
 است و صغیر خرف را بفارسی لکڑ نامند و انشا الله که خواهد شد خردل و در آن حیوانی است شنبی بو زود
 و در آن بسیار از آن کوچکتر مثل مار کوچکی است و با دار و سرش باریک و طولانی و در عرض روزی بزرگ و بالوان
 خلفه میگرد و در طبعستان با چوب کول و در اصفهان مال مانی نامند و از جمله سموم است و در خانه ها و کوه ها یافت میشود
 و در آن گرم و خشک و فلیق دل او که در آن سیاه سست به شنبی جهت تب بر و طلا ای جلد حرق او با سولفس کلس
 و جهت است بحدیکه از قطعه و تریب تمام گردد و احتمال نموان و جهت تقریب با صره و سرگین او جهت میاض و حله چشم

در ضما و در جهت شکره در غنچه انار سفید است و سرگین و سفید و سبک و در بوی شبیه بتراب میباشد و این را
 فرموده که ضما و پیچ و گوشت اوموی را می برد و تکیس کردن بر بازوی راست پیچ باه و شهوة جماع است و پخته و
 تکیس بهره است که تریب کرده او باشد بر کمر شخصی باعث شده قرة جماع است و از محمد بن احمد نقل نموده که خوردن
 تر اطر از چشم راست او که خشک کرده باشد با آب سداب البته قاطع منی است و یک تیر اطر از چشم چپ او با آب نخود سیاه
 مطبوخ و دو استار روغن گاو نبات محک باه و منخن کرده است و چون خوردنی را با سبک صاحب عرق الف صید کرد
 رگ باطل این او را در موضع رانگان رگ را با سبک صاحب عرق قطع کرده بعد از آن با دست ریزه نماید بدون الی بالحق
 و غن آن علت شود و گویند مجرب است و مکر بصحت رسیده خوردن گوشت دمنق او مورت خدام است حریم باغی سی
 اناب پرست گویند و او چو انیت شبیه برشش و دناش بلند و موی و افشان و نظیر همیشه باقیاب در چهارم گرم
 و خشک و از جمله سموم و خون مانع روئیدن موی که کنده باشد و رانق انار جلد و طلائی آب مطبوخ او رنگ بدن را آینه
 روفر نیز می آید و گوشت او مورت سل و دق است و یک گرم او کشته حر جوان غنخی بالی و در جوفه که
 شده حر در البقر حرز القرات حرز القمار حرز الحمار است حرمل غن بزرگ است حرش
 بنا و مثله مارهای است حرش الحس بنت اندلس جلوب را نامند حر بقم خاک خالص و یکبر و غن
 خاک سنگ زار است حر قه طماهی که بغاری کاجی گویند حرمل امیض و حرمل عربی تسمی حرمل
 است و مذکور شد حرمل عین سیاه است و آنچه کون در ایام او متغیر شده باشد حریط اسم عربی ازاد
 ارج است حرمانه اسم بنی بر باقن است که بر نیل نیز گویند حرشا و حرشا بنین و بنا و شد و دل بر
 است حرص نشان است حریر ابریشم است حرفقان اسم سنگ است حر ب طلح
 است حراب اسم عربی اشتغرا است حر الشیطان علف الطلیل است حر به بو عجب
 بطرس است حر اسبانی و بری میباشد و از مطلق او مراد استانی او در مازندران نامند
 گویند ساقش بقدر انگشتی و از آن بار یکتر و ساقهای او بار یکتر و شش بالایی که ساق میشود و قبه او شبیه قبه خور
 بری و مایل بر روی و شش عریض مایل بطول و تنه طعم با عطریه و برش شبیه بر برگ شتر و از آن بسیار ریزه تر
 و بخش شبیه سفید و با آنکه تنه و طعم او بدستور برگ مرکب از طعم زردک در ازبانه و صهارخت و سعید چرا
 و این تکیه گویند که در طبستان او را جعفری نامند و ظاهر جعفری تسمی از بری او میباشد و خاک که شده در او
 دویم گرم و خشک و باضم و در بول و حیض و کاسریله و مطس و جبهه و غن سم بارد و بولمان و تقویت معدن
 بارد و مانع و مضر و در جوب و بنور و در جوب و درین و مصلحش سووق است و آب سرد و کاسنی و تر نیز
 بقول بارده است حر او بری و حرز نیز گویند و تسمی میباشد و از جمله سداب بری شمرده اند که است

او جهت تو باد غرغره او جهت دوم از زمین و باروغ کل جهت در گوشت مفید و مغیر و مصطح نبات و حتی شش و قند و غیره
تا در درم است **حشیشة** اسم اصطلاحی قند است حشیشة الکد که گیاهیت بنفشه بخلاف درش
شبهه عکس از آن بر گز در آرد و درم گرم و خشک و محلول لطیف و ضار و او جهت دهم و فرج شهیدیه نام است
حشیشة العلی این که در گوید که او را در کیلان خشت نامند و از جمله پودنه است و در مازندران او می گویند و
آن شبیه نشو و نما و بیل بسیار است و خوشبو است و با نجاصت اخراج راوی در حلق مانده نماید و در بسیار افعال قویتر
از اقامه و درخ است **حشیشة** القرب صام و با است و بنفشه بخار بولایون است **حشیشة الکلب**
از سیوان **حشیشة البصر** گیاه اطیال است **حشیشة الحار** اسامیه و حشرک است **حشیشة**
الطحال **حشیشة الدود** است و قوتند ریون است و حیوانی را نیز این اسم اجزا نمند که در قدیم مشهور باری
دار بدن بوده و افعال سبب و سبب آن **حشیشة السحرا** و **حشیشة اللی** این است **حشیشة المر**
بنفشه شام گیاه و در شام و در عراق مراد از آن گیاهیت که یک راوغ میکند و در بلستان یک و او را می گویند و
قسمی از دوشش شمرده اند **حشیشة المعادن** گیاهیت سفید و صلب و قوی و سبک و چون شکسته شود اجزای او ریزه
میکرد و باروغ چون مستعمل گردد و شکله او بر طرف غشود و در شش مندر نامند و داخل ضادات ملوک می کنند و او
جالی و مورت صیت و طراد است **حشیشة الاورام** اندریون است **حشیشة السلطان** چن ابغی
است **حشیشة الاسد** اسد است **حشیشة السعال** ریون است **حشیشة الارغی**
ملیکی است **حشیشة السنور** یا در بنجریه است **حشیشة** شفا قتل است الحار مع الصاد
حصرم که اول درخ ثالث بفارسی غوره نامند و آن که در نارس سبز اول دوم سرد و در آخران
و عصاره آن سرد و خشک و طبعی حرارت خون و صفرا و قاع و صفرا و قاع و عصاره بلغم مسده و مقوی بلکه بدن
و حاسب طبع و مانع القباب مواد و مانع سستی اعصاب تشنگی و ضار جهت خوشبو کردن عرق و پوشش بدن
و خارش و سستی بدن مانع و ضعف معده و سپر ز مفره و موله ریل و نفس و مورت غشی و بعضی از جهت
کشیف و ملحن و لغند و امینون و انجیر و پاش ریاس ترشی ترنج است و در بنجریه قاطع تشنگی و تسکین حرارت
التهاب معده و جهت اسهال مزاری و بر الخشخاش و حشیشة بنین و تقویت اعصاب صفراوی و دفع خار
در دفع قبول مواد و بارب انار و پوشش جهت پ صفراوی موجب و عصاره او که در اقباب خشک کرده باشند همین
دارد و جهت خنق و درم خنجره و قی الدم و رعان و سقوط نبات و قلع و عکلا او آب گندنا جهت تخفیف و اسیر
در جهت تنقید و اصلاح رحم نانه و با سر که جهت نواصیر و جگر گوش و غرغره او جهت درم حلق و حشیشة او جهت
او جهت اسیر سیلان و طریبات رحم و اکتال او جهت مود و انتشار و نشو و انجبال و تا کل مفید آیه او را از انزال

است در سیموم سرد خشک ضما و اب و بار و گندم جهت استحکام عضوشک و کو فکلی و وضع او با جهت خارش
گفت مفید و مانع زیاد شدن آن جهت سیلان زرد و اب مفید است حلیقیت بناشته توانی بد از برای تحق
و قبل از آن اهم صانع انجمن است و او را احلیقیت طبیب گویند و منتن او غیر صانع که بر دیر و پشت و گویند از انجمن
سپاه حاصل میشود و بفارسی گاه گویند طبیب قسم مفید آن که مشهور بکوه بر است و بهترین اقسام است و چوب او مایل
سبزه و صاف و تند بر با این ناعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و در چهارم گرم در دو دم خشک و ترش است
سال باقیست و منتن او در سیموم خشک بوی او شبیه بوی گندم و آب نبات گرم و با طعمی تند و تریاقت او غالب بفارسی افزون
دو راصفا ان گشت گنده مانند و اقسام آن قاتل جنین و غرغره ان محلول توی و در بول و حیض و جاذب خون بظاهر
جلد و مبین جهت تحلیل ریاخ و غرغره مفید تب و در دوزخ و رطوبات و در دوزخ و رطوبات و در دوزخ و رطوبات و در دوزخ و رطوبات
رطوبی و منفصل سبکی و لطیفی و فالجی و امراض با دماغی و غده الصورت و خشونت خلق و سوخته یعنی و غرغره اقسام گرم موده
و قطع خون بوسه و باز زده تخم مرغ و باز زده تخم مرغ جهت سرد خشک و در پهلوی و با انجمن جهت سرد و با تراب و فلفل
و سداب جهت گزند با سکنجین جهت جو شیر و آب خاکستر و این یا جهت شکان و عضل و با و فلفل جهت کشودن حیض
و با تراب جهت امراض و با شیر و خلیقا یا جهت گزیدن سگ دیوانه و با آب با تراب جهت زهر چوک و دملات یا سینه
و با فو الفی جهت اسهال و با لوبی و با او دیدن ساسه جهت بزردت موده و جگر و سپرز و استقا و سنتی و بن و دودی
و خضار و صفاد و جهت دار اشک و دندان گرم خورده و زرد اندک و و طلا و در خارجه جهت تسکین درد دندان و زخم
گزیده سگ دیوانه و منقعهات و امراض و منقعهات بیکان زهر و او مانند ان و با و زخم زیتون جهت گزیدن عقری یا حیر و
جهت نایل و غده و با انجمن جهت تراب و با کاکان جهت بزردن گوشت زیاد و گرمی سنگین شود و گدازش او در
احلیل جهت فوط شدید و استحصال او با غسل جهت قوه با و در دلی آب و بیاض و نظره و منقعه طنج او با انجمن و زونا
جهت درد دندان گرم خورده و گدازش او بر او را منقعه بد از شکان از جهت اخراج اجزا اجنبیه و غرغره او با غسل
جهت گرم لپات و با سر که جهت اخراج زلوی و حلق و بخور و جمل او جهت اخراج جنین میت و سبتن او و پارچه و گدازش
آن و در کرب طنج و گون گرم در آن موضع و فرغ و باعث که تخم بر او موضع و بر دستور بر هر چه بماند به او امان از آن گزید
شود و نظره و شش اندک او در زخم زیتون جهت گرمی که در گوشت و دوی و طین نافع و مغر و دماغ و جگر و خنجر
انارین و دمنون و مغر و فلفل و محض کشیده بوی او مغر و درین و محض قنبره و نیل و آب سبت و مغر و صندل و انار
او در شش اسهال و قوی و در خارش و مینی و محض آب و سرد و سبب صندل و در شش زرد و سبب سبب سبب سبب
و در شش جاذب و سبب و گزیده طنج و حیر و کونج انجمن ان باشد بل اوست حلیق و بفت سبب سبب سبب
ششیری و پر شاخ و بسیار که و سببها از که با رسته و بر شش که جگر از بار و در و مغر و شش و کیری

زینت شرمی ماده او خوشه تخم دارد و تخم آن بطن کویکتر و بر دود و دهم بسته دست و بار طوبت و شرمی نر او بخلاف
 آن کویکتر و مستقیم و تخم او دود و دست بر قید تخم کویکتری است و دیگری صلب بهم بسته مثل خصیه حیرانات
 در دوم گرم و خشک و محلول او رام بار و ده و طبع طبعی و سی متعال از آب مطبوخ او سهل و طوبت مایه و مره صفرا و حمل
 بر کوزه بعد از ظهر و خوردن پنج صلب آن باعث حمل بختر و شامیدن حمل تر از آن باعث حمل پسر است اما
 حلقه زن نخست اول و ثانی اسم کل حیوان است و بری و بگری و چرخ می باشد و اعلم از صفت آن مخصوص حلقه
 حریفان حیوان است و شمع و روغ و اطفال الطیف و خف الزراب و زفر و انشیر و صدف و دراید و نطاج و غیره از انواع
 حلقه زن و حلقه حریفی و در دوم گرم و سرد و خشک و خواص آن در صدف و شمع و شامی مذکور میشود و گوشت او درم
 گرم سرد و تر و بسک در معده و الحول که از آن است و مستطیل و الطف و در سیرک الاستحاله بخون صالح است
 و جهت خدام و جرب و حلقه و جنون سودا و آن است و گوشت حلقه زن مولد بطن و سرد و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و خفا و آه
 او جاذب بیکان و امثال آن از بدن جهت تحلیل طوبات سور القنه و قرح و درم نفوس و جذب و بر برگ و دیوار گزیده و در
 طایر طوبت او که بسوزن سور آن کرده نزدیک تشنه شده گرفته باشند باوصاف و صبر با سور سرشته جهت التیم جراحات
 خفیه و تحلیل او رام زننه او مفید و معیدیل است و گوشت بخف مسخوق او در حیض و بام و کند جهت التیم جراحات
 خصوصاً عصبان و الحمال سوخته مجموع او با عمل جهت زینت آن و در چشم و طلا او جهت جرب متفرج و بهی و جکا دندان با کرم
 جهت قطع رعاف و مالیدن طوبت او جهت زینت و تخم او بر جوالی گوشت جهت ورم و زینت طوبات غایره گوش
 و طلائی گوشت محرق و با نظران بعد از آن که در شمع و شمع جهت زینت و تخم آن گوشت خام او جهت در و مده
 و بام جهت شمع و نافع است و گوشت بطنیات صلبه را بسیار نرم می سازد و چون گوشت او را با مثل او نشاند و نصف او
 کبریت و سدس و نمک آمیده تقطیر کنند افعال ترب و شتری نماید و بار با عقد کند حلیه اش از عی از پزغعات
 و برکش مثل برکت یون شیر او جهت نایل به حلیفه حرات بری است و حلیفه اسم فارسی پنج خاصری است
 حلال مصطک حلقه ترا د است بضم قان حلیاب لاعیه است و گوشت بلباب است حل بفت حجاز سرد
 زینت است و بفت انگیزان زینت مانند حلاق الشحر زره است ححل و حلا حل اصل است
 با کیز است حلا و دینون اسم دینانی باغیا است حلا و می قبیله اسم فارسی ناطف است
 از لسیا اسم فارسی لاعیه است الحار مع المیم حاما مالیت بطنی اسم نبات شجرت مشک و شامه
 باقی با قوتی مانند خوشه و باصلا و گلشن زینت مثل خیزی سینه و برکش شبیه بر برگ قان و شمع و شمع
 بسیار لذت و زینت او در منبه و طوطوس و بهترین تمام است و قسی مایه در ابهام و پید و در شام یافت میشود
 در بهترین زینت است و قوت حاما متاهت سال باقی میماند و در اول سیوم گرم و خشک و منفع سده و زینت

حلیفه
 حلیفه

اب بعد از تنه و نمودن خود بغایت مضرت **حماض برمی** و بستانی و مای میباشند و بستانی تنه ای
 رقیق و ترش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه او تراکم و تخمش سیاه و براق و در غلافها ریزه شکست سرخ و تیرگی عود
 غلامی و نجاری ترشته نامند و شمی انگشش بدون گل میگون میشود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع اند و در دوم سرد
 خشک و با قوت قاصد و سکن قی و غنیان صفراوی و شستی و جهت زنج خار و خواشش گل خوردن اشالی آن و بر قان
 و تقویت جگر و التهاب ناف و بجهت اولی طبع و ضما و ایدار و غن کل در غفران جهت قروح شهیدیه و خوردن مصلوح او جهت
 جراثیم و اسهال و صغیر و مضرا و مصلحش شربت با دانه شتریش تا مجده و در هم و بدش ترشی ترنج و تخم او در اول
 و در دوم خشک قاصد جهت قروح اسهال و خفقان حار و یرقان و التهاب و گزیدن غرق و برشته او جهت اسهال کبدیه
 و دومی و صفراوی تعلیق او بر بازی چپ زنانه مانع استن شدن و مفر کرده و سپرد مصلحش را زیاده و قند و شتریش
 و در هم است و بیخ او جهت سیلان هم و یرقان و اسهال و مکر و صبح و قطع خون حیض و ضما و او جهت متفرق و قنات
 اخن و در آشنی او جهت خارش بدن و طلا بخت او با سر که جهت درم سپرد و تعلیق او بر گردن جهت خازیر و آشنی
 او جهت تعلیق سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان و سکون مانع است و قسم بری و رقیق و لورق شبیه ببارنگ در غره
 و در شکل شبیه برگ چغندر و سلق چلی نامند و بیخ او در اسهال و جلیک و کیند و در افعال قویتر از بیخ بستانی و بانیات
 جهت سرد و ضما و جهت مفاصل و کونکی اعضا و ترس حار مانع و خوردن آب گیاه برگ بخت جهت صغیر و دومی
 سفید و بیخ او قند کینه قال آب بخت الحیدیه جهت بواسیر مجرب و فیلد آن با مقل از رزق و مردم و غن تخم آن جهت بواسیر
 باطنی و بخور او با بیخ جهت خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری سفید و قسم مائی که در کنار باها برید و گیرش باصلت
 و شبیه بکاسکوست است و نباتش شبیه به بنفوذ و تخمش شبیه به چغندر و سرد و خشک قاصد و محاض البقر نامند و در وقت فعل
 نزدیک بستانی و جهت خفقان و غنیان مانع و جهت جرب و جراثیم قروح خفته و اورام حاره و منغ زیاد شدن و در هضم
 و بدش طباط است **اسم** حقیق منطی است و غیر بستانی و زور است و گیرش شبیه به برگ بستانی و زور از آن بزرگتر
 و ساقش برست و باری و زنی و رنگ برگ او مختلف الوان و خوش منظر و در باغها با بستانا افز و غرس میثا و مشهور است ببلال
 خطای و در زیر یک عاقتان و در آخر اول سرد و خشک راد و فاسده و مانع در کام و ضما و گیرش جهت سرخگی و تشنه مانع و تخم
 مقوی و در برشته اند و زنج گل و آب سرد جهت اسهال و زنج منقید و اکثرا در مفر شانه و مصلحش کند و در شتریش تا در هم و
 او برست بستانی و زور و زنی و که از آب آن و در غن و میتوان با منصفه ترتیب داده و چرستاند یا بپزند تا آب سوخته و زور
 مانده باشد و مصلح او قاصد و خوردن و در مثقال او جهت ریح و غشیه و مانع است **اسم** حمام
 نجاری که زنی نامی و صغیری خاکی میباشند در آخر دوم گرم و در اول خشک و بار طبع فصلیه و بجهت املی آن بهر خصوصیات
 برهه بال براده باشد و مقوی کرده و مول خون دمی و سمن و قنات و مصلح بارده و جهت قاصد و تقویه و غشیه و در شتریش

زنی بطریق کمال خون او بر پیشانی جهت قیام آن که از حجب مانع باشد و بدست راستش امین و قدر با کمالی از خون محفوف او و
 رختن خون گرم او در جرحت سر که با خون رسیده باشد باعث انقیام آن و التیال او جهت جراحات چشم و کتف و غشای
 و طرفه خصوصاً خونی که در بال تازه او باشد و سرگین و در سیم گرم و خشک و با آرد و جوته او را مصلوبه و بار و زدن زیتون جهت
 سرخک و تشنیه و با سر که جهت تحلیل فشار و بدست راست با تخم گمان و با عمل تخم گمان جهت کشیدن دل و قلع خشک نشسته زنها و با
 حرف و زدن دل جهت نفوذ شش و سینه و صداع و زدن و در پهلوی و مفاصل و با آرد جوته و عمل که با تخم گمان باشد جهت
 زدن و فشار و او را مصلوبه و با آرد کدوم و آب زدن و نظر آن که هر که ده سه شنباز و زبیر برص ضمد نماید و با زدن ستر بخورد
 در از آید برص و با سر که جهت خرد کردن و با زدن امین آن که هر که ده سه شنباز و زبیر برص ضمد نماید و با زدن ستر بخورد
 جهت حصه و جوب تشنیه و در سیم سرگین و جهت عسر البول و پید و جهت انار و قی و التیال بر مخرج او که با سینه باشد جهت
 غشوات و طمعت و بر و ستر زنده و کچکوتر که شکم او را شکافته باشد جهت نفوذ سم افی و عقب و امین سرگین سوخته
 او با سر که بر اطراف بینی جهت قطع رمانف و بیدیل و طمعت و زدن تخم او با بیه خوک و حله و جهت تحریک ماه نبات و ستر و زدن
 با عمل شاد و نمایند زدن و ستر و زدن و جهت خنونت سینه و نیکو کردن رنگه و زدن و ستر و زدن و جهت صاحب ابله و جا
 که کبوتران و زدن و یا در کال او باشد با سینه و ستر و زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب
 و زدن و جهت از آید و ستر و زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب
 و لطیف تر از املی و مجموعه آن منور و درین دمصد و محرق خون و مصلوبش تخم او با آب غوره و سر که زدن و کاسنی و خیار
 است و چون بار و زدن و کچکوتر و زدن و ستر و زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب
 نزول و بواسطه تشنیه و مانع است و زدن و ستر و زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب
 سحر و خوشن و غباری که زدن و ستر و زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب
 او و بیه آن جهت مفاصل و تحلیل ریح و غلیظ و ملاطیه و جهت کله و قوبا و بار و زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب
 که با اطفال و زدن و جهت دارا و غلیظ و ملاطیه و جهت کله و قوبا و بار و زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب
 مقوی ماه و منور و جهت ستر و زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب
 جهت زدن و ستر و زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب
 او بر باز و یا بر سر جهت ستر و زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب
 بیهانی که ستر و زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب
 نگاه کردن و ستر و زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب
 ناسه غلیظ و کثیفه بطریق الهفم تر از زدن و جهت آن که سبب من از خرد و فایده و سبب

زهر خشک و جهت رنج تیر غفل و سحر و منور از سحر حراقت و با سر که جهت رنج خون و کباب و کرا و کناشتا خور و خورد
 جهت صرع و اشتامیدن سم سوخته او بر دوزیم انتقال جهت مسموم و وضاد آن جهت شقاق فرمن بار و غن زیتون جهت
 خازیر و با شراب جهت کجی ناخن و برص و بیاض آن و بخور رسم او جهت عسر ولادت و با غن غلیظ جهت جنون و وضاد بیه
 جهت رنج انار و روح و جهت التیام جراحات احتشاک کم خوردن سیدی است و عصار سر گین تازه او مفتحت حصاة و
 منحرج جنین و شیمه و نظران در بنی جهت رعایت و بدستور طلاء آن بر پیشانی که با سر که سرشته باشند و همچنین استنشاق
 خشک و اگر سر که بران باشند خوردن فقیه او با شراب جهت گردیدن عقرب و تعلیق پوست سیتی او بر آب
 طفل جهت رنج مورت و چون عقرب گزیده از الی معکوس سوار شود بالی صیحه مسکن درو آن و بدستور چون در گوشتش
 بگوید که مرا عقرب گزیده است باعث شود و جالینوس میگوید که طلاء فلفله سه بار با چهار بار سقوط دانه و با سر است
 و چون قضیب او در کوزه آب نهد به بالشت که از نمد سجد که قریب بر موقن شود و با بچه در روز غن زیتون طلاء کند جهت رویانیدن
 موی و دراز کردن و در جناب مورت و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با او و به چهاره نخت در حمام شاد و با نیت باعث بزرگی
 قضیب گردد و در مجاری شمرده اند و بعضی جهت خشک در جهت تپیدن مجاری انداخته اند بشرطیکه بعد از نوبت تغذیه نکند
 و اندکی بخوابد و چون نظرون و عاقر و خیار آن باشند خشک کنند و نیم انتقال و با مار الفطر جالینوس بهال است و ششم
 بنشیند میم و بضمیم لبنت حجاز تمندی است و نظر الیو در این زمانند حمض الالمیر لبنت مغربی خشک است حماض
 جبلی حماض بری است حماض نهر حماض ستانی است حماض سواتی حماض مائی حماض البقریزه گویند
 حمض اسم مجوعه اشجار است که ملوحتی داشته باشد و گویند مخصوص نشان است حماض السبت حماض
 نیان است حمض الکرمی حمض ری است حمض فز حمض حماض است شبیه بر که در تنجین
 ترش و انزائنده حماض الاثرخ ترشی ترنج است حماض الارنب کثوث است حمض الارض
 خرا لین است حمض نبات جهات و بجای مجوعه برآمده و لغت شام و دریا بیکر رسم انوار است حماض
 نوعی از خیمه است حمل و حملان بفارسی برده نامند و در محومند که در مشهور است احمد قالی حمیر اسم عربی
 ابو خلسا است و کبر حاد اسم فانس است الحما مع النون خطل ثر لیا بیت بقدر نهد و این بسیار
 که یکی در نبات تلخی و نبات شیبیه نبات نهد و اندک برکش از آن که چکتر و شبیه و اندرون زرد او بدست و آنچه در بوی
 نظر باشد از جود سحر و شوم او ما و امی در پوست باشد و توشش تا چهار سال باقی است و آنچه برودن او رده باشند
 تا دو سال و بهترین او سفید است که از بوی کثیر انفر گرفته باشند و استعمال ششم او است و در اول چهارم گرم در آخر خشک
 و مسهل سودا و ملغم غلیظ و مستح انواه عروق و مسقط جنین و قائل آن در جاذب اخلاط و غنق بدن و جهت فایده و ام
 بارده و داغی و اعضای عصبانی و عرق النسا و مفاصل و ترلالت فرمونه غلیظه جسم و سینه و عسر النفس انتهای و برودن

حمض نبات

گرفته سکه چندان سبب نرسد که اندازند و هر کاسک ان غیر اتنا دل کند ظاهر میشود که سکه گزیده و دیوانه بوده است
 دروغ گندم که با قوع گرفته شود و در این آن در دستورات مذکور است جهت قوبا و سغه و خزان و کلف نافع و مضار گندم شود
 با موم و روغن گل جهت جگر رخسار سیدیل است حنفی قوقا اسم غلطیت و از جنس او پنجه بری است بستانی میباشد
 بری را بری جافا و بفارسی و یو ایست صحرای نامزد بستانی و از ابوی و زرق و ذرا صفایان شبدر گویند و در
 بازند ران شربت نامند و گلشن خربسواست و با سفیدی و سرخی و گشاید بقدر ناخن و شاههای و بارایه با قش
 نیز سرخ و گلشن مایل است دره و گلشن مثل ناخواه است و مستعمل از بزرگ و تخم است در دوم گرم و در اول خشک و با قوت
 جالبه و طبع و در فضیلت و گلشن گرم تر از برگ او و بهی باشد آب جهت رفع صوم قالا سیدیل و سکه منض و فلیج
 و رافع یرقان و استسقا و الکمال عصاره او جهت عشا ده و قرح نافع و اکثر او مرش و در دگر و مصلحتش کاهو و گاسنی
 و تازه او موافق فراج و در این معنی اخلاط فاسده آن و قدر شربت از تخم او تاسه دریم و روغن او سکن در دغا صل
 است و بری او برگ بزرگتر و ساقش در از تر و گلشن زیب بجمبه و کرم طعم و گلشن سرخ و بفارسی او پنجه گوئی و کوبه سبب
 نامند در دوم گرم و خشک و آب و مقوی صده و در بول و حیض و شیر و عرق و جهت هیضه و در رسیده و پیلو و ریاح ان
 و صرع و تقطیر بول و برودت مثانه و نفول عصاره او جهت در و عقرب گویند و بنایت مؤثر و بر فصول صحیح موجب احداث و در
 است و نشستن در طبع او باعث حرکت کفاله و دروغن او همین اثر دارد و مقوط آب او جهت صرع و جنون و غسل بان میقیه
 بشیر و مضره و مفرج و درین مصلحت کشنیز و بقول است و تخم او گرم و خشک تر از نبات او و جالی و بهی و جزی
 افعال و تیر از نباتی و قدر شربت تاسه دریم و مرش بری مصلحتش کثیر و مضره و مصلحتش شکر است حنفی
 کبیر و حاد و تندرین نباتیت ساقش بقدر ریزد سرخ و برگش شبیه برگ مور و در غیر از آن در گرم و گلشن
 سرخ مایل بسفید افغانیه نامند و خوشبو و در سال و در بار گل میکند مرکب القوی مایل بسود و در و در و خشک گویند
 در اول گرم است مفتح افواه عروق و سد و مخفف بلبلدع و محلل و در احجام تریب بهم الا خون و با قوت قانعیه انشامیه
 آب فیض او در روز جمعه متقال با بهت متقال شکر صحت خداد و جدام نبات نافع و چون یکسانه مداومت کند و جدام
 زایل شود قابل سایر علجات نیست و هر روز باید بهت متقال نیم او را و صده و پنجاه متقال آب خیساییده و بهت نبات
 گلشن باشد انشامیه آب فیض او متقال او در ده روز باعث روئیدن ناخن اصلی بجا ناخن کج و ناخن متاکل و بهت
 برقان و سپرز و خشک گوده و شان و عسروان نافع و مسقط خند و انشامیه در جرم او بقدر نیم متقال با ناخن صند و رافع و در
 و مضره حلی و درید و گلشن کثیر او مایه بر قطره ناگوشنده زیاده از یک متقال او کشته شده است و صفا و او بر کف پای ابله و
 مانع بر در آید و در چشم او خضه صا چون باند که عصفر و زعفران انجیمه باشند و نفول آب مصلوح و جهت حمزه و چوختی
 انشامیه و جهت تریب و درین دملع اطفال و طلال او جهت او رام حاره که زرد آب و آید و بار و گلشن

رنگ چوب و آب بیدار جهت شفق از من در روز از چوب و بر چوب و صد بن جهت منع ریختن بر او چشم خسته صاحب
 باب کشیز مرشته باشند با قطن آن در دروغ زبون جهت ریاندن سودا با کل حزن جهت قوت و قبله باز رفت در دروغ
 گل جهت قروح سرد با رنگ گردگان با ناصف جهت تنفیه و حنجره و تنقیه و صدن ریختن و بطنی حرج و بدستور با آب و نمک
 نبات نامی و موثر در دروغ جهت تنفیه قروح و خوردن تخم او و قندریک متقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ نبات
 نامی و کل متدل لطیف و کینه قالا با سه و قندریک و عسل جهت نزلات و انول و صدن و تنفیه رطوبات و طلالی
 جهت التیام قروح و دروغ خاق و نبات و امراض دماغی و عصبان و دروغ عصاب و با سرکه جهت دروغ و با موم و دروغ
 کل سنج جهت در و پهلوی و کنگی اعضا و با دود مخصوص سیر جهت دروغ و در آن و کد استن او در میان و دروغ
 مانع گرم زدنی و برگ او را نیز صاحب اثر دانسته اند و دروغ کل چنانکه در این کافیه نامند بدستور و دروغ کل گرم و دروغ
 روغنها پرورده کنند گرم و محلول و مقوی شود و نیکو کننده خسار و پیشش و دروغ نجوش و دروغ خا که از جلد و کباب
 است در دستوراتی مذکور است حنظل و رومی خنجر و سلسات حواء و قریش خراز الصمغ است
 حواء مجنون نبات مسر و است حنظل و حنظل نبات اندر حسنیته الزجاج است حواء
 الزجاج نبات مسر و است الحواء مع اللوا و حور برار هله و بضم حاء و زجاج حنظل زنده از جمله اشجار
 است قریب بدخت خراب گشش مثل برگ پید و از آن بار کثیر و دراز تر و دانه او مانند گندم و نبات اندر سوس و کد
 نامند و گشش خوشبو و نخی در و میباشد و صمغ او می از آن گنبد که با است و باری و دخت نور مانند آن پوست است
 که گمان گران و غیره استخوانند دخت رومی از بزرگتر و گشش دراز تر از نخی است و نخی او به صمغ و در اول گرم و در
 خشک و کینه قالا از پوست جهت عرق النس و قنطریق بول نامی و قنطریق حل زنا است و برگ او نیز همین گوارد گرم تر
 از پوست او و قنطریق جهت در و گشش سفید و اکمال ثمره مازة با عسل جهت عشاوه سفید و نطری که از حوالی او و در
 بی فایده است و رومی و راست نبات و در سوس و در اول خشک و رومی که از پوست و شاخ او گیرند
 قوی و در فعال قریب بر دروغ نبات و زجج و است و از آن سوس آند و مشهور بر دروغ که با است و گشش قنطریق
 که در صمغ اعضا و گشش با سرکه جهت نفوس از زجج او و صمغ حل و تخم او جهت من سیدان رطوبات مجده
 و اما در حنظل و عرق النس و قنطریق سه با سرکه جهت صرع شرابا نامی و قنطریق حل و قنطریق من سیدان رطوبات مجده
 قروح و اکله است حواصل از جمله طیور است سفید و تیره رنگ نیز میباشد و از سفید او بوستین تر قیبه بیدار
 و در شیدن آن موافق محرومین و گوشت غلیظه و در سوس و صمغ و مصلحتش مهر با حنظل با دود و چاره متادل
 نمودن است و دروغ او محلول و ملین و مقوی عصاب و جهت در دمای بارده نامی و در درون پیغام او جهت قوی
 و مقوی سفید حوص نبات است حوم تر بنده است حوت نیک است حور منهدی مرغی است حواء

حواء
 حواء

حومانه اسم عربی طریقت است حواری اردکنند بسیار نرم و سفید است **حوصم** اسم عربی طریقت
حوارن طریقت است حوصم از حوصم است حوصم بادریغ است **حوب** شیرین بوی است **حواص** ایام
نباری مارگویند و اقسام میباشد در آن سیموم گرم و خشک و در غایت بخت و در خدام قوی الاثر و خواص مذکور
شد چون ده عدد و سیاه را با چهار رطل روغن زیتون یا کچند در ظرف مس کرده سرازامد و در کند که بخار سرد
نزد و پس بچیشاند تا مهر اشود و طلا آن جهت قباد است و خواص سخن در و یابیدن و در از کز آن شود و تحیل خاثر و در
خدا موجب دانسته اند و صمد خاکستر مار خاکی سیاه که زنده در کوزه نو کرده در تون حمام سوزانده باشد و در
باروغن زیتون جهت تحیل خاثر و در با سر که جهت دار التعلق دار الحیة و الکمال با غسل نیابت مقوی با صبر و در
پوست سوخته مار باروغن تخم کتان که چند روز فروج نموده گذاشته باشد جهت در جمعیر کند بسیار و شر و قطره مطبوخ
پوست او که در شراب چشاییده باشد جهت درد گوش و مضمضه چشاییده او در سر که جهت درد دندان و تعلیق
دندان که در حال حیرة او کنده باشد و بستر تعلیق او جهت رفع تب و رفع تاف و اطمینان و در بصر و در بصر و در بصر
شکم مار را از سر تا پا شکافته اشوار از برون کرده از شام سیموم خشک که با بخار خاییده نرم کرده باشد و مصلوحه
محل شق را دوخته و در آنش گذارند تا بچند شود پیش سیموم را بر برص ضما و کرده بعد از کیش بانه و در کیش باند با کچید
زایل کند و موجب است در روغن که در دندان مار و سر و زهره او چشاییده باشد و طلا او جهت خدام و تا میل سر
الاثر است و این لدول از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار در هیچ کس کفر نیست و از موم قار است
و تعلیق سنان مار و شاد از جهت رفع تب و رفع موثر و تعلیق سنان الحیة که عبات از پوست است که مار بر سال می اندازد
بر درک زمان موجب سرعت ولادت و بخور او مسقط خنجر و مخفف دانه بود و سیموم در تخم مار را چون با سر که و بوره
سایده طلا کند جهت رفع برص تازه موجب دانسته اند و الکمالی چه با نافع نزد است و سیموم غذا نیست
که از روغن دمان گرم میسازند و بفارسی چکان گویند غلیظ و دیر میخورد و کثیر اند و سیموم در مسن و مصلوحه سر که و مصلوحه
حی البنت کسیران زیتون است حیوه الکوی نظران است **حیصل** باد بخان است حیفا خشک از جاج
است حیومیون اسم یونانی دلی است حیوس طین جیاست حی العالم ابرون است الحار
مع الالف خاتق الثیر گویند مازین سیاه است و بعضی را اعتقاد اند که در کس قتل است و این
الدول کل صحرانسته و موافق مالایه و صاحب تذکره گویند که آن گیاه نیست غیر از یون که برش شبیه برگ
قشاد از آن کو خیزد و با خشونت دانه عدد و چهار عدد دانه نمیشود و ساقش بقدر شیری و در شش شبیه دم عقرب و دانه
مثل شیشه در چهارم سر و خشک از موم قار و تاثیر او در سباع اسرع و مقاربت کند و عقرب و در طایفه زاد
اورام حاره و مسکن در چشم و مسقط دانه بود و سیموم در سیموم است بعد و خاق و تریاقی او که سیموم

حی البنت کسیران

با شراب و معتبره و ادویه است **خانیق** **الذئب** نوعی از خانیق التمر است برشش شبیه برگ و لبه از دو یکتر و تیره تر
 در تشریفات او زیاده تر و از ساق او شاخه های از رسته با نخ صفت کشنده گرگ است و در سایر افعال مثل خانیق التمر و این
 ماسویه گوید که او سقیم است **خانیق** **الکلب** او را قاتی است که بفارسی بگوید مانند و سولف مالا یس غیر او دانسته و بیا
 نموده که گیسویت گشیش شبیه بیل با کبیر و اطراف او تند و بر بسیار بد بود و با طوبه که جز زرد رنگ و شاخه های باریک
 و دراز و بیشکن برشش ترش در غلافی بلفاف باقی و در جوف آن دانه کوچکی سیاه و صلب و چهارم گرم و خشک از سموم
 قاتل و برشش کشنده سگ و سباع و ضا و او جهت تحلیل او رام بار و نفع نبات مؤثر است **خاما** مسونی بویانی خاما
 بمعنی زمین و سونی بمعنی انجیر است و آن نباتیست بی ساق و کل شاخه های او برشش و بقدر چهار انگشت و بنده بر روی زمین
 بهیئت استداره و برشش شبیه برگ عدس در تحت برگ ترستری و بخشش باریک و سر سیم گرم و خشک و تنه و جالی بزمین
 بطبع و مسهل اعتدال غلیظه و خور و در قدر قلیلی او میان مسقط و اسیر و ضا و شایخ و طلائشیر و او جهت اسقاط اقسام نایل
 و فیلان و گزیدن عقرب و او رام بمعنی قلعه آثار و احتمال او با عمل جهت نه آثار و جهت ششم و ظلمه بصیر و اینه او نزول آب
 و حمل او با شهاب جهت در درج نافع و مغیرینه و مصلحتش کثیر او قدر شش یک قیراط است **خا** **خمش** شبیه است
 و بفارسی روی توپیا نامند **خا و لجان** **خا و لجان** است **خاما و افطی** بویانی بمعنی غار الارض است و در جوف
 عینش اندر قالی مذکور خواهد شد **خامیر** زن سبک و سر و شده است که از روغن صفت کرده باشند **خاما**
مالیون بویانی بمعنی لاف الارض و آن با بونج است **خافور** اسم نباتیست که تازه روئیده باشد و گویند او
 از دو و عریض لورق است و اول مصر و طارک این اسم نامند **خامون** اسم بویانی کون است **خاما** **لا و بویانی**
 از بون الارض من ماز بون است **خاما** **لا و ن** **ماس** بویانی اسم انجیر سیاه است خاص بون و کثرت
خاک **تر** **اسم** ماد است **خار** **شیت** اسم فارسی تقدیرت **خایه** قد و در اسم فارسی خند است **خاکشی**
 بنت اصفهان اسم خند است **خاما** **لا و ن** **بوش** انجیر سفید است **خا و افطی** بون صفا و الیز
 است **خاما** **لا و ن** **اسم** بوخار است **خامان** **افطی** بویانی خمان مغیر است **خاما** **میطس** بویانی
 بمعنی صنوبر الارض است و آن کافیطوس است **خاما** **در یوس** بویانی بمعنی بلوط الارض است و آن کادیر
 است **خالید و میون** بویانی خطانی است و آن بامیران است و گویند عروق الصفر است **خالا و ن**
 بویانی خند و رسل است **خاتم** **الملک** او را ن است **خاتمه** نبات شیطنت است **خا خشک**
 اسم فارسی خشک است **خاک** **اسم** فارسی جمل البج است خاص تره و نبات نخان و زن باغی
 اختار **بنت** **اسم** خبار است **خاک** **قنونی** جمید و در طین مذکور است **الخا و مع** **الیا** **خضر** **فبار**
 آنان گویند و از انگرجه بات ترتیب دهند و بهترین او نان گندم سفید مفضل است که با اعتدال بخت باشد و سب

سبوس بقدر اعتدال جدا شده و با شیر و روغن فزوده تخم خرمغی غلیظ ویرسجم و مقوی کرده است و نان گرم
مسخن و محضه رطوبت معده و خائیدن و جهت رفع کندی دندان مرثر دندان سحر و دم طرب بدن و تازه او سریه ال
و شک و ویرسجم و محضه اقسام او مرورش تنگی و بار از یانه و زیره و حله و سیاه و انجشینی منفع و محضه و محمل ریاح
و باختشاش منوم و تحاله و از باعث سده و نیکو و نان جو سیریه الهضم تر از نان برنج و میرد و قلیل غذا و جهت
اسهال و پتهای حاره که بی صنف معده بپاناف و مورث قویج و میرد وین و فطخ است و مصلحت ما الهسل و مرق گوشت
و نان برنج سحر و و سیاه و شک و مصلح و مسدود و مقوی بدن و کثیر غذا و جهت اسهال صفراوی و دمو و نیکو کردن رنگ
رخسار مرورش و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدین روغن بهتر از اقسام ناهاست و باعث سرعت هضم آن
و نان اردنخود و با قلا و بلوط ازین بطریق الهضم و مسدود و قلیل غذا و تا فلفی با ترشی نبات مفرد و مصلح و روغن شیرین
بخیر الطالیق نان سباجی برین است که بر روغن سیریه استی پزند فلفی و سیریه الاخذار و موافق اسهال بواسیر
است خیر الفرفی نایست که بر روغن یا پزند و رقیق نباشد و مشهور کماج است جهت ترانضین و صاحبان اعمال
شانه ترانق است خیر الحله نایست که بر روغن سنگ مرمر کرده و داخل که پزند و مشهور بان سنگ است و بهتر از نان سباج
است خیر الجواری نایست که در گرفتن سبوس بسیار بانه کرده باشند بهتر از اقسام دیگر است خیر السمید
نایست که در گرفتن سبوس بانه کرده باشند کثیر غذا و مشهور بانه میده است سیریه الاخذار و مورث سنگ کرده
و سه و جلا است و مصلحت انیسون و رازیانه و کنبجین بنوری و شکر است خیر الحشکار نایست که گندم را ناست
و سبوس ناز گرفته ترتیب دهند سیریه الاخذار و غیر سده و در بعضی از جلیل طبع و مولد خون سرد و او محضه بدن و مورث
و اسیر و جیب و مصلحت شمشیر پنهان و رغبها و شیر تازه است خیر الکحلک نان میده و دانسته است و بقیات
منه غلیظ و مسدود و طلائی و محمل و منفع و جهت در مفاصل نافع است خیر الطالیق نایست که در گرفتن سبوس بانه
کرده و رقیق و بار روغن ترتیب دهند و مشهور کبیده است ویرسجم و کثیر غذا و مفرد و برین و مسدود و مولد خلط منقن است
خیر القطایف نان روغن دار است که بانه در گرفتن سبوس نکرده باشند و قوه غلی که و بهتر از او است
خیزازی و عین خطی است و بفارسی نان کلان و بزرگ و بزرگی اسم کاجی و در رازندران گیاه او را بخندک
انند و بسانانی موزا است و برمی او را بفارسی خیر و گویند از مطلق او و ادبیری است که شمشیر پنهان و مشهور کبیده
سرخ مایل به تیرگی و شمشیر مایل سیاه و در و پس و در وسط ابقری و نبات او کو چکر از خطی و رادل سرد و در و گویند
رویم و با بوزنه قوه متفاده و طبع طبع و لطیف تر از مایه و در بول و منفع و روده و منفع سده و دیگر طالیق
طالیق شام او با شکر جهت جرب و قرحه امعا و زحیره و حرقه متان و بول و وجه الهدرت و در و پزند ویر قان و طلیج بزرگ و نان
و جهت ادویه قان و در کرده و رضا و او جهت اورام حاد و سنگی اعضا و با نکه جهت خیر ویرسجم و بی کسجه است

[illegible]

چنانچه تا وقت روشن بسوزد و با حرن با بی عمل لوق بهازند و هر روز یک دو انگشت از آن شاد و نمایند چنانچه صاف کردن و از
 و تقویت بدن بیک سر خسار و اخراج قطرات بدن بیدار است و هرگاه در روشن بپوشانند و با عمل سحر کنند
 به ستور چون آثار دارد **خجلت النحاس** نقل مس است و در وقت قریب بخت الحیدر و طلف و جالی و خوردن
 سم قاتل آرد و در چشم و زخمها استعمال است **خجلت الرصاص** نقل قلعی است نبات قابض و منقول آرد
 الیام جرات چشم و تقویت با صره و منقح رختن مواد چشم منور است **خجلت القصیه** نقل قشر است لطیف و قوی
 القصر و طلاء و تقویت قشر چشم و صدف و جرب بود اسیر و نو الیام جرات نافه است **خجلت الذهب** نقل طلا
 لطیف تر از همه و در افعال قوی تر از خجلت فضه و طلا و با آب جیت دفع بد بزر بقل و کچران مجرب و در افعال آب مناسب است
خلیض سم خلیض است و در اندک است **خلیض البیض** بفاغی گیندند و با سیر و مالک کوکیند کثیر القدر و در چشم و صد
 و مولد غلط علیند و در اجنبی و خولجان و او و یا با سیر قوی باه است **خضار می** خضر خطمی است خضر المیزاب است
خضر القهر و لون الکبر است خضر رومی خضر الکک است خضر الماشام نبات بخور مریم است خضر سم
 نباتیت که بکوشش افتاب و در کند و خضار می شتی از دست خضر شرقی نباته است خضر المکک است خضر المکک
 مخوم است خضر حرق بقدر الحقا است خشا نباته سرگین است و از مطلق او و سرگین گاد است و در اوشا
 نه کوشش خضو نباته اهل خطا منی بزرگ و بد ستور خان و خضر قزاق اند و آن اسم مرغی است که بفارسی مرغ نماند بقدر
 که گدنی و از آن بزرگتر باشد و طعم او اکثر اوقات فیل است و در بلاد ما بین چین و رنج یا نته میشود و از استخوان پستانی
 او جبهه ملک قدر میسازند و خاصیت او است که چون بپاک طعم سموم گذاردن عرق کند و بچین است سایر استخوان او و
 الد و گوید این شش اموی شک است و همین اثر را بجهت ادبیا نمرده و گوید جبهه اسهال نیز نبات نافه و مولد
 گوید که در اندک یافت میشود و خوردن بجهت او بقدر در درم جبهه حکم جرب و سده بکزانغ و بخور استخوان و باعث انان
 مصرع است و زبل و جبهه رنج آثار سکه ان او جبهه بر اسیر ضاد امفید است **الخار مع الدال و غیره**
خدر لقی عکوت است **خدر الرجال** نر را اینج است **خمر نوب** سبنا و بری میباشد و سبانی او دوشم است
 یکی را خمر نوب می گویند و خمر دخت او بقدر دخت گردگان و برکش مستدیر و با غلظت و گلشن در پی و غلاف او بقدر شیرین است
 و در نیم و دانه او شیرین با قلی و از آن در شام و صرب میسازند و در اسهال استعمال میکنند و با وجود شیرین از سایر شیرینها
 از دست و شمی و جفای دارد و برکش نرم و مایل بد و بر غلاف ترشش شیرین با قلی و از آن در قیق تر و دانه ای او
 بقدر ترشش شیرین طعم و در شکابن کرانه گویند و در ماندن و در کلان لازمی نامند تا هر دو قسم سهل و در بول و
 در حرارت و برودت معتدل و در نیم شکاب شیرین و مایل بجرارت و دانه او سرد و خشک است یا قابض و مغزی بدن و در
 در ضما و جبهه و در نقطه و امثال آن و تا میل و خوردن تازه خرویش می که از امثال گند شسته باشد و میخورد و بعد از

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

موانع و مصالح و بادیه جهت فوق و تحین بدن و چون داخل شیر کند شیر را لید کند داشته باشد و در وجهه سر نه فرغش موجب
 دانستد و بخش مجلل او را و جهت بر وزن مقد و وزن الدم نافع و منفرسته و محقق اعضا و مصلحتش بهمانه و نبات و پیش
 بوزن او از هر یک از تر و طرا و نیت و منقص قدر ترشش تا بخیر هم است **خرنوب** بیطبی غریبات جنس بر است و آن در وجه
 بیاض است و جهت شیمی شبیه به خرنوب است و غار دارد و ترشش کو چکتر و بکیم بسیار قایض از او قاطع و امیختن نامند و قسمی تر
 غایتست و قدر زردی و شاخهای در پرانده و خارها او تند و زنده و گلشن زرد و سرخ و داغدار و نارنجیست بگرد و کوچکی در
 توپین گیاه او را و گیاه او را از خرنوب بیطبی نوع اخیر است در دویم سرد و خشک بسیار قایض و تقوی مده و قاطع
 خون بر عضوی حال پس بهال و جهت بر نان منقص و منع او از جنس و بوسیم و منقصه و سنون و جهت در دندان و استحکام آن بود
 پنج جات او قاطع دندان گرم خورده است و محتاج آنکه کندن نیست و چون با غایت کائنات سفیدی و باعث درازدوی و تقویه
 آن در لکها او بر بدن جهت اعیان تقویه اعضا و تر و چون خرنوب بری گویند و در آب بنمایند و جامه رنگین را با و تر کشته باعث نبات
 رنگه او میشود و موجب است و آب او با بر منقوی اجساد و نبات کشته ساهم است **خرنوب** الشوک خرنوب مزجی خرنوب
 بری و خرنوب بیطبی است **خرنوب** مصری و خرنوب قبطی هر دو است **خرنوب** الحضر بر ناغور است **خرنوب**
صید لانی و خرنوب می است **خرنوب** منهد می خیارش بر است **خرنوب** اسم جنس خرنوب است و گویند منهد
 بری است **خرنوب** اسم فارسی خرنوب است **خرنوب** گلیا بهیت بر گشتن شبیه به برگ ترب و از آن کو چکتر و ترشش موجب
 اساق و گلشن زرد و قسمی زردی و در ترکی قوی نامند و بخش بر و در سرخ و قسمی گلیا گویند بر گشتن زرد و تر از است و ترشش غریزه
 و سرخ و منهد و منهد او را سفید سفید گویند و آن حرف ابیض است و منهد گویند و در از خرنوب مطلق نوع سرخ است
 در او ایلام گرم و خشک جاذبه خلط از غنی بدن و ماضی و محلل و طبوبات داغ و مده و سایر اعضا و منقح سدد و در فضلات
 و منقح حصه و در ریجی و غنی و بیک و سیر و در غنی سیان و امر اضی بارده و داغی و منهد هم از تخم او با شراب جهت سرد
 و تقویه باه و با غسل جهت بر و بر و معال و طوبی و گرم مده و آب طبعی و سودا و دما و جهت نفوس لیتر غش و عرق النساء و در
 سیر و خرنوب سواد و ظاهر بدن و از او دار التعلب با غسل به سیر با سوم روغن جهت تصفیه رخسار و از او در گانه خون و در
 و کین چشم و بار که جهت جرب متفرق و زبای غرن و برینیا فی جهت تر از بارده و در و سر باره و در ریجی و فاج و در است و خرنوب با
 روغن طلا کردن او بر شیب جهت نوزاد مجرب و با سکنج و آب کرب جهت خنایر و با او و برینیا سبب جهت ادرام صلبه و سودا و
 و برینیا و غره او با اما العسل جهت درم تحت زبان و خرنوبه غرنه و خرنوبه و قتل زبان و استر خرنوب و در شارب و سوط او
 سودا و عسل جهت آندامه مصرع و صاحب غش می اخلاق جسم و قتل او با انجیر جهت قتل باسه و دوی طین و الکحل اعضا
 با عسل جهت نثارده و خرنوب یک و بخور و جهت گزینیدن خرنوب و طریقه او جهت در دندان بی درم مجرب و در
 محو دین و سر و تشنگی و غنیان و بخشش کاسنی در روغن بادام و سسر که و پیشش و وزن او حسب الزام و در حل و در

و اکتحال او جالی غشاده و طلا او با سر که جهت قویا در برضی و قطع دندان مشکلا و بونیدن و باعث عطسه و زردی
 در خضف و قاتل خن و مضر خوردن و قوی زیاد از قدرش ترش شده بخاق و تشنج و مصلحت بخن او در خیر و با مصلحتی در غن
 با دایم استعمال نمودن و بدستور خیسیدن و دیگر در آب انباشیدن آب ان و با شکر و عمل سفید ساخته بپوشند و قدر
 ترش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدش جزالتی و در خلای مده نباید تناول نمود و همچنین آسود و بخیل یا بهت سیاه و
 برگه در که ای و محقق و اکثر اوبایل تید و در ریه های سیاه یا یک از آن بسته و برکش شبیه برگه خیار دارد و کچک زرد
 اطراف او بیشتر با خن و ساقش کوتاه و بخشش سفید یا بیل سپر و شکل خوشه و ترش شبیه بدانه و طعم و تخم
 او سبیل و بصیرت تر از اصل آن در آخر سیموم گرم و خشک تند و خطر از خرق سفید قوی تر و سبیل مرده بود و این صفا
 انچه بیغم و جدا از عرق بدن و جهت امراض بارده و قوی تر از سفید آن و در جمیع عمل که سفید او موثر است خرق سیاه سبیل
 اکتال تر از آن جهت سودا و متعنه شانه و جم و احشا و قصبه ریه و امراض مزمنه و چون نافع و مضر کرده و مصلحت کثیرا و صغر و نوبخ
 و مصلحتی و در مثقال و کشته بخاق و اسهال و قدر ترش از نیم مثقال و بدش خرق سفید و گوشت زردیون
 چهار دانگ و ترش یقون یا با نیر بر ج و ضا و او جهت این و آنچه و با بیهی و اندک و رش و نافع یا لیل و پروان گوشت زیاد
 شدن زنها و جهت ناصو و جالی آن در سه و نوبخ و مصلحت و فیلد و زرد و قطره و امراض مناسب مثل سفید آن و پاشیدن
 طبع او در مواضع مانع و خول حشرات و جرب مثل گندم و اشال او که در طبع او خیساییده باشد قاتل طیور و خوش و چون در شترها
 چند روز خیساییده و با جوشن یا بپس چو شانه های او را بپوشند و خندان مضرند و در دایمی خاصیت قویه با و کودن باعث
 تغییر مزاج میشود و در جرب نیز جوا و غیره و طوبی مزاج را نبات مضر است خرم و میندیر اسم فارسی و جرب است
 و آن گیاه است که در فصل تابستان در مواضع سایه دار میرود و برگش باریک و متفرق و دراز و گلش سفید و خوشبو و خوش
 بایل گرمی جالی و مقوی دماغ و غنوم و لطیف زیاده کننده عقل و فهم و نظاره او موثر است سرد و زرد و رنگا به داشتن او را در
 کف دست و استین باعث محبت در دغنی که از گل او ترتیب میدهند جهت درد سردی و جوی و دفع توخش و طلا او با موم و روغن
 جهت نیکوی رخسار و موجب قبول و پذیرش است **خر اطلین** که بهای سبز است که در زمین نناک پدید در اول
 گرم و تر و منوری و سرد هم او که خشک کرده باشند بار با کور در بول و جو شاییده او در روغن کچک جهت خن و سرد فیه
 نبات از موده است و محق او را با روغن با دایم با نجاتیه جهت نفق امعا و انشام آن جرب دانسته اند و جهت عسره و لاده
 او فسلک شانه و کرده و با نیر بپس رنگ بدن یرقانی در همان ساعت ضا و او جهت درم حلق و دهانه و دفع نزلات و طلا
 تازه او بقدر شبانه روز جهت انشام عصب مقطوع جرب بدستور جهت جراحات اعصابی عصبانی موثر و باغبان را سیاه
 جهت استحکام مصلحتی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضرب و سقطه و تشکیل او را مچاره و بار و روغن دانه زرد و
 جهت برآی و طلا و بطور او با روغن زیتون و ضا و کردن و بازفت و برگ که جهت بزرگ کردن و قضیب نباته موثر است

و مولف تذکره گوید که مبطون او با قضیب چهار زنده اکلا و صناد او درین باب بی شبهه جریاست و قطره را با بیه مرغان
 در وزن بیون چیده در دو گوش نشاند است و چون با جگر و نبات در آن طبع نماید طلا او چیده بوسیله و نزن دم
 و شقان مقعد بعد از است **خرامقان** گویا هیئت در شکل و بوی مثل سنبیل الطیب رنگ سبز مایل بشیرینی را اول
 گرم خشک و محلل و محفف و در افعال مثل او از آن صغیر **خرفشان** گویا هیئت که از دخت یادام در بیون و
 انشال آن میرود مضرت بآن خورشید و غیر هم است و در بلستان دارد اسس گویند و خرفشان را بر گش نشید به برگ
 زیتون مایل با ستاره و شاخهای دیگر که گشس سبکی و خشک قابض مقوی معده و منقی دماغ و منقح سد و با توره
 محله و بعضی گرم و خشک است اندک و قیاب او به استسکی استخوان و دوی عقل و قطع زرق الدم و دفع سحج و اب مبطون
 او با انجیر چیده سرده و در بر یک خشک و سوزنه آن چیده قوای سر جریاست بشیر طبع مفع را با بول و ملک بجدی بنویسد
 که خرن ظاهر گردد و گویند سهل اخلاط و نبات محفف بواسطه **خروف** بره تازه و خرو و بچ است خرفه
 خار است **خریلی** اسم انجیر است و گویند فادانیا است خرو و الحمام جز خردم است **خرع** اسم
 عربی است فیض است **خروع الصفا** و طبع است **خرق** اسم فارسی بقله الحما است **خرع** ثمر عسرت
خرو الصافیر نشان است **خرطان** بر طمان است **خروسان** اسم عربی عقرب است **خرو**
 زبل است **خرم** بگون را پوست تخم مرغ است که بچیده او بر عین خنجرل کرده باشد شند به تشدید انشال و بچ
 و سدان قطرب و حال است **خر** اسم فارسی حمار است **خرکور** اسم فارسی حمار خوش است **خرماوه**
 اسم فارسی آنان است **خرما** اسم فارسی تر است **خرگوش** اسم فارسی ازب است **خرخدا** اسم
 فارسی هدی است **خرزهره** اسم فارسی و فلی است **خرمای** ثمر اسم بابر طبع است **خرمار** **خرک**
 اسم فارسی قنب است **خرمار** **خروان** اسم فارسی نوعی از قنب است **خرصک** اسم فارسی طمان
 است **خسره** اسم فارسی بطبع است **خرس** اسم فارسی دب است **خرو و ایل** اسم
 فارسی مرجان است **خرعوله** اسم فارسی سان الحما است **الحما مع** **المر** **او خرا** یا با لفت **خر**
 و بیای اسم گویا هیئت بسیار خوشبو و بفارسی خیری و شنی مند و صاحب تذکره غیر خیری بری دانسته و انخلاصه
 بیان نموده که چون در انکس متیصلی غرس کند بنفشه مشکون شود و گلش شبیه است بنفشه و نسبت او ببال و میان
 او و خانه او گلش مایل میبودی و لا جوردی بسیار خوشبو مانند نرسین و گلش سیاه است و مولف مالایس خیری
 دانسته و بیان نموده که شاخ او دراز و برگ او کوچک و گل او سبز است و سبزه است و سبزه است انچه امین
 الدوله و خیری ذکر نموده از قول جالینوس که بری و مختلف العفوه و لطیف مای و گلش سرخ میباشد بخلاف خرامی و
 از صفات و خواص خیری ظاهر میشود که خرامی غیر اقسام او باشد و او خوشبو ترین گلها می صحرانیت و سفید نیز میباشد

و جذام و برفان و در پوستان نمایان و قرحه متاعه بول و در سر و منقح صور و بخار است بدو و فزله حاره و سرد
 که از گرمی خشکی باشد و یا سرکه جهت برانگیزاننده است بهانه و انگار او مضربه و مولد ریا و منفر صاحب سل و دیو و موش و شایه
 و ضعف یا صره و مصلحت نفع و کس و مبله پرورده و زهره و قدر شرب از آب او تاسی دریم و در خشش و در سیم است و مطبوعه
 او را غذایه و سرعت بهیم بیشتر و چیده در سینه و زیاده کردن شیر منزه و ضا و جهت او را تم الهیاب و در چشم و در زهر
 سوخته او جهت التیام جراحات و قلع نافع است و تخم او در ویم سرد و خشک و مخدر و منوم و مانع احتلام و جبهه نزل و کرم و در
 سینه و قطیر البول و سیلان و طمائی و جهت منخ و ریختن مواد و چشم و جهت در و سرد و دفع درد که بدین نافع و مضربه و در
 مصلکی و بدین دم الامون است و در غنای باجماع الیاب و مطرب مانع و منوم جبهه مانع و یونیا و صر و از پیستی تریب و مورت است
خشتخاش بجزی خشتخاش معروف است که در خشتخاش است خشتخاش مقل یکی است خشتخاش و خشتخاش
 نزدیکی بسیار یون است خشتخاش بجزی است خشتخاش امض خشتخاش سبانی است
 خشتخاش بجزی خشتخاش اسودت خشتخاش سبانی نفعی خشتخاش سفید گویند و خشتخاش سفید می باشد خشتخاش
 سیاه را گل نقش و سرخ و سیاه و کبود و این لوان را تخم سیاه می باشد گویند خشتخاش بری را برگ کثیر التفرع و
 فرخنده می باشد بخلاف سبانی تخم خشتخاش سفید در آخر ویم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منفع سواد و قیقه و بفراد
 و در ویم و است که جهت خشتخاش سینه و سرد و حار یا من نفث الدم و تب و دق و حر و متاعه و از اض حاره آن و مقوی و جگر
 و گرده و من و با عسل می خورد است و قاطع باه و بوییدن بود او را و در آن بخوابی و با نسل او تر با دام مولد خون حاصل و دانی و آل
 و چون خشتخاش زهره را با پوست او گویند و در آن جهت سرد و در سینه و حر و البول و اسهال کند و تشنگی سبب را
 و جهت تحقیر رطوبات و تحلیل او را مضاد نافع و قدر ترشش ناخیز دریم و در تخم او تاده دریم و در پوست او تا کفالت دریم
 از کل او تا کید دریم و مضرب درین و دامت او مضربه و مصلحت عسل و مصلک و شکر و پوست او مایل به خشکی و راجع و سرد و بیک
 متقال و کبر صر و شام نبوشند جهت اسهال و موی مضرب و ای الهیاب اما موجب و ضا و جهت در سرد و با حله و کلاب که طبع است
 باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد با عضا و لظول و مطبوعه برگ آن جهت بخوابی و با آر و جهت او را م
 حاره و با وسر و لظون آب مطبوعه او با عسل که بر خشتخاش گویند جهت منع نزلات و سرد و اسهال و فرغ نافع است
 خصوصاً با قاتیاد و عصاره و حبه ایس و طبع پنج او جهت کجک و علیل و ضا و غلیظ و مفید و عصاره پوست او که کونار گویند سرد و ما
 بر طوبه و در انار و تیر از تخم او دامت او موی مضرب و مصلحت عسل و مصلک و شکر و پوست او مایل به خشکی و راجع و سرد و بیک
 خون و با لظون محمل حرارت و بر طوبه و غریزی و مصلک و جلع حاره و بارده و یا سب منوم قوی و منسب با الحرف است و در کل خشتخاش
 با کثیر خشتخاش و عصاره و قرحه و ضا و جهت نوزش چشم و قرحه و زخمیه و کفالت او مفید و در غن او که بدستور و در غن کل کبریز و خیز
 و مصلک و در دای حاره و او را م و اشتهای بدن و جهت نزل و سرد حاره و قطره و جهت در گوش و درم حاره آن مفید و در

[illegible]

ملاصق باشد و از هر صنفه ریش باریکی دراز رسته در آخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چند آن دانه بزرگ نشود صنفه او کوچک گردد
 و از این جهت قاعله اجینا منده و مستعمل اصل صنفه است نه جب مذکور در بخش بقدر انگشتی و از بزرگی یا از غلظت و پهن بر روی
 زمین درم و ساق او بقدر شنبیری در بالا آن دو عدد دکل زرد رنگ و در وسط گل خیزی سیاه و شنبش جبال و اماکن نناک
 و بی تخم است در اثر اول گرم و تر و مهبی و مقوی صفت است که از تشنج یا بس تو لیدی و تقویت نفوذ و طلاء او بار و فن گل مفر
 موی و منبت آن دماغ سقوط او است و قدر شنبش و در شمال و مفرم مده و مصلح او نگر و بدش تخم طبع و تخم مذک است
 و گویند نوعی از او را گلی است که در آن چیزی شبیه بگل بسیار است و در تقویت باه صنفه است و نوعی دیگر می باشد بزرگ
 و شانش سبز و هر سر او دو عدد دکل بسیار کوچکتر در دانه است و در آن بسیار می رود و دو سال می ماند در دویم گرم و در
 و گویند جهت امراض بود و ادویه تجربی است و هر که او را قلع کند دست انقض حین حرکت گردد و چون در آب سوزانند و با موم
 در تون یا با سرکه تندی کنند دفع آن شود و نوع چهارم او را بزرگ و عدد مایل بطرف زمین و شبیه بزرگ موسس صنفه
 و از آن کوچکتر و گشتن سرخ و ساقش باریک بقدر زورعی و گلش مثل موسس از آن که زنی است و شیش مدور و بقدر بزرگ
 و سبز و در شش صنفه دانه و صنفه در دویم گرم و در نبات مهبی است و نوع پنجم را نبات و پنج مثل نوع چهارم
 و تخم او شبیه به تخم گانج از آن بزرگتر و براق و صلب و سیوم گرم و باریک و طوبت فضلیه و در شش یک یا سه تویر از شفق و چون
 پنج مذکور را در دست و از ندر باعث نفوذ گردد و در جهت فایده و لغوه دشمن بدن ریزانیدن حصاة و حمل او با زعفران آن که
 مشک موجب حمل در همان ساعت و مجرب است و انداختن او با شراب نبات موجب نفوذ و مکه حواس و مفرج و درین مصلحش
 سکینین قدر شربت از پنج او تا یک عدد و از تخم آن یک گرم است شخصی الکلی بنیانی از شش نامند و آن پنج گیاه است
 مثل روز تون هم چیده یکی ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگری نرد و کوچکتر و غیر ممتلی و صنفه لون در گشت شبیه بزرگ کند
 و ساقش بی برگ یا نندرج و گلش ریزه و با هم متصل شکل سه و شش و شبیه بگل اصیل و صنفه و حقیق و ریزه و کوه هر دو با
 مشاهده نموده همه صفات با هم شبیه اند که کل اصیل صنفه بسیار به متصل شیت و سرخ از غایت است و آخر دویم
 گرم و خشک و محلل او را مغبی و مغبی ریزه و ماده و باریک و طوبت فایده تازه آن که با ششیر بخیه یا شسته نبات محک یا است
 و سیم نرا و قاطع آن و گویند که از شش و ماده که بود و ریزه و ممتلی و در آب باطل می کند و صنفه او و رخنه
 و شش است و مفرج نموده اند که سیم ماده او است و از آن که است و نوع دیگر را شش و اول و مفرج و ریزه
 و شش و کل از شش و پنج و در عدد و کوچکتر از اول و هر دو ممتلی و در آن دو سیم گرم و خشک و دانه باه و فانی است و با
 و شش است و نوع اول محلل او را م بارده و منفی قروح و دانه عفونت آن و جهت نند و تری صنفه و طلاء و صنفه
 و در این آثار است خصوصیه از هیچ حیوان نبون ترین اعتقاد طوبت و در او فایده ممتلی و بهترین صنفه و مفرج و ممتلی است
 و در او مفرج صنفه و مصلح سایر و ممتلی و با مکه و ممتلی است و مفرج صنفه و ممتلی و ممتلی و ممتلی و ممتلی

خواهرمان مذکور دیگر خضاب بنام مجرور خضاب مقل است و گویند مقل می است **خصیفت** خزبه ناسیده
 است الحار مع الطار و خطر و سده است خطمی مروت است سفید و سرخ و الاران مختلف میباشد و انجلی
 باشد خطمی بر نامند جالینوس سرور و دانسته و شیخ الرئیس گرم با عتدال و اکثر مرکب القوی و مایل بسبزی و تری
 و از انواع خبازی نموده اند محال منضج و راع و مرغی و گل و ضیفه از بزرگ ساق و هرگاه بزرگ ساق و او را خشک کرده
 و گویند استعمال کنند بهتر دانسته اند و آب مطبوخ او جالی اما و مقعد و دانه ضرر ندهی و دویه سهله و کمینقال آن جهت
 تحلیل قوی و کشودن لوله صفین و قرحه اسهال و نفخ مواد سودا و خلط خام و ضما و او
 جهت التام قروح و تسکین درد و زهرها و تحلیل آن و خبازی و زنجیر جراحات و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم جراحات و خرا
 و شکستگی اعضا و عرق انس و مفاصل و نفوس بار و غرض زیتون جهت گردیدن هوم و سوزشکلی آتش را با او دویه مناسب و
 و غنها جهت ذات الحبه ذات الریه و ضما و بجهت او بار و غرض نبات منضج سرب الاثر در او ام حاره و نفول او جهت نرم کردن
 سوی و حلوس و طبع او جهت درجه در انقسام و نرم کردن زمان بقیع مفید و تخم کوبیده او جهت سنگ لپ آن باشد که جهت نرمه حار
 و ضما و او با سرکه که در آن آب نیمه جهت بوی بار و غرض زیتون و سرکه جهت سموم کج و کج و تخم او باد و خردانه خرا که با سرکه
 طلا کنند جهت ورم نبات مجرب و پست پیچ او نبات تلین و قوی تحلیل و طبع آن جهت منصف زجیر رسیده اما و قرحه آن با
 شراب جهت سرول و حصاة و دفع فضلات خام مثانه و عرق النساء و ارتعاش و شکاف عضلات و جلوس در طبع او و بستور
 جهت تخری مفاصل و صلابه اعضا و منصفه طبع او با سرکه جهت در دندان نافع است و چون بخور او را کوبیده در لته بسته
 در آب کعبه اشته در زیر اسنان چندان که از آنکه آن آب نیمه گردد و طلا او جهت دفع هیچ یک چشم موثر جهت سرفه حاره و نفث
 الهم مجرب و طبع او را نیز همین اثر است و منفرمه مصلع او عصاره زرشک و عسل و گویا مفید است و عسل مصلح او است
 و قدرش ترشش از کمینقال تا و شتمال از این طبع او تاسی و تنهایی و بپاش خبازی و صغ خطمی نبات مسکن تشنگی و قابض طبعی
 و دفع قی صفراوی است و خطافات بخاری بستوک و بترکی ترلا نفور و بپلی جملی مانند و از طبع و معده است گشت او
 در سیموم گرم و خشک و کباب آن منفتح سد و دفع سنگ مثانه و دفع یرقان امراض سبز و آشنامیدن یک انتقال از خشک
 مسح و جهت توه با صره و غرغره آن با آب جهت خفاق و جیع امراض خلق نافع و طلا سوزنه او همین آثار دارد و احتمال محق
 او قوی با صره و دفع او با سرکه و خاک ستر او و عسل جهت آید از زول آب بیاض و جرب و سبل و طفره نافع و بستور خون گ
 او و با سرکه و نبات جالی و جهت بپاش و آثار و نیکو کردن زکک خشک و بانهره گاه جهت سفید کردن پوست سیاه و مجرب دانسته
 اند و خوردن آن به صورت مرقوق او با قدری بادریج جهت اخراج صفین میت سرب الاثر است و بستور یک انتقال خاک
 ایشان او که سوزانیده باشند جهت سردی و لادت نبات مفید و خوردن و دفع شق زمان و طلا او بعد از آنکه از آن
 باعث روئیدن موی سیاه گردانسته اند و طلا کردن چنهای بادریج زین بر ناف زمان جهت سردی و لادت

خشکی که در سیموم است تا بعضی بسیار جفت و سبب البقره و رساننده قوه ادویه با اعضا و مطلق و قاطع اخلاط غلیظه و اف
 تشکی و معین جیم نزل الدم اعضا و حرکت شده تا و گدازنده نیم و پسر و موافق معده و طبعه و لطیفه جهت قطع صفرا و قلیح سد
 ماسا رتقا و سبب زود اوست خوردن و ناستقا قاتل کرم معده و کرم او با غسل جهت نفث الانساق یا نفع و قی کردن و کرم
 خوردن کرم او جهت ادویه قنار و نفع جو خون و شیر در معده و با نیک جهت دفع ضرر و نظر و سنگ یوانه گزیده و مکیده و دیدن
 جهت زل و کرم در حلق مانده باشد و سر زده کرمه و غرغره او جهت سیلان نفول کلین و خفاق و سقوط لپا و در دندان
 و مضمضه او با نیک جهت قطع خون بن دندان که گنده باشد و بازاج سفید جهت خون که رستی ان و طلالی او جهت
 منع اشتنا و زود غلیظه و حمه و مدد و با سبب و جوب مستقر و بوا سیر و دوش و درم ظاهر و باطنی و مانع
 جراثیم تازه و در سوراخ و غایتش که گزیدن حیوانه چاره و سوزشگی تشبیهات جرب و چون بعضی بانه قی و غرض
 مجاد و نمیکند و نفول او جهت گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن جهت قطع سیلان خون طعامیکه سر که
 نخت باشد من سیلان نفول شکم میکند و ضا و انجیری که در و طبع یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونه ان جرب و با کرم
 جهت نفوس با غسل جهت دفع آثار خستیم و خون مده و بار و غرض کلسر و جهت در دوسری که از انقباض حادث شده و با از جهت
 خفاق و درم پستان و با کوشش و با خاکستر کرم جهت غده و ورم بارد و با حرم جهت خدر و کز از مفاصل و جوشانیده او با
 که بار چربان تر که و بر سر که گنده جهت در سر یک از صفرا و خون و بخارات و حمام حادث شده باشد جرب و پاشیدن
 سر که بر سنگ کرم که در پستور سنگ او در انداخته بخار او جهت در سر و من و نزلات و سر و من و بوا سیر و خوردن و انجیری
 و موی که در آن خیسانیده باشند جهت سوزن و مضمضه و با نیک و با نیک و در دندان و قور و تشبیهات جرب و تشبیهات
 جهت کرم گوش و خوردن جهت ووی و طین و گران و سامه و قلیح سد و حیثیوم و بونیدن و جهت سده مصفاة و با کلاب و رغن
 با دام و در رغن گل جهت سرام و بیدان نافع و چون یکا و قیده یا غرض شکم و در کرم که بچوشانده تا مهر ان شود و یکا
 در اقلانیه است و صفت نمایند و هر روز ناستقا و در سیم از ان نیز ناستقا جهت دفع بدوی و بان که بشمارک معده باشد
 جرب و در جیم انفال مثل سر که مفصل است که در اسفیل نه که گشته و مضمضه بران بود و افزون و قوه باه و صاحبان سرفه
 تازه و محال با بسبب مضمضه اعضا اعضا بی و جم و نافعین و مبر و دین و صاحبان ریل غلیظه و در مفاصل و در اوست
 او سر و استقامت و صاحبان مضمضه اشتا و سببش و مضمضه و مبر و سوزش و دی و خسار و سبب و لاغری بدن و مصلح او
 سرفه و ناستقا و کوشش و جرب و سبب سرفه غلیظه و در سرفه شربتی و در رغن با دام و ادویه ضعیف و حرارت و در ضعف اعضا
 عمل او و چهار و در سبب لایا و قدر شربش تا نفث متعال و بایش و بعضی او شرباب و در بعضی آب کبوتر است و در کلهازی
 و ناستقا و مضمضه سبب سبب و در حقیقت شبیه به رخت که در و چیدن و با در سبب سبب و بزرگ میفر و بزرگ مثل برگ که کوشش
 که چای سرفه و زود و سفید نیز باشد و نشت مثل خرد است در و کرم خشک و شکر و سوزن و تیرا سبب اجزای او و کوشش

و شكوند و بر گشتن جهت گزیدن هوام دروغن او گزنگودر او در آن نخته و سه نخته در آفتاب گذارسته باشند جهت اعیان او در
مفصل و نفس نافع و نشاره جوئی در این اثر است و کیفیت آن را در حق او باصل جافه دلی است از هر سو هم و خوردن چمن
و زرد و نیچریه و بلخ خفکان است خلاف شامل بیدنگ بیدری میسر شود است و از مطلق او بید بگرد است و کل او
بعد از برگ بهم میرسد گشتن زرد و بقدری خوشبو و ترش مثل خسته که از ناکها شاهجایی میسر وید و یکبید مانند در اکثر مواضع
یافت میشود و قسم نزد بی کل است و صفات اسم خلاف بری است گشتن در وید هر دو در اول تر و بر گشتن در اول خشک و ترش
در اول سرد و تر و بید و در افعال ضعیف از دست مفتوح شده و اگر مطلق و در آن خفکان و تشنگی جهت ضعف معده حاره
و پتبیای مختل و ضعف او در جمیع امراض حاره و در مصلح نافع و در حق او العلف از هم ننگود او و خاکستر جوید او جهت نرف الذم
و باس که جهت تأیید و ننگود در مپستان و در م اعصابا بری مفید و جرم برگ او قابض در اوج و عصاره او مهمل بلغم و صفرا
و سودا و در بول و جهت سده و اگر ویرقان و صلابت پسر و در عرق و منی از ترها و احتیاق جرم و مفصل و نفس گزیدن و عرق
و اود و نیمه و منظور او در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و مضر نیگاه و مصلح او کلاب و ننگود و ترش است و جرم
است که با شکر نبوشند طریقی آسانیدن آب او در دست و اول مذکور است و صفی او مقوی باصره و جالبی و ترش جهت اسهال
و در چوب است و جلوس و در پنج برگ و در شنج او جهت فساد اعضا نهایت مضر خلاف بلغمی بفارسی بیدنگ گویند و در شام جهت
و کل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون زردی اندکی سحر و شکار و عید بسیار خوشبو و جالیوس برود و تر است
و جمعی دیگر در اول گرم و بایل تختی بیان نموده اند و ملون و مفتوح شده خفیفه و ماضی و مقوی دل و دماغ و مکن مصلح که از نجا
در موا حاره باشد و ملین طبع و در جمیع افعال از ترش عرق بید و کلاب و ملین طبع و مقوی دل و مین باه و مقوی اجزای است
در چوب و برگ او در خواص و مصلح و قد ترشبت مثل بید است و دروغن بیدنگ ننگود بید سر و در جف و مکن در و سر حار و ما
صورت بخار است و خوردن باغ عیان خون بسیار گرم و بدش روغن گل و در طریق عمل او مثل روغن خف است و چون نخر با دام
بهرین نقتب با دام گیرند از لطیف است و بدل عرق او عرق نیلوز است خلاف بری بید مطلق مروت خصله و بعضی
در شنج لام بفارسی خوش که در دواصفه بان دانه سیتانک بدلی کیس گویند جوئی است فی شیم و بید و بید است
و با دواوشن کو چکنر و سحر و رنگ ریشه انجور را بنجو در دزینهای ناک کباب پوسته سورخ بکنند و گویند شیم او
در زیر جلد است و انجور را می بید و طیما ناک و س گوید که هرگاه در سورخ مکن او بسیار کند تا بکنند از ندهی گوئی
و از سوهم قلابانیت گرم و بار طوبه و خون موضع دنالا و جهت خازیر و بیاض شیم و در حق او آمار جلد و خال و دلی او باروغن
کل جهت برص و هت و قوبا و خازیر و هر چه از بدن برود کند معید بل و قاطع رفات و سیلان عرق و بعضی محل او رام و خون او
نیز همین آثار دارد و نیز او را چون سوخته باز از سفید و رگوشن گذارند جهت از آله بدو آن و کلا او جهت در و سر و نجا
جهت عسر بول و سوطا زهره او آب آبیخ و طبعه و در سری زعفران جهت دن نفوذ از جرات شمرده اند و ملین لب بالای

پیرشانه و در حن از مطلق او شریک گوری مراد است که آب گور صاف را در ختم اندوده برفت درون کرده مدتی در آنجا
 و بعد از آن در سایه گذارند و غیره اگر کسی اینها نامند و اصناف او بحسب ^{افعال} پادشاه شصت و ششم میشود و چون خردل داخل کنند
 جو شیدن خمر میشود و شیرین می باشد و باز غفران باعث شدت سرور و تقویت جگر و دل میگرد و چون بادانه گور باشد
 قابض میشود و سبکی است که خمر را بعد از آن درون برفت با نفیس و موم الموده کردن بود و که بخور کنند و در آب گور
 سرور و مصطکی و بر شیرین و سیب بقری نازند بعد از آن قابض گذاشتن طوط اورا در زمین دفن کنند و انچه بر او شستند
 بکشد شسته باشند سطران مانند و نقاشی دلانی و چون آب گور را بخورند تا ربع او بسوزد و در ختم کنند و او را بجهوی گویند
 و بخره و غلیظ را قهوه نامند و او قاطع باه است و شریک از یکسال تا دو سال گذشته باشد عین گویند و او در سیوم کرم
 و در دویم خشک است و قدیم او که زیاده از دو سال تا چهل سال است پیرسته او در سیوم و تازه او که مسطار است در دویم
 گرم و تر و از شسته باه نمیکسالت در آخر دویم کرم و مایل بر طوبه است و اولی است که از جو شیدن قلاتا سه ماه بگذرد
 بکشد و قویترین تمام زرد عین رقیق و ضعیف ترین هم تاز به سفید است رقیق او سریع النفوذ و مفتوح غلیظ آن دیر ختم
 و کثیر النفوذ و قوی اعضا و شیرین و ثقیل و غده ایته او غالب ترش شیرین آن میخند و منقرض میمورت و خوش و ششم
 قابض خمر حلس طبع و باعث خشونت سینه و دماغه و قوی توخ او جالی مفتوح و باضم و سیاه او دیر ختم و موله سورا
 و سبز خمر شوی و که عبارت از ریجانی است متبدل و بهتر از سایر مصادع است و بدبو و مصادع و مورت امراض
 و سمس که در آفتاب رسانیده باشد بعد از جو شیدن بسیار برده شد و سریع الانحدار و با قفر ج بسیار و موله تپا
 حاره و امراض حاره و مطبوخ او که بجهوی باشد غلیظ و سخن و منفع و قوی عضه مصادع است و مدفون او که خمر او در
 زمین کرده باشد و اصل او را قابض نگذاشته باشد غلیظ و دیر ختم و تحقیق موله تپای غریب و شریک بجهوی اعضا و شریک
 ریزج باعث الی مصلح حال بر آن مخرج باب کثیر باعث سستی اعضا و استسقا و ثقیل او دیر ختم و ضعیف او سریع النفوذ و قدیم او مفرج
 و اعضا تازه او فواح و دیر ختم و مورت امراض غریب و شریک تاز به تیره موله سنگ مانند و سدد و صاف او مفتوح و در است
 شریک ابین یکسال و دو سال متبدل القوام مایل به سبکی و خوشبو است که در رنگ مابین سبز و زردی باشد و در غمی و شیرینی
 متوسط باشد و کام را بهیم نیارد و در قدر استعمال و اخلاق بسیار است و تا ششصد و نیم بخور کرده اند و جالی ترس و شش
 رئیس اخلاق مقدار را بحسب فربه و اگر اشتها در وجود و المزاج قدریک بر رطوبت نام شود و در ششک کند و بعد سرور و فضا
 مفرط برسد و از قسم نفید و زرد و سبز مخرج باشد و در متبدل المزاج و میردین بقدر نبات سرور از قسم غیر مخرج باشد
 و در قوی لایدان و صاحبان خلط غلیظ قدریک از حد طبع نقل حواس خواب رسد و اماعات اوقات هم از لوازم است باید
 در ششک مفرط و کسلی بسیار و بعد از نوبت خواب تیره و در سیر مفرط و غضب و در سیر بسیار گرم و وسطه در مایه استسقال
 نمایند و بجهوی مفرط برسد و مراه میگذرد که باعث استراحت و دلج و قوی گردد و اگر خمر نموده اند که اگر هر روز استعمال

بعد از باز زده روزنامه بقیه یا شامه اولی است و بدستور است که در مکان استعمال و عطوبات و نجات و آب روان
 و سبب سردی و رطوبت و مشکلی در غریبه و رفقای قلی و نهیده و صاحبان اخلاق حمیده باشد و بیام محمل شرد و
 از او برین برای و دود است که گریاده خوری تو با خردمند ان خور پس با صنف لاله رخ خد ان خور بسیار
 بخورد و مگر نمانش ساز اندک خور و گاه خور و نهان خور و سبب قوی متغیر شدن خواست است به بخارا
 بپاید و بی که قبل از تحلیل اجزای متصاعده اولی تصاعده اجزای دیگر شود و لهذا نصف الدماغ زودست میگردد و در
 قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است و بحد کثرت جمعیت میرسد و درست میشود و سبب سردی و کثرت روح حیوانی
 و قوه دل است که سبب اخراج روح تدبیری بظاهر باعث سخا و شجاعت و خوبی و پاک میگردد و در هر فرجی خمر و خوک خلط غلب
 و اما آن خلط است که کثیف الخلق را باعث ملال و گریه میشود و در لطیف الخلق فزده و سرد و صاحبان با خلط حار را
 موجب غضب و غلبه بارده و بطور اعلی سکوت و خوف و چون مرععات استعمال خمر بحدی که رسن و فصل و مکان و قوت
 کرده شود و جهت ضعف و صحت و سیکردن و نگر و نگر خسار و تقویت هم و نهاده و مدد و دیگر و نهاده و نمودن غذا و در ساق
 و زهر کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف آن با طلاق و لطیف آن با ر و عرق و اخراج مغز و پهل و عرق و دفع
 بلغم و سودا و سبب طبع و جهت تقویت خواص و عضای اصلی و نشاط و دفع و دفع جوج کلی و دفع و دفعات نامرئیس
 و بالخصوص و چون و سیکردن اخلاق و دفع غضب و زود باعث شجاعت و سخاوت است و تریان اکثر سبب و منقح شده و در قوی
 باه و دماغ بر و دماغ پیچیدن و در طبعی او و در عروق شحم سفید او جهت دفع و در طلب اعضا و شغلی و صرف او جهت شرب و
 و دفع ضررهای او و باقی و در مضادات جهت تحلیل مواد و دفع و نمودن و بدو فزودن قوه ادویه و خوردن و تا بقدر برین طحال
 سبب و کثرت آب پیچیده و غشی و در بیست و دماغ جزئی او زیاد و از تجدید و مرگه مرععات شرط و مقدار نشود و قدرت
 او بر آب زیاد و از مانی است با جمل سبب موت فحی است و مانی و امراض و مانی سکت و مرع و دماغ و خون و سبب
 در عروق و امثال آن در چشم و امراض گوش و چشم و دمان دندان زبان و اسهال و سود و دم و سبب و در عروق
 و ضیق النفس بطلان باه و او را خطرناک و اکله و در ششها و سبب و ضعف و قوتهای دماغی و حیوانی و طبیبی و موش و تپا
 محروم و مر که در ششها که استسقا که علاج پذیر نباشد و مر که سنگ شانه و کرده و حرقه البول و ضعف اعصاب است و سبب
 مضرات او و اندکی نیست از آنجمله که مضرت عاجل و سهل العلاج است علی حصار است که با تقلب نفس و بر اطراف و غلبه
 و تنوع و امراض چون که باشد و مضرتهای جل بدار اکثر علاجی نباشد و امراض عقلانی آن غیر متناهیست و از آنجمله
 تقویت قوی و سبب و ضعف قوه نفس که امتیاز انسانیست خلق با است و خمار و لسته و طبعی است و حیوانی و انطباعی
 مانند نباتت که صغیر و کبیر باشد که بر و شنبیه بدخت و شانههای او مایل سفیدی شنبیه بی بدست و بر و شنبیه مثل بر و
 حاران که بکثر و تقلب الایجاد و در ششهای از سه عدد تا پنج عدد و بر ششهای قبه و کثرت سفید و قشر شنبیه و ششها و ششها

و نفیس مایل سیاهی و در شکل آن خوشه و در بوی شیرین و در طعم بسیار محف و مستعمل از دیگر تازه آن در التیام جراحت
 متداول است و همان میوه شنبلیله و ساقش مربع و برگه و برگش شبیه به برگ بادام و شرف الاطراف و از هر گری نقری ظاهر
 فقیل الراحمه و قیسرا و شبیه بختان کمسبیر و خمش مثل خردل و خیش و راز و سبطری انگشتی تیره رنگ و سرخ و از مطلق
 نوع صغیر و است و مستعمل بنج و در دویم خشک سردی و در غالب باندک گرمی و در اوج و مصلح اخلاط لزج و بسیار محف و با قوه
 محله و آب طبع بزرگ و ساق او مصلح نفی و دره الصنم از آینه شده او و طبع بنج او و بدستور و انتقال از سائیده بنج او جهت تنگی
 اعضا و از جابرون رنن استخوان اتفاق و بقدرت بنایت موثر و طبع بنج او با شرباب جهت استسقا و گزیدن نفی و در صبح مفصل
 و دفع سدد و حمل و در رحم و امراض مقعد و نواصیر و مضمضه آن جهت پاکت کرم دندان و سوط اسه و در دندان خمره چشم
 و جلوس در طبع او جهت صلابت رحم و انقباض نم او و ضماد بر کشش جهت نواصیر و آب آرد و جویده و دم جاد و سوطکی کشش و گزیدن سنگ
 و بوانه و باید به جهت نفی خوردن نواصیر و صلابت رحم و طلا و نجه او جهت سیاه کردن سوزش ریختن آن و مسفریه و مصلح
 او و عمل و قدر شترش تا دو سه است و موافق اختیارات بدلی و درخت بل هندی دانسته اند و نایه شهابان لونه تاریخی و
 خاکی نیر کویند از اجزاء است نر و ماده میباشد حدی و حدی جنس نر او و جوارحها ترسم ماده او است مایل به سردی و در دویم
 اند و نواصیر تیره رنگ سیاه غالب چون بایند محکوک او و زرد رنگ شبیه برگ زیرین میباشد و درست کردن و دقوی
 دل و در آن خشت و تار یکی کانهائی تیرگی شب و نگاه کردن او جهت حفظ صحت چشم موثر است و ماده او سرد تر از حدی چینی و رنگ
 سائیده او بسیار سرخ و مایل سیاه و کمیته قال و نیم از سائیده او جهت دفع خمار مجرب و باعث تبرید و ترقق مخمر است و هر دو قسم
 جهت علل همدی و دومی و در چشم تقویت عضو یکدی است که از ریختن مواد متاثر نشود و در سیم از سائیده آن جهت دفع و در
 که از دوائی سهل حادث شده باشد بنایه مفید و سدد و مصلحت عمل است **الخارج المعون** خنجر علی بنی بنی بطی و سیم
 گیاهیت شبیه بکاستنی بری و ساق و بنج او باریک تر از آن و کشش و مایل سیاه و در شاخه های و صمغی شکل و میوه مثل مصلح
 و بقدر باقی بسیار چسبیده و قوت او تا یک سال باقی است و صمغ آن تا هفت سال و نبات او نبات محف و خور و در و نبات
 او با شرباب بدستور ضماد و جهت گزیدن نفی اما که با شرباب طبع و به سبب و جهت قطع اسهال و طلا اب بزرگ
 جهت قطع یواسیر نافع و چون مجموع گیاه را با بنج او کویده با عمل قرض بسیارند و باب و بوره ارمنی طلا کنند جهت به تری و صمغ
 او در سیم گرم و خشک و مصلحت معاده و محلل ریاح و جهت از آن شتر مصلح چشم و بردن گشت زیاد جوارح و در
 او با موصاف که گفته ابا و الوده باشد و بقدر زیرین و صمغ نایه چسبیده و در حقیقت اسقاط جنین بر شتر و انتقال او جهت سهل و در
 او جهت گزیدن عقب نافع و خوش سیم و در دما و مصلح او است و قدر شترش تا یک سال است **خنجر و کس** بقدر
 دزه که گوید و خط روید و در تخان گندم که خوانند با شرباب شبیه به بنی و در شرباب و در شکل جناسی و دانه های و مصلح سیم
 و زرد و سرخ و سفید میباشد مایل بقرابت و در دویم خشک محلل با نفی و خور و جامد و قاض طبع و فقیل و نافع و غذایه و در او

چند و در سه کوچه مرتفع و شفق و نقش نازن و طایفی مضمون او چیده نوازیستیم و گزیدن جانوران و حقیقت طبع
و وجهه و اما که با حرات باشد و نذیه او جهت سل و اسهال نافع و بدش ذره است حششی تشدید نون بلند سیریا
کیا بیت شبیه با شیر اس که بفارسی برشین مانند و فابرا نوعی از او باشد برش شبیه بکرات و از آن لطیف تر ساقش قریب
بر روی و نرم و بر سر او گل سفیدی شبیه به بلوط و بخش سست بر مثل پنج سوسن زرد و از آن بزرگتر و تخم او در قبه مثل تخم
بیار و در آخر دویم گرم و خشک و قوتش ده سال با قیست سخن و تند با قوه مخففه و محله و ملطفه و جابر کسور و مقوی باه و محلل
ریاح و او را ام آفتاب و منفعت حصاة و دافع تروح باطنی و دیگر هم او در بول و حیض و در دریم او چیده و در پهلوی و سه رنه
و سستی عضل نافع و در دگر او ملین طبع و با شرب جهت گزیدن و غلبه و خوردن مساق تازه او چیده و یقین خنک و صاف
با سیر که در وزن نوزن چیده باشند و ابله با سفید و سفیدی تخم مرغ چیده و خشکی آتش و با لگو چیده و با آرد و ترس
چیده خارش بدن و بیخ او در فعال تویر و سه دریم او چیده گزیدن و با هم و صفا و لطیفش با و در شرب چیده و تروح خنک و در
بستان و خضیه و جراحات چرک دار و مل و طلاء او چیده و با و در انقلاب با عمل چیده اسهال و بیستی سفید و سوخته و با و در
چیده و بایندن سحر و احتیال او چیده و با و در کتب و بیستی و در غفران چیده و در غفران چیده و در غفران چیده و در غفران چیده
و قطره آب بیخ او به پنهان کند و غسل و شرب چیده چرک گوش و چکانیدن و در غفران و در غفران و در غفران و در غفران و در غفران
جهت تسکین الم گوش و علیل و شفاتی که از سر یا بر سیده باشد و سوزگی آتش و نقل سامة و طلاء او با سر که بر انگشت ابهام طرف
سوانق دندان درد ناک با حیصه مسکن در دست و مضر طبع و در مصلح او مصلح و در شرب سامة و دریم و بدش در باه شفا قلی و دریم
استقل است خنک و فابری چیده و در دلی بر دگر بر و کوچک سلی میباشد و پروا تویر است و در دویم گرم و خشک و
محلل و تند و با مقوی او قهر یک شبیه سسل خلا لکیدی و سکه و معای و چیده است صاف و چیده و دانسته اند و بسن شکافه و در شرب
عقرب گزیده و دافع سمیت است و صفا و دافع قروح ساق و در غفران و در غفران و در غفران و در غفران و در غفران و در غفران
سیریه الاثر و محلل خناق و در اسیر و کوبیده او با آب جهت قطع نایل و احتیال و طبعی که از قطع و بنا که آن ظاهر شود و چیده تقویت
دفع عشا و نافع و گدازش سر آجل و موضع باعث جهت کبر تران و کوبیده جس کردن هفت عدد او در زیر طلس سس و چیده
باریدن باران و ظهور برودت هواست و چون و چون بی گدازش بران زن و بوند و عسر و لادت است و ابویس گوید و دریم
جلی که در تن و دمانی چیده و در چشم چیده و در چشم چیده و در چشم چیده و در چشم چیده و در چشم چیده و در چشم چیده
ز سست و قوتش هفت سال با میباشد و در دویم گرم و در آخر آن خشک و سوز که خون صالح و مقوی است و دفع سده و جلوس و دریم
تب ریح و تسکین بدن و اراضی و در نافع و قهر شربش دریم است و بهترین نسخای که در مباح و غیره مذکور است اینست و در غفران
شغال و نقل سبل که در انتقال و نیم غفران نقل سیاه خشک و چینی و در شرب سیرین مصلحی که کف خیالی و دالکی این غفران
حب که در انتقال چیده و از جود مکنیم انتقال و غفران و خشک و لا جود و را و گلاب و آب و شیرین و آب و سیرین و آب و سیرین و آب و سیرین

که از هر یک چوب و پنج منقال باشد حل کنند و او را در دیگر را کوفته در لخته بسته و هزار و صد و پنجاه منقال شراب سرخ صاف بر خشت
 تا بر نصف رسد پس صاف کرده با کلاه یا بیهوده یا سیمینند و نهصد و پنجاه منقال غسل صاف را بر آتش نرمی گذاشته شراب چرب شده
 نذکر را با آب اضافی تا آنچه چوبش نرمی آید استعمال کنند و هرگاه نریا قیت عظیم مطلب باشد قدری با دانه هرید از سر و شد و داخل
 کنند خنجر سرخ فاری خشک گویند از رطوبت منقول است که اکثر او را در استخوان مرغی باشد و بعضی زهره نذر اند گوشت او را در دیو
 گرم و در سیرم تر و شیرین و در طعم گوشتی از گوشت انسان نذر او قبل ظهور نور اسلام جسمی گوشت متفولان را سجا گوشت
 خشک میوه و خنجر او موافق ترین کرم است بزاج انسانی و هر او بعد از انقباض جود بدن میشود و متعجب سد و مسکن اکل او مرش
 حصر فساد عقل و موت و غیرت است و قدما مجرب بیان نموده اند که بیدار کردن و اطفال و معاصر و معده و مصححش
 خمر و کینه و او بعد از منقال یا شراب جهت گزیدن موام و طلا کردن با غسل جهت برص مجرب دانسته اند و کینه قال از آن که در
 احراق کینه سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعاء و مضیق و بول خشک و خشکی جهت سنگین نذر در سایر افعال مثل بول گاوی
 و سیر گریختن و آب آب با شراب جهت قفت الدم سینه و دفع در دیلو و با سر کجهت و هر غسل و بار و غرض کل جهت التماس
 و زهره او جهت قروح و قطع بواسیر و با غسل و فلفل جهت رویانیدن سکه سر قرع و قفسه که ران با پیر او جهت سحر امعاء و نوا و او
 جهت درم و رحم و قفسه و سر و کتی آتش و سر و برف و پیه کینه او که دقتی بر و کشته باشد طبع سخن نذر و ال و با شراب جهت او را چهار
 و سوخته نافع و اجالیوس منقول است که پیه بی نمک و با مویای و نه کوی س می کند اگر چه با دانه زیاد باشد و خون و در جبهه افعال
 مثل خون انسان طلای و جهت درم پستان و شیر منقذ آن و تحلیل او را با مایه حیة مفه است و از هر مار منقول است که زرد
 استخوان سوخته او را بر آب می کنند و آنرا میدان سم سوخته او را طایع سلس البول و سوی سوخته او که با زیت اوراق یافته باشد
 بار و نفع کل جبهه قروح و قروح الملح است خنجر سرخ فاری و همین است خنجر لریش غراست جبهه است سواد
 است خشک اسم فارسی آن محل است خنجر کبرون اسم فارسی آن است خنجر شش بله
 دیو خنجره العن است الخار مع الواء و خولنجی خنجر است سرخ تیره و برگه و تنظیم و لذیذ با اندک عطریه
 و از هر دو و درم خنجره از اشپیان باز در بر اصل و یا بر مید اند و نباتات او معلوم نیست و مولف نذکره که نباتات او بعد از سرخ
 در گش نخل برگه از کوشش قهوه است و غلیظ برگه را خنجره لجان فنی نامند و بیکه را کباریک و صلب است و قلابی و ستم اخیر بهتر است
 و توش با نفع سال با میماند و آنرا خود و گرم و خشک متوی مده و احتیاد با صندیه باه و ماسک بول و نباتات کاسریاج و جهت
 افولنج دار و نفع ترش بروده کرده و در دگر و تقویه اعصاب باطنی و دفع بد بوی دهان و خنجره در سلطان و در او با دانه سینه
 نافع و بکا و اشتن او اندک مانی در دهان و جبهه ت نفوذ و بیکه هم ساییده او با یکا و تیه شیر گوشت که ناسته نیشتم و در بیکه
 باه مجرب است و مفر دل و حجاب سینه و صاع و درین و مصلح او صندل و طیار شیر و گوشت آب زهره و پیسوان و ماسک بول
 و مصلحش کثیر او قدر ترش ترش با یکا منقال و نیم بدانش و اینی و کبابه است خنجر فاری شش نفا و نامند آنچه گوشت او

اعضا مثل وزن او اهل و کبابه در اصلاح او پسین و در باه خونجیان است و روغن که در هر صد مثقال روغن زیتون
 باروغن کجی به مثقال در اوجی گوید و کرده اقلایک به غده گذارسته و مکرر برهم زده و صاف نموده باشند در جبین افقال مثل او
 جهت رخت و فایده و گزیدن قمری و تیل و در قمری به نافع و قدر شترتر است و انتقال است و عرق داجینی سیرج الاثر ترا جرم است
 و جهت یرقان و ریح رحم و مقعد و قطره و جهت گران سارسیا و موز است و **ارشیحان** اسم فارسی است و قدول و
 عود البرق نامند چه هرگاه برق در سوسن ترنج بار و سد و شترتر از خود نمندی می شود و در او از پوست بطریا بل بسنج و سرخ و خشک
 است و آن تا خبابی دختی است خار دارد و کوتاه گلشن زرد و خوشبو و تند و قسم به فید اولی بو و ضعیف است در دویم گرا
 و خشک با قوه باره و قافله و تند طعم و باطنی و توتش ساقط شود و نفع و محقق رطوبات غلیظه و مقوی متاذه و اعضا و معین اخراج
 خفین و منفتح سد و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و طایفه نزلات و دواعی در دوسیم بار و در سینه و با داجینی جهت سعال رطوبت
 و شرب آب مطبوخ یکدرهم او با شکر دانه در صند بار و مایه کس اصلاح و مجرب است و طلاء او جهت ترویج متعذره و خینه و ساید و قلات
 و مضطرب طبع او جهت حفظ صحت دندان و با شرب چه ترویج غلیظه و آن کسول و جهت تقفین لذیذ بار و موثر و با فایده جهت ترویج
 عجایز که مایلین خفیه و مقعد است نافع و گدازستن او با فیتکه دینی جهت بدبو و بواسیر و لاف و خوردن طبع او قافض طبع و قافض نزلات
 و فتنه الدم و دواعی سستی اعضا و تقفین خلط و قد شترتر است تا دو درهم و مضر سپر زرد و جگر و مصلح او و قد و مصلحی و بیش بوزن
 اسار و روغن و نشت او زراوند و جرج و نصف آن در روغن است و این را در لولیا و نموده که حمل او باعث حمل زنان عاقر و مجرب است
 و از خواص است که چون مشاخ او را با کندر بخورده در لوله سببه و شرب چهاردهم قمری در تحت جامه خواب بگذارد و خواب شش
 بر بنده که از حاجت او جواب گوید و روغن نکونه او که نور القدر باشد و بطریق روغن گل یا بنفشه با دام که بجا با دام کجی متعذر باشد
 گیرند بسیار خوشبو و در آخر دویم گرم و خشک و خوردن نیم اوقیه او با شرب زرد که یا پیه مقوی نسیم صند و مقعد او با اودی قافض و
 اسم مال بطری و طلاء او جهت تفرس فایده و امراض دماغی و کتبیا بارده و تقریب باه و فو و تحلیل در دویم صلیب تقفین صند دماغی
 و شقیقه و تحلیل ریح و تقویه برده های دماغ نافع است و اوجی بنفشه فارسی سسی از میر ناریون است و مراد از مطلق او
 داذی فارسی است و آن دانه ایست مثل جو در دانه و با یکگز از آن و طعش تلخ و تیره رنگ از خیال فارسی سید و نباتات او را
 بر شربری و سرخ است و را اول گرم و در و نیم شسته و توتش تا چهار سال باقی است و با قوه تریاقیه و قافض و مکر و ملین و مصلح است
 و جهت درد مقعد و استرخای آن و بواسیر و اسهال دنی و موم و تقفین سد و تحلیل ریح و در دویم و لوق او با غسل جهت و شفا
 گرم صند و سیلان آب دمان و جگر سس و طبع او جهت ترویج مقعد و علل آن در دویم و باروغن زیتون جهت بواسیر نافع است
 و مویق سد و دوار و گداز کشته و مویقش خمره غفیف و مفرقانه و مصلحش امینون و قد شترتر است تا دو درهم و بیش
 او با دام و دوت او اهل است و اوجی رومی سسی از میر ناریون است و تافیر عبارت از آن و از قفیل و
 غافل در او گوید و آن بار دختی است مثل دخت نوت و شترش مثل گریا و در غلات او و در غفل می باشد و بعضی گویند که

شوند درخت نخل است و در شش سال با میانه در دویم گرم و خشک مسخ باشد و محل سوار بارده و مفتوح سده و جگر و باضم الحام و جگر کباب
 و در برول و فیض و مسقط چنین چینه خوشبو کردن و آن در هم و در غنی و تقویت سده و تحمیل باج و گزیدن عقیق و در تیلانغ و اکتی ل ا و ک
 در جگر نرگد است کباب کرده باشد نه چینه شب کوری و خلعت بود مفید و قد زشت تر تا کم تقال و مصدع و مصلح او منع عربی و صندل و کلاب
 و بلش نخل سفید است و گویند بوزن در نیمیل و زرباد است بالسویه و **واجب ابروج** در اصفا بان غلجک گویند و از امو
 جنگلی است و مایل به شنی و سیاه و متویش سفید و شیرین و پخته و را متقل و میانه و در اول گرم و در رطوبه معتدل و در پخته ارمایل
 سختی و شستی و در برول و مسمن و آن غذایته در و غالب موافق سینه و جگر و اعضا میشت و انگار او مفید سده و عسل شرب نبات
و انک این لاله و گویند که تخم است شبیه بودری سبز و از آن ریزه تر و گیاه او بقدر شربری و در کوهها طبرستان و نوا
 آن یافت میشود گرم و تر و چینه عسل مغنی و سودا و غنی و چون بچاه در هم و را تا عدد در هم با درخت آن را دکنم و قدری روغن ناهنا
 ترتیب داده تناول نمایند در تریک و کبید و زرد و اوعان جمل محبوب و ترخ جنین است و **واجب الیر** حب اسنبل است
وارک و دار ما نزع سفید اسوس است و در رومی و حرلان است و در پیر شیه بتم
 است و ابوقه بطبع بند است و در یک بله شامی با است و گویند طالع قمر است و در
و اس اسم دیلمی غم است و در حج بنت دیلم اسم ایدامیر است و در وان بیروانی از او درخت
 است و در فیل اسم فارسی تصنیف است و در تو اسم فارسی طبر است و آنه میفرماید
 فارسی بجم الزبیت و در اشک اسم فارسی سیماست و در کو اسم فارسی سودانی است و در اک
 اسم هندی غنایت و در احمار بله تنگین بنیج است و در و اسم ترکی جاد است و در ام عنکبوت
 ابر کاکی است و آنه فوز اسم ترکی خبر است و در ابله اسم هندو و حق الصابغین است و در اک
او تپانی اسم هندی شفت است **الدال مع الباقی** فارسی موزیک عسلی و شمش کویان میانه و آن
 و آنه دلت انخو و کبیر و سربایل سیاه و در جوت و رطوبه محسده و دانه با بقدر شش و گیاه او از درخت است و در غیر آن مکان
 شود و چندین شش از یک مکان میروید و در شش شبیه برگ مور و لطیف و بنیر رنگ و در آخر و یک گرم و در اول آن خشک
 و با رطوبه فضله و جاذبه از غن برین و طلع و محل سیر و الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه چون در آب گرم خیسایده و پوست تخم او را
 از عسل او افشوده صاف او را با منکر و گان و بستر و با منور انبیا و بنیر شسته بنوشند چینه تقیه سودا و بلغم و قتیق سده و در غنی
 و در ارض بارده نافع و طلاء او منفع و بنیر جمع کنند و مواد و اورام و مسکن و در آب بارده و با زرنج و زفت جهت قلع ناخن و با آیتا
 و موم چینه نفع و مهاد با کندر چینه قریح خسته و با آلب و عسل جهت رویانیدن ناخن و جوشانیده او در آب یکم جهت تحمیل او را
 سبز و با خاجیت سفید و در بار و غن کل جهت دراز کردن مژگن و در آب و آن است و در اول و مصلح او باد و بنیر و در
 شرب تر که متعال و زیاده و مورت منصرف و در اول و نقل اعضا است و در شرب و تحمیل سده و او ابل و چهار دانگ آن با و ام

دو سار افعال نیز ترش عاقر قرحا و چون دهن را با عسل و دوشاب و پستان طبع داده مثل خیاط ترتیب داده بر روی
اشجار گذازند بطوریکه بران نشیند بان بابت گردند و صید شوند و چون باز بر میانینز باعث شدت رنگ او گردد و دو سار
رنگها هم بسیار دخیل است و بعد از غلبه بنی گلیا بپست که از نهند خیز و ساقش بقدر ذری و حسی اسافل شاخهای دغار
دار و برگش بسیار سبز و زرد مشید به رنگ انجوان و ترشش بگل شید به رنگ گلاب و در جوت او تخم در و تیره رنگ و
و بطعم و بو بماندی و اندک تلخی و اطعمه از خوش طعم بسیار و در گانه و دشا نهائی و را خاندن و دهن را خوشبو می سازد و لذت را
محکم میکند و مسواک کردن بچوب و دندانها را باقیم میکند و لذت را قایم میکند و از بوییدن تخم او ترشش چشم حاد میگردد
و اگر مدت بوییدن او نمایند ترکان تمام میرزد و در ویم گرم و در سیم خشک و قابض و معطش و محرق و متغوی و سده و
باز برب محک با و جهت لقوه و فلیج و نفوس امراض بار و شربا و ضا و ابطوسا فی طبعها و جهت استرحای مقدر و سنگ
شانه شربانی و ترشش و درین و مصلحش قبول بارده و قد ترشش و تخم در ویم گرم است و کس بفارسی و دوشاب
گنید و شامل دوشاب انگوری و خرمائی است و مراد از مطلق و شیرین تر از طبع است که طبع یافته باشد و غیر بطبع را سلطان
نامند و دوشاب انگوری سستی بیفتیج است و خرمائی و در ویم گرم و در اول خشک و بدین طبع و کثیر القذا و موافق بار و المزاج و شیب
و جهت سرد و فلیج و در در مفاصل سگله او بتهای و با متطو و مک جهت کلف و با تنویر چه بهر و اعضا از بار نافع و در لیز و او محرق
و مصلح او سرکه و بادام و خشاش و ترشها است و دوشاب انگوری که از بر نشاندن گلاب او برین رسد و با گل و دوشاب جو نشانیده با
و شیرین گشته موسوم به دوشاب است و هر گاه بگل جو نشانیده باشند موسوم به طبع و رب الغیب است و آن با اندک ترشی می باشد
و اندک زرد باشد و دوشاب انگوری در خرا دل تر در ویم گرم و در دل خون صالح و مسمن و مفتوح و مداوست او با شیر تازه و اندک
بادام جهت ترال مغوط و غفغان و ضعف اخشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یتقان و سپرز و با اندک عرقان جهت دفع بهم و غم
شدید و با سداب جهت صرع و بربانسته اند و با انجون جهت دشت و جنون و با مغز قزم جهت دفع قتری در همان روز با انجیر و حلب جهت
سعال خرمین و در و سینه و با اما الشیر مفت حاة و در بول و شنج الیس قدس سده و زمره که با اسید و قدری برگ یحان
و اندک چربل در جمیع افعال قایم مقام خمر است سوا اسکارا و ضا و مطبوخ او با خطمی جهت تحلیل او رام و کشودن و مل نافع و قدر
ترشش از ده متعالی است متعال و انرا محرق خون و مصلح و مصلح تخم یحان و خشاش است و کس بفارسی و خرمین
او بگویند از سایر حیوانات محل تر وندید القوه و کثیر الخوت و در ویم گرم و در سیم و طبع تر و یا بس المزاج و چون و نشید الزوجه
و لهذا بچ او را اولاً صکر معلوم نیست و چون مکر او را بلب صرشته او از زرجات بیرون آن مره ظاهر میگردد و حافظ را اعتقاد اند که عیدم
الصورة تره لکه و در این محض شنباه است و زهره او مفتوحی و آنرا میدان بکد انکه او با سکین و عسل و فلفل چیده و در ویم گرم و در
استقای لحمی و زرقی و صرع و نیم متعال و جهت تولد و داب بغایت نافع و طلا او تا پنج مرتبه با عسل و فلفل جهت قروح و اکله و خرا
در و یاندن و کجوب و الحال ان با عسل و تازه جهت قوه بصر و دفع بیاض و در و یاندن خزه و پنیر یا به او جهت زرد کردن بدن و

و ذراع است و در آخر دایم گرم و خشک و بار طوبه فضیله و جاذب و جالی و من و بهی و گویند بزرگ نوقانی با شراب
 محرک باد و زیرین قاطع باه زمانه انشایدن باکله چیه قبه اطفال نانه و چون بخورند و در کمال غلبه ضعیفانه هر روز
 از نیم دلی تا کمال از آن غلبه نباشد چیه خشک کردن و بایر و نفع ریح آن مجرب باشد و به دستور انشایدن یکدریم از اینج او
 با مار اسل با چند یوم بهین اثر دارد و بخار او با کند و شراب چیه جذب بیکان خارا را اعضا با ششم و مار اسل چیه تحلیل غلب
 نافع و طلاء او چیه رخی رنگ خنار و نفع آثار و زجر او چیه کشودن چیه منفر و مفرط و مصلحت در شش چیه و در شش چیه و در شش
 است و لوق اسم حیوانیت شعیبه سمور در اعضا با ن موثره و بفارسی که مانند گشت او بهی و در سایر افعال مثل سمور
 است و لفین اسم برانی از سمک است و بفارسی خوک ماهی و ماهی بنی دراز و بهی که ماهی مندر و شیب
 خوک و بی فاسست سرد و تر و قیبه الاعدالی و مولد غلبه و مقوی اعضا و پیا و گرم و خورون و مالیدن و غلبه و چیه در
 مفصل چون در جوف مظل که افتاده باشد چیه گرانی سامه و او چیه دندان او بر اطفال چیه نفع زرع موثر است و کم بلبنه
 مهر اسم در شان است و یس نفعی از صدف است و در معام الحلول مانند دان و در کبر است و دماغ اسم
 عربی بطنیت و دماغ غلبه ابلت المقدس که از کبر است و بهیانی سفید لیون مانند و له اسم فارسی
 دین است الحما مع الیم و هم اسم عربی خور است و خاصیت خون هر حیوان در طی ذکر آن مذکور است و مجموع آن
 محلول در ام و جالی بیاض عین و برشته و قاطع اسهال و دماغ سموم است و هم الاخون بفارسی خون سیاه شان مانند
 و آن معنی است خالص الحمره یا لب بفتی و قوتش در تها باقی میماند و گویند عصاره گیاه مرصفت و از سقوط و نواحی بند
 خیزد و گیاه از مروت نیست و سیدم سرد و خشک تا بعض قوی و قاطع غلبه و جمع اعضا و نبضت کرم و دماغ سیلان مغز و چیه
 هر ازت جگر و اجناد و انتقام جراحات شمشیر و امثال آن نبات موثر و چیه خیر و اسهال و مکر و مفرودی و هیچ و شقاق
 و تقویه معده و دلته باز رده ششم مرغ چیه قرح اسهال و امثال او چیه تقویه با صره و قرح نافع و مفر کرده و مصلحت کثیر و در شش
 و نیمدریم تا انتقال به شش شایع و عصاره خست و چون بلور و شیشه را با و رنگ کند صاف تر و رنگین تر از عقیق میشو و درین
 امر عقیدت و مایع مغز حیات سرد و تر و در معده و با قوت زیاد و مقوی دماغ و مولد منی و طلاء او چیه رخی خشکی دماغ و سیم
 و شقاق نافع و مفرنده و مصلحت شقاق و سکر که داب کامه و او دیده چاره است و مده الشجر گویند صنی بلاب است
 و نبات جالی و چیه ستردن مکرز موده است و ما و هم نفعی از لوبیا اندهیت بقدر مایشی و سرخ و شفاف و بر
 او نقطه سیاه و پندی مسدود مانند گرم و خشک و مقوی دماغ و طب و قاطع سیلان لب و دهن و قدر شش در فراج طفاک
 نیمه انکه است و میا یونانی از نامت که سیاه مانند و نه کو خواهد شد و همیشه بطنه مصر نفع زبون و شش
 و هم القبر و هم القملان دم الاخون است و مده الشقاق حب الیل است و مده
 و مده ناسی اسفراغون است و مده اسفراغون است و مده اسفراغون است و مده اسفراغون است

است الهال مع النون وند فارسی بد اخیر خطای نامند و هنوز بحال سلاطین و گیاره بقدر درمی گذرانند
مثل برگ باد بجان و از ان رقیق تر و گلشن زنگ تر سر دانه او در غلاف رقیق مایل است و قوتش تا سال باقیست
قسم حسینی بزرگ دانه شید بسته قسم حسری شنبه به میدان اخیر غیر منقط و سیاه و کوچک بطی اهل است و مورث
منقص قسم همتی منقط المقدار و اخیر مایل بزردی منقط بسیار می باشد و بهترین اقسام حسینی سفید مایل بزردی بود
از ان منقذت در اول چهارم گرم و بنایت تند و آبش در چون مغز او پرده است و ان در حیت مثل بیش است و بدستور
پوست او باید جدا کرد و هر چه بی پوست مدتی مانده باشد بدستور از هم جدا شود و الا اقسام ان منقذ و سودا و اجاز ربط با
خام از مفاصل دفع و جهت استفاده بر تان و فقر منسنگ کرده و مانده دور و دور و کریم اساق نافع و طلا و حافظ بسیار
مرد و مورث قرح و فقر حله و چون بر یک سکه شود از ان ایل کند و کار ان را منجوب بر صلب ضا و او با است جهت شقاق و برص
حیوانات و با او دینا سبب جهت چینی او را م بارده و او جاع مفید و قدر ترشش در قوی الا بدان کیم عدد و دو غیر ان نقص عدد
است که مصلحت باشد و فقر و درین و یک گرم او کشته با سهال منقط و در اما و منقذ مصلحت بسیار جدا کرد و در
در ان و اکثر اوقات سده و گسترش و کیش و آب یو که اشتن است و معین فعل او در تری و عصاره غایت و دلیل کابل و انیسون
و بیاض غصص و زعفران و سفیاج است و بعد از خوردن آب سرد و شیر و بر چای مفید عمل او کم شود و منقذ او مغزات کمتر و در هوا
بسیار گرم و بلاد و حار یا بس تخفیف الا بدان استعمال و حار نیست و در ان از ان اوقات و فقر شلیم است
و فقر سپستان است و فقر ابر است و شبه اسم ناری است و در ان فیل اسم فارسی علاج است
و بیلان اسم ترکی شیشه است الهال مع الواو و ایا اغرا بیرونی بنایت که در سگلاخ
وزیرین سخت می رود و سانش مثل ساق ریاس و طشتن با ده بشبیری و مایل بزردی و در غیا و نیز مایل بزردی و بر ساق
چهار برگ مربع یکل و بخرایل مفیدی در بالا بر کبابخیری می رود و یکل و بخش در ان و خوشبو و خام و بخت او از مالکات است
در اول نانی گرم و خشک با اندک تشدی و مقوی معده و در بران طلیع و محمل و هتوف ارنج و یاج شکم و خوشبو کردن
و ان نافع است و و سحر بنایت مثل گندم و دنت او گندم زار او از ان و دار تر و درشت تر و دانه او ریزه و بارانکشت
او متفرق پرست او سیاه و بعضی از ان سبز و در هر خوش و غلاف با سهال شکل فیلند و دانه او در بیان پرده غلاف و بخش
طعم گرم و با اندک خشکی و منقذ و محمل و سهال اقسام گرم معده و ضا و او تبه او را م صلبه و دار الشکاب او را گندم جهت غرب
متفرغ و فقر و مصلحت کثیرا و قدر ترشش و در هم است و و قو بیرونی اسم تخم زرد که بریت شنبه ناخواه و
از ان ریزه تر و با اندک تشدی و گیاره زیاد به بشبیری و بخش مثل برگ دانه از ان و ریزه تر و در حار و مثل و بر کشین
و گلشن زرد و دانه و در خوشبو و بخش سبیری و بخشش و بار کثیر از ان و در بشبیری و طعم او مثل زردک و در
و زین کز که گینه در حبیب افعال و تیر از است بنایت سوا تحریک یا ده و در حار و ربات او که گور شده و او را و در خواست

و خشک و جالی و نبات فایز و شرب محلول است و اسقاط و اسیر و غسل جهت اتمام و تقصیر ریه و نفث المده و تب برع و ضما
 و جهت اورام و سرطان و خا زبرد اسقاط بواسیر و طلا سوخته او با سفیدی تخم خرچ جهت شقاق کبب شق رحم که از ولادت بهر
 و شقاق مقعد و خروج آن مانع و زجر او مانع سیلان رحم و اسقاط جنین و جهت تهیل ولادت مفید و مضر محلول و مصلحت سبب قدر
 شش و تن و دسم و بدش استخوان و تنه و شانه و باطنی صفت جهت رفع نخا از بدن مود و قله قمل و ریختن موی موثر چون او را با
 چوب داک که ادبی از ککوت یا به باشد و قدری خاک قبر بقول بخور کنند و مرغ سوخته و چوب انسته اند و یکسور و راه صلاح است
 سوز است و یاب نهاری کشش مند و تگون دار فضلات و اول گرم سفید است و کمتر از یک هفته بر بزم میسراند و از کافور و زنج
 در روغن زیتون بگریزد و گویند چون صورت کس کشی کندش و زنج ساخته و محلی بگذرانند من او میباید در اول گرم و تر و بهترین او
 سیاه و بعد از آن ازرق است و زرد او خالی از سمیت نیست و محلول و جاذب و ضما و محلول او را هم در آن گوشت زیاد و جراحات
 و مانع انتشار مری و دار التقلب محلول و توباد چون سسر او را انداخته بر موضع گزیده و نه بنور بالند و رافع الم آن و جاذب سم است
 و کمر اضداد و جهت دار التقلب محلول و تخمیل در چشم و رفع گوشت زیاد و بلبک و شیره آن از موده است و نفوذ سوخته او
 در تنه و اول جهت رافع اعتبار مری موثر و شامیدن و در آب شرب جهت و ولادت مجرب است و از محمد بن احمد گوید که خوردن بخت
 و خام او را در جهت تقویت باصره و دفع جیب افات چشم محلول میداند و سرگرمی چون با آن عمل نباشد جهت از الم منقض و
 تریج و خاق مجرب است و اند چون چند روز بخورند و در آفتاب بنشینند محل برص پوست انداخته را بیل میگرد و بهتر از اطرطال است
 و روغن که کمر کس در روغن کجی کرده در آفتاب گذاشته همانگونه باشند جهت رویانند موی محلول است و الدال مع
 الم و او را بر سر بجا میجویند و بعد از بیون و پهن و بدو با نباتات تازه میسازند و بترکی الا کلک و بدیلمی و اریاس
 نامند و نبات اصفهان شیمی ازین است و بهترین او موجود در گندم زار است که مایل است به سیاه و سفید و خطوط از و میباید سبز
 و سبزه و زرد و نقطه سیاه و سایر اقسام غیر مستعمل اند و از سر سیم گرم و خشک بسیارند و مفرج جلد و از سر سیم قالد و مقلع
 و منفع و مفت حصاة و در بول و حقیض رافع پسر و محرق او شربا مستعمل است و نور و در محرق او با مرق گوشت گاو و دیگر سوز
 بار و روغن زیتون جهت رفع خوف سگ و دیوانه گزیده و بهترین او در است و مصلحاتی بخور با بول شارب او دفع میشود و عوام را
 اعتقاد آنکه سگهای کوچکی سبب گزیدن سگ بزرگترند و این دو از خروج آن میکند و در آن علاج سنگ کرده و نه آن
 نبات سوز است و بجا احراق بر گاه پاره چوبی بجا بر که جوشانیده بداند باعث طهنت او میشود و استعمال جایز است و ضما
 و جهت دار التقلب بر بعضی خن و با قیصر و طبی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سر که جهت جرب و تقشر جلد و بهی و جرب
 و قوباد گزیده و محلول و تا بیل و رفع قمل و بقا با جدی و خشک و التخلی و جهت ناخن و روغن زیتونی که در روغن جوشانیده باشند جهت
 رویانیدن سوز دار التقلب که آنی سامه و در گوشتش و قد شربش کیده و سوخته آن در زیاده کشنده است و بدو و نه آن
 منقض و بول الم و غش و تب و بیاض و از احتلال محلول و چون سیم سیاه منقطه سیخ را در روغن کجی شسته است و در آفتاب گزیده

او همین اثر دارد و قاطع شهوة دارد و سوزنده که کینه قال خشک کن باب تره تبرک هیت در و پهلوسینه و با صغیر هیت
 در و نهنگاه بسیار مانع است و نهاده او قه در انگلی با عمل جهت شب برنج و قوی و استقفا و یک خود او با مصلوح جهت
 نفوت باه بی نظیر و به ستره کلا آن دین باب سوز است و در افق شنبه و کز از و جرات عصبیت سوز آن جهت تر لاسه عظیمه
 و با آب تخم روان حمره چشم در جهان ساعت و با قلیبی مشک جهت صرع و امکان و با عمل جهت تیرگی چشم و زوال آب چشم
 با کرسس جهت هیت در صر با او و به مناسب جهت تقطیر حله و در انشعاب در و مفصل و قدر یکد انگل انشعاب خشک کرده او با
 جهت تب برنج و ام افش شش بنایت مفید و پیا و جهت دار انشعاب و در الحیه و درم فرس و لقیراط از و طایع او با شش برنج
 و بخور موی و سبب گرختن بدام و ضاد استخوان ساق محرق او که باز کز شش سوز باشد جهت بواسیر و طکاموی محلول او
 بزندان محلول او رام و او بخن و بناله او در چرگاه گاه و باعث نفرت گرگ از انسان و در پوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته
 باشد سوزت خارش بدن و تعلیق هر و چشم او مانع صرع و او به برام و سباع و در و آن و چون در پوست آن بچیده
 نگه دارند جهت غلبه بر جسم و مجربی در نظر خلق سوز و تعلیق کباب و زانو جهت دفع درد ریخی زانو جهت حرکات مفید و چون
 سر او را در خواجگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند و در صورتی که از مقر محل گریزی نداشته باشد
 و چون در برنج بکوبند از زمار و سایر موزی داخل گردد و چون سر او را در مسیلاب دفن کنند دیگر سیلاب از آن بگریزد
 مگر و در جوی بسته اند و چون صدق نامه زمان بیاورد پوست گوسفندی در سینه که گرگ گرفته باشد هرگز باین زنج و زود و
 الفت نباشد و چون دندان پیش او را در آن پوست بچیده و در مری دفن کنند باعث تفرقه اهل گردد و گوشت زهره او را بطریقی
 کرده بجامت نمایند دیگری قادر جماع آن زن نگردد و گوشت تا گرگ بوزان شود گوشت آدمی بخورد حرمت الهی
 مع الالف را سبب نباشد خشکی و گشایش مابین یاقوتی و سبزی و ساقش شنبه و در و گشایش عریض و در از
 و سبب شنبه برگ عریض و درخت و انبوه و از ساق او روئیده و بر و یکد یکد و گشایش مابین بودی و دانه اش مانند قلم و دانه
 چینی و طمش باندی و خوشبو و گوشت بخشنزد و در سبب گشت خضر و پوست او سیاه و ریش و بطبری باک او بیشتر از سبب و قلی
 شیخ است و بعضی گویند که آن شیخ سوسن گوشت است و در اول سیوم گرم و خشک و بار طوبت فضلی و جالی و قوی مده و دل و دانه
 و مفرح و مفتوح سده و جگر و سپرز و قوتش تا دو سال با است و با قوه تریاقیه و جهت قطع اهل غلیظه سینه و کشتن و تقطیر
 رطوبی و مانیو لیا رماتی و در و مفصل و کمر و قوتیه باه و نم مده و با ضمه دفع اختلال و تحلیل نفخ و طبع او جهت احتباس
 بول و بعضی و قوتش و خزن که مبتلا کرده مده باشد و مصلوح او با شراب هیت زهر برام و سبوم بارده و لطل او جهت تحقیق
 و ام افش سکه بلنجی باشد و تحلیل او رام و قطور او جهت دوی و طنین و بخور او جهت کشودن حیض و ضاد و گشایش جهت
 شکاف عضل مانع و مفرح و در مصلوح و انکاشش منفه خون و قاطع باه و مصلح سسر که در یوب با ضمه و خیره غلیظه
 و قدر ترشش و در هم و بیش بوزن او ایرسا و گوشت سطر شیرین است و شرابی که از آن تریب دهن مروت است

[illegible]

را با بوی نامان جلوت را از یاج رومی در از یاج شامی انبوی است راقه حلیت است بر یاج
خمر است که اسد نومی از بطن است را سینه بیروانی اسم مجبور علیک است را اسل شمع
بنت اندل انفرن است را اسل الهی در بطن است که رقیسی از غلصه است را ال اسم بده بفر است
رایج منس سینه بسیارشان است رایج گیری اسم بده عصی الی است رایج کرد اسم بندی اذان
الفرات را سمو اسم فارسی این وصل است رایج و روی سوخته رو سنج است المار مع الباء
رب عبارت از اب میوه است و نباتات که بطبع نعوام آورده باشند در بر خیزد تحت ان خیزد کور است
نوع صفتین است و گویند نومی از بطن است و دو دو هم او را چیده رخ زهر میوهام حجب دانسته اند رب
العتیق منقح است و در دیم دو شتاب ترش منرب الضرو صغ کلام است رکس علق است بر بیان
و بیان است بر برق علق است بر پیشانی از نای که یک است در افعال قویتر از نای رویان دانسته و میله خار بی
الگو رنگ مانند و آن حیوان است شبیه بکبوت و دست و پا و کوناه و آن نام می باشد و از هم قالد بارده است و گردن او
و خوردن عدد از آن تال است و ضما و کوبیده او بر موضع گزیده اش جذب دفع سم میکند و اظهر نفس بین
زنده او را بر بازی صاحب است و در بطن است و در خشک قاطع تایل است و گویند مسرع او چون و ظرت طایفه
کشد رخ اذیت او بشود در تخم غلبت عربی نبات است سفید و سیاه می باشد و سیاه او را شاخه های زاده بودی بر برگ و صلب
رسمان بر چوبها می توان بست و خشک زرد و ترش مثل قویا و دانه اوسل عدس و سم سفید او را تر و گلبرخ و شمع مانند
سم سیاه و رنگش خفای و سفید و سیم گرم و خشک جذاب و محلل و با قوه قابضه و تند و دو دو هم او را ترش منقح قوی
در حقه بسیار او سهیل خون جهت عرق انسان و ضما و ش تهیه ترش و گردن سگ یوانه و آشامیدن او بسیار سودمند است
و اخرج چنین می تان و قاتل خنجر زنده و مد قوی و سهیل اسام گرم و خوردن غلبت عدد دانه او که تاسه و در صفت نبشید
رسم سیاه مال بر خوردن میکند و مفرمه و مصلح کجین و قدر ترش بلغمی قال است رقه اسم نبی بدوق بند
رتی سرو اسم بدهی عالم است ترکب شکل است رقرت اسم خازن یکبار است
الار مع الجیم رجل الطیر و رجل الزور و رجل النعق و رجل العقاب گیاه اطیال است رجل الحما و رجل
است رجل الکجاج انحران است رجل الراعی خرب سیاه است رجل الجوا و زرب است
رجل الفروج و رجل العوسق قلی است رجله بغض الحما است رجل الزراع رجل الزرب است بر صغ
نقد جرات است رجل الغراب گویند نبات اطیال است و اکثر قریع نموده اند که غیر او است و در نواحی بیت المقدس
سیاه است گیاهش قد شیری و برگش بسیار زیاده بسیار و مشقوق شبیه بر شاخه های وسط او مشقوق بدوشن مانند
چنگال غراب شب متفرق و مانند ای اند که قبض و شیرینی مانند طعم زرد که بخش بسیار غایره در زمین و سید بر و طایفه

از این گیاه

سید

زرد و سائیده او مثل سوربجان و زبان ترکی عار باغی نامند و پهلوی کلاغ با مانند در اول گرم و در دوم خشک و مصلح
 سده که وقت حصاة و مسکن ریل و محلل و جبهه فو لنج و منضج در دگر و پشت بقات سوز و پنج مطبوخ او در رنج اسهال
 فرس بیدیل طلا عصاره او که با تش تشبوا ام آورده باشد بجهت در و مفاصل بارد و با نیم زشت لعل جبهه مفاصل مفید و
 بستور روغنی که در او جوشانیده باشد همین اثر دارد و منفرج و مصلح کاسنی و امثال آن در شتر قنار و شغال است
 المرار مع الحار حقیق خراست رخمه نجار بجر اسم بخرغ مرد و انحر است و آن شش از کربس رگت جبهه
 بایل پتیرگی و با خط سیاه و شمشیر بسیار زرد و مسکن او سیایان و بجال بقات خایه می باشد در دوم گرم و در اول خشک
 و تخم او بهترین اغزا است و گفته اند که اگر هفت عدد و بیه او را بطریق خاص صاحب جذام در اول رخت بخورد و بیدگر و از تاثیر
 او و بیدگر بایس باید بود و در طریق است که بعد از تنقیه بیه او را خام تا و لمانید و تا شش ساعت اهل جیزی بخورند
 و بعد از آن مرق جرب بیا شامند و بعد از کمیته نگار عمل کنند و در روست تخم او قاطع زنف الدم و باعث اتمام جراحت
 و با سر که جهت قو با خزان رخ و سرگین و با سر که جبهه رنج بر ص بیدیل محمول و در او را در اسقاط جین و او را جین جرب
 دانسته اند و مکه او جبهه گزین عقرب و مار و زنبور و قطور او بار و غن زیتون جبهه گزینی سم و دفع کرمی و بخور گوشت قدید
 او را بخور دل تا ممت غریبه جبهه کشودن کسی از ایشان بسته باشد موشردانسته اند و قطور و سهو طر زهره او بار و غن نفث در گوشت
 طرف مخالف جبهه در تحقیق و در طرف موافق بار و غن زیتون جهت ریل و کرمی التحال او با سر و جبهه رنج ریاض و بخور
 پیر او جبهه گزینیدن بوم پرد از رخ و چون جگر موشی و با سائیده خام او را در روز سه دفعه که آب مرکب بوشند تا سه روز
 متوالی جبهه رنج خون جرب دانسته اند و اشامیده آن پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده سائیده باشد با شتران جبهه
 رنج جیب سموم و در دهم فخر او موش چون دیلاست است و قلیق سر او و جگر موی و باعث تهیل و لاوت و طلا
 منفر او با و بیه جبهه در سرناف و از اسطوطا لیس منقول است که چون رخمه را حقه کرده با چاه فطر و غن زیتون
 بخور شامند تا هر اشود تا این اوج جهت رنج جذام مجرب است رخیلن لفته سیرانی و بیا رگور گویند و آن غیر مصل است
 و از مایه شیر که بطنج غلیظ گردد و بیکانیدن حاصل میشود در اول گرم و در آخر آن خشک کثیر القه او بی و شیرین و صد و
 و بطی البقم و قلیق است و مصل مایه و رخ است که بعد از کشیدن زان حید گردد و از جوش بسیار مقده و سیاه گردد
 و بترکی تراودت نامند و آن اسد تعالی و بیم نکور میشود رخ اسم فارسی خروانت رخام الطین طین
 قیر یا است رخیسه رایانج است رخام حرا رخام است رساطون شرابیت که از خرم و عمل را در و
 حاره و بیدگر مرق و قیر از شراب رساطون و در آن جربا رده رخ است رساجن اسم بیدر نصف او رس
 اسم بیدر نخل است رسیست اسم بیدی بخور السودان است رساع سنگی است شید بجز جیک در دوم
 سده و در ترب القوه بطلن و جبهه جلا با خرم و مینه رخ است المرار مع الشیرین رسته قطا اسم فارسی طریقه

از این کلام

باشد با قدری غسل چوبه زرع خفته و در حین بی دگوشی زیاد زخم باد و در دگوشی سفید و سوزن و قلعین و چوبه زرع خواست خوراک
 نکند و مثال آن زمان جلد را مویز و زرب انار برش در افعال قویتر از آب است و چون آب انار بن را در قطن مس پیچام
 او در تپه سلاق و جرب و قنوت با صبر و جراحات فرزند خفته نافع و چون چون انار را خالی کرد و کفکسرخ در او ریخت بکشد
 نرم کند آشته ز گوش چنانچه چوبه در آن نهایت موثر و پوست انار نهایت قانع بار و محففت است و سقون اربا غص
 سهیل بصیر اخلاط سوخته و چوبه زرع اشک نهایت مفید و جگوسنی آب طلح و چوبه زرع سیلان حقیض و خوردن مقعد و ضحاک و
 با غسل چوبه زرع انار و طلا برشته و با غسل بر سینه و مده و چوبه زرع دم و قی الدم و قش الدم و قش باب او که با برنج و چوبه زرع
 بوده و او چوبه زرع باشد چوبه زرع اسهال و سحر و مضمضه با بیهوشی و تقویته اند و آشامیدن آن جهت سلس البول و
 شستن مقعد بآن چوبه زرع بر او سیر ز امراض مقعد و آشامیدن ساینده او بقدر یک دریم باب گرم در دفع کرم مده
 بیدیدل است و طلح و زرب انار در این باب از جراحات است و چوبه زرع حار و در دندان مضمضه و بیدیدل است و چون پوست انار
 ترش یا با زرب السویس ساینده و در سر که بچو شانه تا مهر او منقعه گردد و بقدر طفل چهار ترب داده بازده عدد و زیاد از آن
 بهبه دفع نایل فرس و سحر و خوت و قرحه امعاء و مقعد و جرب است و زرب انار بن و دویم سرد و در اول خشک قانع جهت التهاب
 و تشنگی مغز و پتاهای تند و قی و فساد و خراش جوارل و فساد و تشنگی و در دفع غم نافع و انار در اند قانع تر از هر یک
 است و در افعال قویتر و کوبیده ترش او با سوزن السویس و خمس آن زیره که با چوبه زرع قی و تقویته مده و جرب است و مفرج و تر
 و مصلحتش مویز و در گدگان و بیدش ساق است و کل انار در افعال مثل کلنا فارسی و چوبه زرع بن دندان و انیام جراحات
 و قن و قلع و ضحاک و او بارگ زرب نم مده و مده و چوبه زرع مغز و عصاره او با کباب بهبه زرع و قن و جوشیم در دفع ورم ان با آب
 بارنگ چوبه زرع اخیل و باب جهت ابتدا و خس و خراش که از موزه و کفش شده باشد و با سکر جهت با سکر زرع و
 عصاره پوست و بیه و اقام مقام کل است و خوردن هفت عدد از آن که موز با زنده باشد بهبه که بدست گرفته کل را نشنا
 بلع کند چوبه زرع و بر زده کل تا یک سال از مده است و دندانهای نرودی که در قاع انار میاشند شبیه بزرگ و جمیع افعال
 مثل تخم کل است و رما و قناری خاکستر نامزدان مرکب از جود و قناری است و از شستن جود و قناری زایل شده
 ارضیه باقی میماند و رما و اکثر جود و زکواصل ان مذکور است و خاکستر کرم جوب تا که غیر آن با سکر چوبه زرع و خود و شقیقه و
 تخمیل ارام و بوسیر بیدیدل است و خاکستر نفع مده و بیه و اقام مقام کل است و خوردن هفت عدد از آن که موز با زنده باشد بهبه که بدست گرفته کل را نشنا
 شستن و مصلحتش کثیر و قدر ترش نیم مثقال و خاکستر موط حابس جیس زرق الدم و سکر ادرام و نافع الک و نافع قنیه و شب
 مقعد مجرب است و مل نفارسی رنگید و ان و با صغیانی یک مانه و سیر و سکر و محففت گرم شده او جهت شستن
 زطوبات را استسقا و حمل ساینده او چوبه زرع حقیض و دفع حمل نهایت موثر و باقی صیت آب خوش مزه را بزره و آب بر طام
 خوش مزه میکند و رشت بر بی اسیم بیا تیت از جنس بخود شبیه بد زنده و بقدر قاضی و چون خشک شود بسیار ز

چنانچه پیشینست و در کنار دریا یا آب است و در مضار او جهت نفوس و شفا فیکه از سه ماه هر سیده باشد نافه است
 ریش عبارت از بطور است و در و سوزن است ام آن جهت التیام زخمها نافع و مری بسیار نرم بار که اگر گوشت در قطع
 خون بر اجتهاد نایم مقام مری نرم تر گوشت است و چون از پنج سطر بر پنج بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا کرده میتوانست و بنشیند
 و خشک کنند نفوس او جهت قطع خون رعایا فیکه از پنج سطر منقطع گردد و از سوزده است و در جمیع زخم الدم بیدیل ریحان
 الکافور نبات در گل و ساق و شاخ بنشیند و بنشیند و بر گشت مثل انار و از آن ریزه تر و گلش بود و مایل بسفیدی از جمیع
 اجزاء او بود که فور آید در دویم گرم و خشک بودیدن و محلول بر آب و مضار او جهت در و سوزن تحلیل او را و آتش میدن آب او
 مفتوح سد و جهت بر قان قطع سیلان خون و مضار او جهت قروح و جراحات نافه و مفرج زین و مصلح کبجین
 و قدرش ترش یکدم در آبش نفت و در هم است ریحان سلیمانی گیاه است از جنس عشقه و بر درخت می بنشیند و همیشه
 سبز میباشد بر گشت بنشیند بر برگ بلباب و از آنش مثل فلفل سیاه و گلش سفید و در اصفهان و در امارات و در خراسان
 میرود و در دویم و در تخمین در نکام مانند گرم و خشک لطیف و محقق و سهیل میباشد و در وقتی خون از اثرات و مسکن نفخ
 و محلول ریح و در طبقات از سوزنده و بطع ضار او جهت بواسیر و امراض سودا و در در هم طلا و با عمل جهت دم معنی و با سر که جهت
 در هم جار و آتش میدن و طلا کردن آب و شکر و از جهت گزیدن عقرب و لقوه و فانی نافع و قدرش ترش از برگ سه در هم و از آنش
 تا ده در هم است و آنچه در بعضی کتب آمده اند که کور است که میست که مشهور بگل عقرب است و جهت گزیدن عقرب و در یکا و در بنویسند
 و شربا و برب گشت از برگ که چکر و گلش مثل خوش و بنفشه اند و درون زرد و کوچک است اما همیشه سبز نیست و در اصفهان
 است و در که میشود و گوشتش چربی و در برگ که گلش سرخ و با سفیدی میباشد حرف الزا و زراج صوبه داک
 فارسی است و از مندیات است و آتش می باشد و اقسام او غیر از یک معدن اند و سفید و سرخ و زرد میباشد
 و در و فصل بسنج میگردد و در زراج سفید را فلقه بسنج بر در اما فلقه هار و سبزه را فلقه نامند و زراج اصفر و زنجیر
 زاجات افضل و بهترین و صلبی و در خشنده است و در سیوم گرم و خشک سوزنده و لطیف و محرق و محلول راحت
 کم تر بخلاف سایر اطلاح که از اجزای تو تر میشود و طلا آن با آنکه سینه محترمه و سوزد و در و شش جهت قروح
 جفیه جمیع زخم الدم و در مین دندان و سوزد و حمل او با آب گندم یا جهت زخم الدم و قروح او جهت عفان و اکثرا شش جهت
 شقیه بر آب گوشتها چشم و با عمل جهت سطر یک فیکه او با عمل جهت بواسیر و در و سوزد و در و شش و در و چوگان
 نافه و آتش میدن و جهت کشتن اقسام گرم موثر و زیاده از یکدم گوشت شده است و مرث سنج و سوزد و در و چوگان و در و چوگان
 او را با یکدیگر و آتش می باشد که ساینده و در ظرف سفال کرده چهار روز در آبستان سرگین رسد و فن نمایند نبات متد
 و با آتش می شود و از آن آتش و باض غلیظ چشم میگردد و در برودن گوشت زیاد و جراحات بیدیل است و در غره اقسام زراج
 با سر که جهت رنغ بوی که در بطن مانده باشد مجرب و در رنگ کردن موثر و در شش که بنشیند تا یکدیگر مصلحت

در و شش
 در و شش
 در و شش

عضد است مفید و با جوش شیرین قفسه نافع و مضر درین مصلحت سکنجید می باشد و خوش ترش و خوش ترش و مضر کرده و مصلحت غلاب
 و قدر ترش ترش ناسی درم و نوعی که میدانند است شش شش است و سبزه و زبون ترین اوسیه است و همه آن لطیف تر از دانه
 و موی و با قوه سسید و آب قیغ و مصلحت او که با فایده تواند آورد و به باشند چه سرد و هوا و سینه نافع و منفی صوت است و ضما و او
 باز غرقان و زرد و تخم مرغ و مصلحت چه کشودن دمل و تحلیل صلابه با نهایی و گوشت او با صبر و چه کجی سبزه و چه است و در جیس انفال دیگر
 مثل موز و انیسون کرده و انار و حرق خون و مصلحت که کوشد ز غلیب آنجیل بفا سنی موزیک نامند و موزین موز
 است و گلیا و مثل ناک و از ان صفت و شایه ای در راست و سیاه و گلش مایل سفیدی و ترش و غلابی مثل غلاب خود و در او
 سده دانه پس غیر سبزه و با خسته و سیاه مایل سبزه و مفر و مفید و طمش تند و در غریم گرم و خشک بسیار جالی و مفرج جلد
 و تند و قشع و سق و جیدین جایدن و غرغ و کردن و جاذب طوبه و مایه منفی و نفی در ان کف زبان و جهت در دندان و در طوبه و
 با عمل چه قلاع و با قنار چه کرم دندان و خوردن قدر پانزده عدد او با اما الصل متی قوی اخلاط غلیظه و باید بعد از شتر
 او بد نجات با الصل بنوشند و حرکت کنند و با مصلحتی و کندر چه تصفیه صوت و با او به مناسب جهت دفع سبز و کشتن کرم
 معده و ضما و او چه در انقلیه و قشر جلد و بار و غن زیتون و زرنج سرخ و زرد و طول و جبهه و جلد و در انار و مفر و کرم و مصلحت
 او در و غن زیتون چه کشودن دمل و ترشش با طبع سرد و جبهه و در مساق مفید و مضر سبزه و مصلحت کثیر از او و از او کثیرا
 او کشند و خنقا و حراحت اشتا و پیش بوزن و عاقر و حراست زرد و لیمو قهاری کفربا نامند و آن پنج قسم است یکی شنبه
 با سنج و زرد و باز به مده و کرم و از او کثیرا و مایل سفیدی و سیاه و مصلحت در ایچ او مایل کبرایت و سوم شنبلی کرم و سبک
 و مایل بنفشه و دودی نامند و چهارم بسیار خوب و بنفشه و کرم لوده و سفید مایل زردی و او را از انیسون نامند و پنجم سفید و سبک
 و ظاهرش المصل و مایل با خسته و با تندی طعم و بی بو و از سایر اقسام بهتر است و در سبزه گرم و خشک و از او به قنار و مصلحتی و
 غنیان و با طعم و مضر صوت و تصفیه و مصلحت لعلها و مضر و قدر ترش یک رنگ و بدش شش است و ضما و مصلحت چه کف
 و بهن سیاه و مصلحت با موم و روغن کسره و جبهه و با و بنور لینه و قنار و جبهه و جبهه ستر و موم و جلالی و دندان و مصلحت او با مکر
 بر بدن چه لاغر کردن و از او به م از جرات است و اناسمیدن یکدنگ از شش بیوم باشد و کثیرا جبهه و مصلحت بول و سبک کرده
 و در و کرم و است و سبزه و ضما و حرق او با کرم جهت و از انقلیه و حرق و مصلحت و از او به مصلحت و مصلحت و جلا و بنفشه
 و اقسام بدل یکدگر اند ز پیرا المور قی کف بوره است و او غیر بوره زردی و نبات سفید و غیر جامد و شنبه بار و است
 و بوره زردی جامد مایل سبزه و در جیس انفال شنبه بوره و از ان لطیف تر و مصلحت است ز پیرا و غن تازه بی ملک است
 و مسکه و روغن که نامند و در او روغن تازه که سفید و کاد و در است در اول گرم و در آخر آن تر و طین و مصلحت و مسن و مصلحت
 سده و جهت تصفیه صوت و تصفیه ریه و خسته خلق و سبزه و خشک و او را م ظاهری و باطنی و مصلحتی و او را ز مودن مصلحت و
 با عمل جهت ذات الحجب و ذات الریه و دفع موم و سینه و دفع ان و مایلیدن بر بدن و با شکر و خوش ترش خوردن و بنایه

بر درمی و گشتن شبیه برگ زرا و نه طویل از آن کوچکتر و خوشبویا اندک تندی و نرم و گلشن سفید و چون او سرخ و بدبو و قویست
 اقسام او تا دو سال باقیست و در دیم گرم خشک و تحلیف و لطیف او زیاده از طویل و لطیف اخلاط و منفی مقصد ریه و ما ذر بهرم هم چو
 و نباتی و منفی صده و دماغ و چینه بر روی پیشانی و سر و فرزند و نواق و جنون و صرع و دوسه اسن و شقیه چو که زخمها و دندان و منخ و دمن
 عصل و درم سپرز و در دیم و در پهلوی و لرز و تبهای بارده نماند و در سایر افعال قویتر از طویل و صفا و خشک و جاذب پیکان و خا و در استخوان
 زنده شده در اعضا و چینه بنق و قوی و خفیه با عسل چینه رویانیدن گشت زخمهای عمیق موثر و قویتر از شمشاد و در دیم
 و منضج سپرز و جحف اعضا و خلش عسل در دمن که و خفته و بر شش قسم طویل بوزن آن و نیزه ترین ریو و نه چینی
 و گویند بوزن او زیاده و نصف وزن او قسط و دو ثلث او سیاه و کبریت است و دیم و کبریت است و دیم و کبریت است و دیم و کبریت است
 یعنی کبریت الارض است و چینه می باشد یکی زرد و بهترین و صفای کبریت براق نرم است و نیزه و در دمن که گویند دیم و سرخ و
 بهترین از شبیه سرخ و صاف و زرد و شکن است یکی سفید و آن زرخ انوره و دار الشیر نامند و برون ترین اقسام
 و بدستور زیاده و از غیر متعل است قسم زرد و در دیم گرم و خشک است و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سرخ و
 و اقسام زرخ از سموات اند و چون آن لطیف تر و در دیم و مقادیر بسیار سرخ و صفاف و براق و در سیاه و در افعال قویتر
 از همه و جمیع آن معفن و لناع و محرق و با قوه قاصده سترده و گوشت زیاده و زخمها و کشته اقسام گرم صده و کجا آنما خون مرده و در آن
 جوشه صفه و کله و بار یا پنج چینه دار الشیر و یا است و یا کبریت و یا مثالی چینه زرخ قتل و یا به جهت تحلیف جراحات و بار و غرن
 کلسنج چینه بنور مقصد و بواسطه جراحت یعنی و با دویه مناسب چینه برون گوشت زیاده و روئیدن گوشت بن دندان و بخار و
 بار یا پنج بدستور که دودان کلین نرسد چینه سترده و یا سیه و منخ و چلوز و منخ و با دیم با سیه چون مکرر بخور کنند چینه ربور
 ضیق النفس سترده بختن بابت مرز است و شرط است که بعد از بخور حریره آرد و گندم با منخ با دیم و در دمن تازه چینه و منخ و غرن
 و دود او استعمال کنند و طلاء زرخ سنج با جاول و بدستور با پنج سترده بعد از کندن کوه چینه منع روئیدن آن موجب
 است و لیکه و لیکه با عسل چینه قصفیه و از دمن کردن چینه و آشناییدن و با سیه و منخ و چلوز و منخ و با دیم با سیه چون مکرر بخور کنند چینه ربور
 اند و احتیاط است که آشناییدن هیچ وجه جراحت نماید و طلاء او با زهره کاد و آب حی العالم و شب چینه منع سوزانیدن و شش
 موثر و چون کفیان رشته بسوزانند سوزان و چینه برون گوشت متعفن دندان و روئیدن کفیان و منخ آن از صده است و با ستر
 کونک چینه نایل جرح با صبر و حب لبان و آب گندنا چینه معقوف بواسطه و التیام حین زخم با سیدیل است و چون و شیر
 حل کنند هر یک یکی بران بخور کنند میرد و بدل زرد و نصف آن زرخ است و بدل هر دو را کثر افعال کبریت و کفنی که از صفیه
 زرخ بهر سرخ از طلاء کل معقوف و در دمن می نماید و بخور آن زرد و آب است و صفیه که بخور دود و خرد زهره را قفسازد
 و از جربات دانسته اند و طریق تدبیر سترهات الیق است و راقه حیرانیت و بفارسی شتر کاه و بلف نامند که در آن
 او را از و شبیه برون شتر و سرش مثل شتر و گشتن مثل شتر و منقطه بر سفیدی و شبیه به بلف و چایی و مثل چایی کاه و شتر

نافع و قنده آن جهت فروج باطنی متعده و رحم و عصاره آن در انفال مذکوره مثل برگ است و حصول آن جهت قطع سیلان
رحم و زلزله الدم آن وضاد جهت برآمدگی حده و قطره بختن مورا بحشم و تا کل یک ناف و پنج درخت زیتون را با قدری بر
آن چوبشاید و مضمضه نماید جهت تسکین درد سر و نظارتش جهت زکام و تحلیل رطوبات دماغی از بنی موثر نماید و تعلیق
بنج او با نجی صید جهت تمهید است و چون شاخهای باریک درگ او را در کوزه کرده در کوزه کوزه گری احراق
نماید پس آن کوزه بیرون آورد و شراب را با پاشیده بار دیگر احراق می کنند در همه انفال قویتر از قوتیاست و ضداد
خاکستر بری و با سرکه جهت عرق النسب بر بالای قوتی از جانب خوشی بقدر چهار انگشت جهت فرو نمودن موضع و رفع علت
از جربات بیان نموده اند و مولف تذکره ضداد برگ مدقوق و شلخ اقسام زیتون را درین ام مجرب دانسته است و ضداد خا
او با غسل و آب نموده و دار القلع و دار الحی و سعد و جوشتهای نافع و رطوبات شلخ تازه او که مضمضن آن بهر سبب
جرب و سبب سرد فروج آن نافع و نظول طبع نیزه آرد جهت صداد شقیقه و دوار و پاشیدن در خانه جهت گزینیدن
هوام و الحاد داشتن و کجا جرب او جهت قبول عامه و قضای و بروج و برکت موثر است و نصفه آب ملک که زیتون در آن
خیسانیده باشد جهت استحکام نه مفید و صحن و صورت شبیه به ستمو نیاید مایل به سحر است در اول گرم و در دویم خشک
و در تقویه ذیمن قویتر از کندن در آن سماق زمزم و خراج بلغمی جهت رفع رطوبات و اجازات و با هم جهت و یا نیدن گوشت
موتور و صحن بری و قویتر و در برول و حصول او جهت رفع احتباس صحن و ضداد و شش که جهت جرب متفرج و مسنون او جهت
تسکین درد دندان گرم زده مفید است و چون زیتون را در آبی که آبک طبع داده باشد خیسانند در روز پنجشنبه او پنجشنبه
و بخور دانه زیتون قاطع ربو و سعال است زیست فحارسی ز روغن زیتون گویند و آنچه از روغن زیتون رسیده گیرند و ز
غذایانند و غیر متفرش او سریر الا نشاء بر سر بچون میباشد و اجزا او از یکدیگر متفرج و بیکدیگر و بخلاف معشوش و
انبوع و در دویم گرم و باید پوست و قش است و قول بر طریقت آن اصلی ندارد و مضمول او که باب گرم بسیار بر بنمرده صاف
کنند میلند و الطلف است و چهارده مثقال او با یکطل آب گرم دما الشیر مسل توی و جهت درد اعصاب و عرق النسب
و با شرب آب گرم جهت مضمض و اخراج کرم مشکم و قوی کردن با او جهت دفع سمیت او و به جهت آن جهت قوی و رمی و سد
و در مضمضه عرق النسب و در کرم و با هم جهت ایام و اصلاح زخمها و طلا و او جهت درد با مفید و چون شش سال
بر و گذر و زیت عقیق نامند و گوشت از غیر عقیق در محلل و ملین طبع و بشیر و مصلح او و به مضمضه قوه آن دماغ بمود و اعضا
و دفع ضرر سواد الکلی شش متوی بهر جهت رفع بایض و قیض و جرب سلاق نافع و جهت نزول آب قائم مقام قرح و طلا
کردن گرم او مگر با کم ازیدن عقیق است و چون روغن تازه زیتون را بجوشانند با نصف رسد بدل عقیق میشود و در
شش شش با شش مثقال است زیست الا انفاق روغن زیتون ناز سیده است و او متدل و قابض است و در
در اخراج خلط است مسمن بدن و در دفع حصاة و موافق سوره و متقوی نشد و دندان و مانع او را در عرق و صا

گفته اخلاط در سطح سد و قاطع غفوفه و مقوی اعصاب و منقول او موافق در اعصاب و مواد هار و نیکو کننده رنگ خضار
 است در روغن زیتون بری قایم مقام روغن گسرخ و راجع و میرد و مانع سرق و حافظ سیاه می و دانستن آن در مقو
 و دندان متحرک و مانع سیلان و آب است لها و قاطع خون نشه و جمیع مطلق روغن زیتون را در افحال مذکوره نافع می باشد و فحش
 نوعی نداشته اند و هر چند گفته شود قوی تر سگ و در آنچه از مفت سال بگذرد و بهتر از روغن بلبان یا فستق است که بعضی قایل اند که
 تا هزار سال بماند و گویند چون است و در و بهم او را با مثل آن عمل و ثلث آن گذارد و روغن شونیز یا مانا صنف در حمام سه روز
 بنشیند و آب سرد در آن روزها بخورند و از جمیع در و با بارده و خدر و فایده و انشال آن نجات یابند و پیران صد سال اینچ
 شایسته شود و از بجزایر دانسته اند و روغن که از زیتون متعفن گیرند موله غلط فاسده و بسیار مخر و موله حکم و مخلص شربت
 سفید است و چون روغن زیتون را با مثل آن آب بچشانند تا آب میزد و و بجهت یاد آب بدست آوردن نماید تا شصت بار و بعد
 از آن که آبها سوخته شود و چند آن بچشانند که نصف رسد بر آب بهتر از روغن بلبان و در و اسرار عجیب است زیرا بسیار
 قفل روغن زیتون است که او را در ظرف مس بجهت غلط بچشانند و بعد از آن بچشانند و در ویم گرم و در افحال قویتر از خضار
 و فحش و شش هجده در و فاصل و عرق انس و نفوس است و استقامت زنها بدن لاغر و با شرب و مار العسل چیده در دندان
 و با فقیع ترس چیده بر لب و آب نافع است هر چند گفته شود در افحال قویتر از این و طوبین موله قروح است زیرا
 السودان روغن فخریت مثل بادام که یکی و در و بر سر نامه و از و رفت خازن که بهر سرد و خازن که در و آب بخورند
 و در عراق میکس که بید و بادام که یکی گویند و طعم روغن بادام شیرین خوشبو است در ویم گرم و در اول سرد و گویند خشک
 و موله خون صالح و مطلق اخلاط و جهت اعراض سودا و و بارده مثل جنون و دوسواس و فایده و خدر و او را در فضلات
 و قیض سرد و او را بارده نافت و موله اختیارات بدیع غیر روغن نور البر دانسته است زیرا است و شل و مینه
 صید مصر روغن انبساط است زیرا چون روغن زیتون الاتفاق است زیرا است و شل و مینه صید مصر روغن
 نفاط است زیرا مینا بسیار و مجوده نامه از جمله فلزات و معدنی است و شیشه بقره که از آن سنگهای بجز
 سبزیم می رسد و در فنی بلاد بارده مثل منوب و روم و اقلیم تنگ تفرانی است که از خاک شکون میگردد و در غیر ظرف
 شیشه و سرب قلعی و جلیسک ایلی و طلا و نقره سرد و می شود در ویم سرد و در ویم سرد و در ویم سرد و در ویم سرد و در ویم سرد
 محرق او موله فایده و بطلان سامه و زردی بخسار و مویس و قوت های دماغی و کزیر اندن هوام و طلا رکنه او با تخم
 خربزه و بادام فخریت و جرب و حکم و روغن صیغ انار و اکله و مسقط طبعه و قروح سابعه و سابعه و فنی قمل مجرب و با کندر و
 رازیان و روغن زیتون جهت دانه های انگشت از بجزایر است و گویند او را بهر جهت از و در و شربت طبعه و مینی و گوش
 نرسد و در کینه مریه بار بخورند و غذا غیر نمک دارد و لطیف بخورند و بهر جهت و در ویم سرد و در ویم سرد و در ویم سرد و در ویم سرد
 مایه بر گردن به بندن مانع نمون قمل گردد و در ویم سرد و در ویم سرد و در ویم سرد و در ویم سرد و در ویم سرد و در ویم سرد

در بیان این

و خاک زمین که در ظرف آن هم میرسد و هیچ انحال مثل مقتول است و در سمیت مانند آن و استامیدن غیر مقتول و بی سیم
و سبب عت از اسرارش باثر و با مفرح و در قوی و چون ناکشته او را در هر سال چند روز بر روز بقدر حیه تا یکده گانه بنوشند
و تدبیرش زیاده کند و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث نفس نشود و چشمه صحت و تقویت باه و با صمد و قوه میسرید
است و قدرش غیر مقتول تا دو دم و بدش محلول است و صند او بسیار گرم و با صحت و با صمد و قوه میسرید
قوتها و مصلح است و طریق تصدیق او در دستورات اول مذکور است و چون غیر مقتول او با نفقه خالص صند او بر کلس
و با تشش پند مسامض گرواند و طریق عمل در دستورات هر قوم است **حرف الیمن مع الالف**
س فوج بهندی برین نامند برگشت بی ساق و گل و در ایا ایستاده و بر بلا و بند میر و پیشبیه به برگ گردگان
و مایل بسیاری کویا غبار بران نشسته و خوشبو دیوین و بی خطره و غیر بلا و بند میر بهم میرسد و توتش تاسی سال باشد
و سیرم گرم و در ویم خشک و در بول و جیف و شیر و عرق و مصلح حال منده و مقوی اختیار و اعضا و قطره ارواح و اطفال
و مفرح و مصلح و سمن و محمل ریاح و معاد و جهت سیلان آب درین و بد بگو آن که از شرکت آمده باشد و خفقان و وسواس
و ضنون و خشت و در و جگر و زن و عسر و ولاد و تشیم و روح الفواد و تقویت حواس و یرقان و استسقا و سپرز و حصاة
و منق و انس و جیب امراض مقدر و رحم و در اکمال جهت بیاض و سلاق و طلیه و بصر و نافه و نافه و کاهدا و شتر در زیر زبان
جهت لکت زبان و منق و طلاء او با سر که جهت احتباس حوض و بول و شیر و زرع بد بوزیر نیل و کچران و تقصید کوبیده
مصلح و شرب جهت تحلیل اورام اجیان و گدازش و در میان جامه و انشعاب جهت گرم کردن آن موثر و مفرح و مصلح
مصلح و مفرح و مصلح آن شربت بد و قدرش تری تا کمال و بدش و وزن آن سبیل بهندی است **س**
و خفیت بهندی و اول شد گون نامند بقدر و خشت چهار و سمن رنگ و صلیب مایل بسیاری و کثیر و لورق و خوشبو
شترش بقدر و فلفل و مسطیل و مولف تذکره او را فندق بهندی دانسته است و جوب او در ویم سرد و خشک و با اندک
حرارتی و فضا و سامیده او با آب سرد و چینه و در سحر او را درام صاره و غرور و نثاره او مسکن تشنگی و التهاب سده
و با ما و العمل جهت اخراج گرم صده قوی الاثر است و طلاء و محرق او که بعد از احراق در آب میاند و امثال آن انداخته و سب
باشند جهت درم اجیان و تقویت بصر و ده و فایده و قدرش تری تا کمال و بدش و وزن آن سبیل بهندی است و در
شتر و غلیظ و خوشبو و جهت در از کردن موثر و در فاشش بدن مفید است و چون ناله شک در ده گذارند حافظه و بوسه
آن و وزن او را زیاده بسیار و ساد و **و ران** سر با زسیاه و ران است نمایی سیاه و ران چه در بلنه و سر
و خشت و بری سواد الحکام نامند جهت انکه ستمی بد او از ترقیب میدهند و سوار القضا که صاحب اختیار است
و کرموده است و ستم مصلح است و آنچه تذکره که از خشت به علم حاصل میشود اصلی ندارد و بلکه پزیریت مایل است
و براق سببیه پیشینه و با اندک تلخی و در جوف در خان بهند و بلا و جالی آن بهم میرسد و مصلحی از آن

بلا است و مولف تذکره آنچه از درخت نابجیل هم برسد بهتر دانسته است در ویم سرد و خشک با اندک
 حراره محله در اوج اورام خارده و باب بارنگ طبع نرف الدم جمع اعصار است شراب و ضماد و حاصل سهال و سهل
 و ایام دهنده زخمها و با سرکه جهت درم قضیه انقیان و با شراب جهت او را بارده و بارون مورد جهت منع ریختن سوسه
 سوز و بنات سوداوست و در زجه او با سرکه و حقه ان بی سرکه جهت قطع خن حیض و تقویت رحم و زنی اسهال نافع و در است
 خوردن سوله سودا و صفتش شکری که در شرش کشتن و بپاشیدن و زدن آن سوداوست سالامند را اسم یونانی نوز
 از عصاره آن حیوانیت شبیه یاز و دست و پا دارد و قشهای کوتاه تر و بطنی حرکت و ابلق از روی سیاهی و دناش
 کوتاه و تر کی پلانه او و دین گویند و اشش و دناش نیک و اگر در توراش اندازند انفسه و کند و کشتن از سموم قتال
 و بنات گرم و خشک و صفت و مفرج جلد و تدرین رفتنی که در آن مهر اختیه باشد سترده سوی و زجه کند و صفت است و در
 دست و بامی در انقطاع کرده و اخته او را با مفرج نموده و صفت و زجه کند و در مصل و در مصل او را بارده
 فحشاء و نافع و خوردن آن قتال و دناش سترده است سام ابرش اسم فرعی بری است و بطنی سخی بکلیده
 است و او کوکب از چپا و شبیه خرد و در بافتن های سیاه و بهیت چلیا نیست و ملاقا خون و در بدن سوزش برض
 است در سیرم گرم و خشک است و ضماد کوکبیده او بر اعضا جاذب بچکان و خار و راتج تا ایل و صفت خشک او بر زدن
 گرم زده سکن ارم و چون شکافه بر موضع کزیده و غرق کنند در را مان کنند و طلاء خشک او بارون زیتون جهت رو باند
 سوی و در فحشاء و سباس بول و قطر زریل و خون و بول و با اندک خشک و را حلیل جهت دفع فتن بسیار و در تخمین جاسوس در
 طبع او همین اثر دارد و در خوردن او سوزش سسل و امراض رویه و صفتش شراب و سیاه و انشال است سالام اسم
 فارسی فرعی از بر دی است بسیار و باریک مایل زردی و از و صفت رقیب میدهند سرد و خشک و بلبوس بر آن باعث نرف
 و جهت دفع بواسیر نافع و سوزش و در مصل نرف الدم است سیرج مریز فارسی اسم سروج است
 سالامیوس و مایوس یا یوس است ساجی اسم هندی طبع الفکی است ساقه
 ساق اسود و بر تن یا دشان است ساسا کشت با نرگاما بخره است سالیمون اسم یونانی
 اگر نشن است ساوس اسم یونانی مندا است ساطریا و ساطریون اسم یونانی منعیه و شکافه
 ساق الحام بنه مصری رعی الحام است و انطاکا گردان ناریه است ساق غلیظ و ساق غلیظ اسم
 یونانی سکنج است سافوس اسم یونانی فیرون است سار و اسم یونانی غصا است
 ساطریون اسم یونانی جد و از سینی غصا رواج است سار یقون اسم یونانی شیخ است سارکی
 اسم هندی حبیب النیل است سالیطس اسم یونانی نیر القهر است ساسم اسم یونانی است و کوکب
 نامخواه است سارا اسم یونانی او است ساسر اسم یونانی است ساسم اسم یونانی است

[illegible]

میرسد و بنیدبیش جرف و از آن کرک تر و طریق ساختن او در دستورات مذکور است سردی او کمتر از سفیدان و بیشتر از
 زباده است و از سحر قالد و طلا او بار و غنای کسریخ و دروغن زیرین جهت رویانیدن گوشت و رفع ورم زخم و التیام
 جگر آن و بردن گوشت زیاد و گوشت دوده و قطع پیر و زخم و سوختگی آتش باز داشتن سیلان خون و حلقه او با پیچ
 و آب بازنگ جهت تر اما مفید است سرد و درخت سرد و ترش شبیه پوزومی در اول گرم در سوم
 خشک و تر او گرم تر از سایر اجزا و وضع او کمتر از تر و تند و باطله ساید و ضعیفتر از قطران و دخت شربین است و نشاء
 چوب او جهت منع سیلان مضمول و با مرصاف جهت تقویت نشاء و رفع بول در زاشت و آشناییدن و انتقال از بزرگ ساید
 او با نیم انتقال مرصاف جهت تقویت نشاء و عسر بول مفید و مضریه و مصلحت کثیر و محرق مضمول و جهت سوختگی آتش و غیره
 او جهت جراحات رطبه و عصاره تر نازده او جهت براسیر لاف و ضما و خچه او و سرکه که با ترس مخلوط کنند جهت قطع نشاء
 و سفیدی ناخن و با او به مناسب و به تنها جهت قش و ایتام جراحات و تقویت اعصاب است و قطع نرفت الدم و تخفیف
 زخمها و تحلیل او در ام و دفع اعیان و آب جود آب جهت جرحه و نعل و سوختگی آتش و غرغره طبع او جهت درد دندان و دروج
 لثه و استرخان و بخور او جهت گرمی زانیدن و ام حوضه است و لوق او با عمل جهت سردی کتبه و مرقی سده
 است و آشناییدن و با شرباب جهت قطع نرفت الدم و تر اما منع انقباض فضلات بعد و دفع نفس الانقباض و
 زور و رعنش جهت دفع بواسیر مقعد و بواسیر لاف و با گلنار جهت دروج رطبه و خائیدن او جهت منع سیلان آب و زن
 نافع و چون ثمر و برگ او را با آله و آب سرکه طبع نونانید تا ماهر شود پس بار و غنای کثیر و مصلحت کثیر از با موی ضما و نمایند
 و دروغن را طعم کتبه سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط او مجرب و تقصید او با موم و دروغن زیرین جهت تقویت سده
 نافع و بدش مثل آن اثر در دست سحر و ضعف او پوست انار است **سردطان** بهری بخاری خربک مانند دریم
 سرد و تر و با جدت و تحلیل بهترین و قسم داده است و علامتش که چون سوزنی بر پشت او زد بر آب سفیدی ظاهر گردد
 و موی محدودین و کثیر الفها و لایطی الهضم و سده و قیده از طبع او با کرفس و رازیانه مفتحت حصاة و در جیض و فضلات و سحر و
 با ابرج جهت سحر و قرب و با شرباب جهت عسر بول و با شیر لاف جهت گرمی زانیدن و رتلا و مقرب و غرغره شیر که بیده و بقدر یک
 سکه و جهت خنای و در دوزخ سیر لاثرو ضما و نازده کوبیده او جهت جذب موم و تسکین الم که زیدین مقرب و اخراج بجان
 خارا از اعضا و تحلیل او در ام حاره نافع و تعلیق شیشهها و جهت تب غلب و تعلیق آبها او در دخت میوه و جهت حفظ
 سقوط آن و مصلحت آن سده عدد او که اطراف آنرا قطع کرده چون او را با آب خاک ستر پاک و نمک شسته و با عصاره قهوه
 باشد و با چوب قشیر طبع داده نبوشند جهت سل روق و بیوست اعضا و نهال مغوط اعضا و حار مجرب و به دستور محرق
 او با صمغ عربی و او به مناسب بهین اثر دارد و جهت بواسیر نهایت نافع و ضما و محرق او جهت سرطان پستان از موده است
 و چون چند عدد از آن زنده در دیگ مسی قلعی میوزانند و خاکستر شود و هر روز یک قطره را با نه او قیاب نبوشند جهت

زنج سیم یک دین است و باید برین وضع زخم مرئی از روغن زیتون و سرکه و جاد شیر گذشت و اگر در سیم
 از گوشتین سگ دراز گذشت باشد بقدر دو مطلق هر روز بیدند و گوشت شرط احراق او بجهت این امر و قنیت که افتاد
 در اسه باشد و با مقدار کمتر باشد و شغای باقی بطلع نمود باشد و بستر هر گاه بیک و محرق مذکور یا بنجر و خطیانا باشد
 جزو کند را اضافت نموده که روزی زیاد و بران هر روز سه انتقال با آب سرد بنوشند و قنیت از دیت سگ و دیوانه گزیده نماید
 و بستر چون سه انتقال خاکستر مذکور را با یک انتقال و نیم خطیانا با شرب بنوشند چنان اثر دارد و صفا خاکستر و
 با عمل که با هم طبع داده به شقاق با وقته و شقاقی که از سر با هم رسیده باشد و شقاق با ده سرطان مانع و گوشت
 مفرقانه است و مصلحت کل برسی و کل نخوم و قدر شترش از سر و سه انتقال و از خام و بنجر و او انتقال است
 سرطان بحری خنجره یابی و سیم است یکی که چون از آب آرد متحرک شود و آن سیم گیت بقدر سرطان
 نهی و از آن کوکیر و صدی و فرم و در دیم سر و خشک و در سونقه و جلا و لطیف بیشتر و چهاره و طربا که در طبقات چشم
 ریزد مانع و متوی عضلات چشم و چهاره و سلاق و در و قطعت زلف الدم و جرات و سرن و چهاره جلا و دندان و طلاق
 او جهت کلفت و شش مفید است و سیم دیم شبیه سرطان نهی است بنایت سفید شبیه بجلد است و صفا و آن مایه در
 بلاد و یلم و بکایان او را بقلع بقیب نموده صید مایه بای می کنند سر و در و محرق و در خواص ضعیف از قسم اول و خوردن
 او کشنده است سراج القطر یک یکا بیت که در شب و خشت باین اسم نامند و قطره سیم است شال کرم
 شب تاب و شال حوا بقدر کسی که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطر با ایل ادا و مصلحت است و از خنجره
 مغزی بانی است کثیر الوجوه میان کتان گلشن مانند گل سرخ و خنجره بقدر گردگان و ماگول بعضی مردم است و از کثیر
 و مذکور شده و سول مالایع گوید از مطلق این اسم هر ادیر و صنی است سر که نهی کاخی است و مذکور
 خواهد شد ان شاء الله تعالی سر متی سر با سر سیم نهی است و آن قطره است سر ویدال اسم
 شامی کفر است سراج القطر با حیات سر طراط فالون یک سر و دله اسم اندلس جز
 رومی است سراج القطر بل بنایت که ناخن کشیده باشد در خشت برون است و گویند اسم شترک
 است شال سراج القطر سر ساق و انق است سر او خلل است سراج الظلام که مثل
 سرابیون است که برینا باطل است سر بیون اسم یونایر سیاه شان است سرطان جنبر اسم
 یونانی شب طبع است سر و حبلی عرو است سر جان ذیباست سر بیون زنج محرق است سر حبه
 اسم ترکی که صفا است سر وین بدال میدار از اسمایس است سر خمر اسم فارسی و آن انبر
 است سر که برین اسم سر پیته است سر مرده اسم فارسی اند است سر کین کاد اسم
 فارسی خنجره است سر کین اسم فارسی زیل است سر او پیل الطوال قسم از طباب کیر

سطراجلنوس برینانی نباتیت کبر روی اب بهم میرسد شعیب یاد بخوبی و بی بیخ سرد و تر و راحه او رام
 حاره و جهت خفته بول و او را رخون کرده و انتهاب اعضا زانغ و در جمیع افعال قریب الطلب است **سطاریون**
 برینانی اسم نباتیت مابین شجر و گیاه و شنبیه بنقه و بر انجا رجاوری بخیر و به تنها نرسید و بد گلش شنبیه بنقه و درین
 عدد نزدیک بهم شش خورش اندرون گلها زرد و ساقش سبز مایل سیاه و برگش مثل برگ قش و ضخیم و در اعضا بان گل
 عقرب و قناری بر ابران نامند و در باغها بسیار است و او غیر قارین است مرکب القوی و راحه او رام حاره
 و بارده و برگ گل او را چون کوبیده ضما و نمایند جهت کزیدن عقرب و زنبور و سایر پروام شرابا و ضما و اموات است **سطر**
 کالمنه سریانی دان نمیدانید است **سطراک** زرباد است **سطبوس** اسم برینانی جدار است
سطحیون اسم برینانی زوز است **سطحیلون** اسم یونانی جد و است **سطفیلین** اسم سریانی
 جز است **سطح** اسم جنس گیاه است کبر روی زمین پهن میشود **السیین** مع **العین** و غیره
سطح بنیت بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندر و شش سفید و خوشبو و قناری شک زمین و بزرگ
 طماق و در تنجانب اسکن نامند و برگش شبیه به برگ گندما و از آن دراز تر و باریکتر و با صلابه و اندک خشونت و کم عرض
 در آخر و در گرم خشک و محبت ببلند و در بول و حیض و مقتضای صفا و مفتوح افواه و در قن و غن و غنات و جهت سم عقرب
 شش و با ضما و رانغ و بدستور جهت تقویت اعصاب و تحریک بسیار موثر و آشامیدن و جهت زیاده کردن غنم و قتل و در بار
 و تقویت موده و نیلوی رنگ رخسار و خفقان و بر تان و صلا و بار و بواسیر و لاف و تقویت باضه و بار و غن و جهت الخضر و جهت
 کرم و کرم و در منانه و تقطیر بول و تنهایی کینه و قطع قوی و جهت برودت و هم آوردن نم آن شنبیه و حولا و جهت تقویت
 دانه ان و دانه خوشبوی و بان و رنغ و زود آن سمن و جهت گوشت آوردن و جراحات غنم که بسبب یا در طوب باشند
 و جهت در او بار و در ریجی و در اعضا و رانغ و قطره جهت کانی سامه و طلاء او با زفت جهت خوشش سرد و غول و جهت
 سسج کردن کون و آشامیدن و کویق و از شرابی که کویق از آن در کطل شراب خوشنایند باشند جهت تمام کرم مده و جرب
 و استمال کردن با بخت فساد قوت است و مضر حلق و صوت و مصلحت شکر و مفریه و مصلح ان عین و در اوست
 او محرق خون و مکر و خدام و مصلح آن سسج و در کویق و مصلحت و در شش و در متقال و بد شش سنبیل الطیب و نصف
 او و در بر آن و در عین و سسج و کویق و مصلحت و در شش و در متقال و بد شش سنبیل الطیب و نصف
 دو و انگه و سورت خون و زیاده از آن کشنده است و طلاء او در ساعت موی استر و باعث جراثیم او میگردد و با
سطح ان اسم عربی گیاه است شبیه به گیاه خشک و خار و در سفید تر از آن و برگش از آن نرم تر و ترش و در و
 بر خار و تخم او پهن است و او را بمتقه از کبک و تخم او در بول و قاطع و جیر اسهال و سحر و انچه در بینی کشند و یا به
 باین نامند اخراجات جالینوس است و عود الطاسل را نیز باین اسم نامند و سعال و سحر و بخت و ششیت

کبر روی اب بهم میرسد

دشتیة السعال نیز مانند سعال عودیان است سعال غلیظ بنوعی ترش است سعالین بدستور بنوعی ترش است
 است الیمن مع الفاسق جمل بفارسی به وائی و تیرگی غیر امانه عروست شیرین او در برودة قریب الاعتدال
 و در آخر اقل تر و در بول و مقوی منده و دل و دماغ و مخرج و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طهارت او که گرم کرده
 باشد استخوانهای جهت رفیع اطراف و سوراقتیه مجرب و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و تقویت منده و تیر
 از شیرین و گرم برود قانی و الفاسق سهل بعضی خصوصاً بعد از غذا و احاطه سطح عوارض اند و خلط رسیده و بوییدن
 اقسام و مخرج مقوی قریبهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفیع و سواس و کسالت و خفقان و حفظ
 چنین و اسقاط طبعه اشتها و ضعف جگر و منده و نسیم آن و جهت یرقان و در دوسر فرم من و زلات و منع صدور
 سحارات بدماغ و دل و انصباب مواد و رفیع خواش کل خوردن و انثال آن و اسهال تشنگی و التهاب و رفیع سستی
 و خفته بول و غلیظ و قوی و در دوسر منده که از ریختن مواد خفته باشد و از آنکه بدو عرق نافع و آب او به طبع نفث الدم
 مفید و گرم او سرد و در بعضی توتیر از آب او و خلطش مبراک کردن است با عسل و مقهور آب او در اخیل و رفیع و جهت خفته
 البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده او بر آتش بقدری که رنگش تیره شود و جهت قطع اسهال و فرم
 مجرب است خصوصاً چون جوف او را خالی کرده جزو یوار اریزه نموده در آن جاده خفته باشند و بعضی اعضا مفید و
 محس نقبه ریه و مورت غشه و سوز و قوی و خصوصاً گرم مبرک او و خلطش سسل و انیسون و انثال آن و در دوسر تشنگی و آب
 در نه اوی تاسی و در هم است و رب بر ترش در آخر اول سرد و خشک و قانی و قاطی و اسهال آبر و بول و در دوسر
 و مسکن تشنگی و حرارت دور منده و امعائی که خلط موجود باشد سهل بعضی و منده و احب حال است و رب بدشتین
 قریب الاعتدال و دیورست در و قالی و قلی او کمتر از قسم ترش و در جبهه انحال مثل آن و در احسان ضعیف و از آن جهت
 شربت بر یک از آن ثابت در هم است و شکوفه تازه و معتدل و با قوه قالیقه و مسکن و در دوسر و غلیظ و حرارت و مقوی
 دماغ و دل منده و مبرک جهت تقویت اشتها و سینه و دل و خفقان و مخرج مواد و سحارات مبرک و منده و در جرم و شکوفه او
 بدستور و گیش و جبهه فضلات از انصباب با عصاره و آرام جبهه چشم و سایر اعضا و تقویت برک آن جهت تحفیف و ختم
 نافع است و پیزی که بر روی میبارند که رغبت و خلط گویند بسیار قانی و بغایت منده و خلط و صوت است و در دوسر تشنگی و آب
 قلی نفث الدم جراحات مفید و خاکستر شاخهای نازک و خفت به و بر گهار تازه روده او در جبهه انحال بهتر از توتیا به سلا
 و حک و سلی و دوسر و جبهه نافع است و در دوسر به که آب ششون همراه او را با ضعف آن و رفیع و زنون چنانچه باشد تا
 رفیع خالص باقیانکه توتیا بغایت و جهت جرب و آب و سوسه سرد و مکر و قوی و دمان و دوار و طنین و ماندگی و حرارت بول و سینه
 او را عرق مفید و انشایدن و جهت نفث الدم و صداع حار و در هم جگر و اسهال فرم من و دوسر و در جبهه و در جبهه و در جبهه
 و از آن جهت و در دوسر و جبهه نافع و جهت او نیز همین اثر دارد و در دوسر و غنی که از شکوفه بطریق و در دوسر و غنی که از شکوفه

کرده اطرافش را از خاک خالی نموده بر گهازشش کند رطوبه یعنی آن در بر گهاش بر دارند و بهترین اوصاف سبکوزن
 بر سر رانج شبیه یا سفید است که زرد نیزه شود و مایل بکبود و زرد و سیاه سفیدی باشد و محلول او در آب سفید
 شود و زرد برون ترین او جرمی که از جرم خیزد و سیاه او قاتل هر چه بصفت مذکور باشد مصنوع از شیر تر عات خواهد بود
 و قوت غیر منشی نامی سال باقی است و بعد از آن قوت مهمل زایل شده در میشو و در شوی و در آن سال قوت باقیست
 و شرط است که در میان سیر به به خیزش نماند و با مثل و مصلحات استعمال نماید مثل مصلطی و عود و کثیر از نجیل
 و صبر و درغن بادام و این تمیز سنگاکی را فیون را بهترین مصلحات دانسته است و در مجرورین با عصاره گل سرخ
 و رب به استعمال نماید و باید با نود و سیاه آن را کنند که باعث ضعف فعل است و در مجرورین و ضعیف القلب اطفال
 و ضعف الاحشاء و در هوا بسیار سرد و بسیار گرم استعمال آن نکنند اولی است در سیروم گرم و در آخر و دریم خشک سهل
 صغرا و لزوجات مخلوطه بآن و جاذب از افاضی بدن و مقوی فعل هر سهلی و بنایت سرب العسل و قاتل جنین و گرم معده
 و جالی و تحلل کند فضلات و جهت گزیدن مغز و شرب با وضاد اناخ و با مثل او ترید چون با شیر نبوشنه جهت اقسام گرم
 معده و اسماجرب و بالاجور و جهت امراض سودا و باریجیل و ترید جهت مواد غنی نافع و زیاده و ضرر و معده و امعاء
 جگر و جهت سنگی و کرب و غم و رانج شته و زیاده از سیروم او کشنده است و وضاد او جهت بهق و برص و بار و درغن بادام
 جهت و در سیر و بار و درغن زیتون جهت جراحات و با عمل جهت عرق الف و با سرب جهت قریا و صول ضرابانی و باز بهر گاه و در
 ترس مطبوع چون بر حوالی نافع مطلقا جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشاء و نیزه و تحرق و محلل وضاد جهت برص
 و در مفاصل و تحلیل او را مافع وضاد برگ او در افعال ضعیف از پنج او در زنجیر اجزای او و نیزه جنین و قاتل آن و قدر نیزه
 از نیکالکت و دالکت و از برگش یک گرم و بدش یک وزن و نیم او صبر زرد و نیموزن او و بلیز زرد و گویند که فبیل است
 و چون سقمونی را با گلاب و آب سهاق و بهر ساینده تر من کشند بهر جهت بیاید است و خوردن و در شغال از بهی در آن
 محموده را شوی کرده باشد با قدری نمک جهت جمع امراض صفراوی و رفع تپها صفید و بهر قدرت است و از خواص او است
 که چون ساینده او را از شش ریختن نموده در شش وصل بونه احتیاطا بیاید کند او را عقد و مفا و کند و موجب
 است سقمونی و قوت پر یا اسم یونانی حیوانیت مثل عکوت و پایای بسیار دارد و متاخرین او را ابوسج و سیمون
 و متقدمین او را بد و اربعین نامیده اند و در سیمون است و طلا و مطبوخ بجزی آن در دروغن زیتون سسترن و نوی جهت
 زخم حله نافع است سقمونی و حیوانیت شبیه به برنج و دونه لا و دراز و ست و پا دارد و ابوالقاسم عبد الرحمن
 زینی بیان نموده اند که در بلاد هند شاهه کرده بقدر دودج سقا و بنا که در غرضش زیاده بر سینه ریح و ملون بزرگ
 در سولت شفاء الاسقام خضرین علی مصری مخصوص بلذتیوم و یا مصر دانسته و اکثر اطباء بیان نموده اند که در
 انار قزم و نیل و بلاد هندی باشد و خشن او و دروغ بورل باهی و سبب بر مروت مطلق است و ماده او تخم را

و خشک و بزرگ و تخم او بهترین است و پیوسته حیوانی است خصوصاً صافی و جهت تقیه نصیه و صاف کردن او از دغلول برکش
 محمل ادرام است **سلیمانی** نغاری کشف و سنگ نشت و برکی با عذما من حیوان منقوش و بری و چرس
 و نهری میباشد گوشت او در دویم گرم و در اول تو بری گرم و خشک و مقوی باه و کمر و کباب و جالسین فیض و با جند محمل
 رایح غلیظ و التیام دهنده فتن زرب العبد و ضما و شش مل ادرام و خون کبر او شرب با جهت صرع و تشنج ناف و چون با آب و دمل
 جیب زنده و بقدر غلظت صبح و شب بموشند جهت صرع و میمیل و طلاء او جهت نفوس و ضما و کاسه سوخته او بار و غن تخم مرغ و روغن گل
 و روغن کجد جهت بویانیدن کمر و جرب و طلاء سوخته مجرب است که بجهت بیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان و تفرج
 بی نظیر در سب و دوا درین امر با و نیز رسد و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقدر و سایر اعضا و زور او جهت فرجهها عسل الحلیج سفید
 و چون با خاک تر او شسته آن غلظت اضافی کرده با عسل برشند و صبح و شام بموشند جهت ربو و گرفتگی نفس و دل و موثر و طلاء
 زهره او محمل خاق و دروغ خنثی و آن و سوط او جهت صرع و الکحل تخفیف آن با عسل جهت نزول آب و بیاض و دمناف و جنبه
 او بقدر غلظت با حریر کمرافق در قطع سوزن و زخم و طلاء او با حشر آن را از یانه جهت درم ایشان و بعد طلاء
 و پیوسته تشنج و کزاز و جلوس و رطخ او جهت فتن اطفال و خوردن خون بجزی و جهت رفع سموم و جوار استخوان و تشنج
 او جهت پنهانی و تنج و آب بر سر ریختن از کاسه فوق او جهت رفع سبت مباشرت زمان و نهایت موثر و گویند چون کشته شود
 بر پشت و فتن کند منع باریدن تلک و در انکان کند و جرب است و مضر امعاء و شش غسل و قدر شربت از سوخته او بکیرم
 و از تخم او یک قطره و انجون سیرا است **سلومی** اکثری اظهار او را سمائی دانسته اند و فیدادی و غیر آن از طیاره و سایر
 بیان نموده اند بای و در از تر از سمائی و در رنگ پر و بال اندک شباهتی به سمائی دارد و طلاء هر شیوه که از خیر کی باده و در
 سنگان آنکه نامند عبارت از آن باشد چه او از جنس سمائی است که برکی بیلد چین گویند و در مکان آب نمیند و از کثرت باران بسیار
 و از عدم آن کم میباشد گرم و خشک و سرخ الاخذ از زنده و محوک باه و موثر تشنگی و کله و بنور و مصلحت شرب و بهادر و عنینا
 و چخته او بهتر از کباب است سلاحه بول بزگویی است که در سنگ لانهها منجم میشود و در دلائیله بلیتم شوره از آن ترتیب
 میدهند و بسیار قویتر از بارود است و در آخر دویم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید است و غیر صاف او سیاه و شبیه
 برفت خاک الوده و طریقه تصفیه دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته و انشایدن یکدریم او بر روز با سکنجین تا
 چه بلیوم باعث شفای جذام مستحکم است و آنکه اگر چه بجهت ریختن اطراف رسیده باشد و طلاء او جهت کشودن ادرام و دمل
 و رفع انار موثر است **سلیمانی** نغاری دار است که دو مهر دار التعلیم از مصنوع از زمین و جسم العار است
 که زمین و طی و زین و کوبه باشد و تصفیه بعد از سخی بین کرده باشد و چهارم گرم و خشک و از سموم قاتل و زافع گوشت زیاده
 خراج و خشک ریش تخم با و تایل و بواسیر و عقده الغبی و جیم انار است اما با وج شدید که طاقت نوزان او در و با صندل سفید
 جهت برطرف سازی و دوا بجهت جرب و جهت پاک کردن و نرمی طلاء مستعمل زرگران است و یک قطره از او کشنده است

زهره او با عمل هر روز قند حبس چپ صرع بید و قطره خون و مسکن الم گوش و جالی انار و باغشیم و سرکه با دهن
 کلفت و نمش و بقیه امور شفاحت تکلم اطفال قبل از وقت و بخور پور رافع تپهاست و این الد و از خواص او بیان
 نموده که چون بکشد و سمانی مشوی استامید به ستوری که چیزی از او طرح نشود و ناله نمایند باعث شفا می شود و آنکه گزیده می شود
 سمیت در مهر مارس که حیوانی است از آتش متفرغ نشود و چنانچه از آب و بقدر عصفور می آشتی رنگ و خوردن
 زهره او بقدر و انگه آب بخورد طبع و با شیر تازه رافع سموم شده و به احتمال مانع او با سر و چپه نزل آب و حلقه بصیر و طلا
 خون او مانع زیاد شدن وضع و من رنگ است سکه لغاری مایه و برگی مانع از اقسام زیاد از جدا اخصی است
 و بهترین او غرضی است که در ابرار سرد و خوشگوار بیدار می کند و فلس بسیار و کجای حج و بزرگ استخوان و
 شکمش سفید و پشت منقش یا خط سیاه مایل سبز باشد در چهار روز ناله نمایند و بارانی و شیطان را بهتر دانسته
 و در دلت ایران نزل لاک منقش سبز است و اسلک که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه مایه که در بزرگستان
 صدی میکنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او بکثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف
 میباشد و بعضی از انواع آنرا گرم دانسته اند مثل جرمی مارا می دیگر آن در ادم از مطلق اقسام لطیف است که وصف
 شده و تازه او که از یک روز گذشته باشد در دویم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته و در روغن و لطیف ترین اغذیه و صاف
 انگه از در طلب دسپی محردین و صید اخلاط حاره و صمغ چپه تصبیه و درخت شش و سل یقان و سر فیداب و صفت
 کرده و زجر و منصف حار و کباب و آب غوره و ساق چپه استمال مجرب و تخم او در تقویه باه قوی الاثر و چپه سعال و زجر فید
 و ضما و شق کرده او که هنوز حرکت داشته باشد چپه جذب مواد نظایر و درغ اخلاط دهن صاحب سرسام و اوارام حاره
 بیدیل و خوردن قدر کثیر از قی کردن باب گرم و غسل و کبجین منقش فضول غلیظه و اخلاط فاسده و چپه در مفاصل
 و عرق النس و دهن و دانه مجرب و زهره او ضد صمغ تره شیر طارفع باغشیم است و مضر بر دین و معدی و بلغمی و دماغ
 رطبه و عصب و مصلحت خنک و بار و من جو و کج و بادام و خوردن و کبیل پرورده و غسل و کفند و صغ و با کمد و او و چاره
 و با نخی صیه مورت تشنگی و رافع آن سرکه و با کمد است و خوردن آب بعد از و نهایت مضر و آتامیدن شراب مفید و
 برستور خوردن و با تخم مرغ و لبنیات و گوشت جنس صالحوم بری نهایت مضر و مورت امراض فزیده است و اقسام شیف
 و عظیم الجثه و آنچه خیزد روز از صید گذشته باشد مژ شده احتشاد و سرکه خلط خام و نکسود او که پانزده روز گذشته باشد
 مایل گرمی و خشکی و غاطط علم و مورت ششها و موافق بر دین و آنچه مدتی بر گذشته باشد سرد و سرد و خلط فاسده
 و سودا و سوخته و قدید نکسود او را که سراسیمه نماند زبون ترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظه و مقوی محل میدهد و ضعیف
 پیع مرق و چپه در مفعده و شقاق آن و گزیدن سگ دیوانه و بار و فنها و اما بها چپه در مصلب و لهاة و طلا و استخوان
 سوخته او چپه برض مانع و مایه سور که در سر که پرورده باشد سرد و خشک و محف و در بضم و مقوی ماسکه و ما

در مانع انقباض صفرا پیدا و در صورت جرب بدخوار شود است **سکک** صید از نوحی از نای است شبیه بزرگو کجلی که
 خمدگی بای بطون چشمی ران است و نر او باریک و دراز و سرش کوچک و دو باله اش دراز و زیر شکم سفید با خط
 و خال و در خیمه زیه نول نزدیک به صید ابله و شام یافت میشود و بعد از ده یوم ماه شباط ظاهر میگردد و زربا ماهه جمع شده
 و جهان بیند تا آخر ماهه می اندازد و از بنا گوش ایشان کفی سکون میگردد و داخل آب میشود و از امر دم می کنند و کجی او با تخم
 نیم برشت و در مرغ در تقویت باه و شدت نفوذ بحد ملاک پیرساند و آن بر ارباب تو تر از ماهی نر گوار است و نیمه هم از
 عکسود سکک غایت قوت و در انفاط خیزی با و میرسد و گویند نر او در زکوره داده او و داناس این خاصیت دارد
 و اگر گویند داده او اثری نیست انچه از رنگ راهی حوالی چشم هاضم میکند و بهیئت نر گوار است غیر صید است
 و این اثر بآن نیست **سمن** نفخ اولی سکون ثانی فارسی روغن نامند و بهترین آن روغن گوسفند و بز است و تازه
 او را زبده نامند و گفته شد و روغن گاو لطیفتر از سایر و مجرب آن در آخر اول گرم شود و هر چند گفته شود در اثرش زیاده و در طبیعت
 کم میشود و دو ساله اختلکی بد بر او اول پیرسد و در انفاط تو تر از زبده و محل و منفع و مقام هموم و مانع رسیدن اثر سم است
 بدل و ملین جلد و منفی شیره و فضول و دما و سینه و سمن بدن و ران بپوست خنثی و حلق و چشمه سر و درقان و طحال و جماعه
 و یکویه او با نیم و تیش که چیت عسر و دل مجرب با آب گرم خوردن و گردن چیت شرب هموم و هضمه او با آب خاکستر چیت زخیر
 و قرحه اس و حمل او با پیله مرغ منقی و هم و قاطع بواسیر و شقاق و زهر الدم و سوطه او چیت خاق و شقاق و داب و طحال و کرا
 محلل و آرام دمان هم آمدن بدن و نهایی گفته و با خا چیت جرب بعدیل و اکتال او با آب غلبه چیت قربان چشم و چون با آب
 بجز شانه چیت در مفصل بیات مؤثر و مضر علیها و ملوچی و مولد صغاد و مجرب درین و مخری صده ضعیف و نفی فراج و مضیف
 با صمغ و مصلحش در معده و ریهها و در میر و جوارشات و قدر شتر قشیر و رداوی نادا و دویه است سمحور حیوانیت شبیه بدلق
 و از آن سیاه تر و در جمیع افعال تو تر از آن و پوشیدن بر سطح مقوی باه و ملین و در کمتر از سایر جلد و در مونس و محف
 و روح و ضا و پدید او سخن کرده و سینه **سمین** بپارسی جرب و زهری است که بر ظاهر گوشت ورده و غیر آن با ش
 از شحم اطلب و تو تر بقول بار و روغن تازه سیرک الا هضم و ملین و طبع و اعضا و سرک الاستحاله مصفا است و صغاد
 و در صحت مانده روغن تازه است **سمیر** صاحب بخت گوشت سنی با میران است و در و بار میر میر
 است و شبیه بکاسنی و بقدر قاستی و گرش در غایت بیزی و اغیر و خیش بقدر که زانچ و هم حیوانات و این تلخه گویند و در
 نوزار هم پیرسد و شبیه بقاش و هم حیوانات بیات گرم و در صده مواد بارده و سمن است **سمار** ریس
 و یونانی بای و سمی ر طبعه صرا سم اصل است سم و دخت میقلان است سمحه و همین شبیه سمحور و سمح
 اولی و زهر خورش و نفخ اولی با سمن است **سمسم** جرب و تلخ است سم الحار و فلی است سم السمک
 با نیران است سم القهار سب است سم الغنم نوحی از سبده بلخ است سمحور لیون و یونانی زهر

است سمک الیهودی شیخ البحر است سمک اسم فارسی نبد است سمک یونانی اسم سفیدان
 است سمفیس اسمی از عشر است که بایه اوقاف است سمطا و س اسم یونانی از ندر است سمیقا
 اسم یونانی نذر طبل است سماروع نوعی از نقر است سمکه الزله و سمکه ثول سمکه صید است سما
 قیل ساق الدبائین است سمکن به اسم فارسی شیر است سم بضم اول ناسم طلف است سموک
 ترکی غنیم است سمندر پیر اسم هندی زید البحر است سمین مع النون سما کیا هیت ربیع
 ساقش باریک و شبیه کلاه خالکش بایل کبودی دوزانه او پهن بایل جراحی و کچی دوزغانی شبیه کرده و جراحی
 اورا بزرگ بزرگ تر و گلشن زرد و بزرگ و مستقر است و قوتش تا هفت سال با و در آخر دیم گرم و در اول خشک و سهل
 بنم و سودا و صفرا و اخلاط سخته و متقی و مانع و شدید النفع و جمع بدن و متقی آن و جالی جلد و جهت مفصل امر ارض
 و سوداوی و خون و صرع و در سهر و شقیقه و در و پهلوی و شرب مطبوخ و در چهار مثل و در غنم و زیتون که بر نصف سدر
 جهت و در کمر و در کین و نو اسپه میخند و ضا و مطبوخ او بیکه که توام رسد جهت جلد و جرب و کلف و بهن و اندمال خرم و بهن و من
 رخیق موسی و یا خاچه سیاه کردن آن موثر و آب مطبوخ بهتر از جرم آن و کینقال از سحر و اباعسل که از سه روز تا یک
 هفته بیاست مانند جهت مفصل انزال آن مجرب است و مورت کرب و محض و غلیان و مصلح پاک کردن از جرب و شاخ
 و الودن بر و غنم بارام و ابلید زرد و انیسون و فستق و آب میوه با استعمال نمودن و قدر شرب از جرم او و در جرم تا
 سه و نیم و از مطبوخ ناده و درم و پیش مثل او برید و نصف آن ابلید زرد و در ربع آن فستق است سنبیل
 یعنی خوشه است و بورت اطباء شامل سنبیل هندی و سنبیل روم و سنبیل حبلیت و سنبیل نارون نامند و از مطلق او مراد سنبیل
 هندیست و او گاهی هیت بی غری و کل و شبیه بدنه سمور و دله و از آن بار کثیر و به دانه گشتی سیاه بایل بر روی
 و خوشبوی و بخشید صلب از نه خیزد و قوتش تا سه سال باقیست و در دیم گرم و خشک و منقح و متقی و نموده و جگر بار و
 و در بول حیض و جحفه و طریات مده و سپیده و فضول و مانع انقباض و مجده و مانع لذت آن و صفت حصاة
 و حالبس طبع و جهت یرقان و بواسیر و سرفه و در و سینه و سیر و تحلیل نفخ و استسقاء و اورام باطنی و بافتن و
 صندل نبات مشتمل بر متقی و مده و آب سرد و جهت غلیان و ففکان و ضا و شطاط عر و باعث خوشبوی بدن و کینقال
 از آب کینقال جهت حرمه چشم و تقویت باصره و در و ایندن ترکان و با غصص جهت و موجب دوزخ و جلد و سنبیل طبع او جهت
 رحم و کشودن حیض و در و او جهت التیام جراحت و طلا مطبوخ او و خرم هبه و از کردن و سیاه کردن مکرر و مضر
 رده و مصلح کثیر از شتر قش تا کینقال و بدش از غر و شراب او که رطلی را در بازده رطل آب انور بچو شامند یا نصفه
 سه هفته یا ثواب بگذرانند و در جیس افعال مذکور اثرش قویتر است سنبیل رومی و سنج و ساقی است کلا
 خوشبوی و کلا و در شکل شباهتی به سنبیل الطیب ندارد و حرارتش یاده از آن و شبی او کثیر و در افعال ضعیفتر

سنبیل
 سنبیل
 سنبیل

است و مدبول و با تریاق و محمل نفع نموده و درم سپرز و جگر رافع و روشانه و کرده و شراب او که نیم من را در سی طبل
آب انگور انداخته بعد از دو ماه صاف کنند در روزی ببت منتقال از آن تا شصت منتقال آب بنوشند چه بقیع امراض باشد
و کرده و حده و جگر و یرقان و عسر بول بابتیه مفید است و روغنی که از سنبل و سنبل بر دو ترتیب دهند سیمی بدین مار دین و سنبل
هندی قویتر از سنبل الطبیعی باشد و در ابطریق بسیار و آن میانند و آن محمل و مطلق و چه بقیع امراض بارده اعضا
ظاهری و با تریاق و قدر شترش تا یکویته است **سنبل حبلی** بنامی ریشیه والا گویند و صولفت تذکره گوید که آن نواز
و نید اوی غیر اودانسته و گوید که برگ نبات او شبیه به برگ قصبه و شاخهای او مثل شاخهای آن و از آن کوکبتر و مساق
و بی خار و تخشیش یاده برد و عدد و دراز و بیرون مایل سیاه و اندرون سفید و خوشبوی و بخور و بی گل است قریب القوه
سنبل و مقوی اعضا و خصوصاً صامده و جگر و مقوی قوه ماسکه و محمل ریح و قلع و رافع استقار و قوی طبعی و شراب او
در منافع مثل شراب سنبل است و قدر شترش کمی منتقال **سنبل فارسی** شامل پسیادستان است و شمی از ریاهیز
که با نرگس میرود و در غایت خوشبوی و برگش و پیانش ترب به برگ و پیاز نرگس و گلش و نفش و بعضی سفید و نریا باشد
بشکل یاسمین و در سرشاخه چندین برگ آکا یکدیگر در افصال ترب به نرگس و پیاز او ضعیفتر از پیاز نرگس است **سنبل افغانی**
سنبل و سیاه است **سنبل الاسد** افغانی گویند آن **سنبل حبلی** و آن مو است **سنبل** بر پیکر
ش مل است خود اسارون است **سنبل اردن** و **سنبل سور** و **سنبل حبلی** است **سنبل**
و **سنبل** الوصاف **سنبل** هندیت **سنبل الکلب** خر در دار است و گویند شکوندان الوصاف است **سنبل** و سیاه
اسم فارسی عربی و نیم کجا کاف است و او دانده است و در آن تیز و زنده انگور و بابتیه صلب شیده بگشت گویند از فارس
خیزد و گویند که آن بستان در بعضی کتب شفا الاسقام اثنی عشرت خوانده اند و در سیرم گرم و خشک و طلال او با سر که
جهت برض و آبار مفید و خوردن و با جاز نیت **سنبل** و مس سنگیت که از سر اصل دریا خورده و گویند بمر و خفیت و دمج
بن محمد بن ذکریا گوید که در وسط بخورند است گرم آب و مثل غلظت و در میان آب و ریاهیز شود و چون بر آب آید
سر و منفرد گردد و مخصوص هند است و او شبیه به کبریا و از آن است تر و سرخ تر و با اندکی تلخی بخلاف کبریا و دهم
میباشد زرد و باطن سرخ و براق و یکی مایل بکبودی و سست و دیگر سیاه و سبک و سلبتسم اول بتر است و چوب او
مثل کاه را بریانده کاه است و قوتش تا ببت سال بابتیه را از او و جیل القدر و در دیم گرم و در اول سیرم
خشک و مجفف و طوبه و ما و سایر اعضا و قاطع نیم نموده و اسامه مدبول و حقیض و حالبس نزن الدم جمع اعضا و نفث الدم
و قاتل کرم معده و سبب و اسهال و مود و هبه استرخا و عصب و اسیر و تفقان در بوج و حقیض النفس و نفث و اسهال
و زهر و دیر و مداومت او با سکنجین چه زهری چه برب و مانع عرق و حافظه زهر و دیگران و مسقط خفین و بخور او
بشکر چه قطعه زکام و بوسه سیر و نون و دهنه در دندان و حرکت آن و قروح و لثه و قطره و دهنه در گوش و اگر آینه

و منقح سده و جاذب اخلاط لزج از عروق بدن در افق بر تان و سپرز و با صبر چنانکه عروق انساج بر پاشند اندر بار بخیل و طاهر
بنایست بری و چینه فاصل بسیار سفید و قشاد او را غفران و تخم مرغ در تکیه در دستخوان تحلیل او را مگر برب و حمل او
بار و غلبه که گوسفند چینه بواسطه برب و ذره و او بجهت زخمها و غور زدن او با شیر تازه و فانیذ تاسه روز بقایست محکم با او
و سر و رخبان بسیار صفر شده و صورت منصف و منصف چکر و منصف کثیرا و شکر و غفران و قدر شربت از مغز او یکدستم و با او
نیدریم و بدش شربت عسل است و زرد و زنجبیل و فلفل مشوی و بنید و بونیدن گل او منقح سده و مانع و حمل ریا و دو
سبب دارد است **سوسن** در انظار آن هر زمانه و ترکان شیرین بیان گویند و در بلاد اکثر موجود است و صورت
و رنگ آن غیر مستطیل و بیضی است این گیاه مستطیل آن و خوشتر تا ده سال باقیست و باید که پوست سیاه او را جدا کرده استعمال
نمایند چه بصر نموده اند که کار او را دوست دارد و خود را با او میمالند چینه است و شستن بدن و تقویت بصر و رخ او را
گرم و مایل بخشکی و منقح اخلاط غلیظه و مرکب و سرکه و شکر و در بول و جویض و مهمل و طبوبات و فاصل اعصابی باطنی و مقعر
اعصاب و حمل ریا و چینه استام سعال در بونقیه سینه و شش و چکر التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حمل و امراض
و مانع و عصبان و پهای که نه و بواسطه و امراض سپهر زان و تنی که بدن باطنی او مخرج و طبوبات و اگر چیزی از باقی مانده بصری
نشود با سهال او را در جایی بیکد و دو هرگاه را او را در خوردن و بقدر یکدستم با مثل آن شکر و منصف او را از آب آوایل
تا اول سبب طمان نمایند و رسالتی ظاهر گشته موجب جلا بصر و دفع شقیقه و صدمه و خرن و پهای که نه میشود و امکان او
جالی بیاض و قشاد و رنگاره او در دفع بد بو میان انگشتان یاد زیر بغل برب و این ماسویه گوید چوب او گرم و خشک است از سایر
اجزاء او است و با قوت فایده و محله است و بسیار و تر عبارت از دو انسته و این لد و نیز با قوتش است و محله این
احمد گوید تخم سوسن قویتر از سایر اجزاء و دیو جان سرابون نیز معتقد آن و داخل معالجه کرده و گویند مخصوص بصره و نواهی
فارس است و از سوسن با کن و گیکه تخم میبرد و گویند اصل سوسن مضر کرده و سپهر است و مصلح او کثیرا و عذاب و ماس
کسدرخ و شتر شش بچیدریم و بدش نصفه او ترب و شش از زنجبیل است و رب سوسن که آب طبیبی و بیخ مقشر او را بجم
افضا و جوشانیده باشند و در جمیع افعال بهتر از آن در افق ضرر مهملات و لذت اودیه است **محولان** بطنه ریانی
نجیست سرخ و شکل گرم و از روم و سفالیه خورد و در چهارم گرم و خشک و محرق جلد و رسم قاتل و سوط او چینه قوه و طلاء
او بار و غلبه است تحلیل او را مگر بارده و دفع ریل و امکان او چینه یا غلیظ یا نازک **سوسن** سرب از سوسن با سرب
است بری است و هر یک از آن سفید و کبود می باشد و هیچ اقسام او منقح و با تدویر و مکرر لا سفید و خوشبو و بیخ مقشر
و لهند اعم او را بیخ مقشر نامند و گل سوسن سفید با عطریه قویه و غیر سوسن از او است چه از آن سوسن فارسی زین است
و استنباه جماعت از مردم زرق اقسام او است و ایریای تخم سوسن که کبود و جلی و بر است گلشن بسیار که چانه از سوسن
کبود و بمانی و بخشید و کبود و بر کرده و در حرف الهه ذکر شد و قوت اقسام سوسن مرکب از اجزاء و محله

محلله ارضیه لطیفه و قوه محفوفه و قاعده است و در حیض و در جمیع افعال مثل امراض حم و اندامی زخمها در نع چو کسان
 و بواسیر و در دیگر امراض شش و سینه و نخاع و غیره از این سبب و عباد او با سر که دارد جوهریت و درم جارا غنیان
 و رایج او محلل بلخ و کما و حرکت شصت و نه و در تفریح و تریب غفران و عصاره او که با خمس او سر که غسل و طرف مس
 سجد و نقاد جو شایده باشد جالی و محفوفه بی لذت و بهر جهات اطراف محفل نافع و در غن او مثل روغن ایر است و در جمیع
 افعال و خوردن آن جهت تولد و ایلا بحسب صفه ای و جهت امراض حم و در حصص شربا و ضما و سفید و خائیدن پنج و جهت
 رنغ بوی خمر و ضما و دیگر که او خوردن تخم او جهت گردیدن هوا و نافع و قد شربت از جرم او تا و منتقال و از مطبلون و در روغن او
 ناکوتیه است و تمیک و تحت و خنایر و بید و کشتن زرد و کوچک و بخشش مطبوعی کشتی و خوشبو و باطنی است و قوت
 از سوسن سفید و کبود و صغیر از این کشتن گرم تر از همه و ضما و مطبلون پنج او با شرب محلل او را مملتی و جهت درد دندان
 نافع است و فیدای گوید این قسم عدد الم است مدی قوی است و از وجع ماکولات است و بر طرف الطهاره و از آن
 بوده است و شرط دانسته اند که بعد از بودادن حیوانات یکبار با آب گرم و یکبار با آب سرد بشویند و انگاه اگر دکنند و سیرت
 جو دکنم جهت تسکین التهاب و تشنگی و پنهانی جاره و امراض اطفال نافع و سیرت جو در تریب و تخفیف و تسکین حرارت و سیرت
 کندم در تریب و ترطیب قوی است و مفر شش و مبرودین و سولفنج و مصلحتش نافع و غسل و رازانه و مثال آن و در روغن او
 و سیرت شیر آب آنارین جهت قوی صفه ای و صفا که از بخار و احتراق و طویه معده باشد مفید و با شربت و در روغن کره
 جهت سح عظیم و تقاضای بسیاری اطلاق دمی و سهال اطفال و تقویت بدن ایشان بلیت موثر است و سیرت جو با پنجه
 خشک کرده و برده است که جهت سهال و حرارت و پنهانی خون و سیرت کمار و انار و سیرت ترش و بهر شش جالبی است
 و مبرودین حراره اند معمو مقویه برافند که گوید شربت کبرنج را که بیده و پنجه سیرت نافع بسیار غلیظ شود و با شیره
 موی یا غسل یا شکر اند که آب او را روان سازند و آرسینی و قنقل بسیار اضاف نموده و در زیر پنجه و در ظرفی کرده بکوبند
 با هم زنند و استمفا نمایند و از جو دکنم و نان خشک نیز ترتیب میدهند و بهترین بهر زنج و غسل است و در سیرت جو کم و خشک
 و قاطع بلغم خام از سینه و شش و منفع سهه بکر و سیرت و سیرت و ضم و جهت یرقان و استسقا و سیرت لول نافع و مصدع و بخار
 و سمول از زهره حرق اخلاط و از جو سکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از دکنم سولفنج و مصلحتش کفین است و سولفنج
 و بوجع گوید آن شکر و پوستهای غلیظ شیره پوست وخت لسان الصافیر است گرم و خشک و با حداث و علاجات جهت
 تار و مفاصل بارده نافت سوا و اسند و اندک است برگشت است سورا می زنای سرخ است سورا
 رب از شیره فارسی است و آن بارده است سورا می چون شیخ الیس که بدین شیخ ارمنی است سورا می
 خشک است سورا میات و نیست که فارسی و ارکو و بری صروان از گشت او می و مفر و نافع است
 و او الحکام ساد است سوا و القصات غص است سوا اسس و سورا می

شک و منفرد و متع و در بول حیض و نفوس کرم شکم شراب و خنجر مرده شراب و جلوس با قوه تریاقه در اوج غفوات
 و محل ریح و جهت در رخصه صابا سر که در رغن گل و امراض ملغمی و در دینه و مسده و درم جگر و پسر و با عمل جهت گزیده
 زنبور موجب و طبع او جهت رغن قمل و عرق بدبوی و در درج و فواق شکمتان و با سر که جهت قی الدم و منفرد و مصلح الک شینر
 و قدر شمش از شکم و یک شقال و بدش جرم زنجیر شش است و در رغن او که آب اورا بار و رغن کجند بچشاند یا گل اورا در رغن
 مکر کرده و آفتاب بگذارد جهت مسده و ماغی و خنجر بنایت موثر و در تخمیل مواد و تقویت اعضا و خوش و کردن کوسر و تقویت
 آن بیدار است **سیپان** یا مسوده قبل الف و رخت بستنی میباشد بقدر و درج یا چهار درج بحسب ما کن
 و غیر بستن یا مسوده بعد از این اول است و گذشت و این عرق لورق و بار یک و بر سر هم چیده میباشد و گلش
 زرد بسیار خوش نظری و در خوشه نرسیده اند و با قند جلد با این زردی و سیاه و در باغهای مصر جهت خوش نظری
 غرس کنند و بعضی و آنه اورا حب الفقه و جمعی شراقل و آنسته اند و اصلی ندارد و مایل بگری و در درج شک و منفرد
 مسده و حالبس اسهال مزمن و نفث الدم و درج پسر و با شیر تریاق سموم و با شیدن با با و باغ توکد یک پس انگشتری
 او در انگشت خنجر ریز و چهار شنبه قبل از طلوع آفتاب با الحاضیه مورت جاده و قبول نظر با و مصلح و محرو و مصطش
 کشین و شمش و تیش و او در درج و بدش با و آور دست **سیپا** نوعی از ماهی است و در بیسان البحر و نجاری ماهی
 مرکب مانند و در بحر طوم بسیار و بنیدب سلطان و ظاهرش صدف و باطن و جوی و در جوف او رطوبتی سیاه که مثل مداد
 کتابت توان کرد و در آخر دیم گرم و خشک و در مضم و طلای و رطوبه او جهت دار الشک و خاکستر استخوان و احوالی و نار و جهت
 امراض چشم و با شکم شکس جهت میاف چشم کل حیوان و سنون با جهت جگر دندان بسیار موثر و در درجش جهت تخفیف
 زخمها است **سیلان** بجزی اسم عصاره خرما است که بدون طبع و آفتاب غلیظ مسافر و پس علم از آنست
 و در جمیع افعال مثل لیس و الطفت از و محرق خون و درج الاستیج و صفر و مفر و جری و مسده است و بخلاف
 رطوبه مسودیت و مصلحتش از سیمیم این تمیز گوید شبیه زنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیف از آن
 سیمیمه بطنه مصر و رغن ترب صحرانیت میکیاب خلل است **سیال** یا سمن است سیمیمت الزب
 و لبوب است **سیکران** بجز است **سیکران** الحوت فکوس و گویند با هر درج است **سیسر** و حرف
 الهاد است **سبیون** انشین است **سیبا** ترندی است **سبیر** قره العین است
 و بنیوس اسم نوم است **سمون** مورد و خیر است **سیسامون** بیونانی اسم است **سیمقوس**
 الهارس بیونانی یا رب تافیت **سیتا** اغریوس یعنی خیار بریت **سیچا** امطیس
 بیونانی اغریوس است **سیم** اسم فارسی فیه است **سیم** معر ای اسم فارسی مقهور و یونان
سیر اسم فارسی را قواست **سیاه** و آن اسم فارسی شونیز است و با بعضی از سیاه و رخن آن

نیکو و بد بشناسد و در نجو به است شفا و پنج مذهب شاد و نه فارسی است و بولبی حجر الدم مانند جهت قطع کردن
 سیلان خون نه آنکه در بزرگ شنبه بخون باشد و آن سنگ نیست و در شکل شنبه یکس زرد و شکن و او را آن سنگ
 مشاهده شده تیره مایل به سیاهی را بپای رانندی گویند و سرخ را مصری آن بهترین اقسام است و بعد از آن زرد
 و ابلق و سفید و زرد و بن ترین او خاک سیاه است تیره است و حقیر نوع سفید را در قیور زکوه و سرخ و زرد و ابلق را
 در حوالی جوار و قسم دیگر را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که مصنوع از قناتلیس محرق است سیاه
 و زرد و شکن تر از معدنی میباشد و در جمیع افعال مثل معدنی است بخلاف مصنوع از جوارح محرق که غیر و قلیل الیاف
 است و شفا و پنج غیر منقول در اول گرم و در آخر و نیم شتاب و منقول است مثل دوتش تا بست سال باقیست و خفیه
 و قابض بلیغ و در آن و خاتم و تقوی و حصی و عضل و قوه باصره و حاکم سیلان خون اعضاء و ظاهری و باطنی و خور
 او با آب انارین و امثال او جهت نفث الدم و با شراب جهت غش بول حیض و در زنی و با او به مناسب جهت اسهال
 و سوز و قرحه اسهال و جیر و سل و کلا او با سفیدی تخم مرغ و امثال آن جهت درد و جارشیم و سایر اعضاء و با سرخ و سرخ
 انشعاب احتمال او با شیر و ختران و امثال آن جهت درد و سوزش و سلاق و جرب و کله و قرحه و با آب بلیغ جهت
 امراض مغنی چشم و در او جهت زخم گوشت زیاد جراحت در دیانیدن گوشت محرب و با آب سفید مانند آن جهت بنویس
 و قرحه حاره فرزند و جراحت مقده و در جمیع و قناتلیس عصبانی بیدیل است و در شرفش از یک انگ تا نیم شغال و در شرف
 و مصلحت کثیر او بد بشناسد و در او به عین جفیف و در غیر آن دم الاخوین است شارف اسم هندی
 نجابت شنبه بر بد و طمش بحدت و ذوق طالیس گوید در اول گرم و شکن و مسهل ملجم بایستد و جهت امراض بارده
 است شاطل و شامل نیز گویند و فارسی رودک مانند و است هندی شنبه قطره خشک و بقدر با قناتلیس
 و زبرگتر و کچتر و با تخم و پوست او بسیار چین و دار باین سیاه و سرخی و اطس و در آخر و نیم گرم و شکن و مسهل نویسد
 اخلاط غلیظه مفاصل و اعصاب و جهت فلیج و قفوه و رعشه و صرع و امراض بارده و ماغی ناخ و سوزش و در سوزش
 فزاک بارده و شرفش تا نیم شغال است و با شل ادبیات شاه بلوط و در بلوط مذکور شد شفا هر چه شرفش تا نیم
 و آن فلاح است شاپورقان اسم فارسی جدید ذکر است که فولا باشد در حدید مذکور شد شفا بلوط
 بجم و کان مذهب شاه الوی فارسی و آن او به سطلک در او رک مذکور شد شفا هر چه شرفش تا نیم شغال است و در شرف
 مذکور شد شفا پنج برفون است و جعفر مبری و شجره ابراهیم را بعضی باین اسم نامیده اند شاه حبلی
 صابون است شارب اسم ربانی ابراهیم است شارب درخت ماه و اندک شارب مسموم و رو سیاه
 و سطر خرد است شارب رومی فلفل سفید شارب سمرسم فارسی و در شارب شفا و پنج هندی شارب
 جرم هندی و شارب از شاد و پنج عدسی شارب کمره و شارب می و شارب شنی بلیغ مانند وانی و دلیل است شارب

بلبل است شجره رستم زراوند طویل است شجره موسی علق القدس و عوج را تا بل است شجره طیب
 درخت خرام است شجره السج اندرمان است شجره العصب فوارس است شجره ابراهیم
 بنجلست است بعضی اینک و بعضی شاه باج نامند شجره العبق درخت پستان است شجره المن لوت
 الکبر است شجره الخطاطیف و ورق الصغیر است شجره الطحال صمدیه الحدیث و گویند فاسر سید است شجره
 الصفا و کج است شجره الکف الصلح صغیر است شجره الدب درخت زرد است شجره الیس
 طریون است شجره البرع طبلان است شجره زنی از رانج است که باش بخت باشد و اورا فقیر
 نیز نامند الشین مع الحاد و غیره سخم فارسی بینامند و همین را زنبی و برد و ارد و سوت مایه و سوب
 اند که در سطح اعصاب منقذ گردد و شخم شده العقاد و اقل مایه است مثل می که در قاعده دل باشد و همین اکثر مایه
 است و اقل العقاد مثل زنبی ملاصق رود است و او را از شخم و ارب و است و مذکور شد و شخم تازه گرم و تر و کهنه گرم
 و خشک و لطیف تر است و پیر و جوانی در طی ذکر آن مذکور شد و میشود و از مطلق او را و پیر تر است و پیر تر شخم در
 قفح و تیلن و ارام و قرحه معاریه و کوا دانسته اند پس پیر کرده زاده را و پیر تر شخم چهار قطب پیر و غالی و
 مرغ چینه خسته زبان و درم و درم و چون با پیر خسته شود چینه خسته و اکتال پیر مایه که از حرارت آفتاب که آخته باشد
 با غسل چینه تقویت با صبر و پیر کس و جوان و پیر و خسته چینه مقاصل بنایه نافع اند و چون خواهند که شخم مدتی بکار دارند
 باید زرد و کما فات او را گرفته در آفتاب یا نزد آتش گذاشته صاف او را با قدری صندیا و ارشینه خوربا و زهره
 شونیز و آب شراب چند جوش واده قدر مضاعف که آخته یا کمی از او دیده مذکوره یا زاده از آن مخلوط گردد و خوردن شخم
 منعی و مرضی و مرضی سده و شخم در کجین و آب لیو و اشال آن و در بر و در تجیل و کف و مانند آن و پیر شخم در
 جیس افال روغن زیتون و از آن بهتر است شخم و روغن سیاه منقار پای و زرد و مایل بسته و بقدر قمری و
 شکر و اورا قرح طارح و با صفتان غوغار و به بازندانی نرکانا مذکور و دریم گرم و تر و صالح اند و چینه که از دانیو یا
 و فایح و نافع و خون و بار و غن با دام بنایت صورت و پیران کفکی آذاز است شخم الارض قطن است و
 گویند خراطین است و بعضی جو خندیم دانسته اند شخم کینج است شخم النمل حله النمل است شجره السهم اخر بلک است
 شخم الاسر است شخم الرن خطی است شخم فادند فادند شجره بنجامه قلی است شخار ابض لبنه ابل صانه
 الکلی است شخت کوبال و هب است شخم انجبار است الشین مع الکرار شراب
 مروق خرب که نان میده و کبکات در آن چنانیده و بعد از شستن ساعت صاف نمایند کثیر القندی و موافق نامان
 است شخم پیرین از اصفان سرد است برکش از آن عریض تر و شستن شخم بار سرد و از آن کوچکتر و پیرین
 از و حاصل میشود و بعضی او را از اسام ضرر دانسته اند و سبب و اشید و از آن کوچکتر است و در اصفان پیرین

بد رخت نرس است و قسمی از و کچکتر و خارا ناک و ترشش بقدر که گمان و غریزی گویند اقسام او در اول سیم گرم
 و خشک و آب مطبوع و شاخ او چینه ترویج ظاهر و باطن و سستی اعضا و ضعف مده و جگر و ریل غلیظ و فطول او جهت
 منع ریختن موی در آن قتل و تحلیل او در امراض رحم و مقدر و در روانه نفث الدم و اعیان و جهت ایام قرح و خوشبو
 رایج بدن و مضمضه بلع برگ و در آب سکه جهت در دندان و ضما و او جهت خاق و درم و زین و ترشش قاضی و مدربول
 و خراج و جهت سعال و علل جگر و گزیدن ارب جری نافع و مورت صواع و نهال و مصلحتش فرا که ترشش و کشنیز است
 ششری که با حفظ است ششربت و اسیمون ششربت از ریزش سده ششربت حیوشی خرمیت که در جره و جوش
 بلا و منوب آب آنگر و آب دریا و در با غلظت و تندی بداند ششربت اسیم اصطفا غر است و ششربت شش
 اسیم فارسی با قوه ششربت ششربت نر ما اسیم فارسی بنید التمر است ششربت و و شابی اسیم فارسی بنید الدبس است
 ششربت علی اسیم فارسی بنید التمر است ششربت نر ما اسیم فارسی بنید الدبس است ششربت ششربت ششربت
 اسیم فارسی فارسی بنید ششربت نر است ششربت ششربت ششربت ششربت ششربت ششربت ششربت ششربت
 که در دریا و انوار و صرمانت میشود و در بطن تر از آب شستی و بنیزه و مایل بر روی و جهت استسقا و زرقی مجرب دانسته اند و گویند
 بدون کرب و سخت افزان زرد آب یکنه **الشحن مع الطار و غیره** ششربت بنیزه نر اسیم باقی است
 کثیر الوجود و در که آبرن و در برگ و تخم و شکل آن مثل زیره است طعمش باندک تندی و بشیرینی و بخش چند و جود
 و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج با خاصیت با وجود گرمی جهت پهای جازان و مدربول و سخت حصه و محمل
 ریل مده و در آن کله مستحکم و ضما و ششربت بنیزه مودن لشو که گویند مجرب ششربت صغر سبب نیست و بفارسی مرز
 نامند ششیر بفارسی جو گویند بهترین و سفید آید تازه و کهنه او که کیها لگد شسته باشد بسیار بد است و در اخرا اول سرد
 و خشک و قلیل اندک و با قوه جانیده و قاضی و محض و در اوج و مسکن غلیان خون و صفرا و ششربت و مصلحتش شیرین عات
 و مورت لاغری بدن و مضر شانه و مصلحتش روغن و امینون است و اگر بوداده او که سوزان باشد با قدری شکر بهترین
 اغذیه اطفا است و چون خیره او را لگد از دندان ترشش شود و در دفع جل گردد و بعد از کثیف از کثیفه باطل از آن نباشند
 جهت ترششگی منقرض و التهاب مده و قی صفراوی و کله و پهای و اسهال صفراوی و معده است و آب ششربت بطور مجرب
 مبرای بنی شده باشد و انشیر نامند سرد و مدربول و مسکن جدته خون و اخلاط و حر و در سرب الا شحار و مولد خون
 صلی و در طب جهت پهای تن و جگر و رسل و دوق و درجه ریبه و اسما و سعال جارا بسزای نافع و در موی مده و مضر است
 بارده و نافع و مصلحت آن کلفت و در حین اعتقال طبع استعمال او جایز نیست و اندک و بطور نافع او با نصف آن ششربت
 گویند جهت مصلح جارا و با ضا و در جهت افزان و منع ششربت و قی صفرا و در آب عذاب و بنیزه و سبب است و در سبب است
 جهت در سبب مجرب است و شیر و کله ششربت ششیر نامند سرد و مایل خشکی و غلیظ تر از انشیر و جهت اسهال است

صفه ای و آخر چهاره مفید است و ضا دارد و اوراق و محلل و ارام و باکینه و محلل و جازیر و اوارام صلبه و درم گلو
 و بارانیا و زنف و تخم کتان و بول اطفال محلل و ارام صلبه و کشنده و مل و باکلیل الکلیک پوست خشخاش حبه
 ذات الجنبه با آب بچه تمسک و مطبوخ او با سرکه بچه جرب و حله و بانج و اینون و آب کاهود مانند آن جهت
 صدمه و درم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام عفو شکسته و کوفت دیده و غرغره شیره او جهت درم و درم گلو
 بطله مطبوخ او با بنجر و با مار العسل جهت تحلیل و ارام مغنی و حاره نبات موثر و ضا و سوخته او جهت کلفت و خزان و
 شهر بنارس می توانند و آن متولد از بخارات اخلاط و از حرق مکنون میشود نبات یا پس و خواص سوک
 بر جوانی در طی ذکر آن مذکور میشود و مواد از مطلق شهر موی آن است و چون او را بسره که ترک کرده بر زخم شک
 دیوانه گزیده بگذارد زخم سمیت آن میکند و با شراب روغن زیتون مانع و درم جراحات سرد سوخته و نباتات محفنه
 و بی لذع و سخن و جهت اکل و خشک کردن زخمها مجرب و جهت قلع و قروح و با گذر زنف جهت جراحات سرد و با زدن انگ
 جهت تسکین جرب و حله قوی چشم و با آب و در روغن زیتون جهت سوختگی و زرد او جهت بر ذرق نباتات موثر و قطره اوج
 با سفیداب و قویای منقول و کل از منی جهت زنده ابول مجرب و بخور او جهت احتقاق الدم و صرع سده و جهت گزاید
 هوام و حمول او جهت سیلان رحم و تخفیف رطوبات موثر و مار الشحر که از قهقیر او حاصل شود جهت رویانیدن سوک
 مجرب است شحر الفول گزاید و بی ساق و بی اثر و منضم و در اوراق خشخاش بنید و سرس مایل بسیار و بنشین سیاه
 و پریش و غیر بسیار و شانت و در دار المرز که اکثر الوجود و در تنگین کوفت نامند و در خواص قریب بسیار و شانت
 است و در بنیه سینه و تیر از آن شحر البهار نباتات غیر بسیار و شانت بنیه بوی بال است با رنگ سیاه
 و جذین مد و شکل دسه و یکجا میزدید و بر زمین میشود بی برگ و ساق و بیخ او چون بسوزانند بوی سوخته میدهد گرم
 و خشک بخور او جهت تب ربع مجرب دانسته اند گویند تلیق او مانع ماندگی راه روان است شحر الجفن شحر الفول
 است شحر الارض و شحر الخازیر شحرانی راست شحر ایریر قناری صغیر است شعور الصقالیه
 زعفران است شحر رومی خندروس است شحال بین مجسم فارسی کلب بر و آن این او است
 الشمن مع الشقیقین بری و غنیت از فاقه بزرگتر سفید و طلق گرد و با سیاه و تمام و تمام و برتری انصافه
 اند و درم کم و خشک و نبات مسمن بدن و مجوعه او سخیل نرنگ صانع میشود و منقوی قوت ماسکه و حوام منقوی
 اینین و مغلوبین و زیاده کنده قوت حافظه و محرک باده و الکهار و درم جرب و درم و طبعش سرکه کشتن و منقوی فعل او
 سیرانه است و در حبه و اجیران مذکور است که چون شخصی غن از او بر تفسیل کرده مباشرت کند و یا بی باکتر از آن تفاوت
 نماید که در حله یا پس که او با باطله اندک بوره جهت درم و حله و حمول زبل او جهت درم مجرب است و درم و حله یا پس
 او را جهت درم و حله و حمول و حله یا پس که او با باطله اندک بوره جهت درم و حله و حمول زبل او جهت درم مجرب است و درم و حله یا پس

یکی دانسته اند و اولی صبح است چه باد آورد و بفارسی شامل شود که معضاد شود که عریه است و در بعضی بلاد و بکنگر از سوز
 اندکی را لک سفید و یکی را آتش است و اخیر مخصوص اشکامی و در جبهه افحال مثل تسم سفید و قوتیر از آن ستمل از
 پنج و شش و قوتیر از قراطع زیت الدم و با قوتیر یا قوتیر و مدخل قروح و مطلق و طبع او جهت پنهان اطفال و منهای بر که
 غایت نافع و مفید و محض صبح عربی و شترش و در دریم و بدش با آورد و بسیار خواص و را بخاند که شتر شک
 بفارسی برگ شترش گویند چه خوردن و موجب ثقل و شتر است و در این شترش که از خوردن باشد باعث مردن
 موشان دیگر است و آن جسمی است مدنی سفید و قوتیر از آن و از ستم قاله و اهل صناعت او را در کل مقام
 بدل از پنج سفید اند و آنچه زرد باشد زبول است و قوتیرش بیدانفت سال فاسد میگردد و در گش اغبر و در شترش
 سبک میشود و چهارم گرم و خشک و محض و الیام دهنده و زخمها چسبند و خوب و بالکلاب بهمه او را م حاره
 و باره و استقنائی و الکحال او که در کروز طبقات و رطوبات چشم را زایل میکند و بندرم او و در کروز کشنده و
 تریاق و تراش و پسته های حیوانات است که سوزانند و بقدر ربیع یا در میدان اربابانند شکو ح اسم
 عربی شکست شکو تا کثرت است شکر سبک اسم فارسی حجر النمل است شکوفه اسم
 فارسی فلفل است شکینه اسم فارسی که اس است شکر میر اسم فارسی فانیه بنجر میوه
 سحان است اشین مع اللام شکو سب از شتم فارسی و بوی نفت مانند بری وستانی میانه
 و بری و ستم است یکی از انانهای نباتات دراز در گش مرض الکنت پهن و خیش و ریض باریک مثل پنج و شکار غیر
 ماکول و تخم شنبلیله و شترش سفید و منابت او فراخ است و یکی را شترش و شتهای نازک و نزدیک ابها و شترش
 خیار و بسیار سبز و ماکول است و برگش شبیه به برگ بستانی و از آن باریک و اوس و کثیر التشریف و تخم شتر
 مثل بستانی و مایل سیاه و تخم اول منقش شده و ستم ناد و خواص و بستانی و از آن گرم تر و رطوبت کثیر بستانی
 در اول و دوم گرم و در اول تر و کثیر اندام و میوه و مدبر اول و مقوی با صره و وقت حصاره و رافع سعال و ملین طبع و سینه
 و فلفل و در ستم و صلح آن زیره و شترش با و زینبا و باریک که ساینده با عمل بر شسته جهت سیر و عسر اول و حرب و صفا و
 مطبوخ او محمل او را و در شترش شتم مطلق رطوبات و مقوی اشیا و شتهای و بی نفخ است و صفا و در طول مطبوخ او خراج
 او جهت شقاق و نفوس و کفیفه و تخم اول در سیم گرم و در اول تر و میوه تریاچ آن و شتهای و با تریاچ و در جبهه افحال و قوتیر
 او که ریاح و صمد و محو درین و محض سبک و تریاچ و کفیفه و قدر شترش با و در سیم است و در غن تخم او جهت ریاح و دفع
 اعیاء و قوتیر آلات تناسل شده با و صفا و سفید است مثل بار و خلعت نهی و سحر خل نهی گویند و بزرگتر از آن
 و در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم و ستم و شترش و سیم گرم و در اول خشک و محمل قوی و مطلق اخلاط غلیظه و سهل در آن
 ریاح و جهت صلابه و غلبه و غرق النسب و تولی نافع و مفید و صلح و عمل و شترش با بندرم است شکو سبک و حمر سید

با جهت در شترش که در نزد سوز و طلال را در مقام

شکر سبک

[illegible]

از او غنای او تا یک گرم و بیش از این و نصف آن تخم نشاء است شواهر اشک الجلی است و او را در تنگانه
 و اشک نامند و ابو سیمان بیان نموده که در بلاد ویم باین اسم گیاهی دیده ام و آن نبات خاکستری رنگ
 شبیه باشد و خمر در او را که بریزد تراکم دارد و روی زمین جدا نمیشود و بی گل و میاق خوش سیاه و بقدر سماری
 و شش شش سکه چهار کوه با عظیم و از نازه او تا چند ماه بوی مشک خالص میدهد و در سوم گرم و خشک و مرق و در
 حیض و مقوی روح قوی و در جمیع افعال ترسیب بنیل الطلیب است شویلا اسم عربی نجاست است سحر
 شمیر اسم ناقه کبار است شوی خط اسم بود و خفیت برگ و شاخهای و صلبی که در گوش شبیه برگ
 سید و از جوب او گمان میسازند جمیع اجزای او با قوه درجه اسهال مفید و جوس در سایه او منوع است شویع
 درخت بان است شوی که ابرو خیم بنه منبری و صحنه است شوی که بهر دید و شو که در تانیر نامند شوی که
 تنه نوعی طباق است و گویند غاف است شوی بر با در پست شوی که از راجین بنه منبری دنیا توس
 است شوی که الی بن ملک است شوی که الملك بنه منبری تخفیر است شوی که عربی شکاری است شوی که
 بیضا باد آورده است شوی که بنه چهار اسرار است و بنه فارسی القیر شوی که مصریه و قطیفه قطا است
 شبیه با و سها و شو که شاید گیاه خرب است شوی غار زان سفید است شوی که الحال اشتر غار است
 و بنه مصری لابل است شوی و این سو دانیات است شوی که بنه نگان اسم وغل است و آن جنس
 ابل الشیم مع الی شید این تخم قند در اینجا موصوف است شهود علی است که از نوم بی اشک جدا شده
 باشد شهود اینج بری بنه است شهود اطراف القوس است شوی که اسم ترکی و فارسی
 قائل است شوی طح اسم عربی بنه است مرغ و بسیار تندر باریک و برگش شبیه برگ رنادر و در
 اول سری هوا خشک شده می ریزد و مقل برنج او برگی میماند و در استان از شاخهای او گل ریزه بزرگ سفید
 ظاهر میشود و خوشتر از شش نبات ریزه تر است بنه است و شش خراپا و خوشتر از بنه سال باقی است
 در آرد و بوم گرم و خشک جالی و محرق جلود سهل اخلاط لونه و استعمال او با شیر و سرکه که نفع سدد و باضم و هیچ باه و مسقط
 جنین و جهت صاف کردن او از مرغ و مرغ مفصل و مرغ سموم و در مرغ مفصل و در مرغ مفصل و پسر زانغ و
 ضاد او چیه هم در مرغ سفید و جرب و رویان آن مریضه از سقوط آن مریضه چون کوبیده در گشت دست مخالف دندان
 و دناک کرده بر ستر بطرف مخالف آن تاه باج بگذارد زانغ آن الم و جرب است و چون تخم مرغ را یک در زانغ
 سائیده او همان کنند و این علامت خوبی دناگی است و ضاد بزرگ و مرق و تندر شش یک گرم و مقرر بر و
 مقرر شش مرغی و مصلی و شش و علل سیر و حمان و در غیر آن زرباد و فوه است شوی که بجا رسی و در
 ترکی خشک است نام او را میسوزانند و آن نبات کشتن و شش و بنه و با اندک حدت شبیه با ششین رودی

شوی که
 شوی که
 شوی که

شوی که

و اقسام بسیارند چنانچه قویتر از دوشستی و هر یک گشایش نایل بر روی و بر گشایش شیب به سداب و نباتش از ثبوت کویکتر است
 شیخ از این نامند و هر چه نایل تیرگی و بار طوبه چسبیده و گشایش زرد است شیخ چلی است و بعضی الورق که گشایش
 است شیخ خراسانی و شیخ ترکی نامند و در نزد ترکی تخم سببیان است و چاق است شیخ را استعمال گل است و تخم او
 بین بخت و در نزد ترکی معارف نخبه است و در سببیان مذکور شد و سیوم گرم و خشک و قاطع نفخ و متعده و در
 فضلات و منخ و اقسام گرم و سهل اخلاط ناسده و محلل و ارام ریا و جهت گزیدن مغرب و رتبه و سموم بارده و فواقد بر نفس
 و در و در کمر و غیر النفس و پهای مریض و منقرضه و غصه و مصدق و گشایش مصدق و ترس و ضا و سوخته او بار و غن
 زیتون و امثال آن جهت دار التخلی و سرعت بر آوردن کرم و زرد و را و جهت اکل و طلاع و جهت ورم و ملخی چشم
 سایر اعضا مفید و قدرش بیش از سموم ناسه و در سایر مواضع ناسه و در سبب مثل او است نین و بعضی سداب
 را بدل دانسته اند و در غن و گرم و سستور و غن گل گیرند جهت زنج از پهای ادم بارده و استسقاء ورم
 معده نافع است شیخ بفسی گندم و بوانه نامند و آن دانه است از جو یا کتیر و کویکتر و باطنی و بایل کسر
 و نبات او شبیه به نبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان کاکلک میزد و در ویم گرم و خشک و خنجر و خنجر
 سدر و منفسد او از و مالی که ششم دانسته باشد مکر و منوم و ضا و او جاذب و منقی مواد و با سفیدی تخم مرغ محلل
 صلابات و با عمل چینه و ترس و با سرکه و در غن و زیتون جهت سوخته و جرب متفرج و طلاع و غن و منوم و گرم تر از و غن گندم
 است و صلیغ فر آن سیر و در غن و بیه کردن و در بوب حامضه اشاسیدن است شیخ به اسم عرب
 است و او غیر شیبه العجوز و منبت او بستانها و جاسا شود و او گاهیت ساق و شاخ آن سفید و گشایش بایل سفید
 و غار ناک و گویا بمغراض ریزه کرده اند و خوشبو و با شادی شیبه به سستور و سیوم گرم و در ویم خشک و منفع بسود
 و محلل و مد حیض و منقی فضلات و مواد زله و ضا و اوراق ورم و ریحی و ملخی و ریا و مواد ورمی و ریا و ابد و در انتهای
 محلل آن و جهت ریا و جم و حدت جنین نبات موثر و قدرش بیش از شیتال است شیخ خشت نباتی از خنجر
 لکان است و بعضی از آنجا را باده است از جنس شبنم مانند ترنجبین نیست و بهترین و سفید و شیرین و صلب
 بزرگ است که چون در دهن لکهارند کام و زبان را بسیار سرد کند و خشوش و مصنوعه از آرد جو را این صنعت
 نیست در اول گرم و در طوبه مستدل و در جمیع افعال سواقتش باه و مفرض جان قوی و قویتر از ترنجبین و جالی ملین
 طبع و سهل اخلاط سوخته و ریزه و رقیقه و منقری جگر و معده و اشتها و جهت خنثی و خلط و سرفه و یقین که از مواد در قیاس تر
 و جهت حرارت جگر و ورم آن و با مالش شیر بهترین و در و از اغذیه صا جان نبات و ضا و اولین و جالی بشیره و با
 شیر جهت طراوت گونه موثر و مولد و از معده و صلیغش و غن با ادم و راز یا نه و قدرش بیش از شیتال است
 برش مثل او ترنجبین است و شیخ الکلیس و بعضی مقالات فرموده اند که شیر خشت با وجود آنکه مسهل است اما در قیاس

بیلد معده و سینه است و با مصلی مصلی و مانع و جهت مصلی مصلی و با غار بقون چهره و به تفسیر و با کلسر و مصلی
 جهت امراض سودا و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده و زنجشکی که از صنوا می مخلوط به بنم باشد مفید و بالخاصه
 مصلی و مقدر و اکثر آن سورت اسهالی و سوزش و انواع زبونان گاه باشد که تاسه و زرد در معده باشد و باعث کرب
 گردد و مصلی او عقل از رت و مصلی و پوست بیلد زرد و دیگر از زعفران و نستین و شترش و کنتقال و بدش در او را
 و جراحات و در چند آن و حقیقت در اسهال نیز زن و تربد و قدری سحر نیا است و طلاء او حافظه نسبت از فساد و جهت
 ضرب و سقط و او را در رت و زلات و صدام و نمل و قمر و داکله و قرح خفته و با کشتن و سرکه جهت با دسرخ و شری
 و با شترش که جهت جراحات بینی و با سوز و شرباب چسبیده کردن و در کرمی و زنجشکی و در باندن مری رنجیده باشد
 موجب و شل و با سوز که جهت سحر و حرار و دار التخلی و التخلی آن مصلی نور بصیر است و جهت صلا و جرب و حکم مطهر آن
 باب که ناسخ الحیه جهت سقوط دانه و اسیر و امراض مفید و در و را و حقیقت رطوبتها و التیام و بنده آن و جهت قرح و قیض
 و قرح و صفا و صفا بفت نافع و با استخوان پوسیده با سوز نافع و اسیر و اکله موجب است صهار اتر نه است
 صهار اسم صبر است صهی صهاره سناکی است که از آن قرحها میسازند و جهت رت و او را م بنایت است
 افشا و صحر الحما و غیره صحنها و بنارس با سنا نامند و صحر لار و سایر مواضع است و با مان و خورند و طری
 عمل است که با سوز و ربا آب نمک و زنجی که در چند و زنجشکی و شترش و سحر و صهار و استعمال کنند و در ویم
 گرم و خشک و مصلی و طوبیات معده و رت و بدی و آن که از رطوبه معده باشد و جهت خلق و در و برگ و امراض بارده و
 و اوست او در رت و بدی و رت و نافع و مصلی و طوبیات معده و امراض آن و مصلی و خون و مصلی و شترش و قرح و مصلی و مصلی
 بالخاصه و جهت است و استعمال سرکه و شترش و مصلی و طوبیات معده و امراض آن و مصلی و خون و مصلی و شترش و قرح و مصلی و مصلی
 مخصوص سحر و زون و پوست صلب و مصلی و طوبیات معده و امراض آن و مصلی و خون و مصلی و شترش و قرح و مصلی و مصلی
 در ویم سر و خشک و سوز و مصلی و طوبیات معده و امراض آن و مصلی و خون و مصلی و شترش و قرح و مصلی و مصلی
 و رت و زنجشکی و مصلی و طوبیات معده و امراض آن و مصلی و خون و مصلی و شترش و قرح و مصلی و مصلی
 رت و زنجشکی و مصلی و طوبیات معده و امراض آن و مصلی و خون و مصلی و شترش و قرح و مصلی و مصلی
 الراب و اسر که جهت نایل و دانه و اسیر و مصلی و طوبیات معده و امراض آن و مصلی و خون و مصلی و شترش و قرح و مصلی و مصلی
 مصلی و مصلی و مصلی و طوبیات معده و امراض آن و مصلی و خون و مصلی و شترش و قرح و مصلی و مصلی
 نالی که مصلی و مصلی و طوبیات معده و امراض آن و مصلی و خون و مصلی و شترش و قرح و مصلی و مصلی
 در رت و زنجشکی و مصلی و طوبیات معده و امراض آن و مصلی و خون و مصلی و شترش و قرح و مصلی و مصلی

خفیم و ایجه او چته گزیندن بوم مجربست و تنم او در افعال قویتر است و منفعت سدد و رافع بر تان در مینج باه و فایده
ان چته در دندان و تریک است نهاد در دهن او شراب و صندل و جیره و غلج و زرد و در مفاصل بهترین روغنها
ریه و مصلح و درین مصلحت سرکه و قدر ششش یا ششغال است و در ما او با شکله بدستور گلشنه بسیار چته منع صدور
نجاته بطن و نوبل آب و قویت دهن و نیکو کردن رنگ رخسار و سموم بوم و سایر امراض قوی الاثر است
الحار اسم نری خانان صغیر تخم های است صحر شامی پودنه بری است صعیلین نین بون
اصاوم الفاد و تخیره صغیر اعوان اسم نری در غایت قوی بکجک و فایده می نمایند و ایم و بنار و بون
سید به کشت خام و تخیره و قدیر غرق او با باد السل چته سنگ نند و عسر البول بسیار فایده است صغیر مس زرد مدنی
که سر است گویند صفصاف خلاف بری است صغیر اودی اسم ترکی سرمن است صعیبه عواست
صغیر بقاف با شق است و فشاره طب و ناسب باین می نمایند صعیلین سبتیان است صعل اسمی از ناری است
که روی او در و ر باشد و گویند شنیدن او از او کشته است صعلی فدا نیست که از خمر ارد گندم مثل بر اثر تریه
و در افعال مثل ندر اوان ندر کشته صعلون خربوبه بل است صعل صعل عقیق است و صغیر هان اسم
ترکی است صمغ بطوب بنجده نباتات است و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت میخان حاصل شود
و بهترین او در و مایل سفیدی و سفید صاف بران است و در گرمی متدل و در ویم خشک با اعتقاد و جالیوسن جیس
صمغ گرم است فالن نری و قوی مده و امعا و مانع رختن مراد سفید و رافع حدت اودی و جهت اسهال و سرخ
و تر و ریه و در و سینه زرد و متقال چته صمغ عربی در برشته کرده و در دهن کل قاطع سیلان خون جمیع اعضا است
سرای رحم و اسیر و دامت روزیکه کینه قال یا کو تیه و دهن گاو در یک هفته قاطع سیلان خون است و طلاء او با سفید
تخم مرغ جیره قوی التشنج و قتل را با کلاب چته رعد و سلا و در جرب نبات مفید و مضر فعلی و مصلحت کثیر است صمغ
البلط شاه بلط الکسران و غری الحلو است که بسیار با نند و در کرمیدن و بلنج ان کرده بر و یو خانه یا میاید
اندر سنگ زرخش خانها را که لایه و بارت از است صمغ بیکره اند و در و ران چته ایام چرا آتانه قوی الاثر است و جهت
القاق سوخی یا و ششم بید است و بعضی اوسلنی و انسته اند و در هر دو را افاتر نشین نامند و صاحب نهانج مرکبی باین
صفت بیان نموده و در قلع مین بسیار موثر است صیر زرد و دم الاخون و ملک البکم و انزروت و صمغ عربی از هر یک
خردی سب زایع از هر یک نصفه خرباب صمغ بیشترند و نذر انطاک طنج قوی آن لازم است صمغ الکد اینها صمغی
است تلخ و مایل به شیر و صاف و در فایات حدت جلدی فلفلی اگر که انجاس خیر و مطلقه و سخن قوی و محال بیاچ
در دهن و افعال قایم قوام غلیظت و گرمی را که یونیت و در ششش یا ششغال اسم صمغ السمر و در افعال مثل
صمغ کز سن کی یا سیر است صمغ فارسی صمغ اجاص است صمغ جزومی که ریاست

شلخ و برگ و بار او گرم دشتند و آب طبع او که با شکر بخواهم او را بنده به سنج خشونت حلق و سرفه و در دهان نافع و
 روغن دانه او خوشبو و مختلف و محل طعم و ریح و جهت منفص و تقویت مده و جرب حیوانات مفید و بدش روغن
 بطن است و برگش خوشبو و طبع او بقدر رسد و قیه رافع در و تپگاه و منفصله او جهت قلاع و تقویت نه موثر و عصاره
 او مقوی قوی و قطره روغن که در آن برگ او را جو شایده باشد جهت درد گوش و جرب سوخته او جهت قطع خون
 جراحات و تزریق مقود و قصب ضرر و جرب بنایت مد و در خوف و مایل بر روی و در قهر و یا به هم میرسد و جرب
 بن احل می رود و در ویم گرم دشتند و طول و جلوس و طبع او جهت مفصل و طلاء او را جهت جرب حله مجرب دانسته
 اند و بدستور بنجو او را جهت زکام جرب یاقت اند و جهت التیام جراحات سرخ الاثر ضرر و جرب سیمان بنجو
 است و موله خلیفه و در سقم و در بول زمان و جهت رنخ ضا که از اخلاط حاره در آن موجود باشد نافع است
 ضرب لیکن را اسم الدل است و بفتح آن غسل سفید است ضرر و الکلب بار دخت رقوم است
 ضرر سحر و جرب است و گویند جرب است ضرر و دخت بطن است ضرر و اسطوخودوس است صفیوس
 قنار که یک خیزه نارس است و باقی را نیز مانند کشیده است به لیون آنچه بر روی زمین ظاهر است سبز
 و گیش قنار باه است و آنچه در زمین است سفید و شیرین و حرک باه است و ماکول و بجهت خوبی طعم داخل کنگ
 و مات میکند و جهت تنیدی صفر سفید است صفیر نقاری در سبکی تر که ترمانه مانند بری و جرب و نهی
 می باشد و از مطلق او نهی مراد است و بری از سموم قنار است و مجموع در کیه هم سرود و در اول خشک و غریب
 اسم آن سورت است و قنار کشنده است بد و زنی و قی و درم احتی و در دلد و ضا و شق کرده او جاد و ب
 قوی بکای و امثال آن و سموم گزندگان و قنار سیلان خون و التیام دهنده زخم اخضر و صاف و سخته او با زفت
 جهت دار التلب نافع و طلاء پیه او مانع سوزا شدن التلب و قنار دندان است لی و دماغ محرق او قنار و ب
 خون اعضا و نفون و طلاء او قنار رعان است و اینکه طلاء او را مانع بر آمدن مکر دانسته اند اصلی ندارد و جرب
 اطراف و احتیاد او را ندانسته باید کرده بر مهر آنچه روغن او را جرب کند جهت بواسیر جرب است و قسمی از صفیر
 در اشجار می باشد سبز و بسیار که یک در دار المرز بسیار است و چون او را با مثل آن دانه نیمه سوزانند کنگ
 جهت نزول آب از جرب است صفیر آن ثم صده است صفایر الحن بسیار است صفیر آن
 عربی شاه سقم است ضرر آن بید خشک است حرف الطار مع الالف طارطیه
 و خیت هندی که چون او را زخم کند آب بسیار از او تراوش میکند و از آن خمر و سر که می سازند و مشهور بشه اب طار
 است و در افعال تریب است بشه اب مویزی و در با جیل مکر و بشه اب طالیسفر در ریه او اختلاف کرده اند و بشه اب
 برگد نیون هندی میداند و حال آنکه در هند زمین نمی باشد و جسی رنج و دخت قوت و پورست و دخت ساق

المصابه و بسیار دانسته اند و نیز قوی در میان او و توان خطای دور افکار و غیره نمی ماند و در حرف مانند کوشش
طاس از غایت معروف و چیزی او تا سه سال کامل میشود و گشت او در آخر دیم گرم خشک و نهایت غلیظ و صلب
 و در بعضی مسموم و موله غلیظ گنبد و معر آن که باشد آب نجسه باشد و در معده و قوی و طمعی پیه او بر گردد و در معده
 محکم باه و طمعه او با آنزروت در ملک جهته قروح خفته و طمعه از هر دو با سر که جهته گزیدن بر او هم و سر که از جهته تامل و انار
 و شرب زهره او بقدر دو دانگ با سکنجین و الگرم جهته رخ اسهال و استخوان و جهته کف و تغییر رنگ برص موثر و با نجسه
 رو پیه او باعث ضعف قوت سموم سموم است و گوید چون طعام مستعمل نماید و حرکات غریبه کند و حکما مانند تحقیق نمود و انار
 که چون موی دنبال او را در کوره بسوزانند از صد مثقال ترب کیمشال فلزی شبیه بطلایم میرسد و در رخ کردن بیاض عین
 و امراض آن جرب دانسته اند و خواص غریبه و عجیب بان اسناد میدهند **طاس** بفاوسی مس است گویند و صفر
 عرق و روی غلبت فارسی عبارت از دست به در بعضی از معادن سس بدون که از هم میرسد و خود رواست لهذا بفاوسی رسد
 نامیده اند و در فلزات تحقیق شده و آن مسمی زرد و زردی بنفشه و پنج مصنوع و از تافن آتش و کوفتن مطر و بسیار
 نمره اند و خللات سائر اقسام مس و مصنوع و اوسمی است که مکرر گداخته در بول گا و ریزد که آن در ارشاد سبز چشما
 باشند و چون تدری رصاص خالص کنند او را سخا حسی نامند و در آخر سیموم گرم خشک و با سیمیه از متعاسی که از آن
 بسازند چون سورا بکشند و بگر بر نیاید و از فلک با او هیچ مانی خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی از آن
 ننجود و چون آئینه صیقلی از آن ساخته در خانه تاریک صاحب لقوه نشیند و پیوسته در آن نظر کند رخ عادت شود **طاس**
لوس صغرا غون است **طاس** لون اسم زر از یرین است **طاس** ما غا اسم یونان قطریون کبر است
طاس طریقه ماهره این است **طاس** طریقه دندان **طاس** موبوس اسم یونانی در زنجیرش
طاس ر مع البیاض شیر از جوف فی کینه بلا بدینهم میرسد و گویند چنان از شدت باد و آتش از آنجا
 طاس شیرند ای ن است که از خاکستر آن جدا کنند و بهترین و سفید مستدیر است که با اندک تندی و گزندگی زبان
 باشد و استخوان سوخته که با آن منوشش می سازند با اندک شوری و سحبت می باشد و در آب حل میشود و در دیم سرد
 و در سیموم خشک و قوی دل حار و باره و بکر و معده حار و قانی تی معفراری و اسهال و موی حار و مخفف رطوبات
 معده و جهته فحان و قوی و تقویت اعضا ضعیفه که از حرارت باشد شراب و صفا و انار و جهته بواسیر و نهایی تند و قلاع
 و با سکنجین جهته قوی و رفع غم و کرب و التهاب مفید و سودا و بار و غن مغشیه جهته تقویت با صره موجب دانسته اند و
 در امت او صفرا و مصلحت مصلی و عمل و گویند مغزیه است و مصلحت غاب و عمل و گویند شربش تا و در دیم است
 و بدش یوزن او تخم خرد بوداده و نصف او ساق است و کل تخم و صندل سفید بهترین به لها است **طاس** ح کوشی
 است که در روغن با سرخ کند و گویند مراد از او کبش می است مقوی معده و مخفف رطوبات آن و موافق نافعین

قوی المدد و مقوی عضاد و مقوی صفیة الاحشاء طباق نباتیت که در اندک سبب یافت استعمال میکند
 شجر او بقدر قاستی و گشایش مثل برگ نهیون و دراز تر از آن و زغبه او با چسبندگی و باطنی و تندگی و کبود را منقش مانند
 و تمهید او بقدر زهری و درخش زرد و شکن گشایش مایل بر روی بلی و با اندک شیرین و در آخر دیم رنگ و انترانش
 او کر زنده هوام و ایک و کبر او قوی تر از صند و گل او منقش و مقوی و جگر و مدد صیف و منقش و جبین و تریاق سموم و جبهه و در
 جگر و تیج و برگ و گل آن سهیل اطفال سوخته و جهت منقش و بر تان سده و صرع و طبعی و طبع او جبهه در و رحم و صفا و
 جبهه و در سده و بار و غن نهیون جبهه که از زهر پها و جرب و کله نافع و صند و غرور و مصلحت و شترش تا دو در هم طباق
 ششم است طبرزد و اسم فارسی جیس اجسام صلیبه است مثل قند و نبات و نمک سگ طبر خشت است و غنم
 مانیات است طباق اسم اخیر سرخ بزرگ است طبع او نجیب و شایسته باشد و به تشدید بیای مرده و طبع
 است طباق اسم ترکی سفید است الطار مع الشار و غیره نباتا شند اسم غل و کچک است
 طحلیک بنار سی شیم و در نماند و با صفا و جل و زغ که نماند و آن جیبی است سبز که بر روی آبها ایستاده و کنار چوبها
 مشکون میشود و از پخته شدن و متفرق باشد سیمی بخور الهاء است و طحلیقی غزل الهاء است که مانند ریشها باشد
 و هر یک از آن مثل نمد باشد بخور الصفا و در دویم سرد و تر و صفا و آن به تنهای طار و جبهه با سرخ و او در ام حاره
 و انحرش و بیل و منقش اطفال نافع و شرب مشک او حالب سهیل و رازی و چون در و غن نهیون بخور شاند و بکین عصب
 قوی الاثر است و هر چه بر روی سگلهای دریا مشکون شود بسیار قابض و طلاء او حالب سیلان خون اعصاب است و چون
 طحلیک بیل کرده در ساقه الگرم اندامیده می کنند و از آن زلوی که بجلق حبیده باشد موجب است طحلیک الصفا
 خزار الصفا است طحلیک بنار سی سبز که نماند و کثیف و بول سودا و زهر خون و کوشک کرده باشد قاطع
 نزن الدم و جراحات تازه طحلیک شوکران است طحلیک شقون بنجای سمود و ای گشت که در بلاد ارمن بیکان را با او
 آب داده و زخم آن کشنده باشد از جملتیوعات و برگش شبیه به برگ که در پیر شیر و نبات تند و صفا و شش جبهه و
 نافع است الطار مع الهاء و طرفا بنار سی دخت که نماند بزرگ او انلی است و شترش غده و دند که
 شده و بر روی بلی نموده و کچک آن مخصوص باین اسم و مشکون این سفید مایل بسبز و شترش بثلث و کزمانج نماند
 در اول سرد و در دویم خشک و قابض و محف و رادع و محلل و طبع نجیب او را با سر که جبهه خدام موجب یافته اند و بدستور
 جبهه سبز و بر تان و زغ سده و در هم صلب جگر جربیت و باید که هر روزی سی و پنج مثقال بنوشند و بخور بشلخ و برگ
 او پخته زکام و تشنگی که در آن یک و زغها و از آن زلوی اطفال مشوره و خاک ستر او جبهه استر قها و خروم و مقصود
 قروح و زله و سوزش و آتش سده و در بخور بزرگ او جبهه ساقه کردن و اندک بر اسیر و نایل جرب است و در سایر خواص مثل الکا
 و نیش و در جیب صفات مانند غده و کله از مر جیب طاق است طحلیک بنار سی تر خونی نماند و از سببها

شجره
 بنار

بنار
 بنار

سبزهای موقوف و پنج بوی دعا از جاست در سیوم گرم و خشک و محفوف و مقوی معده و مخدر و غیر
 ذایقه و شسته و خوشبو کننده دهان و محلل ریاخ و اخلاط لزجه و مفتوح سد و مصلح بواسی و طاعون خائنه
 و جهت قطع نافع و اکثرا و محرق خون و قاطع باه و مصلح ان بقول بارده و مخدر و خوشین سینه و مصلح عسل و طبع
 الهضم و مصلح آن کز سست و مقوی فعل و ازایانه است طراغون اسم یونا و معنی شیشه بیش است
 و آن دویم میباشد یکی را برک شاخ بزرگ و مانند استغفر الله ربون و با اندک غب و صمغ او مانند صمغ عربی و در خیز
 از طین بسیار است و یکی کو حکایت در ساحل دریای هم میرسد بی ساق و بر شاخهای او و آنها بقدر گندمی در
 سدران باریک و سرخ و در سیوم گرم و خشک و در حوض و جذاب و محرق خا و پیکان از بدن و مفتوح حصاة و یک
 انتقال او با شراب مخرب جنین است شربا و محولا طراغیت معنی رب الارض و رب ریاخ و آن نباتیت
 جینی شبیه قطره و در زمین فروخته و سرخ و سفید میباشد گاه او مثل برگ پیچیده و بیشتر در خود از زیر خزه
 میرود و سیم شیرین و سرخ است و ماکول است و با قبض و سفید او تلخ میباشد و در سیوم سرد و خشک
 بسیار قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و غرق و مقوی معده و جهت اعیاد و در عموما و در عموما و در عموما
 مصلح شکر و شربتین و در هم است و بدش سدس وزن و غصص و بوزن و صمغ عربی است طراغین اسم
 یونانی و معنی و نفع اداق است و شکر است و در خیزه و قوا و نبات خضیه و انقلاب بوی مراد از جو مانده است
 و مانند نباتیت و رب بر روی و شاخهای او باریک سیاه شبیه باخ و در گش مثل بر خیزه و قوا و در هر سه
 و گلشن نقش رایج او شبیه به صمغ و بخش راز و صلب بخش با طبع پهنی و با رغبت و مستعمل از تخم و برگت در سیوم
 و گرم و خشک و در حوض و بول و مقوی معده و جگر و مفتوح و با کفین و حبه سموم هوام و پسر زرباب و در حبه و مبرول
 و صرع و ابتدای استقامت و در درج و پنج او از او و یکبار تر یا نیه است و شربتین و در هم است و مفر گاه
 و مصلح کثیر است و در عموما و در عموما و در عموما و در عموما و در عموما و در عموما و در عموما و در عموما
 و نظول طبع او رافع الم کز بدن هوام و مقروح جلد و مصلح لعاب بزقونا است طراغین و لیون نباتیت
 و در شکر بخش شبیه برگ نیل و از آن غلیظتر و گلشن و بطر حیا و سفید و در نصف روز و بخش و در شب سرخ
 سیره میباشد و بخش و شبیه و سفید و طبعم بخیل و در اول سیوم گرم و در آخران خشک و قاطع اخلاط بارده
 و مقوی معده و جگر و در بول و سهیل اخلاط لزجه و جهت خفقان و ریح سموم نافع و شربتین و در هم و مفر و مصلح و شربت
 شیر است طراغین و خفاش است طراغین و دروی خراست و در حوت و آل مذکور شد طراغین اسم
 شاه ماهی فارسی است و در سبک کشت طراغین است طراغین است طراغین است طراغین است
 و در نوزاد طراغین است طراغین است طراغین است طراغین است طراغین است طراغین است طراغین است

طریقیون جراحیست است طرد قون سرطانی است طریخی انس پیادشان
 است طبر اغور عالس فدیج بجهت است طرغلو دیس صراغون است طریله طریغین
 است طریقیون سفین بری است طریقیون و طریقیون هندی بری است طرد قون زور
 است طوحا طریقیون اسم کجلی است طریقیون اسم سیرا بطم است طریقیون اسم
 دینانی کثیر است طریقیون اسم دینانی خدر و س است طریقیون اسم اندلیسم صغیر صابر
 بر است طرم اسم در کبیل و سکه است طریقیون طریقیون است طفل اسم
 اندلیسم پیاد است طفله شایسته است طفلیقیون طریقیون است دگر نید اسم شوکران
 است طفلی دخت مقل است طفیل مدتش شر است که در سر کینه باشد از اغذیه قدیمه و
 متوی مده حاره قلیل غذا و جهت نهایی ترکیب نموی و صفراوی قطع نمودن حیض و نسلی البول و تسکین صدمه
 خون و صفرا و ان و صفرا و ارض سودا و اعضاء عصبانی و قاطع باه و مصلحت شربها است الطاء مع
 اللام و غیره طلق سرد است آن سفید نقره مانند فدر د طلایی و دینانی و هندی و مغربی میباشد بهترین
 اویانی است که صفیاح بسیار رفیق جدا شود و بران و صدفی رنگ باشد و در ویم سرد و در آخر سوم خشک
 و مستعمل از محلول محلول است و طریق حل و اتم حل او در دستورات مذکور میشود و چون به تنهایی میخورد
 احتراق او با نوشا و در کلس بیضی ممکن است اند و شرب او جهت اسهال و کولم کبیری و نزف الدم اعضاء و بیضا
 حاره و در زاییدن سنگ کرده و شایسته با عمل جهت سرفه حار و با آب یا رنگ جهت نفث الدم سینه و زخم بواسیر
 بیدیدل و طلا و جهت قروح و طریقیون اعضاء عصبانی و حله و جدا ام متفرج و آثار سیاهی جلد و او را م حاره
 و بواسیر بیدیدل و مغز سبز کرده و مصلحت کبر اوجم کفرش شرب نیم شغال است و شکر و قند شربت او اعضاء باطنی میکند
 و چون محلول او را مثل غبار رسانیده و زنجیر مکن شستن مکرر نموده با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن
 بهتر از ورق نقره است و چون زعفران اضافه نمایند مثل ورق طلایی محلول و باز کار زرد می و با آب صمغ منسحق
 میشود و چون با آب شب بانی و خطمی و منوره و سرکه و سفیدی تخم مرغ را اعضاء طلا کنند مانع سوزانیدن تشش است
 و ابل صناعت طلق را منظر قلعی می دانند هرگاه بان گذارند شود طلوع مشکوفه دخت فرما است که بعد از شکفتن
 گش خرم از غلاف او حاصل شود مانند اردو قش الخمل مانند و بدون باشد آن بر شکر سخن بار نمی بندد و در اول سرد
 و در دوم خشک و قاطع طریقیون و مسکن حرارت خون و متوی مده و خشک او بعد نیم و قیده رافع اسهال و جهت
 و تنهایی حار و نفث الدم و نزف الدم مانع و در برضه و اکثرا و مولد قوی و در کولم کبیری و در سینه و مصلحت مطبوعه
 روغن کنگر و خام او را مصلحت چربها و شربها است دارد او با حرارت لطیفه و نهایت حرک باه است طلوع

اسرار
 اسرار

اسم عربی آنست موز است و اهل بادیه میگویند را بدین نام بخوانند طلحا غریبه سیاه لون است و بعضی شکفت
 را این اسم می نامند و بعضی مبطون را و بفارسی ذهب باین اسم مخصوص است طلحی طین قهیر یا است
 طلحی نوعی از فلزون است که در شام عکسود کرده بآن میخورند و خواص فلزون گذشته طلحیه اسم
 نان گنج است طلحی ساق است طلحی از نوع است طینا طینقه سودان ترخین است طویلید و
 سب القلیه طلحی سبک است طوسیسیس فلز موقت نادری فلز از نوع است طولر از نوع
 خرب سفید است طوار ه طینه اندلس گیاه است که نزدیک آینه میروید مثل شیش که با جوداری میروید و آن
 بیش از سی است طلحی طینه از طوار ه از نوع حاض جلی است طلحی طین است طلحی
 یوسس از کما و یوسس طلحی از طوار ه کبر است طویلید و طلحی مرقون و طلحی مرقون
 صغیرات الطار مع الهاء و غیره طلحی ذره است که گنبد طلحی است که ذره ترتیب و بند
 طیلانیون بیزانی اسم گیاهی است شبیه گیاه خزه و باین بر گیاه شاخهای ریزه زیاده برشش عدد دیگر و دیگر
 شاخهای نوره و سطر چون پسته باشد و طینه از نوع ظاهر میشود و گلش سفید و بشتش زراعی و در بکاک انگور است
 در اول گرم و در دوم خشک و در خروج فصل خوشمیر و طوار ه او را حبه حق و برص سفید موجب یافته اند و موش بر اعات
 جلد و مصلحت طلحی در آن است بدو استن ان طین نوعی از فلز و از آن بزرگتر و تازه او سفید و زرد و خشک
 سنج است و در زیر دشت بلوط و زیتون میرود و از سموم قتاله است حتی بر میدن ان طلحی سنج
 بفارسی طینه نامند از کک که چکر و در رنگ مثل او و در جمیع افعال مانند آن و چنانچه در زمین و ضعیف الاثبات نافع است
 طین بهترین خاکهاست فلز از رنگ و شوره و لکه گرد است و طین را حبه باکی او مانند و بفارسی خاک اسپ نامند
 و اق م خاکها بود از اراق رسته تن سرد تر و لطیف تر و در افعال ثابت تر میباشد و جمیع خاکها و خالص سبزه و خشک اند
 سوای طین بلوط و طین و طین فلزهای است که در آب شیرین جاری نشین شده باشد و طین مسری که از آب
 نخل حاصل میشود بهتر از اسم آن و مجموع او را ام حاره و مقوی اعصاب است و در افق حرارت شعله و در اعصاب
 که از سواری بسیار در حرکات حادث شده باشد و چون خاک خالص او را بهای خوشتر و شوره ریزه بگذارد تا آنکه
 شود اصلاح آن میکند و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده و بر کشتن شیرین میشود و موجب است و خاکهای غیر خالص در
 افعال شبیه بجزو خطا است و خاکی که همیشه آفتاب بر و تابیده طلحی او بار که چته گزیران بود ام سیدریل است
 و آنچه از شش بسیار دیده باشد بنایت بحف و منقش بشیر و و بهای بهی در افق خشونت خلق و بدن و حکم و با سر که چته گزیران
 زینور و خاک تور با کلس و مس که چته کجلی سر اطفال حرج است و جمیع خاکها که با سموم در افق آن میسوزان است
 بروی کاه گل که کاه آب و کلاب بر آن پاشند مقوی دال و روح نفسانی و در افق ناشی و آب و وضاد و با سر که چته

طلحی
 طلحی
 طلحی

از بدن همام و روع اورام حاره و عرق کوب با کلاب و عرق کاذب زبان و امثال آنکه چنانچه قحطان و تقویت دل و صفت
 معده حاره بسیار مفید است **طیلس** مخموم از خربزه ملیون بخوبی خرد و در قدیم زنی از بل خاگ انجا نقل مفید
 را می پیچود و بعد از شستن تر صبا می ساخته و صورت را به سینه در آن نقش می کرد **طیلس** الی الی
 نیز میگویند و میگویند که در کتب معتقد و اکثر خاکست بخون بر سر شسته و با فعل از جهت احاطه دریا بخوبی نه که در وجود
 غنیت و بجای آن سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در غایت سرخی باشد و در کتب شست و گو یا بهر
 الوده شده و بزبان چسبیده و باشند در ساق قطع خونی تازه کند و در دیم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم و مفر
 دل و مفرح و رافع مغرت هوای بانی و اسهال و مکرر چرک و ترشح اسهال و پهای حاره و زردت الدم اعضا و ظاهر و
 باطن و با شراب را بکرم و شستن مفرح سموم و کلاب و جهت تسکین التهاب و تحلیل هلاکات و التیام جراحات تازه که بجهت و زود
 فنیته و زخم سگدازان گزیده و شکستگی اعصاب و ضرب و سقط نایم و مفری و مصلحت غسل و مفری و مصلحت این کثیره و مفرش
 تا بکفالت است و بدین نیز و قیر کل و افستانی است و در امور مذکور و تیرازانت **طیلس** خاموش پس بر او
 دلی و او کوب الارض نیز گزیده می از آن سفید و با صفت و بهر مفرح المس و با اندک براتی میباشد که سستی
 بسیار سفید و رقیق و سبک و بزبان بسیار می چسبد و هر دو شدم و آب زود و حل میشود و از ملا قیر مس و سفید و از ملا
 و در طبع و فعل قریب بکل مخموم و بکفالت منسول او با مثل آن گندار قاطع حیض و ایم و عرق با شراب تپه سموم حاره و با اوز
 مناسب جهت نفث الدم و سیلان خون جمیع اعضا و حقه و آب بارنگ و شرب آن بی آب و اندک سرکه جهت ترشح امعاء
 سیرک الاثر است و کلاب او آب و روع بکل جهت اورام حاره و نفوس حاره سفید **طیلس** المصلح شک خاکستری رنگ را
 و صفیج و تقیل وزن و در آب زود و حل میشود و از جری و جوش که مصلحی حاصل میشود و می آرد و در دیم گرم و خشک و جایی
 و مفرح و جاذب خون و ظاهر حله و میگویند که رنار **طیلس** و قوی از ناحیه و قوی بلا و حله آرد که بزرگ و بسیار است
 و باطل است سرد و خشک و رافع اسهال و کلاب او بهر بدن چرک بدن و موسی و رنار اورام حاره و غرست **طیلس**
 قیوم و کمال است می از آن سفید و شستنی از آن بایل به شستن و جرب و با الزوجه و در شک و در آب و در حل میشود و از ملا و
 اندک و از خربزه و سم سیاه و اندکی زبون است سرد و خشک و با غرست **طیلس** و در فعال صنفی از شام و مس است
 و بدینش **طیلس** محریق **طیلس** الکریم خاکست که از بلا و سورا آرد سیاه و کرمی الی الی و میده محلل است و
 چون در ابتدا بکلی ناک اگر بر زبان باشد ناک را از افات نکاه دارد و باین جهت **طیلس** الکریم نمیده اند و جالی و جهت حله
 بسیار رنار و در احوال مستعمل است **طیلس** حله و خاکست که پوست را باورنگ میکند و سرخ بایل بهر
 میشود و با قوت نافذ و محله و صفا و جهت اسهال و اورام نایم است **طیلس** ارمنی که گلیست که از بلا و از
 آرد سرخ تیره جگری و یا نرخی را اندک جری میباشد و در دیم سرد و در آخران خشک و در سرف و با و طاعون

در عروق او رام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهت نفس و سل بنایت مفید و مقهر بر
 و مصططی و گلاب ترش ترش و در هم است طایر و خراسانی گلکیت بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و
 باز که شور و دوزخ و خوردن و کمتر از سایر خاکها است و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشد چنانکه می مضرت
 از آن بچو رند و شرب او بعد از خوردن چربها و چیزهای طریقه دارد که قی از دماغ قی میگرد و جهت سیلان آب و
 و جوع کلکی سفید و بلکه کبابی و اسهال باشد و منع نزلات سفید است خصوصاً که مخلوط باشد باشته و گلاب و
 و از خود کباب و قافله و قدر ترش ترش است و در رنج سفید و و تیره شده کرده و اسهال را آب سیب
 ترش با پیوسته و بدستور آب سرد و طبع سرد همین اثر دارد و طبع اندلسی سیاه کشف میباشد و ضایع
 استمالی جاز نیست طبع سردی سرخ و غیره سفیدی مایل بکبودی در شرب میباشد و بکنوع طبع قریب سفید
 و در افعال مثل گل ازنی است طبعی اصغر از میان دو که حوالی سطنه طبعی هم میرسد زرد مایل تیرگی و بر آن
 صورت است سرد و خشک در رنج نزلت الدم و نفثه الدم و اسهال و در کمال بر بهتر از دیگر خاکها است
 طبع قریب سرخ و ترش و در زبان بسیار می چسبد و در جبین افعال قایم مقام گل مختوم است
 طبع صوفی صید خاکیت سفید و خوشبو که از طلا و سیردان ز بقعه صوفی حمید آرنده گاه اشتن او مانع گزیدن
 بوام دارد و از مبرات است و بدستور طلا و بر موضع گزیده و شرب او همین اثر دارد و در سایر افعال مثل گل قریب
 است طبعی و غنی قسماً از زرد و گاهی بسیار که رنگ منسول و سفید و مصنوعی شکل قرص قسماً مایل بکبود
 است و مجموع آن خوشبو و مخصوصاً مغسول سفید او دارد اغشائی خالی سروان آرنده در جبین افعال بهتر و توتیر از
 گل مختوم و مغز قوی و ران سمیت اخلاط و تب و غشی و نفقان است و خیر کر تجربه نموده طبعی فارسی گل
 شرب از نیت و گل سرشوی گویند مایل بزردی و خوشبو و جالی جلد و رانج چوک و در افعال قریب گل ارینی
 و بعضی طبعی بحر و مخصوص می اند طبعی الا کل طبعی اصغر فانی و طبعی نیشابوری طبعی خراسانی است طبعی
 الکامین و طبعی الراسب و طبعی قریب مختوم است طبعی الغم طبعی اصغر است طبعی الحمر و طبعی منزه
 اسم منزه است طبعی حاد طبعی خوش طبعی المصططی است طبعی الحرسال طبعی اندلسی و فارسی
 دانسته اند و مراد از خاک خالص است و گذشت طبعی الحکمه از کرباست و اقسام او در دستورات
 مرقوم و بجهت وصل و گاه داشتن ظروف و نیشاب از ضرر اکثر تربت داده اند و ضاد او چنانکه شکستگی اعضا
 و تقویه استخوان و عصب و مژده طبعی انوب از خراست طبعی نونا و راست طبعی رانج
 اسیران زین است طبعی قبان و ادوی است طبعی حاد است حاد است حاد است حاد است
 مع الباء و غیره طبعی غزال است طفره بنایت نفوسش بر زمین برکشند و باخن ظاهرش

بزرگ باطن سینه تیره و ساقها که از میان برکها برود و تریه بپری و باریک و گلش سبز و بخش بقدر رنگش سیاه
در وقت شش سفیدی و بکلا و شش بسیار سست و سست و قاتل و ضما و اورانگ گوشت زیاد و نالیله و نوا میرا که است قطره
فاطانی است قطره العناب شجره ای مالک است قطره القلب بر نظر القطار است قطره نبات است شش بر
مثل ساق با کلا و بخش مثل برگ بازنگ و در ساقهای و علفها سر کج و امنی با کلهای کشیدگی سوسن کبود و بریت
در بوم سرد و خشک و با قبض و قاطع رعاف و خون زخمهای زده و زرف الدم اعصاب باطنی و سینه و اسهال و زو و بزرگ
چته ایام بر اجات موز است و مفر سفلی و مصلح صغری و شش کشفالی و بر شش قاتی است قطره العناب
است قطره نع نر و است قطره سم حیوانات و خواص هر یک با یون آن مذکور است و سوزن جمود آن
سهل و الصفا است و ضما و ابراشرب چته گزیدن هوام و با غسل چته نفس و مفاصل نیست قطره فرور و است
قطره و سوزن شش است و نفاری کرب و شش نامزد و در جرن سین گوشت خلیان یا سیم بری است و اس
فید عبارت از دوست و طبقه اندلس و مزج شسته انار نامزد و سیم نر و با و شهور قیسه است و انشا الله تعالی
نذکر خواهد شد و آن نبات شید و بلاب و در سیم پیچیده و گل و بسیار شش و قسمی ابراشربهای خاری شبیه
سبک و گلش از یاسمین بستانی و جلی نامزد بسیار کوچک شش سیاه و باریک و بر شش و شش ثابت
سال باقی است و در چهارم گرم و خشک سیرا خوار و در سیم گرم و محلل و لطیف و بوسیدن کل او چته صدل و عقیقه
و روغن و چته علل بارده و در بود و حال فرزن و فای و لقوه نافع و طبع شایخ و بیخ و گوشت و قیرا که در یک کل آب بخورند
تا نصف رسد و با شکر و امثال او بخورند چته ضیق النفس و سوزن کینه و فای و استر خاد فرزن و معیدیل است و ظاهر
روشن خاصی با فعل متداول است از اجناس استنباط کرده باشند و در اول او در حیض و مستطافین و طبع برک او بقدر
سه و در سیم با شکر ان سیفای و قتل ازرق سهل قوی سوداوی کرب و منض و منض طبع او چته و در دندان نافع
و یکتعال ازین گوشت شده قوی کرب و تبض و در رسته مثل جرن سیاه و سهل نفم و سودا و آب بخاری منق قوی و تدبیر
شش شش نیم گرم است و مصلح روغن با و ام و طلاء و محرق و سوزن جلد و بهترین و دوی بر من چته عرق النسب و مفاصل و فای
و مانند آن نبات نافع است حروف العین صبح الالهت عاقر قرحا است عربی و نفز و یون و نانی و
شش از غیر و قنوج است و آن نبات است و در غوب کثیر الوجود و در شکل و شایخ و برگ و گل سفید و بار و بزرگ و با
سفید و سوزن بر زمین و بخش تریه بپری و سبب شش است و محرق و گوشت آن بیخ طرخون حبلی است و سیم
انند که بیخ طرخون حبلی بود القرح و آن در تمام بسیار و نبات شش و گلش زرد و زنده و در مثل گل با بونه و
و عاقر قرحا و اقوه نامزد سال با نیست و در آخر سیم گرم و خشک و محلل و جالی و مقوی با و پروین و سبب نفم
و در بر بول و حیض و عرق و شیر و چته در سینه و سوزن و لکث زبان و لقوه و فای و در عث و کز از و مفاصل و امثال

در تمام نرم و شش بسیار

در تمام نرم و شش بسیار

که از احدی گویند **عرمهان** اسم خود قواد بخور الا که اد است عرایس البشیر ششید است عرم
 ساریس است عرم صفت که فیلسفات عرم صفت است درخت سدر بریت رطل حب الفار این زبان اسم خوانند
 اند عرق بهار اسم فارسی شکوفه نارنج است عرم طرب خشک است عرم مسک اسم فارسی طلیح است
 عرم مسک پس برده اسم فارسی حب کاکنج است عرم میر البیر و عرم البشیر قنطاریون کبر و صندل است
 عرم لغاری انگبین نامزد و بهترین آن صاف است و مایل بسبزه در قوام دار است و با آنکه حدت و خوش طعمی و سبزه
 باشد و بعد از آن سفید و زرد و بن و سبز و سیاه و خشک و تر و کهنه است که زیاده برد و سالی مانده باشد در غایت حدت
 میباشد و مورث جنون و محرک اخلاط ملکه اند و عمل خام سهل اخلاط لوجه و محرک سرفه و نفخ و موافق موده و درد آن
 و درم اما از اصالع انداد و جلا و حدت تویر از آتش دیده و میج می است عمل که گفته اند افزود و انضاج و غذا آینه
 بیشتر در بی نفخ و در بول مسکن سرد است و میج و آن در آخرد و میج گرم و در ادایل آن خشک و جالی و قطیع بلغم و طرب
 و مقوی و هر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عرق بدن و مفتوح و منبسط و گاه و تریاق سموم بارده و حافظ قوت او و در
 رسانیدن آن با اعضا و جبهه فصول و دماغی و سینه و قصبه ریه و معده و کبد و سبزه و استقامت و یرقان و حصاة و عسر البول
 و فحاح و فقر و امثال آن و انواع ریل و تقویت است و با آب و نمزج او با آب طرب و معده و در بول و نفی و قوت و ناله است
 و با نجی صفت مسکن و نفی و تشنگی و قوی کردن آن جهت ضرر اندون و سموم بارده و بار و غن شش و جبهه و فصول و تقویت باه و مجرب
 و با آب زیره جهت رفع سمیت قنطاریون و کزیدن بگس دیوانه و الکحل او با آب پیاز جهت بیاض و دمه و حله و جرب و زردی آب
 و با از زردت و نمک شک جبهه ریاح و در طریقه گشتش و تقویه برک آن مانع و با غده جبهه تقویه زحمه و دردن گشتش زیاد و اقیام
 مجرب و با از نشاء و جبهه و برص و طلاء و حافظه است از فساد و مانع نفی گشت و پدید و حرارت و حافظ قوت سایر اعضا
 و با سرکه و نمک جبهه تحلیل او را و در رفع کلف و حمل و جبهه حمل رحم زنان و فساد و ضا و شش جبهه رفع قمل و رنگ و قوی کردن و نفی
 که بعد از حمام کر و تقویه نماید و با از گندم جبهه کشودن دل و نفی او را و با از اندام طویل و کرسید جبهه اقیام و احاطه تقویه
 مجرب و بخلاصه سایر شرابها و جبهه قروح و زده ها و تقویه دندان سفید است و مطبوخ او با شراب جبهه رفع آثار خربه و قوی او
 و غرغره از جبهه پاک کردن چرکها و احاطه خلق و کزیدن و قنطاریون و با آب بارنگ ناله و جبهه قروح اما سبیل و مقوی و درین
 و سیراب الاستحاله و صندل و صندل و مضید و مانع حار و مصلحش برک و کشید و بوب ترش و آب کیمیا گشتش و قدر ترش ترش
 با زده و متقال و بلغم و شتاب اگر نیست و از خواص مجربه عمل است که چون زن حامله با آب شراب نموده و با شتاب نموده
 باعث نفی گردد و در غیر حامل این اثر مفقود است عمل او و انالی است و نمک کزنده عمل جگر و کشید
 نبات است **عس** اسم مصری عطیف است و صفت اخیر بخوریم و این را نمک عسای لیج شامخای
 تازه و پخته اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشد عمل سیسی میوه سیاه است عمل نصیب

[illegible]

تا طبع سیلان خون از بهر عصاره و جفت فروغ و مانع ناله و کله و سسرن و مضمضه طبع او جهت طبع و تقویت نشد و دندان
که مخروده و امکانی او جهت مخروده و سلاق و جرب و اب او جهت سیاه کردن شود استحکام رنگ بد او مخرود و نفوذ او تا
اعیان و مفرسین و خلق و صلیحش کمتر او نیز بنزلیک انتقال و بدش برست اما راست **العیون مع العنان**
عقین بنزین او سینه و زرد و سفید است در دویم سرد و خشک و سفته و لطیف و مقوی دل و مفتح سینه
سبز و زرد و زردین و صفا و زرد و صفوان و آتشایدن و قدر و آن قانع زرد و دم حبه اعصار و سفته او مقوی
نشته و رافع سستی آن دندان متحرک و مقوی سیاه با مرده و انباشت تریه او
باعث هیبت در نظر خصم مستجاب به الذرات است و مفر کرده و مصلحتش صغیر و ترشش نامید هم است
مختریب با مصلح اکسیر یان گوگرد است و بر لبی اسم گرم فاسق آن بناله نامند و آنچه دنا را کشد
جراره و او را کشید که چنگر می باشد و زین ترین تمام او سیاه و بر دار است و بهترین او در عدا و از رویش
است و تجربه رسیده که چون ابرای آب ندیده اند که باشند و بر رو گزاردند خصم ها در تابستان مقرب بسیار
از آن شگون میشود و در آخر سیوم سرد و خشک و شکافه او را بر موضع کزیده مقرب بندند ضرب سمیت میکند و آتش
برشته کرده او جهت قوت سینه و سرد و رافع هم مقرب گوید و مفید را او در نارسا به جهت سینه کرده و نشانه و غیره
او باطل و در دوی حاره و جبهه بیاض ناخن چشم چیران انسان مجرب دانسته اند و بار گریش بقدر نصف او جهت
تقویت بصر و حلا او جهت ساق کردن دانه و اسیر در بخش و بهن و بخش و کلف و قروح خفیه قوی الاثر است و در رغن او
که زنده او را بعد از بست و ششم ماه در رغن زیتون که بازاری مرصده و متعال باشد انداخته چهل روز و اوقاف
بگذارد و جهت عرق الشاد و فایاد و اسیر در حیات و کله برشته کرده او بر رغن زیتون که بحد سوختن نرسد جهت
روانیدن شود و او را شکر سیبیل بپوشان و مقرب قدید کرده بر آن زنی که سینه اسقا طبعین شود مانع شود
میگردد و گویند مقرب بر نقره سیبیل فایاد و از جویان شمرده اند و آتشایدن او مفر ریه و مصلحت کل ارسی و تخم
کوفس و ترشش نامید هم مقرب بگوهای صدفی خاردار است و درشش بزرگ و خاری سفید بر آن بسته و پیش
آن حیوانیت و گزیدن ارباعه و شش عظیم میگرد و امکان سوخته او جهت نزول آب و عشاء و بیاض و قرح
چشم و کله و جبهه و ارنج و مفید است عصاره اکسیر یان نوناد راست و در وقت است
و از بهی مخروده و نغاری لوده و تریکی ز او شش نامند و دویم گرم خشک خون او محمل او را مخروده او جهت نزول
آب و بیاض و تقویت بصر و زلال اوجالی کلف و جوشش رخسار و محمل فانی است عصاره اکسیر یان نوناد
و از کلاغ المی گوید که تر و لطیف و زرد تری و صفوان و در اصفهان عصاره نامند گرم خشک و بی
الذیفه و در خواص زرب نواب القل است و امکان زهره او سورت محبوبی در نظر حقایق است عصاره

عقار که آن عاف و حاست و گردن و اویاست عقار خراست عقار عطیاسم برانی از بر
 است عقار غیر از آن اسم برانی اثر است عقار اسرانی سیرانی ایراست عقار
 اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا است عقار اسم عربی ذیب خالص است عقار
 اسم عربی نوره عقار نامت اندلس اسقوتنه ریون است عقار النبیفج است عقده
 بقعه مصر خرب زرشک است عکوب دوع از خرفه بریت برکش با سفیدی و خشم سبز و مستطیل و چون
 برشته کنند که نیشور شود و با توبه منوشش میکنند باریت مفید و بهی است و سایر خواص در خرقه گشت عکس
 البته بریت عکس عقار است عکس اسم صنف اخیر نیل است و بعضی گویند راسن است عکس
 اصل در و خراست و نوره الباطن مخصوص قفل و نهها است و آن در اکثر امور قوتی تر از روغن صاف او و غلیظ و کثیف تر
 از آنست عکس نوره جمعی مردم کم عمل است که در اشیا نوره نور عمل یافته میشود و بعضی و سنج الکواکب است که عقار
 بر سوم گویند و آن موم سیاه است که زنها و اشیا را با آن سده و میکنند در آخر ویم گرم و خشک و لطیف و خا
 قوی بکمال و خارا زیدن و بخور و جهت اقامت و بانیان است و در استحکام استخوان شکسته و ضرب و سقطله و رفع
 خون نایب مناسب مریای است و باند امویای نخلی نمیده اند و قد شرفش گفته است که باده منتقال نبات و با
 چسل که آب شربت کرده باشند بنشیند العین مع اللام و غیره علقین نباتیت خا و در و بر برگ
 و شکل شبیه بکبرخ و فرش در شکل و طعم مثل توت سیاه و در ویم توشش و تری تکر بکمال نامند و کثیف
 و سردی و خشکی در و غالب بحد و در ویم و جمیع منافع او را محجب یافته اند بهم اجزای او را و حالبس نفت الدم
 و سیلان رحم و جفنه و میر و مقوی اخشا و عصاره سحوق برگ و ساق تازه او با اندک صمغ حبه امراض حار و با
 حشم خصوصاً ترحه و در ویم و دانه نافع و کشایند و مل و الیام و منده زنها و حالبس اسهال و فضلات
 و خون است و جهت و اسیر و سحیفه و خالیدن برگ و جهت قرح لثه و قلاع و بد بود آن و آشامیدن او با کلا و جین
 حیض مانع عمل و ضا در برگ او مانع زیاده شدن لکه و غده و رافع زنها و سردی و باده و بواسیر مقوی موده و مانع
 انقباض و او بان و خرا و قافض از سایر اجزا و مقوی معاینه او زنده شک گرد و طبع برگ و تشرش سیاه
 کشنده موی و مقدر کرده و معضن شک و قدر شرفش از عصاره و شکونه او است در هم است و تشرش که او بسیار که خار
 و ساکن او سفید و تشرش بلبل بده و در افعال مانع غیر صبی و شکونه او محسب است علقین الکلب نباتیت
 بسیار بزرگتر از علقین و بنفیه بدو رخت مورد و کیشش و فضا از برگ مورد و ساکنها او با نایب صلب و کثیف
 سفید و تشرش مثل یون و سیر و بیدار و سیر و جیدن سیر و جیدن و در و جفنه او چرخ و مانع ششم و نور و در ویم
 در الیام و حجات محجب دانسته اند و متعلی از آن خرا و رشت که جوفه او را پاک کرده باشند طبع آن با سیرا

عقار
 عکس
 علقین

[illegible]

محمد بن یحیی ششم ماه بستانی که بقعه منزه بنام راند عتبت القلوب مروفت و از مطلق ادم و از همین نوع است نبات
 او با این شجره گیاه و بر شاخ و برگش مایل سیاه و عریض تر از برگ ریحان و دانه او زرد مایل سیاه و از خود کوکبتر و با اند
 شیرینی و لذت و تخم او سفید و قند و شکرش تنگ سیاه و غیر مستعمل است در دوا و میوه سبز و مایل به زشتی و نیز بعضی در
 اول سده و نیز مستعمل اند او است رافع و مبرد و مطلق و با قوت قابضه مسکن تشنگی و رافع ادرام حاره و چهار وقته
 آب او با شکر محلول او را مطلق و ادرام اضاحتی و مسهل خلط ماری و رافع مغص و خیر و درم مقدور است سقا حاره و حقه
 حبه خنجر و شری و تنقید معده و صفاء او به جهت ورم مسده و انقباض آن و سایر ادرام حاره و باد سرخ و سوسنکی و تشنگی
 آید و ترس با عید و سلطان متفرح و در ورم و صفاء او به جهت تنقید با صره و در خزه او به جهت رفع سیلان جنین و در طبات و طلاء
 او با خاک به جرب و حک و با نان به جرب و بار و غن کسری و سید اب حبه جیب او را م حاره و غزوه او به جهت ورم حلق و در
 دندان نبات مرش و بخور و فلول او به جهت نزلات و قطره او به جهت ادرام کوشش و عینی باغ و گویند مفر شانه دست و مصلحت قند و دیگر
 کاکج و نیز بعضی بعلیاط و قدر ترشش با شکر محلول و در مطبوحات ماده متقال و از آب او با آب متقال است و آب غیر مطبوخ
 او نبات متقی است عتبت القلوب محمد بن نبات او را برگ مثل لکتر و بخار و دانه خنجر از یک نشیه میرود و دید و بقدر
 ذری در اطراف شاخهای غلافی شبیه زیر تر و نیز گز از آن در عریض و باز غن مثل بار و درخت جمار و بعد از شگفتی غلاف
 شگوفه و سیاه و ترش شبیه خنجر و در آن دانه و سیاه و منبت و شبیه تخم و نیز تخم سینه و مطبوخ و ان
 تهی و بقدر ذری و تشنگی که با چهارم سده و خشک و بکشتال در نبات مسکون و زیاده از آن با چهار متقال شسته است
 و در صفات مواد حاره استعمال او جایز و استند اند عتبت القلوب در افغانی گویند درخت که می است
 نر ماده می باشد و از قد قاضی و شاخها و او بسیار مایل زیرین و خیری و بخار و برش مثل برگ نار و مایل و بهی و درم و در
 بقدر گنار و خوشه دار و مثل کاکج سخی و در جوف او چهار تخم و دانه کوکب طعم او با شیرینی قلی و تلخی و با از جبهه و خنجر
 گنار و مایل سبزه و از جنس زرد است در آخر اول سرد و خشک و رافع نفث ادرام و تشنگی مایل سبزه و بسیار نجف و
 جاذب و محلول او ادم است و چهار آن پوست او را در ورم میگردانند تا چرک آرد و به شود و ماده او را برگ در شسته تر
 شبیه به یک نشا و از آن کوکبتر و غیر خیری و به عود بریت و سایر ادرام و با سمیت است و در بلاد کرمان و شیراز
 نیز وجود است و برگ نامزد برگ او مسکون است بخلات و به عتبت القلوب مثل غر و شاد و تر کبر است و عتبت
 انصاری کاتیه و تر که در خشک مانند و اقسام می باشد و مراد از مطلق او عتبت است که در خانه اعیان و سایر اقامت
 نامها و محض و است مثل شبیه و غیر آن و مراد از سبزه و صفاء و حقه و عتبت مانع و درم جراحات و مطبوخ او در
 زیرین مطلق او را م و بار و غن کل رافع دره گنار و تشنگی و از دیگر که کند و او را باز و خنجر و رافع سبزه و درم و درم
 اما شرف ادرام و جراحات غیر عتبت است و درم و سبزه که ترک و در رانده و در صفاء و گنار و تشنگی و درم و سبزه

[illegible]

روز و یک شرب او که روز را است بجمام روند و سواست تذکره بلغم مذکور را جهت ترشح رطبه در جرب و حله درین
آمار بهتر از جوینسی دانسته است و عصاره تازه او به جرب صغری و صغری بزرگ تازه او جهت تذکره و با حصار
جهت جرب و حله و عصاره خشک کرده اند و بلغم بزرگ آن که بحد توام رسد جهت جمع در دهان و با حصار با سفیدی تخم مرغ
و با شیر و خزان بیدیل و قطره آب بزرگ تازه او جهت ترشح مایض مجرب دانسته اند چون یک هفته بگذرد و چون بجهت
او را ریزه کرده با سر و پسوزانته جهت ترشح و در ارض معتدله و منیع زیادتی ترشح غلیظه در دیامیدن موسسین الاثر و ترشح
در جیب افعل مثل بزرگ او و قاطع نزلت الدم و اسهال و مضر سبز و مسورت قوی و مصلحش کثیر و با لای صلیقه تلیق او بر
سقف خانه و در روزه مطلق سحر و با خود داشتن او مسورت جاه است و عمو و اسم جنس جرب و شخ اشجار است
و با صطلاح اطباء مراد جرب و رخی است که از زیر چین و پند خیز و گویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین
و زن میکنند تا بصفات مذکوره منصف شود و آنچه زیاده در خاک مانده باشد است و یک و بیشتر میباشد و او را
سول قتل دانسته اند و عود قاری نوعی است که اعیان بدین نذر دارد و اقسام عود هر یک با سیم بلدان موسوم اند مثل
سندوری و سند غیر سواد بهترین اوسیه و صلیق براق و خوشبو و تلخ است و در زیر آب سیندان مندی است
و قاری و هندی که رنگ تر از آن دسمند و روی او همیشه غالب و بری و جلی او با خط ط سفید اند و هر چه بر روی آب سینت
نفسد است و در آخر دیم گرم و در سیم خشک قاطع اقسام ملغم و در تقویه معده بی عدیل و مفرح و لطیف و مفتوح سد و
محلل ریح و مقوی دماغ و دل و جگر و حواس اعصاب اشتا و حالبس طبع و رافع رطبه مسمده و غفوت آن و او را ر
بول که از بروده و بویژه و ضعیف نشانه باشد و اضم و حافظه صحت حواصل و جبین و جهت برود و خفقان و سردی و ضیق النفس
و استسقاء غشی و غلیان و سپرز و تقویه باه مانع و مطبوع او با شراب ریحانی یا در سیم و بخور و محلل رطوبات
و مانعی و مقوی دل و دماغ و سوخته او و جگر و دندان مجرب و مضر حورین و مصلحش کجین و کافور و مضر سفلی و معتدله
مصلح آن صنف عربی و گلاب ترشش تا کمینتال و عود قاری پنج قسم ماده عنب الدب است که بزرگی مرد و اغاجی نامند
و در کرمان بسیار می باشد بطبری ساعد و از درعی زیاده و با طبعی و با و همیشه و خوشبو است و در افعال بسیار ضعیف
از عود هندی و بدل و پیشو و عمو و الحیه و دانست که او را موسوم زوی ذکر نموده و قبل از کسی ذکر نداشتند و آن بناتی
است که از بر بر بلا و سودا و خیز و بنید بسوسن و بخشش بنید باصل السوسن و با صلابت و خشونت مانده عاقر و حاد تلخ
و تند و سیم گرم و خشک تر براق جیب سیم و گلاب داشتن و مانع گزیدن جیب هوام و چون باز دارند و او را به بند حور
و حرکت از آن ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس محلل ریح و غلیظه و تدبیر مطبوع او در رغن زیتون رافع عرق است
و در دمای بارد است و در همان ساعت و ترشش نیم منقالت است عمو و الطاس نزد بعضی کنندش است
و در جمیع نجفیت بقدر گشتی سرد و بطرف دیگر بار یک یا نه میخی و تیره رنگ و در ترشش سفید و شانه های

[illegible]

شقیقه و شرب او کشنده گرم کننده و معفی است و نوعی از غار میباشد که بیونانی خافادامی گویند شامهای بلیدتر
 و برکش و برکش و شرب او کشنده و معفی است و نوعی از غار میباشد که بیونانی خافادامی گویند شامهای بلیدتر
 مسکن منبر خاک کیسول در قانون در حرف هین مذکور است و منتهی یونانی معنی عاقله لکن است چه ان بنانی
 است که حکم بنمایه دارد و در سبب شیر گرش و از زنگش زرد و زرد و انبوه و خوشبو و نزدیک به ایستاده بر وید
 و راول گرم و در دو چشم و حاسب نرف الدم و ضا و گل او پخته شود و کفک نش و قطع خون جراحات و بار و غل
 چته اعنانه است و پنج او و راول گرم و در دویم تر و نبات محک باه است عمار اسم فارسی نوعی از برنج
 است بزگر از اردک و در افعال مثل بط و از ان گرم تر و غلیظ تر و در فن او محمل و مفتوح و پخته ریاح و چشیش شکم
 و استقار و در مفاصل شرب او ضا و انافع است عاقله لکن یونانی معنی عاقله لکن است و در
 قانون در حرف هین ذکر یافته و عاقله لکن یونانی معنی عاقله لکن است و در قانون در حرف هین ذکر یافته و عاقله لکن
 بر وید نقد نبات انبوه و برکش با لاله و بدو زنگش سفید و خیری مانند گل شست و تشرش نقد و عاقله لکن
 و بعد از رسیدن سیاه و براب میشود و در راول المر نسبه که رایان بر گینت میسازند و پنج او سفید و با خرقه در
 سپرم گرم و خشک محمل قنار و در ارام صلبه و سرطان و قمرخ غلیظه و در مفرغ انشان خنجر و شام چون برک
 و شام او را زنگی و با ضا و کند و خوردن شام او بجا کنی چته سز و کند و نسق النفس و ر و در سینه
 بیدار و خیری و دیگر اقام مقام او انداخته اند و مفتوح سد و مفتوح حصه و در بول و حیض و خلل و یل و چته جرب
 و حکم و با ختی چته عاقله لکن یونانی معنی عاقله لکن است و در قانون در حرف هین ذکر یافته و عاقله لکن
 مؤثر است و نفی پنج او نقد و در مفرغ قوی و سودا رقیق و سیرج العمل است عاقله لکن یونانی معنی عاقله لکن است
 شبیه برنج و از برای روم اند و در جوف و خنجر و خیر و انشال آن سبب انبوه و شکل و در مانده
 عاقله لکن یونانی معنی عاقله لکن است و در قانون در حرف هین ذکر یافته و عاقله لکن یونانی معنی عاقله لکن است
 مقدار باشد و این قسم را انی نامند و قسم ترا و مطلقا و در صفت است بخلاف انشی و استعجال آن جایز نیست
 و قسم سیه او از موم دزد و سرخ او قریب موم اند و شرط است که بدون کوفتن بر روی پرو و وزن جانند
 نایطیف بگذرد و از او سیه او که شبیه بناخن صده است همانند چه هرگاه گرفته شود اجزای روی هم از بر و برات
 میکند و در قوشش تا چهار سال باقیست و مرکب القوی و در دویم گرم و خشک و با صلا و در قندی و قندی و قندی و قندی
 و سودا و صفر و خلط و مرکب و محمل نفخ و مطلق مواد غلیظه و مفتوح سده و گرده و با زهر گزیده ان قوی و قوی
 نبات مقوی و صفت جاذب مواد از اقصی بدن و مقوی دل و مفرج با عرض و در بول و ان در سینه
 و با بیدار کابلی و مصلحی نفی و انافع و رافع شقیقه و در سرفرم و بارب و کسین اینسوان چته در سینه و سرفرم

المنطقه و امثال آن در باب جهت قطع نرفتم الدم سینه و با فادایا جهت صرع و باز را و جهت امراض جگر و معده
و به تنهای جهت ترش شدن طعام و در سینه و نزلات و باران از یانه جهت سنگ کرده و نشانه دور و استخوان کرده
و با شراب جهت سوز و با سکنجبین جهت سوز و برقان سکه و با مثل او اسارون جهت استفاد و با عسل جهت
تولیع و انولع ریح و با صبر جهت عرق الت و با فاصل و پتهای نوبت و لرز و امراض اعصاب و اختناق رحم
و ترچه آن و با جند بیدسته جهت اقسام تولیع و تحته او جهت پتهای و قوی بطنها و غرغره او با میخ جهت ورم
بار و دهان نافع و با خورده و اشتراک او مانع از کزیدن عرق و استام زبون او ملک و صورت کوب و مصلح او و در همه
اهل جنه است و قدر ترشتر کینه تقال و برشش ضعف او و تخم غفل و نر و بعضی مثل او تر بد و ریح آن تر بجعل و نر و بعضی
و در جنه ان سفایح است غالیه از مرکبات قدیمه و ترشتر آن جالیوس است و اصل او شک و غرغره و در غن
و حسن لب و در قهقهه ترشتر است که بحسب احوال خود و سک و در ملک و موم و لادن و امثال آن اضافه نماید و در
دستور است چند قسم آن مذکور است جهت اصلاح حال رحم و تقویت دل و لذت جماع و دفع امراض قروح و فحاح
و لقوه و خدر و تقویت قوتها و ارواح و اعصاب و موثر است عصاره کپا عخی اسم ترکی گیه اطریال است
و در انسان و گوشتان مانع غار ان مانند غاسول رومی ابو قاسم است غاسول ایشان
نمالی اسم ترکی کینه غالیه سفید عین و تشدید اسم غلبه است غالا لوطا اسم
یونانی ترش است غالیه اسم یونانی صحر غالیه است غانه فودنج است النین
الباب و غیره غالیه است باج است غیر الباب و غیره و ترکی الیکه نامند و بهترین از بزرگ مقدار
شیرین است در اول سرد و در دوم خشک و قافی و قلیل الفود و موافق افزه اطفال و مقوی قوت و اسهال
و مانع از انقباض صفرا و معده و معده و بخارات بد طبع و جهت قی و اسهال صفراوی و حج و سیلان و طریبات و سرفه
خار و معده نافع و تقویت اعصاب و مصلحتش شکر و قدر ترشتر تا پنجاه عدد است و شکوفه او سفید مایل به زردی و بسیار
خوشبو و محک با نفع و صاف و در زبان و در و گوشتش و فیه سده و محلل ریح و مقوی دل و دفع لرزتهای بارده
و جهت امراض جگر مثل استفاد و برقان و امراض سینه مانند بود و قرحه ریه و امراض دماغ مثل فالج و کزاز و ناله
و مهر او در روغن زیتون جهت مفصل و استرخا و دراز کردن کمر و جهت و قدر ترشتر کینه تقال و عرق گل
مخال ریح معده و در جهت انفال مانند جرم آن و از روغن ترشتر است عصاره الر حالبه از ی که در آسیا نامند و سوزان
جهت قطع رعاف و ضحاکش جهت منع ریختن و او و چشم و تقویت اعصاب نافع است عصاره
است عجمی درخت سرد و فایده دار است غراف نوعی از کله است استاده زراعت و غیره سیاه
غالب و مقدار و بای از سرخ نیست و خللات زراعتی که سیاه و مقدار او سیاه است اگر در خشک

و گوشت اوصاف و موله خلط فاسد و مطبوخ اویاشیت جهت ریاح و تکیله و دروزا نوانخ و زبل و زهره اوجالی
 و تند و انخ امار و مقوی با صره غریب اسم جنس کلانخ است و ابلق و از غراب الق و سیاه بزرگ او که محکم
 غراب اسود است ترکی تور ترن گویند سیاه کوچک او که گوشت زار با بسیار می باشد می غراب الزرع و غراب
 کلانخ سیاه نامند و انخ از غراب الزرع کوچکتر و سفار و پای و سرخ است بغاری زغن و زانچ گویند و غراب
 است و در خواص نامند غراب الزرع و در صنف است کلانخ سفید که القع باشد و در دیم سرد و خشک و خوردن در
 در قطع با موجب یافته اند و تعلیق چشم و مورش بخوابی است و اجتناب خوردن گوشت او اولی است و زان غایت
 ردی انداخته است و در رسیدم گرم و خشک و در خواص مثل عدان و جلوس و در طبخ او جهت ریاح رحم مفید است و چون
 زنده او را در طریقی گذاشته بیاورده حدید و ترشها مثل سرکه و آب ترنج چهار روز در سرگین بسپد و زن کند تا حل شود
 و خضاب موجب دانسته اند و گویند تا مدتی بعد رنگ او تغییر میکند و در تغیر رنگ وضع و رویانیدن سبب موجب است
 و کلانخ سیاه و زانغی در اول گرم و خشک موله خون صالح و محک باه و مغرور درین دوشش سرکه و زهره اقام کلانخ
 جهت میاض چشم و نافه و زبل آن جهت برص و جمیع انارنخ غری بغاری ششیم نامند و ترکی با روشنان نامند
 و ان عبارت از چیزهای چسبده که وصل اجسام بان کنند و آن افراغ می باشد و مراد از مطلق آن سرشیمی است
 که از پوست کاه و میانه بعد از ان سرشیم مایی و مجموع گرم و خشک اند و تفاوت ماتب غری محلول و سرشیمی
 است که از پوست حیوانات بکار برده می باشد و بعد از ان تا مهر شود و بکرات صاف گردد و عمل احوال نماید تا بجا
 جرم ان از آب منفر شود و الحاکه در آفتاب چندان برنهند که بعد از انقاد رسد و بهترین و مومل از پوست کاه است
 و در دیم گرم و خشک و در شرب او جهت زردی و نفث الدم و ضما و او جهت منع ورم زنها و سوختگی اقیام جراحات
 و مستحکم کردن استخوان شکسته و در غری برص و بهین و نفث و قبل و جرب و تقرح و قوبا و قشر خلدانخ است و در سوختگی
 او قیام مقام قیاس است غری السبک و طریقه بنجیدیت که در شکم مایی بینی و راز و جرب را میزدانند و انزال
 بهم میرسد و بعضی سیاه و برخی سفید می باشد گرمی و خشکی او کمتر از غری محلول است و در بعضی افعال مانند ان و سواد
 او و زری کمی فعال با و در فعال جهت سل موجب است و ضما و شش جهت شقاق رخسار و برص مفید و انخ از نشانه
 و برنج و انزال آن ترتیب دهند و منافخ تربیه باصل است و ششیم ستر در صانع غریبه بحسب الفعل و در ستر
 مذکور است غریب و در غایت عظیم و در اصفه اوج و سبک و در نگارن و دیم و انخ نامند و گویند ششیم از ان
 تو مای باشد و در دیم سرد و خشک و قیاض و بنفثه میزند و در شرب برگ او با الفعل رافع تو انخ ایلا و ستر منفر
 باب مانع قمل و گویند تجرب بر سید و ضما و برگ تازه او جهت راحت تازه و انش سرد او جهت رفع سیلا و جرب
 اعضاء باطنی و سده بکوه و غر و ان جهت اخراج ترلوی که در حلق مانده باشد و در و خشک او جهت اکل در اجزاء

او چه تفرقه دل و دماغ مفید و معده محروم و مصلحت کافور و نیلوفر و دروغ بادام و کلاب و شترش ماد و درم است
 فارغبارسی موش و تبرکی سحان نامند در سیم گرم و خشک خوردن و مورث سیاه اخلاق در وی دماغ
 شش کرده او جاذب پیکان و خارا ز بدن و رانج هم غریب و محمل فشار بر و جاسوس و طبع او رانج عسل و بول و خون
 قطع تا بیل و سایر مجرب و سرگین او و سر او که سوخته باشند با سر که چیده و یابیدن موسی دار الثعلب و غیره سرگین او
 مسهل اخلاط غلیظه و با کینه و رنج سنگ کرده و مثانه و مثیاف ان عاتیه ملین طبع و رانج عسل و بول و در شترش
 و خور و باعث کز حقیق موشان و بول او رانج سیاهی کتابت و چون بر زخمی بلیک بول کند باعث پاک زخم را گرد
 و مکرر تجربه رسیده و هند او ولایت دار المرحوم زخمی بلیک در میان ابها مکان خواجگاه ترتیب میدهند که موش
 عبور نتواند نمود و او درین بسیار جریح است قماره التیس موشان است و مذکور شد فاشتر الفیه
 سبکی و انبارسی نیز از اشتاد و رنگین و طیرستان الا ملک نامند نباتش شبیه تاک انگور و خار دارد و گرسنه با کینه
 و مایل تبد و بر بجا و خود می پیچد و موش بقدر نخود و سرخ و براق و خوشه دار و در زمستان موش بی برگ ماند و در آخر
 و سیم گرم و خشک و شش گرم تر از خر و برگ و با حیات و جالی و مطلق و محمل و تریاق سموم موم و قاتل خن و در خن آن
 و در فضلات خصوصاً غیر و مفتت حصاة و جبهه و رم سپر و خصوصاً با سر که مجرب دانسته اند و جهت صرع و سیاه و سده
 و رانج و با عمل چیه سز و کینه و شش و غصه و پهل و در یاب سده و اسهال و با مار العسل مسهل ملغم و قدر شترش تا
 بکینه شال است و آب و که در بهار و خشت او را ختم کرده بگیرند مسهل ملغم و قوی و قدر شترش بکینه شال و از برگ و موش و
 و سیم و ضماد و پنجه و چه سبز و با سر که چیده و جریح و کلف و تا بیل و موش و لینه و آنا سیاهی و کشودن دمل و استحکم
 کردن عضو شکست نافع و روفنی که در پنجه او را جوشانیده باشند چیه جیه در دها بار و دو بار و سیر و نصف و رنج و چرخ
 و تحمیل صلابات و با کینه چیه از آنا جله مفید و جلوس و رانج او جهت پاک کردن رحم و اخراج غبن موش و گوشت
 اکثر پنجه فاشتر او مضر است و مورث اخلاط و مین و مصلح آن مبد از تی کردن خوردن ربوب و غر و و رانی
 قریب پنجه او و ضماد شش ترند موسی و خوردن شاخهای زه که بخته باشند رانج و جع الفواد و در معده اسهال
 شیر است و بدل پنجه و غر و بوزن آن در رنج و نصف آن سیاه است فاشتر ستمین نباتش در پنجه و بجا و
 شبیه است ببلاب و در رنگ مخالف فاشتر و انبارسی سبک انداخته و ساق او سیاه و موش نامند فاشتر او سیاه و سبک
 و ظاهر اینج او سیاه و باطن سبز و در افعال ضعیف از فاشتر و ضماد و گرسنه چیه زخمهای حیوان و التوای عصبانیه فاشتر
 فاشتر و نانی و موشی و دار الرتلا است از یک پنجه نبات او و در ستمین میر و دید و بعضی مکان متفوق و در بعضی
 نبات برگ و بار یک و گلش سفید شبیه بوسن و از آن کو حکم و شش سیاه و شبیه بصفه سسی و از آن
 و شش که یک بار یک و زرد و زرد و شش سفید و در سیم گرم و خشک و برگ و گل و تخم او چه که زرد

و عقرب و رافع مفسد السیر الاثر است فانیند در شکر مذکور شد و در فانیست و خالی از اعتدال کرده اند و گویند
معمول از شکر دارد و جوهر آن است و بی از جوهر جوهری و منسوب به جنان است و از ترنجبین صاف تر قیاس میدهند
و گویند منسوب به شکر بضم شین و جوهر مایل است که بلیه از همان است و در حرارت متدل و با رطوبت و طبعین طبع
و جهت سینه و سر نه مفید است فاقیر ملتبه مصری تسمی از بردیت که از و کاغذ میازند فاخته و صفت
خاک تری ملک و طوطا در تریب کبوتر و در آخر دویم گرم و خشک و همراهی و جهت طبع و در غش دامراض عصبانی و در یاع غلیظه
و تقطیع سد و نافع و مورت بخوابی و کباب او در سقم و کف خشک و روغنها و سکه است و تقطع و خون گرم او جهت
بیاض چشم موثر و در بل و جهت کلفت و با سکه جهت تحلیل و دفع او دام مفید است فاسی تخمیت سرخ و خمید و در
بلخ و خلط او مثل خر و زوب گشتن مانند برگ نخود و در میان گندم و جو میرود و بیرونانی اند و صارد و نماند و در اول
گرم و تر و لطیف و قابض و مفتح سده اخشا و جهت در مفاصل و عسر النفس و سبب زناغ و در زوب او با غسل مانع حمل
و شرب جو شایده او در روغن زیتون کشنده گرم سده و قدر شترش و دوهم است قار غمه تا غیره
است فاقور اسم عربی بر نجاسه است فار لوتخانه یونانی و بومی خنثیه الاخر است
فانیمه بنیم بهر شکوفه است و در اینجا ذکر شد و این ششم مل جمیع شکوفه است و این مهم به پنج اوجیه
است فاقیطلس و قال الخیون فایحقن است فارسیا اسم یونانی جوز است فاما قس اسقیوس
اسم یونانی دوی کبیر است فاما قس خرو بنون زوزای کجاست فالاهس فاسی است فار
سامی اندر و طونت فاعیس مرز بچش است فارس الهاسطراطیوس است فابیس
ایونانی باقی است فالس نطی جامه است فار یقا ملتبه یونانی حبه است فاقس اسم یونانی
بطیح است فافوس اسم یونانی بر دست فاسطره اسم یونانی حبه است و بنای منقظ نیز آمده
است فاعثه جنید ستر است فاما قس ابرافیلون نبات هاد شیر است فاعحوس
شیلون هندیت فارحوس تفلن است فابا اسم هندی خطیانا است الفار مع الهار
و غیره فبائل الریان نبات بقدر ذری سیره رنگ بایل سفیدی در گشت مانند برگ قناد و گلشن زان
و گلشن زرد و مجتمع و خشک مانند بچه خشک و شنبو و شنبش کنار دریا و در دخانه با و دیگر است و در آخر دویم گرم
خشک و نبات مقوی باه و رافع زکام و عسر النفس و سرخ و در بود و رافع غلیظه و صفا و در تحلیل و طبعات و در رافع مفا
و تقوس و عرق الساد و درم امتیاز و شنبه و در رافع او الفع از رخیل و اضم و سخن سده و گرده و منانه و در
بول و در حرکت باه و محل سواد بارده است فاقیه باریسی شاذ مانند جهت بکرم طبع و حبه سواد از ارجالی
است و در جمیع که قوت سهله نداشته باشد بدل حقه و اقسام آن در دستورات مذکور است

نان خشک است که بسیار نرم ساییده باشند و مستعمل از نان گندم است قلیل غذا و محض طوبی باشد و موله ریاح
 و سودا و دیرینم و مغز است و صیفیه و کهنه و بسیار زبون تر و صورت قوی و دسد و در بعضی نگر است فیا طبع بسیار
 است الفار مع الجیم و غیره محض افشاری ترب نامند بری وستانی و شامی بسیار شد و شامی است که تخم نم
 و در بون ترب کرده غرس نمایند و با انگش درخت را بپندای سولی گویند و اهل هند او شنبی گویند و بواسطه قوی
 و عذبا رسیده و اخضر رانغ است و اگر زرد و چوب و مصالح در در کرده نیزند عذبا رسیده و در شکم و بواسطه قوی
 خشک و اگر شمشیر ترب باشد شش تولد شیر گاو و بار و تولد سبک و ریان کرده و خوردن جهت حبس بول که از بادام
 باشد نافع است و بری و قه تر از سبب شامی میباشد و بپازی و نیزگی ادیت و قوتش خردل ترب نزد بعضی
 خردل بری عبارت از پوست وستانی را تخم سبب و بری و سیاه قوت تر از سفید سبب است و تخم اقسام آن قوت تر از
 سایر آنرا و او بعد از آن پوست در برگ ریزه او و بعد از آن برگ بزرگ و گوشت او بر آب مذکور و ماسیوم گرم و در
 دویم خشک و در بول و بعد از طعام اضم و خرن ریل و محرک ادرغ و با آنک قلیق و نیکو کننده رخسار رنگ و دما و
 خوردن او باعث رویانیدن سکه که رقیق باشد و آب او قوی و سرد و همین قی خصوصاً با اصل و بطون او جهت ترند و خرن
 و تعلیف خلط غلیظ و احتیاج بر صفت و در غرض مضمضه و انکار او موله قلی و گویند بعد از خوردن او چون مغرب بگذرد
 در او محسوس نشود و آب او کشنده و قوی است و طعم او بر بدن مانع مقاربت هوا و آب ناخهای او بکشد و در برگ
 گرفته باشند بقدر یک قوی جهت اخراج سنگ کرده و شانه بچون است اند و ضرر و مایه بچین و آب برگ رنخ بقدر ریاح
 برطل باشد اخراج زرد و آب است و شقی نافع است و چون در جوف ترب روغن کل برنجی گرم کند قطره او جهت درد گوش
 سرین الاثر و چون ترب با سوراخها کرده چهار و در تخم شش را در آن جای داده و ثقیار یا باره های ترب سده و دهنده
 و غیره نیزند و در زیر شش نیزند و با اصل تناول نمایند و از اخراج سنگها نیز موجب و باید سه روز به سوراخها بکشد و
 انکار خوردن ترب صورت قوی و خلط و مغز سرد و حلق و دندان و بعضی غسل در زیره که در سر که ضیائیده باشند
 و ضا و ادرغ و غلیظ و کهنه و تخم شش و با شش و تخم شش و در دندانها و در سوراخها و در سوراخها و در سوراخها
 نافع اخراج غلیظ و اصل ضرری و در دیت و تخم ترب و در بول و شیر و بعضی در حلق باه و دمی و جهت درد حلق و بار و در
 سبز و از آب جهت گردان مار شاخه و در سایر افعال قوت تر از اصل آن و نیم مثقال او بعد از طعام اضم آن و شش
 با سبب بخت قوی و جگر و ضا و او جهت قربا و با سکه جهت رحم عاقر یا با اصل جهت در مفاصل و کهنه شش و سبب
 جهت سبب و جهت شش از تخم او بکشد و در تخم و از آب او سی و درم و از جرم آن است و دریم است و بری بسیار
 گرم و شش و در آب خوردن او مستعمل است و شامی از آن شش برگ از شش گرم تربستانی است و درم گرم تر از شش
 و نیم قه تر از سبب و در بول و حلق و موله با و آن را زنی و بعضی نکت است و در روغن ترب که از تخم و آب

نر و عطاران این بلا و مفقود و مسدود است و در دویم گرم و در سیدم خشک و مفتوح شده و جگر و پسر ز و بنایت منفی سینه
 از لزومات و مد حیض و بول و شیر و دوق و محل ریا و غلیظ و لطیف و با قوت تریاقیه و جالی اعصاب باطنی و ظاهری متقوی
 ان و مخرج جنین و شیر و رافع حر و قطره امثال آن و طبع آن با شکر و انجیر و عسل و ایریس جهت برود و سردی و ضیق النفس
 و با شربت بنفشه جهت تره ریه و التیام جراحت آن و بیدار کردن گل و روغن زیتون جهت برود اما و با او بهر مناسب جهت
 و در سرد و پهلوی و تهیگاه و سنگ نشانه و خاییدن و بلع کردن آب او جهت علاج و در رسیده و ضحاده و جهت جراحات کهنه
 و در آتش بردن گوشت فاسد زخمها و تحلیل قناری و رفع دمل و کشودن آن باغ و صندل و چون تازه او را با بیه گرده بر
 گوید و با شسته و بار و قناری بنفشه جهت متعلق با چشم و درم که از ضربیه و سقط بهم رسد و خشکی اعضا و طبع با او با
 جهت ریا و منانه و عسر البول و در علل و اصطلاح رحم و مقده و زخم سگد و آنه گوید و مفید و مضاره او بهترین او و جهت چشم
 تقویت با صره و بردن زردی و یرقان که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق و دوسه و زرد آب و بسا و قطره او جهت گزنی و
 و در گوش زردی و مفرغانه و گرده بجهت کشاکش و در اخوان شود و مصلحت کشاکش و عسل و سنبلیله و بعضی را با زنجبیل
 با و در هر قدر او و تقوی فعلی آنست و قدر ترش ترش تا سه در هم و بیش و در امراض سینه بسیار و شان و دو وزن او و تحلیل و
 اسار و نوار و اسهال لزومات قیون و انیسون است و چون زمین را متعکک کرده و آتش گرم کند و آتش را بر دانه
 و اسیمون را و در فرسش نموده و عسل که از برود و در ریا و زمین گیر شده باشد و بر روی آن نچوبانند و از زرد
 بران بخاف کرده پس بر شانه تا گرمی متعکک بر طرف شود و در رنغ امراض آن شخص مجرب دانسته اند و چون و
 و اسیمون ریخته سه ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور و در رنغ او را باطنی و امراض سینه و زردی
 و مواد بارده بنایت نفی است و در تخم خشک سرکه بر تخم خشک غازی است و در نقل بسبانی نیز مانند و آن بری
 بسبانی می باشد بری را منصف سبک لاجا و بناتش و شاخش و در و پر شاخ و برگش مثل شوی و تنه بوی و با عطر
 و بسبانی را سانش مریم و برگش مانند ریحان کوهی و با خشنود و در برکتیه و نقل و تخم مانند تخم ریحان و از آن و از آن
 و بنفشه بسیار و از اینها و در او و گرم و خشک و بری گوشت و قویتر است و مفتوح شده و داغی و مضافات و تقوی و جگر و دل
 و مسدود شده و باضم غذا و غلیظ و رافع او و شوی و در افعال بهتر از فرج و شوی است و جهت دسواس و خفقان یعنی
 و سوز و تحلیل ریا و تسکین نفس و در سردی و در برکتیه و شوی است و در سوز و تحلیل ریا و تسکین نفس و در سردی و در برکتیه و شوی است
 و مصلحت بنفشه و کبکب و در ترش ترش سه در هم است و بیش و شوی و تخم او و با خشک و تخفیف منی و موله خشک که او
 صیان گویند و باضم و موله آرد و در ترش ترش تا دو در هم است و چون در سر که در شراب الکود و اشربه و داخل کنند مانع فساد
 است و فراخ غازی و بهر که زلیک مانند بهترین آن چوب و مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در علاج و حجامت و
 شده و مداومت کباب کوبنچ را با او و بهر سردی و موله خدام دانسته اند و بنفشه او با بیه و تقوی با و گویند و خوس و با

با ناخته مصنف باه است **فرس** نبار سیس و تبرگی است مانند گوشت او در آخر دویم گرم و خشک و موزن
 شجاعت و قناعت و مہمی برودین و سوخته او قاطع اسهال رطوبی و کباب و مولد غلط فاسد و مصلحتش مہر اختن و
 آتشامیدن و دغ و آب نادر است و در تقویت باه با شیر تاد و نمودن و شیر باہ او بقدر نیم مثقال رافع اسهال نوز
 و قرح اسهال است و چون تازه او را سموم و تغیر دهنده رنگ وضع و زور و سوخته او با موی رافع بخت شہای است و
 گویند چون دندان سیاه او را بر ساق کسی بنهند از حرکت ماندگی نیاید و اگر بای حیوان چهار پا را بدم اسب بنهند
 لنگ شود و اگر در زیر خانه موی دم او را بکشند لیک داخل آن خانه نشود و فرو و دہان رازی گوید قطب است
 و صباد اسم بر قوت سفید است **فرقین** اسم منربلی بقلة الحما است و اند یقون نزد بعضی مسیان اسم
 فرخ بقلة الحما است **فر فر** کبیر نام اسم بر بفتح فر فار در خیت بقدر بخار گیش مثل برگ
 بادام و گیش مانند گسرخ و نبات خوش منظر و در افعال ضعیف از گنار است **فرشہ** اسم عربی شیری
 است کہ باز رده تخم مرغ بالمش نرم بچونانند تا غلیظ شود و بنید باغور گردد و در افعال مثل بیا است **فرکیہ**
 اشش ہم است **فر و شیح** اول و دوم را اسم عروسه بسیار نرم مانند سمور و قائم و غیر ہما **فرستار** یون
 رمی الحمام است **فریقہ** حلبہ است **فریدکس** اسم عربی اربیان است **فرار** ملت اکسیران
فریخت **فر** بہ تخفیف حار الرشد است **فرسیون** طلق است **فرف** شاتر نج است
فرسیون اسم بر نوعی از باد آورد است **فرسان** بصل است **فراسون** اسم یونانی
 زبد البحر است **فرسیا** اسم عربی باہ است **فرطس** اسم یونانی مار شاذرا است
فرصیہ یتیمی گوید **فریم** الزبیب **فریم** العناب است **فرانک** اسم عربی خطاف است **فرہی** اسم
 فارسی سین است **فریک** دوزہ اسم ترکی زلاج است **فری** اسم مخلص است **الفاو**
مع السین و غیرہ **فستق** مرزبان پتہ فارسی است درخت او بنید بدخت صغیر و غیر مفسرہ را مدت
 مدید باقیست و منز او را نامہ ماہ داب لیو حافظ فساد است و مغر او در دویم گرم و خشک و نزد بعضی را اول
 تراست و مہمی و بارطوبہ فصد و تریاق گردیدن موام و سموم بارده و مفتوح سده جگر و مولد خون صالح و موجب ہمی
 بہتان و مقوی مہدہ دم مہدہ بحدیکہ سایر جویب ماکولہ با و غیرہ خصوصاً کہ با پوست رقیق ملاصق مغر خورده شود
 و چہ در دجک و لانری و غشیان و مخص و سوزن و تقویتہ دل و حافظہ دہن و رافع خفقان و بروست جگر و لانری
 اگر دہ و یرقان و سپر زانغ و مصلح مجرورین و موزن شری و مصلح سسر کہ و ترشہا و مہمای بارودہ و پوست
 سسرخ رقیق ملاصق مغر او معتدل در حرارت و خشک و پوست سبزی و یون و سرد و خشک **بقایہ** قوی مہدہ
 اول و باقی رافع اسهال تشنگی دہی و چہ تقویتہ دندان زخم شہہ کردن دہان و رفع قلاع و پوستہ سبزی

فرس
 فرس
 فرس

صلیب و کعبه مفرد داده باشند جلوس را آب او جهت خروج مقصد مجربست و فطول طبع پوست درخت و برگ او
جهت مقصد و جرم و جرب و کک و حبس زلات و زنج قتل و دوا و است شستن موی بان جهت ریختن موی ناخن و دروغ
سسته مقوی غالبها و خوشبو کننده الطعمه و بالی صیت مفرد و سوط او با شک جهت لقوه و تقویه حافظه و
تفحید دماغ جرب و ناخن جهت از آلوده و سوسا مواد سودا و دروغ موم منور است و خواص نمودن است که مغز نمید
در بر غش مذکور شد فاسس بخاری سانس نامند حیوانیت تشکیل عدس بسیار بد بود در فغان تریب بد رابع
در ایچ او جهت اختناق رحم و در آن و شرب این با سر که در شراب و غرغره او جهت افزون زکوة در گلو مانده باشد و گذار
سایده او و سوراخ تقییب جهت احتیاس بول بسیار مفید است و بلع کردن مکیه و ان جهت گردیدن بارش خدای
و چون در تقیه باقلای گذار شبل غنایه جهت تب بلع بیدیل و کپاسته اند فصدون اسم بزنا میر فطوما
فصدو الکلاب سم موری غالیست و در بعضی شالنج قششق الهادیه جب ابان است
فصدو البصع فیصل است کسما اسم عراقی فاطمه است فصدو ۱ براسین اسم عراقی
اصباح صغراست فسنج بفتح فاء و سین و بعین معنی انجیر است که به مجاور می پیچید جدی که او را
پوشانند و ناسر او امثال او را ازین جهت منع نامند و فصد اجنس ناسر است نباتی شنبلیله بغیر الثعلب شاخهای او با کثیر
و خار او که در شمش خورده و در گشش باختر شده و دانه اش میزد از رسیدن سرخ میگرد و در طعم آن گزیده زبان خوش
صلیب و سبط و متبش اجمام و بدستورد و مواضع درشت هم میزد و قدسی از آن بخار دانه او بشکل باقلای موری و از آن
که بکثیر بسیار سیاه و در خط سفیدی میباشد و ظاهر او بیای هندوی عبارت از دانه قسم اول و سیم گرم و خشک و شرب
برگش شمش را فصد ضراد و سیمیه و مغز و محمل ریلح و حافظه قوت غیری است و چون برگ او را با عسل مخلوق کرده
طفل شیر خوار را بتدريج او میدهند و دردت حیات هم جیرانی و نباتی و او را نرم میکنند و قدر شربش یک مثقال است و
ضماد را ششم ثانی رابع او را هم ممکن در و فاصل و خون او موجب دیدن خوابهای پریشان و موله خطه فاسد
فصد فصد موی سفید فاری است و طب مذکور شد فیصل بجهت شربت فضا کبر فاجم الزمیب است فصد
بخاری فقره و سیم بترکی کوشش نامند و مکون او را از اگر در دوزین پاک دانسته اند که اگر در دوزین ترش باشد بیدیل
انکه چون فقره او که در مکلس باشد کثیر و آن کیرت که مکلس آن نموده و مثل جو زین را منقذ میازند و در اول
دانشات گویند معتدل و در تقوی و تقویه تریب و با قوت جهت حفظان و بدوی و دهان و درغ و طبابت لزج و غشقت
و مانجی و با خون و سوسا و برود سرده است تقا و سپرز و سنگ کرده و دانه ناخن و ضما و او محمل او را هم و در
مقتول رافع او را سپر در اکتال جهت بیاض و تقویه باصره مفید و مغز معاش کثیر او شربش کثیر است و سیم
او که در دماغ باعث سیاهی و شمش رافع است و گویند که اگر در دماغ معتدل او و بعد از تعدیل نبات او را

در منی نظرات مثاکل خود است فطر نباتت سفید بشکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساقش
 بسیار کوتاه و جوف او ملوک صغیر و ماکول او را بترکی گلیک نامند و بفارسی خانج نامند و قطر و گاه اسم جنس
 ماکول و غیر ماکول اند و بر بعضی قطر مخصوص نوع قتال او و گاه مخصوص ماکول است و هر چه بی لزومست و بی رایج بود
 سفید و مایل به تیرگی باشد و کوچک و از زمین خوب روید ماکول است و سیاه او را اعانت سمیت و هر چه از
 نوع سفید و سرخ او درخت زیتون و انجیر و گردگان و امثال آن روید و پستور سرگین و صفا و مانند آن بر آید
 گشاده می باشد و گویند سفید ماکول او تریاق نوع او است و ماکول او و رویم سرد و ترواقتی است و تازه او چندی
 و تقویت با صره و یک چشم نافع و مانع نزول آب مخصوصا چون سرمد بان پرورده کند و ساینده تشنگ و رافع اسهال و فو
 و زلق الامعاء و او را بر ششم مایی و سرکه جهت نفق و قبل و بر آید گی تاف مجرب و دواست خوردن او قاطع نسل و
 دیر نسیم و مولد غلیظ و چون قبول عفونت کند بحد اوطا متعفن میشود و مسدود و مورث تولید و در معده و قاع و
 و بهترین مصلح او آب گامه و خردل و خجین او با نمک و پودنه و روغن زیتون و کنجد و صغیر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده
 و جواریشات و خوردن آب سرد بعد از آن نبات مسر و پستور با تخم مرغ و با گوشت خوردن از خواص او است که هر
 حیوانی که کسی بگذرد و نظر ماکول خورده باشد هنوز از معده نگذشته باشد هیچ دوا می علاج نمیکند و هر چه در خم شرب و
 سرکه و روید پست او گشاده است و جوف تشنگ کرده مورث پهلوشی و تریاق غیر ماکول او سبکترین با سرگین مرغ خاک
 است فطر اسالیون یونانی معنی کزنس کوبی است و او را کزنس صحرای و کزنس مقدونی نیز نامند و تخم او شبیه
 بناخواه و خوشبو تر از آن و تند تر است و بهترین اخراج تخم آن در سیوم گرم و تشنگ و قاطع لزوجات و مدبر بول و نبات
 در او را جیف قوی الاثر و خرن ضیق و محلل نفخ و مقارم هم بارده و مویی و نبات منقح و جهت منقض و در پهل و سفید
 و در جمیع افعال قوتیر از سایر اقسام کزنس است و با فلفل تخم کزنس سطحی را بجای او استعمال نمایند و آن مدور و مایل
 بدراز می و بعد فلفل بیرون سیاه و اندون سفید مایل نیردوی و تند طعم و برگ نبات او عریض و مانند کدورت
 و جیر گل او مثل چتر شبت و در شکابن و الملم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از فطر اسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن دانند
 و او مدور و عرق و رافع عرق انسا و هیچ و زجر و اسقط ضیق و در سایر افعال مانند سایر اقسام کزنس است و در حرف کاف
 انشا الله تعالی اند که خواهد شد فطس و فطوس حب الاس است فطیر نان خمیر مایه است و در بون ترین
 نباتات فطوری یکس اسم یونانی و جاع است القاص مع القاف و غیره قطع ترکی دنیلان و بفار
 تشنج نامند و او غیر اقسام فطر است و مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از آن میباشد و در زمین نزدیک آبها منکول
 میشود شیرین و لذیذ و سرد و تر و بهتر از فطر ماکول و غلیظ است و اصطلاح آن پستور است که در فطر مذکور است و
 قشاع نوعی از بنید است و مسکن نیست و از ادویه مناسبه و آهست و مویات و مویه با ترکیب میدهند و در پستور

فطر اسالیون

در آخر سیم گرم خشک و سفید در اول ان موضعی انعکس است اندواضم و جاذب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده
 و قاطع نفخ در ان سینه بارده و بر موضع النفس و ریاح و منصف و مقوی حافظ و منفح سد و با شیر و شکر محک باه و درین کینه
 خون سرد وین و مطلق اندویه غلیظ و غلط غلیظ و در ان ترش و مقوی دیگر و سده و سخن ان و با ادویه قاضیه و غلیظ
 البول و پا زهر غلیظ است و حصول ان خرجین و بعد از جلاء مانع حمل و ضداد و بازفت محلل فضا زید و در ان و خمس
 و برص ناخن و با نظرون نهایت جالی بهی و سرخ کنده رنگ خسار و پایا زهر و ننگ هبته رویانید و کرم و افسان و با ننگ
 هبته پنج ریجی و جوشانیده در روغن هبته قالی و خدر و امراض بارده و در ان شکر و هبته باه بارده و مفید و الحاح او هبته
 طلعت ابر و ریاض و ناخن و طلای جوشانیده او با گلاب هبته زلال بارده و در ان مجرب و سنون و هبته
 در دندان مجرب و بهر صورت مضغه آن که با پوست خشکانش جوشانیده باشد مجرب است و سنون او هبته دندان کرم خورده
 سیرک الاثر و خاییدن او با مویز هبته زلال و طبوبات مده و دماغ مانع و محف منی و مصلح و منشن سینه و حلق و مضر کرده
 و جگر و در جمیع که خون ایشان در نداشت باشد و جراحات باطنی و کرم جگر بول داشته باشد و منشن روغنهای سرد
 است و در مبر و دین و عمل و قدر ترش کثیف و بدش زنجبیل است و فلفل سیاه است و سمن فارسی پنج درخت فلفل
 است و گویند اعم از پنج و خوب درخت است و این پنج ریشه درخت غیر فلفل است و این اصلی ندارد و بهترین
 او سفید و تازه است و در خواص و قدر ترش و مصلح مانند فلفل و در امراض سرد و کرم و قوی تر از ان و متوسط او هبته
 سکه و صرع مانع و بدش و فلفل است فلفل الهام و نباتیت که در آبهای غیر جاری روید و برش شبیه برگ
 و ساقش برگه و شاخدار و قند زردی و دانه از زهره و جتمع و شبیه نجوشت و طعم او تند و بنشیند بطعم فلفل و بی عطریه
 و عوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دویم گرم و خشک و سخن سده و جگر و اضم و دماغ و بزرگ و خمر و محلل اول و
 بلغمی و صلبه و در ان نار و پنجه او در اضمه کلف و منشن غریز قوی الاثر و قدر ترش تا دو دریم است فلفل الاسود
 دانه است بنشیند بجله و غلات او مانند غلات آن و تند و بالذک تخم در آخر دویم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظ و بلغم
 از جبهه و منفع سد و با غسل محک باه و هبته قوی و ایلا و سنان و هبته در دندان و حرکت ان نباتت مؤثر و مضر خلق
 و منشن غلاب و قدر ترش تا دو دریم است فلفل شریک هندی بقدر سب و پوست بنشیند پوست فندق و منشن
 مایل زردی و سفیدی و با هبته و از طلا و نقل کرده اند که ان از پیوند نیلوز یا سمن بهم پیوسته و دانه اش بدانه
 نیلوز هندی و غیر بنیق هندی در دویم گرم و در اول خشک و زرد و موضعی در سیم گرم و خشک است و محلل و منفع سد
 و منق و مانع و هبته خفقان و غشی و در سده و سپر زرد و جگر و غلط و سیاهی کرم و سستی عصب دور و سده و استقا و باد
 بواسیر مانع و ضداد بزرگ و مانع تولد قمل و خوشبو کننده و با جبهه بدن و قدر ترش تا دو دریم است فلفل حبیب الرحمن
 است فلفل کون فودنج است قلا ر اوزر بو است فلفل کون مرغس است فلفل حقیق سورجیان است دانه

بعضی جوانه است فلعل شامی تخم نمک است فلعل الصغار شامل آهن و حرین با می است فلعل الفرفه تخم
و بعد است فلعل الواسع ما بودانه است فلعله هر زده است دگوند تخم پنج انگشت است و فلفله نری زرد لاخوه
است فلنخسک زنجبیل است فلعله را از اسم فارسی دار فلعل است فلون ملینه رومی برک نباتات فللم
اسم بختی است فلنک اسم فارسی زرقاق است و آن پوستی است سفید و سرخ و ابلق میباشد و حیوانی در
از سحاب بزرگتر از بلاد روس و ترک آرد خوشبو و اگر تر از سحاب و قائم و هر دو تر از سمور و لباس و موافق جمیع اعضا است
خصوصاً جهت اطفال و نزد بعضی جلد مرغیت و بخور او جهت گریز این هوا مضر است و قول اول صحیح است و آخر
مرغیت سفید و بزرگتر از غار و قوامند و لباس و موجب تبرید است بخلاف فلنک فنجون اسم دیوانی نبات است
برگش شبیه به بلبلاب کبر و درختش مفت و درختش میباشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و بازوای بسیار
و در بهار از میان برگها ساقی میروید و بعد از ششتری گلشن بر دایره برده و در نیمه انداخته نموده اند که
یکبار بی ساق است و بخشش را یکبار در مواضع فضا که هم میرسد تلخ و تلخ و باقبض در سیدوم گرم و خشک و تازه و خوش
و اندکی از این برگ و در آن کفکها دارند و آن سرد و تر و در جوفین النفس و در سینه و محل ریه و بخور و استنشاق
او بیشتر همین اثر دارد و ضماد و محلول و کشاید و بلبلاب و اورام و التام و سنده زخمهاست و حصول او با عسل و خرب
مرده و زنده و خشک و سبزه و غیره متعلق است فنجکشت آنکه است فضا غلبه الثلب است فخر
فلون تری گوید که آن تخم فنجونش بنون بد از اسم اسم اصطلاحی معجون فنجکشت است و عوام با پخته هر گاه و
این اسم مانند فحوق هندی ربه است فحوق اسم فارسی بنق است قوه به تشدید و او اسم دیوانی نبات
است شبیه به کرفش بزرگ برگ ساق زیاد و بر روی و ابلق و مفت مایل به سفیدی و برگه گلشن شبیه به کرفس و از آن
بزرگتر و سفیدی و بخشش اینجه و بخشش سبط و اشقر و انتهای آن با شعله کج و مانند پنجه از خود ریشهای خرب سیاه و در
روی شبیه به بوی سنبلی رومی و مراد از مطلق او پنجه است و بفارسی پنجه سنبله نامند و در آخر دویم گرم و منفع سد و محلول
ریاح و در بول و حقیق و با قوه تریاقیه و جهت درد و بمل و سپر و عرق النفس و تشویه عروق و نفس و علل بارده سینه و ضماد
او جهت دمل و الثلب سفید و مفر که در مصلحت را زیاد و عسل و بخشش کباب و قدر ترش از جرم او یا کینکال و در مطبوخات
در شقال است قوه بفارسی رداس نامند و عجیب سرخ و متشکل جباغان و فوه البصه گوید و ری و بستانی میباشد
در نرود و دریدار رسیدن سیاه میشود و در دویم گرم و خشک و منفع سد و در بول و حقیق و تشویه عروق و متقوی معاد
و سقط خین و طبع او با عسل جهت عرق النفس و در در و ک و سستی اعصاب و برقان و فایده و با سکنجبین جهت سده و جگر
ناخن و مضر شانه و موش بول الدم و مصلحت کثیر و قدر ترش کینکال و در مطبوخات در شقال است و باید شارب و
سجام رود و برگ و فرفه و شامی و مجموع ران سم دوام است و هر خردی به تنهایی این اثر ندارد و در ترش و از آن

فنجون است بنوعی که با عسل و خرب و در بول و حقیق و تشویه عروق و متقوی معاد

سپرز مانند سایر اجزا و جمل او در حوض و مخزن جنین و شیره و ضار و شش جبهه فلج و سایر امراض بارده عصبانی و بهجت
 و توباد و سوز و چر از آنجا جلود و ضرب و سقطه فلج و بدش کبابه و نوز و نضی نصف او سلین و ثلث او موز و سیاه فو قفل
 معرب از کول نهی و او تر و حقیقت بزرگتر از جو بود و در رو با غفوت و اندکی تلخ و سرخ و سیاه میباشد و درخت
 او شبیه بدخت نار جیل در دویم سرد و خشک و متقوی دل و اعصاب و راع و صمو و بخارات بدخل و بسیار قاضی
 و سرخ او سهل معبر و غیر مغرط و ران در دها و قاطع عرق جبهه استحکام عصبی مستی اعصاب و دنی و قلع و او را
 حاره و دمان و دندان و قطع سیلان خون نافع و خوش سینه و مصلحت کثیر و اکثال جبهه طرند و استرخا و یک چشم
 و دمو و التهاب و در جرب مفید و قدر شربت او با کمی انتقال و بدش مثل او صندل سرخ و نصف آن کشمش فو قفل
 معرب از پودنه فارسی است و بری جتن مانند بری و بستانی و جلی و نهی میباشد و مراد از مطلق ادبری است
 و مشکطرا میشع قسم جلی است و صنفی از نهی گردش دراز ساقش بزرگ است و چون در بستانها عرس نماید بزرگ
 و سال نعل میشود و دود نهی را ساقهای متفرق و تند بوی و با عطریه و برگش بریزه و مایل با ستاره و تخم شنبه
 به تخم ریحان است در اول سیم گرم و خشک و نهایت لطیف و مضر و مصلحت کثیر و در اقل جنین و تریاق کوبیدن
 جافوران و محلل ریاح و جبهه استقاء و برقان و اخراج شیره و فواق و غشای و تنقیه بقول مده و سینه و کز از دوسو شمشیر
 و ضار و شش جبهه سرخ کردن عضو در غنچه سبز و جدام و انار سیاهی جلود و بوی او جبهه ششی و غریزه او جبهه اخراج جنین و اول
 او جبهه حله و ریاح هم و صلا تیه آن و خشک سوخته او جبهه قوتیه نه مفید و مضر اما و مصلحت کثیر و قدر شمشیر تا دو و نیم
 است و بدش مثل نصف او پودنه نهی است و قسمی از پودنه نهی را برگش دراز نرم و مایل سیاهی و گل او خوشتر
 و تند مایل زردی است و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است فو قفل نهی و قسمی بزرگ مانند ریحان کوبی و
 شانهایی امیرا گنده و گلش نفیس و در کنار ایا میر و قسیمی از آن شبیه به نفع و برگش دراز تر از آن و ساقش قویتر
 است در آخر دویم گرم و خشک و در بول و با عمل در عرق و طبع او جبهه دار الفیل و نفس الانتهاب و تب بعضی و سودا
 و جدام و با تریاب جبهه سموم و فتن و عقل و هیض و نطول او جبهه زردی و برقان و با عمل و نمک جبهه زردی که مده و حب
 القرع و جمل او جبهه احتباس حیض نافع و قاتل جنین و بخور و زرش کردن او جبهه گزیر ایندن بوم و ضار و نچه او جبهه
 جبهه انار سیاهی جلود و عرق انار و قطراب او جبهه کشش گرم که در گوش بهر سه مفید و خون خشک او با بر موش
 گزیر بوم به بند موجب قرحه آن عضو و جبهه سمیت است و در هر عضدی که گرم متکون نشود و در او ران است
 و مضر را و کرده و مصلحت کثیر او شمشیر یکدم بدش نفع و نوز و بعضی قودمانا است فو قفل نهی و جمل مشکطرا میشع است
 فو قفل مایه الکامه است و بعضی ترشها را پیرایه میشود و از آن از جو و آرد گندم که با آب گرم خمر کرده باشند بی کف
 ترتیب میدهند و در برگ انجیر پیچیده و در ظرف کرده و سیاه میگذارد تا ممتنع نشود و خشک کرده ضار و او با سر کرده

نوعی از اینها

کل جهت جرب و خارش بدن دفعی دل مفید و محل توت و بعضی از اودید و بیشتر اضا و نوده با سر که غلط است
و مدتی در آفتاب میگذرانند و در دستورات مذکور است قول باقی اسب قوم شامل سیر و گندم و نخود است
فوه بری بسکی است فوه البصغ نره است فوسه غرشته است فوکیون اسم بر نانی جیده است
فویرون عاقرها است فوفه عشب است فویل قناریت فوسس اسم بر نانی بن است فوجولیا
اسم بر نانی حزون است فوسس اسم بر نانی برگ نباتات فو لوبو بر نانی غفل است فو غلص
بر نانی لسان الثور است الفاومع الهماء و غیره فهد اسم عربی نوت فیرونج سرب پرورد
نارسی است و بهترین و بیشاپوری کیو است که گشتش در سبوی صاف نماید و در غیر آن مکرر آنچه از معدن شیراز
و کرمان پیرسد مایل بسفیدی باشد سماکی است و مجموع او از عرق و چربی و بوی مشک سد میگردد و در اول سرد
و در سیم خشک و مقوی دل و معده و پادشاه جمیع سموم در آن اسهال دوزخ اما و سایر بر احاث باطنی و بیرونی
و با عمل جهت صرع و سپر زنگ گرده و فتنه و الکلی جهت دمودناخته و یا فاضل و قوی روح با صره و فتنه طیفه قرینه
و سایر طبقات نافع و مضر گردد و مصلحت کثیر و قدرش بیشتر نیست و جهت سموم ناکید هم است و سدس در هم او را
بالجایه جهت گزیدن عقرب مجرب یافته اند و از خواص او است که دارنده او را بیهوش نشود و صاف با و نرسد
و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و چون با جسا و نرم بکند از بند صلب کند و مکنس و مکنس مماندن و دست نقوش
باری بنیاید فیصل حیوانیت مودت و در غیر بلا و جسته دهند نیاید و در سخت سال کباب می زاید و مدت حمل کباب
میباشد و بهترین اجزاء و دندان است که علاج نامند سرد و بسیار خشک و عاقل اسهال و زرق الدم و بستن آن بر عروق
که استخوان شکسته در دیانند جاذب آن و معین بر اخراج و خوردن او را ناکید نقد با شراب و نوزج او بود از طبع جربه
حل عاقر مجرب دانسته اند و شرب او بایب پردن مانع از دیاد جذام و سوزان کرده او در شراب علاج نامند بقدر و در هم
که هر روز آب و عمل بنفشه مقوی توت با صند و فم و ران و در پهلوی و فاضل است و صفا و ساینده این براده جدید
جهت بر اسیر سفید و فلیق آن برگردان انسان و مویشی که در پارچه سیاه بسته باشد مانع ضرر دبا و عاوان و خوردن
بول او که زن عاقر نداند که بول فیصل است و سیوید و مس جهت حامله شدن مجرب دانسته و فرموده که زهر او با خون
سنگ پشت در تخم او تر باقی جمیع سموم است و ما سر جرب که گوید فلیق او رانج تب ربع و تب نایجه است و زهر جرب سر گین
او مانع حمل و بخور او رانج تنهای فرشته و گزینانده جوامد طلائی او رانج کلک و انار و قمل و سوخته او جهت سق و طبعه و
السیام زهرها بنفشه و زهر جرب سفید او را عاقت حمل قوی الاثر و خوردن بکن قراطال با آب کاسنی رانج در سه اسهال
زمن است فیجربن اسم بر نانی سدایت فیصل هرج یعنی سم الفیل و آن قسمی از لوت البکر است که
هندی عصاره اوست و فانی نایل است فیجربس قسمی از لوت البکر که او را لوت البکر نامند و فنی و فنی

فیک و قشع جز الفین است فیفس یک اس است فیققن اسم یونانی زطلم است فیقرا است
 و معنی غ است و مراد از صبر قطری است فیققن اغویون و طلم بری است فیفس اسم یونانی فیفس است
 جوانه است فیطل شاترج است فیققن اسم یونانی و اندلسی اندلس و است فیفا اسم عربی
 الفی است و بسیار نامند فیفاطلون اسم یونانی عضل است فیبارس اسم یونانی سدا است فیفا
 سیکوس اسم و می اصابع بر سر است حرث القاف مع الالف قاقله فارسی میل نامند کبار
 و صناعه باشد و کبار او را غلات بقدر جو زرد و مثلث سیاه است در آنه او مایل تند و بر صناعه او را غلات
 سفید و دانهها ریزه تر و هر دو با عطریه و تنگی اند و نباتش بقدر دود و بر گش عریض و باختره و تند
 و ترش و در شاخهای متفرق میباشد و از نه خیزد و کبار را ذکر صناعه را نشی گویند و قوه آن تا دو سال باقی است
 و کبار را در شش و در قریح و سایر افعال قویتر است در دویم گرم و خشک و سخن و محمل باضم و مفرح و مقوی دل
 و معده و منقح سد و با قوت قاصد و لطیف و جالی و خوشبو کننده عرق و رایحه دهان و جهت ریاح معده و اشتها
 غشای دمی در درج و رسیده آن خصوصاً با غلات او جهت صرع و سنگ کرده در عمامه و شوق او جهت عطسه آورده
 و جهت صداع و صرع و حیوان مفید و گویند مفریه است و مصلحت شکریه و ترشش تا کینه حال و بدش میوزن و نیم
 قاقله صناعه است یا بزرش کبابه و تسم صناعه او در آخر اول گرم و در دویم خشک و در تقویه با ضمه قویتر از کبار و مسکن
 قوی و محقق و طوری سینه و سایر افعال مانند کبار و قوه قاصد او کمتر از آن صناعه او مصلحت کثیرا و در ترشش تا دو دریم
 و بدش نصفه آن کبابه و نصف او چسبان است قاطا معنی طینه یونانی کف العفانت برگ نبات او مانند مود
 و ترشش و ترشش سوراخ در بینی سبب کوچکی بخش مانند خود بعضی مثل کرسنه و گویند و ترشش موثر است
 بر گاه با سم شخصی و مادر شخص داده شود و قلیق او مانع ترشش دانند اند قاطی اسم بطلی است و بر بی قلام
 و تبرکی اغور و بغاری سوراخ مانند نبات شید با شنان و اسفند و در طریقه او بیشتر از شنان و از آن بنهر تر و طعم
 او باغی و شیر و خوردن آن راغب و موافق مزاج است در دویم گرم و خشک و قلیل الفه او آب او بقدر یک و نیم
 تا نیمه ظل با آب میوز و شکر سرخ سهیل زرد آب و مدر بول و حیض و قشع سد و جهت ضعف معده و ترشش و در دگر
 نافع و نازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است قاصد بغاری چینه دان و سنگدانه نامند و طوری را بجای معده
 است و بهترین آن از اردک و مرغ بردار است و بعد از اخراج عصبها از آن کثیر الفه او موله خون صلیح و در افی
 خفقان و در یضم و مصلحتش الکامه و نیک است و پوست اندرون از اجون خشک کنند و ساینده با آب سرد
 نبوشند جهت در مده و زلزله الامسا و اسهال نبات نافع است قار بغاری شهر قهر است و آن از ترش
 با آب گرم از چشمها بچو شد سیاه مایل بشیر و اصل آن بعضی صلب و برخی سیال میباشد و با قدری خاکه نیز

از قاقله کبار

با کندن رگ من بدن و اکتحال خون خشک کرده او باز جاع سفید چهره جرب و نافه نافع و خاکستر او محلل و اورام صلبه
 و طلا سر کین و اوران کلفت و ترش است قنطیله ناطف است قیاق اسیم ترکی قرع است قیلیلان
 اسیم ترکی قرع است قنطیله ناطف است قیاق اسیم ترکی قرع است قیلیلان
 گویند و کثیر اصنع کوفت و مذکور خواهد شد در دویم کرم و خشک و آب او چیده سرفه و ضیق النفس و طلای آن با عمل
 چتر زعفران جلد است قنطیل المرده سلوی است قنطیل المرده سلوی است قنطیل المرده سلوی است قنطیل المرده سلوی است
 و چیا شنبز نیز گویند و بعضی مکان طول او بقدر درعی میشود و در آخر دویم سرد و تر و جوف او مسکن حرارت تشنگی
 و در سنگ کرده و نمنازه و چینه التهاب معده و جگر مفید و لطیف تر از قند و سیرج الهفتم تر از آن و تخم او در بول و مفتح و جفا
 و قویتر از تخم قند و پوست و گوشت او سولدر بل و قویج و در ترشیم و خفلی که از او بهر سده مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند
 قند است و مصلحتش عمل و موز و زاز از یازده و شراب برگ و چینه سنگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صغیر
 مفید است قنطیل اسیم عربی خیار است و در شیر از خیار با آنک و در خراسان با درنگ مانند در آخر دویم سرد و تر
 و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب اخشاء و دران تشنگی و مفتح سده و جگر و در بول و مخرج حصاة و غلیظ تر از قند
 و رافع ضعیفی که از اسهال منوط حاره بهر سده و چینه تنهای تند و یرقان و در دسره نافع و آب او با چهل پنج مثقال با شکر
 سهیل مره الصفر که در معده و اما با باشد و آب خیار زرد و ترش سید و اسهال قویتر از آب نارسیده آن و چون
 قدری زعفران در آن حبسایند زرد و دیگر صاف او را با مار العسل بنوشند جهت نیلوی رنگ رخسار و مفتح سده و تحلیل
 مواد حاره نافع و دران خفقان است و در یک روز و بطول آب او نافع و قله قله و ضداد کوبیده جرم او چینه جرب و خفیف و شری
 و خارش بدن و نرم کردن خست و جلد و التهاب معده و اخشاء و در دسره و اورام حاره مفید و خوردن و در مثقال
 و نیم از پوست خشک چتر عمر الالات نبات موثر و مضر بودین و خام کشته غذا و سولدر خلط و در دیگگاه و چون
 معده فاسد گردد و سولدر خلط سبی و مصلحتش ناخواه و معاجین حاره و عمل و بوییدن خیار چینه انعاش روح حیوانی و در
 سر حار مفید است و ترشی خیار سرد و مطلق حرارت بسیار و برضم و با طعام و بعد از آن مضر است و تخم خیار سرد
 و تر از تخم خیار زرد و در بول و مخرج صفرا و سوخته با دران و رافع تنهای حاره و درم جگر و سیر زرد و ترش و تره آن
 که از حرارت باشد و ضداد او با بوره و عمل محلل و اورام جلد است و مضر ایشان و مصلحتش کثیر و بدش تخم خیار زرد
 و ترشش ناخیر هم است و روغن خیار که مانند روغن ترتیب دهند در افعال ضعیف از روغن که دست قنطیل و الحار
 و بخاری خیار دشتی مانند بقدر بلوطی و بسیار غیاب باشد نبات او ساق دارد و غیر مفر و ترش بر زمین است و در
 او که چتر از برگ خیار و با خست و باز غیب و بخش بزرگ و سفید و صفت او خیار و موافق دیگر از قویترین از آن
 او عصاره غریب است که انشوده با قدری صفت است سسته انچه ترش کرده باشد و قنطیل تا دو سال باقی است

در غیر شترش او ابله نیست که بقا را بشکلی سوز و بسیار سفید نماید و زبون ترین او که انی رنگ
است در سیموم گرم و خشک و سهیل و مرقه السود او بلغم خام و زرد و آب و متقی و متقی و مانع و مانع است و سوز و بار دارد
در بوی و ضیق و نفس و ریاح غلیظ و سپرز و در قاع سیاه و سنگ و کرده و دمانه و دیو اسیر و فیل و لقه و صرع و کوزا
و صداد و هیضه و خرق و دور و مفصل و نفوس و عرق النسا و حصول او در ضیق و قاع فیل و قدر شترش از دیگر
تا شترش قریط است و صغر و درین و ایدان ضعیف و متقی با لوط و مصلحت و افراطی سریق الشیر یا آب سرد
و سرکه و میوه های تابض و در افراط اسهال مجله اش می و جلوس در آب سرد و انشامیدن قوابض بارده است
و شرط است که با او دیدن مناسب و فعل او استعمال نماید مثل مقل و در این و صبر و تری و انیسون و نمک
هندی و ما و الس و بستر بار و عرق زیتون و محمل و در خمره و با سرکه جهت کف و انار و تایل و قوبانغ و آب او را
چته تفتیه مسادن و نبات و سیاض آن مجرب است اند و بیخ او در تخفیف قوتیر از سایر اجزا و نهاد مطبوخ
آن با در جو محمل او را در خمره و با سرکه جهت کف و انار و تایل و قوبانغ و در آن آب و بلغم و بهی و انار و جرب متفرق
و قوبا و با ملک البکم کشیده و بل مطبوخ او در سرکه و در آن قورس و با سیخ و انشال آن چته در مفصل و نفوس
و عرق النسا و استفادگی بنایت سوز و مدا و شرب بلغم و بیخ او را در خمره و با سرکه و قراط از آن سهیل و نم
دره الصفا و بهترین او دیدن است و سقا و است و قدر شرب از بلغم او تا سه و قیه و قینه بلغم او چته عرق النسا و مصلحت
آن چته در دندان و سوس و او با شیر و خزان چته و در دای فرس و مفید و ضد تخم و کل و چته مفصل فرس و نم و قیه
شترش ناکدیم باید با در جو و کثیر نباشند و در عرق و قنار الحار که آب او را با مثل آن روغن زیتون و خزان
مانع آب که در قنار تازه او را زیره کرده با روغن زیتون و در دندان تا چهل روز در آفتاب بگذرانند بسیار گرم و محمل
قوی و در جیف و خمره و در در آن کف و بنور و گرم و کوش و گران بسیار و در آن آب و با تخم کتان و محقق بود
و قدر شترش ناکدیم است قنار الحار و حفظ است قنار البکر و کثیر است و در آنجا که کوش و در آنجا
بل است و در زدن و بیخ و قنار و زیره و در طویل است و در جو و حفظ قنار و بری قنار الحار است و
اسم ترکی که یاد و در بیت القاف مع الدال و غیره قدید اسم جنس خیرای خشک است
و در او از مطلق آن گوشت قاق و قدید و سیح و کوم و نجاب بلغم و خواص اصل است و زبون ترین اغذیه و سولف
غلیظ سوداوی و مورثه و ششها و قوی و بلغم و خجالی و حک و جرب و قدید گوشت حیوان و ششی چته است
سوانق است هرگاه در سرکه کشیده باشد و صلیق قدید و خیار است و در دغها و شترها بسیار و در
اقل است قدیم الکک خبازی است قدید و بهار نارنج است و در بعضی شکوفه و طبع قدید و
از ایر و قوت و صله بلته اصفهان قودیت قودانما سرب از زرد و اسون و زنی است گیاه

در سوز و نفوس و در عرق النسا و در جوف و در شترش و در سوز و نفوس و در عرق النسا و در جوف و در شترش

در سوز و نفوس و در عرق النسا و در جوف و در شترش و در سوز و نفوس و در عرق النسا و در جوف و در شترش

شبه نبات بارود شایه ای او بسیار متفرق و کج و کم برک و از باطن بزرگ تر و خفیف تر و کلفتش سفید و مایل بکبودی می زند
و کثتش دراز و باریک و شبیه کبریا و از آن دراز تر و باطنی و تند بوی و نوع بری گردی است و معتدل تخم است و در سیم گرم
و خشک و تریاق سمی دارد حیوانی و قاتل اقسام کرم مده و منتهی سینده در آن قوی و ریاح غلیظه و سده و بکر و سپرز و موافق
نواق و سبز فکینه و ربو و صرع و عرق الش و فطی و در در کرده و کوفتگی عضل و با پوست خج غار مفت حصاة و طلا و با سرکه
راغ جرب و بکر جرب و محمول و بخور او قاتل بنین و خسر سبز و مصلحتش افسیتون و انیسون و قدر شترش کشتال و بدش اذخر است
با حرم قمر فصل نصاری و تبرکی شجک نامند و آن شگون و درخت اصل و نباتات او لاحدی مشاهیر نکرده و مخصوص
خراچین است که از ساحل دریای می کند و قسم نرا و شکل و اندازه تریتون و قسم ماده شکل یاسمین است و سیاه و تند بوی
و با عطری قوی و نوع و در سیم گرم و خشک و منفع و محمل قوی و مقوی دل رسیده و بکر و اعضا باطنی و دماغ و با واده و منفع
و ریاح غلیظان و استسقا و عمل سودا و بلغمی و تقطیع البول و تسلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارود و جمع نراق الاغصا
و طری و نزلات متوالی و بزرگ و بان و فطی و جمیع امراض بارود و ماضی و وحشت و سرد اسهال و خفقان و خنده جم او با شیر تازه
و شکر طه اوست نبات محرک با وده و اوست یکد ریم آن در بر رقت طهر زنان با عن محل ایشان و در برون کیده و در قسم
او هر روز موجب منع حمل و انحلال و جهت سبل و قوه با صره و غشاده و طلائی آن را حلیل اند و حلقه و مقوی قرحم و بریا فون
جهت مکتبه و سد و ماضی و نزلات بارود و جرب و سوط و نفوح او همین اثر دارد و در قرحم که بزرگ و او را با بجز و نیم کلسر و خشک
او گاو زبان و نصف جز و قبول که مجموع را ساید و تقطیع کلاب کرده کنند و جمیع افعال قیام مقام شتر و تریاق سموم و مقوی هوا
و منفع و جهت تبدیل اخلاط در غی استسقا و امراض بارود و معیدیل و شراب او که بجز از با شانه از و جز و آب انارین و بکر و عمل
مخلوط نموده و در شیت کرده و بکف و در سر گین پس و دفن نمایند بر آب شتر و قیر و چون همین شراب را با شکر تقویم آورند جهت
امراض بارود و صعب نظیر و گویند تر قفل مضر کرده و امعا است و مصلحتش صنع و قدر شترش کشتال و بدش مثل او و در جینی
و نصف بسا است و قفل بستانی در شجک است و قرحه اسم جنس پوست هر درخت و جرب است و در اولیا
پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبو و سیاه و دانه تر قفل و در بوی شبیه بان و او را تر قفل آن است
نامند قسمی بل سحر و در بطری که تر از قرقفل و شیرین تر از آن و در بوی شبیه بدرا چینی است و قرحه الدار یعنی گویند
نزد بعضی پوست و درخت و در جینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مخطوط و خطوط و قسمی سفید و روشن دیارند
و بهترین قرقفل است و یونس گوید در افعال ضعیف تر از در و جینی از قیر تر از در و جینی دانسته اند و تر قرقفل در مزاج
در افعال مشابه قرقفل و از آن ضعیف تر است و آخر دویم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و در قوتیه سده و بکر و سرد
تر تر از در و جینی و جهت نای و قوه و صرع و امراض عصب و در دماغه و اصل نایف و ضا و او با سحر که راغ جرب و قرحه با و شتر
در ریم و بدش سلیخ است و قرقفل غلبه منبری گیاه است بر شش شبیه بزرگ کلاب و بزرگ فیه و از آن کوچکتر است

بقدر زهری و با سببهای دباخته و کشتن نفس باین سفیدی و در بوی شبیه بقرنفل و خوشبوی مانند زهر بن سیاه و در بوی شبیه
 بدار چینی و در موضع نمناک و اکثر با درون میروید و در ویم گرم و خشک و محلل یاج و منض و رافع صرع و بوییدن او جهت
 زکام و آب طبع او جهت عسر النفس و سرفه و طبعی و عسر البول و جلوس در طبع آن جهت انقباس حیض و ضد و برگ او جهت صرع
 و در رم ریجی و طبعی جسم و ابد از غلبه و در ویم پستان و در ویم انجماد شیر آن مفید و خوردن پخته او جهت انقباس حیض
 و از آن جنین و با شرب چه گزینان مواد و صفا و مطبوع او در آب جهت کونگی اعضا مفید در روغنی که در ویم پستان
 باشند جهت زرد که از آن و مضر خوردن و مصلحت شنبه و قدر شربش یکدریم است قرا قاطط غلبه ترکی اسم بزرگ
 بقدر غلغل و در شرب شبیه بزرگ و در افعال قریب بان و ظاهر نوعی از آن باشد و بعد ادوی شنبه نموده آنرا
 زغال دانسته اند و قال اسم فارسی تر آنیاست قرا صیا اسم رومی است و بوی حب الملوک و نفاری
 الیها را مانند و یکلاس شمس شیرین او است و الیها بود و ویم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حدت
 خون و صفرا و صفوی سده و رافع غشیان و التهاب و دانه او را چون شیر گرفته باغشتر آن را زیاده نباشد و چسبک
 مانند و در قهه البول بیدیل و خشک قابض تر چون نمزدانه او را با پیه که نرم گرمیده فسیلهای باریک ساخته و در احوال
 بگذارد و رافع جراثیم بجای بول و منقی بول المده و در قهه البول است و یکلاس در اول سرد و تر و ملین طبع و سرد
 و الاستحاضاء و غلغل و عارضه حرکت باه و در ویم و بعد از طعام مورت نموده و مضغه سده و جهت خشونت حلق و شرب مفید است
 و مصلحت جوارشات و صغیر و گرم و خشک و جالی و منوی دو و قطع سرفه مجرب است و مقوی باه و مفتحه حصاة و محرک
 است و در آن خشونت حلق و التیام دهنده و زخمها باطنی و صفا و جهت سوختگی و بکوی رنگ خساره و شرب و احتیاج آن
 مقوی بهر و رافع جرسیم و قدر شربش یکقال است قره العین جریب الما و کرفس الما نیز گویند چه او را و طعم
 و بوی شبیه به جریب و در برگ و ساق شبیه بکرفس و در آب میروید و کشتن زرد و با عطریه و قندی است و در ویم گرم
 و خشک و محلل و در بول و فیض و مفتحه سنگ کرده و منحن فزاج و باضم و مفتحه سده و حالبس زرد الدم اغشا و سرن
 کننده و زسار و غلغل طبع او مسکن از زهر و سرفه و مضر غلغل و مصلحت غلغل است قرع فبارسی که و در ترکی بقیاق نامند
 و در ویم بیا شبیه که با کدی نیز و دیگری را در می گویند و مجموع آن در ویم سرد و تر و ملین و مفتحه در بول و عرق مسکن
 تشنگی و تبخیر اندازد و آب مطبوخ او و او را بچرخید که یکشب را تشن اتون و تنور گزاشته باشد با عسل و اندکی بظرواز
 مسهل باشد و ال صغیر با فانس خیار شرب و ترنجبین و غیره نقشه چتهای صفراوی و ویکو با ترندی و شکر چتهای
 سرفه و حرارت و مانع و موساس من خون و در ویم و در سوری که از بخارات حاره باشد و شقیه مواد کرده و اما مفید در
 شرب شبیه با بیل و شنبه و شقال است و در ویم که در و با فزوات جهت قتهای حاره و سرفه گرم و تر و طبع بدن و در ویم
 و در ویم سرد و در ویم که با کدی و رافع از آن باشد و با بیل و شنبه و شقیه و شنبه و شقال است و در ویم

در مریای او بهینه مواد سوداوی و تقویت دماغ و توطئه خلط صلیح موثر در سیر عبارت از دست و نذ کو میشود و ترشی او ملطف
 و باضم و مسکن جدت خون و صفراست و اقسام که در توفیع و مضغ مده و مسقط احتشاد مضغ مواد بلغمی و صفراوی که از
 احراق بلغم باشد و باعث تولید و پدید آمدن و سریش الاستیال و خلط موجود در مده و با اغذیه متقلب بلغم غالب آن میگردد
 و هر گاه مده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمیه و مصلحش زیره و ادویه چاره و در مریای صفراوی غوره و سرکه و انشال
 آن وضعا کو بیده او جهت اورام حاره و التهاب مده و اختشاد و در سحرار و رفع نیوایی و خشکی دماغ و قطور ابابو
 باروغن گل جبهه در گوش و درم حاران و سوط ابابیش و ختران جبهه سرسام و بنیان و سحرابی و غوره بابو
 جبهه خنق مفید و ساینده خشک او جبهه سرور و در سینه و التهاب صفرا و در گلو و انشال باب گل و ابابیش و در گلو و ابابیش
 آن جبهه در دوزخی برقان که در چشم باشد بنایت بر ترش است و پوست خشک سوخته او در قطع زنف الدم جراحات و رفع
 اکله و زخمها مجرب است و باروغن تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت هین و خوردن آن جهت بواسیر و زنف الدم
 اختشاد مفید و چون جوف که در انجست الحیدر محلول ساخته بعد از چهل روز در آب او را با خاشاک سفید خضاب نیکو است و خنق
 تخم که در دوزیم سرور و در اول ترو جبهه حرقه البول و لاغری کرده و در حوضه نشانه و نشانه سینه و زنف الدم ریه و پتیا
 حار و خشکی و سرور و در حوضه اسما مفید و در غن تخم او جبهه رفع نیوایی و بر پوست دماغ و مضغ صفراوی و سسل و پتیا حاره
 مفید و قدر شربت از تخم او در غن آن تا بهفت متقال ویدشش نوز تخم بند دانه است و در غن که در جوف او را کو بیده
 اب انزابار و آن روغن که بید جوشانند تا در غن صرف بماند سرور و در مطب بدن و جبهه صاحب دق و تاثیر و حرارت
 و بر پوست دماغ و تشنج یا بس سرور حار و نرم کردن صلابات بسیار مفید و چون که در پوست جدا کرده با دانه و پیله
 کرده بزرگ بند و بخور تا ماهر شود و چربی از اجماع کشند در تطیب و ترو سرور و تر از روغن است که با روغن که بید ترتیب دهند با
 قرصه عسل که خادار است و اقسام میباشد و بزرگ اقسام آن مفردش و از میان بزرگها ساق میروید و یک قسم را
 ساق که دارد خادار و حوالی که با گلش سفید و بخش سطر و بخش با شیرینی دانه کی تند و مانند طعم زردک و باغی
 هنوز مانند در افعال مانند مسکس است و قسم دوم را بر گشتن بخش و خادار او نرم بسیار و ساقش بقدر وسیع
 و از نصف عسلای و شاهما میروید و ترو تر از اول و قسم سوم را بر گشتن یا با سته داره و بخش و از سطر میروید و سطر
 و قسم چهارم را بر گشتن و سطر و ساقش به شعبه و بقدر زردی و مملو از خادار با مایل بکبودی و ظاهر بخش
 و باطن سفید و شبیه به همین سفید و قسم پنجم او که از اقسام و صفت مفاد است بر گشتن بسیار و خادار باطنی تند و ساقش
 و بقیه او شبیه یکبار است و قسم ششم که در صفت جلی مانند بر گشتن حبه و دار و توی الحرات است و در بقیه القدر سر جبهه و در
 و مواد بارز و حیرت میداند و قسم هفتم از انواع صفرا بر گشتن عریض و بسیار سفید و بخش سست و با آنکه شیرینی
 در تقویت باه عظیم الاثر است و قسم هشتم را ساق بقدر ششیری و نصف او تیری و باطن سفیدی و شانه های تند و با آنکه

در شش عدد و شش بر از میطری گشت سایه و در طعم تید به بزرگ و از مطلق در صفت مراد همین قسم است و او را
سده سس نامند و در مازندران و ولایت و در تاجیکان سیاه گویند و گویا محف شش شاخ باشد در آخر اول گرم و خشک
و تر باقی سموم و محلل صلابات و نفخ معده و در حیض و بول و شیر و عرق و سیراب الهضم و صفت حصاة و اکثر قبول ماکود
بهر است و آب او را نه منصف اجناس محض و در دیگر امثالی و آب مطبوخ او با شکر مسکن و اورام و جراحت باطنی و
در اومت او را نه اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شراب او که با مثل آن سداب طبع یافته باشد بقدری متقال چپه
در دیکجا مجرب یافته اند و یک متقال این پنج او با مثل آن تخم زردک بنایت محرک باه است و در بای و با عسل بنایت مقوی
اختلافها و او با مثل آن ارد و جو را نه قروح و رطبه ساق و ابتداء و از الفیل است و مضر فتنه و مصلحت کثیره و قدرش شش
یک متقال است قرض نیت رومی و آن حیوانیت در غایه سست و بقدر بخودی دست بر و بدو و در بر گها و اشجار شکر
میشود و چون بحد طیران رسد تخم کچکتر از دل میکند و رنگ او مخصوص این قسم است و یکگز و او ده جزو بر ر بسیار
رنگین میسازد و بهترین و قهرسی است و در بلاد ارمینیه و مواضع دیگر مخصوص اشجار دیمیت و در سیر با یافته میشود و در
سده و خشک و شرب او را با عسل تا یک هفته جهت قطع میضی مجرب دانسته اند و انشامیدن او با سرکه تا یک هفته مانع
حمل و ضا و او با عسل جهت التیام جراحات عطیه و با سرکه جهت تسکین اعضای و جراحت عصب قوی الاثر و در
مخفف بر اسیر و تعلیق او با بر شش سرخ را نه تپا و نظول آب مطبوخ او مانع به رسیدن قمل و محلل صلابات و جهت
و از کردن کرم و زود و قدرش شش و در هم است قرقط همان خیریت مانند فاد که در جوف اشجار کهنه پیچ میرسد
خصوصاً درخت نر ماد و درخت مقل را در گویند مخصوص درخت مقل است در دویم گرم و خشک و در شیر و حامض
اسهالی نرف الدم و ضا و او با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن و سنون او جهت تقویته نش و سفید کردن آن سفید است
قرط بضم اول و فتح ثانی و طای جهله اسم سهر مضمض است قرقط یکم اول و فتح ثانی اسم کرات البقل است
و در مصر کرات المایده نامند قرقط بطای مجبه فتح اول و ثانی اسم درخت نوعی از میندان و نه گوشت قرانیا
اسم یونانی زغال است قرقط سستانی او را انبارسی تخم کافه و خشک از نامند و در گیلان تخم کاجره گویند و آن تخم
احر یعنی است و سفید و طولا می باشد در دویم گرم و در آخر اول خشک و شیر و اسهال اخلاط سخته و نفخ و از او را نه سرفه
و بواسطه سده و مضمض کشنده شیر در معده و گدازنده نمجسد آن و جهت مانع از یاب و جنون و در سرب
و مبداء و جرب و نیکو کردن رنگ رخسار و استفادگی و زرقی باغ و چون بنجید هم او را در غیر طل شیر تازه حل
کرده صاف او را بنوشند را نه ریل و نزلات و امراض باره و مقوی باه و مقوی سینه و صوت و سی متقال این شش
او را باقی سوزن جهت امراض سودا و او باخیزش به جهت تباهی مینی و با عسل و نظرون و با دوام و امیسون و نفخ جهت
شفیه و مانع بدن از نفخ اخلاط فاسده و در مفاصل و شری و جبارات دمی و یاغ و زهره ماسش و نخود و آسپ

و نحو داب منفع و محلل و سهل بلغم رقیق و سوسه و قنده با شیر و او جهت قویج و امراض دماغی مفید و جوشانیده اورا
 قوت مسهله ضعیفه است و مفرمه و مصلحتش انسیون و قدر ترشش از ده در هم تابست در هم است دروغن تخم
 کافشه قریب بروغن تخم گمان و قایم مقام روغن تخم انجره و جهت ربو و تحلیل اولام و اخراج کرم معده نافع و مضر معده
 و دواست شرب او و تدبیر انرا صورت برض یا نه اند و قوطم بری شب به بهستانی است و ساقهای و سرگ سفید
 و در آخر ساق برگ گل ترشش ظاهر میشود و گل او زرد است در دویم خشک و در گرمی معتدل و شرب بکنتقال از
 برگ تر و تانیم شقال جهت گزیدن عرق نافع است و عا دای می غلب با کزیده ادر است نکا دارد اورا ک
 الم نیکه و چون بپزند اورا که نمایه قرون السبیل دوا می سست و اختلاف بسیار در ان کرده اند و آنچه
 از کتب حکمای هند ظاهر میشود و سستی ریش است سیاه و بار یک با و خشندگی و ان بعد با ریکتر در از تر و بعضی
 از سنبل هندی یافته میشود و سستی از ان سفید تر باشد و چهارم گرم و خشک و عا دای با سر که نافع زخمهای کهنه
 و روغن که در آن جوشانیده باشد نافع جمیع در دای بارده و صلابه اعضا است و در بعد هم او کشته با قوطم
 عقل و بول الدم است قرقو معھا اسم یونانی نقل روغن زعفران است در سیوم گرم و خشک منفع
 و سخن در بول و محلل صلابات و مقوی اعصاب و الکحل جالی بصر و قوی روح با صره است قراطا رعون
 نباتت گرش مثل برگ گندم و تخم شنبلیله بجا و رس نباتت تند و گزیند چون مردوزن چهل و از ان ناشتا
 تنا و نمایند و بعد از ان مباشرت واقع شود به پس جلد که در قوطاس بفارسی کاغذ مانند و مراد اطبای از ان
 کاغذ مهری است که از ساق بر دی و لعاب بنجین ترتیب میدهند سر و خشک و جهت قویج و سوزش معده و امعا و با
 طبع سرطان جهت قطع خونی که از شش آید مفید و خیا نیده او در آب و سر که قاطع افت الدم و اسهال و سوسه ا
 جهت اقیام جراحات عظیمه و تقویت لثه و سعه زخمی که دریا از موز و کفش بهر سد و نفوخ او جهت رعان و حقه او جهت
 زخم اسما و بخور او جهت زکام و الکحل او جهت بیاض و دمنه و زخم ششم نافع و قدر ترشش بکنتقال و در شرب بر دسب
 سوسه و کاغذ کند و سوسه و در اکثر امور قایم مقام اوست قوطمان معرب از هر طمان و مذکور میشود و ابو حنیفه
 و سوری اسم دخی و است است شبیه بدخت جبار و در ساحل عمان یافت میشود و در برگ ریش او خوشبو و
 شرب خشک از انقدر و در قوطال جهت اسهال مفید و است اند و قیون و قمر تیا اسم یونانی کباب
 است قریص غذا نیست که از لحم لطیفه مثل مای و زغال و جود و باد با سر که و سینه و میوهای تازه خشک و در
 خوشبو تر قریب دهند مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سودای و خلل اعضای نفس است قرا و پنجم
 اول بفارسی گفته نامند حیوانیت مثل ساس و در بهایم شکون میشود و طبع و افعال مثل قناتس است
 قرا و یکسر اول و شش ثانی بفارسی در ابو زره و میمون دینی نامند و در جمیع خواص قریب با سنان طرا و زین

مانع بودیدن موی و مجرب است و سم مخرون که از زان مخزن در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل میشود
 و از اسرار مکتوم است قریباً نصف اول و نیم ثانی اسم یونانی نبات النج است و گویند خضیا است و نزد بعضی
 ریا است قریباً ثانی در بنده است قریباً خرب ثانی است قریباً سلخاست قریباً خرب غلیظ
 است قرن الحمت شای که گدن است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 اشتغال است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 بهشت در راز بالا بخرد است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 قرن البحر مرجان است و نزد بعضی که با قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 حرت است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 سعد است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 ترکی است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 اسم ترکی قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 در دار است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 ترکی صفدر است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 خوشبو و سفید بر آینه و از آن که چکیر و شعبه او بیشتر و متشک و تخم مانند انیسون در سوم گرم و خشک و در
 بول و حیض و مسکن در دمای بارده و محلل ریاح و تخم و ساق در اطعمه باعث لذت آن و چون آب طبع او را باج
 رطل یا شکر نبوشند و تشکیل ریاح و در دوا مشا مجرب دانسته اند قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 قضا ریحان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 اسم ترکی قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است
 و غیره قسط بخت شبیه به لعل و از نواحی هند خیزد و نباتش مفروش و بی ساق و برگش بعضی
 دانه قسم میباشد کمی شیرین و سبک و سفید و با عطریه و قسط بختی و عری نامند و شمس مایل بسیار است
 و سطر و سبک و کم بود و تخم و او را قسط بختی گویند و شمس مایل بسیار و سنگین و در وزن شبیه سبک
 شمشاد و خوشبو و بی طعم است و از مطلق او مراد قسط بختی است و بهترین او سفید تازه گرم و شیرین
 است که اندک زبان را بگز و خوشش تا چهار سال باقیست و زرق در میان او و راسن که قسط بختی

قسط بختی
 قسط بختی
 قسط بختی

شامی باشد عدم عطریه را سن است و عدم گزندگی زبان و صلابت این در سیموم گرم و خشک و در بول و جیف و جاذب
از عرق بدن و تریاق سموم حیوانی و مفتوح شده و جگر و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و صمغی و کشنده اقم گرم شده و جهت
در درجم و در سینه و خشک گاهی عضل و تقویت میده و جگر و دردهای غرضه و داغی و میده و صلابت و حاصل و عضلات
و تحلیل ریاح و اخراج سنگ کرده و با سنجین جهت پت برنج و با عسل جهت بر وضین النفس و سزنگنه و برغان و
علل سپرز و دستقا و شنج و کز از در غشه و خدر مانع و بخور را قاتل ضین و رافع و بار در زکام و ضما و اوجیت
کلف و عرق انس و دردهای بارده و باروغن زیتون جهت رفع کز و فاج و در ستر خا و در دگوش و سوط او جهت
در در سرفرن و در و او جهت قروح و طبعه نفید و زجر او مد حیض و قاتل ضین و طلاء او با سرکه و قطران و عسل جهت
در انشعاب منش نافع و مصلح کل انگین و مفریه و مصلح آن اینست و قدر شتر شش یکد ریم و بدش نصف او
عاقه و خواست و دروغن قسط سافج که مشطیخ را بقدر چهل مثقال نیکوب کرده یکشنبه روزه در شرب حبسانیده
تا چهار صد مثقال و دروغن زیتون بچوبشاند تا خراب شود و دروغن بماند گرم و خشک و محلل قوی و رافع و برده میده
و جگر و لوز پتهای طبعی و سودای و مقوی و قدر شتر شش تا هفت دریم و دروغن غیر سافج او در سورت و اندک
است قسطوس اسم یونانی بلبلاب کبر است قسطوان اسم یونانی بنایتیت که بالفعل مفقود است
ساقش مربع در ماده پردی و برگش دراز و بشکل بیض و از ساق میرود خوشبوی و برگهای او اسفل بزکتر
و از اعلی نیزه و برگش دراز و گلش زرد و در بوی بنیه بصفت و تخشش در انتهای ساق صحیح و تخشش باریک
شبهه خرنوب و مستعمل از آن برگ و بیخ است در سیموم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از آن رافع
مفرت آن و از جربا ثمره اند و در بول و مسهل و باضم و جهت در سپرز و صفت جگر و صرع و جنون و قرحه
و عصاره او جهت در دگوش و در دندان و طبع خلاف ثمر او را جهت قی و موطوب و با دست اند قسط اسم
مجازی خرمای خشک است که کمال رسیده باشد گرم و خشک و مسکن تشنگی طبعی و قاطع اسهال و طوبی و محلل براد
سینه و در برضم و قلیل غذا و مصلحش گردگان بد داده است قسط بلبلابی ثمر برگش مشبک و ریزه و شاختر
باریک و شرب برگ و شاخ او مد حیض و خربزه او در غرض ضین و سوط عصاره او جهت غفرت جینوم و آب پنخ او با سرکه
جهت گزیدن رتیلان است قسط لیدون کابجی است قسطوس اسم جنس مشط قسط شامی را سن است قسط
الحمر و قسط هندی و قسط چینی قسط تلخ است قسط بحری و قسط الحلو و رومی و عربی قسط شیرین است
قسطوس جنین بن اسحاق گویند این قسطوس کبر است قسطیر رصاصی است قسطور پود
و قسطوره خندید ستر است قسطوس زنجار است قسطا سنج است قسطل شابلو است
قشراق اسم ترکی راک است قشالا دن اسم و دروغن زنت است و در زنت مذکور شده

قشور اسم جنس بوست اشجار است و انما در و بر و بعضی را اعتقاد اند که آن م از غذا ایته ندارد
 و قابل سفید نیستند قشور مشمش مریب از کشتش فارسی است و در زجب خواص آن مذکور شد قشور ارام
 اصطلاحی بوست حب الجلب است نزد اهل بغداد قشور الکندر صلیح باریک کند راست شبیه بوست و او را
 از کندر لطیف دانسته اند قشور البیض بوست تخم مرغ است و در بعضی مذکور شد قشور با اصطلاح مهر بوست
 درخت زرشک قشور بیا فاری فی قشور کی قاسیس نامند و اقسام می باشد هندی آن که با شش نامند غیر
 محووت غیر محووت و باقی اقسام محووت اند و قشور سی سی سبز است که در غیر آنها بیاید باشد و اجامی مخصوص است
 و قلم فی شکر از اقسام است و عکاشش که قسمی از نیل است و چون در زمینهای انداز پرورش نامتی میشود
 آن م فی در دویم سرد و خشک سوخته آن گرم و خشک قوتیر و با اندک حدتی و ضا و تازه گوید و او جاذب
 بیکان و استخوان و خار از بدن و با سر که مسکن در و کرم و ضا و برگ تازه چیده او را م حاره و با د سرخ و شرب
 ساینده او با عمل چیده سرفه و سوخته او قند را کنی منفع سده زهره و مهر شش و مصلح آن کثیر اوقده است و ضما
 سوخته او جهت جرب و حله در زخمهای چرک دار که سوزان و جهت جلا می دندان و سیلان خون لثه مقیده و طمائی پنج سوخته
 او با بوست آن یا مثل او صا چیده رویانیدن موی آن و جلا می بشیر مانع و اکحال رطوبتی که در برگ فی صانع میشود
 جهت بیاض عین از جریات است و فرش کردن برگ فی فارسی که آب بر آن بیاشند جهت صا جان شب حاره و زنج
 شدت گرمی هوا و ضا و آن موثر است و شکوفه او جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش سپیدیل قشور اشک
 نیشکر است و در اول گرم و در دویم سرد و با عمل مسمن بدن و منفع سده و ملطف خون و منقی مثانه و در اول و منقو
 سیند و سوز و محرک باه و طین طبع و موی قی و قاطع التهاب معده و موم لفع و در یاب و نچته او که دوست چشاده
 باشد نفع او را می میشود و قی کردن با آب شکر منقی بدن و اکحال خون شمر غیر مطبوخ آن مفید است و ضا و ضا
 و مصلحش انیسون است قشور الذر سیره نباتیت زیاده بر شیری و بار یک و محووت و بیرون و سرخ نایل
 بر روی دانه درون و سفید و محلو از چتری شبیه به نپید و ساقش پر گره و از قلم باریکتر و خوشبو و با قطن و هندی
 و تلخی در دویم گرم و خشک و ملطف و در بول و عرق و مقوی دل و جگر و ران و خفکان و استقا و در و سینه و جگر و
 و عسر البول و قطیر البول و محلل او را م و انیام دهنده شکاف عضل و ملج او با تخم کرفس جهت جیون و امراض کرده
 و زنج سرفه مزمن و وجع الفوا و بار و جلولس و در یاب آن جهت در و رحم و استنشاق دود او جهت سرفه رطوبتی مجرب
 و در و او جهت خوشبوری رایحه زیرین و عرق شکستگی اعتقاد نافع و اکحال او جهت جلا و تقویت بفر مانع و مضر که با
 و مصلحش انیسون و استقال او با منغ البطم بهتر از سایر چیز است و قدر شش تا دو در سیم و بیش عدس الماش
 و بوستر الطهار الطیب قصد بر رصاص بعضی است قشور اسم جنس بوست است قشور قشور

قدیر الزر زهره
 زهره

الانوار
الطاهر

توزیت قصبه بر انقباض الذریعه است قصاص بضم اول شمی از طراز است برقی الهام و کجک دانه
و بسیار سفید و خواص طرز کشتن قضا و بضا و بجهت فارسی در اسبک این نامند الکمال و ضاد و مانع و
چته تاریکی چشم بیدار است قضم قریش منو جعفر است قصب و قضم و طبع است و هر چه تعلیف کنند
اسم جنش شامل است قصاب مفری از اذان الترات القاف مع المطار و غیره قطران
دو نوع میباشد یکی سیاه و بران و غلیظ و تند را بجهت و اورا قطران برقی نامند و یکی رقیق و غیر بران و آن قطران
سیاست و نوع اول از دخت شیرین و ثانی از دخت صند و از دخت ار در غیر آن حاصل میشود و طریق
عمل است که چوب و شاخهای او را قطع نموده بر روی هم چیده جای در آن مکان بچهر میکنند و آتش می افروزند
تا مائیت او در آن چایه جمع گردد و بدستور آب شامل بخارند کوره را با آتش طبع میدهند تا منقذ شود و این قسم را
در عراق و شام زفت یا بس گویند و بهترین قطران نوع برقی است که از شیرین حاصل میشود و چون بقطر
یا با سرکه و سفیدی تخم مرغ از سفید کنند چته غایب غایت نیکی است و دضان او لطیفتر از اصل او است و در آخر
سیوم گرم و خشک و حافظ اجسام و موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جبین و مخرج آن و با قوه تر مائیت
و مانع و باد طمان و مخصف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جالی آثار و موجب تحف کشت و زخمها
بدون اصدات و جرح و التیام و بنده زخما و شرب او بهت و رسیدن و برود و سرد و بارده و ضعف و جگر و ران و کمر
و استقا و کرم و ریاح است و مانع و زجر او مانع انعقاد و منقذ و قطور او بر دندان متحرک و در دناک و کرم خورده
رانع الم و مخرج کرم آن و حقه او بهت اخرج اقسام کرم و ضاد او بهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رفع
دار الفضل و دوا الی و استقا و صمد بار و حفظ اعضاء از فرس و سرما و گزند مار و رفع خناق و دورم
لهام و طلای او بر قصب جهت بزرگ کردن و منع حمل و بایه گاو و کوی چته منع گزیده است و قطور او با سرکه
چته کشتن کرم گوش و با آب زرد چاه در گوش و دوی و طنین و الکحال او بهت بیاض که در رقیه باشد
باشد مانع و قدر شترش از نیم منقال تا یک منقال و زیاده از آن کشته است و بدش فقط سیاه و جاد و شیر و
گویند بوزشش فقط و نموزن او برگ و دخت شیرین است قطب استشم می بنایت بنیه بدخست به و بر
باریک شترش بقدر الوجوب و بیدانه و بعد از رسیدن شیرین و سنج میشود و خوشبو و باقیض و بعد از خوردن
آب او بجای دانه نقل مثل گاه از آن میانه در دویم سرد و خشک نموده و بر آب سوم و ضاد او و چشم چته جمع کردن
اب نازل موثر و طبع برگ او محلل و آرام و چته چشمتها و منع کثرت دمل و طول او بهت و در و منقذ و در و جرم
نور او چته تحفیت قروح و طبعه و فرس و شکلی آتش و تا بیل و صنع او اگر یافته شود و خوردن آن مانع استقا و
و محمول او بهت و اسیر و بخور او بهت و رفع سرد و افسون موثر است قطن بفرسی بنیه و شرکی بنوق نامند

در دایم گرم و خشک و محض و شکو فله نبات منزه و یکوقه آن ترب با سکار و شیرینی که از آن باز نه بقدر است
 در هم آن رافع نقصان و اعتدال در هم دو سواست و جهت ابتدای جنون مفید و ضار و شکو و برگ بدستور پنبه سوخته محلول
 او را در رافع محلول و مانع آید کردن سوزش آتش و آب برگ او قاطع اسهال است بشیر طبع که با شربت سبب بدین است
 تا برین مطلق از آن نباشند و بواسطه منفع و تخفیف پنبه تازه و مقوی بدن و سوانق صاحبان عرقه و کثر از و فایده و ضار
 برگ او بار و غرض کل جهت نفوس مجرب و جلوس در طبع آن جهت اعتدال در هم و بخور و جهت زکام و سوخته او در قطع
 خون جراحت مجرب است فیکه از آن ساقه کثیر فایده آتش زده و طرف دیگر بر تالیل که از آن بدست که ترب بدین
 رسد و سه روز بکار نمایند و در رفع تالیل مجرب است و چون شاخ پنبه را در گوشتش که از آن طرف دیگر را بسوزانند ای که
 در گوشتش زنده باشد جذب کند و پنبه که پنبه دوسیده مانع گوشت مرده نرم است و ضار و جمع اجزاء و مقوی معده و
 محلول و جاذب خون نظایر طبع و منزه پنبه از با سکنجین در مجربین و با و اجنبی در مجربین نباتیه می باشد و در
 شربت از شکو که تا چند روز در آن منزه پنبه دانه او تا چند روز در آن تخم او میسوزد و مقوی و ملطف و جالی و رافع سوز و
 منفع و تدبیر با و جهت امراض باره و پنبه دانه است قطعه است اسفالتی رومی است و او را شربت فارسی نیز نامند
 مانند پودینه بنفشه و شربت نزدیک اسهال و گشتش بر تالیل زردی و در از و زرد و شکن و گل و تخم او یا بل زردی
 و با آنکه کثرت است و بری و توتیر از نباتانی در طبعه و بر دانه او که از آن است در دایم سرد و تر و سیراب
 و انجم و رافع او را در حاره باطنی و ظاهری و موله خلط صالح و سواقی و جگر حاره و صاحبان تب حاره و ملین طبع
 و ساق او منفع و در رافع او را در ظاهر و باطن و با شکو جهت سیر و شکو کرده و مانع فایده و با او و پنبه منفعه غیر
 محلول و سواقی و بل و منفع و در رافع او را در ظاهر و باطن و با شکو جهت سیر و شکو کرده و مانع فایده و با او و پنبه منفعه غیر
 ششینه آب هیچ او را با گشتند هر که است بدون تغییر رنگ آن و تخم او در گرمی مقل و در اول خشک و منفع
 و محلول او را در باطن و ظاهر و با غایت میسوزد و چون تاسه نه از آن نبوت و جهت استحقاق مجرب و دانه اند و جهت
 عصر البول و تقطیر البول و منفع کرده و التهاب و شارب و بقیان سوز و تبهای مفید و منفع که در بقیان فی شک و عمل
 است و الکحال او با شکو جهت جرب مانع و قدر شربت در دایم است و تخم بری او با بقیان بقدر شربت شقال و در دایم
 بقیان شربت نصف رسد تا سیدن او با جهت اخراج ششیه نبات مجرب یا فایده قطعه است بقری نباتیه ششیه
 بنوع و بخار و گشتش ششیه به برگ زیتون و از آن درشت تر و با آنکه ششیه در ساق و دریا و شور و زار و
 و آنچه در ششیه مملوخته نامند و بهتر نبات قطعه است و در بعضی قطعه بری مملوخته است گرم و تر و مملوخته است
 و منی و محلول با و تخشیت در دایم جهت اعتدال در هم و در بعضی قطعه بری مملوخته است گرم و تر و مملوخته است
 غذای است که از خیر و روغن ماهی برقی و کوچک تربیه و پنبه از مملوخته او را در دایم و سیراب و شربت و پنبه

از شته بهای پنج گوشت قیده کرده چون از اصول ساخته در روغن سبزی می کنند اقام او مولد خون سفید و سمن بدن
 و کثیر غذا و بهی و در مضموم و مولد سده است و آنچه با شته بهای ترتیب دهند در ترتیب قوی است و قلیل غذا تر
 از سایر و مضموم و مصلح اقام دیگر آن سکجین است قطعا قه بفارسی سگ و سبزی با ترکی باز
 بقوه نامند و آن مرغیت نیز اگر از کبوتر و مخطوط بالوان مختلفه در روی غایت در صحرای بی آب و سنگداری میشود
 از دودم گرم و در سیوم خشک و متعوی جگر عصب و سده و شش سد و در آن بستن و در میان عین و نای و در دود
 احتیاد و عصاب مولد باه و در مضموم و مولد سودا و مصلح او سرکه و در روغن و در احتیاد و او و در شش و سنگدان
 او مولد سنگ کرده است و احتیال او به بیاض سفید و استخوان سوخته او که با روغن ریتون بسیار جوشانیده
 باشد بهتر و و یا نیدن سودا و القلی کجی آنه نجر با تانسته اند و باید در روز از زنج گشته تا و نای
 قطا یفت بفارسی رسته خطائی شود و در اطریه اشاره بان شده و خوردن آن با غسل مولد خون صالح و
 سریر الهضم و کثیر غذا و تقوی اعصاب و موافق ناپهین و جنین القوت و چون او را با مغز و گان تنا و کثیر
 و بعد از آن سکجین نیز شته نهایت باعث ذبی بدن میشود قطونا گیاه نیز قطونا است در افعال مثل گیاه
 بارتنگ است قطا ریقا استقر و ندر یون است قطوس اسم یونانی خرس است قطالا
 نمبی گوید اسم یونانی در دار است قطیر تب بریت قطه سنور است قطم بنه کهنه است
 و در قطن مذکور است قعیل نزد بعضی از اقام نظر است و نزد بعضی اسم قطی سقر الطیون و آن بخیت
 بقدر ششقی یا بل سبزه یا تلخی و گزندگی در گشش شبیه به برگ گس و کرات و سمن در دودیم گرم و خشک در
 بعضی افعال شبیه به یاز فضل و صاره او را بقدر دوسه در هم با آرد که سینه خیر کرده باشند و در سینه
 به سبز و خون جگر بسته اند و صاحب نهان گویند نهایت شبیه بساق کنگر و سفید و سبزی بی برگ و بگی
 فوی نه و با اندک تندی و خشک از دود یا بل سبزه باشد و از آنچه با شیر و ماست تنا و نایند فعال اسم
 عربی شکوفه انگور است قعش اسم عربی شامل قضی التعلیق و تقار است القاف مع القاف و غیره
 قعشر اسم جنین فاروق الحیات و آنچه شبیه بقدر و رنگون باشد قعشر الیه و دوسم است یکی
 در ساجل یافته میشود که سسمی بحر الیه و است و موضعی که در قدیم کفرای گفته و آن جسمی است تخمیش مایی
 سبزه و در وجهی غالب است و از دریا با حل به آید و سسمی از زمین کنار دریا که جگر کنند بهم میرسد و صوف
 تذکره مخصوصی بخیر و طریستان در ساحل آن دانسته اند و آنچه از جبال حاصل میشود از آن اسم صوبایی و عربی
 الجبالی و از قعر الیه و القاف است و از مطلق قفر مراد است و بهترین قفر الیه و صوبیه براتی و در ششکن
 است که بخیاک سنگ باشد و در رایجه شبیه بنقطه و این شسم از اجزای تر یانی کثیر است سایر اقام و سیموم

در سینه
 و کثیر غذا

گرم و خشک و در افعال قایم مقام زفت و تیر و قطران و زرد بعضی در منافع ناب مناسب غیر و اکثر خواص او
 از جهات است و شرب او جهت کسلی اعضا و ضربه و سقطه و سرفه و سوزن و عسر النفس و عرق النساء و کزیدن
 بواسطه و دفع اسهال و طبعی و اقسام گرم معده در بطن غلیظه شکم و تراشه و تقویت باضمه و اعصاب و ترجمه و اخراج
 چرک از سینۀ و ریه و درم کوزین و ضائق طبعی و سودای و صلابه رحم و ضعف جگر و کرده و تقطیر البول و بواسطه
 و باضمه و شرب جهت دفع اعصاب حیض یا پس الطلاق و باسر که جهت خون منجمد و معده و تکمیل آن و ضحاو او
 جهت تقویت اعضا و باسوم و آرد وجود نظرون جهت نفوس و فاصل و او را مصلوبه با او به مناسب جهت التیام زخمها
 و نرم کردن او را مکن و دفع گرم آن و دفع درم و اجات و الصاق موی زیاد و پلک چشم و صاف کردن چشمه
 و دفع غماز و دفع برص و باضمه و بخور او جهت گرم کردن و باضمه و خروج رحم و اضطاق آن و نزلات
 ناف و محرک صرع مصرعین و قندها آن و ما الشیخیه و قندها و سنون او جهت در دندان گرم زده و دفع زخم
 که بهر و آن و الکحل او جهت بیاخت و مالیدن او بر دخت الکحل را مکن گرم زدن آن و منفرج و برین مصلحت سرد که
 و آب میوه آسود و پیش زفت و تیر و قدر شربش تا یک گرم است قشر برای مجرب است که کوزین و تقطیر و اسهال
 شامی کرات شامل است قشر کوزین قشر الکفریت و زرد بعضی قشر الیهد است قشر اسرار
 برانی کرات قشر زنجبیل است قشر قنبر است القاف مع اللام و غیره قنبر اسرار
 بنایت که زرد یک ابهای میروید و در سر کثیر الوجود است بر شش مایل بدو و عین و بقدر برگ مؤثر و از یک
 بیخ چندین شاخه میان میروید و سیطری گشتی در هر شاخه یک برگ میباشد و بخش سیطری تراز و روک و کوتاه مایل
 سبز و اندرون آن سفید و با اندک قش و دندی و لده و در اول گرم و در دوم سرد و بنایه مسن بدن و صالح الفند
 و محرک با و جهت سرفه و خشونت سینه و خج و سحج الامعاء و لاغری کرده و اسهال ناف و فلفل و مداومت او مصلوبه
 و سرد و مصلح آن مصلح کسبجین او وید و خشبو و تخم او در افعال قریب به تخم کرب و قدر شرب او تخم او و در برین
 است و قنبر اسرار صلب و سرد و بیاض و هر چند که طبع دهند و خج و فلفل و در ضا آن جهت دفع مواد او را و در درون
 او جهت قروح و قلاع و تقویت مری مؤثر قنبر بنایت بنیه به بنات کتب و چوب او مایل سبز و شاخهای او را
 و شربش سرد و بر زگر از فلفل و اسس و بیرون مایل بیاضی و مؤثر آن طلاوت و اندک که زده و بدست ساق او قنبر
 از پودخت کتب و گشت سفیدی و مستقل از وانه است و بعضی در آب سینه دانه اند و در دوم گرم و در فلفل
 مصلوبه و با کج و بنات او مسن بدن و قدر شربش تا یک گرم و مصلح و مصلحش بود او را و استعمال کسبجین
 است قنبر بیاضی مؤثر و در ضم اول بنایت بر شش بنیه به برگ زیتون و از ان عرق فیر و بنیه او و بقدر
 و زیاد و از ان و شاخهای او با یک بنیه با زرد و در اطراف شاخهای خیری بنیه باقی میروید و تقسیم به دو قسم

در افعال قایم مقام زفت و تیر و قطران و زرد بعضی در منافع ناب مناسب غیر و اکثر خواص او

بدو قسم میشود سیاه باخسونه شنبلیله و منقش کوه باورین های دشت در سیوم گرم و خشک و در وجه
 ر بود و صنف النفس اسهال و فواق با شراب مغیه هبه اخراج منگ کرده و مثانه و احتباس بول نافع و
 ضما و اورانغ بوا سیر و قدرش ترش تا دو دریم است و نبات مصنف باه و مصحح حب صنوبر است قلب بفتح
 اول بفارسی دل مانند گرم و خشک و در نیم گرمی اندک و بهترین از طپور و از بزه است و مصحح سرکه و در غن
 زیتون و او و یه صاره و جرای او مقوی دل و رافع خفقان و احتیال خوبه و در طوبه آن که در چین کباب کردن اند
 بلکه هبه شکری مجرب دانسته اند قلقت جویک لام تاسی مثاقه حب الفلت است و مذکور شد **قلوس**
 بنه یونانی و بمنی اذان الدب است و پنج صنف میباشد و ما این پنج نوعی از دست صنفی سفید باشد و گریش سفید و زرد
 و ماده میباشد برگ ماده شنبلیله برگ کلم و سفید تر و غیره از آن و ساقش بقدر درمی و زیاده بر آن و خیری فامند
 شیم بر ساق و گریش ظاهر و گلش نایل بر روی و تخش سیاه و تخش دراز و سبزی انگشتی و زرد و ابرگ دراز تر
 و بارگتر است و صنف دوم را برگ سیاه و غیره و زرد تر از صنف سفید و صنف سیم را شاخهای بسیار و راز و سیاه
 ساق و گریش شنبلیله برگ و شاخهای قهوه ای و در گلش زرد و طلای و صنف چهارم را برگ شنبلیله برگ و غیره و از آن
 که دیگر و بسیار و ملاصق زمین و صنف پنجم را برگ بزرگ و غلیظ و بار طوبه و صنف ششم و صنف هفتم را برگ بزرگ
 و ساقش زیاد و یزدی و آب و کشته و مایه سبب جمع است م او گرم و خشک و محمل و جالی و در باقوة قابضه و
 ریشهای آن در افعال قایم مقام با این پنج و پنج صنف سیاه او هبه منج سیلان و بکمال آن با شراب هبه اسهال
 و طبع آن هبه شکات غصه و سر ز نافع و ضما و برگ قسم زرد و هبه سبکی آتش مغیه و ضما و برگ مصلوب سوم هبه ارام
 بلخی و دریم چشم و با عمل و شراب هبه شفا قلوس و جراحات و گزیدن و غریب نافع و منقر کرده و در صنف گزیده
 قدرش ترش تا دو دریم و بدیش ناغوس است و ظاهرش نیم تنه که باشد سیاه و در اصفهان که بلاد و در
 خراسان شخار و در گیلان فلیاد نامند و آن از ایشان تازه که می کرده سیوزانند بهم میرسد و از نباتات
 رمت و مر ام نیز حاصل میشود و بهترین او براق و سیاه است و آن جزو اعظم مایون و چهارم گرم و خشک و جالی
 و محرق و شرب یقیر اط او که هفت بار در آب حلنوده و بخور علفه صاف نموده و عقد نموده باشند با ختم توی و نباتیه
 مشتمی و قاطع ملغم نموده و دافع تی مایوس الطلاج و مقوی صوده است و طلای و زایل کننده گزشت زیاد
 زخمهای نایل و ناصور و بیه و برص و جرب و در دفع بیاض چشم حیوانات بیعیل و یک دریم او در همان روز
 کشنده است و در اطلیه استعمال با افراد ممنوع است چه آن نورش به پوستی است که رفع آن دشوار است
 و چون قلی را بار و غن بلکه در انگور باشد نمونیز شود و طبع القلی انش است و نالی مذکور خواهد شد قله
 در شنبلیله است قلیقنی فار است قلوس کوس شیط است و قلوس اسسم شامی کرات

[illegible]

و استسقا و بلادت و کسالت و جنون و تکدر روح و مانعی و اکثر اوقات باه و جفای منی و شریکهای مقوی فعل
 او و ترشها مفسد است و بری و بستانی میباشد و بری برگ مایل بسفیدی و پوست او باز میشود و تخمش شبیه
 بجزایر است و قوتی از بستانی و قطور عصاره او کشنده گرم گوش و سقوط آن منقعی و باغ و شستن بر باطن او
 دفع ابریه و تحمل موی سر و ضماط مطبوخ ریخ او را دفع و در ام حاره و مسکن درد آن و قدر شربش از یکدر هم تا
 دو در هم و غیر معاد را زیاد از آن کشنده است و شادمانه در اول سرم گرم و خشک محمل ریاح و مسکن غشایان و
 مدر بول و قابض طبع و جفای منی و بوداده او را ضرر کمتر است و اکثر اوقات باه و جفای منی و شربش از یکدر هم تا
 سکینین است و در و رنگب بوسیده را جهت جراحات مجرب است اند و در و غشایان که به دستور و غشایان با دوام
 گرم و خشک و جهت درد اعصاب و صلابه رحم و در و گوش و در و صلبین و شرب آن باه و جفای منی و شربش از یکدر هم تا
 و برتری قسطنطنیه نامند و از عصاره مشهوره است کباب او را دفع قوی و مدر بول و موافق امراض مثانه و گوشت آب او
 ملین طبع و مفرج و درین مصلحت سرکه میوه های ترش است و در و اسم حیوان جذبه ستر است لباس
 پوست او را دفع ریاح و جلوس بر آن دفع نفوس قسطنطنیه بضم اول و تشدید کردن قسطنطنیه و کسر ای سوخته
 بفارسی کلم رومی و کلم کر و نامند مرکب القوی و بار طوبه غلیظه و قوت مفرج و محمل و صبی مدر بول و با خاصیت محمل خمار و
 موله سودا و مصنف و مانع و مفرج و در و مسدود و در سایر افعال مانند کرب و مصلحت مفرج و در و غشایان با دوام
 و زیتون و ادویه لطیفه و مانع است و طول طبع و جهت مفاضل مفید است قسطنطنیه و نوعی از زرد و طبع
 است و زرد و صبی طبعیاب و بلغم صرام اشق و بلغم مغزی کالچ است قسطنطنیه و قسطنطنیه شادمانه است
 قسطنطنیه و اسم یونانی تن بری است قسطنطنیه باز دست قسطنطنیه بیای و تغییر ای شاد و تخانی
 زنجفر مصنوعی است قسطنطنیه و الاخرین است قسطنطنیه شاد و اورانیت قسطنطنیه و اسم عربی دار شادمان
 است قسطنطنیه کندنش است و حیوان جذبه ستر است قسطنطنیه قسطنطنیه قسطنطنیه قسطنطنیه قسطنطنیه قسطنطنیه
 بلغم اصفهان ملک الیوم است قسطنطنیه شاد و اورانیت قسطنطنیه قسطنطنیه قسطنطنیه قسطنطنیه قسطنطنیه
 برکش مستدیر و بالندک بخوف ساقش کوتاه و تخمش متصل باق او تخمش مانند زیتون و بالندی و کندی است
 مرکب القوی و باقبض و تحلیل و جالی و رادع و شرب برگ او مسکن التهاب مسدود و با شرب و فصل و دفع ابریه بدن
 و ضماط او جهت او را در ام حاره و حرارت معده و احتشاش و شفا فی که از برودت هوا بهر سبب میگیرد است و ریخ او گرم و خشک
 و منقبت سنگ مثانه و مدر بول و ضماط عصاره ریخ و برگ او محمل و مفرج و در و غشایان باه و جفای منی و شربش از یکدر هم تا
 است قسطنطنیه و در و جلیق است قسطنطنیه حجر الرخی است قسطنطنیه و اسم یونانی و صبی بخور است و شادمان
 بخور خوشبو است و زرد و صبی حیوان جذبه ستر است قسطنطنیه و نوعی از زرد است و زرد و صبی تخم کزن

بری قوما اسم یونانی بجاگستر است قوتیر اسم یونانی طاق است قوطه ما اذربون بری است
 قو نیلر مازربون سیاه است قوسیا قسط است قوبار و نس اسم یونانی نطلب است
 قور یون اسم یونانی کزیره است قوت بضم و فتح تانی اسم عربی تشر البیض است
 قور الیون اسم یونانی بید قو لین اسم یونانی کرب است قوفا مالکس اسم یونانی
 اجاص است قور و تاسفر جل است قو قیون اسم قومی است از اغرای برود بطوس و شوکان
 رانیز باین اسم مانند قوما نیطس یونانی است قومی مزی است قور بنه کینه است
 قو شر گیاه و ن است قوزی اسم ترکی جل است قوری غلانی اسم ترکی خاص است قوز
 اسم ترکی جزرات قوز قون اسم ترکی غراب اسود کیر است قوس ازومی اسم ترکی
 عنب الشلب قو شروق اسم ترکی الیه است قور و اسم ترکی دین است قوس دینی است
 اسم ترکی سان النصار است قو مین اسم ترکی صنان است قوم اسم رمل است
 قوه اسم غیر غلیظ است و الحان مباد از دبار درخت یعنی است که درین بن نامند بقدر فنی و چون
 از غلات مقرر کرد و مغز او منقسم به دو قسم میشود مایل بسری و بعضی بر روی و با غلوصت و سیاه و تلخ و غیر
 استعمال است در درخت او بسیار شبیه به درخت زرد در و غلات او را قشر نامند و بطریق مغز او داده استعمال
 بنمایند و فراح او را مختلف ذکر کرده اند و آنچه تجربه و قیاس ظاهر میکند و در گرمی معتدل و خشکی آن غاب
 و قشر گرم و خشک تر از آن و محقق و طوبیات و مدر بولی و با قوت قابضه و مصلح تذکره او را مصلح دانه و حجت
 سر و بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون و رفع اعیان و حصیه و ابله و شری و سود و تقویت مده و دفع صمغ و بخارات
 بدلیغ نافع و اگر او سر و شری بخوابی و مضعف باه برودین و مضر فراح سوداوی و مصلحش روغن بادام و سیب و
 شریها است و چون بطریق بخور بار یک گرم برشته کنند که سیاه نشود و جهت قطع اسهال بنایت موشراست قوی
 نوعی از برنج سفت است در برگ رتن مانند آن سودا که از ساق برنج سفت بنامها میروید و او را ساق بنیا پوریه
 و اگر از یکدسته یک ساق برمی آید و در انتهای ساق قبا و چتری و طول ساق از شیری زیاد و کمتر از آن نیز میباشد
 و بر آن برگها و زیره مثل ساق زنبق و ساق اماریطن و از قوتش و برگ اصل او مفر و شش بر روی زمین و گلش
 با عطریه و تقیل الایحه و شبیه بر ایجه برنج سفت و طعمش تلخ و زرد رنگ است و جهت این استیبات جمعی قیوم
 را برنج سفت دانسته اند و در سیموم گرم و خشک و محمل تر از انستین و رافع تب لزر و در سینه و ضیق النفس
 خرا و دیه قنار و ریاح و فاصل و عرق النساء و قاتل اسام کرم مده و اسهال و بخور او و افراش او و گریزانه
 هوام و ضما و در محمل او رام و رافع خمر گزیدن و غریب در تیل و حمل او و عرق جنین و نظیر او جهت صدمع با بود و قوت

و قطع و در وقت تفریح خفیه در سایه و با او به ناسبت جهت زخمها و جراحات تازه قطع خون آن
 و تسکین درد و جرب و اکتال او جهت رمد و طلاء او جهت دروسر صفراوی و شدت حراره روح و باغی
 و ضا و برافورخ و میثانی جهت رعان جرب و مضربا و رسول سنگ کرده و میثانی و آن را قطع نسل و استه
 و سورت سفیدی نمود و مصلحت سنگ غبر و او به جاره و خوشبو و بسیار بویدن و سورت بخوابی و مصلح
 او در خون سوسن و گل و امثال آن و قدر شتر شتر یک رنگ است و در و مثقال او قطع باه و مضغه معده و
 گویند انقدر قاتل است و بدیش و وزن او طباشیر و یکوزن او صندل سفید و کافور مصنوع که موم تعبیه
 و در درم و حجر الرخام ده درم و در خون غبیه نیم درم و قدری کافور ترتیب میدهند و وزن او با کافور اصلی سفید
 مصنوع و بوی اصلی غیر مصنوع شبیه بوی پوست لیمو و ترنج است کاشیم اسم فارسی است
 و بیونالی لیسفطون و در درم نیمه کوبی نامند و منقشش کو بهار بنده چکن دار است ساقش باریک شبیه
 ساق شبت و برگه در گش مانند اکلیل الکک و از آن نرم تر و خوشبو و برگه عالی ساق باریک و برگ
 شکاف ترا و آخر ساقی خرد و در شش سیاه و از بادیان بالیده تر و نه طعم و با عطریه و بخش شبیه به رخ و بخندان
 خوشبو و مستعمل به تخم است و قوتش تا سه سال باقی و در سیم گرم و خشک و مضغه سرد و محمل باریک و منفع
 خلط خام و مقوی معده که سهیل است کم گرم معده و اسهال و در بول و حیض و تریاق سموم بارده و با هم در واقع و در
 و طریقه معده و در دایمی بار و در ترنج خفین و ابل و دم بجای اخل اطعمه میکنند و بسیار مطلق کوم است و جهت
 غسر بول و احتباس حیض و سنگمانه و خون نمند و معده و میثانی و سرد و در بود و سرد و تر و خشک است و جهت
 بر حمل و طلاء او جهت عرق النساء و فایده و سایر امراض بارده نافع و مضربا و مصلح او کثیره و مضربه مصلح آن را باریک
 و قدر شتر شش و در درم و بدیش بر نیمه و تخم کرفس صلی و تخم زرد است کادوی اسم هندی و بوی که نامند
 و حوالی عمان و یمن کثیر الوجود است شبیه به زشت غرما و در شش صلب و قوی و نرم و طویل و سر بر گمانند و شتر شش
 مانند غلاف و در غلافی چهار عدد و آنه شبیه به از رخ و شبیه شکوفه و او مانند شکوفه و او را کوزه نامند و طعم
 شگفتن در روغن و بر شش میدهند و سمی بدین الحادی و جهت در دگر و مضاعف در باریک و خدام نافع است و کادوی
 آخر دریم گرم و خشک و نر و بعضی مستدل و مقوی بدن و حواس و با تقوی رافع خفقان و اعیاد با شری و بنور چگونگی و سحر
 در دایمی صلب شربت او که خوب و او را کوبیده و میثانی داب او را با شکر اقوام آرند جهت قبله حصیه بهترین ادویه است
 و ابل هند را اعتقاد است که چون شربت که را بنوشند زیاده بر نه عدد آید بر نمی آید و خاکستر او را جهت
 زخمها جرب دانسته اند و در آنه افروختوی دل و معده و جگر است و ربه که در قوتیز از دانه او بدیش بوزن او
 سسین و مثل آن تخم است کاشیم انجلی و در ساقش برده نامند و از انول صلب و شکر است و ساقی

دبستانی اور انبات مانند آن و برکش علفیتر و بزرگتر و در قوقه مثل او و شاخهای آن نگون و شترش در غلاف
 ستر شیبه نموده و دانه اش بقدر رفتنی و بعد از رسیدن سرخ غنچه و دگل اوسقده مایل بسبزی است
 و جلی او را برگ مانند برگ سبب و غبار اوده و سیاه و ساقش باطله و عنبه و نباتات بزرگتر از دبستانی
 و گل او بسیار سرخ و دانه اش زرد مایل بسبزه و در غلافی زردی و بنفش سنگ لاجوا و او را کالنج منوم
 و عنب الثعلب منوم نامند و در تخم نیز قوتی از خشکاش و مدر بول و کینقال او منوم و زیاده از آن مورت اخلاط
 عقل و جنون است و مراد از مطلق کالنج دبستانی است و مستعمل از آن پوست سرخ دانه او و قوتش تا سیال
 باقیست و در آرد و دیم سرد و خشک و مدر بول و ران امراض کرده و مثانه و قرح آن و منجن صغیر با دارو مصلح
 حال جگر و ران بود و در نفس اقسام که مده و مداومت او هر روز یکمشتال جهت یرقان موجب بول کردن
 سهفت عذونه او بعد از بایکی حقیقت منج محل محرب یافته و مخدر و پیش گلغنه و قدر شترش از پوست دانه او
 تا پنجده ریم و بیش عنب الثعلب است کالنجی سرکه بندی است و از جو یا بسیارند و بهترین او از بیج است و طریقی
 است که جوبات را مهر انچه تصاف نموده و شیشه کرده تا چهل روز یا زیاده در انقاب گذارند و او جالی و مقوی
 اعصار و مسکن حراره خون و صفرا و مفرمه و مصطفی گلغنه غسل است گا و زبان اسم فارسی بان
 انور کار با کهر است کافور پهودی و کافور بوجان الکافور است و در بعضی کافور اسم است و آنرا
 است کافور موتی اسم نامان کافور است کافور الکک زربند است کاسلس اسم
 یونانی جوز است کاسوس خشکاش زبدیت کالالون مازون سیاه است کاشم
 رومی سیاه یوس است کاسر احوث است کاهل اسم هندی اندر است کلو بنج
 اسم هندی شوتیر است کاند اسم هندی شکر است کالمولج اسم هندی از ارز است
 کاهری اسم هندی بلید کابی است کاشیر اسم هندی عصار است کاکثرر اسم
 هندی جوز است کاکر اسم هندی ملبوغات سبزه و منقبض است کال سادال اسم هندی
 شاد او را ن است کاکیل اسم هندی قنبری است کال بلف هندی سیاه است کاجر
 اسم هندی زردک است کاکیر و کیکر اسم هندی سلطان است کاسمی اسم هندی قهر است
 کاکوندر اسم هندی کیر است کاکوت اسم هندی نوعی از غیر است کاکب اسم هندی کاشت
 گانده اسم هندی نقیب شکر است گا و اسم فارسی بقرا است گا و کوهی اسم فارسی بقیر
 از شتر ابل است کاسنی شامی دبستانی اسم فارسی هند باست کاسنی و حشمتی اسم فارسی حشمتی
 است کاهو اسم فارسی خسل است کاورس جادری است کاکره و کافشه اسم فارسی کاکری است

سفید است و اقسام آن سوم گرم خشک و با جدت و محرق جلد و ضعیف و نازک و در اندک زمانی موجب جراحت و درد
اعضا و در غرض جهت جرب و حرمان و انان و نقشه جلد و برض ناخن و آب تمام تا بیل و دار التکلیف و نظیر مصلوح جهت
سفید و بیخ خشک و در غرض آوردن قوت از کندی و طلاء و از خارج جهت درد دندان و از داخل جهت ریزش دندان آن
و حصول او جهت اخراج بنشیند و شیشه و احتیاجش نیست و در و متعال کشنده و چون با مثل دارد و گندم خیر کرده و پخته می کنند و از
نایب مناسب دانه است که با به دانه است قوی بلسان و خوشبوی مایل بسیاری و مغز و سفید و درخت او با
درخت مورد و از نهند خیزد و انگیزه فرغ صغیر است و قوتش تا ده سال باقی است و در دویم گرم خشک و لطیف
و نهایت مطلق و مفتوح قوی سد اخشا و کرده و مفتوح سنگ شانه و بول مختل آن و جهت امر اضحاک و پسر و دریا
و خفقان و صاف کردن آواز و رفع درد سر و من و اسهال و تقویت معده و اخشا و خوشبو کردن دهان و امر اض
نشد و قلع و ضداد و بایچه و انان جهت تحلیف و آرام و باغایه جهت خوشبو و رایج بدن و تقویت آن نافع و طلاء کردن
خایه و بر قصبه نهایت طلاء و جاع است و مضر شانه و مصلح مصلح و شترش بکنتقال و بدشش قافله و از این
است که بر شتر قناری که گردانند و آن حل حار و موافق و زیرین اصل بار و آن دان چهار قسم میباشد
یکی سرخ شفاف لامع و کبریت اخرا مانند یکی زرد مایل سبزی و از این مصلح و وی و اصل آن مانند یکی سفید و
بگو گرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و او را کبریت اسود کند و مانند و اینچ از طبع است و جسمهای گرم و از
خاک بعضی باکن بهم میرسد مایل بسیاری میباشد و بهترین آن اخرا است و با صطلاح اهل کیمیا اکسیر مصلوح در
غایت سرخی مسمی بگو گرد اخرا است نه معدنی آن و اقسام او در آخر سوم گرم خشک و گرمی و غالب خشکی و قوتش
تا سی سال باقی و در غایت و منته و تدبیر و بطریق که محرق نکرد و از اسرار عظیمه و در غایت اشکال است و محمل
و مطلق و سخن و محقق و جالی و جاذب شرب او مقاوم جمیع سموم باز رده تخم نمیرشد جهت سوزن و رطوبی و ر بود
اخر آن چو که نفی سینه و شش و ریغ و یرقان و زکام و نزله و طلای آن مسکن و بریان و ضداد و سفید کننده مری و باطل
به سوزن و بابل و آب دهن و جهت گزیدن هوام و با عاقر و حوا و سل و سر که جهت خدام و جوشتهای سودا و عجیب الاثر
و یا سرکه و نظرون و ملک العظم جهت قطع اتار و هک و جرب و بهن و برض ناخن و نقشه جلد و دار الحیة و دار الثعلب و اکله و زرد
رطب و با خا جهت قوا و سرکه و نیمو یا جهت سفید و با خا جهت تحلیف و صلابات و با خا جهت امر اض بارده و صداد
و یا باست و نیموزن که گرد و صغیر و غری جهت سفید و قروح و سر و قوا و جرب و یا بوره و ارسی و غسل داد و در مناسبت
نقرس نافع و در را و بر بدن قاطع عرق و سوط او جهت سکنه و شقیقه مفید و بخور اخشا و کلام و نزله و مستطیل و
است سیرعت و باعث گزیندن هوام و بخور و نظور و ارفع کرمی و نقل سامود و مضر مده و مصلح کثیر و شتر
نازه و شترش از دود انگ تا بکنتقال و بدشش در اکثر افعالی زینج است و مصلح او جهت نکلیس مواد و در غایت آن

در سنج چک ان سیدیل و سفید کرده او مالک ناب زینج است در دغن گوگرد و نهجی که ساختن ان در دستورات
مذکور است جهت جمع در دای بار و جرب و حله و سفید تو با سیدیل و عرق گوگرد بنایت سرخ انفوذ و محرق
و متفرج جلد و جالی و رافع رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و مالیدن او بر دندان رافع گوشت فاسد بن دندان
و کثافات است و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است کهید بکسر اول و خرم تانی بفارسی جگر نامند
و بهترین آن رگ و مرغ پر دگر و بعد از ان جگر زغال است گرم تر و غلیظ و دیر نفوذ و خونی که از دیر بهر
قبول عفو است بهر که مصلحت یکا در سر که و کباب و بانگ و صغی علی جهت در اسهال قویتر است و جگر
زغال با ناخته جگر مرغ و عین است و بهر بهر رسیده و خواص جگر حیوانی در اصل ان مرقوم است
کباب اسمی گوشت باتش پرشته و اختلاف خواص ان بحسب اختلاف لحوم و بهترین آن گوشت با
لطیف است که در خنکی و بر شنگی جمیع اجزای او میگویر باشد و ان مولد خون منین و مسن و دغن کرده و محرک باه
و است بهر اسواق منده و مطوین و مقوی اعصاب و دیر نفوذ و بعد از نفوذ وصال او با ساق و شیره او دیر
حاره حالب اسهال مغط و رطوبی و صورت صداد و مصلحت کفین و خوردن آب بعد از آنک بنایت مفر است
کیریت الدخان نوشادر است کیش مفر است کیش اسم فارسی حنظل است سنج
سبطای است کیمو نوعی از بیوتات است کباب شامی نامی است کباب است کیر گار زرونی
اسم شیرازی خروب شامی است کباب اسم شیرازی است کباب وری اسم فارسی در لاج
است کباب اسم ترکی فیلی است کیمو تر اسم فارسی حمام است کباب به شکافه اسم
فارسی فاعه است کیمو تر سنج اسم فارسی قراح الحمام است کیمو تر اسم فارسی هندی
کیر است کیمو تر اسم هندی کافور است کیمو تر اسم هندی قوتیا است کیمو تر اسم
هندی بیج است کیمو تر اسم هندی سفین است قتان بنایت بقدر در عی ساق و برگش با یکا
و گلش لاجوردی و قبه ای او قریب بجوری و پراز تخم پوست او مانند قبه تانیده لباس ترتیب میدهند و
دشک و لباس و رافع حرارت و باعث تهلیل عرق و جهت جرب و حله و در مصلح نافه و بخور گیاه او جهت سده
زکام و اصلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراثیم و التیام دهنده ان و کل او مفرج و مقوی دل
رشته او مایل به جری دزدوران جهت زخم ها سفید و تخم مایل بزروی و امس و بعضی از ان سفید و
مایل به سبز و نوعی سیاه می باشد اول گرم و خشک و بارطوبه فیض و در بول و حیض و عرق و شیر و محلول
و طین طبع و جهت قروح کرده و منانه و در بومست کوفه زنی نیم مثقال جهت در امعاء با عمل جهت در کیمو
و بانگ نفوذ و عمل جهت تحریک بام مایوسین مجرب دانسته اند و بوداده او قاطع و جهت نفس الدم و

و شکر نبات سمن بدن و خصوصاً چون بعد از آن شیرینی که در و ناز جیل طبع یافته باشد نبوشند و از اسرار مجرب
 شمرده اند و طلای و چینه کلفت و شش درم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و با بوره و گاو و چینه
 و حک و با سر که چینه بین و برص و با عا به چینه شش شدن و کمال احتمال و چینه ایتم در دوا امراض چشم و با اودی
 مناسب چینه اکثر خضه های حاره و بارده موثر و مضرب و مصلحش انگشون و قدر شربت از نیکو رهم تا بخور اتم
 و بیش در غده و غیر آن صمغ عربی و در تلین و فکله تخم کدو است کثیر الشعر بسیار شانت کثیر
 المنطقه خطیت کثیر الردس تصفیه است کثیر الورق حسل است کثیر حمار النخل است
 کشاه نبر الجرجیر است کثیر الاضلاع سان الحمل است کشاه بلغت بربری جوز ارقم است
 کچور اسم هندی زرباد است کچم و کچب حصوم است کجلا اسم هندی در اقی است کچل
 اسم هندی بوره ازنی است کچکان اسم هندی غوره است کچوار اسم هندی اطمین است
 کچوا اسم هندی صفحات است کچت کن اسم هندی بنجه است کچر اسم فارسی حصا است
 کجی اسم ترکی منور است کچه مای اسم دمی و لغین است کحل اسم سرمد است
 و هر چه مانند سرمد چشم کشند کحل اصفهانی و سلیمانی کحل حلا و انده است کحل السودان
 ششیز است کحل فارسی و کحل کرمانی از نروت است کحلا و کجلا اسم عربی انواع
 ابرضا است و سان التور و خواص و لیسان را نیز مانند کحل خولان و حنظل است کدو و اسم
 فارسی قرع است کدیر اسم هندی حمار است الکاف مع الیرا و غیره کرفس
 اتم میانه قلم چلی مصر ای فطر اسالیون است و مذکور شد و چلی غیر مصر ای را بخش بنید بریره است
 و بخش بار کثیر از بستانی و قسم خطی را کزنس یور و شرقی و کزنس عظیم مانند ساقس نجون و دراز و نرم
 بایل سکر و برکش و ریض و جبراد مثل شبت و بخش ترب بکل و طم که تخم کافیه باشد سیاه و مصمت و با
 عطر و وقور اسالیون شبیه تر از سایر اقسام و تنه و بخش سفید و بزرگ و خوش طعم و در خواص ضعیفتر از
 بستانی و کزنس برار که ریض می باشد هر چه قریب زمین است سختی بطرف برون و با اندک رطوبت
 و تنه ای اندکی و خوشبو بایل بزدی و ساقش با صلابت و بخش سست و شبیه به تخم کلم و سیاه و تند و
 امانه و غیر خطی و در سنگس لاجها و بستانها می رود و در افعال شبیه فطر اسالیون و در عرق و چینه عرق
 و تنه ای و حصول ادراسقا و این موثر است و کزنس جامی و کزنس می و در میان آب و در کنار آن
 و در قوت ضعیفتر از سایر اقسام است کزنس بانی را برکش بایل بند و بر شبیه به کزنس و از مطلق کزنس
 حرا و است و بخش تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و با عطر و در مقدار قریب اسالیون است

است و بخش بزرگ و سیاه و قویترین اجزای او است و بعد از آن تخم در اول دوم گرم خشک و بنایت منفع شده
چگونه بر زرد مدربول و بعضی منقی کرده و مانند واز قوت او را در خن خن و محل بیاض و دفع و مهبی و محرک باه و
استهلا و قی و در اف حد اددیده و معادن محل مسهل و رافع سحر و جبهه ربو و ضیق النفس و نواق و برودة اشت
و در دیلو و در کین و خصیه و در زبلنجی و در قی الس و تشنگی بلنجی و بعضی دیگر اخن سنگ مانند مفید و آب او را که با
انار و شکر بخورند جبهه سوم مشروب نافع و خوردن کرنس قبل ازگزیدن مغرب و هوام و بختور بعد از آن سبب
سرعت تاثیر آن میگردد و رافع ضرر خوردن مردار سنگ و انشال است و ضهاد و محل ادرام و با آرد و جبهه دوم
خشم و طای عصاره او را تا یک هفته بار و غن گل و سحر که جهت جرب و حکم جرب دانسته اند و بدستور یا گوگرد
و بوره سرخ بنایت نافع است و با نوشادر و عمل جبهه تایل و دفع آثار نافع و یخ و برک او که با عمل برورده با
مقوی معده و سکن غشای است و برودة آن و سحر که موافق خوردن و مقوی اشت و منفع شده و محرک اسهال
است و مضر و اصل و مضره و جهت تحریک با و ایشان و محرک صرع مصر و عین و مغف شیر و باوث صرع و خفت
عقل ان بنجر و تازه او نافع است و مصلحت امینون و قدر ترشش از پنج او و مطبوخات سبب زکوة عصاره او تا
پانزده درهم و از جرم آن سه درهم است و تخم کرنسستانی و دقیق تر از سایر اجزا و جاذب فضول معده و
رحم و باضم غذا و سایر منافع مانند بنج او مضر و یخ و مصلحت حماما و گویند تخم کاسنی است و مورت سنج و مصلح
آن کثیر او قدر ترشش بکیرم و در شش ناخواه و زیره است و چون در هر طلی از آب انگور یکمقال تخم کرنس
ستانی با نظر اسالیون که بیدار باشد کند و بدستور در هر طلی شرب نیم مقال مخلوط کرده بعد از سه ماه است و آن
جبهه تقویت معده و تحریک شتهای و عسر البول نافع است و چون نیم مقال او را با نیم مقال ناخواه و یکمقال شکر
تادل کند جبهه تقویت معده و ریح محرب است و اگر هم نفارسی تاک در زرد ما و مانند سستانی و سبب
میباشد و بری نمردار را انگور سیاه و زیره و با عفو صفت و شربا و قالیض و سیاه میباشد
و بری بی نمردار و کنگرین و لوزر گویند و شخ تازه اقسام زرد الف الکرم و سیانج مانند و آن در اخر دوم
سرد و خشک و بهترین اجزا او است و بعد از آن برگ و عصاره آن بمقوی معده حار و مانق و قی و قاطع
فی الدم و حافظ جنین را است و طار و رافع خمار و قلب نفس و مدربول و جهت فتح امعاء و اسهال صفراوی نافع است
خواه نبوشند و خواه حقه کنند و شربت او که آب او یا قیاقوام او در جبهه تحریک اشتها و ریح صفرا و خمار و اخلا
رقيقه معده و دفعقان صفراوی و عثمانی را اسهال نافع و کاه است که بسبب قیقه جالبه باعث اطلاق سود و انشال
عسلای نافع صفود و تجارت بدل و غ و مضعف باه است و مضر سرفه و مصلح آن غسل و ضهاد و برک و عسلای جبهه
در دسره و اسید و درم حاره معده و سایر اعضا و التهاب او را مخصوصا با آرد و جبهه اسهال با یک

و در نبضات و با سفیدی تخم مرغ به جهت شوخی آتش سفید است و تخم او در دویم خشک و پستی و کشنده گرم سده و
 طلای آن رافع نمیشود و کلفت و در شترش و انتقال است و کلمه بری در شکل و پستی و پستانی و سفید تر از آن و
 و باز غیب و تخم شنبه بعلفضل سفید و بسیار گرم و خشک و بسیار جالی و محمل پنج و تخم او بقدر دو دریم رافع هم
 انشی و تخم شنبه نبات محک باه است و کلمه جری برگ در از و سرخ شنبه به برگ زرا و دند و حرج است و تخم شنبه
 و با تخم و خور و آن جای نیست و در وضادات محله مستقل است و دو انتقال از تخم او در کشتن حب القرع بسیار
 مثر است کراث نفارسی کند نامند و با صفهان تره و بدیلی کور نامند بری و پستانی می باشد و پستانی
 او را بنطی نامند و آن اقسام است آنچه بر کشتن یا یکتر و در تمام سال موجود است کراث النقیل و کراث المایده
 گویند و آنچه در آن زمستان و اول بهار هم میرسد شنبه به پیاز و قبه و پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق
 آن مراد کراث النقیل است در سیم گرم و در دویم خشک و خور و در دیم از غذا مانع ترش شدن طعام و مبلوغ
 و در حین مطف و بهی و رافع و توابع و مفتوح سده و جگر و تقوی کمر و قوه قاضیه و هاضمه و منقی و مقصیه و در کشتن
 بقدر سه انتقال و نیم قاطع خون بواسیر و محک باه و با عمل جهت جمع امراض بارده در طبع سینه و با ما
 الفل جهت سهولت نافع و مطبوع او با جهت بر بود و در سینه سفید و عصاره خشک کرده و از سهولت خون و
 سبک که بر آورده و مفتوح سده و جگر و سپرز و رافع توابع و حمل برگ گویند او به تنهار و با او دیم مناسب
 مخفف رطوبات رحم و مانع از لاق جنین و بطوس و بطخ او که سر که آب نمک باشد جهت انقباض رحم و وصلات
 آن سفید و ضما و جهت گزیدن هوام و انشی و با ساق جهت شری و ثانیل و با نمک جهت جلیشه و طلا و مطبوع او
 جهت بواسیر و نظرات و بار و غرق کل و سر که کهنه جهت در و گشتن و دوی و طین و طوا با گند و بر سر که
 جهت قطع نفوذ الدم و رعان سفید و چون گند نار او و بار جهت نفشارند و جرم او را و بار در آب سده و بی نامند
 و با طعمه استعمال کنند و رفع نفخ و غلظه آن میکنند و باعث لذت الطعمه و دوات اقسام کراث از میاز و برضمت
 و نفاخ و سفید و دندان و مفرخ و حار و مغر و محرق خون و مورت تاریکی چشم و مصلحت کشتن و کاسنی است
 و تخم او را نزد دویم گرم و خشک و بهی و شراب نبات محک باه و دو انتقال از تخم او در قطع نفوذ الدم و
 سده کلمی جگر و محک شته و تقوی کرده و نشانه و امراض بارده آن بوداده او با نه های و حرف با بی قاطع
 اسهال خرم و در حیر و محمل ریح امعاء و ضما و آن جهت گزیدن انشی و کلفت و آثار و در دای بارده و بخور او
 جهت بواسیر و با سیم و نظرات و خور کردن جهت در و دندان و اخراج گرم آن مثر و چون گویند او را و در
 در سده که برین نافع تری سر که میکند و مضریه و مصلحت غسل و در تقویه باه تخم کراث شامی تویت و کراث
 بری شنبه بسیار است و بسیار قند و مصلحت و نبات در بول و حین و حمل و با جذب جنین و عصاره

او مورت اسهال و سوزش قیاض از تخم او باشد که چند روز در دست کشد رافع بواسیر است و از جمله او و به تریاق
 فاروق و جهت که این موام تو نیز از تخم سیراق م و ضدادان رافع برص و ثایل و مغز اعصاب است و تسبی از
 بری له و در دهافت می شود و برش بسیار بسیار باشد و با حدت و بسیار مطلق و جهت در موده و امعاء و خبث کردن
 و این قوی لایزال است که راث. نفخ اول و تخفیف ثانی اسم غرض است که است برکش در از و بار یک و
 و شاهرها نرم و در پیش و در بلاد بخار بسیار است و غشبه الصباغ مانند و شیر او را طعم رافع جذام دانسته اند
 که ستمه اسم تخم از حله است و چهار سی کل و دانه مانند و بوی حب البقر گویند و آن دانه است مد و در قریب
 بقدر خودی و تیره رنگ مایل به سبز و تلخی و تند و غیر ماکول است و در اول گرم و در دویم خشک و در بول ملین
 طبع و متغی سینه نشین با زبانه و جالی و مطلق و با طبع معتدل و سرد و آرد او که بعد از خیس شدن و فشرده کردن
 میل آورده باشد سهل و حرک با هر دوین و با سر که رافع غرض بول و جرب کرده او بار و غن کج مسکن و جرب و
 و با عمل و گردان مسکن بدن و طبع با عمل جهت سوزن و بوی و متغی ریه و درم و غرض نفس و با سر که جهت یرقان و
 سپر زناغ و ضداد و جاذب خون نظا هر حله است و جهت جرب و شکستگی اعصاب و سفت و شقاق و با ر فارسی
 و تحلیل ضلایات و قروح و بنه و ساعیه و انیام جراحات عمیق و باز آید مد حرج جهت در دمانیدن گوشت
 بن دندان و با سر که و انسختن جهت که بیدار بکشد و دانه رافی و گزیدن آن بکشد و از آن گزیده و با آب سب
 و تخم خرپه جهت برص و بازفت جهت بزرگ کردن غن و سوزن کردن رخساره تو نیز از سایر او و به است
 و مکرر خلط فاسد و زیاده او در فوج و ممر و شاهرها و مکرر و مصلحت کباب کل ارمنی و در شتر شش تا سه دهیم
 است که و پاک گماست که بعد از نیم غشت کردن مرغ و استمال آن با شش برشته کشیده جهت ترناضین و
 موده حار و تقویت بدن مفید و مضر حله ضعیف و مصلحت میخچ است که و یا بفارسی زیره که مانی و روی
 سیاه زیره و قرماد گویند از زیره دراز تر و مایل بر روی و با حدت و تلخی است و بستانی او بقدر درعی و برش
 مانند سبب و گلشن سفید و بخش شبیه برود که نیت او ماکول و بری و قردمانا است و گلشن سفید مایل بکبودی بسیار
 و در سایر صفات مانند بستانی است و مذکور شد در آخر و دویم گرم و در اول خشک و ضعیف تر از زمانا است و تحلیل با
 رافع و مطلق و قابض و صمغ او و به نفاخ و در بول و حوض و عرق و شیر و باضم و مانع مصلحت و جارات بدماغ و حرک
 ارفع و استهلاک مانع تخم و ترش شدن غذا در موده و جهت اخراج حب القرم و کرم موده و نقصان بار و در قی
 النفس و ریاح کرده و مانند و در موده و مصلحت تقویت بدن و در بک کردن و تحلیل غنم و گزیدن مغز و خرب و در
 آن بقدر ستمه در هم بار و غن می توان که بقدر که قویه باشد ناکهفته جهت اول استقا مجرب است و در سر که برورده او و
 مجرب و برین است و قدر ترشش با نچند هم و مضر ریه و مصلحت غل و مضر مضر کرده و مصلحت آن کثیر او و شش و در

قواما است و زیره و انیسون که سرکه بخاری کلنگ و سرکی در نامه گوشت او در دویم گرم و خشک و بنفشه سد و
 و متوی بدن و محلل قویج و در بضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او است که یک در روز بعد از قیج یا سرکه در روغن یا
 استخوانها و چینه دان او خالص است نهال دهر را رس گوید که دو در هم از خشک یا بنفشه او با آب بنفشه مطبوخ چته در
 کرده و متناهی بجزیت و سرکه گینا در اف کلک و خون او مسکن نفوس منور سر او چته بنفشه بکوری و باز به لجر و سرگین سوسمار
 و شکر چته یا بنفشه چشم و آب حلیه چته تحلیل او رام و موی سوخته او چته بواسیر ناف و سوط زهره او با آب چغندر
 سه روز یا آب فروغوشن دستور سه روز یا چغندر زعفران می کند و مجرب دانسته اند و بشتر طبع که در آن ایام
 در من کردگان یا شامند و بماند و بر دست می نگاه کنند و الکحال آن چته نزد آب و بنفشه بکوری و ناخنه و انرا با
 و طلاء آن چته برص و جربه متفرق نمی الاثر است و سوط زهره و در باغ او از هر یک یکتیر او بار و عن زینق را در نیان
 و سفید می شود و سر و این است بشتر که بکورد و دلقوتیه حافظه سیدیل و آشامیدن پیه او با سرکه عضل چته درم بریز
 بنایت به شتر است که کدر آن حیوانیت از جایش برکت و پوست از سیاه و چین دارد و غایت صلابت و تلخ
 او منفر در یکدیشکل کلک دارد و روی بنی او رسته و صورتش بخوبی شبیه است و جو رتاج او چته بواسیر
 و سوز لادت و گزیر ایندن برام ناف و آشامیدن آب از طرفی که از شاخ آن ساخته باشند چته زعفران بواسیر سفید
 و طلاء کردن پیه احوال مهات است که شش شکسته در دو یا حیوانات را شامل است و بهترین اواز
 گو سفند و نیز جوان است بعضی او را سر و خشک می گویند که گرم تر دانسته اند کثیر غذا و در بضم در اف تفن غذا در معده
 است و مولد خلط غلیظ و مورت بلادت و سکه و صرع و تاریکی چشم و مصلح آن هر یک آن و سرکه و او به حاره
 بنفشه است که گریه ملین بحیثیت بنفشه سیدیل روی و از آن سسرن تر و در جمیع افعال فائده عاقل و
 است و از چته نزد بعضی اسم عاقل و قوا است نه دوا می دیگر و نزد بعضی فاوانیا است که گرم نشیرمانی بنفشه
 اصفر است و نزد بعضی در اذان زعفرانست و نزد برخی مایه ان و نزد جمعی عروق العفرا است که گشت اسم فارسی
 سنگیت بنفشه بیافوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل است و بعضی چنین دیگر دانسته اند که روان و ان مغلت
 از خشک بزرگتر و باهای و دراز و در طبع مانده عصفور است که هدا نه نزد خشت منانست که گرم اسم منور بنفشه
 است که سفت اسم قطن است که کس و کراش انجوانست که کمان اسم فارسی چنه
 قواست که ویامی بری و فارسی و روی و جلی قواما است که کراش روی را حسن است که کراش
 الکرام کراش بری است که کراش بقول و کراش الایده کراش بستانی است که کراش
 روی شوم آخر قواست که در طبرستان خنجر نمائند و برکش مانند کراش بستانی است که کراش الاقرا
 میر است که آبی و جلی و ماقدونی فطراسایون است که مره سیفاد که مره شاکه فاشرا است

[illegible]

در نه اروغ و با میخچه تمول منی و مسقط کرم معده و مانع تکون و ضداد و با غسل و روغن ریتون جهت تسری و تازان
 و امثال این در دروازه قاطع براحات و تسری که از ترتیب دهند جهت صدور و دار و نه سستی شراب مانع و منف
 او در سر که خیساییده باشد همین خاصیت دارد و خاییدن و روانی بوی شراب و سرعت سستی است و منف صاحب
 ر بود ضیق النفس و مسکن نمودن و قفل حیف و زیاده ای او مورد نیاید و احتیاط دهن و پیش تنم نیز شست و شراب
 و کنجبین سفر جلی و قدر شربش از پنجه رهم تا یک پخته و بد نشستم که او خوشخاش کز انگبین شنبلی است
 که بر درخت کز و سایر اشجار نشیند و مانند ترنجبین منفه میکند و در هر چار درخت مید حاصل شود و الطیف و آنچه
 از درخت کز و بلوط بهر باقوت قابضه میباشد و بهترین و سفید و صاف است و مخلوط برگ نباشد در اول گرم
 و در خشکی مستدل و مقوی لات غذا و نفس باقوت مسهل و صاف کننده و جالی و جهت خست و ضیق النفس جاد و نه
 و ریاح غلیظ و مانع و مانع و نولات مانع و قدر شربش تا برین رطل است کز برهه النقلب سم آن بر بعضی
 گردان اسم فارسی باد بخیو صحرایی است و در طبرستان کثیر الوجود و مذکور شد که زانچ بجم دکان
 اسم درخت کز است کز اسم فارسی طراف است کز برهه البر بر سیانان است کز بره
 الحمام شاترنج کز ر موشان بنه اسان بجم کرم و د است کز بره اسم و بیلی
 انچه است کز اسم فارسی خراست کز و کف اسم فارسی عرق است الکاف مع الین و قه
 کسول ابن سینا گویند که آن غریب بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شیر و درخت او در
 روم میباشد و در خشک بسیار قابض و یکد نیم او در قطع اسهال و در بر آن در زرق زرق الدم و براحات بید
 است سیلا و سیله اسم نعلی است جوای است شبیه برو تا سیاهی و سرخ دروغا لب مانده صمغ با سینه
 است و تخش شبیه بخرشاد و گویند پوست درختی است شبیه بخیو بسیار و دریم گرم و در اول خشک و مقوی
 سده و مفتوح سده بگو و کرده و درم و در بول و حیف و جالی تان و در زرد کردن بدن بهتر از اندر را و دیگر گفته
 رنگ زخار کشند و کرم معده و سوزن و جهت دندان و در آن مفید و مضر و د و اما و مصلحتش کثیر و قدر
 شربش تا پنجه رهم است کین اسم روختیت الزجاج است کسوس خشخاش زبدیت
 کب جرم و قفل حیوانات است که افشرد و روغن آنرا گرفته باشند کس باقی خشک است و نه بعضی
 اسم فارسی کرسنه است سیفون و لبوب است کستر اذان العراست کسیر زرق
 خشک است کسفره کز بره است کب اسم ابن عرب است کسمه خراطابونست کسحوری
 اسم هندی خشک کب اسم هندی زراج است کسمه اسم هندی عصفراست کسکاف
 برگشت اسم فارسی نباتیت مانند سیان بار یکی بهم پیچیده و اکثر آن پیچیده و میباشد و کسک یک عدد

کافور

۳۶۶

و مایل بسیاری و زردی و برکش شکبه بدنبال عترب و شیرازی چنانکه از بهترین و دهنده است در اول گرم
و در آخر خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل رطافت و ضحاک و ادرام بارده و قوام در جرب نافع و قاطع باه و شیر و مصلح
در جرب الصنوبر و قدرتش یکدم و بدش صبر است کسوش الیه است مانند ریمان بار یک بی برگ و ساق
و مایل به زردی و تیرگی و در خار باو گلهای تند گلشن ریزه بل سفیدی و تخم کدو چتر از تخم ترب و مایل
به تندی و زردی در اول گرم و در دوم خشک و متعجب شده است و در بول حقیق و شیر و جوق و مقوی معده و جگر و
در افق متعجب و روق و بلبل طبع و جهت پنهان و بر تان و شقیه بدن و بر بول و قان و منض و ضعف معده و جگر و سیر
در ریاح آن نافع و آب او با سکنجبین سهل صفرا و از طبوخ او در قشع و ضیا نیده او در افعال قویتر از سایر اجزا و ضحاک و جبهه
او و تندی و در جرم او در مطبوعات بازده درم و صفی و مصلح کثیر از تخم او در افعال قویتر از سایر اجزا و ضحاک و جبهه
جرب و قفس منفید و داده او قاضی و قدرش تیرش و درم و گویند خضر سیر است و مصلح کسجین و مغزیه
و مصلح ان کاستی و بدش با درج و دودنک آن نشین است کشش اسم فارسی زیب بیدانه است
و نمونیز گویند و بهترین سبز بالیده است بهی با قوت مسهل و خواص او در زیب مذکور شد
است کشک الشعیر و جواست و در شیر خواص او مذکور شد کسوش رومی فستین است
قسط است کشه اسطوخودوس است کشش بنیر و است کشیری باس است کشینر
اسم فارسی کزبره است کشک اسم فارسی قسط است کشف اسم فارسی سحفات است
کشش کاویان اسم فارسی دق است کشنه اسم فارسی نه است کشینر کمری اسم
فارسی تخم مخلصه است کحصون بادجان پری است الکاف مع العین و غیره کعب
استخر و قبل مباح است فارسی عاب نامند و بهترین او گا و خوک است و خواص کعبه کوچک مذکور شد
و سوزقه کعب البقر جبهه سیر و تقویت باه و عمل جبهه تقو و کد و تفریح دل نافع و قدرش تیرش باه و متقال است و در
او مقوی دندان و ضحاک و در افق برص و اکتال او مقوی باصره است کعب الخزال فایده سحر است
خبر الطابق است کفال اسم فارسی اجر میل است کعب الصنع بنا کیت ربی و خضر و زنجیر
بش نیماند برکش در گرم عدد و مشتق بقدر برگ کرس و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او بار یک و در
منبسط و از یک سنج چند شاخ میرود و در غبار و گلشن زرد و سفید بیا شد و در و یک آبها و زمین نمناک
در و در گرم و خشک و ملطف خلط و محلل و جالی و سنج او را جبهه بردن گشت زیاد و در و یا پنهان
صحیح و تحقیق اجات و رفیع تا یلیل محبوب دانسته اند و اکتال او نافع و یا ضی است کعب الهمر
و شاخها را بار یک و قدرش تیرش و در زیر شاخها سبزه چهار برگ سبزه تیرش و در زمین چسبیده

کلنگ اسم ترکی فتح است **کلک** اودی اسم ترکی صغیر است **کلکو** اسم تاجان
 لبلاب کبیر است **کلج** اسم فارسی چویر است **الکاف** مع **اللام** و غیره **کلز** اسم چوبی است
 که از بند آرد و فعل منشا از او آید و لهذا او را منشا مندی نامند **کلیمه** بفارسی کرده نامند و باصفهائی
 قنوه و تبرکی کوکرک نامند بطی الهضم و مولد خلط غلیظ سریع الفساد و مقوی کرده و کمر است و بهترین از حیوان
 جوان فریه و صفتش اودی به چاره و ابکار و سرکه است و پیله اولین و ارام صلبه **کلب** بری و بحری میباشد
 بری را بری ابن اوی و بفارسی شمال و تبرکی شمال نامند و آن گاهی با سگ ابله جمع میشود و توالد واقع
 میگردد و سگ ابله دو قسم است یکی بحری و دیگری نهری است و از بفارسی خرمان گویند چه در شکل شبیه
 سحر میباشد و بری **کلب** یا نهی نامند و چند از این قسم حاصل میشود و سگ ابله اصناف است و مجموع آن در آخر دوم
 گرم و خشک و بجهت روزه او گرم تر و چون او را با اودی و نه خوشبوخته نماند و نه مانند چته خدام مجرب دانسته اند
 و جهت خون و مانع تولید قوی الاثر است و نیز مایه او بقدر رانج سبوم و کلفت و شیر او که از زائیدن اول باشد
 این اثر دارد و قطور او را رفع حرقة البول و مایه خشم است و چون چیتیم کشوده او را تمامه طبع دهند بحدیکه با آب
 یکسان شود و نو و منشا کندم را با آب آن بچوشانند تا جیس آب را جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را
 در آب جاهی تاریکی بآن گندم تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول کند و غده ای دیگر بآن
 مخلوط نمایند باعث حمل گردد و از جربات است خصوصاً چون سته قطع مرغ پرورده و در سه روز مرغ خورده شود
 و در فریه کردن بدن مجرب است و مکیدن بجهت سگستان مرضه را رفع انعقاد شیر و در رستان است و در استخوان
 و عصب سگ با استخوان و اعصاب شکسته انسان التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر او جهت سگداری
 گزیده نهایت موثر است و ضما و خاکستر او جهت بواسیر و شقاق و حکه و زخمها را که نه و با سکه چته سگ گزیده نافع
 است و طلائی بره او مانع رویانیدن سوز زاده چشم و بول او را رفع نایل و آشنامیدن آن مانع حمل و پیله اجابت
 خازیر میفید و غرغره و نفوخ و ضما و سیرکین خشک و چته خفاق مجرب است خصوصاً چون تعلیف با استخوان فقط
 و آشنامیدن خون خشک کرده او تا بقدر پنجدرهم و پیستور سگین خشک و چته اسهال دمی و در و سیرکین
 آن چته زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان او که پیش قیاب گویند مانع فرغ خواب و حرف زدن
 در حالت نوم و رانج یرقان است و چون باب او را با آب گریه موسی انسان بخور کرده و هر دو روز در خانه دفن کنند
 باعث حدوث فتنه در آن منزل شود و محمد بن ذکریا فرموده اند که چون تقصیر سگ را خشک کرده بر آن پاشند
 نهایت معین جماع است **کلبی** در سبوم گرم و خشک و در خواص مانند ابله است **کلب** قسم بحری
 سگ ابله است و بزرگتر از آن و دست و پای او بسیار کوتاه و بی دندان و کثیر الوجود است و پوست او را

نظرف لفظی کند و گفته قال از زهره او سم قابل است و علی بن پذیر نیست و جالبی سرس فرموده اند که احتمال
اوران بیاض است و یونس گوید که شش تازه او چیه قمر بس یا یغید است کلب نهی بقدر کرب و زهر گستر
از این و شکیه بدین و پوست و پای او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است و در رو و خانه او می باشد خنجر صبا
در روز مسکا و در او س کثیر الوجود است و در تنگ بون او اسلک نامند و زنده از او حاصل میشود و حقیر مشا هله که در بر
صیادی خنجر از این قطع کرده بود و بعد از جوش اندن و آغاک تیر و بدو گاه خشک کردن رنگ دیوی از آن بر
شده و نوعی از استیاد و ران معلوم گردید و خواص افعال کلب نهی قریب کلب ابلت کلب لار البلیه کلب
نهی است کلب کلب که یوانه است کلبس کلب اول اسم جنس اجسام سوخته است که بجای سفیدیه
رسیده و اجزای او سبب اطلاق از هم بریزد و مثل پوست و تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و از مطلق
آن را و اطباء اسبک است و او را خرد نوره نیز نامند و جالبی سرس اسم کلب مخصوص پوست تخم مرغ و اسبک است
است نه غیر آن و مراد اهل صناعه اعم از آنست و بهترین کلبس البیض است که پوست تخم مرغ را کمر بسته بود
از اگر تیره در کوزه گل اندوده کرده چند روز در کوزه گرمی بگذارند تا سفید شود و بهترین معدنی است که سنگ خام
و سنگ زبر را صلیب با بیل او رند و آب ندیده آن در اخرا دل گرم دور آخر و نیم خشک تا بپزد روز قوت اخرا ق
باقیست و بعد از آن مسخن میباشند و موی او در دلت بعد می برود و زینخ در بر دین مقدی فعل آنک است و قفل معطر
و برگ ششقالور آن بوی درست و زعفران گل سرخ و آرد عا سوس قوتیای منسول و گل سرخ ساینده رانج جرات
نورده است و اسبک شسته نایل با عدال و قاطع نرف الدم و مکر نفون کردن و فیکه را سفیدی تخم مرغ انورده
و آب اسبک غیر منسول غشیه در بینی گذاشتن در قطع عاف مجرب است و ضداد او قوی اعصار و عا سس اسهال و جبهه
سوزنک تش و منع او را عرق با پیله خوک جهت کشودن دل و ورم صلب روغن زیتون که در آن اسبک را جوشانند
با شسته جهت منع نزلات و برودت و هر قوی سفید است و کلبس البیض و حبس خون جراحات قوی تر و جبهه جرب که
در و یانیدن گوشت زخمها و جبهه کسر اعضا مجرب و فزیر ج او قاطع خون حبس است و کله بند چون او را با مثل آن
نکته و بیع آن طریقه ساینده تانه مقابل او سر که سفید کرده پس تقطیر کنند و قطره که کبریت را سفید میکند و سیاه
سفیدی سازد و خوردن اسبک شسته است بدو معده و عسر بول و غشی اسهال و موی الی که در آسبک را
مکر ریخته باشد هر چه آن آب طنج نمایند شسته است و راندک زانی و از اسرا گفته است کفح فنت سربا
است و کله بندای گوید که زواجل مغرب نباتیت برکشش شبیه پیر که خست سیرت قانص و رانغ نرف الدم
و اسهال و کله بندای گوید که زواجل مغرب نباتیت برکشش شبیه پیر که خست سیرت قانص و رانغ نرف الدم
و اسهال و کله بندای گوید که زواجل مغرب نباتیت برکشش شبیه پیر که خست سیرت قانص و رانغ نرف الدم
و اسهال و کله بندای گوید که زواجل مغرب نباتیت برکشش شبیه پیر که خست سیرت قانص و رانغ نرف الدم

نموده که بر شش فلک بر کسب است بنیت مصرع عبارت از اشتقاق است کلابانی اسم اشتقاق است کلمه
 اسن است کلابان کیسه است کلبکرون بر جبر است کلابان سفید و کلابان پنبه اسم فارسی
 غراب لغت است کلابان سبزه اسم فارسی غراب کبیر و شراب الزرع است کلیم سبزه اسم فارسی
 از بر است گل عقرب با صفتی اسم بیاریون است گل عاشقان بنقشه خراسانی زردین
 است و بنقشه تیریزی جام است کلابان بنقشه کلابان و دوع است گل کافشه بنقشه اصفهان
 است گل مشک اسم فارسی نرین است گل انقاب بر است اسم فارسی با ذربون است
 گلزار اسم فارسی بنار گل گندم اسم فارسی جوز گندم است گل مشک فارسی خرازا
 گل کبیرات اسم فارسی چین است گل بخارا طین الاحمر است گل خوردنی طین الاحمر
 است گل خنایم اول اسم فارسی نافیه است گل خوشتر اسم فارسی نجیب است
 گل سرخ ورد احمر است گل رعنا و رداح است گل قرقر اسم فارسی زهره
 است کلمه اسم فارسی کونب است و کلمه رومی تسطار نامند کلمه اسم فارسی کرکی است
 مار اورد است کلک اسم ویدی و لیک است کلابا اسم ویدی لون الکبیر است کلابا و نجی
 اسم هندی بنو نیر است کلنده اسم هندی بطن زقی است کلب اسم هندی است
 گل خیر و اسم هندی بنازی است کلبی اسم هندی کبد است کلخین اسم هندی
 خونجان است کلپتی اسم هندی جب الفات است کلکونه بفراسی کمر مانند از سفید اب
 و کت ترتیب میرند بجهت صفای بشره و سرخی رخسار استقل زمان است کلبیس بنقشه مازند رانی
 حریت کما سیر صنع کرشن کوپی است بنجید بجا و شیر گویند اسم هندی جا و شیر است و آخر سیر
 گرم و مشک و در بول و حیف و بقیع و محمل صلابات و سهیل و آب و رافع استقار قی و کیمی و قدر و شیر
 از یکد انگه تا نیمه گرم و محض کثیر است کشری بفراسی امرود گویند بستانی و بری می باشد و بستانی
 سنشیرین و ترش اقسام است و بهترین اقسام سنشیرین او امرود صینی و فطری است و صینی مخصوص بلاد
 و افغان و صروج شیخ الکبیر است و فطری او در اکثر بلاد وری نظر موجود است و بهترین امرود و بلاد
 او را بایجان بنجی است و امرود سنشیرین مستدل و ابل جراته و در ویم و خالبر بخارات و صروج و فطری
 مسده و دانه دول و رافع تشکی و خفقان و نزلات و سوزش مانند و طین طبع و باقوت و خافیه و بذر و تار
 و مسدل خون و مطلب مانع و جهت رنجهت فطر مفید و مود فطر قوی و صانع و خلیل عربی و از زبان او

است و بهترین اقامه امرو و در ترشش لطیف ایدار رسیده است در اول سرد و در دوم خشک و قابض
و مقوی جگر و معده و شش و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و دفع تشنگی و بعد از طعام سهیل بصیر و قبل
از آن قابض و مولد خلط صلیح رسد و در معده مشایخ و مضطرب عسل و جوارشات و کند راست و نارسیده و در
آن غلیظ و مورث تولید است و در انتقال تخم امرو و کشنده گرم شده دانسته اند و شگوفه و مقوی دل و
مفرج و قاطع نفث الدم اسهال و ضحاده و جهت ورم حار ششم نفع و برگ او جهت اسهال و التیام جراحات
و جوب و برگ سوخته او نایب نبات و توتیا و صمغ او محلل و منفعی و قویست و نوع بری قلیل الجلات و کوچک
و بی آب و با عفت و بسیار قابض و مسدود است و در خشک او جهت رویانید گوست جراحات و سفوف
ان جهت اسهال حار و خاکستر جوب او فاو در قطره و امثال آن و مفر عصیت و در توج و مضطرب او دویه چاره
و خوشبو و عمل است و رب امرو و قابض طبع و مقوی سده حار کما اسم جنس است و مظهر کشتی
و غیل و سمار و غ است و در برخی مخصوص ماکولات و مظهر مخصوص انواع غیر ماکول و هر یک مذکور کما
فی طویس عربان حار و طویس یونانیت و معنی صند بر الارض باشد نباتیت و در بوی شبیه بخیبر و در
طعم تنه با اندک قبض و تند و ساقش بلند میشود و برگش در چیدگی و تراکم در بوی از رطوبت شبیه است و در
صغیر که نهار شبیه بهار نامند و برگش از آن ریزه تر و یا زغیف و رطوبت شبیه و شاخها را مائل بسره
و گلش از دبار یک و تخمش از تخم کرفس و جگر و تخمش سفید و از غلیان اسهال است و در او قوتش تا
ده سال باقی است و مولف اختیارات تصریح نموده که گلش نفثش و برگش شبیه بصفت است و در شیراز
کاس دار و نامند و ظاهر این کلام نیز از جمله اشتباهات او باشد و در دوم گرم و در سوم خشک و مستهل
از و برگ و شگوفه و تخم اوست نفع سده و در بول و حقی و منقی و جالی اعضاء باطنی و سهیل بلغم غلیظ و
استقادیرقان و در مفاصل و نفوس و عرق النسا و تحلیل ریاح مفید و با توبال النخامس و رایتان
سهیل غلیظ زرد آب و منقی رحم و سایر اعضاء است و در اوست آن با آب باران و عمل و شهد رافع
عرق النسا و در دگر و ضحاده و جهت اندمال جراحات و صلابت سیمان و با عمل جهت خلط ساجید نافع و
مفر ریه و مضطرب امیون و قدر ترشش از دو دریم تا سه دریم و بدش بوزن و بسیار محسوس و نصف
آن سنجیده است و باید در هوای بسیار گرم و در فرائط اطفال و مجورین استعمال کنند کما در ریوس
عرب از خاک و ریوس است که معنی بلوط الارض باشد نباتیت طویس و در بوی شبیه و در
اکل و رنگ تشنگی شبیه به برگ بلوط و طعم آن تنه و با اندک تند و با گلش نفثش و ریزه و منبت
و سنگ لاجها و تخمش ریزه از انیون و با حدوث و در موزانیت میشود و قوتش تا مذهب باقیست

و این ابی خاله افروغی در کتاب اعتماد تصریح نموده که گاه در یوس پنج دقتیت شبیه به بلوط در اول
دوریم گرم و در آخر آن خشک و در بول و حیض و رانج امراض سپرز و سر زعفران و قاطع اخلاط غلیظه و در سایر
افعلل که مفید است به بول و برقان و شکاف عضل و اخراج خین و استسقا نافع و طبع چهار دوریم و آب
در هم روغن زیتون و یکرطل که بکشت رسد و چند روز مدت گذشت چنانکه سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته
اند و در هم سحوق او با جلاب یا عسل و چند روز زین در دسینه و پرو دة نواحی آن میکند و ضا و او
با عسل جهت قروح و زخمه و التحال او با شراب چینه غریب و با سرکه چینه و درم سپرز میفند و روغنی که از آب
نازه او با آب طبع یا از کل او ترنیب و چند چینه بر دة بدن و ریاح موثر و شراب او که در هر یکرطل آب
انگور و رشتال از آن ریخته باشد تا یکمقال و نیم او را در یکرطل خیر کرده و در قی گذارشته باشد چینه تشنج
و برقان و نفخ رحم و قضا و اخلاط و در اول فرج فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقا نافع است و قدر
شرتش سه دوریم و مضر اما اگر ده است و مصلحت کثیر او بدش مثل آن سیاه یوس و ربع آن سیخه
دست و نر و بعضی غافلت و سیخه کمون موب از خامون یونانی و بفارسی زیره نامند بری
و بهستانی میباشد و هر یک را اصفان مختلفه است سیاه بری و بهستانی را کمون کرمانی و زرد را
فارس و سیاه می و سفید را خطی نامند و از زهره سبز است و در اکثر مکان میباشد و بر بعضی قویتر
از بهستانی و بعضی بری او را با سیفون نامند یعنی ملوکی است و بهترین اقسام کرمانی و بری و زیتون ترین
سفید بهستانی است و قوتش تا هفت سال باقی میماند نبات او از رازبانه که اکثر دیگرش مستهیر و قبیله
مانند قبیله است در اول سپرم گرم و خشک و بسیار لطیف و در بول و شیر و عرق و حالبس طبع و بعضی
و تر باق محوم و دام و محلل ریاح و نفخ و باضم و محرک اروغ و ملطف لحم غلیظه و جهت عسر النفس و تخمه و منضی ریاح
و زین خواشش گل و اشغال آن و فواق رطوبی و در هم ریخی سپرز و بوداده او جهت اسهال رطوبی و بسرکه
پروده آن که بعد از آن برشته باشند قوی القیض و زین رطوبات معده قوی الاثر است و حقه او
بطبع و محلل نفخ و زهره او با روغن زیتون قانع حیض و منصف طبع او مسکن و در دندان و نزلات خصوصاً
با سحر و قطر او جهت چشم و جرب و با سفیدی تخم مرغ جهت زرد چار و کلک او جالی بشیره و آب نشسته
او جهت طرفه و با کمک جهت ناخن و سوط او با سرکه جهت رعان و ضا و او با روغن زیتون جهت ورم سپرز و با
با یک جهت بسیار او را با نافع و مضر زهره و مصلحت کثیر او قدرش ترش و در هم و بدل کرمانی سایر اقسام او
کمون شامی که رویا و تخم گند است و مداومت جرم او و عرق او و سورت لاغری و زردی و خسار
و زهره و آب زیره را بر بدن مولود و در حین ولادت با ناله با نخا صیه و در دة العر منفع ملون قیل میکند و از

و از بجا باشد دانسته اند و شش منبلی و که بفارسی زیره گویند ملین طبع است و نوع بری که شبیه بشوینز است
 جهت گردیدن سوام و قطره البول و اخراج سنگ گرده و منانه و خون بخند آن بیدارل خصوصاً چون با کبر
 استانی نبوشند و با سر که جهت فوات در کم سده و رضا و او بار و غن زیتون و غسل راق رنگ خون مرده سخت
 جلد است و جهت درم حار انباشت منید کمون حبشی تسمی از کمون بریت شبیه بشوینز و مذکور شد
 کمون حلوانیست کمون رومی و ارمنی گویا است کمون اسودزیره کرمانی
 است و در بعضی بلاد شوینز را بن اسم نامند کمون هندی شوینز است کمون بطنی زیره بنر
 است کما کمون مازریون است که کام صمغ صمدینی است و بفارسی حسن الله و دخیض
 بان مذکور شد کما قه متبسی گویند بقیه سرانی باد آور دست و بفارسی گیاهیت معروف که دوای زبان
 تعلیف میکند و حالت شیرین صمغ است که جای این اسم هندی از نوع بنش است که بهار به اسم
 هندی تخم انجبه است که کار و سر اسم هندی مویای است که موی اسم هندی غیاث التعلیات
 که بر اسم فارسی بول است که شش اسم ترکی فقه است الکاف صمغ النون
 و غیره که در صنفیت مخصوص بلاد بنجر و عمان و جبال یمن مستدر و صلب بایل بنجره او را کنند و کرسفید
 است او را انشی گویند تازه او را که در با ناه حرکت داده باشد مخرج گویند و پوستهای او که در سالین
 یکدیگر جدا میشوند و شکر کنند نامند و اینچ غیر صفا می مانند او باشد دقاق کند و کند را نوشتن است سال
 میباشد و شوش و از آتش شعله و رنگ و دود و دخت او بعد در دود و عمار دارد و برگ تخم او شبیه برگ
 تخم مورد و در دویم گرم و در سیم خشک و لطیف و محلل ریح و حار بسیلان خون ظاهر انقباض و تحبب باغی
 و رفت الدم و مقوی دل و مده و با حمه و حافظه و محففت بلغم و با تریا قیبه و بهی منفی و مقوی روح حیوانی و درگاه
 و جهت خفکان و صاف کردن و از ویام مصطکی جهت رطوبات دماغی و قیام و سینه و اسهال رطوبی و نیمه
 او با مثل آن نخواه جهت جبر و بار و غن زیتون و غسل جهت زنج بروده استخوان کفر من شده باشد و با صمغ جهت
 رنج را بچه که به چشوم و غیر النفس سرد فزمن رطوبی در بود با غسل و شکر جهت صنف مده و ریح غلیظه و سیان
 با مویز و صمغ جهت قتل زبان و باز ده تخم نمبر است جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز و بسیار و اکثراً
 او جهت جلا و بصیرت و چشم و خون بخند در آن دود و سلاق و بیاض و جرب و حکم و طعمه چشم خصوصاً با عسل و در و را و
 جهت قروح خفیه و ساقه و قروح مقعد و ضهاد و جهت قویا و تامل و پایه مرغابی جهت جراحات و شکلی انش و
 ششاق که از سردی هوا بهر سیده باشد و با نظرون جهت قروح رطبه سرد بار و غن کفجه جهت تحلیل نملیات و بار غن
 مورد جهت ریختن موی و با غسل جهت دهن و زنت جهت تکان عقل و با شرب جهت دره کوشش و با تقویا

کاف صمغ النون

در نرم تر از دخت جبهه الحفر او سیوم گرم خشک و بوییدن او سخن بدین و دماغ و شرب او سخن سود و جگر و معده
 با خنده و با نخ صفت در جامیک او باشد عقرب در اینجا نباشد و اگر برگ او را بر عقرب بیاشند و رجال بسوزد و مضر عقل
 و مخرج خلط و قدر شترش یکدر هم است کندر صبی نباتیت شنبه نبات را نیز باج در درک و در گش و عقرب
 از آن و در بوی مانده کندر در سیوم گرم خشک و در اکثر افعال قایم مقام کند یافته اندر کندر و در مصلحتی است
 کبچورس اسم یونان جادوسر است کندش الدواب و عود الطاس کچده اسم اصفهان
 ابور و است در دیم بخت نامند کچده اسم فارسی سیم است کندم اسم فارسی بر است
 کندر اسم فارسی حشفه است کندم که اسم دیمی خند و سول است و در اصفهان دمه نامند
 کندم دوا به اسم فارسی سیم است کندر خراسم فارسی باد آور دست کثیر اسم
 فارسی فراد است کندر تا اسم فارسی کوث است کپار اسم فارسی بنق است و بنده بازدا
 اسم و ختم است کنپ اسم فارسی قنبه است کچشک اسم فارسی عصفور است
 کندر و اسم هندی کندر است کینیل اسم هندی قنبیل است کندر است اسم هندی
 کنب و کندک و کند که نیز نامند کثیر اسم هندی خزیره است کچده اسم هندی شکر است کند ایل
 اسم هندی قلع از خراست کند ه اسم هندی صغ هندی است کچچور ه اسم هندی
 خراطین است کتوای هندی غلبه است کند با هندی بصل افار است کند شیر بند
 هندی سافج است کچهان هندی طلب است کند تا هندی بند قوی است کتول هندی
 اشتانت کتول هندی دخن است کتوای هندی صبر است کتول هندی خیلوز است
 کوبه بنفله اصفهان نوعی از مریت که مایه بکامه را در شیر حل نموده استعمال میکنند در خاص قریب بوی و خفیه
 او کمتر از آن و مسفر سینه و سر و ذیت بالک را باعث پنهانی غشی و ادرام فرمیده است کوسیل فته گلاب
 و دیم است و این تمیزه بنفله طبرستان دیو دار و بنفله مازندران کوزن گیاه بیان نموده و آن نباتیت برگش
 بنفله به برگ نارنج و ساق او زیاده بر دود و رخس سیاه و بقدر الو با لوطا هر خش سیاه و در خوش سفید
 در او غیر قلع است و با نخ صفت هر فعلی که قلع آن در حین قلع او کند و بهر قوی که متعلق گردد و شارب او بهمان فعل و
 قول مبادرت نماید و از نموده است و مستعمل از آن در ولایت دیم بزرگ اوست و در اطعمه استعمال می نمایند و در
 آخر دیم گرم خشک و مسکود و موزش بخوابی و بهوشی و رافع سلس البول و لول و زفاش و در دماغ حاصل و امراض
 بخار و در طبع قدر شتر از برگش که با اطعمه طبع نماید تا ده در هم و از بخش تا نیم در هم و اکثر او سوزش بخون و کشنده
 است کوارع جمع کرا است و نکور شده کور اسم فارسی مقل است کوبهان کنهان است

ارمنی و بخت و زن آن سیلخو و در تفریح مرورید و در رفع طاعون و جان و قدرش نیم مثقال است کهانا
 اسم سریشناخ نبات نادانیا است کهیل است کهیل اسم اصفهانی قلی است کهول اسم هندی
 خرد است کهولم و کهک اسم بادخاں کهری اسم هندی فروزه کی گوشت است کهرب کهرب هندی
 اسم ترات کهول کهیل پنج هندی تخم خرد است کهته هندی یعنی نقل خیر است کهرب هندی حافض
 است کهونکو و هندی خلک است کهیل هندی سیخه است کهوریر هندی سوسمار است
 کهوب هندی حب الحلب است گیاه قیصر اسم فارسی کلک الملک است گیاه جالینوس است و قدر
 است کهوس ذره است کیده کاویت کیل دارو اسم فارسی خرس است کیر اسم
 فارسی مصطکی است کیلوا اسم طبری شمی از دوش است و مذکور شد کیله هندی مور است
 کهیره هندی خیار است کهون هندی خنله است کیر و هندی منزه است کهیر هندی غرا
 است کهیل هندی خشت الحید است کیان پهل هندی دارشیشان است کیلر هندی فار
 متیلان است کهیر کاثر اسم هندی قاقیا است حرف اللام لا و ن رطوبتی است
 که از دخت کوبی حاصل میشود و قدر دخت انار و شنبه بدخت و بن و برگش عریض و هم مقبل و رقیق و صلب
 و گلشن مایل بسره و ترش مانند زیتونی و در جوف او دانه سیاه باریکی بارطوبت غلیظی که از ساق و برگ اوج کشد
 بهترین اسم و لادن غیری مانند و هر چه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفند در چین خریدن آن نبات چیده و از آن
 جدا کنند بزبون تراژسم اول و هر چه برسم بر اغی چیده و با خاک ریک آمیخته باشد بزبون تراژسم است و نصف
 تصریح نموده اند که رطوبت مذکوره از نفوس نوعی از بلای است بر موی مرغی چیده و بهترین و نرم و خوشبو
 و مایل بسره و سبزیست در دویم گرم و در اول خشک لطیف و مجاذب و با قوت قابضه و منقبض قوی و متفتح و من گمان
 و در بول و حیض و عرق و شیر و مخزن صفین و شنبه و مقوی معده و ران فراق و در دهای بارده و با شراب قابض طبع
 و طلا و جهت در دسر و صلابت معده و جگر و التیام زخمهای کهنه و با شراب جهت انار قروح و آبله و فرجه و جهت صلابت رحم
 و اختیاق و احتباس حیض بار و غن گل کیر یا فون اطفال طلا کنند جهت نزلات و سرنه ایشان و بر معده جهت تقویت
 آن در غن غشیان و سیلان آب دمان و بایه خوک و پیله گاو جهت ورم مقعد و در دآن و حقه اوبار و غن گل جهت
 سحج بارده و طلا اوبار و غن جهت سحر و کشتی و بار و غن مورد جهت تقویت موی و دفع رخیان و بخور و جهت کیر یا فون
 ابرام و موز و چون زن بعد از بول کردن بان بخور کند پس در حال باز بول آید آن زن قابل حمل خواهد بود و الا
 طلا و مضر سفلی و اشامیدن او موجب کرب و مصلحت نیست و موی و قدرش شش تا یک درم است و در غن لا و ن
 که کوبیده او را در یک طبل روغن زیتون و کنجد حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارد تا تقریباً سی سال آن روغن بپزد

از گیاهان
 که در این کتاب
 مذکور است

و جهت برودة اعضا و تقوية معده در کلام بطبی و تسبیاه کردن شود تقوية ان بغایت مفید است لا چور معده
 موردنی است و بهترین اوصاف و شفاف است که گوید او سبزه و بنبری مایل باشد و آنچه از سنگ مرمر تریت
 دهند و هر چه با زردیخ و زجاج و سنگ زیره ترکیب کنند و دوا را بوردنی بنیاد باشد بخلاف غیر شوش آن در شمل در
 طب غیر شوش است در اول گرم و منسول او در اول سرد و در دوم خشک و سهل سودا و اطلاق غلیظ مخلوط بخون
 و صاف کشته ان از که و رات و باخی صیت رافع سودا و حوالی قلب و جالی است و تعلیق رافع خوف و او منفرد و
 مقوی دل و جالی باقوت قاصد رافع امراض سودا و غم و هم و خوش و تجارت غلیظ و در حوض و احتیال و جهت
 سلاق و رید و دمو و بیاض و در حشیم و ریختن فرکان و در در او جهت اکل و قروح ساعیه و نفور و جهت رجا
 و زردی او بار و غن زیتون جهت حفظ ضیق از اسقاط و طلائی و با سر که جهت تجفیه موسی و قلع تایل و برص مفید و مضر
 معده و مصلحت مصلکی و موجب کرب غلیظان و مصلحت کثیر و عمل و قدر شتر شش از نیم انتقال و بدش جراحی
لاله شکرگون اسم فارسی بنایت موزون در باغها غرس میکنند بسیار او را چون بادیه بانی صنفه گویند ه
 بچو شانه تالاب موزون و غن بماند طلائی او را جهت عرق الک مجرب یافته اند لاله نهانی اسم فارسی بنایت
 برگش شبیه برگ زنبق مخضر در سه چهار عدد گلش مانند شقایق و بزرگتر از ان و خوش بماند پیاز و بقدر رفتنی و طولانی
 و در چند پرده او چیزی شبیه برایشیم مبطون و بسیار نرم و پرده بیرون او سیاه و در شش سفید و شیرین و ساقش
 بقدر چهار انگشت است با تقزج و اسکار و محک باه و سرخ کننده رخسار و منوم و قلیل الحرات و بار طوبه غالبه
 و قشاد او بی غلیظه و بهی اضمحلت و قدر شتر شش از یکدوم نیم تا دو دریم است لاله عیبه نوعی از تروحات و با
 سمیت و بی غلیظه تر از اول و تروحات است و ابو جرح گوید از مطلق تروحات مراد لاله است و او را در گلکان
 شنبلیله نامند گاهی است بر شتر شش گلیه و ستم و نیا و برگش مدور و گلش زرد مایل برخی و شبیه بزرگس و مایل
 به شتر شش و گلش مانند شقایق و در آخر میوم گرم و خشک شیر او سهل قوی و مقصر جلد و قوی و بدستور برگ و تخم او
 همین اثر دارد و کوشنده ماهی و جهت استقار قوی و اخراج زرد آب ناف و شیر او از ستم و نیا قوی تر و با آرد و جوج کرده
 استعمال باید نمود و قدر شتر شش از یکدوم تا یکدوم نیم و از او در بخلو طمان تا یکدوم نیم و از برگش در مبطون خات بد
 تا یکدوم نیم و مضر امعاء و مصلحت کثیر است لاله رازی گوید گاهی است که از یکدوم نیم و بخور او جهت بواسیر و در بقیه
 و شرب او جهت رفع سیلان خون ناف و مضر شانه و مصلحت تخم مورد است لاله می صنفه و قوی است نهندی و جوش
 شبیه بیوی مرکب از بوی مرد مصلکی و در رنگ مایلین سفیدی و زردی و در آخر دویم گرم و خشک و منخ و مطلق و منفع معده
 و رافع بلغم و جهت کسیمی اعضا و ضعف عصب امراض بارده و طلائی و جهت جراحات و تحلیل در مهاب و اعیان و قطع را
 بدناف و آب مور و جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال موزون و بخور او عرق ارنده و مضر ع محرز و زردی

کشنده و قدرتش بجز در هم لایحه اسم هندی است لاجورد و بهرام و است لاجورد
 لاجورد است لاجورد بلایوس بنیانی از نب بجزیت لاجورد و عطف است
 لاجورد بنیانی باهروانه است لاجورد اسم هندی که سده است لاجورد اسم فارسی که
 است لاجورد اسم فارسی سخفات است لاجورد خطای اسم فارسی جامع است لاجورد
 مع الی لابلاب اسم جنس نبات که شاخهای ضخیمه شده بجای او برود و هر چه بزرگ باشد بزرگ
 گویند و کوچک را صغیر و لابلاب کبر سفید سیاه می باشد و سفید را گلشن سفید و شبیه شاخ حجامت و تخم
 سفید و برشش مانند برگ لوبیا و در تنگاب لکونامند و سیاه را گلشن سفید و دانه اش سیاه و لابلاب صغیر
 است سفید و در دوسرخ و کبود می باشد برگ همه ریزه و گلشن کوچک و تخم در غلاف سیاه مایل به سبز
 و قسمی از آن بیه نرساق چوب اقسام کبر و صغیر شیر دار است و مرکب القوی و نر و جالینوس در دوم سرد
 و خشک اند و یونان ماسویه گرم است و قشع سرد و طین طبع و محلل آب آن مسهل مره الصفرا و چون بختانند
 قشع او غالب اسهال کمتر و آب نشوده آن نکس است و برگ کبر سفید او سببی بجل المساکین است بهته براحات
 عظیمه و سوزگی آتش و در دوسرد و اراض سینه و آب او بهته سوزد و قویج حار و باخیا رشتن بهته ورم مفاصل
 احتش و ترجه امعا و بوسیدیل و سه در هم ارگل و بهته ترجه امعا و صفا و برگ تازه او بهته و در سپرز مطبوع او در دوسرد
 بهته تحلیل اورام و در دوسرد و سوط عصاره او با ابرسا و نظرون و سنبل بهته و در سرکه و بار و غن زیتون بهته و در
 گوشش چوب آن و با سوم و در غن بهته سوزگی آتش مفید است و تم سیاه را عصاره اش سیاه کننده و سوسپ
 در برشش بهته قروح خفیه و گلسم اخیر که بهته نر است اشامیدن و در ترجه آن در حوض و نخور او بعد از ظهر مانع
 حمل و آب او شد بد و حرارت و جدت و سوزنده و سوزی کشنده قویج و نج او با ترابه بهته گویند و ریشه و برگ تازه
 مطبوع او بهته انیام براحات خفیه و سوزگی آتش مفید و از صنف کبر آنچه برشش باخسوزت و دانه مایل سیاه
 است سببی سجمه است سرد و خشک بهته سوزد و قویج و در دوسینه و قهپهای غرمنه و در غن سپرز و ربع رطل از آب او
 تا و در هم معره قاطع نرف الدم جمیع اعضا و خشک او را ف قروح خفیه و تازه او انیام دهنده براحات
 است و اقسام لابلاب صغیر متان و مصلحش شکر و مانع حمل و قاطع حیض است و قدرش بزرگ از آبش میگوید
 باسی در هم و لابلاب صغیر با قوت محله و قابضه و مسهل مره الصفرا و اسم تم تر از سایر اقسام و را ف سوزد که با سوز
 باشد و قویج حار و محلل ورم مفاصل و باخیا رشتن بهته او را احتش و قشع سرد و اکثر تینا فاع و
 در برشش از آب او تا نیم رطل است بابت در هم نبات قشع اسم عربی درخت عظیمه و در سبید مهر شیر
 و شبیه بد درخت چار و ترشش کوچک و سبز و میدار رسیدن شیرین میشود و با کراهیت طعم و برشش مایل

بد را نمی و معروف سمی است و اهل صحرسمیت در میانند و این حر سولف نهانی قستی از او درخت دانسته
 و نیز سولف حاوی لاد و سیداب اسب در دیم سرد و خشک شرب و ذر و راقطع نرف الدم و رافع در دندالت
 و طلا می و تقوی شود با شرب محلول او رام و بالاذن و مورد و تپه جبر و کسر و ضربه و حرکت استخوان از مفاصل و دود
 او بهینه که زیانیدن هوام موثر و خوردن نمر و تقوی معده و جالس اسهال و مصدع و مورت نقل سامه است
 لیکن بفرسی شیر و برکی سودا مانند مرکب تقوی و شش مثل بر و نهید و مایه و جنبیه و دوسمت در ادل گرم و خشک دایه
 و در دیم سرد و تر و جنبیه در اول سرد و خشک است پس شیر و حیوانی در گرمی و سردی و پیوست و رطوبه و سبب علت
 یکی از اجزای شته تفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات با الفزاده مذکور میشود و امور کلیه و شتر که که در اینجا مرقوم میگردد
 و هر چه در قدیمه انس از حیوانی است که اقرب بولاده انسان باشد نهاده شیر گاو و بهتر از سایر است و بعد از آن
 شیر بز و گوسفند و آهو و شتر و از لایح و دسب و خرگور و خوک و غیره و رتداوی قوی اند و از گاو و گوسفند و بز و در
 تقدیمه و همچنین سبب تعلیف و سمن و فصل مختلف میباشد چه هر گاه سبکات و مخدرات تقدیمه حیوان کنند مثل قنبر
 و شش شش مانند انس شیر او بخورد و مسکین شود و از تعلیف مسهلات و قنبر و میردات و مرطبات و مستحبات و منقحات
 و مطلقات و امثال آن و اما آن مبتدل میگردد و شیر تازه و دوشیده با حرارت لطیفه است و آن بعد از سرد شدن
 زایل میشود پس باید در حین استعمال گرم نمود تا موجب سرعت نفوذ او گردد و از مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر گاو
 است و در تقدیمه بعد از گوشت و تخم غیر شتر سوانق ترین اغذیه و هر چه جنبیه در غالب باشد مسدوست و الا فتح
 و طلا می تمام آن موافق ورم مقدر و در دود آن و در حشانه و او رام عانه و رحم است و استعمال شیر بعد از ترشها
 و بان و بایره ای تازه و ماهی امثال آن جایز نیست چه مادامی که از معده نگذشته باشد چیزی نخوردن و خوابیدن
 مفیدان و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال او را مملک دانسته اند و قبل از انقضای چهل روز از ولاده و
 و زستان بسبب غلظت او و قریب بولاده را بسبب غلبه مایه استعمال جایز نیست و آخر فصل بهار تا اوسط تابستان
 استعمال او اولیست و اکثر او مورت بهار و تولد تحمل و بجهت دوسمت سریع الاستی که بدخانیته و در اما کن
 حاره و معده ضعیف باعث منفرت است و موافق سودا وین و یالین فراج و معقارین بقیون و قلیل او در تقدیمه و گوشت
 و تلیک طبع قویتر است و مجموع شیر با لطیف و جالی در رافع اخلاط سوخته و موافق اعضا تناسل اند لیکن البقیه
 شیر گاو است و گاو و میش از جنس است و اخلاط اثران و هر دو را دهنیه غارب مایه و جنبیه کمتر و مایل با و
 و غلبه تر از سایر و دوشیده آن که سرد نشده باشد نه نشند سببی و منفع و سریع الهضم و کثیر الفزاده و بیکو کننده
 و موثره فی و در فضلات و تقوی جوهر طریق و تریاق مسموم است یقی و حافظ رطوبات اصلی و یلین طبع و در
 و بهینه هیچ و نسیمان و غم و دوسواس و تقویت بدن و در حریه و سل که سبب تب خطی باشد و امر اض

و جرب و قرا و حله و جذام و مطبوخ او یا برنج جهت طبل غمز و با کوهکان و خرمایه جهت زهری کرده و بدن و داغ کرده آن
 باهن و سنگ تفتیده جهت اسهال و قطور و طبلاران جهت اکثر امراض شیم نافع حتی مایوسس الملاح از مداومت آن
 صحت می یابد و با کندن جهت طوف و با انزروت جهت نافه و سبیل و شریان و طبلاران و با سفید اب قلعی جهت نفوس و ارام
 حاره موجب و با افیون و موم و بون زیتون رافع درد نفوس حار و قدر شترش از نیم طبل تا یک طبل است
 و منفرد صاحبان سیر و زورم احتیاج دیگر جنف عصب و در سیر و سار و صرع و منفردندان و زنان البستن و
 صاحبان خفقان رطوبی و منجر و انکار و مورث سنگ کرده و مثانه و تولد قمل و برص و سریع الاستحیاج خط
 غالب مده و معده شکر و عسل و شرب او باشد و شکر مانع از بخار و اوست و چون بخند گردد باعث لرز و تشنیه
 و عرق سرد و تشنیه و احتکاظ عقل و خفاق میشود و رافع آن فی و با سکنجبین عسل و سرکه مخروج با آب فوج و بنفشه
 تخم کرفس و عسل با آب گرم است و شرب پیغمبر یا به رافقه و کیتقال از مجربات شمرده اند لکن الصاق شیر
 گوسفند است و دهنیه و جنبیه او غالب و غلیظ تر از شیر گا و بهترین و از میش سیاه و در تقویه باه و تدارک
 صفت جماع و اود و سیمنیه و تقویه جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعاء و نفث الدم موثر دیار و غن بادام و صمغ
 عربی جهت سرد موجب و در سایر افعال و مضرات مانند سایر شیر است لکن المعصر شیر زراست و مایه او غلب
 ویر و دود و رطوبه او زیاد و در فضلات و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در جراحت ریه و حلق و مثانه و قهاری
 منزله و دوق و غرغره او در ورم لبها و خفاق و نفث و سی شقال آن تا چهل و پنج شقال باد و شقال کثیر او نیم شقال
 رب المسوس و صمغ بادام جهت نفث و عسل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر گا و دوزان لطیفتر
 و بدش شیر گا است و بدستور عسل آن موافق ترین شیر است و از موضع دقت سرد تر است و مدبر بول و
 مرطب دماغ و خنجره و مفتوح سده و غلیظ و رافع سل و بی بوست سینه و سرفه عیسی و سقوط او جهت خشکی دماغ
 و خجاری و سکیم و احتکاظ عقل و ضما و قطور و جهت و شیم و تشنیه و یک و تطیب دماغ و در دگوش و ورم و خنجره
 آن مفید و قدر شترش از بد و قیده تا نیم طبل و بدش شیر لاله است و چون شیر حامله را بر و قمل بد و شند قمل
 ببرد و زیر او باند از آن بد قرحه حامله خواهد بود و بعکس آن پیسر و از مجربات است و بهترین شیر زنان و
 سایر اربابان است که چون بر ناخن ریزند جمع شود و با سپیدنگی باشد با عسل و ارام لکن افلاک شیر شتر
 است و دهنیت از شدت انزال او جدا میشود و نه گرم و رقیق و مایل بشوری است منفی و مدبر بول و زرد آب
 که مار اصفه نامند و با شکر تقوی بدن و صاف کننده بشیره و محرک باه و اشتها و جهت سده و بی بوست چکر و ارام
 ملبه باطنی و صیق النفس و بی بوست قهاری و طبلی و علل سیر و بیو اسیر نافع و چون با بول شیر بامیزند
 به سهل زرد آب و با تدریج از دود قیده نبوشند آب که در لعل رسد و در ارام صلبه بار و غنهار و حامله نبوشند مانند روقن

ناروین و بادام تلخ و سبزه و امثال آن و باید شیر تازه روز قبل از استعمال شیر و تعلیف برآزبان و
 و کنگره کاسنی و درمنه و امثال آن نمود و باشند لبن الامان شیر الایع است و بالینه او غایب باشد
 قلیل الحبیته و دهنیه او سردترین شیر بسیار و مرطب و مبرد است و مفرج و جالی و مفتوح و بطبی الاکسفا
 بخلاف غلبه سده و جویسه سل و دوق و نزال می و سرزد حار و نزله تند و عسیر النفس حار و نفث الدم و التهاب
 فون و مغر و جراحت رحم و مثانه و آلات بول و حرقه البول و قرحه امعاء و حرقه او جبهه جراحت امعاء و حرقه
 از حریق و اسهال دموی خصوصاً باقالبضات و مضغه او جبهه تقویت نه و دندان و ضحاده او جبهه او رام حاره
 ظاهری و باطنی خصوصاً بازعفران و جبهه و معد و سلق مفید و مفرط و بین و در سردی و در مصلحت کل الکبیر و قدر
 شیر بیشتر از دوق و جویسه است با شکر و کثیر از روغن تخم که و در لب موس و امثال آن و تعلیف با و با ششی است
 هر غلظتی شرط است و بدین شیر است لبن الامان شیر و بان است جنبیه او کمتر و گرم تر از سایر شیرها
 و مفرج و محرک باه و اشتها که در حیض و بول و موافق تر حشانه و مجاری بول و حشانه او مفتوح و در رحم و حمل او
 بافتنار و علاج بعد از ظهور مین حمل عاقر است و از خواص است که در هر سالی که قلیبی از او با طفل و سپید در آن
 سال آید بر نیاید و اگر بر آید زیاد و جبهه عدد و نباشد و از مجربات مکرره است و ترش کرده شیر و بان را
 نثر نامند و در اکثر افعال قویتر است لبن الخازیر شیر خوک است و نرزد و بعضی بابت محدود و موافق
 سل و دوق است و موثر بهی و وضع است لبن النزال و لبن حمار و حش شیر او و گوشت گرم تر
 از شیر او بان و لطیف و در تحریک باه قوی است لبن الحفاش و لبن الاسد شیر شب پره و
 شیر شیر و در نهایت گرمی و در عایت جلا و ادرا و فوط اند لبن الحامض بھارسی است نامند
 در دیم سرد و نرزد و مرطب و مقوی باه و حورین و مصلحتی در غده ایست و است بدو غ ماز و در سایر افعال
 قریب با و است و بعضی نه که نخواهد شد و او مفرط و سرد و کثیف و در بصر و مسدود و و خلط خام و مفرطها
 مرکبه و غلظت و مصلحت مجاهدین حاره و در تحریک پرورده است لبیا بفارسی زشته و بترکی اغوز نامند و آن
 شیر غلیظی است که بعد از ولاده سه چهار روز و ششیده شود و بگوئی و ده رطل شیر را غلیظ میکند و در شش
 بدن و تحریک باه و حورین موثر و بنایه مسدود و موثر فواقی و مصلحت صاده و در بصر و مصلحت شیرتها است لبن
 السودان و اکثر فنیون است و بنه ادی و بعضی گویند چیز است شبیه به صمغ و مال بسیاری و زردی و بنایه گرم
 و از نواحی جنوب خیزد و بوییدن او باعث رعان و عطسه و مصلحت و از نسوم قتال و ضحاده و حمل او رام صلیبه است
 در چند ساعت لبن الیتومات شیر با تات شیر دار است مثل ماز و یون است و مجموع از نسوم و مسهل
 اعتداف اند و هر یک که در است و آنچه اسم مخصوص ندارد و در بوجات مرقوم میگردد لبیا لب القرم

منزله کافشه است و گذشته لباب القوم لباب الحظه و لباب البرد لباب القبح
 نشانه لب الحظه حمار است لبر و لب بلغمه منور تسمی از اسلج و مستقل صباغان است
 لبی بیرونی اذان الفارستانی است لبان خردل بریت لبید لون و لبرون شیطان
 است لبانه اسم منور و فیون است لبی سید ساید است لبان سوب از لسان برنانی
 و آن کدر است لب دانه بلغمه تنگین اسم حکلی لک ترکی است لجه اسم هندی قافله است
 محاج بلغمه اکثریان زیرین پاک صاف است لحوم اقسام گوشت مذکور است و در اینجا تو این کلید
 تقریر میشود و در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحوم چه اغذیه انسان که از دو ابته الله منحصر باشد
 در نبات و حیوان است و در استی و مشابه متعددی شوند تا چهار است که طبیعت در نبات هفت قسم فعل میکند
 بتخلیل و استی و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در حیوانی محتاج بهمه افعال نیست چه در شیرین
 فعل کافی است که تفریق و تغذیه که آن مضغ و تیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیر محتاج بتخلیل
 و استی و تفریق نیست و در تخم بدو فعل است که تشبیه و ادخال باشد پس لموات بهتر از سایر اغذیه است
 و بهترین طیر متوسطه است که قریب بر مرغ خاکی باشد مثل کبک و تدر و امثال آن و بهترین مواشی گوسفند
 و بز است که زیاده بر یک را نباشد و کمتر از شش برنگدشته باشد و بعد از آن گوساله یک و دو و شیر حیوان و بز از
 شتر بچه است و از خوشترین آموخچه بز کوهی است و در غرایح صاحبان لقب و ضایع و قوی الحار است
 گوشتهای غلیظ متاثر است و هر چه از شکم حیوان بیرون درده باشد و آنچه بعد کمال نرسیده باشد و تمام
 همیشه و سقیمه و پیر سال بسیار لاغر نموده امراض بسیار اند و روزی خوردن گوشت و دبار و دیگر و زخم
 است چه مضغ آن بر طبیعت دشوار و مداومت خوردن لحوم موجب است قلب و تیرگی باصره و بلاذ و عروض
 صفات بهیئت و بسیار خوردن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوتهای و ست و شرب آب و از
 مفرد تناول نمودن و در شربها باعث تخم و جمع کردن او باشد و تخم مرغ جاز نیست و هر چند با نموده در نویدن و
 بختن و کند بهتر و گوشت آب غیر ما اللحم سیریه القود و موافق با حقین و ضعیف القوه است لحیمه القوه
 و در اختلاف است نزد انطاک و جمعی دیگر برکش مثل برگ کند تا و قلیل الله و مفروش بر زمین و در صفهان سنگ است
 نون نامند مانند سیر بها بخورند و چنین ابن اسحاق و جمعی دیگر گویند که دیقورید و سس قوس است تولی و سیر
 است و آن بنایت شبیه بد زنت کوچکی و شاخه او صلب و گشش مستدیر و باز غیب و صلابت و گشش شبیه
 نار و تسمی از آن سفید و زرد و یک رخ او نوعی از طرائف میروید مایل بسفیر و سی و بعضی سفید و بعضی انقریض است
 رومی از طر و اهو تفسید اسن نامند و بیرونی او تفسطس و او از جمیع اجزاء تفسطس و او تفسطس و او تفسطس

لحیه القیس طروب در اغراول سرد و در سیم شک و قایض و اجزاء تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و
 اسهال و زرد موی و رافع قرح امه و قرح ریه و ضجاده و مقوی اعضا ضعیفه و نفث معده و جگر و سایر افعال قویتر از افاقیا
 و قدر شربت از عصا ره او باشد و در برگ و گل او یا چهار دم و ذره و برگ و گل آن جهت انجام جراحتات و رفع نفث
 آن و گل او یا موم روغن جهت سوختگی و تشنق او را مچاره و خورون آن جهت قرح امه و تقویه معده و منع ریختن مواد
 بان نافع و مفر کرده و مصلحت غاب و بدش حفض و افاقیا است و ابی خالد از لقی و این الد و اجسی دیگر بیان
 نموده اند که شانه های است بی برگ و مایل بسره و خشنه گی و سرخی او مایل بسیاری و قدر شربری و اکثر آن درخت
 ازین و چهار انگشت ازین پیدا است و در نوره زار با میروید و این قول اصح بنیاید چرخ گیاه مذکور نوعی از نظر
 است و محمد ابن ذکریا خوردن لحیه القیس را نفث معوم دانسته است لحام الذهب ضایع او تکرار است و
 صدنی او در بورت ذکر کرده که لحا و القول یضم اول شرا قول است لحا کبر اول یخ نباتات است
 و ریشه های بارکیانست لحیه الحار بسیار دانست لحیای دینا قوی است و گویند حشف است
 لحام الصناعت از اقسام تکرار است و مذکور شد لحیس بنجای مجده نفث یونانی و نوعی از خیری است
 نباتات او قریب بر روی گلشن نهفتن و بر روی می باشد دانه او سیاه و قوی و قدر عددی و نرزد بعضی سراج
 القرب است و سیم گرم و دو دریم از تخم او سهل قوی و رافع هم عقرب سال و مفتوح سده در رافع یرقان و
 قدر شربت از نباتات او که متقال است و چون گل او را بر روی عقرب اندازند کشند است لحیس الکله خرا
 است لرافق الذهب لای لحام الذهب یا شقی است لرافق الرغام و لرافق الحمر صنف الباطن
 حرف السین مع الالف لای زبان حیواناتت سریع الانحه او مطب بدن و با او دویه جاره و
 مولدنی و سیم الاستحاله خبطه متفقد و مصلحت سر که ذریه و کشن است لای لکل لای
 بارنگ و ترکی باغی باغی مانند از جنس مرا حور است صغیر و کبیر می باشد صغیر او را برگ کوچک و باریک و دانه
 بیشتر و ساقش بر الگنده و مایل بطرف زمین و گلشن در طرف ساق و نرزد و گلشن سیاه و کوچک و ساق قسم کبیر او بیشتر
 بر الگنده و مایل بسره و قریب بدری میشود و گلشن بر نرزد و ساق صغیر و گلشن مانند او و بونج هر دو دست و با او
 و نباتات سیم آن تا بقدر انشتی و ساق کبیر زیاده صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است و در دویم سر و خشک است
 برگ و تخم او الطل و جالی و رافع و قایض و مقوی جگر و مفتوح و حال بسرف الدم و جیس اعضا و بخت برگ و بخت
 و سرکه و در سیم اسهال و موی و عصا ره او سکن تشنگی و جهت نفث و دوق و سل و نفث الدم و سده سده
 و جگر و نفث آن و سدر و صرع و پنهانی حار و بود و کوشش و بان و نرزد و قرح ریه و قوی الدم و سده کرده
 البول و سیلان حیض و نفث بواسیر و ضجاده و ذره و سخته او جهت التیام زخمها و درم آن در سونگی تشنق

صنف
 الباطن

و دار الفیل و قرون جنبه و سایه و اکل و نار فاری و قطور آب و جبهه در و گوش حار و امراض چشم و
 معمول جبهه در و چشم و اختناق او و نواصیر و ضا و بزرگ او منقی جرک زخمها و الیام دهنده تازه ان در ادویه
 او را ام حاره و شراب او با ملک رافع سمیت زخمها ملک دیوانه گزیده جبهه با دسرن و مضغه طاج و بیج آن
 جبهه امراض و آن نافع و گویند منفردیه است و مصلحتش عمل و عصاره او مضر سپرز و مصلحت مصلطه و قد شربت
 از آب او آوده متعال یا نیمه طل و بدشش حمایستانی و گویند با نخا صیت سه عدد و بیج او را چون با چهار اوقیه
 شرباب مخمر و باب بنوشند رافع تب غلبه چهار عدد و آن رافع تب ربع است و تخم او در افحال مانند عصاره
 آن و بوداده او قافض و مغری و تقوی امه و رافع و حیر و قدر شربش تا سه در هم است و عرق با ملک و تقویت
 قوه با مسکه معیدیل و در سایر افحال ضعیف از عصاره است **لسان الثور** فاری گا و زبان یا نیز بزرگ
 نبات او با ششونه و سبط و مایل بسیم و مغش بر زمین و بر روی آن نقطه های سفید شبیه بخار زغب دار و ساق
 قریب بر روی و زغب و شاخهای او با زغب و باریک و سفید و گلشن لاوردی شکل گلشن مستدیر و بلالی و در
 جبال دار المر کثیر الوجود است و سمیک در افحال و بعضی بلاد گا و زبان پیدا کنند و مرما حار است و گل او
 لاوردی و کوچک و در و ریاضه در اول گرم و در وقت او تا هفت سال با است و گل او الطف و جمیع اجزا
 منفرج و تقوی اعصاب و ریسه و حواس و مسهل حره السودا و صفرا و جبهه امراض سودا و کسرم و برسام و بنون و دما و
 و خفقان و ششونه سینه و سر و ذوق النفس و لکوی رنگه خسار و سنگمانه و یرقان و تقویه حرارت غریزی و موثر
 و مضر سپرز و مصلحت صندل و قدر شربت از ایش چهار اوقیه و از جرم او تا ده در هم و بدشش بوزن او ابرشیم حرق
 و چهار دانگ آن پوست ترنج است و چون از آب او آب سیب و آب مویز و شراب تربیب دهند ده متعال یا
 تقوی جدی که کیکر طل شراب میکند و ناز از عقل و دود و هم کل او با یکد هم طین ارمنی و دود و بر هم شکر رافع خفقان
 است و عرق گا و زبان جبهه امراض سودا و میفید و در سایر افحال ضعیف از دود قدر شربش سی متعال است
 برگ سوخته او جبهه قلع اطفال و سستی بن دندان و حرارت و آن میفید است **لسان الابل** غیر راعی
 الابل است نباتش با مین گیاه و درخت و پر شاخ و برگ کنده و مربع و مایل سفیدی و برکش شبیه به برگ بید و
 از آن در از تر و عوض کمز و با زغب نرمی سفید و لقیل الایح مایل بجوی و در شش و از مایل به پهنی و صفت انجبین
 درست در دویم سرد و خشک و در بعضی گرم است و محففت قروح طاهر و باطن است شربا دهنده او رافع سستی
 بحر و طبع بزرگ و شلخ او مد حیض و اول و منخن جنین در آن لکت زبان و باخا سه گانه و وی و در و رافیه
 و تیمم و راحت و تنفیه جنبه آن در استی با بیطون او مسکن حکا فوج و مقعد و ذکر و آب نپته او با عصاره
 مضغ و سدر و رافع التهاب و مضر گرده و مصلحتش صندل و قدر شربت از آب او دو اوقیه و از جرم او تا سه در هم

اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبع او با عمل چینه سرز بارد و خشونت سینه و ضاغطش بار و غش کل
 چینه ضربان مقعد نبات مفید و منقرض میی و غشول و سینه کننده رخسار است لکن کبریت
 و لغت مغزی اسم هر شفت است لکن بهر بری خنثیت بسوزنجان و بار کثیر و مانند سرسیان و
 بلخ و تند و در مصر سرف به تریاق است و سوزنجان را بعضی باین اسم می دانسته اند و در دوم گرم و خشک
 و نبات میی است و در خون میض و بواسیر و قاطع بلغم و محلل و یاب و چینه مفصل و لغت آن نافع است
 و رازی چینه رنج سوم بیدیل و مداومت او باعث سرخی رخسار و انار او مورت امراض حار و مضر و
 سینه کش شیر و قدرش کبر هم و بیش بوزن او تووری و مثل او گردان لعبت میروح الصنم است
 لعبه مره مستحله است لغت شقایق النعمان است لعسل سمری قهرمت لعسل مره
 از لال هندی و از ادویه متالفه است و در کتاب احجار قدیم ذکر او شده و مولف منافع الی حجار و باب
 الصنم تصریح نموده اند که از سید سال متجاوز است که بسبب لزوم عظیم کوه بدشتان منهدم گشته لعسل
 ظاهر شد و از جنس یاقوت و با استحکام زمانی است و بجهت اطلاق مکان تگون بید نیست چه قدما
 یاقوت را با تمام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی در رنگ مانند او تصریح کرده و در منافع بحسب تجربه مثل یاقوت
 احمر و در قنوت دل و با صره تویر از یاقوت معبد اشرب او حاصل خون بواسیر و رنج سوم و در جمیع
 محلل سودای و اعصاب قوی تاثیر است و قدرش از یک قیراط تا یک انگشت و بعضی تا نیمه هم تجویز کرده
 اند **اللام مع الفاء و غیره الفاح** اسم عربی است و بقدسی شایر که دان فرید و
 است و بیخ لعل از سر و ج سربانی و ند که خواهد شد قسم داده او را بر گش و یض و مغوش بر زمین و
 شبیه بر برگ کاه و از آن کو چکتر و مایل سیاهی و قلیل الی و کلش سفید و ترش از ریتون بر گز و زرد
 و بسیار عفتی و بیدار رسیدن با عطریه و مایل بسبز و او را الفاح این نامند و تخم او شبیه به تخم
 و بیخ او دوسه عدد بیاضه مثل هم ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او سبزی و شکل
 او اندکی شباهت بصورت انسان دارد و لیه های شبیه سکه که بایر و ج الصنم می باشد و در ونیت و
 قسم فراوان برگ المس و مانند برگ چینه و ترش بقدر زیاده و زرد و بخش در سبزی متوسط است و
 از آن نسبت مفاد و مواضع سایه دارد و بر گش کم عرض و در طول بقدر شرمی و مایل بسفیدی بسیار و بیخ
 و ترش بخش دراز و سبزه ایام و سفید آن قویترین است و است تویش تا چهار سال باقی و قوی ترین
 اجزاء پوست بیخ الفاح است و مستعمل از آن عصاره و آب یل او و پوست بیخ او است در آخر سوم سرد
 و خشک و ترش سرد و تر و جوف بیخ او عظیم القوت و او بخدر و محف و مسکن ضربان مواد حار و غلیظ

در کتاب
 احجار قدیم

خون و صفرا از قاعین و سمن و منوم و سکر و گیاه او در دستش قیراط از پوست بپنج اوباب و عمل می
بلغم و مرة السوداء و جهت حرقه البول و صفقان حار و اسهال و مود و رخ جوایی نافع و طلا او مولد قمل است
و در جمیع زمان جهت در سوراخ حاره و بار در جهت در مفاصل حار و با عمل در و عن زیتون جهت
برام و با سکر جهت با سکر که حمره باشد و طلا شیر او جهت کف و شش و مضمضه طبع او جهت در دندان
سفید و در دریم کشنده است با خلط عقل و سبات و صفیان و مصلحت سداب و خردل بری و عمل
و انیسون و قد شش از سیراپ یا ندریم و بدش پوشش نیر البیج و شراب ندریم از تخم او یکد سرخ خیار
است که از حام بسیار گرم و وی و در دسه دندان باندک رازیانه و شکر مسک با تفریح و بیاید است و
حصول اوبالوگر و قاطع حقیض و ضا در برگ اوبالو در جهت اورام حاره و برص نافع است و از خواص او است
که چون بپنج فصل را با علاج بقدر شش ساعت بجو ساند نرم و مطیع گردد و ابل تجربه آب او را عاقد با آب
و مسقطر او را با پوست انار و سور جهت کما صاعقه از حیوانات دانسته اند **فلس** در خلیت بزرگ
و نسبت او فو اسی شام و در تری و سیری شتمل میشود و در خشکی بسیار در برایش در دانه کشنده و انابی
خاله گوید که مراد از نول سحانه تالی و من الشجر الا خضر ناراه است طلا در برگ خشک صحت او را فو
و بهی و عصاره او را فو قوبات و انطاکی که بچوب صنوبر است **لف الکرم** خیطی است که از تاک
میر وید و در گرم مذکوشد **لف شلیم** است **لفاح** بری که بروج الصنم است **لفش** قش
لک که مانند از طبر سروده است و در سالی که با و در بلاد وادی آن شود ترک وطن انجامیدند در آن سر
گرم و خشک و گوشت او جهت جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و ریاح غلیظ و پرده و ده مستحکمه نافع و مضر خورد
و در بخش روغن بکند و بقیه او در جمیع افعال توتیر و سرگین و جالی هین و آنا و با تخم اوسیا که موی و رافع
صرع و زهره او را فو شیکوری و خون و از سموم جهت وضع و بهی نافع است **لفاح** شتر ماده شیر
است لفظ طبعه صنف صنوبر است **لک** لغاری لاک نامند صنف نباتت شبیه شرساق گیاه او
پیشانی و گلش زرد و تخش زرب قیر طوم و گویند شبیهی است که بیان نبات می نشیند و در آخر میزان
شکند و بهترین است و قشش داده سال باقی است و در ویم گرم و خشک و مستعمل و طب منقول
او است و طریق شستن آن در دستراول مذکوره است و او مقوی جگر و اخرا و متفح سده و سپر و جگر
و جالی انار و محلل او را فو و منقی اخلاط بارده و بالخاصیه لاغ کننده بدن و جهت استقوا لحمی و زرقی و در
و برقان و صفقان و سسند در بود و ضعف کرده و سایر اعضا نافع و مضر سبز و زرد و مصلحتی و

شترش تا یکمقال و بدش در قفس دولت او ریوند و بنویزند و اسارون و برع او با شیر و از خواص است که چون
 هر روز یکدنگ او را با سر که تاسی چهل روز بنوشند نبات لا نکند و چیزی درین امر با و نمیرسد و اگر سه چهار مقال
 او را در سه چهار روز با سر که بنوشند همین اثر دارد و رنگ او مخصوص چشم و چشم است بخلاف بنید و غیر آن که رنگ
 نمیکند و باید ایشیم و چشم را در آب مطبوخ او با طریقه که صاف کرده باشند کتب با شش نرم بچشانند و طریقه باید پنج
 خرو و از لاک صد خرو باشد و الایدون طریقه ندارد و چون ایشان شیر را یکشنبه روز در آب بچشانند پس
 را اضافه نموده با شش نرم بچشانند تا در دهان شده و جدا شده آب ایشان سبب و در خنده گردد و بسیار لطیف
 صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن و امثال آن بهتر از شتر است و نقل او زگران در استحکام چیزها
 استعمال نمایند و معروف بر امور زگر است در غایت قبض و شرب او در قطع حیض از مجربات است لاه غب
 الشک است کم کم بخت مغربی قطف چربی است لیون فطوریون صغیر است لحنطیس است
 یونانی است و شرب گوید که او را در شش شش نامند بستانی و صحرایی میباشند نبات بستانی بر شش و شتر از
 برگ گندم بزرگ خون و شخی بطرف اسفل و اگر او را قی و از این میروید و ساتش بقدر شرب و بر سر آن کله
 سیاه شبیه بکلاه و در صورتی شبیه برنگ دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه شک و سیاه شبیه بزبان
 و شش بزرگ و مثابه شش زین فلک و شش است در دویم گرم و در سیم خشک شش در بول یا بوس الملع و گویند
 ساحران را از و افعال غریبه میزنند و قد شرب از جرم او یکمقال و از طبع دو وقیه است و شش صحرایی را بر شش مثل
 اسقو قد ریون و با شسته و انشامیدن با شرب یا با سر که تهیه سیر و ضما و تازه و بوجه زیادتی جراحات و ایام
 آن و شک او بجهت نفی زخمها مفید و قدر شتر شش دو دریم است لحنطیس است لون بنده
 محبت لوک بپندی و زلف است اللام مع الکو او گویند که از کفار سی با دام شیرین گویند و در
 اول گرم و در مفتوح و حافظ قوتها و جالی اعضا باطنی و طین آن و طین طین و طین و موافق سینه و معین با و
 مسکن حره بول و شش بدن و با شکر القه و حافظ جود مانع و شیر او با شکر چته سرفه مجرب و خشونت سینه بخبر
 و تولیدی در نع نفث الدم و بود و حره مثانه و امعاء و جیر و طوبه معد و بالصف اوزت و شل او شکر و قطع
 سرفه از مجربات شریف است و بوداده او مقوی معد و قابض و فاسد او موجب کرب و سقته اشتها و از این
 غش و حکمش بر بوجاضه بعد از قی و تازه مانش او با پوست که حقایق نامند منقش معد و بر دندان و برگ
 تازه او سهیل و سقته گرم شکم و شکم قابض رانی اسهال و شکوفه با دام محرک با و مردان و قاطع با و زنان
 و با دام مرئی و تقذیه کردن و فربه بدن و اصلاح کرده قوتی و روغن با دام معتدل و در گرمی و سردی نباتات
 و طب و موافق شش و بی و رانی و گرمی که از قی و ضرب به سید و خنده و شرب چکانیده او بجهت در و گرد و مثانه

حیات و حیات

و عسر البول و قولنج و اعانة برزخ حصاة و شرب او جهت گزیدن سگد یوانه و در دمه و دیاکتر او شکر جهت سرفه
 خشک مجرب و جهت تصفیه او از قذیه گزین ضرر او به مسهل و جوب حاره مفید و قدرش شش تا نه انتقال و در رفع چرخ
 مجرب و دوام تدبیر همراهی شربت باد جهت نفوس و رفع خفگی بسیار آن مجرب دانسته اند و جهت برسام ذات الحجاب
 بستر توران و غرغره او با آب گرم جهت خشونت خلق موثر و مضراحتا ضعیف و مصلحتی است لوز المر بادام
 است ریشه و دخت او گرم و خشک و جالی و محلل و ضار او بارون کسرخ و سرکه جهت درد سربار و دکل فطن
 او جهت تصفیه سیر و گرده و رفع قولنج و گرم معده و خاکستر او جهت سوختگی آتش مفید و منرا و در اول سیوم گرم و در
 آخر اول خشک و درازا له اطلاق غلیظه سیدیل و جهت سرفه و ریو و درم سینه و ریو خصوصا با ناسته و نفع او با
 نخی جهت عمل کرده و حصاة با عمل جهت سیر و امراض کلی جگر و قفسه و در یرقان و با مار العسل جهت قولنج و تخش
 و سایر دردهای مفید و مضراحتا مصلحتش که فرجه او در حیض و ضار او با شرب جهت ثورابریه و قوبا و خزانه
 و نمل و زخمهای کهنه و جرب و حکه و با سرکه جهت درد سرفه و طبله بزرگ مطبوخ او با شرب جهت خراش سیدیل و در سگد یوانه
 چون چند رهم با دمنخ را کوبیده ناسته تا او نمایند از شرب است مگر دند و روغن او در اول دیم گرم و مایل برزخ
 و محف و مسهل اطلاق غلیظه سودا و زراحی آن و با ادویه مناسبه جهت درد گرده و عسر البول و درم سیر
 در بود اخراج حصاة و ضیق و جهت قولنج و اختناق و او را درم رحم و انقلاب آن و طلا و جهت رفع آثار خضار و کلف
 و حسن گزیده و شقاق و جرب و حکه و قوبا و با شرب جهت قروح و طبع سرفه و خزان و قطره و جهت درد گوش و دودی و طنین
 و شستن گرم گوش ناف و حمول و مخرج جنین و شکر و قدرش شش تا نه انتقال است و صمغ و دخت بادام شیرین و
 یاب مناب صمغ عربی است لوز برمی و لوز حبلی با دام کوبی است دخت او کوچک و برش ریزه و گوش
 مایل بستر و با عطریه و شمش کچک و با تخم و قبض بسیار و او غیر حلاوت است و سیوم گرم خشک جهت رطوبه معده
 و تقویه آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده و نفع و قدرش شش تا نه انتقال و از بادام ناسته انتقال است
 لوز البر قسبی از لوز بریت شبیه بجهت صوبه و بزرگتر و زرد و در جوانب او شعبه های که بمنزله شربسیده گرم
 و خشک و بسیار قابض و روغن او از بیت السودان نامند و مذکور شد لوز المرحان و لوز السودان
 و لوز الارحان بلبه منفری لوز البریت لومیا مولف مذکره گوید نسته نسته و بیونانی بنکره و بفری قفا
 ناسته و نبات او شبیه بلباب منسبط بر زمین و مضمی بجای و زرد میچید و دانه او مضمی سرخ و از باقی کوچکتر و شبیه
 بگرده طپور و غلافش مانند باقی و از آن رقیق تر و خوشتر و دسال باقی میماند و بهتر از باقی و زرد و بون ترین از سجد
 و سرخ او در آخر اول گرم و سفید او مایل با اعتدال و محرک باه و مولد منی و در شرب و بول و حیض و مسن
 و شرب مطبوخ او با اندکی قه و حلوس در طبع او منقش نفاس منمخ و ضیق زنده و مرده و شمس و جهت درد گرده

کرده و کرمفید و دیگر قسم فلفله و موله غلطه غلط و مصلحش خردل و الجامه و زنجبیل و بانجی صیده مورث عقیان و مصلح
 ان در چین و کنگجین است لوبیا هندی قسم اخیر قشع است و در عراق و مادام نامند لوبیا قیاس
 سیمانی ارده مرده است و بطریق چین برن اینف و استند اند لوبیا جیوس یونانی بمعنی بنیه الذهب
 است و نوعی از سران القطرب استند اند و شاخها و بناتش قریب بر روی و باریک و گره دارد و در هر گره
 برگهای رشته بنیه برگ بید و طعم او با بقش و مساق و گلش سرخ مایل بر روی و شیش ابها استاده
 و فی زار و در آخر دویم سرد و خشک و انطاک در دویم گرم و خشک بیان نموده استمل از برگ و عصاره
 قاطع رعات و زنف الدم جمیع اعضاء و فرجه برگ او جهت سیلان حیض و حقه او جهت قرحه امعاء و ضما و شش
 التیام جراحات و تحلیل ادرام و با حاجت دراز کردن مکرر جهت گزیناندن موثر و در قطع موش مجرب دانسته
 اند و مضر ریه و مصلح غناب و قد شربش از آبش نیم و از آبش یک شقال و آبش سی مروارید و تبرکی استخی نامند و
 بزرگ مقدار می در است و آنچه در صدف مخفی یکی باشد با وجود بزرگی در نیم نامند و گویند تا سه شقال ممکن است
 و از خواص او است که در چون در صدف نهایت نمورسد باز بتدریج به تحلیل میرود مانند قمر نبات و بهترین او
 اعمالی و سفید و مدور و بزرگ است و زبون ترین او قلمی و آنچه سیاه و ریزه مایل بسبک باشد سیاه و زرد
 و غیر مدور و سوراخ دارد و استمل اطباء نیست و روغن و عرق و بویا که به مضر او و جوشانیدن او در آب برنج
 و مالیدن بسباده رافع چرک و در رافع زردی او و از اسرار است و در آخر دویم سرد و خشک و در قرحه قوی
 از طلا و خواص در اجزای بدن و مطلق و مقوی اعضاء و رافع انول و خفقان و خوف و فرج سودا و جهت اسهال
 اماری و رموی و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بید بودان و حصاة و حرقة البول و سد و یرقان و رافع سهرم
 و وسواس و جنون و ربو و ذرد و رافع جهت قطع سیلان اعضاء و التیام زخمها و اکتال او جهت رمد و سلاق
 و ظلمه بصر و بیاض و سیل و کینه و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلا می محلول او قبول از سطور
 بر ص است در قطعه اول و غیر محلول او جهت خنک و جمیع آثار و فرجه او و در منع حمل مجرب دانسته اند و لکها
 او مقوی دل و در دهان داشتن مجرب جهت از الهم و ضعف دل موثر و گویند مضر متانه و مصلحش سید است
 و قد شربش تا نیم شقال و بدش صدف سفید است و بطریق حل او در طریق سیم از دستور اول مذکور است
 لوبیجید بطیوس اظهار است که قسم بری تحطیس باشد و این تیمه محمد بن احمد گویند که گاه بدست
 بر شش بنیه برگ اسقو و قد ریون و شش منک و بری و بستانی میباشد و بری و احرار است غالب
 و شرب برگ خشک او و عصاره پوست او با سرکه جهت جرب مجرب است و جمیع اجزا او جهت التیام جراحات
 مفید لوف فته عربی و بفارسی فیل گوشتش نامند و سه قسم میباشد یکی بزرگ و لوف الحیه گویند چیه

او مانند مار ملق است بر گش شنبه بزرگ بلبل کیر و باز گهای مختلف و شاخهای و مانند عصا و ساق او
 سطر الموش رنگ آمیز و قرصش نمیشد و در ابتدا سفید میباشد و بعد از رسیدن زرد شود و خوش
 مانند بلیس و نمیشد اما کن مناک و سایه دارد و در آخر و دیم گرم و خشک و مخرج اخلاط غلیظه و ملطف آن
 و مفتوح سد و نبات جالی و مدبول و صفا و بخش جهت نفث الانصباب و با عمل جهت عسر البول و با
 شراب جهت تزکیه باه و ضما و او بهترین دویه سرطان و نواصیر الالف و جهت تفتیح احاط متعفن و زخمهای
 تازه مفید خصوصاً بزرگ و نمر و عصاره کون جهت ریاض چشم که از ترچه بهر سیده باشد قوی الاثر و شیان او
 جهت نواصیر و حمل و جهت اخراج جنین و جهت شقاق و فم و رفع انار و آب خوشه تازه او بار و غن زیتون
 مسکن درد گوش است و بوسیدن گل مسقط جنین و طلاء آب ریشه او بریدن باعث منع نزدیکی و بوم خصو
 افعی و مضطرب و مصلح و قدرش ترش یکدریم و بدش افستین است و شرب سی عدد از دانه او با سر
 در اسقاط جنین و شیمه بیدیل محمد بن احمد گوید که چون بیخ کون خشک با آرد گندم و روغن کنجد و نمک و خجیر بپا
 نان کرده هر روز بهفت انتقال نماید در سبغ بواصیر ظاهری و باطنی مجرب است و قسم نافی کون را
 برگ کوکب و بی الوان مختلفه و ساقش بقدر شیری و بخش میباشد و ترشش مانند قسم اول او و الون الحید و خوش
 مانند و حرارت کمتر از اول و از آن خشک تر است و بیخ او قویتر از اجزاء و با قطع قویتر و جهت سینه و تفتیح آن و
 ضما و او با سر کین کا و جهت ترس مفید و در سایر افعال مانند کون الکبیر است و چون بیخ تانه او را در روغن زیتون
 زرد و البوجه شانه نشود و ضما و بخش مسقط دانه بواصیر و قسم ثالث را الون الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو
 قسم کبیر است و برش و گل و شیب بان و خجیر بقدر زیتون و قوی حرارت قریب بدو و چهارم و غرق و
 لند و قویتر از اقسام سایر و طلاء دانه بواصیر و تاملیل و برنده گوشت فاسد و صمغ و طلائی روغن زیتون
 که تر و بیخ او را ساییده در آن جوشانیده باشد بهترین دویه خدام و بار و غن نقشه و رفع شوب که مجرب دانسته
 اند **لوف الحید** **لوف البطلون الکبیر** است **لوف الحیده** **لوف الصغیر** **لوف فیون** گیاه
 و بفارسی فیلبره نامند **لوف قاین** یونانی شکوفه حام است **لوطوس** فیست **لوف قاین**
 می العالم است و نیز بعضی قنطاریون صغیر است **لوطوس** اغر یا یونانی خند قوی بریت و بیدار است
 بین است **لوفوس** جرقطی است **لومارون** شیطان است **لوطوس** سر
 یونانی خند قوی استانی است **لوقا** ما عقب بحر است **لوقا** فیست **لوقا** فیست
 لها **لومارون** ریت **لومارون** بیدی جاو است **لومارون** بیدی جاو است
 است **لومارون** بیدی جاو است **لومارون** بیدی جاو است

بهندی این است لیس را بهندی جادو است لیسید باد بخان است لیسو اسم هندی خون
 است لیسو جوی برفانی این عرس است لیسو گو قهر غرض به معرفت که گذران استقال نشانه
 و در آب زرد نرم میشود و سرد خشک و نجف و بیلدع و قالیق و قالیق سیلان مواد و جهت جراحات تازه
 و کهنه و زرق الدم و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافع است لیسف اسم غیوطی است سنجی محیط
 بر نخل و نارجل و مقل و امثال آن و از مطلق او را از لیسف فرماست و بهترین او از نارجل و نخل حجاز
 و زبون ترین از مقل است در اول گرم و در دوم خشک و فرشی و لباس و جهت استسقا و ترهل و
 او را از نارجل که سوزانیده باشند جهت خراش و جرب شرب او جهت اخراج حصاة و لیسف مقل جهت
 شکین بواسیر مفید و خاکستر اجزای و منقی دندان و جهت امراض لثه و البیاض جراحات و ریف بهن
 و برص و بیاض چشم نافع است لیسف الجهر بخیت مسعد و بزرگتر از آن و ظاهر و باطن و سیاه و زرد
 و بنیه به برگ سرس و ریشهای بار یک و به هم پیچیده و مدور و سیاه و کوچک او قندر دکان و بزرگ او
 نقد زارنج و بافته گویا ششم است که مدور کرده اند و از بزرگتر و منقح و منقح باطل می نازد و در
 و دوم گرم و خشک و بنایه جالی آثار و سفته او بهترین و دریه درج خسته و سنون و جهت تقویته لثه و جالی
 دندان و منقول او جهت بیان و ناخوشیم مفید است لیسفا انطاکی گوید گیاهیت سرخ و خاردار و نخل
 جاکر و کجکی و بنایه جالی و در افعال و در زواجی مصر کثیره الوجود زیاده از یکدم او قال است
 لیسو و بهیچ خواص مانند ترنج و پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی دل و معده و قالیق و حرک
 اشتها و همین بهیچ غذا و مفتوح سده کرده و نخل تو لیسو ریجی و دروغ ارنده و مصلح کفیه افراط دید و با در
 سموم مشرب و به دلد و در سایر افعال قیام مقام تمیخ است و آنچه باین پوست زردی و ترشی است و در
 افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم سرد و خشک و مقوی معده حار و لطیف و بسیار جالی و قالیق افراط
 غلیظه و زجره و غلیظه و جالی بهیچ سیاه و کلفت و قویا و سکن غلیان خون و صفرا و التیاب معده و جهت پنهانی حاره
 و موسی و صفراوی و غلیظه خون و بیور و شری و خفیف و دلی و ورم حلق و لهات و کرب و غم و قی صفراوی
 و غلیان و قلیق و قلیق طعام و بد گذشتن الطعم حرب و حدت مواد حاره و جگر و معده و جهت درد و در
 و سرد که از سحر افراط و غلیظه باشد و صفقان سودا و غلبه خالص و غیر خالص و خمار و سموم و ام و او در
 قناله مفید و در اکثر امور قیام مقام سرد که و جهت تریش بهتر از آنست و منقرض عصب و صاحب سحر و بار و لیسف
 و انار و در خضای معده مصنف امعا و مورث پیش و منقش مصطلکی نکر و عسلست و چون جواهر را با آب
 لیسو بخسینا سحر شود و صفاد و در محلول با آب لیسو با نوشا و در اندک زمانی رافع بهی و آثار جلد است

و تخم او در دویم و در اخرا دل خشک و در ریح سوم مانند دانه برنج و تفریح بنایت عظیم و قدر شترش یکدوم
 و در هم است باب گرم یا شرباب باید بیشتر از پوست باشد و ضایع دانه اوانج بحیثی دندان است که از ترش
 هم رسیده باشد و لیموی نمک پرورده مقدوی مده و باعث خوشبوی اوانج است و لیموی شیرین و در شایع
 صنفی که مضر صفت است و بدستور آنچه میباید درخت نارنج در تریج کرده باشند قریب بالفعل اند و همچنین است
 آنچه معرفت یکریک و چون لیمو را بنام خشک کرده با وزن او شکوبانند چنانکه جارات و قشع سد و بعدیل و برگ
 لیمو و تفریح صنفی از برگ تریج است لیمون بیونانی خاص بزرگ گرات لیلوفر نیلوز است اما
 لیس زفن بیونانی قلب است لیس لبنه بنی تخم کانت لیس قطون کاشم است لیا لیا
 است لیدر حسن لیساروس بیونانی در اسنج است لیسور سطلیس بیونانی بلبل لیسوی
 سجد کین است لیسوس بیونانی زک است لیا نو کند است لیسج ملج است و نزد
 بعضی نوعی از انیسامی است لیا و البته ویلی اسم مارین است لیسطه خوریت که در بیاض قه
 متعلق به حرف الهم مع الالف و غیره مار بترین آنها آب باران و بعد از آن آب جاری کثیر المقدار است
 که بزرگین پاک سرخ کون و زمین سنگ را گذرد و بعد از آن رشتند افتقار و سبکوزن و کثرت و از مغرب و جنوب
 به طرف شرق و شمال آید و آبهای بد مانند آب فی زار و گوگردی و امثال آن داخل او شود و در آب میل جمیع صفات
 موجود است و بعد از آن آب قطره که مانند گلاب عرق کسیده باشند و آب قطره که از کوزه و هفال تراوش کرده باشد
 و بعد از آن بے که جوشانیده یا بصفحه رسیده باشد و آنچه کثیر المقدار و آب کار بر و چاه است و تقاربت هین
 آنها بحسب قوت و کثرت و مواضع مختلفه و آب خالص در دویم سرد و نهایت در طبع رطوبه و از طبعیان و چینی نباشد
 و اگر چه سبب ساطع غذای حیوان میشود لیکن سبب روح طبی و قوت غایه حکم دارد نسبت به روح حیوان
 و قوه آن پس باید که آب بوقت مناسب و بمقدار لایق خورده شود و باعث حفظ رطوبه غریزی و تحلیل و ترشید غذا
 و بدو و وصول آن با اعضا و غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و طبعین طبع و احاطه بهضم و طبع غذا و تیرید و ترویج
 روح حیوانی و حین تصور مواد در فضیلت رقیقه بدن است بعنوان مراقف و مفر احتیاج ضعیفه بارده امر
 رطوبی و قروح جراحات و دملات و اکثرا و عدم مراعات وقت صورت سستی اعضا و عصب و ضعف او را
 و بهضم و فساد و زنگ و خسار و نسیان و بلا و عود و ضعیف و زلات و نهج و نقل و بواس و کوانی بدن و سببات و امراض
 بارده و رطوبه است و شرط است که قبل از خوردن غذا را نموده یا شامه مگر صاحبان و جگر حار و بعد از صبح
 تازه صورت نکون مواد و امثال او است و بعد از جماع و بعد از حمام باعث رخشه و خدر و ضعف بعد از آن
 موجب طهای حرارت غریزی و شرب او است و در بر روی افتاده صورت ضعیف مده و عصبیت

اینها از انواع لیمو است

و احتیاس بول است و آب تفتی قلی بر تبه او در بدی نیست و آب تفتی به طلای و نقره مقدی سده و دل و باغ
 و مسین نوخیز و چینه خفا و مایه یونیا نافع است و آب تفتی با این مذکور شد مجموعا بهای مصادن موت عمر ببول
 اند ما الشحیر در شعیف مذکور شد ما الحلاف عرق بید است و در خلان گذشت ما البهرام
 عرق مید شک است و در خلان نمی مذکور شد ما الور و کلاب است و در و در مذکور شد ما
 القدر عرق شکو ذی نافع است و عرق بهار گویند و در نافع مذکور شد ما البر و بلقیه مصر
 اسم ما القدر است ما الکافور در کافور گذشت ما الکشن در کفری گذشت ما
 النون شامل صحفا و مار قوت ما القراطن مالی القراطن و در بعضی اسم حدیقون است
 ان نوعی از نفع مذکور شد ما القطر آبست که از کوزه سفال ترشح کند ما الرزاج مسقونیا
 است ما الجلیق بر تفتی نون زرد آب شیر است که از شیر بریده و منعقد از مایه پیر گیرند و طریق
 شرب و در دستورات اول مذکور است و او جالی و فصال و مسهل و مرطب و منقح است و چینه علی حاره
 و سودا ویه و التهاب و مایه یونیا و جرب و داء الفیل و احتراقات و حرقة البول و ضعف کرده و حصاة نافع بایر
 از تلیف مبردات و مرطبات مثل کاسنی و امثال ان نموده با ادویه مناسب اشامیدن و در مواد محرقه و زرد
 تعلیف شایسته و امثال ان نموده و هر یک از نفوف و شربتها و جویها در دستورات مذکور است ما الکشم عرق
 است که از گوشتهای گیرند و او تعلیف و تقوی دل و روح حیوانی و طبعی و نفاذی و زیاده کشته خون و رانج صغیر
 که از امراض و خوردن مسهلات و مفید و جماع و امثال ان بهر سد و طریق اخذ ان بحسب اشتیاق مختلف میباشد و قوی
 گوشتها درین ام گوشت بره یکا است و در بعضی از نفع از تخوم کبک و مرغ و مانند ان ترتیب دهند و دستور انست
 که گوشت درق کرده را استخوان چربی جدا سازند و محرقه بحد یک کسان بود و آب غلیظ گردد پس عرق
 بکشند و اگر تقویت زیاده مراد باشد تخوم را بقدر مناسبی از بهر سبب و ادویه عطریه یا مرده در مزاج حاره و در
 مزاج بارده مثل پوست ترنج و استیا حاره لطیف ترنج دهند و تقطیر نمایند ما الکرا و آب خاکستر است
 و اختلاف قوه آن باختلاف اصل است و آب خاکستر متوجعات و استجار حاره و تیر میباشد و مجموع آن گرم و قوی
 و محرق و جالی و محف اند و استعمال آن جایز است نه شرب آن مگر بقدر قلی و آن برنده گوشت زیاده زخم آید
 و محف آن و نفول او چینه در عصب نافع و قوه او چینه و استیاض و شرب بسیار مان او بقدر نیم شغال جالی
 سده و رقیه ریه و حالبش و فنیان را سهال رطوبی و خشن و مصلح از روغن بادام است و نیم رقیه چینه خون بایر
 خصوصاً چینه ریه و مصلح و شکم بخورنده باشد و چینه دفع سمیت و تلیا مفید است ما البهرام اسم بر آن
 بمنی عمل است و قراطن است و ما القراطن که استعمال بسیار است و عرب است و آن عبارت است از ما

که در خرداب باران و یاب صان با یکدیگر غسل بجا نمایند تا ثلث بماند طبع و رافع آن و او را بر او بر قناله
 و تراشکم و تقوی اعصار باره و مسده و جالی و منفع من غلیظ و تقوی اشتها و مدر بول و حقیق و رافع منفعی که از
 جاع باشد منفر او را م حاره و اشتها و صفراوی و فراخ و مصلحتش آب میوه های ترش و قدر ترشش تا نیم مثقال یا
 ما انجمه ایت که از بلا و جن بی آزار بخیند و سیاه و بد بود گویند نوعی از ماهی حاصل میشود در سیرم گرم و خشک
 و طبعی از رافع و روح و انار صلد و حکم و جوشش نشه و شرب به درهم او جاب است که انگشتی اعصار است و در کوزه و سیرم
 در انجم عصب عروق پاره شده و سیدیل است ما لئون بنار شاه فوقانی رسم یونانی الی است که از برای
 کسود و ترشح کند بر لبی ما لئون گویند گرم و خشک و قنطره او جهت اصل و غلیظ و درک و عرق النسا و قروح و اسهال
 او جهت تنقیه جراحات که مفید است ماست اسم فارسی لبن الحامض است ما هو دانه اسم فارسی
 دانه نباتیت شیردار و حب الملوک نامند غیر حب سلاطین مسمی بدند است ساقش قریب بدست و سبطی است
 و بر گاه های ساق او در از ترشیه به برگ یا دام و بر ششهای ریزه و مایل بدور و شبیه به برگ زرا و در طول و شش
 زرد و ترش و غلاف خروطی شبیه بخیار کبر و در جوف او مسه دانه متفرق از سیم و هر یک را غلافی دیگر دارد
 از کرسنه بزرگتر و پوست او انحر و مایل سبزه و باطنش سفید و شیرین و جوب و پنج او باریک و شیر او در سیرم گرم و خشک
 دانه او در آخر دیم و قوتش تا دو سال باقی است و گویند از نهند و عرق خیز و اب طبعین بزرگ او با خرو و سس که در
 مسهل و محلل و قوی و رافع و در مفصل و نفوس و عرق النسا و بلع کردن دانه او مسهل و شرب گویند او در اسهال
 قویتر و منج غلیظ و محرق بلغم و مرار بودادی و منفریه و مسده و مصلحتش انیسون و منفر و مصلح او کثیرا و قدر شرب
 از حب و سه عدد و تا شش عدد و از برگش تا دو درهم و شرب آب سیر و معین فعل است و بالفعل بجای اهورا دانه حب
 سلاطین است مستعمل است و او مفود الوجود است ما میر شرح اسم فارسی است و بر لبی سیم الملک
 نامند و قسمی از نفوس است و بر کی ستر فیر دنی گویند گیاهیت شیردار و برگش منقوش بر زمین و ساقش زیاده بر
 و بری و گلشن زرد و در آخر ساق از جوان او سسته هدایت سر و پوست ساق او مایل بزردی و با آنکه که حده است
 و آن مستعمل است و چون او را که بیده در آب اندازند ماهی میسیر گردد و بر روی آب آمده می میرد و در سیرم
 گرم و خشک مسهل قوی است منم و محلل ریل و جهت نفوس و مفصل و مانند آن نافه و ضا و او را م بلغمی و در او
 استقفا و قدر شرب از جرم او با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم و منفر معار و مصلحتش کثیرا و در شرب
 ما و بر بون معرب از نادر بون فارسی است و یونانی خاما لانا نامند نباتش بقدر دخت ساق و شیر دار و
 برگش شبیه بزرگ انیسون و باریکتر قسمی بزرگ باریک و رقیق مایل سفیدی و بزرگ و قسمی مایل بزرادی و کوچک
 و ضخیم و قسمی سیاه بون و شیر همه آن در چهارم گرم و خشک سایر اجزا در سیرم و بون ترین اسبابه و غیره که در

و سفید او بهتر از زرد و برکش سبیل قوی ما را صغیر و تمام کرم و مواد سوداوی و بلغمی در این استقامت کیمی و برکت
 و صفت کرده و طلای او جهت بهی در برص و با عمل جهت تقیه چرک زخمها و دفع خشکسایه آن با موم و روغن چوبه جرب
 متفرج و با سرکه جهت درم سیر سفید و مفرج درین و اطفال و ضعف الیه و دود در هم غیر بد برداشته و درون
 تدبیر و مصلح فایده مفرج و کیمی و در غم و کرب و قدر ترش با مصلحت از شش قیراط نمایند و هم و شیر گیاه او
 محرق و اکال کوشنده و ضا د او در برص بهی جایز است و طریق تدبیر است که برگ شمشیر کبر او را در سرکه بنفشه
 و در سه بار سه روز را تیره و مهند شش خشک کند و بکوب نموده بر روغن بادام جرب کرده و تسهل مواد سوداوی و کیمی
 و باز بدو افزون و جلد زرد و گسین و در برص و کسین و زیره و کک هند و در اسهال ما را صغیر و آب و ترابال انیسون
 و اسارون و عصاره غانث و انستین و سبیل و مصلحی و اسارون و امثال آن اضافه نمایند و شرب او با آب
 غلبه قلب و آب زبانه و فیا ترش و لیس و اگر کوبیده او را در سه رطل آب خوشا نند تا به نکت رسد و آب صاف او را
 با کوبیده روغن بادام شیرین بخوشا نند تا روغن بماند و از آن روغن از کشتال تا به شغال بر شاخه بنیاید است اما میثاق
 در سبیل بنایت شنبیه بنفشه شش بحری موقوف بنفشه شش مفرج و برکش مایل سفیدی و باز و ابدا مثل آره و با غلبه
 چپنده و کشتن زرد و مانند شش سالی و مفرج و تقیل از اید و شش بقدر کینه و شش مانند شش مفرج
 و بنفله مصلح بنفشه شش بحری و شاخه شش سالی در رستمان میریزد و در بهار و دمی که بنفله
 اما میثاق اکثری از وظایر بنفله و در سرطان میرسد و او را کوبیده و ترش میازند به نکت بلوطی و قوش تا به نکت سالی
 با قیوت در دویم سرد و خشک بهترین او زرد و مایل سبک و قوی الحار و با نخی است که چون در آب حل کنند و با
 راد و قانص و تحلل و قوی عصاره و تخفیف او بهتر از جرم اوست و طلای او جهت او را م حاره و با دوسر
 و در مفرج اصل حار و کیمی که سبب حرکت در بطن و در آن بهر سرد و مصلحی شش و منع رختن مواد بنفشه و دلوک و با کلاب
 جهت طلاع و اکحال او جهت دمه و استرخای مایه ششم و ضعف یا حره و دمو سفید و مفرج و مصلح او با دمو شیرین
 و شش تا یکدهم و بیش ساق تخم او بسیار سمن بدن و کشتال او قاطع اسهال صغیر و دفع خفکان و
 طلای او جهت شری و حره و در دفرس سیدیل است اما میران سمتی از زرد و چوبه است ساق و شاخه شش او
 از زمین مرتفع و برکش شنبیه بلبلاب و مایل بسته آره و سفید مایل زردی و با لزوجت و رنج او پر شنبیه و کوبیده
 و در دفرس تقیم و در کله ای و ریشه ای با یک شنبیه بموی و شش نزدیک بهای است و مندی او زرد و مایل
 بسیار و مندی زرد و زردون تر از مندی و غیر مندی و مندی مایل بسیار می باشد و شش شنبیه که بعد از آخر سیدوم که
 و خشک و قوش تا است سال با قیوت منقح جلد و جانی و در و تحلل و شرب و جهت بر قان و شش و ریح و
 و طلای او با عمل جهت برص ناخن و کلفت و برکش و زرب را تا رو فایده و در و ندان و در سحر او جهت

متغیر و اماغ و اکتحال او جهت بیاض و طبع بصر و ناخنه منید و مفر کرده و معطن عسل و قدرش بیش نیم مثقال
 و بایشش بود و شش بر دو چوب و نصف او مر است مارکیا ۵ اسبم فارسی نباتیست قریب به دو درم برش
 شنبیه به برگ بیدگلش بر دو چوب و شنبیه به سر مار و شنبش حریم جیل او با سیاحت است منوطین یکدر هم کو
 در شور با کرده میخورند و دیگر از مارگزیدان و هر ارم قدر غشوند و شتر میبندند که بکهنه بعد از آن چیزی سود
 نان فطیر بخورند و احتراز او از منی و جماع و طبع فطیر است که او خون باشد و اندر اعلم عالمیا نزد فطیری است
 و یونس گوید در حقیقت در بلاد شام که خوردن برگ او رخ سبب افنی میکند و طبع او است او که سوزنایده باشد
 رافع برص است و خوردن شاره چوب او کشنده است مانشس از جویات مروز است در اخرا دل سرد
 مایل به خشکی و توشش سه سال باقیست و لطیفتر از عسل و سایر جویات کم نفخ تر و مولد فله صال و مسکن
 حرارت و التهاب صفرا و قاعض موافق کرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان قیای حاره است و چشم
 سوز و درم لپات و در درم و نصف با صره و زلاله و ضماد و آب مور و مقوی اعضا را رافع در دقریه و سقط
 و محلل او رام و جالی کلف و بار که جهت جرب متعرق و منع عرق موثر و قاطع باد و مفر دندان و دیر بضم و مصطلح او در
 خرابه روغن بادام داب و طم و بدشش باقی و در سردی و جوارش کونی و خردل بری و مصطلک است و از خواص او است
 که با وجود برودت تحریک سود او جدا نمیکند مانشس سندی حب المقت است ماس اسبم فارسی لالک
 و از احجار نقشه و آتش و آلات حدیدی و امثال آن در اثر نمیکند و از سر اندی خیزد و قسمی از و مرغی بزرگ و بوی
 خوشی دارد و در زیر کمر از باقی مشابهی نشده و قسمی و کمتر از نو شادری قطعات بزرگ او یافت میشود و او را
 ماقه و نی و ربی نامند و قسمی تحدیدی و در رنگ مانند تقی است و قسمی سبب بقیری و در سفیدی مانند نقره است
 و آتش در او اثر نمیکند و نه از بعضی از اقسام الماس شریف و گویند سرخ و سبز و نیل و از وی باشد و بهترین او ماقه
 و زبون ترین سبز و خالدار است و در چهارم سر و خشک و نر و بعضی در چهارم گرم و قلیل اوقال و علق او مقوی
 و رافع خوق و با شربت و لاد و غلبه خون بر جسم و سدس او مانع مرع و گدازش و بر دندان منقش است بدن
 کلفتی و از خواص او است که تیر شکل مثلث نمیشود و در جمیع اجسام معدنی اثر نمیکند و سرب در و موثر است
 مارکیو اسبم فارسی است و مارکیو اینر نامند نباتات او شنبیه بدخت دو کینا را بهای زمین سخت میروید
 و شاخهای او بسیار و تا بقدر پنج درم و در بیشکن و برکش که چکتر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شنبه بگل
 شب بود و ترش در میان برگها مانند فندق و مایل بسپاهی و در جوف او دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی زلفظ
 الماس و چون کرسنه و سیاه و سیاه خوب در آن جو شانه و خشک کنند طم آنرا از فلفل تمیز نمایند و در و در و
 گرم و خشک و محلل ریل و رافع بواسیر و ضما و پوست خشک او بنایت سرخ کننده و شاره و رافع او رام بار

و آثار و طلای خاکستری جمیع افرار افق کلفت و درجه آن در جبین و طلای گرگ و آب آبی سترده سوی و شرب
 و از آب اصل محلی ریاح و غرض غنیم است ماسک و درون دوا و آب است گیاه او شنبه بریحان و گرش ماسک
 مورد و مال تب و در ریاح مانند سبیل بندی و کل و شنبه با سین گرم و شک و لطیفه از سین و برگ و او را چته عطر
 داخل روغن می کنند و در جمیع افعال قریب پسین است ماسک بقاری بر و شرب گی نامند و گوشت او نیست بسیار
 لوم سرد و تر و کلفت تر از کوفته و موافق مجورین و فصل گرمی و در شرب و دای فرام و مصلح او بادام و نار و
 خرما است و میوه های تازه و ترشهای کشک و بغایت مضر است و گوشت بزغاره نافوق با سیاه بار و طوبه و بهتر است
 مسکن عیان خون و لطیف است و میوه بر محال در با قوت قافیه و مسکن در دوا و میانه گوشت زخمها و شرب با
 چته رخ سم و زاری و بر مره او با شسته و در برنج و با و پس چته اسهالی که از غده بهر سرد و از افرا تا عمل
 و دای سمل و چته او با آر و چته قریه و معا و ضا و او با سرگین در غنم آن چته نفوس مفید و طلای سرگین او با شسته
 محال و چته در مهاد و مستقا و درم سبز و موفقه او الطیف و عالی و با سر که چته دار النعل و با عمل چته چرب
 و فوج و او را مصلح و سفوف و قروح سابعه و شنبه و با بر الیچ چته که چک کردن کردن ایشان از جرب است و شرب
 او چته گزیدن و فرغ بر قان و با مار العسل چته شودن چته محب دانسته اند و طلای نجبه او با شرب و با مار
 چته خبیب هم و دای کردن او چته نفوس و عرق انس و از جرب است و شرب بدایع عربی است باید سرگین و زرا
 افروخته و در شیم چته در موضع عقیق که تحت بند و بجاری پیام است گذشت و چون و از شرب که شود تبیل و
 نمود و احارت آن مخصوص در درک کرد و محرق و غیر محرق او با عمل چته در مفاصل بارد و با سر که چته چاره
 آن و طلای مطبوخ آن با عمل چته در مفاصل و با بول اطفال چته فوایح یعنی دریل غلیظه و تحلیل مار و صغیر و با شرب
 و چله چته تحلیل او را م مفید و طلای موفقه او با سر که چته دار النعل و سنون او با شرب آن نکند چته رخ زردی و دای
 و غفوفه لثه و با سر که چته تا لیل شکو و خور و چته که بر انداخته شربت ناف و شرب موفقه بر سر او با عمل چته رخ بول
 و زرا شرب محب دانسته اند و در شرب نشاد و دریم است و امکان زهر او را فراموش و طلای او چته دار النعل
 و تره بنید و زهره کوبی یا در هر هم هم است و چکر بسیار و چون ستره کرده زهره او را با و مصلح و در کرده
 و زنجیل یا شنبه و خواب ترش کباب او را در شیم کشد چته شکر و می چوب دانسته اند و چون کرده او را شرب کرده
 گوگرد بران یا شنبه کباب کشد و آب ترش او را بر پهن سفید طلا نماید در روز رایل کند و از جرب است و شرب
 و سیس و زعفران و گوگرد که چون خضیر بران شکافته و زرد و دانه و درج و درون و زهره بر و یا شنبه
 کشد و انتقال او با آب گرم چته سرد بود و در دگر و در دانه و دانه آن چته تقویه با چوب الا شرب است و چون
 با بوره و صحر شرب کشد و انتقال او با سر که مصلح و فراموش است و چون بر زهره رسد که رنگی انور و فراموش و در

خون اول و آخر را بگیرند. و خون وسط را در ظرف سنگ بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه کشته و بر روی کاه و غزال
در سایه خشک کنند و او را بیدار کنند و در تخم سنگ نشاند و اگر ده بیدار است و چون شام و سحر بر آب تر به عمل و
بیدار بخیر تقطیر کنند معادن و جمع اشیا صلبه انهم میسازد و چون سم او را جمل نمایند ادوی در عایت سیاهی است
و بستن بر زغال بگرمی ذبح آن بر سر حاد و پیسیر سام و اختلاط ذهن نبات مفید و ضما و منور و مرطب قوی ملین
و ملغ و اعصاب و جلد است مالک الحارین انبارسی بویتهار نامند و از طریق رابی است گردن و پاها و از نزد کویتر
از کنگ و سفید و در کنار آنها مجاور و سر بریر افکنده میباشد در دویم گرم و خشک و گوشت او محک باه و مقوی کرده
و غلیظ و مولد ریاح و مختلر و دویعهاره و طلای بهیه او قاطع خون بواسیر و ضما و خون و در حمام جبهه منقذ زلات مفید است
مارهای شصت و یک بار و زیاد بر شتری و سفید و از دنیا تا سر از و جانب ثقیه دار است و بر روی آب مانند سایر
ماهیان نمی آید و بخت او همی و چینه در دگر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است مالک لوس است
ماوراء بونست ماسقود و باسقودون است مالک طرما زنج الاسا که است مالک
و مایه شون اسم رز زبانه بری رستانی است مامون حاشا است مادیفون بیوانی مقول است
مانه بر سر اطراف بونست مافق میرانی سیاه است مار مقابله بیوانی از ج است ماسلج بیوانی منقرض است
ماسلج قایر یا نادن ماعور است مالمسودیون و الینوس این سیاه است مافاریون و لبوب است
مالا شیر و نیکو یا نچ نامستان ماقط استقر است مالی اسم یون عمل است مالمشوق علی باده بخوبی است
ماطرمون نبات تخته است ماشیا و غامولی است ماقه ماسهست و نیا نظر اسایون است
ماویان رویان اسم فارسی رویان است ماویان اسم فارسی دماک است ماه فریق
اسم فارسی جد و دار است ماهی بنی دراز اسم فارسی دین ماهی اسم فارسی سکا است ماهی
شور اسم فارسی سیاه است ماهی مرکب اسم فارسی سیاه است ماهی پرند اسم فارسی سفید
بحری است ماهی اسم فارسی صفاة است ماهی زهره کوی فارسی فلوس است مازو
نظار علی غفر است مار نهار قوی به است مار حجه نهارسی بیون است مال مالی بقوه است نهان
خودون است در تنجان مایه کور نامند ماسقود و جکی ترکی کبک است مالک اسم هندی باقوت است
ماجول هندی غفلت سک هندی زبانت مار مانا هندی راخت است ماسه
هندی ملین مالین هندی ثمره اطراف است مان مل هندی جزا فنی است ماجلیک هندی
زغی از بیش است المیم مع اباء مرکب اتون است سیمه نفع است میر هندی از
سپاه هندی معنی شیرین است مباسرین هندی جد و دار است ماکهار هندی پیش است

ماهی
سیاه
ماهی
سیاه

مشاکوشت هندی شیرین است مثلاً سبزه اشکه اسم عربی نباتی که گرم و دانه غمزه است و آن متطا
شیرین است و قسم است یکی را شاخهای بقدر دو ذریع و مقدار دو دشت و برشش شبیه به برگ مازنیون و
از آن باریک و باطله چسبیده و گلش سفید و باین گل و ترش میروید شبیه به تخم مورد و باطله با سبزه دارد و بعد
از رسیدن سرخ میشود و پوست او صلب سیاه و متراو سفید و جیدالتی و در آن نیز مانند در سیم گرم و خشک
و برگ و تخم او مستعمل است یکدم او با جیره استعمال قوی لغیم و اقسام گرم معده و مانع صعود و بخارات بدماغ و
طلای کوبیده او بر بدن باعث بادار عرق بسیار و مطبوخ او با زنت جهت عرق و بویا و برص نبات مؤثر و زیاده
او کشته و مورت سبج و که غلیظ و درم عار و برگ او در افعال مثل تخم او در سر که جنبانیده آن همه استسفا و
بغایت مفید و باطله با قلی و عدس سهل بر نفق و حمل او قاتل جنین و خروج آن و سخن فوج و سخن جمیع و ملذذ و آن
در آن رطوبه فوج و معین بر کل و قدر ترشش در مطبوخات تاسه در سیم و باید با روغن بادام و عصاره عربی استعمال
نموده و در بوی بسیار گرم و بسیار سرد و ضعیف الا بدان جایز نیست و قسم دیگر او در معده کثیر الوجود است و بیشتر
کنا را بهار و رنگار با و نباتها بقدر و شیرین و خیری و برشش مانند برگ اهل و در سیم و گلش زرد و باریک
و تخش مایل سفیدی و بقدر تخم آنجده در سیم گرم و خشک برگ ضعیف است او در سر که و با عمل در روغن بادام
و مسهل است کم گرم و مارا و در و بلغم ضام و ضام و از منقح زخمهای و اشک گوشت زیاد و در سایر افعال مثل اول است
مشک سوسن است مشکت النجم زرد است مشکت اب الکورا است که دولت او به نور و ویت
ثمت با نذ مانع ترش و موله خون صام و تقوی لغیم و موافق صاحب البدر حصه ذوات الجنب ذوات الصدر
و تقوی با بهر دین و کثرت او منقرض و دین است الیم مع الجیم و غیره فوج مفتوح ماس است مجنبن
قسمی از غلبه انقلاب است مجریه بر او بلام اسم هندی بهکارت محبت اسم هندی فوه است
مجریه هندی فستقین است محبت بزاری کل خوش نظر نامنه نوعی از ریاضین در ویم سرد و خشک
و قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره او جهت گرم کردن و در آن مانع است
محموده و مقوی است قحلب و رخت حب الحلب است و کدشت محروث بیخ انجدان است و ام
از رخ که بزرگ انجدان سفید باشد و از رخ که که انجدان سیاه باشد محاسب ملقب اندلس مخلصه است و مح
شخم مرغ است مخلصه اسم نباتی که استعمال آن خلاصی از سم هموم میدهد و هندی بدین اسم نامیده اند و او
بجای ماکن مختلف شکل میباشد و بافتش نرم و او را مشاهده نموده اند و مجموعه آن باغی و گل بر انواع باکی و نمکین
و شبیه به می باشد و بعضی را شاخهای ساق برگ مانند برگ کرفس از آن نرم تر و از اول تا آخر آن شق و یخ آن
که شاخ او دراز گردد و برگ او زرد تر میشود و تا بعد برگ کتان گلش کبود و نمکین و بعضی گلش باین کبودی و

سبزه اشکه

و بر سر دشتی برگ ریزه و گل سفید و باز روی اندکی سیاه و این قسم را راس الهی می نامند و قسمی مقدار و قدر
 و ششبر تا ششبر و باریک و مستدیر و بی شاخ و برگ و گلش به صورت مغرب و کمی در بزرگ و قسمی راسی مربع و برگ
 مدور و مشق و شبیه برگ باد بچوبیده و قسمی کم برگ و شاخهای او صلب و غیر بر آن قبه زغبی نقش شبیه برگ باد
 اما در او مثل بادونه و اوراق ریزه ندارد و در بلاد شام کثیر الوجود است و بهترین او قسم اول و آنچه در ارضی حکما
 ابرو نند و قوتش تا بشت سال باقی است و در اول سپهر گرم و خشک و شرب او قبل اسم و بعد از آن راجع ضرر آن
 است و در دفع قولنجهای صغیر عجب الفاعل است و جبهه تحلیل اخلاط مزاج و در دیگر و مفصل و در کتب و قوتیه مده
 و جگر و سپرز و اعصاب مفید و قدرش تا کتب مختلف است و چون در ایل خلیل کتاب بکمال سه روز از تخم قهبر بکشد
 بنوشند در آن سال هیچ سیمو خبر نرسد و عرق مخلصه تحلیل و دفع و رافع قولنج ریجی و مقوی اعصاب و ریشیه موافق
 مبرودین است بعضی در تریاق کثیر نایم مفید فخر است اندک صغیر استخوان را نامند گرم و مطین و ترکش
 الله او مسمن و اکثر او فصد استهای و مورت غلطان و مصلح او صغیر و داغینی و در محرومین تربتها است
 و طلالی و جبهه صلابه عصب و تر و عسل و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق و قوتیرین او در اطلی کا و است مخلص
 نجاری و نوع نامند و بزرگی ابران و بهترین او تازه است که شبیه او را با تمام گرفته باشند و در ویم سرد و رطوبه
 در و غالب بر پوست و ممکن غلطان خون و ترک با محرومین و کشتی مسمن و مطلق حدت سموات و جبهه شب و قوت
 سبکی مده و حار و التهاب جگر و با جبهه اندید و با اطفال جبهه قوتیه مده و داغ کرده او با سنگ این فصد جبهه
 اسهال و سوزی و صفراوی و صفرا با طایفه و قوا این مطبوخ او با برنج و آرد جو بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال
 حاره و جبهه تبین بدن و در تب و ق بان خشک زربع رطل تا نیم رطل باید داد و در دق نان راز یا ده از ده مثقال
 چایز داشته اند چون تخم خزه را کوبیده با دوع شقیق یا سیرتیه کرده و خشک نموده باشد شرب اندکی از آن رفیع
 تشنگی و نوازش آب تا چند روز می کند و از اسهال و اضمحلال و دوع در پهای خلطی متعفن میگرد و اصلاح آن پیچ
 و شرب کبچین سنجلی است و چون در مده بار و ترشش شود و مورت دوار و غشی میگرد و اصلاح او با قلی و جوارش
 است محال الشیطا جنریت که با بعضی اجار می باشد و در انش میوز و دضاد و تحلیل و دوع او رام حاره
 و بارده قوی الاثرات مخلص الکبر است سمجونی است که حیوانی به طیران نامند و مخلص و مخلص
 اسم عربی سبتان است و در نجاری مرکز نامند و علق نام او در دستور ایل غرکور است و در اطبا
 قسمی از آنست که از دوده و خشت صنوبر یا دوده و روغن تخم گمان و صمغ عربی و باغوی مخلوط و راج زرد و ساخته شود
 در ویم گرم و خشک بخلاف مداد سندی که آن سرد و خشک است از آن بر او دخت فوغل بسیارند و الهی بر او
 سندی جبهه او رام و سستی عصب و بر کف با جبهه جدید حرارت پهای و مسوط ضداد بر پشانی جبهه رعایت

در غایت

نافع است و غیر نهی او جهت منع ریختن مورد و ایام زخمها و با سر که جهت سوختگی آتش مفید و بعد از قطعه زخم نباید
 کرد تا خود بخود زخم گردد و در صورتی که در دو انتقال بداد با آب سرد و باغ سم غریب است و در آن سم
 خمر است بد مل الزام اصحاب زنون است البتة مع الکلیه و غیر از آن جهت موب از زخم و خشونت
 فارسی و غیره از ان الفار است و اصلاح برگ او شنبه یکو شنبه یکو شنبه یکو و از جلد ریاضین خشونت است و در خانه
 و بر می کند و در کش طولانی و کم عرض و گلش سفید و مایل بسبز و خشونت باغ تخم ریحان و شفاف دست و موی
 منفی است با همد که از ان الفار باشد و موجب اختیارات را است تا با زیاد از آنست که در اینجا باید تصریح
 بان نمود و او را که در دویم گرم و در اول خشک در انقال بهتر از شنبه است و قطع و مطلق و جالی و جاذب و در
 و منفعت حصاة و منفعت اعضا است و تحقیق بطریبات معده و امعاء جهت دفع مقلوب ریخی و استسقاء و سده
 و سپرد و باغ جهت خفایان و وجع الفواد و مایه لیا ماتی و لقوه و در دسینه و سر و وضی النفس و ریل سپیر
 و در سر و شقیقه و حسن کام و عمر البول و احتباس حقیض و سر و بطن ناف و طلاء او با حاد و جام جهت و در سر بار و در
 است و برگ او با غسل جهت انار خون و بجهت خشم و با سر که جهت عقرب و جهت کفک و بد بوی عرق و با موم و روغن
 جهت التواء عصب و ارام بلغمی و با منزه جهت ورم حار و خشم نافع و با نبر و النعجه ورم آنتیان و جرب و بوییدن او جهت
 سده و مخزن و در باغ و تقویه مستی شراب و دفع غار و سوط آب او جهت زخم سیلان و بان و الکحال اب او جهت ابتدا
 نزول و ضعف با صره مفید و الید اب او بر موضع عجم است و از آن زخم ان و در جبه او در حقیض و قدر غریب از جرم او
 و در انتقال و در بطور و تمانت انتقال و مضر کرده و مخلص کاسنی و تخم خرقه و بدشست و تیز است و روغن جز و زخم
 را آب او را با مثل آن روغن زیتون بچشانند تا روغن بماند جهت فایده و عشت و در آن و شقیقه و در و سر بار و تحلیل
 ریاح و قلیح سده و گرانی ساسمه مفید و بخور و زخم خشونت نافع منفعت هوا و بای و گر زینیدن هوا است
 حران نفع اول و شندی نانی و رختی است و در بلا و مغرب و روم و هند و جمیع اخیار او بخی و بسیار بخی و
 در غار و نرم و گرانی او مانند بای سینه و میان پرواز آن تیر میانه و مشهور به نیره سینه است و نره بعضی
 مران و مایه املی است و این قول صحیحی دارد و جهت انتقال قریب اند و نره بعضی ترانیا است و این اصل ندارد و جهت
 را برگ شنبه برگ است و برگ ترانیا شنبه به برگ تربیع و از آن که بکثره و دخت او بسیار بلند نمیشد
 و مفرق انیا اند و مفرق مران شنبه به مفرق او با غفوصت بسیار است و در دویم گرم و خشک و یکدر هم برگ
 رافع سم افی و هم و محلل ریاح و در فضلات و مقوی معده و مفرش باغ تخم و کما و مفرقه او را نفع سوختگی
 آتش و طلای سوخته او با آب رافع جرب متفرج و سوطا سوا و اخرا و اوقاطی رفات و نره جبه او با حسی حقیق
 و ضحای سوخته او با سوخته پرسیا و نشان جهت راز کردن موی جرب و دانسته اند و گویند تشاره جوب او

و بقدر در در کرم کشنده است و مایه نیز همین اثر دارد و قابل مرام اب پنجه و خشک مغزی شبیه بدخت میلان
و خار دارد و زخم کردن و دخت و کرم نیز با سیل ان حاصل میشود در اول ترشح است و بعد از خشکی رنگین و بسیار بدخت
و بهترین او مایل به سبز و تند بوی و سبکوزن و زرد و خشک همان است که بعد از خشک شدن در وسفیدی شبیه باخ جیده
و این قسم را مرام صاف مانند و آنچه در ساق دخت مانند صمغ میخورد و دسمی نیز ابطارح است و ان زرد میباشد و در جوی
قائم مقام ششم اول است و آنچه آب افشوده اجزای دخت را خشک کنند مایل سیاهیت و قریب بموی سبیل و دسمی جری
است و آن زبون ترین از قسم ثانی و هر چه آب افشوده از اجزای شاد و خشک کنند بسیار سیاه و بوی و قتال است
و شرب و جازینیت و در آخر سیو کرم در آخر دیم خشک و قوتش تا بست سال باقی است مفتوح و محلل ریاخ و او را م
و با قوت قابضه و محفظة بیلید و شرب او سهل و اصفرد با ترس و مد حیض و مسقط خنک و کشنده کرم شکم و با تخم نمیرشد
نیم گرم او را نه سیلان سفرد و سیف و از جریات است و جهت سرد کننده و غرض و در دیلو و سینه و اسهال فرمون و ترش
و در و کرده و دندان و نفخ معده و مضری و دلمبی و در درجم و خنار و زرد و مفصل و درم سبز در اف مغز سموم بارده
و در دانی و جهت گردیدن موام و در در سرفتن و با شب یا فانی جهت بد بوی زربل و نجران و قرص و باروغن مورد و لاذن
و در ریختن مورد و با سنج و فصل جهت تایل و کلف و با آب ترشح جهت سفید و جرب و با سر که جهت قویا و ضداد و باروغن و ش
و کانی برابها م بانی راست گویند بجای محک جماع است که تا زایل کنند تسکین نیابد و طلا او به حفظ جسد
از نقص و نقص زخمها بغایت موثر و با حیوان هدف التیام زخمهای عصب و در یامیدن گوشت و استخوان و غفرون
و با سر که آب چغندر جهت فتن و ادره و با آب سبب جهت خون مجذرت جلد و با گوشت جهت جرب آن و اکمال با ادریه
عین جهت بیاض خصوصاً استسقاء النعان و با فلفل جهت ضعف و جرب و با عسل جهت سلاق و با نیز زردان جهت
رمد و با آب جلد و کلاب جهت قرح و با آب مورد جهت دسم و جرب و حمل او با کند و زعفران و انیون جهت زجر و طوبه
از جریات و مضطرب و با شرب و در دمن زیتون جهت تقویت دندان و دند و دمن او با سر که فصل جهت خون بن دندان و در دند و در دند
و با سنجهای خصوصاً چون قبل از آن زخم را با آب بارنگ بشویند و فیلد او با انیون و جند و مایه شاد جهت درد گوش و تقویت
چراک و التیام زخم آن و سوط او با آب غریب و شش جهت نزلات و با آب قنطاری جهت بد بوی آن در اسهال و منوم است
و او معسل و با عسل سرد و مفرط و مصلح و قد و شرب از یک باقی تا نیمه گرم و بدش صمغ با دایم تلخ
است و در دجانیوس قصب الزریره و قسط تلخ بوزن آن و زردی و بعضی و بدش مویا و جند فلفل است و کجب
مراعات امراض و در دملطیف تر از و محفظة قوی و در افعال مثل او است **مراعات اسهال**
و دخت است بقدر دخت آنار و گرش به بار یکی موی و هم پیچیده و با طریقه چسبیده مانند عسل و تند بوی
و تلخ و بسیار گرم و خشک و طبعی او را فسخ سموم و سوخته او را که سه بار در حمام مانند رافع جرب و دود و قیاز

او بعد از روز قاتل است و سنون او چنانچه گفته اند و بر است آن دوزخ خشک او چنانچه انعام زخمها را تعلیق است
عمر و او است و در خلاصه مذکور است و چون برگ او را غرس کنند درخت نیسان میروید و چون شاخ او را در
کرده آب دهند بعد از چند روز قتل بر پای میماند و بعضی اول وقت بیدار میانی اسم عربی خاریست که در آن چهار پیر
و در هر روز در روزنه نامند بر گشتن مانند چغندر و مایل بسیاری و ملاصق زمین و در کلبستان مانند دخت شعبا به
از یک پیر میروید و گشتن زرد و در آن چهار داری شبیه بشکامی میشود و در آن تخمی مانند تخم کافشه بسیار تنخ و در شش
تا چهار سال باقی است و ساق او را پوست تازه کرده میخورند و منتش بسیار زراعات و جای نمناک و چون بیشتر
بشکامی الحال نمایند اجزای معتدل در سیم خشک نائب مناب عصی الراعی و شکامی و لب او مفتوح سد و ضعف مد و
و ملل قصبه ریه و تنهای کهنه و جرب و در دوم در دیلوی زمین و با ناخواه و در جلع و جیب شکم نه و عمر بول و ضما و او چنانچه
مرد و دانه او با شرباب جهت سرم نافع و مصدق و خشک و شتر متشرب تا سه دریم و از انیش تا یک قیه است و هر و اسم
جنس و در است و از آن او هر یک به نامی مخصوص و برابر بدن و خرامی و افروان و لسان التور نیز اطلاق میکنند و از
او مرد و نیمی از خورشید است که مرما حور باشد و اصناف مرما حور است و نیز بعضی پنج است و صنف پنجم را سرد دانسته
اند و ظاهر او را بر و آن باشد از نوع مرد و نیت و نوعی از مرد و کم نوید باشد نسبت به مرما حور و او را هموسا نامند و یکی را مرد
تغ دان مرما پس است و یکی را دارک نامند و آن فرما طوس است و آنجور چهار نوع او را از مریش و مرما طوس
و مرما را و در مرما حور نامیده و نزد جالینوس مجموع اعضاء گرم و خشک اند و خلل ریاخ پنجم و مفتوح سد و مقوی
مده و مفتوح او را صلبه و دمل و در بول و رافع ریاخ و خوف و استقامت و در اعضا تخم آن بجالی و ملین طبع
و بوداده آن قالیق است خصوصاً با تخم حاف و رافع اسهال و مقوی و قرحه اسهال و سبج نزد محمد بن زکریا مرد و در دین
و در اول تر است و گرنه چون قطره قطره آب بر رویه بمانند بمانند و لوب او را با اندکی یا سیم مسرود و
او را نشناخته باشند شری سوادوی را با الکلیه رف می کنند و مجرب است مرما را در فشار سی مرد از ناف و ماسه
گوید که آن پیش از بار یک برودید و نقد ریشری و ترسب بجهده و رغبت بجدید گوی از ساق تا از درونی میاید و محکم
بسیار رقیقی است و گشتن نفش مایل به سیری و زیره و ساق تا از خربها بسیار ریزه و منجه و بسیار خوشبوی
در جبال فیروزه که مرمت شده و داخه نموده است و سطرالمرخشی او را کمتر از گرمی دانسته و او در جیف
و مقوی اعضا و خلل ریاخ و رافع امراض بارده رحم و جگر مده است و سوط باب او بار و غن تغذیه
نجه سده و تقویه و مانع دمهاع بلغمی مفید مرما قوس فشار سی و مسفید و مر و نفع نامند نبات او شبیه
مرما حور و بر گشتن مانند برگ لبنا و از آن کوچک و گشتن مایل به سفیدی و خشک مدور و جلافت سایه انداخته
که طلافی اند و ماز از مطلق تخم مر و تخم این صنف است گرم و خشک و نیز بعضی معتدل و محقق و معتز و در هر

در جبال فیروزه

و منقول او سرد و خشک و سفید که در او الطاف الهی است و طریق ساختن و اوراق و غسل و سفید کردن او و در صورت
 نه گوار است و اقسام او سه قسم است و با قوه محله و قابضه و مغزی و نبات محف و مسدود و حالیس و
 برنده گشته زیاد و در بایندن گوشت حاصل آن از ایام و بنده زخمها و چون در سر که گشته ترشی از ذرایل کرده
 تریش سیرنی عمل سازد و طلا را با آب که سیاه کند و جلد و سفید کرده او در وقت ای حالیس اسهال قوتی
 و سخی و جالی کلف و مسکن صفت او به بند و جهت دفع بد بگویند و عروق و شمع او را عرق و سحج جلد نبات
 مؤثر است خصوصاً با روغن مرورد و گسرخ و بار و غنهای مذکور بر جالی قلب و زیر بغل مانع رختن مواد
 است بدل و جهت دفع آثار حله و جرب و تحلیل خون جامد جلد و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن
 زیتون جهت دفع قمل و در اکتال جهت سلاق و جرب نافه و قرحه سفید و چون بار و روغن زیتون بسیار بجز نشاند
 نافه نظیر که در بهترین او به شقاق و سائیده او با مثل آن که گرد که با سرکه در روغن سر و طلا رکنه جهت شری
 و جوشش های پر آب و مانع و این الدوله الیام و تقیه زخمها را با لذات از دهنه اند و میهن او به ساق
 آن در انفسه اند و تفریح نموده که خوردن نمیدرسم از سفید کرده او با جلاب مخرب اقسام گرم مسده و مجرب است
 و شیخ از این نیز فرموده اند که زنان بلا و اما طفل جهت قرحه و اسهال میدهند و تقیه نیز در بلاد دارالمرز
 دید که جهت دفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند تا آن که هاضم نشود مانع نکند و فی الواقع در دفع اقسام
 کرم مفید است و در دود هم اگشته است با حباسس بول او اشتغال شکم و پیشین ضیق النفس
 مرغی نموده نباتی است و نباتی بر مرغ نمائند از اول مرغ و سوی دراز و بسیار نرم و اگر سفید باشد
 لباس و موافق جمیع از جرب و حرک باه و سخن برودین و مقوی کرده است **مشتیقا** اسم یونانی
 سنگی است و از دهنی و فنی و نحاسی و هیدری میباشد و هر یک در رنگ شبیه به یکی از معدن اند و غیر اوراق
 خلاف نمک که بر اوراق است و گویند هر یک از این هم میرسد و بقدر مخلوط بجز بر آن معدن میباشد و آن را جرم
 را از طلا استخراج میکنند و تیرین همه نحاسی و در آخر دیم گرم و خشک و محلل و جالی و قابض و منضج و شرب
 او جایز نیست و اما دای که مانند غبار بسیار است در اطلیه نفی ندارد و عرق او که غسل اوده در آتش سحر
 کرده با مشنه الطف و منقول آن مبرد است و طلا را با سرکه جهت برص و بهتر و شش و تقیه زخم های
 و جراحه فضل و بارانیا ج جهت تحلیل او را و اکتال او جهت تقویه بصیر و طلسمه آن و تعلیق بر اطفال
 راغ فرغ است عراره فارسی نمره نامند و خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور است
 و خواص کلیه و غیر مذکور نیز در اینجا ذکر میشود و مجموع آن گرم و خشک و صفت سده مصفات راغ طلسمه
 بصرد و شیده النفوذ اند و صفای آن بر نبات و شمایه آن عمل صبیح و غریزه آت و همین و بهترین آن را در

از دمای سینه و زبون ترین آن لاجوردی و زنگاری است و استعمال او جایز نیست و تویترین هم
شیر و ضعیف ترین هم زهره نوک است و هر یک بحسب اختلاف احوال مختلفه میباشد ^{تحفظ} و هر دو دستور اول
نه کو راست و طلای زهره شیر با عمل نافع و دم در آن خازیر و از گرگ رافع برص بین و از دهن با عمل نافع
و دم جراحات و سوزن زهره تنقذ با خضه الثعلب نافع صرع و شرب یکد رهم او با یکد رهم موم مخرب خبیث
و از جربان شمرده اند و شرب زهره امود الایغ باروغن گانواشتاد در حمام هر دو است و سوزن زهره اردک
خاکی با روغن تنقذ و در جانب موافق رافع و در شقیقه و شرب زهره چند را با خاک سنجوب که روغن رافع بول
در زدن از جربان است و البته اند و طلای زهره مرغ سیاه خاکی بر اصل لذت عظیم زمان و محبت از اطباء
است و طلای زهره کجنگ با عاقله و قدری روغن زینق بر قیض عاقله و کجنگان خضیه باعث شدت
نحوه است تا کف بامی از زمین گذارند رافع آن نشود و مرجان مغزیت و پندی سید مانند و زهره
مراد از سبج مرجان است و مرجان در خشکی کمتر ازید و در سایر افعال مانند است و یکد رهم او با دهن
جمیع سموم دانسته اند هر مر جرجا سطریط است مر طیس قسبیه مر طیل است مر تیج علقه
اکسیران جدید است مر تیج بجای هم مشتق از ریاح و آن حرم است مر سیج سجا امجدی بتور
اسم حرم است هر مر بلقعه صحرار است مر وقوس و مر زنگوش مر زنجوش است
مر و کس انطا یونانی اوان الفار است و مر و کس و میوس فیض موش و انطا کی سنی کوس
است مر انیمه هوام الجوس است مر امه اسم فارسی موم الجوس است مر مایان و مر و
جلی و مر و شیرین مر ماحور است مر و اللال و مر و بری ماحور است مر و الدم و مر ماحور و مر و
مر و کس و سفید مر مایان است مر و از او مر مارد است مر تک مر و سگی که سفید کرده باشند
مر و اسنج مر قلی احریض است مر فاعی کفیشون مر فاکلن بیونانی و بعضی هزار برگ و آن جرس
است مر فاکلن سندی طیفلی است مر قد شال جز مانی و اینست مر سیاه اغز با یونان است مر سیاه امارس
بیونانی استستانی است مر طوس نزد مولف حاوی لادویه مر ماحور است و زهره بعضی مر طوس است
مر میرا سلیم است مر سلون بیونانی اشنان است مر سلون بلقعه سربانی و اچینی است
مر سیاه بیونانی سنی ریاح است مر ار الصوا و مر ار الصوفل است مر تیج سجم با جلی است مر و ربه
زهره بعضی قد بر علی است و زهره بعضی کا به تیغ شیر و است مر ماکد و اسم فارسی میسر است مر و ار
ایحاجی تبرکی اسم نبات غبار است مر شش مر قشیا مر عالی و اسم فارسی ادر است مر و ر
سنگ اسم فارسی دکن است مر با اسم فارسی احاط است مر و اسم فارسی حاج است مر و ار خوار اسم فارسی

میکنند علامت خوشتر از سیاهی منقطه و نقل از سکه و آنچه در ناف باشد رسیانی اول از ناف گذر آید و پس وسط
 بگذرد و هرگاه بوی نرود خالص است و الا فلا و آنچه در غیر ناف باشد در کف دست قدری از آن را با آب بن
 بماند اگر حل شود خالص است و اگر نماند که در خوشتر است و از سکه گوید خالص مانده مشک در ظرف بطوبه
 دارد بعد یک ساعت در نشن بیاورد و بهترین اویشی قوتش تا سه سال با است و از آن بپزد و آن آورده او یکسال
 در سیوم گرم و در دویم خشک و هر چند که در خشکی او غالب میشود و منقحه سده و محلل اخلاط بارده و مقوی اغصا
 ر میس و حرارت غریزه و اعصاب ظاهر و باطنی و حواس مغز و مقوی باه و حاکم طبع و جهت ضعف دل سودا و
 و غشی و رافع ضرر او و در سیمیه و سومات و غم و خست و خفقان بار و در مالینو یا و خدر و فایح و لقوه و غش
 و بله و تش و نسیان و راجع اعصاب و یکوی رخسار و رساننده قوه ادویه به عظم بدان و در اکثری بطبقات چشم موثر و
 شرب او در نفی سیمیه و سومات و غم و خست و خفقان بار و در مالینو یا و خدر و فایح و لقوه و غش
 و باغی و بار و غن و آن بر مقدم و باغ و بوییدن و جهت نزلات و صواع بار و بار و غن خیری برای اهل جلیه جهت تحریک
 باه و اکتحال و جهت بوییدن و باغ و بوییدن و جهت نزلات و صواع بار و بار و غن خیری برای اهل جلیه جهت تحریک
 زردی و شرب او باغ و بوییدن و جهت نزلات و صواع بار و بار و غن خیری برای اهل جلیه جهت تحریک
 مستحقه شامال که نشین است که بعد از گذر از نشین بر روی آن مانند نشین و سیمیه ظاهر میشود و خاله
 احیا و مطبوخه که نشین و سیمیه و سومات و غم و خست و خفقان بار و در مالینو یا و خدر و فایح و لقوه و غش
 اضافت نموده و چون تازه گرم و تند و جالی و رافع گشت زیاده و ناسد زخمها است و کشتایند و نباتات و رافع
 انار و جلد و جالی دندان و در اکثری رافع بیاغ و بوییدن و جهت نزلات و صواع بار و بار و غن خیری برای اهل جلیه جهت تحریک
 بدن و شرب او قالی و بوییدن و جهت نزلات و صواع بار و بار و غن خیری برای اهل جلیه جهت تحریک
 و انطی و بعضی گویند که او زرد و است و است بر روی در شهاب است اما پیچیده گلبند نه می و بهیم پیچیده
 مربع نبوی که چون با گذر از سیمیه و سومات و غم و خست و خفقان بار و در مالینو یا و خدر و فایح و لقوه و غش
 و در دویم گرم و در اول تر و سمن بدن و سیمیه باه بعد یک است و جالی فرماید و محافظت و تقوی اعصاب مانع
 نشاد اخلاط و شرب او قبل از سیمیه و سومات و غم و خست و خفقان بار و در مالینو یا و خدر و فایح و لقوه و غش
 خیمه مایه است سیمیه مریای که در است و انطی که گوید واضح آن بقراط است و عسلی او معتدل
 و مرکب باه و سمن بدن و منقحه سده و در غلظت و مطلق اخلاط و مقوی اخلاط و کثیر الغذا و رافع اخلاط سقوفه
 با و در روشنی و در اول تر و در آخر طبع معتدل و مولد خون ضایع و مانع صمود و تجارت بدماغ و جهت یا لیل
 و سدر و در و در انواع خون و در سیمیه و سومات و غم و خست و خفقان بار و در مالینو یا و خدر و فایح و لقوه و غش

بخوابی را با دانه چوبه تسهیل باید کرد و از پوست و تخم بی پاک کرده نیم بخت کنند و بشویند
 قریب بخنکی شود و غسل و یا شکر را در چندان که و علی ه بقوام آورده و اضاف نمود و طبع دهند و با اندکی صندل
 در صندل خنجر سازند مسکین بیونانی زان شیر است مسک الحن شامل شواصیر اوجده صغیر
 است مسک لوان نارنگ است مسک لیث درخت مقل است مسوحات ادمان کرم
 است مسواک الراعی شامل روزه و شیطرح است مسک السج نوعی بزرگ نواریس است
 مسواک الفرد اشته است مسواک الباس نوع بزرگ قناد و ری الا بل را شامل است
 مساق زبور است مسطور و مستقار لغات مجده اندلس زرا و کد حرج است مسس چرب
 است مسکرم مسکرم مسکار خنجر رسیده است مسقاطون عود نهدی است
 مسطنجی مسطکی است مسس ایسم فارسی نخاس است مسس سوخته اسم فارسی در سخت
 است مسس رسته اسم فارسی طایقوت مسکه بفا رسی زید است مسمار بهندی
 است مسکین است مسکور بهندی عدس است مسکه بهندی کا کج است و در بعضی بلاد بهندی طریقی
 را این اسم مانند مشش بفا رسی زرد و نامند و تیرکی اردک و اقسام می باشد بهترین او شیرین و در آب
 و کرم و خشک و بهتر از تازه است و در دیم سرد و تر و منفع سد و ملین صلابات و شیرین او ملین صلابات
 و شیرین او ملین طبع و موافق محرومین است مادی که و رسیده فاسد شود و جهت تشنگی و التهاب معده
 و تکیه غلیان خون و صفرا و نارنج و روغ خصوصاً ترشش و فسادیده خشک و چون صاحب ت حاره
 بار و از آن خورده آب گرم و غسل بعد از آن بخوشند و قی کنند اخلاط کراتی و زنجاری دفع سده رخ تب
 گردد و از جوبات شمه ده اند و هرگاه که بعد از خوردن زرد و القصد کنند خون سفید رنگ مشاهده شود و بپند
 هاد است او را باعث برض است و در حریق المعفن و نفاخ و موله روغ ترش و مفر و دین است
 و صفتش شکر و انیسون در جیب افجه و خون و بر بالای طام و خور و لب بعد از و نبات مفر و منور و انیسون
 او در دیم گرم و خشک و شیرین او در ده لی گوم و تو و صهی و روغن به آن منفع سد و ملین صلابات و در آن
 و رشتی جلد و خشونت خلق است در روغن منترخ او و قدر کثرتش است و در روغن شکر و در روغن شکر
 مقدر و صفت معصاة و جهت زحیر بار و در پواسیر ظاهری و باطنی و با اینون جهت جمیع دردها و قطره او و جهت
 گوشه سیدیل و در سایر افعال قریب بر روغن بادام تلخ است و قدر شرب تا سه مثقال و در روغن شیرین
 خفیفتر از روغن بادام شیرین و انجری درخت او در دیم سرد و خشک و طبع برک او در روغن مسقط کرم معده
 منقول او و محل او در کرم خشک او قاطع اسهال و شکوفه او سرد و خشک و در لطیف و شرب زرد او قاطع اسهال

نزف الدم ظاهری و باطنی است مشط القول نباتات شاخهای باریک و برگش شبیه به برگ
 کشنیز و صلب بکل و نثر آن خوشبوی در دویم گرم و خشک و محلل قوی و در یاع غلیظ و منفتح سد و
 رقیه از آب برگ او جهت گزیدن سنگ دیوانه مجرب دانسته اند مشطراشیع قسمی از پودنه و قویتر
 از اتم آنست برگش انبوه و بزرگتر از برگ پودنه می باشد و باخسخت و یا بل باستندار و گوشت از آن
 بخور و شیر او بزرگ خون شود و در ازیم گرم و در وسط ان خشک و نباتات در حیض و نفاس مسقط جنین و
 حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و در ورم و قوی و تقویت اشتها و شرب او جهت غشی و کرب
 نافع و در سایر افعال قویتر از پودنه است و آن مذکور شد و مضر مقدر و مصلح سرگردان و ترش یک انتقال و
 در بطبخ و در انتقال و بدش بوزنش پودنه و قودمانا و در ارجح بوزن عکس المر مشتری
 بنوع اکسیران قلمی است مشک هندی سود هندی است مشط الراعی و نباتات سراسر است
 مشک هندی که سده است مشک دانش بنه تنجان سوامر است مشک اسم فارسی
 حرارت مشک زیر زمین اسم فارسی سده است الیمیم مع الصا و غیره مخصوص غذای
 است که آنچه در مرغ جوان و شیر بهای سرد و گرم داد و به خوشبو بچسب اجنبیان ترتیب دهند و قسمی را
 با آب میوه های ترش میجو شانه و منافع بر یک نافع اجزاء او است مصطکی مریب از مسطکی و در به
 عکس المر دم نامند صغ و خفیت ریزه تر از کندر سفید او را در می و سیاه را بنظی گویند و خست او و صافی
 و شاخهای و در لطافت و برگ او مانند دخت اراک و از آن بزرگتر و ترش تر است بل سخی و قویتر است
 سال باقی است و درخت او نزد شیخ الرئیس سرد و خشک و بیخ و پوست و عصاره و برگ و ثمر
 قایم مقام اقایا و عصاره بجهت التیس دانسته اند و نزد جالینوس گرم و خشک و با تحلیل و قبض است
 و دام نفول بلخ آنی تر و بامیدن گوشت بر استخوان و مقوی اعصاب و مسترخیه و ضماد برگش جهت خردن مقدر
 ورم و مسواک او مقوی دندان و لثه و چرک خون برگ شاخ و بار و پوست آنرا میجو شانه و مکرر تجدد اجزاء
 کند تا آب غلیظ گردد جهت نفث الدم و اسهال و قودمانا و نزف الدم و برآمدگی ناف و رافع سیلان حیفه
 و خشکی اعضای و جرب نافع است و مصطکی و آخرویم گرم و خشک و مقوی سده و جگر بار و باضمه و اشتها
 و حرک اروغ و با جلا عظیم و محلل ریح معده و ان نفیج باروغ و اسفل و رافع پیشین و در و سوزنات و ضوضاء
 جگر و معده و قروح باطنی و با غار یقون جهت بلغم و با جبر جهت صفرا و با بللیات جهت غلظت و سودا و با بودیه
 اناسبه جهت نفس الدم و قصبه ریه و با کبر ریه جهت نفث الدم از مجاریات و با کندر جهت قوه فهم و حافظه و نفوذ
 از و در کینه جهت گرانی سامه مجرب و سبک تر بخوردن بلبه بان و جلاب تر کرده که و نمودن بر چشم جهت و

در به
 در به

سفید و خشک مانند جالسه و افلاکی گوید که قسمی از دوزخ نواحی شام بهم میرسد و در مصر شمل و صغیر الاثر است
 در دیم کرم و در اول خشک و قوتش تا هفت سال با است و مسمن بدن و محک باه و با قوت قابضه و مقوی اعضا
 و با سکنجین جهت صرع و خلط سودا و با عمل جهت امراض بلغمی و در دگر مفاصل و عروق النساء و قشرش شقیه سینه
 و ریه و کوفتی او از خشکی اعضا و ضعف عصب و شنج و استرخاء آن و صلابت رحم و با دمت آن با اجاب
 و کثیر او جهت تسهیل و تخمداد و با کل ارضی جهت جبر کسر و دلی و ضرب و سقط نافع و شحم او در تحریک باه قویترین است
 است و او مضر فتنه و مصلحتش غسل و شربتش و در رسم بدنش سور بخان و عاقر قرحا است و در ضایعات طلب
 مضره و او را طین منزه نیر گویند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است و آن خاک است که از دیم خیزد و سرخ
 بایل زردی با غر و تبه در دیم سرد و خشک قابض و محفوف و رافع و حالبس نرف الدیم مسح، عضاد و حصی و
 اسهال قابل و اقسام کرم سده و حسب القرب و باز در ده تخم نیم برشت و آب برگ بارنگ جهت قرحه اسهال و تان و
 شکو جهت زبر کردن بدن و طلای و با سر که جهت حمزه و غلبه و درم حار و سوزگی آتش و زخمها و بار دغن کچک جهت
 شتره و برات کردن آن و حقه او جهت قرحه اسهال نافع و اکثرا و مضر و مسدود و مصلحتش شتره و شربتش تا در دیم
 و بدنش گل ارضی و ریع او کثیر است و چون دست را با و خضاب کنند و او را شست خاب نه نماند و زنگ
 خاباتی میباشد معنی اسم بطنی سلیکت و ریب بر قشیا و فاری رنگ کاسه نماند و کاسه گران طردن
 را با و از آنرا که حاصل میشود و آن بخور میباشد یکی سیاه و یکی سیاهی و دیگری سدرخ و یکی سفید و یکی
 بیرون زرد و اندرون سدرخ و مخدین ذکر یا گوید که آن بر دوفع است یکی را استهنا نماند و انقی است
 و با نرخی میباشد و دیگری سدرخ و بایل سیاهی و حدیدی و آن ذکر است و بقول اکثر حدیدی و سیاه و دیگری
 زرد و نخی سفید و نحاسی سدرخ میباشد و در جمیع اقسام او نقطهها و عیون ظاهر است و بقدری درخشندگی دارند
 و که ازنده و زجاج است و صاف کننده اند و او را قابل رنگ گرفتن میازند و با آهن نیز این فعل میکند و در دیم
 سرد و در سوم خشک و مقوی سده و نخی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول و دوزخا التیام دهنده جراحات
 و با سر که و عمل رافع کلف و برص و درازاله چرک و در دغن و امثال آن غریب الفحل و مضر دل و مصلحتش غسل و شربت
 نیدرم و بدنش قریشنا است معد باد بخان است و ثمره فاج بری را نیز نامه مفاخر و معفار
 سکاثر است مضموم مبه فلبه باد بخان است منطاطیس حجر منطاطیس است مفاخر
 هندی کلر است مغلیا شام بلغمه سرانی اسم حرف بایلی بوداده است مفر سر اسم فارسی
 دماغ است مفر استخوان اسم رخ است مفره کاتهد طین مختوم است و مغزه بانی و مغزه
 انترگویند مفر سخنها اسم فارسی بوبست مفرح قلب الخردن باد بخوریه است مفر و

اسم نوعی از نظر است مقل را از وضع و حقیقت مانند درخت کند و بسیار عظیم و در سواحل
بحر عمان کثیر الوجود است و صفت آن هر چه مایل بسبزه و نخی باشد مقل از رقی و مایل بر روی را مقل البیوم
و مایل بتیرگی و سیاهی را مقل و آنچه از نواحی بحر خیزد باد بخانی میباشد و او را مقل عربی گویند و بهرین
او رسو و صاف براق تر است که زود حل شود و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش ثابت
سال باقیست در اول سوم گرم و در اول دوم خشک و جهانی و محمل و ملین و در بول و شیر و حیض رافع
حدت او و به سبب و با تریاقت و نفقت سنگ گرده و سهیل ملغم و منفتح سد و شرب او جهت سردی و طولی که کرب
هوام و کثرت تحلیل خون و خجسته و اشتا و بواسیر و تقویت باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق الساق و قوس
و احتباس نفیس و تشیمیه و عسول و دود و گلود و ریه و ضعف جگر و ریاح آن و با سبب که جهت رفیع تبیین مغرط و
ضما و اولین او را مصلبه و تقه عصب و درم خنجره و فسخ عضل و در دیلو و ریح غلیظ و خون منجمد است جلد و
و امراض رحم و مقعد و بواسیر و باب دهن و حایم جهت ورم بک کوبا و فتن و با اندکی برنج جهت اسقاط دانه
بواسیر و تالیل و خنجره و جهت بواسیر و حمل او جهت رفیع الفضام غم و ضما و منهنج و مطبوخ او با سبب آن سبب
گندم که بجای آب رب انگور باشد و با قدری روغن گاو جهت ورم غفنه از مجاری و مغریه و مصلحت کثیر او مفرج جگر و
آن زعفران و شتریش یکدریم و بدش و ثلث او و در سبب او صبر مقل کی اسم نمرد درخت دوم است
و با غفوصت و خشونت و او را سبب خشک او را و فل نامند و ماکول است و درخت در شکل و در شتریش
خزما باشد و در خشک و قاطع و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبع او جهت تقطیر البول و نفقت
و جلوس در آن جهت رفیع افقار و گها مفید و شرب طبع درخت او جهت تروح غرمنه و تنقیه ملغم و فطول لیت و
او جرب و حله و منع تولد قمل موثر است مقصده عبارت از تیرگاو است که گرم کرده عصاره خرنوب می افشانند
نمایند و او مسکن حرارت و تشنگی و رافع پیاده نخی وین و خشونت سینه و مالینی و اخلاط معده و ضعف جگر و
البول و جرب و حله اخلاط سودا و است مقصودش فطر اسالیون است مقل قنب است
مقلونیا بلین است که خرنوبه که یک باشد مقهر اسم عربی نبات صبر است مک فلوست
کماناس بلقنه سربانی نفع است مکنه تریش اسم مخلصه است مگری جاله اسم بنی
وام شکوت است حکیمه اسم هندی غناب است مکس اسم فارسی ذبابت مکس
اسم فارسی خل است مکس هندی تلج است کهماره هندی نور است مگری هندی
مکنت است حکیم مع اللام و غیره ملج اندلسی مک و ترکی دور نامند معدنی و مایه
معدنی به دن آب تنکون میگردان جلی و بری میباشد و مایه آن ابهائیت که میجو گردد و در معدنی

در شتریش
در شتریش

و سایر احوال سابق برین گذشت ملح فلفلی از جمله معدنی و سیاه و بدبوی و با فلفلیه است و از
 آتش فلفلیت او زایل شده سفید میگردد و در سیوم گرم و خشک و سهیل ترین اقسام ملک است و منقح در اوج
 بلغم و سودا و تیر از سایر و چون روغن کلسرن طلاء کنند در زعفران چوب چوبش ایدار عجب الفلفل است و قدر بیشتر
 تا یکدوم است ملح اسود از اقسام ملح العجم است و او سیاه بی نقطه است و در افعال مانند ملح فلفلی ملح
 العجمین ملک طعام است و الوان مختلفه می باشد و اکثر او سفید بعضی مایل سبز بعضی مایل سیاهی و بعضی مایل
 زردی است و بهترین او سفید است و صاف در آخر دویم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی ملح نهیدی
 ملکست شفاف و سرخ و مایل سیاه و قطعات او بزرگ در اول سیوم گرم و خشک و سهیل و در افعال و سودا و بلغم
 و محرک شتهها و محل ریح و در سایر افعال مانند سایر و قدر شترش تا یکدوم نیم است ملح المر ملک فلفلیت
 با بر سیاهی و سفیدی مایل زردی و از همه اقسام گرم تر و قریب بدرجه چهارم و در افعال جراحات با صمغ
 و زیتون قویتر از سایر است و قدر شترش کمتر از یکدوم ملح الطبرزد ملک معدنی صبی است و بهترین و
 مسی باند رانی ملح الوب بوره است که از درخت غوب محل آرند و در افعال قویتر از بوره ارمنی است
 ملح چینی ملته مصر القواست ملح مسیحی شوره است و اقبه نکرش ملح الیافین قشمر سیاه ملح
 الیمن است ملح الصاعد ملح الصاعد نکار است ملح مخموم نهیدی است ملح انار فوش
 اور است ملح بریه نوشادر است ملح القلی نمکیست که نلی را در آب حل کرده صاف از آبش
 منعقد کنند و خواص او در قلی نکرش و چون او را در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر باند و در نقل
 بر آب اعلی بیدیل دانسته اند و چون بازاری هر سه در هم نوشادر بکشد زرده تخم اضاف نموده و با آبش
 برشته با نشردن روغن او را بگیرند و عمل خاص مجرب نموده اند و او بنده گوشت فاسد و منقح است ملح
 بحری از اقسام ملح مالیت و یا اب باور سیده حاصل میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب ملح اسودا
 ملح نوعی از نوع است و بزرگترین است ملح حیا و ملو فی جازی ستانیت ملیون و ملیون
 حرید که ملک است ملیطین ملته اندلسی بقدر یانیه است ملیطی بیونانی است ملیطریا
 از اج سیاه است ملیسون زنجفر مخلوط ملیسون قشور یون دتین است مل سیاه کوبی
 ملک اکلیل الک است ملطانه دنیا قوس است مللح بضم اول و قندهانی اندر و طالیس
 و ملته منوب قاتلی است ملح نیش نام قطف کربیت ملح بفتح اول و ثانی و خای مجیه اسم نیش
 جواد است ملین اسم نهیدی گذشت است ممسک الارواح اسطوخودوس است ممسک
 احوال دوار ملک است ممولا بهندی طر و غلو دیل است من اسم عربی نموده نیست که

که منقعه گردد و شیرین گردد و مثل ترنجبین که از آب گیسو هر چه بر نبات مسمی منقعه شود سم است مانند شتمنی از نظر
 العشر و انچه از نبات قافضه حاصل شود قافض از سببه سهل است منج بفتح اول تخیت و کسر اول دخت
 بادام نخ منج زرا و شان اسم فارسی است و آن تخیت شبیه بناخواه و سرخ بالیده تر از آن و نیز دخیل
 تخم خیزی بری است مسکو و مفرح و الکمار و غیره اصل است منجم دخت المنجم مذکور شد منظر ابله
 است منقعه بلنجه مصر غالی است منقص اسم مطبوع است منجموسه بار دین
 است منجمد انورس یونانی بیرون مس است مشهور خیری و شفاش را شامل است منیل
 شیرازی اسم سیمه است منک بهندی اس است مندر و بهندی نوعی از دخن است منشر
 بهندی طباشیر است منسل بهندی زرنج سرخ است منیدکی بهندی ضفده است
 مندویل بهندی جوز افی است منجبت بهندی فوه است المیم مع الواد و غیره
 موسم یونانی بیخ نباتت برگ و ساقش شبیه بهشت و ساقش از آن مطهر تر و با قدر و درج و بخش
 باریک و دراز بایل بر روی و متوق و بعضی است و بعضی که خوشبوی در خاییدن و آن را خوشبو کند و با آنکه
 گزندگی و فاسد ریشه والا گویند و آن سنبل صلیبت چنانچه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا دو سال با
 است و در دیم گرم و در سیوم خشک و با قوه قافضه و در بول حیض و لطیف و منوم و منقح و مسکن در وقت
 و کرده که بسبب اجتماع فضل باشد و جهت ریاح معده و پیش و در مفصل و در جم سینه و ضعف جگر و معده و
 تحریک باه و دفع منی و دفع بخار بد بوی و بلغم لزوجات و تصفیه آواز و امراض عصبانیه و امراض جلوس و بطبخ
 او جهت عسر البول و احتباس حیض مفید و مضر سپرز و مصلحت تخم کزنس و عسل و مصدع و مصلحت خیساییدن و سرکه
 قدر ترش تر است و در شش نیز زن انسنبل الطیب نیز زن جوز بویه است و گویند فطر اسالیون بوزن
 شیخ الرئیس در توفیق فرموده که تخیت مختلف الشکل و در رنگ شبیه بنار یقون و این حرله گویند تخیت سفید بایل نیز
 و در آن خوشبویی نبوده و این تخمیده و جمعی که نیز بهی که در اول تعریف مذکور شد قایل اند و تعریف او مذکور بر ریشه والا
 صادق می آید و اندر اعلام مومیا گفته یونانی و معنی حافظ الاجاد است و بهار سی و میانی نامند آب حشر است
 که بلاد فارسی مانند مرند میشو و در بعضی خیال گیلانات و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و انچه
 سواجل دریا و مریب یافت میشود بخوانی و بلاد ایران نیست و بهترین و سیاه براق است که بد بوی نداشت باشد و در
 فرموده که بهترین دانست که چون جگر گوشت در گز که پنج بازیره بی شکست شق کرده بدان جانند انیام یا بر در اول سیوم
 گرم و در دوم خشک و نیز بعضی خشکی غالب بر گرمی دست و قوتش تا دو سال باقی است و در مقوی دل و مغز و در
 محل مواد بارده و مقوی اعضا باطنی و ظاهری و تحف رطوبات و معین باه و حافظ ارجح بر فی و لطیف و شیرین

منجمد انورس
 منجمد انورس

برگشت چنانچه تحلیل ادرام نافع و مولد ریاح و سد و ضعف باشد و مصلحت شکر بر بی زنجیل است
 مولو بدنام مرد اسنگ سفید کرده است موقوف پس بنبته عربانی فطر است موم اسم
 فارسی شمع است موقد النار کبریت است مور یون نوعی از سیرج است که برگش سفید
 و شبیه به برگ جفید باشد موزیقی یونانی طرناست موعالی یونانی ابن عربی است
 مولیقون ردی ابار است مولی یونانی حبل عربی است مون میون موانست اسقم اسس
 بریت و گویند اسم فارسی دختر است مور امون پر سیا نشان است موفیون نوعی از کرم
 پیش است مورد اسم فارسی سلس است موشس بفارسی فار است هموشس کوفار
 حلد است مویتر بفارسی بیست مویترک علی اسم فارسی دلق است مویترک و مویتر
 کوهی اسم فارسی یوزج است مویهای کوهی قهر الیهود است مورچه بفارسی غل است
 موسیر اسم فارسی بصل البرز است موشس دشتی پر نوع است موحه بنبته اصفهان
 تابر است مویچوس هندی شکو ذوقل است موته هندی سند است مولی بنبه ی فصل
 است مویته هندی کوات موساکنی هندی ماش بنبه مور هندی اذان الفار
 است موندی هندی تویتا است مونک هندی گادریس است مونگ هندی ماش است
 مهیا بضم اول و بالف آخر و بدستوریای از اسم نبطی سنگیت که از نواحی روم و صغیر مصر خیزد و سفید
 و شفاف و مانند بلور بسیار صلب و مثل سنگ تش زدن از او ظاهر میگردد و در خون گرم میشود و در جایی
 که منقبض میگردد و نیز یافت میشود و قسمی از آن غیر شفاف و از و صلب تر شبیه به نمک سنگ داورا که سیده غرق
 بسیار زنده و او غیر جرسدوان است در دیم گرم و خشک و بام و ارید و شکر قالی بسیار خشم است بی المی و صم
 از و بانگ و نوشاد و زعفران و سرکه و عمل رافع نقل زبان و از مجربات سمرده اند و مفت حصاة و در برون
 و تعلیق او بر ران راست جهت عسر و لاده و بر اطفال جهت از خواجستن ایشان و زرع دیدن خواهیهای ایشان
 و داشتن او در دست راست جهت تقضای حاجات و ضحاک او برستان جهت زیاده کردن شیر و زرع انجودان
 صغیر مصلیه فارسی زنی نامند از جلد اغذیه نیست که ارد برنج و شیر و شکر تربیت و بند و او را در سن بالی
 جهت بهت بن غیره اختراع نموده جهت فی طعام که از رنجین سودا ببعده ناشی شده باشد گرم و تر و جهت فی
 طعام که از رنجین سودا ببعده ناشی شده باشد گرم و تر و جهت بالخواجها و خون و در و سر سبی و زرع کردن بن
 و تولید خون صالح مویتر است مویتر از پوست مویتر مویتر فی اسم هندی سوسن مویتر
 اسم هندی سناکی است مویتر اسم هندی حمام است مویتر اسم هندی خاست مر

عجیبه

پهنی عجل است مهر گیاه اسم فارسی بیرون الصنم است مهره مار اسم فارسی جراحیه است
میسقی اسم عربی است و بنوانی لوطی نامش در خلقت تربیب جز روی و برکش بارگش و اوید
اویشتر و شبیه به برگ کزنش و در بیل بسیار سی و سحر خوشبو و صلب و دانه اوسیه و از دانه کنار کوچه
و با مندی و در دیم گرم و خشک و مقوی معده و کرده و منقی رطوبات و هضمه با تشاره جوب او هضمه سیج و در
اسما و ضما و او را هضمه دار الفیل و تحلیل او را م از جربا ت دانسته اند و طبع او هضمه استحکام نمود دانه اش
جهت سرفناغ و رخ و شاخ او را چون سر و زبر براده صلبه به بندند و هر روز تجید نمایند در رفع آن و منق
موجب دانسته اند الحیم مع الیا و میعه سالیله اسم عربی صنف و خشیت بسیار خوشبو و انجیر
درخت تراوشش کند اشتر بایل بر روی و قوام عمل می باشد در بهترین اقسام است و هر چه از انشوده اجزا
درخت حاصل میشود بایل سحر و غلیظتر است و انجواب او را بطبع عیله سازند سیاه و ثقیل و مسمی بمیه پای
است و مولف کتاب مرشد گوید که کینند او سفید می باشد و کینور سرنج و مجربین ذکر یا گوید که ان صنف درخت
است سمنی قهر و بلا و شام شغیه بدخست به و قوتش در سالانیت است و دیم گرم و در دیم خشک و محمل ریاح و ملین
منفج در بول و حیض و مقوی اعصار باطنی و سه در ستم با چهار و قیه به آب گرم سهیل قوی ملین و هضمه خدام و سر و زبر
و نزل و در سینه و ریه و استقار و سپر و کرده و دانه و در دیم و در کین و اگر انگلی اواز و طلا می مطلوبه او در
نرمیون هضمه مانگی و لرزهای بار و دود و زکرا از درخت از جربا ت است و خور او هضمه در و سر و زلات
و زکام و خدام و قطره او هضمه امراض گوش و ریاح غلیظ و فرزه و خور او هضمه اصناس حسی و طلاء او هضمه
بهترین ادویه و با ضما و دات هضمه نفوس و مفاصل و مقوی فعل ان و مضریه و منطحن مصطکی و شترش از کینکال
تا سه دریم و بدش و غن یا سمن و خند و منقی بوزنش و در ان و منق و زلات رطب است میعه یاب
نزد بعضی نقل اجزای درخت است که ساید را از ان انشوده باشد و در بعضی اب مطبوخ ان و در گرمی
خشکی و زیاده و در سمن و انزال مانند ساید و با قوه قابضه است و حوال او در خزان بواسیر و حیض و مسقط خنجر
رفع الصنم نام رحم و صلا تبه ان و خورشش هضمه رطوبات و مانعی و قهر و در فرج و بواسیر و بای سوتر است
و مصدع و منقش از بانه و بدش و شترش و در انتقال است میه سنجی سرب از می بجه فارسی است
و انجاری عقیده العناب مندر آن آب انگور است که در بطن زیاد و از دانه سیب و در بطن کرده و دانه بایل تیرشی می باشد
و در کینکات و در شتاب ترشش گویند و چون در شتاب را بچو شانه ترشش میگویند و از دانه شتاب گویند و در کینکات
در دیم گرم و در اول خشک و حرکت باه و ملین طبع و موافق سمن و شترش و آب و حصبه و در مجروحین انکار و
صنم و غلیظ و منقش آب میوه اسر و در بدش و شتاب انگور است و شترش از می بجه فارسی است

گرم ابواب نامند جهت اجتناب حیض و حصاة و در دگرده و سیرز و استسقا مانع و در سایر منافع مانند ربه
 البحر است مینه اسم فارسی شربت بر است که با تراب و یا باب الگوری و دوشاب الگوری ترتیب دهند
 میخسخت مدبر می بخیه ایت که شکو و عمل بار دیگر جو شایند باشند مفرح می بخیه ایت که در مدبران
 بسل و جوز بود و نقل و امثال آن اضافه کرده باشند موثرتر زبیب الجبل میخوش اسم فارسی
 شربت که با سنبلی و می و یا سنبلی نهی ترتیب داده باشند میلطوس منزله است میخوشیون
 شکر کران است میخوش شرباب سوس است میهار ابروت و نذر بعضی اقوان میخک
 اسم فارسی تر نقل است میمون اسم فارسی فرو است میسپیل بهندی جوز الگوسل است
 میسپیلی بهندی جد است حرف النون مع الالف نامخواه اسم فارسی در میان تیر نامند
 و بحر و دلو کی سرگیند و نذر بعضی اقوام صفت حلی است بنید بانسیون و از آن کو چکر و اشتراک بل بر روی و تند بود
 و با حراقتندی طعم و قوتش تا چهار سال باقی است و سیوم گرم و خشک و محقق و مدربول و حیض و عرق و تریاق
 سموم و محلل ریاح و روانه نواق و رطوبات لریه و در دسینه و صلابه و سیرز و نفخ ریحی و انچه بسبب دای
 سبی مسهل باشد و نفی چرک و لزوجات سینه و جهت رفع عادت افیون و مسرت آن و مدربول و حصاة و قی
 و غثیان و ارفع بدبوی تخمه و نسا و اشتها و تپها فزنده خصوصاً رفع سردی احشا و بهق و برص و با عمل
 جهت اجتناب بول برودین و گرم معده و حب القرع و با سکنجین جهت محو درین جهت جمیع امراض رحم دگی که
 اطعمه نیا فیه لکین نیا فیه نایم و بهندی تخم مرغ جهت ناف برآمده مجرب با عمل جهت در جمیع اعضا و تحلیل او را
 آن از جریات خصوصاً باطن میو یا و به تور درین خون مجده تحت جلد سیدیل و باد و به برص و آثار مستوی فعل آن بار غشای
 جهت بتور لینه و با لکته تر من عرفان جهت دم انتیان طول آب او جهت رفع درد گزیدن و مقرب سیر ال اثر و قطره جهت
 گرانی سامه و بخور و فزیز و حقه و جهت تقیه رحم از رطوبات و بدبوی نافع و خوردن و طلا و نمودن بریدن بانجی حیه
 مورثه زردی جلد و شریسته انتقال و در یکرطل شیر جو شایند نصف رسیده باشد یا یکو و شکر که بر بالای کوه خود
 شود باعث و بهی فراط گردد و ناستا خوردن همین رافع سنگ کرده و مثانه و از مجربات و مصلح و محو درین و شش
 ششیز و نقل شیر مندر مصلح آن تر من و قدر ششیز تا سه دریم و بدشش غیر تسهیل ششیز است و عرق نامخواه جهت
 فطی و دغش و امراض عصبانی مفید و غشش در حال نفخ میکند و چون باد از جینی و گا و زبان عرق بکشد و اقوت
 نایب غراست و در عین او که قیرع گزین شود بهترین ادویه ریاح و در دای فرجه و اورام بارده و رسته و
 چون در آب لیو فیکر یک گشت او را بهشت نجیساند و خشک کنند و بهفت بار تکرار نمایند جهت اعاده اشتها
 یا برین مجرب است تا جلیل او را جو زنده می نامند و شش نامند و درخت خرما و میو از بهفت یا با بار سید و با

در میان تیر نامند

سال عمر مکنید و در او ای می باشد شیرین و لذت بخش و چون او را طلوع شود شام از او بریده کوزه بران نصب کنند آب
 در آن ظرف از یک پل تا پنج پل جمع میشود و او را سینه بی مانند جلاده او را یک در باقی است و در آن یک و تقویت
 باه و تقویت بهتر از هر است و بعد که در ماند سر که ترش میشود فانی که از شام بی بار که قسم ز دوست باین قسم گذشت
 تا نیمی مندر و لیف درشت او را نهادند و سبب نمیکند و در ظرفی که از آن تریب دهند حیوانات مودی سیرامون
 سبط و ف آن نمیکند و در جیل را آخر دویم گرم و در اول خشک و شکر او بسیار گرم و خشک و با مضرت است
 و آب گرم و ترو سر که او در اول گرم و در سیم و خشک و ناز جیل موله منی و سخن کرده و کرم و سمن بدن مبرودنی
 و در خون و جهت تقطیر الهول و سر و منانه و در مفاصل فزمن و خوشبوی دهان و در غلاد بار و منشی سودا و
 مانند فانی و خون و امثال آن و ضعف جگر و زوح باطنی و بواسیر و با شکر جهت تولید خون صلیح و تقویت حراره
 غریزی نافع و جرم او در پیضم و مولود خون غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مغز و درین و مصلح میوای ترش
 و لیمو و فاسد و شکر آن صورت عثمان و ششی است و قدر شربت از جرم او تا سه مثقال و آب و تاسه و قیه و شربت
 او جهت خون و نالجه و تقویت باه و سر که او سهل گرم شکم و حب القرح و جهت تقویت باضمه و بهر کردن لجم و بهر
 و خاک تر است او عالی دند ان کلف و نیک کننده رنگ رخسار و رافع خشش و جرب و حکم و باخ متقوی موی روعن
 او که گویده و جو شایده از آن اخراج کنند شرباد ضما و جهت تقویت فیم و تولید پیه کرده و در غلاد و ریلح آن
 و در دگر و زانو و بواسیر و تحریک باه و قید و قدر شربش تا سه مثقال تا حاصل بحری ثریب خلاف دارمانند
 ناز جیل و قهر خیره در طولانی می باشد و منبت او معلوم و از روی دریا انداخته میکنند مغز شش سفید مایل بر روی
 و سبطی و بسیار صلب پوست او تیره مایل به سبز مانند ناز جیل و خلافش سیاه و مطهر و خور و لب از خلاف او
 رافع سبوم و مضرت آنهاست و او متقوی و مفعی قوی و کثیر از او که بر روی سنگ ساییده باشد در رافع سموم
 هوام و افخی و فزون و امثال آن و جرب و قوت تر از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم رافع قی دست و تاقی کند
 باید که در او و ضما و او بر موضع گزیده و عرق و زهر و هوام رافع الم است در ساعت و قهر برین
 یک هفته یکد و با یک باب نبوشند حافظ صحت و رافع از زهر که دیارده و فانی و مفاصل است بقی و رافع من
 و او اختلاف آنهاست و جاذب با حلا و لایه از عرق بدن و دافع او است تبکار قی و چون در بدن خلطی
 و کینه را و قتال است غار شج سرب از نارنگ فارسی است ریش و پوست و دخت نارنج و کنگر و کنگر
 او در دویم گرم و خشک ترشی او در آخر سبوم سیر و خشک و بالز و حتی که موافق سینه و ترلات و سر و
 است و در برگ و پوست او قترع عظیم که جوار او در هم امور بهتر از ترنج و ضما و پوست زرد او را
 در دس بر جرب یک گرم و نیم آن که خشک که ده باشند با آب جهت پیشین و اخراج گرم شکم و قی و غلاد

و فغان از مجربات و مضامین و دهرای نارنج بنامه جبهه خوب و حکم دوششها سر و نرم کردن کوب
و جلد بدن بیدل و بیدن و در برگ ان این طاعون فساد هوا می و آب نیامده پوسته و شکوفه او جبهه
ولادت بجز حمل آن در بعضی شرب و دفع سم خوب و هرام و ترشی و با شکر سهیل صند و دران در افخار
و اراض حاره و حصص غیر صحیح و اگر او مسنفت جگر و مصلحت غسل و شکر ده و در هم از تخم مقشتر و تریاق گردن
جائز ان و بدستور شرب اینها ی بار یک دخت او با شرب همین اثر دارد و در سایر منابع مانند ترنج و لیون
و ضرر نارنج با عصاب کمتر است و در غن نارنج که پوست او با شکر و در غن کجده نهفته در اقیاب گلیا نشینند
در جمیع افعال قویتر از در غن نارین و در انتقال ان باد نیز سوم بار و ده حیوانیت و بریدن شکوفه و مقوی
و مانع و محمل ز کام و غرق و که مسمی برق چهار است در دویم گرم و خشک چند ضعف و مانع و قوی و تقویتها
و باه و سده مصفات و نزلات و در دسینه و قوی و جیش و خفقان و غشی و در است او هفت روز و روز
و دوقیه یا شکر و ربع در هم چنان جبهه و نیز از مجربات است و باب کفیس بیت اخراج سنگ کرده و نشان و نیز بار
ناشت جبهه قطع اسهال رطوبی ناف و حمل او با ششم جبهه اصلاح هم و با شیره بادیان جبهه اعانت عمل مجربات است
اند و انی رو بیدن و صورت بخوابی دهر او صفی و چهار است و مصلح او گلاب و قوتش و طرف مس است سال
باقیت و در شیشه نیکال مار قیصر اختلان عظیم در واقع است نباتت در لیاق و بسیار سر و کمر
ایل نیز دی و خوشبو و از روم آرند و در صحر او اساق الحام گویند و آنچه در کتب هندو معلوم میگردد و قتی نیز از
که وادی برومی گویند و بنیت ایشان ناکیر نامند و اضر و مقوی اعضا و باطن بسیار است چنانکه دهر فار قون
ند گویند و ظاهر است که معرب از ناکیر هندی باشد جبهه سرخی مار قیصر و در صحر اساق الحام نامید یا رسک
اسم فارسی شکوفه نباتی است صحر یل نیز رومی و از خود نیز گتر و در شکل و بنیت انار کوچکی که گتر بنیت باشد
و در خراسان کثیر الوجود است و درخت او بقدر انار و غیر می نزد بعضی او و نا قیصر غیر اند و اصلی ندارد و در غن
ارسطو هر دو ند که و اند و در اول دویم گرم و خشک مانع صعود و بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر و معده و اسعا و مطلق
اختلاط مانع تحلیل ارواح و جبهه یا نحو یا و اسهال و زنف الدم و مضاد او جبهه ربع عرق و تخفیف زحمات مانع و مضر
و صورت زردی رخسار و مصلحت در غن بادام و کاسنی و قدر شترش و در انتقال و بدشس نیز و او پوست بسته و
بزن از بخیل و کسین ان سبیل الطیب است با طلف بهاری جلای تسبید نامند کثیر القذا و موافق سینه
در یه و سرفه و خلط بطنی و سخن بدن جبهه انصاب سودا و معده مانع و مضر و درین و مصلحت ترشهاست قاصد
فارسی این جگر گوید چون مر ایا تو لغات مغشوش کثیر یان و هم مسمی است و بنیادی بارر است و کلامه ران
است حل کرده و در جبهه یا نه پسندیده و ممکن که بعضی قتی باشد و فر مغشوش با تیوات از جمله سوم و دور

روحان خلق مانند اشباح است چنانکه با دهن اسم مرض عارض است تا فوج ملت بداد اسم رخ و لوب است
نامعت اسم پوانی که شک است ناموس بن است مار دین بری شام اسارون و نه است
مار دین اسم پوانی مطلق سبیل است مار دین انطی سبیل روحی است نامعه ملت انوسان
الابل است نامقه ملت الی غیرین است مار کوسو اما کوسو است و نزد بشار و چیز اند و از تفریق
او ظاهر نمیشود و چیز باشد و نزد بعضی شفاست بدیت مار کوسو اسم پنهان است نامگر ملت
هندی نیست است نامگر و ن بنده عود الحید است نامحن بریان و نامحن و یوسم فارسی افشار
و طیب است نامان کلاغ اسم فارسی جاریست نامان بسنگ فارسی خیر الله است نامان کسکات
بفارسی خیر الله است نامان روحی خیر الطایف است نامان سبوس دار شکار است نامان
بی سبوس خیر الطوار است نامان کسمه خیر الطایف است نامان ساجی خیر الطایف است نامان کاج خیر
الفریت نامارو اسم فارسی منور بری است مار کیلا نامری است النون مع الباء و غیره
اسم عربی صیغ حکایه است غیر غیر هر یک بنای مخصوص اند و قاع قسمی از دست که از آب لمان و سایر میوه و جود
ترتیب میدهند و آن مقدار که از آن میجویند و مسکوک و دهر گاه می بگذرانند از آن مصغ نامند و از جود غیر است و جود
بنیه حرق خون و غیره مصغ و مانع و مکره اس اند و اقسام او از موز و زرا و عسل و دو شتاب و شکر و جود و برنج و دود
از آن و سنجید و امثال آن با قه مشهوره و طریق مل آن نزد مقدسین است که هر چه از او بیزیر و با سنجید و انار با به
باشد آن خیر را در ده مثل آن کشته سازند و زنجیایند و چو شانه تصف رسد پس صاف او را بچو شانه تالش او
بسوزد و بد از آن در ظرف کرد و سر از آن حکم نموده و پنج شمشاد بگذرانند و نزد ماسخین آب پنج مثل آن بچو شانه
بقدر نصف است و هر چه از جومات باشد باید آن مقدار بچو شاند که با یک بیان گردد و تا سه مثل آن شربتی که
خواهند مثل شکر یا عسل مانند آن بنشیند و از کهنه صاف کنند و بعضی بجهت تقویه و اصلاح آن از مغز حات و مقربا
مانند جوز و باد و ارچینی و زعفران عود و غیر از هر یک پنجم گرم با زای برود و طل و ریاز چسبند از اول چو شانه
تا آخر صاف کردن آن با صاف میانه و سر از عسل و شکر و امثال آن ترتیب یا بد تا سه مثل او را بچو شانه تا آنکه
او بسوزد و هر چه از آب شکر و امثال آن باشد به طایب بچو شاند تا ثلث بسوزد و بدست چو تقویه آن اگر کسی از
نه گره او به بنامه اضافه کند فیس الذیب بخاری میوز یا بنامد و در دویم گرم و در اولی بر دویم گرم و در
در نفع سه و دو با ضم و سمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند در بول و حوکه با به و
سینه و ریه و سمن کرده و شانه و سیرج الاستی که بسوزد و مانع و مغلطه و مغلطه و مغلطه و مغلطه و مغلطه
و چون حماما و جین و جوشن اضافه نمایند به جود قوی و تقویه بدن و مانع مفید است فیس الذیب و عسل

نیمه از آب

العسل شراب عسلی است در سیوم گرم در دویم خشک و محلل اخلاط غلیظه و محفف رطوبات و حافظ
 صحت سردین و مقوی حواس و جبهه امراض بارده مثل فاج و رعشه نافع است و چون بطریقی که مذکور شد
 ساخته شود افضل از خرد است اندک عسل و در جوان خشک یکجو و جوز بودا عشران بسیار و نقل هر یک نصف
 عشران زعفران سه عشر مجموع را در آب بچوشانند تا نری از آن نماند سپس صاف نموده بقدر عشر او عسل
 تا فواضله کرده بچوشانند تا ثلث بسوزد و بنشیند اسکر شراب سکریت لطیفتر از مویز آب و بگرمی دینیت و
 مرافق باقیین و سوداوی است و آنچه از آب بنشیند سازد محرق اخلاط و مصلح صغای کراتی و زنجاری دانسته اند
 بنشیند و اکثر شراب خرمای نامند گرم و خشک تر از مویزی و مصلح سودا و جذام و خازیر و سرطان و پیران است
 و هر چه از سر ترغ سازند در اول گرم در دویم خشک و بهتر از خرمای قابض و مقوی موده و در بول و بعد از مویز
 بهتر از مویز است بنشیند **الکلس** و سیلان شراب و شایسته که از شیر خرماسازند در افعال
 مثل شراب خرمای است بنشیند الا در بفاوسی نوره نامند و در مصر مرگویند و آن شامل بنشیند و در
 از رنج جو و گندم و سایر حبوبات است و آن طایفه سحر و میکونده رنگ و خسار و محرک اشتها بسیار است
 و قاطع باه و چون عسل اضافد نماید محرک است و صورت سکر و مضر ضعیف الابدان و مصلح ماتی تازه است و
 آنچه از جو ترغ و بنشیند و بی تفرج و مهمل و در مفسد باه و اخضر است و بوره از رنج و دره نیرانند
 است **بنشیند** الفو که شرابی است که از آب میوه ای بعمل آید مثل قوت شیرین و امثال آن بهترین از بنشیند
 خوب و مکرر سیر الفو و فلاح و مصلح عسل و ادویه چهاره و خوشبوی است بنشیند بار و خست سدر
 است مذکور شد و بفاوسی کار نامند **بنیات** الالاکه را بنیات است بنیات الرعد نظر است بنیات
 الالاسیت است بنیات اسم فارسی فایند است بنجیل اسم نیل است و هم گاهی که میانی
 باشد بر بی بنشیند **سحب** اسم جنس است بنات است و اسم مخصوص بنجی بنجی اسم هندی است
 از پیش است **سحاس** فارسی سس نامند و نوعی در معدن میگویند میشود سس است گویند و روی عبارت
 از دست و بر روی صفر و بر مانی طایفون نامند و از آن زرد و خسته است و در طایفون مذکور شد و نوعی
 که از گدافتن سنگ خاص بهم رسد و بعضی از آن بابل بر روی اکثر آن سرخ می باشد و از آن خاص مراد همین نوع
 است و چون در آب عشران روی تو می آید از نذر و میشود و بفاوسی برنج و برنجی صفر مصنوع گویند و چون
 صفر مخلوق قلیل الوجود است بنا بر آن مصنوع او را بنیات است بنیات کرده اند و چون من را قبلی که از بنشیند روی
 از نوع نامند و چون باردی تو می آید قلی مخرج گردد سس بنجی است و او در سیوم گرم و خشک و محلول و مهمل
 ما را صفر و طایفه او چهار حب و سستی بدن و دفع مانگی و تحلیل ادرام نافع چون در سر که چند روز بگذارد

و حار امان سر که نماد نمایند در دفع نزلات دسره و منع رختن نوی جرب و استه اند و خوردن غذا و طرفه عیله
ان بسیار بد است خصوصاً ترشها و لبنیات و دود طعمی دارد بدی و از گذشتن غذا می گرم جان نیست و آنچه سر
را سفید و پاک کند یا قند صلیب رقیق و ترشها را که را نه اقلن کتصوفا بسماق و سرکه و با نشیدن سرکه بعد از
گذاشتن رافع مخلوطات است و تخم بادخاچان باعث زدودن اقلن او سخاس چینی طایقون سخاس
قبرسی سخاس یابل بر روی است سخاس محرق رو سخاس است سخام نوعی از طایقونابی است و بر روی
و بفارسی العود نامند از عا که جگر و از ارد که بر گتر و اقلن از سفیدی و سیاهی و سرخی یابل بر روی است
و بسیار زرد میباشد گرم و تر و دهنیه او غالب موله خون منق و معک باه و مقوی و مضر حورین و دیر بصر و سر
در سر که تخم و فایده بعد از آن است تخم زنبور عسل و در سیم گرم و طلاء و رطوبه او رافع و در گزیدن زنبور
و محال او بام است و چون بچه بر بر نیارده او را در نیایه خشک کنند و یکد نیم با پا لوده ارد کنند که ده منقل
باشد و شکر چغقال بر نشاند و رانده کی زمانی بدن را فربه کند و مجرب است سخا که سبوس جویب است و از
مطلق او را و سبوس کند و او را زدند خشک تر و حرارتش کمتر و جالی و یلین طبع و آب مطبوخ او با شکر
و عمل چشم سرزد و بر و خوشتر است سینه و تقویه ناهین نافع و مان او قابض و بختف رطوبات معده و فضا و مطبوخ
در شرب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و درم آن که از انفا و شیر باشد و با نمک گرم کرده جهت کزیدن
افسی و تحلیل ریا ح اعضا و مطبوخ او در سر که جهت غله ساید و جرب متفرج و او را م حاره و بار و غن زیتون و سر
جهت ضربان مفاصل و مطبوخ او در آب برگ ترب جهت زدودن عقوب و بخور ضایعه او در سر که جهت
ناف و نفول بخار و جهت جگر و بخور خاله عکس جهت زنف قمل و رشک و بخور خاله با قلی جهت منع رختن و شکو و در
از نموده است سخاس بفارسی نخرام نامند و جمیع افعال قریب به باغ و یلین صلابات و در چرک او را
زخمها بسیدیل سخو و اسم فارسی حمل است سخو و الندی و سخو و مریم بلفه اصفهان را زانند و در
است الفون مع الدالی و غیره ندر بفارسی گفته نامند و فخر عان بخشوعه اند و آن مقوی را
و حواس و محرک باه و مطبوخ او می و با رافع زکام است بخور او شراب و طریق او در دستور اول مذکور است
نمذع صقر بریت مدی کاگیر اسم سلطان نهریت نردوک اسم فارسی بجمیت
بلعیت بر روی رازان بر گتر سفید و از کرمان خیر و داین الموده گوید که بخیر صادق بمن خبر داد که
کرمان خصوصاً که ملک بسیار باشد در اول بهار نباتی میرود بر گشش شبیه به برگ خیزه و چون بقدر
شکل برگ متغیر میگردد و بنا بر آن در اوقات انکان را نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه در سید
بان نشان بزمیند و بیخ او را اقل می نمایند و علامت خوبی او است که چون بر بالای دی که نشان

شماره ۱۲۸

الاسم

بکند از اندر ساعه از حوش باز ایستد و چون در تورا نده از نده تا نماز تورا بر نبرد و از خواص اوست که چون بیک
 از این بیدن بسیار از آگشته هرگاه از آن بخورد و دیگر جامه نمیکرد و دیگر که را بیک بسته خورده باشد باز سال دیگر از این
 مکان این بخورید و باینری میباشد غلات که آنچه او را نیافته باشد چنان سفید است و در سر گین بیک هم گاه
 یافت میشود و بدستور در فوج و در رحم آن چون او شیر او را تا یک طسوج زن بخورد یا از زج یا تعلیق نماید هرگز از این
 نکرد و اگر مرد او را تعلیق نموده باشد تر کند بدستور مانع حمل است و در و تعلیق او جهت دفع خنازیر و ریخ انوشکر
 مجرب دانسته اند و زیاد از یک طسوج او سورت لاغری باز اطاعت است و در دست داشتن آن باعث سرعت
 ولاده است و چون ناچسب بر بند نهیم او زیاده شده ناصور کتر میشود و تجدید اوراق ناصور با کلیه است
 ترخس مهرب از نرس فارسی است و دهنی بری و مضاعف را بستن نامند و چون پیاز را در آب گیل صلیب
 کرده غرس نماید قدی مضاعف گردد و در سیوم گرم و خشک تخم سیاه و در دوم گرم و در او ایل ترد و قوتش ناسه
 سال باقی است و جالی و جاذب کننده اقسام گرم شکم و محلل قوی و شرب طبع او بایست بقوی خصوصاً ابل
 و منفی هم و مسقط ضیق زنده در ده و مخرج هر چه در معده جمیع باشد و الیام و بنده زحمای ظاهری و باطنی
 و مضاعف او جهت الیام جراحات عظیمه و تر و رباط و عصب مقطوع بیدیل و سحوق او با عمل جبهه در دهنه
 مفصل و قفس و با گرسنه و عمل جبهه ثقیله قرح و کشودن و بنده و شوار و نفخ و بار و گندم جبهه اخراج بیکان
 و امثال آن از بدن و با سر که جبهه دار التلبه بین و انار جلد رسته های جبهه قوی کردن قضیب بر مادن اجلیل
 جبهه نزع عذیه از مجربات است بشرطیکه او را سه روز و شیر ضایع باشد و شک کنند و ضداد او جبهه و صفه و منق نولات
 و شک شکلی اغضار مانع و ذر و او فاطم خون جراحات و الیام دهنده آن در آن سبیل و ناخده و بریدن او به درد
 سر بار و کشودن سده و دمانی مضاعف یا بخور ملین تحسوع گفته که هرگاه خواهر در رستان زکام بهر سده او
 سویی بکشد و منفرد درین و مصلحت نشسته و کانفور و در سایر افعال کلی او مانده هیچ است و شربش از کینه قال و تخم
 او قید نرم مغال محک باه با پسین و با سر که مانع نشد آثار و فزج پیاز او در بعضی و مخرج ضیق و منفی در هم و در مخرج
 که کس که مکرر کل او را در روقن کتبخ تجدید کرده باشد نه محلل و مسکن در دهنه و او می ریخی و منفی هم در هم و در
 در دمانی موافق امراض عصبیه و ترخس و یونس گوید باینست که مانده مختل جوف او تخم دارم با جرات
 بسیار خشک و بعضی بایند او بار و نهاده در عرق و ضداد او با شرب جبهه گوید و انسی و سوط او جبهه بدبوی بینی و
 رعات بسیار و تر و قاطع اسهال است و درخت غار است و ترخس و یونس گوید باینست که مانده مختل جوف او تخم دارم با جرات
 آهن اسم فارسی جدید انشی است و ترخس اسم فارسی عدس است الفون مع السین
 و غیره ترخس کل سفیدیت که یک مضاعف او قید کسرخ بسیار و شرب او را کل شکلی

این
 است
 که
 در
 این
 کتاب
 مذکور
 است

و در بعضی بلاد گل غریب نامند و در شکر کوه میباشد در بلاد حاره تا اول اسد دوام میکند و عرق او بدو
 ندارد و از جهت لطافت اشترق ان میکند معتدل الحرارة و نرد بعضی گرم و خشک است و بوی او مقوی دل
 و دماغ و حواس و سائیده او در خلط باعث خوشبوی آن و در حین و سهل بلغم و سودا و منی سبب عطفه
 ازنده و مفتوح شده دماغی و محلل ریح و معافق هک و جهت قوی و غنیان و یرقان و فراق و ضداد و جهت
 کلفت و آثار و بدو عرق در غریب بوی نوره و سقوط دانه بواسیر و منع اشتداد و دار الفیل و باخا جهت تقویت
 و تقویر او بار غریب و زیتون جهت گرم گوش در ریح آن و سنون و مضمضه او جهت درد دندان نافع از یکدررم
 تا چهار در هر یک او سهل قوی و مداومت نیم انتقال تا یک انتقال او از اول تا یکسال نافع سفید شدن
 دانسته اند و از طایفه جهت این امر هر روز دو انتقال انگشتری و در او کتاب تجربه نموده و در غریب او که یکدست
 در غریب نرگس گیرند منغن با عتدال و مقوی دماغ با الخاصیه رافع ذات الحجب بلغمی و سوداوی و قدر شکر
 تا یکویه است و بقرسی کرس گویند و تبرکی بخور از سباع طیور و بزرگ جبه و در رنگ ترب است
 به طایفه مایل به خمر است و گویند در یکروز زیاده بر دو هزار فرسخ قطع میکند بدلیل آنکه بچه او را از غفران
 او بردند و گمان بر تان کرده و در یکروز سنگ یرقان را از سر اندید و در ده مسافت آن در غریب و در او جهت ریا
 بر ده هزار فرسخ غنود و از خواص او است که جهت حرارت در وقت خواب یک ششم را نمی پوشد و تا هزار
 سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه میکند و نسیم گرم و کشت او محلل ریح غلیظه و قوی
 ایلا و مس و مفتوح شده و مفتوح هوا و قاطع بلغم و دردی انداز غلیظه و معشش و از چینی و شرب پیه او جهت سرفه و سعال
 جهت مفصل و تقویر او جهت گرمی قدیم و خون و زهره او قاطع بیاض و رافع نزول آب و غلبه بهر جرب
 مستقیم و سرگین او جالی کلفت و خاکستری و رافع جرب و هک و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلا بهی
 او در عرض یکروز بسیار مقوی نصیب است و هر مار کس گوید که سوط دماغ و زهره او از هر یک بعد زنده انگ
 و مثل آن قطران و در غریب زیتون رافع خون و ضدام و از جربا شمرده اند و مسج الکبوت بقرسی و ام عکبوت
 است و در حرمت عین گزین سباع کلعلیق القدس است فسوت بهندی ترب است
 سیرین بهندی نبات است فسور ایندی سبتان است شترن نصیب و در ابیه
 و در افغانی غیر از تفریح و تقویت دل مانند شترن است سیرین زرد و در صفر بریت بقرسی
 نشات و بیوفانی او بقرسی نامند و او را از گندم چسبانیده که بعد نقع رسد و پوست او را با
 از پوست جدا کرده صاف نموده خشک میکنند در اخر اول سیر و خشک نرد و بعضی سرد و تر است
 و رادع و قافض موافق امعاء و معده و به تند و حاسل سهل و خون خصوصاً بوداده ان باشد

در دهن بادام که نیکم نبوشند جهت خشونت حلق و در دسینه و دل و قطع خون بواسیر و حیض و حریره اوباش
 بزرگ چوب سبج در غنغنه از اطلعل ردای سبج و حقه او جهت قرح اسهال و کلا اوباز غفران جهت کلف و باسکر جهت خناق و
 اورام حاره و الکحال او جهت دسه و قرح و جرب و منع ریختن بر او چشم و با شیر زنان و با سفیدی مرغ جهت
 خسترت بلک و حرارت و دماغ و قفل سینه و سده و دیر منجم و معطش شتر بها و کرفس و قفل و پشش و پشش و پشش
 و غبار الریح و شتر شش و کینه تعال تا پانزده مثقال **ساره** اسم انجیر است که از انجیر سبوان و با بایندین
 جدا کرد و با سبب گرم کردن غباری از او بهر شدت شکلی از نسبت باصل ان چوب پشش و سبوان قاطع و جالکی و
 رحم اند و ضا محرق و مجوع آن باز از ان و انیسون سوزانیده باشند و باسکر که مانع زیاده شدن قرح ساعیه
 و اکله و انقیام و منده زخمها است و جرب منجمه اند و خواص هر یک در اصل ان مذکور است نشف اسم
 عربی پنج مرجان است و گویند غیر اوست و آن سنگ است مشکب و در سوراخ مانند انشیان زنبور و سرخ و باصل
 و ریای چیده و نواحی که منقرض خیزد و خشک از سبب و در الحام زخمها و شب قطع خون قویتر از ان و در سایر اعضا
 مانند اوست **شاف** اسم عربی انجیر است **شاسج** اسم عربی شاد است و شاسج عرب از دست
 النون مع الصاد و غیره فصار اسم عربی و بسیار است و درخت کبر که بی را تیر مانند نظر و ان
 بوق احرار است و گذشت فحام فحارسی شتر مرغ مانند معرفت در آخر میوم گرم و خشک است و گوشت
 او محلل ریاح و بلغم و رافع لقوه و قلع و در درمفاصل و امثال آن و خدر و استسقا و جمیع امراض با بر
 و بطی البقم و مغرور و رین و معطش سبب که در دهن و کلا و اوجمل و ارام فرمده و استسقا و سبج اطراف
 و رقع سبب و باعث سرعت حرکات اطفال و چون بر بدن بماند اسم بار از ان بخش بگریزند و اگر زردی
 شوند تجیس گردند و شرب آن باعث زد و قلم کردن اطفال و سرگین در ان کلف و انار و خاک ترموی و
 رافع اکله و از خواص اوست که بید کردن اطفال و این نقه و مس متفرغ نمیکرد و شفع معروفست و لطیف
 نباتات در همه اطفال قویتر از بودینه و در آخر دویم گرم و خشک بغایت مقوی معده و دل و قوت ماسک و دایم
 و نم معده و مفرح و مرقق خون غلیظ و عمل مواد بارده و ریای معده و حرکت باه و اوردن و کشنده اقسام
 گرم شکم و آب و باسکر که قاطع نفث الدم و شرب و شاش او با آب انار سرشش مسکن فواق و غثیان و سینه
 و سینه و مسکن در معده و خفقان معده و وجع الفواد و جهت در دسینه و پهلوی و نفخ و طو بات قصبه و
 سینه و تنفیه ان مفید خصوصا چون با پرسیا و شاش بچوشانند و چون در سینه شاش او را در ششها بماند
 مانع انجماد آن و باسکر که در ششها در ان ضرر است با عصاب و با لیسات رفع مضرت انسان میکند و ضا
 او مقوی معده و با آرد و جو جهت جراحات و ادرار فرمودن ششیر و پرسیا و دفع دل و با کله جهت گزیدن

در دهن بادام که نیکم نبوشند جهت خشونت حلق و در دسینه و دل و قطع خون بواسیر و حیض و حریره اوباش

سگ دیوانه و مضمون او چیه گشته عقرب و بقیه ای چیه بواسیر نباتیه نافع و رافع در دسربارد و با موز چیه
در سم ایتان و در دوان و حمل و قبل از جماع نافع حمل و منظور او با مار العسل چیه در دگوش و سوطیکه الگ از عسل
او بار و غن بکسرخ تاسه و فیه چیه خازیری که در گردن ظاهر گردد و نباتیه نمونر و گنید سولدریاح است و بیشتر
کز نسیم برش بود نه نهری و شتر قش و در متقال نهر بضم اول رتج عین مجهر اسم جنس عصفور است و در زبانی
مخضو مکنجکی است سیاه لون و بسیار کوچک و سیاه او بسیار کوتاه و ایم الحکمه و کثیر الصوت و در تخان
جگر سانه گرم و خشک و کسود قدید او چیه اسهال و غیر کسود و چیه غیر البول سنگنه و کرده و نباتیه نافع لفظه و حتی
است که از بعضی بندها میجو شد و سفید و سیاه و سیاه و سفید و گرم و تر و سیاه و بقیه سفید میشود و در چهارم
گرم و خشک و تیز از اکثر و فیه و منقح و سریع النفوذ و در حیض و مخرج حین و چیه امراض بار و در تریب و کماله
او نافع خصه صافیه و قلع و قهر و در غشه و کز از و لطفه و صفت مستی آن و بواسیر و برقان و پسر و در و سر و کینه و
مصا و از نافع گرم سده و مقدر و رافع و تحلیل ریح و احتاج به شش و در مفاصل و احوال او چیه نزول آب
و بیاض و منظور او چیه گرمی و ریح و کوشش و زرد و بخور او چیه سودی و هم را حشاق آن مفید و مضر و درین و هم
آن شش و برش و سر که و مضر و مصلحت کثیر و قدر شرب از سفید او و دو انگ تا نیم متقال و از سیاه تا یک متقال
و بدش مثل او میساید و تر و بعضی قطران است تفصیل نباتات است در عربستان کثیر الوجود و شبیه
بوج و بکرمی نند فانی که با نیجرا است و با سرخی و بقیه و در بوی شبیه بگل و بید گرم و خشک و تخم گل او
در بول است و رافع سیر و بطبع او در افعال ضعیف است نقد احرار است نقصان حب الکاف و
است فقره اسم فارسی نقد است نقل خواج اسم فارسی حب السند است النون
اللام و غیره ملک زعفران است و در بعضی از اصیان نام تنویر است عام الملک و نامیز تر نامینه
منقو طین بزیانی متسی از توپای مضره است عارقی شامی قداح و با سیم سفید است مضمون
کر سنده است ملک اسم فارسی طبع است خشک بقیه اصفهان اسم روغن تازه است با
منور اسم عربی ارنه است تحلیق اسم هندی جاموش است محولان هندی حب الی
است خلکس کل نفاری سورج نمند و تریکی فارسی نمند و انواع مختلف میباشد بزرگ و سیاه
را بری و کوچک را بلدی و کبار پرند را و سیاه و است و باید را غل فارسی نمند و همه آن با سیم
سیرم گرم و خشک و قوه شامه او غالب بر جمیع حیوانات است و طبعی مسوق او نافع بر بدن مسجون
اولی قلع کرده باشد محتاج بکار او نیست و چون صده و سورج نمند را در بنیویه روغن را از توپای
رینق کرده باشند و سه بقیه و راقاب بگذارد طلا او بر قضیب و حوالی او نباتیه محرک باه و یوز و غیره

این نام دارد

رافع غیر مورث صلابه قضیه از مجربات دانسته اند و خوردن آن موجب بخشش و کرب و مصلحت عمل
 است و از خواص دست که اطعمه غیر آن دشمن بهنا در جای بگذارند و در چین گذاشتن ضبط نفس کنند
 کند مادامی که دست کسی باین نرسد مورچه پیرامون آن نکند و مهر مار سس گوید چون مور را در دهن زیتون
 جوشانیده و در گوشش بچکانند فریاد می دریا و طین میاید و طلا مور را بر آب سکه ران خنایر و ضما و تخم
 اورا با هم در غنای مسقط موی و مانع بر آمدن آن دانسته اند و گویند چون ز تخم او بخورند باعث تحریک ریاخ شکم
 بطرف اسفل مجدی میگردد که ضبط غیثت آن نمود و زیره کرمانی رافع است که موی جمع نمیشود و حیوانیت بقدر
 شغال و صورت او شبیه بدین و رنگش زایل بر روی و با خطوط سیاه مانند پر مرغ و موش صید میکند و در
 چین سستی او از مانند کرب و غیر او میجو دیگر است و ترکان باور انهر او را انجیه گویند و در بلاد مغرب یافت میشود
 و سر او کم موی و بسیار جرب و منظره آن میشود که تدبیر کرده باشند و نموسه که علت است در برابر شرکت این
 صفت مسمی باین اسم است جالینوس گوید طلا چپ او و بدستور موی سوخته او بار دهن رافع بحق سیاه و جرب است
 و از سطوح موده که چون قناب در دین خود تا در شرف باشد چشم راست او اگر قناب با خور کتان بر صاحب است
 برنج یا دیزند رافع تب او میشود و اگر چشم چپ او را به نیند ز تب خود نموده مفارقت نمیکند و سقوط طلس گوید طلا
 سر کلین او با خور دل رافع دار الشعل است و مهر مار سس قشر نموده که طلا زهره او با سفیدی تخم مرغ
 رافع و مد و سطوح خون و بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع خون است و خمر فبارسی بلیک بترکی فیلان
 همانند گوشت او گرم و خشک و بی حیوانی گوشت او را بخورد و تقریر نموده اند که او کیر انجیات است و زهر ۱۱۰
 سم قاتل و دود و انگه رس ساعت املک میسازد و خون و رافع کلف و بهی و انار است و مهر مار سس گوید طلا
 خون و رافع جمیع علل چشم دانسته و چون پیه و گوشت او را با آب زیتون مهر کنند طلای آن دراز است
 و زخمها و جزا بیدیل و قطره زهر سر او آب جرب و زهر بنق در اخیل مقوی و محرک باه جماع و حمل آن بدستور حصول
 منفراستخوان و رافع در درج و نردا اکثر اطباء پیه او بهترین طلایه فایده و مفاسل و امراض بارده است و جلوس
 بر جلد او مانع گردیدن هوام و مسکن بواسیر است و از خواص دست که کسی بر تمام جسد خود پیه بکفایت بجا بلیک
 قصد او نمیکند بحدی که تواند او را بدست گرفت و او بسیار محب خمر است و چون به بیند بی تابانه بنوشد و به تحریک
 رسیده که چون بر زخمی بلیک موشش بول کند سخت نیاید نهاده و بلاد گیلانات ز خمدار بلیک او جایی نگاه
 میدارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش نتواند که بخورد الفنون مع الواد و غیره نوشا و در
 نه ناری است و او مدنی و دماغی و منوع میباشد و مدنی او را در بلاد حاره مثل شبه قطعات آن مانند شوره
 یافت میشود و دماغی او از آب است که چون بدست حرکت بسیار دهند کف میکند و از چنانند که آن آب قطعات سفید

از خواص
 رافع

بر روی دست می شود و افطانی گوید در نواحی اصغیان آب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز
 می باشد و معدنی در مای غریز الوجود اند و مصنوع اوز و دایم کثیف حمام بهم میرسد و رنگ او اغبر است و از
 و تصفیه سفید میگردد و چون سفید همان او را با مثل اوز از زرد لاری و عشر اوز نگار تصفیه کنند سفید
 میشود در آخر سیم گرم و در اول آن خشک و لطیف و جاذب از عرق بدن بظاهر و محففت قروح و قاطع خون
 جاری حالش در دفع سد و التیام دهنده زخمهای رانی و کسینه و صلابه سبز و طلا و او چته خاق
 در بارون تخم مرغ چته برص با عسل چته در الشب و حیه و سفید و بارون کتفه چته جرب و غرغره او باب
 سد اب چته زلوی که در حلق مانده باشد و احتمال او چته التیام قروح و درین بیاض و دوده بارده سفید و در خواص
 مکتومه مذکور است که چون او را با مثل او فسد آن تصفیه کنند شرب بکنتقال او در سرفه مطلق سیم گرم و
 باشد در محلول آن که در جای سناک گذاشته محل کنند و با سرکه حل کنند و بدستور بخور او باعث کرم خنجر مار و
 است از آن گمان و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده اطراف خود گذارند بوم پیرامون آن نگرند و دست
 در هم او قاتل است بقطع اشفا نور اسرسم یونانی نوعی از شاخهای او در از بار یک و تا بقدر
 سه درع و یک شرب زیزه و ستدر و در جمیع اجزاء او غش شبیه به شیم و گلشن زرد و خوشبوی و طمش تند و خار
 آن مانند سوزن و صمغ او باین سفیدی و سرخی و در روم کثیر الوجود است صمغ او در انفال قریب کثیر او شش
 در دویم گرم و خشک و بیخ او در سیم و قویترین اجزاء او است و محففت و قابض و در التیام عصب از مجربات و از
 او را شجره العصب نامند و طبعش گدازه و سائیده آن بدستور صمغ التیام عصب صمغ زیزه اند و شرب و صمغ
 او جهت در عصب کوفته اعضا از جای که بر بدن رفتن و ششگی آن قطع نوبت الدم موثر و عصاره او چته قروح
 تصفیه و ذات الخشب بعدیل و تخم او را فیه سموم و او مفر کرده است و شش فندق و شربش بکنتقال است
 نور که کلس جبری است و گلشن کور شد نور فلک اسم یونانی زیزه است فوق شتر ماده
 نور الفدول شکوفه و دخت در ششگان است نوازه ببری و از انما است و از مطلق او در
 و از خواص است خصوصاً در اوزان فول بهندی بن عرس است نوح بلبات نه با سیم
 نبلی دخت کوهی سانش مرب و بقدر قاصتی و بار غبی مایل بر روی و شکوفه بعضی مایل سفیدی و
 مایل بسخره و عین میان تپی و با عطریه و برگ تصفیه ستدر و از بعضی در از بونی سرد و دویم گرم و
 و بومیدن چته زکام و ضداد او چته او را بارده و قطع عرق و دفع تولد فعل و تقویه موی و با عسل چته
 نافع و شرب او در خون با قوه دفع حقان و با سرکه تریاق به سموم و چسبیده او با موی و خورد
 از آن بابا دام مسمن بدن در زجره او منقحی رحم و خوشبو کننده است و از خواص است که چون

اورا تا بهت عدد دانه کشیند و پارچه کبودی بسته در چاه بیندازند و تا بستان باد سرد بوزیدن آید
 و چون در جریس سرخ پیچیده بر بازوی چپ بپزند زنجیر و سرخ چشم بپزند و شوق قره العین است و نزدیکی
 جریس بریت مثل اسم عربی شفا قل است نهنگ اسم فارسی تمناج است نیلوفر اسم
 فارسی است و کرب الای عبارت از دست بخش مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر آبهادرش
 قریب سطح آب و غرض بقدر شبیه بقیه بخشش و در آن تخمهای عریض سیاه و بالزوجه و گلش سرخ
 آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و آن بهریت و بعضی مایل بزرودی و بترکی بعضی گویند که بری تو
 نیز سیاه میباشد جمیع اخرا او در دویم سرد و تر نریخ او که گرم و خشک و تخم او سرد و خشک است و
 مراد از مطلق او گل نوعی از کبود است و میلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی دلی
 و مسکن حرارت آن و پهای حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام و جبهه در سرد و قروح ظاهری و باطنی
 و خشکی و مانع خشونت سینه و سرد حاره و نزل و باز عفوان و در ارضینی جهت تقویت دل و خفایان مفید و مضر
 نشانه مصلحت نبات و مضر باوه مصلح ان لبوبات و قدر شربت از جرم او سه دریم و در مطبوخ تا بهت متقال
 و بدش نبشته و خطمی است و پنج او از جهت پیرز و اسهال غریز و قروح امعاء و سیلان سنی و ضما و شش جبهه در
 نشانه مده و اخص جبهه پس و بازفت جبهه دار التعلیل و اکثر او و شرب بخش مصنف قضیب منجم کننده سنی
 و شربش از هر یک دو دریم تا سه دریم و تخم او را فیض و نرف الدم و در دمانه است در و غن نیلوفر
 که مانند و غن نبشته یعنی از سرد و تر و در افعال مانند و غن نبشته و در تسکین درد در حار و قویتر از دست
 الخلیل نزد بعضی عبارت از سده است و ظاهراست که غیر او باشد و در کتم مذکور شد ممکن است که از یک
 جنس باشد و مستعمل مندی است و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکمان و ساقش شبیه
 باریک و برگش شبیه برگ کبر و بخش نیره مایل مانند تخم زوب و از آن نیره تر و بری و مانند بستانی و باختر و
 زیاده و سیاه تر از آن و بی تخم است و در سفورید و سن جالینوس مرده اند که نباتش شبیه نبات بارنگ
 و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر دمی و برگ بری و مانند برگ کاه و پر شاخ و شاخ او مایل بشرف و در
 اطراف او غلافها مانند زمان و در آن تخمها نیره میباشد و در آخر اول گرم و در دویم خشک و نزد بعضی معتدل
 است و محلل در اوج ابتدای او رام حاره و قابض و رافع نفث الدم و نرف الدم و شرب او بقدر چهار
 شعیب آب سرد و مسکن ایجان او رام و مانع خروج دل و سرد شدیدا اطفال و در دسینه و سرفه و ریاح غلیظه
 و با سنجین جبهه پیرز و با دویه مناسبه جبهه قرحه ریبه و ذات الجنب سودا و دیگر رم او با یکویه کفنه
 جبهه قرحه ریبه و جبهه هموم و خفایان و باختر شرب جبهه استسقا و ضما و او جبهه سعه و نقشه حله و قروح

جنبه و باد سرد و غله و التیام جراحات و دفع کلف و سوخته او چسب دارا التعلب و با بنموزن و مردار
 و قدری روغن کلسه و صوم جبهه اکل انجرات و باید قبل از طلای موضع را با آب بارنگ و غسل شوند
 و با سرکه جبهه قروح سر و خنار و مفرج بعدیل و مفری و مصلح غسل و قدر شترش و در دم و بدش بوزن
 اردو و شکسته او میثاق است منبده لفته مصر است و فاری منو نامند از اغذیه شیرین است که بدو
 شیرینی و روغن بصل یه ارشد و انطالی گوید در اول کرم و در شکلی معتدل و مولد خلط صالح و مسکن
 و معتدل مغنم و جبهه بخار سوداوی و مانیو لیا و سرده شک و در سینه مفید و در مضخم و قلیل و مسدود و انکار
 او مرث تپانی که در انچه با گردگان و بادام چوشانده باشد زبون و مصلح و کسبجین و کاسنی است
 و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سر کیندیش بر او اگر قته طبع بسیار دهند و بدعات قطعات
 یخ در آن اندازند تا غلیظ و شیرین گردد و شکسته آنخواه است نیمه فاسم یونانی نیوز است شلخ
 نیل است نیتاوس کونید باقیمت برکش نشیه برگ صغیر و در روزی زمین پهن میشود و در حوالی
 در بند بلا شیردان بسیار است قروح در اجتهه یا خیم بعدیل دانسته و نیتا فلی مولف مغنی گوید
 که از جمله شیرینات و غیر بطلان و بخلت است و بر شاخه ها و سجد برگ می باشد و نبات او شیر دار و نبات
 محقق و بیلد و بی حدت است و طبع او جبهه در و جگر و اسهال بواسیر و ضما و جبهه خازیر و عرق ان
 متعادل است و در اخس مفید و عصاره پنجه آن سم قاتل و قدر شترش و لوبان است سیلو فر هندی او
 سینه فیشوق او رک است و در بعضی قواصیا نه بفتح اول و سکون یا اسم فارسی نصب است
 شکر اسم فارسی نصب شکر است نیمه فاسم هندی روغن تازه است طیب اسم
 هندی و درخت ازاد است نیمه اسم هندی و درخت و آن برگ و کجک می باشد گلشن شل خوشه
 که چندین فقه بار او باشد و وسط گلها زرد و با عطریه و خوش منظر و در اصفهان ثمر او را سجد کرخی نامند
 و در مازندران کنار گویند و آن قندرسجد کویکی است مایل تبد و سرور بعضی بلاد معروف بدخت کورا
 و ضما و برگ او گل و محمل در ادع و جبهه او رام نبات مفید است و جبهه مفاصل و قروح و در و سرخ و
 در جاک و جبهه التیام زخمها و قطع خون آن و روغن که او را جوشانیده باشد نایب و روغن شتر
 است و شترش قندر که متقال اسهال زمین و از نموده است حرف الو او واق اسم مرغیت که در
 کنار آبها می باشد تیره و مایل سیاهی و مخلوط بصفیدی و سرش سیاه و در کار سر او چهار عدد موی
 رسنه و در فایت سفیدی و نرمی و زیت ششبری و بر کان مارلف خارج کرده بر ستری زیت
 صید او باهی است و در تاجان او را ابن کویکتر از خنار است در ویم گرم و در اول شک و کوش

موافق برودین و در زانو و کمر و روعن اوجته فلج و امراض عصب نافع است و گوشت کلمه و جازیکان
 و خارا ز بدن در هره اوجته بیاض چشم و بهن مفید و آو کلب بری است و احد بلباب است و ایت
 یونانی ککوز است و اسم فارسی صقر و ارموک بلغم تلخ بن تغذات و ایلیم بلغم
 تلخ بن کزنش بریت و الاان برک بهندی رازیانه است و الاان کوکب سب است الواد
 مع الیاء و بخیره و بیر الارض نظرات و بیر نفاری چشم نرم گویند مخصوص چشم شتر است و خور
 در سوت نر کور شد و شیر نثار شد اسم پرورد ایت و فوج نفاری اگر ترکی نامند و آن پنج بنا
 است بوسن زردک گویند برش از برگ نرکس در از تر و غیره باخسوت و انوده و ساقش بند و گلشن
 شبیه بوسن ازاد که زینق باشد و زردیایل سبزه و بخش کره دارد بعضی بعضی سبزه و کج و مابین سفید می
 و تند طعم و مایل بطریقه و در اول سیموم گرم و خشک و تشش تا چهار سال باقی است و قاطع بلغم و تریاق سوموم
 و مقوی معده و جگر و قوه حافظه و منقعی دماغ و بهی و محفط رطوبات مفصل و در برول و حیض و محفل ریاح
 معده و اسهال و جبهه در دسینه و سر و پهلو و جگر و منض و در و سپر و تشکافتی عضل و تقطیر البول و حصاة و لکنت
 زبان و نیکو کردن رخسار و تخمین کرده و خضاد جبهه مفصل و اورام بلغمی و نفخ تحت سپر و بهی و تشش و بلغم و فلج
 و فتق و قبله و فرج و اباشیره بادیان در عفران جبهه اعانت حمل و الکمال اوجته بیاض و خائیدن اوجته نقل
 زبان بعید می و جبهه در دندان مفید و جلوس در بلغم اوجته در درجم نافع و مضر سرد مصلح و در زایانه و محرق
 خون محدودین مصلح و سکنجین و شتر تشش کیمتقال و بدش مثل اذریه و نکت زرا و نطویل است و حبید
 بلغم مغربی مازیدون است و شترک و خشرق کاف آخر و بقاف تخم سبیاح است و در منه ترکی عبارت
 از دست و نر بعضی در منه خراسانی است و در ع از جمله اصداف و حلزون است و بهندی گوشتی
 و در و یکم کلا حکت در اصفهان و مازندران کس کوز نامند بیوست از زیاده از سایر اصداف و در رایت
 و جالی و جبهه عسل البول و حصاة نافع و ضاد محلول و در آب لیمو یا قدری نوشادر رافع جمیع آثار جگر و مجرب است
 و محرق و در همه افعال مانند شیخ و مضریه و مصلح عسل و شتر تشش تا نیم متقال است و و و و اسم مغربی
 بلبکی است و و دین یونانی گاه است و در ح زرقای رطب است و و اسم جنس گلهای
 استجار است و از مطلق ادم و در اجمهستانی است و اقسام در سفید و زرد و سرخ می باشد و هر یک
 از آن بری و بستانی و هر یک بنامی مخصوص اند و بستانی اقسام او مضاعف و بری هر یک غیر مضاعف
 اند و و و و ایت نفاری در انسترن سفید نامند و نر کور شد و و و ایت بستانی نر کور شد و و و
 و مضاعف و نقد گلسرخ و درخت او بنجار است و در تشش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیفترین از

سدرین است و در دهن سبانی درخت او بخار است و بقدر درخت گسرن و گلشن مضاعف و بزرگ
 و رنگش سندی در قوه مانند گل سفید سبانی است و در دهن بری نسین زرد است درخت او خا بار
 و گلشن زرد و غیر مضاعف کوشد در قوه مانند گسرن سفید و در دهن بری درخت دلیک است گلشن
 و غیر مضاعف و ندر کوشد و در دهن سبانی بخار گسرن نامند و بهترین او تمام شگفته و آن مرکب الی
 و نزد اکثر در اول سرد و در اول دودیم خشک و نر و جمعی که مترنزد بعضی معتدل و مغز و مقوی دل
 و اعضا سهل صغیر و بلغم رقیق و با قوه قابضه و خشک و راقبض زیاده و منقبض با ساریقا و جهت ضعف و جگر و گرد
 و خفقان حار و خشکی جهت ریه و رحم و کلا او و قطره عصاره آن جهت درد سر و چشم و گلشن و مضاعف او جهت
 تقویت ریه و ضما که بیده او جهت ادرام مران و رطوبه معده و ساینده جهت تا لیل و سحر جلد که بسبب حرکت
 بهر سرد و در بایندن گوشت زخمهای عمیق و ضما تازه او جهت اعانت بر اخراج بچکان و خار از بدن و در درخت
 او جهت جوششها و التیام زخمها و قلع زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن آن و باریک نمودن جهت قطع عرق
 و ضما و برگ درخت او جهت خوار و ادرام حاره و در دم مقعد و شگشگی اعضا مضاعف و تخم گل او که عبادت از غم و
 و انشمال مانند دلیک است که آن عبارت از گسرن بری باشد و ندر کوشد و آنچه در میان گل نشیبه تخم در دهن
 و از ناز و در گویند و در دم او آب آبناب اسهال و سرالطلاح است و رافع نفث الدم و سیلان خون است
 خصوصاً چون با قاع گل بایند و حمل و مقوی رحم در رافع رطوبه آن و مضیق فرج است و بوییدن گل بهنج
 زکام و عطسه با شری و در بعضی از جود بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مغربا و مسر و شگشگی و مصلح او از پیچ
 و قدر شربت تازه او ده درم و از خشک او با چارده درم و آب و شربت در دم بدش مثل او بنفشه و ریح آن بخور
 است و گویند ده درم غنیزه تازه او ده بار عمل میفرماید و در رغن گل کلکله افق را در رغن کجده کرده و راقب
 بگذرانند و بعد از مضیق شدن گل تجدد یا شفت مرتبه کنند و با آب نشسته تازه او را با مثل آن رغن کجده و با زیتون
 بچوشانند تا رغن بماند و رغن ندر که مرکب القوی و رافع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و یا قوت اسهال
 و مسکن لثاب معده و در بایندن گوشت زخمهای عمیق و مجفف بدن و رافع مواد خلیشه او و خفته او رافع رجه
 و مضاعف او مسکن و در دندان و نظول و مقوی و مانع و حالب اسهال مراری و سهیل ماده لزج و مقوی اعضا
 و محلل مواد فاسده و در نیکین در دهن با عجب اکثر است و کلا او با سرکه و قطره او با سرکه و گلکاب سکن در دهن سرد و
 بخارات و مانعی و موافق او ادرام آن و رافع زحیر و در دهن و ادرام و جرب کردن او و به حالب اسهال و مقوی
 آن و قطره او جهت درد گوش و بدین او با سرکه و آب مسر و در رافع عرق و پا در هر زرع جوششها و حاره
 او رافع ضرر خوردن آبک زینخ و صابون و در ابرج و انشمال آن و بدش هموزن او و رغن بنفشه و بوز

او درین خلقات و قدرتشش تا کجاست است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل بسرد و با خراة لطیفه و مایل بر شکر
 و با قوه قابضه است و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته اند و او مقوی دماغ و قوه مدیه و قوت های بدنی
 و نیکرم او جهت نفث الدم و خشونت سینه و عوارض نزله در معده و امعاء و منصف بارد و حار و در و جگر و سرد
 او جهت نقصان حار و تقویت بدن با شرب جهت زیادتى تقویت و بوییدن و طلاء کردن او جهت درد سر حار و در و جگر
 و باز نفع جهت باردان و خلط او جهت تقویت دل و رفع غشی و بهوشی و تقویت دماغ و ترانس باطنی و نشاط نفس و رفع
 خفا مضید و باطنی صفت مزه باده و باعث سفیدی شود و مصلحت گلاب و نبات او قدرتشش با سبزه متعال و گلاب مرکب
 بقدر دو دویه از سهیل است و در صفتین دریا سهل است و رود الحماق فارسی کل رعنا نامه اندرون
 او سرخ و بیرون زرد و بدبو و از اقسام و در صفتین است گرم و خشک و بیخ او محلل قوی بسیار گرم و در اقلید است
 او اولی است و رود السبل کلعلیق الکلب است و رود جنی سدرین است و رود الفخار و رود
 الحمار و رود الفحات و رود الحماق است و رود الحمر نرود بعضی کل خطمی است و بقدر مغرب کل فادانیا
 است و رود المالی بقدر مغرب کل خطمی است و رود الفوشقایق النعمان است و رود الحکب که در
 و رل مایه مشهور است و را حار و فاشتر است و بطوری خطا نیست و ورق النیل و سبزه است
 و ورق الزیتون بنده طایفه است و در و بقدر مازند رانی سمائی است و رک بقدر ندرین نبات
 خروب بنطی است و طلیت اعظم است و در عین گذشت و رل فارسی و تبرکی بر چه نامند و او حیوان
 است و بر گتر از خوردن و در نبات او در از و جلد او سیاه و درشت و ابلق و خطوط زرد و در آخر سیم گرم و خشک
 و قایم مقام سقوف در همه افعال و مهبی و محلل ریح و ضار گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب سم
 گزیده حیوانات بخود و جاذب خون بظاهر جلد و باعث بهش عضوی که بر آن بنشیند و طلاء او بار و غن زیتون که
 در آن چشایند و باشد و هر شده رافع انار جلد و کلی و حکم و دار النقیه قوی با سر گین و قایل طبع بیاض خشم و طلای
 پیه او عظیم کننده تقویت طلاء خاکستر و موجب جیس عضواست و در شان او جنس کبوتر صحرائی است
 و از آن بزرگتر و طوطی و بزرگتری الا فاخته نامند و در خواص نامند کبوتر صحرائی و از آن بهتر است و چون در
 و غن زیتون مهر کنند و طلای او در افعال مانند پیشتر مرغ و مداومت خوردن او و سورت پیری حلق و خلش
 سرکه است و ریس بار نباتیت مانند نبات پیه و مخصوص بلادین است و نبات مذکور تا است
 سال گل و ثمر می دهد و تخمش مانند گندم و بیدار رسیدن شش بنده شنبه بوی زرد مایل سبزه مانند زعفران است
 و او را سائیده جامه باورنگ میکنند و بهترین او زرد مایل سبزه است و سبزه او را که جنبش نامند سرخ و پیه
 او که بنندی گویند زیتون تر و نرود بعضی که که بیخ آن نبات است در دویم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال با

مقوی باه و باقری عظیم و رافع خفقان و ریح غلیظه و حصاة و جالی و شرب او رافع هتق و برص سفید و طلا
 و در رافع کلف و سفید و بنور و قویا و مورت لافوی و مضرریه و مصلح مصطکی و کثیر او شربش تا یکمقال و بیشتر مثل
 از عفران و نصف او سافج است و سرع اسم بیست و سه اسم است و بفارسی صغیر را باین نام خوانند
 و رقی بفتح اول و ثانی برگ نبات است و بضم اول و سکون ثانی اسم پلور است و بفتح اول و کسر اتم
 فضا است و سح بفارسی برگ گویند و از مطلق او مراد برگ انسان است و طلای چرک گوشش جهت شفا
 گوشش و بگزیدن انفی و چرک بدن جهت برآیند و شفاق بدن و دهنش و با موم روغن جهت تحلیل او رام
 نافع است و ستمه کتم است و گذشت و سح کور الفحل است و بفارسی بر مردم نامند و در عرک گذشت
 و سح اسم نبات که در خیال از سنگ میروید و در کوشیه بیوی لیون است و جوب او بسیار صفت از آن
 نیزه میسازند و برکشش شنبه بر برگ شنبه و شاخها و او باریک و پنج او گره دار شنبه سفید و در آخر دویم سحر و خشک
 و رافع و مقوی اعضا و نیم مثقال ساینده او با تخم نیمبرشت جهت شکلی اعضا و فربه و سفید و جلوس در بلخ آن
 جهت سیلان رحم و نوایسره مفید است و شش حیوانی است بسیار کوچکتر از بلیک و در رنگ و شکل آن و سنا
 او کمتر از شیرازی و در تخمین بلیک مولی نامند و در خواص مانند بلیک و لباس پوست او معین باه و مقوی گوشتها
 و عروق و اسیر و سحر سوزنده و جهت برآیند و نافع است و شش است و شش لیون ثانی اعراض است
 و ششم بضم اول و ثانی بفتح تخمین و دیلم اسم سمائی است الو او مع الصاد و غیره و صیف
 الاسود بسیار نشان و طوطا طخاش است و حل نوعی از ابل است و بترکی جوهر و در دیلم سحرگانه نامند
 و در ابل مذکور شد و غدر بغین مجرای اسم عربی باد بجان است و قل اسم عربی خرچک درخت نقل است
 و کر اشیان پلور است و لبع طلع است و لب نوعی از قزعات و بقدر درعی و گیش تیره و
 باخترت و شیردار و در بعضی ماکن شنبه به برگ درخت سرین و از بعضی شنبه به برگ مورد و او غیر شجره الکرات
 و ما هو دانه است و از قوی قوی و سهل و گویند چون او را از جهت اعلی قطع کنند مقوی از جهت اسفل سهل و از هر دو
 جامع فی و اسهال و مسهل و کرم شکم و زیاده او قاتل و مورت غشی و مصلح آن سبب شربش تا نیمبرم و بیشتر لا
 است و الحام بفتح تخمین هم سقم است و بین الحمر سیاه است حرف الهاء مع الالف
 قاتله سنا است هامة جد است مالوک اسد العسل است و بفتح جعیل است ماوی اسم
 تریاق فاروق است بالکسیر اکلیل الملك و ارمات اسم بندی استخوان است باقی
 فیل است هانس بندی و اوست هالیمو یا بطل اسم نبات است بخش مانند شکر است و بیشتر
 و در زمین فرو در و باریک میگردد تا بقدر موی رسد و خام و خنجه او ماکرل و لذیذ باطل به تنزی و برآیند

در رافع کلف و سفید و بنور و قویا و مورت لافوی و مضرریه و مصلح مصطکی و کثیر او شربش تا یکمقال و بیشتر مثل

و کر اشیان پلور است و لبع طلع است و لب نوعی از قزعات و بقدر درعی و گیش تیره و

و تانی و سرخ کنده و خسار و مقوی معده و رافع فالج و عرق النساء و عسر البول و حصاة و مسقط
 خنین و در حیف و مقاوم سموم و جهت استسقا و تولیع و تب ریح نافع و طلاء او جهت بهق و انار و اوسیر
 و خربان و مفصل و التام و زرع نافع و مصدر و محو رین و مصلح کینین و قدر ترش یکد بهم و قوام
 او بدل یکدیگر اند و بدل هم ان بوزن و از خرد و نصف آن پنج کبر است و مولف اختیارات بدیدی گوید که
 تخم هوناریون شبیه بهماق است و این قول مخالف قول جمهور خدای است و نزد حقیق هم او از آن کسر بندی
 قسم آخر است اگر چه این خوار و حکمای هند هوناریون و راوی راورا یکی دانسته و با کسر اعمارت
 از ان و از اقسام آن زرد کامل مراد ایشانست **هوسطید** کس طر قونی است که در تحت لیل القیس
 میباشد و او غیر لیل القیس است و نه کور شد **هوجره** و هونقید اس مرار الراجعت **هوجره** و هونقید
 ابو الحکام است **هو و اسیون** اسم مغربی نخل است **هوره** اسم فارسی خناری است
هوبیر هندی اسم اهل است **هوانست** بایان افضل عناصر دشت برنج و گیاه و زردیخ ان چون
 نسبت برنج طبیعی و تغذیه او و نفوذ هوادر اجسام کنونات شدت و ضعف و هیچ از ان خالی و عاری
 نمیتواند بود و ساد او باعث ناسد مرالید ثلاثه است **تقدرا** احتیاج هر یک بان و تغییرات او بسبب لطافت
 از هر مظهر صورت نیز است چنانچه اسباب اجرام ملک اجسام سفلی و تدبیر هوادر کثافت طلب بین است و ابراهام
 در اینجا لزوم دارد بلکه ایراد مصلحات و تقدیر و چیزی مطلب است چه خود و چه ابا بلکه از حالت صحت موجب
 و با دایم اض شیا است و علم بر مبدلات او از ادبیات و مجربین تصریح نموده که بخورد در برنج و طر فا از مبریات
 و بخور کردن و بریدن غبر و لادن و قطران و خوردن طین مخموم و امثال او فاد هر کس که بخورد ترنج و نارنج
 و سرکه و سرور و سباز و نخل رنج ضرر بود با سبک و از نموده است **هسل** بر اقا قد است **هسرون** **هسل**
 از خرمار است و گویا در سبب **هسرا** اسم عربی چشم حریف است و نزد بعضی مخصوص بری آن **هسرا**
اسم فنجانی است **هسرا** اسم هندی **الاس** است **هسرا** دو کهن اسم دم الاخوین است **حرف**
ایا و **یا قوت** بهترین و سرخ شفاف گلناریست که پرمانی در مانی نهند و بعد از ان غری
 و دردی و لعل از اقسام **سرخ** است و بعد از **سرخ** صنف او زرد و نارنج است پس زعفرانی پس
 لیمونی و بعد از کبود آسانی است **سرخ** پس لاجوردی است پس بنی است پس تربنی بعد از بنیغیه
 آن و غیر **سرخ** رمانی اقسام دیگر تا آنش نذر و سرخ از آنش رنگین تر میگردد و گویند چون با سفید
 بنیغیه باشد از آنش متدل که او را بر و سفالی گذارند تا تمام رنگ بگیرد و **یا قوت** صلب تر از همه احوال
 بئر **الاس** و رایحه کریمه و دود و عرق منفر است و مالیدن محرر سوخته و آب سباده باعث جلاء او

و با قوت سسرخ در حرارت معتدل و زرد او در دویم گرم و خشک و کبود او در اول دویم و سفید او در اول
 و خشکی و رطوبت غالب او مقوی دل و دماغ و مغز و شرب یکدر هم او تر باقی سموم و تعلیق او با باقی حقیقه
 حقیقه رنخ طاعون و قیصر هوا و سواس و صرع و رنخ انجماد خون و زرق الدم و انگشتری او جهت تقطیر
 حاجات و رنخ ضرر صاعقه و عرق و طاعون و در دهان داشتن و جهت رنخ تشنگی و بد بود دهان موثر
 و قدر شربش از یک قیراط تا یکد انگ است یا سیمین بری وستانی میباشد بری ورا طایبان نامند
 و بپارسی ماس سفید و مذکور شد وستانی او جلی است که یا سیمین هندی باشد و آن زرد و سفید
 و این را دولت گوید از غوائی میباشد و سفید او نزد طبایسی بر بنیق است و سوسن از او را مخصوص
 و سوسن سفید نزد اکثر ایشان منقود انجاص است و این از جهت اشتباهی است که در سوسن مذکور شد
 و جمهور طبایق و یاسمین نموده اند که درخت مانند درخت مور و دایس و برگش نرم تر و پهن تر و سبکتر
 برگ مور و نیت و درخت شمش سفید و ضعیف و گلش سفید و با شاخه سحر و بسیار خوشبوی و از وقت
 شکفتن گلستان اول مغرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد او عظیم و چتری مانند درخت مور
 و زرد یعنی شمش زرد او سوسنی بر بنیق است و آن در دویم گرم و خشک و منفع سد و مسهل بلغم و سودا و اما در
 او رنخ سد و دریا و غلیظه و فایده و مفاصل و امثال آن و مقاوم سموم و مغز و صحر و صحر و صحر و
 سوسن قسم گرم شکم و بوییدن او جهت دور کردن تقویت دماغ و رنخ ریح و ماضی و فطری بلغم او جهت دور کردن
 بار و صمد و صمد او جهت کفحه و سرخ کردن رخساره بزرگ کردن قضیب و افاتنه برنخ و سفید کردن
 موی سیاه موثر و صمد موثر برین و صحر و نیش و کلسر و سرکه و قدر شرب از جرم او سه دریم و از آب او
 ده دریم و پاشن یاسمین زرد و بنفش هر دو با سیمین بری است و رنخ یاسمین بدستور منفع و محمل و در جهت
 افعال مذکوره قوی تاثیر است و قدر شربش سه دریم تا پنج دریم و گل یاسمین زرد کثیر الوجود است و چون
 او را در فلفل سبز مهرانجه یکدر هم او را با یک قوی غسل چند روز بدستور مداومت نمایند جهت استسقاء و دور کردن
 و مفاصل مجرب بیان نموده اند یا سیمین سفید اسم فارسی یا سیمین بری است یا سیمین بری اسم آنی
 است یا یوسفیان اسم ترکی غری است یا ره طابلی اسم ترکی جو العالج است
 یا ر ثور اسم ترکی است یا رخ اسم ترکی درین اسم سیر و ج افته سریانی و معنی صبرین است
 و معنی بر روحی شامل رنخ فلفل و جلی بر خا نچه فلفل شامل تمام است و از مطلق او مراد است
 رنخ بر نوع فلفل که بزرگ باشد شکافیده و درخت انسان مشاهده کرد و او را از اینجهت یاسمین نامند
 و چون بلی او باشد بری و در انسان دارد و جلات بری بسیار شبیه است سیر و ج

پنج نعلیه بری است بشکل دوان که روی بر رو گذاشته باشد و او را مره گیاه و سنگ شکن نیز
 گویند چه در میان عوام مشهور است که هر که او را قلع کند باعث هلاک دست باشد ابد از قاعی کردن
 اطراف پنج او سکی با لومی بندند تا از حرکت سبک متعلق گردد و اینمینی اصلی ندارد و در خواص او
 احدی بیان نموده نبات او مذکور شبیه ببلبل که تیرگی کور ساکن نامند و بقدر روی دیگرش شبیه به برگ
 انجیر و باریکتر از آن و شمش سرخ و بقدر زیتونی در بوی شبیه به ساید و گلشن سفید و گویند و شب
 میوه خشک و بخش بصورت دوانسان مو اوجه مستور بلفها و اشتر شبیه به خلات سایر اقسام پنج نعلیه
 که لیفا و مذکور ندارد و مادامی که سر این صورت جدا کنند و قش تا شصت سال باقیست در اول سوم
 سرد و در آخران خشک و مخدر بر عضو قسم داده او دوان همان عضو مدلت و در قسم نران دوان
 زبان و شرب او با عطران جهت فاصل و عرق و نفوس و با مقل جهت براسیر با سنجین جهت خفان
 و با کاسنی جهت خرقه البول و در درین دمنه و تروم جیش نافع و مغلط خون و مبلد و دمنه و شرب
 روغنها و قدر شربش چهار قیراط است و در شیر نبات و اعمال غریبه نبات مؤثر و از هر سر نقل نموده
 که بهترین زبان قلع او است که مرغ در خانه نرفت یا در خطی از خط طهرت و متصل بسعدین یا با حدی
 سعدین یا قمر یک برج باشند در روز شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سایر اوقات است
 عضوی از اعضا او را با اندکی از تر او قلیلی روغن بان باروغن زیتونی یا روغن خلات نرم سائیده و بر نباتانی
 و چشمهای روی بان تدبیر نزد ملک نبات مکرم و مغز باشند و هر چه حاجتی که روی بد هر دو را گردد
 و چون مجبور او را یا عضوی از آن شکست و بالتی قلع کند و بر باز روی به بندند و یا گردن او نیز نرا کل
 افات و عرق و حرق و صاعقه و راه زبان و در دوان محفوظ باشند و تعلیق او جهت رفع صرع و تسکین غضب
 ملک نبات مؤثر و بعضی شرط داشته اند که در اول ماه باید تعلیق نمایند و بخور او جهت دفع رطوبت شیطانی
 و رفع فساد عقل و خون مؤثر و چون غمناک سیده او بار روغن گل سرخ سائیده زن حامله بکوشک ملا کنند از
 استقامت جنین این باشد و چون کید و گل شکفته او را کوبیده در روغن زیتون بچوبانند طلای آن عسره و
 است و هرگاه کید و گل شکفته او را در کمانی برسیجی کشی که هفت رنگ باشد چیده بر اطفال مضر و
 نمایند صرع او گردد و پیر و روح الوار و روح الضم است پیر و روح قبله یانیه و نزد بعضی رحله
 پیر و حبابان است پیر و اسیم ریانی نقل است که بفارسی تر تانند و روح اسم جنس جمیع
 نباتات تیر و راست و از مطلق او مراد لاغیه است جهان بهترین نام است چون برچاسم مخدوم
 داشته اند که هر که در نهد و اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان میشود جمیع نوعات و رغای گرمی و خشکی و اکثران

در مرتبه چهارم و با ستمی اند و جراحت کننده جلد و سهیل قوی در همه احوال و مورت اسهال و مورت
 اسهال و غیره پیش و غلیان و انقلاب معده و تقلب نفس و استهلال او را در خارج بدن جایز و نشسته
 اند و اگر بخوردون بعضی از این احتیاج اند زیاده از دوسه قطره از شیر او بدون مصلحی نباید انشامید و مصلحی
 آن نشاسته و در جو و روغن بادام و گلشن و رب السوس و کثیر است و دونه سرد کرده رافع از ط
 عمل و ستمی که هموار اسم حمار الوحش است و نزد اطباء نوعی از ابل است و در الفندک و کور شد و کثیر
 کوفت بزرگ برگ استبانی است پیدای خون ز چهار سال است که در ابدل با سر گرفته باشد و در باغ
 نه کور شدیده قوس است پیدای درخت مست پیرایه قصب پیرایه غلبه النار است پیرایه اسم
 عربی است پیرایه میون است پیرایه بفرایه میون است پیرایه میون است پیرایه میون است پیرایه میون است
 دستهای او بسیار کوتاه تر از دباله اش بلند است و در سیوم گرم و خشک و کثیر الفندک و طلیح و در بول
 و موی جبهه امراض بارده و مثل فاج و غش و مفاصل و اخراج سنگ کرده و فانه فاج و حق خون و موش
 میوه آتازه و ترشها است سیف حجر الیاف است یعقوب بک نرات یحصد خدریت یحصد
 بنین میوه اسم بکیر یا س قیظمن اسم جنس کل نبات که بر ساق باشد مثل خرپره و بلبل و امثال آن
 و عوام را از مطلق او مراد قزع است که بفارسی که نامند یلجوج عربی عود نندی است اسم ترکی
 است یلوه اسم بظرفا است که بفارسی که نامند یلوه اسم فارسی غری الک است یلم اسم
 کبوتر فانی است یما ص سفین بری است کلک اسم ترکی یما ص اسم ترکی یما ص اسم ترکی
 یلیس و غلبه اکثر این القراست که شوره نامند میوه قمار صاف است میوه طرا اسم ترکی یلیس
 که تخم مرغ باشد یلیس اسم فانی است یلیون الفحات یلیق اسم است میوه طرا
 نباتیت بنید خندری و در کش از برگ کاسنی که چکر و ساقش زیاده بشیری و گلشن زرد و موی اختیار ابوی
 گوید او را شیر از سبیل دار و نامند تازه او به انشاق بر آب آتازه و در و خشک و قهقهه زخمهای که به ستم اند و نزد
 بعضی هم خدریت میوه سد اسم سی هند که ترکی نامند میوه نامند یلیک او را رام نموده نامند یلیک
 شکاری صید و موش و میکند حرارت و بیست او کمتر از یلیک و هیچ افعال قریب باوست یوسا
 اسم ترکی سج است یوسه صحرای اسم ترکی و فارسی یوسه است یوسه باعی اسم عربی
 یوک اسم صوف است ییلان ادوی اسم ترکی پیر کوکی اسم ترکی مر است که بفارسی
 قدم الله تعالی حسن توفیق و اسمین که امه المفضل النعام علی نام معالجات و المستورات ان
 باینا و قدیر بالحدود و الافعال حدیر و حدیرین

بسم الله الرحمن الرحيم

تشخیص اربع در مداوی سموم بشتل است پنج فصل اول در تدبیر سموم
 و احتراز از آن دویم در تدبیر شکر سموم سیوم در تدبیر سیم در چهارم در تدبیر سموم
 ملذوعه و پنجم در بیان آنچه حشرات از آن گریزند **فصل اول** در تدبیر سموم
 و احتراز از آن از جمله حشرات است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدسیه از آنکه حشرات
 گاو کوهی که در قعر تخت چشم او بخورد و دوسمی بتریاک گاو کوهی است و در ایل مذکور شد بیکام طفل
 بماند در ایام حیوانه از سموم ملذوعه و مشروب متضرر نگردد و بدستور در اوقات از نافه هر عددی بر کبابان
 دسه روز متوالی هر بقدر برنجی یا شیر بدهند همین اثر دارد و از آنجمله شرب ناجیل عرب است که در یابی دو بار بقدر
 برنجی با کلاب ساید بنوشند از ضرر جمع سموم محفوظ خواهد بود و بدستور شرب ناز هر عددی در سه روزه
 دسه بار بقدر قیراطی یکد انگ همین اثر دارد و از آنجمله شرب تخم مخلصه است که در اول تحویل شمس تحمل
 سه روزی کفقال از آن تا و لمانید مجربین اعتقاد است که تا کمال انمطلق سموم متضرر نگردد و بعضی
 مخصوص سم هوام دانسته اند نه مطلق سموم و متفق علی اطباء است که چون خرمل را میکشد در شیر
 چنانکه بنوشند در دهه العرمی سمی در او اثر نمیکند اما احتراز از سموم منوط بر آنست که از اهلج و انشرب که به
 سر پوشش در مواضع مظلونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و بدستور از پیشیدن چیزی که مجهول الی حیثیه
 دیگر ضرورت باشد و بدستور گرفتن حیوان که معلوم نباشد چندی که از شیر غایب و خوابیدن در مواضع ترشیا
 هوام و خرابها بدون بخور بپاش گاو کوهی امثال آن و خوردن ترشیاها که مدتی در زهرت سن بقیل بماند
 باشد و گوشتی که گرم بوده منجی پوشیده باشند که متفقدی بجهت خروج بخارند یا شسته باشند انقضای بماند که
 سه در گرد و خوردن کمتر میواید و ان کشیدن غشوشا انکور پوشیده غانده که تا نایز سموم در جمع افزاید
 کبابان نیاید چیا بسبب المزاج و مقدارین انیون و سموات کمتر متضرر میگردد بلکه انیون اصلا متضرر نمیشود

چنانکه مشاهده شده که عقوب متعاد اینون را گزیده و عقوب در ساعت بملک گشت و انشخص
منفر نشد و اوراک الم چنان نمود و بدستور متعادین شرب تر یا فات را نیز ممکن خاصیت است
و در خانه ها نگاه داشتن مرغ و طاووس و گربه و مرغابی و مرغ خالکی و امثال آن که شتر را اطعمه کنند
نهایت مستحسن است و با خود داشتن شتر و گاو و گوسفند و فاد و بز و گاو و ماعز و دهنی و مهره مار و خاک صوفی
و خاک درختان که کمتر از طین مخلوط نیست و نازیل بجوی از ضروریات در مرغ گزیدن هوام دارنده
اشیای مذکوره را از جرات و حضور آن جهت تدای سموم بشرب و به قایم مقام تر یا قی البرص و ضار
را در شتر کی از آنها از واجبات است **فصل گزیدن اشیاء که سموم باید دانست که تا اثر**
سم بدل که منبع روح حیوانی است نرسد بملک نمیکرد پس در جمیع سموم مشرب و به دلد و عدم اعات
دل باید نمود و تاثیر سموم یا سبب حرارت منقطع و معفه است یا بجهت بروت منقطع که روح حیوانی
از حرکت باز دارد و بیست و نقل منقطع که باعث مدطرن او گردد و صورت نوعیه که از اثرش مفاد روح
حیوانی باشد و آنچه بحسب اقتضای صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیت است پس تدبیر در شرب آن بسیار
توبه و احتیاط بحسب کیفیت و کینه زیاده باید کرد و در حاره آن تبرید دل بفضادات بارده خوشبوی
مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گل سرخ و امثال آن در باره شستن یا شیمیای عطره حاره و در
از ادویه بوست ترتیب بمثل شیر و سلطان بهری و آنچه در اقسام آن با نخی صیغه نافع فاد الزهر و تر یا قی فاد
و نازیل جویت و منبع خواب تا بکود لازم است و تدبیر عقوبی که اول سموم با و برسد شرط است چنانکه
سرایت بجای آن مکرده تدبیر بدل نرسد پس اگر سم از جمله مشرب و به باشد در قی بسیار نماند و اگر در
ماند و به باشد و بستن محکم انقباض می کنند و بکینه آن و رختن آب و آن و باید انشخص نماند و الا
مضغه بر روغن گل سرخ و روغن زیتون یا شراب کرده بعد از آن بکبد و آب دهان را بریزد یا او به
تر یا قیه مثل زرد اند و امثال آن مضغه کنند و بدستور موضع گزیده را بجماعت کنند که است جذب سم گردد
و او به جدا بضماد نماید مثل سرگین که تروید و دانه زنت و سرگین نیز به در گوگرد و امثال آن
با بول و روغن زیتون غسل بکند که حاضر باشد و مهره مار و درین باب بسیار احتیاط است و باید که
چسبیدن مهره شیر را بخیست تا تاثیر بسته شود و تکرار رختن با و چون شیر بخورد و مهره
علامت سخالت و در بعضی قطع انقباض لازم است اگر غدی ممکن القطع باشد مانند دست و پا و
بین دوغ کردن موضع گزیدن بسیار نافع است و نیز سموم مشرب و به دلد و عدم که معلوم بوده باشد
مذکور خواهد شد اما تدبیر آنچه معلوم نباشد کلی است و اگر مشرب و به باشد در حالتی که

ظاهر گرد بآب گرم در بن کسریخ یا روغن کاه و مطبوخ شبت و آب نمک غسل و بوره مکرر می کنند
 و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل خفیه گردد و او دویه تریاقیه آنچه مقدور باشد بهرگاه و بالیه
 و حرارت و تشنگی مفراط بوده باشد علامت حرارت سم است در صورت روغن کسریخ و روغن خفش
 و لعاب بزقطه ناز و شیر تازه و دودغ و ماژ شیر یا شکر در قرح کافور و آب سح الی هر دوات شربا و مضادا
 نافع است و مکرر باید بر موضع دردناک و حوالی دل صندل و کافور و کاه و حیاء و طحلت اسرد کرده ضماد
 نموده و اگر علامت برودت ظاهر گردد و دوشل سستی اعضا و سسرد بدن و عرق سرد و تشوش عقل
 و شیرگی رخسار و در صورت مسرد و یطس و تریاق تازه و پیاز و میوه و خطبایا و صلیت و جد و ارد و امثال
 باغداد و نخلهای حاره مانند عرق قند و عرق بهار و خند و امثال آن استعمال نمایند و جهت با وجود
 تشنگی طبعی مطبوخ نو ریخ و شیر و ترنجبین بوره ارمنی و روغنهای حاره باید کرد و در علامات نقل و سیرت
 ظاهر گردد و دوشل برآید گی شکم و در اسهال و احتباس بول و طبع و تبوع و تشنگی دهن در صورت خفیه سسلا
 قوی مثل تریاق و صفا و لعاب حلیه و شیر تازه با حلیت و مقل و سسکینج و شکر سرخ و بوره و امثال
 آن باید نمود و اگر قدرت بر شرب داشته باشد او دویه مهمل و لیله از آن او دویه تریاقیه بهر سه تیسو
 و گوشت آن که او دویه مناسب آن طبع یافته باشد و اگر قوتش ساو داشته یا غشی و بیوشی و عرق سرد
 و تشنگی سست باشد فم معده او را بقوت تمام بماند و باد در شش بد مند و او دویه قلبیه بر رو سینه
 مطبوخ کنند و آنچه در علاج مذکور است بجز آنکه اگر با سهال مفراط و بیشین باشد تدریجاً بدادن روغنهای
 و لعابها کنند و لیله از آن او دویه قلبیه و تریاقیه از آب سیو یا قابض و رب به و سیب لیو و دودغ و انج کز
 و امثال آن باید داد هرگاه سس ملذذ و باشد بدستوریکه گذشت بعد از بستن موضع حجامت و بکیدن از
 تریاقات مذکوره بدینند و در متقال تخم نارنج که بقشر کرده باشند و تخم لیمو و تخم ترنج نبات مفید است و این را و
 جهت سسوم شرب و به ملذذ و شکرک النفع است و نیز گردگان سی متقال بکند برگ سداب خشک از هر یک متقال
 نهانه ترنج متقشره متقال انجیر کو بیده بقدری که از انجیر کند قدر شربش تازه و دریم است تریاق الطین
 که بدستور شکرک النفع است باین صفت است طین مخموم و اگر نباشد خاک صدفی حمید و خاک نفع آن با مسام
 آن حب الفار بر روغن کاه و جرب کرده بوزن شش و دو دریم او را بنهند و هرگاه علامت زیادتی خون
 در مسوم ظاهر باشد قصد نبات نافع است و سایر او دویه شکرک النفع که با بقا بد کور شد فصل
 سیوم و در مداوی میسر و به که معروف باشد و درین فصل بیان میدادی بعضی از آن
 که شهنشانه کرده شود و غیر مشهور را استیاضه از آن را تشخیص ثالث باید نمود و بحسب اعراض و علامات

هر يك بعد از مشهوره آن عمل كرده چنانكه از اعلان بليطريق است **بمشش** قد بجه او در عرض ده
 ساعت مهلك است و او را سريع الاثر تر از سم افمي دانسته اند و علامات او درم زبان و بدن
 و دوار و در سرد بر لبه گي حدقه غشيه بي و ربي است و علاج او تي مكر است بمطبوخ تخم فم و عین
 كاد و كونا چهل جري بهر سد بهتر از همه منقيات است و بعد از آن شرب فاذر بهر سرد و خالص آن
 براي محمد بن و كرايا و كرا طبيايج كرا فاذر او دانسته اند و اما لك حار را درين باب قوتير از ترين
 فاروق ميدانند و بعد دارا آنرا عظيم است **قرون** السنبيل از لوازم شرب او بول الدم و سياه
 از بان راعاض سر سام است و در غایت حرارت و مداوی و بعد از تي شرب كيمتقال كافور با كلاب
 و آبش ميدن و در سرد کرده و آب بهر سرد است مثل انار و سيب ترش و آب نيا و مارا شير و آب
 الثعلب و ان با جلاب ضادات بارده مثل صندلین و كافور و شيايف مانند گل ارمني و آب خیار و كود
 و كاسنی را مثال آن مراره النمر زهره و يك تاسه ساعت كشنده است بقی سرد و از
 سموات حاره و مداو و دستور قرون السنبيل است و سیر یا بهر اهر و تر باق آن دانسته اند و كافور
 مراره الانفي در سیت مانند شیش است و مداو و دستور آن و بار و غن بیه مكر كردن انفع است
 و شراب و كشت لب مرغ با كدر شك مفید است و او و بهر شرک النفع كه قبل ازین نكرده و در جميع
 عموم نافع اند مراره الكلب تدركيد سنان بعد از غشت روز كشنده است و تر باق انفي
 نایز كشنده است و در غن كاد با شطيانا و در جني و ناله كرم كوسه موت غشيه شديد و كرم
 و تر باق او بعد از تي كردن بار و غن كاد و آب بكم و تر باقات شرک النفع نكرده و فندق دسبه
 و فيل برنج است كه در يك و چهار مرتبه و بهر رتبه كيمتقال بهر عرق الدابة موت و درم و در
 و ستر آن و خنق و عرق بيل و در آنست و داسی و بعد از تي با ماء العسل شرب ميچند و در غن كليم
 است كه مكر نبوشند و تر باق الطين نكرده و ارنب بحري از سموم و اگر كشنده موت سل است
 و اعراض او در معده و ضيق النفس و مغط و بعد بول و عرق بدو و نفت الدم است و مداوی آن
 آب خیار و شر الاغ و زبان آب بر خطمي سرطان نهري و بعد از تسكين عوارض و در
 حب خرق سياه و غار يقون و كير او رب السوس بالسيو بهر در ربي با جلاب زر را
 بتركي الكلك نامند از سموم حاره و علامت او مانند اعراض ارنب بحري و بالتهاب و
 است و مداو او مانند بحري رسته كردن باب كرم و در غن كليم و شرب سيره تخم و در
 و لعابها و شير زنان و حبه احتباس بول جلوس در مطبوخ تخم و چکانیدن روغن با

باسفیدی تخم مرغ در احویل و تغذیه بر دهن با دام زمان میدهد و پالوده و انجیر خشک و هر بره از آرد
گندم و شکر و روغن با دام و مدای خوردن و زرد و جربا و تخم بادیستورند که در است و تریاکات نذکره
و دوار المسک و مسودیطوس و تریاق اربنبا خوانند بلادر و چند سیاه و امثال المورث اختراق
جودن و مدایس و التهاب مده و تشنگی منوط اند مدای آن شراب شیر و دود و گوشت ابله ای
جرب و شیر و تخمهای سرد مثل خرد و استساق روغن که و دنفقه و جرب که در آن سر و زخمهای مرطبه
و متز که دکان دفاذ بر بلادر است خوردن خون کاوشکی شیر و خون و مرده
مورث کرب و اضطراب شدید و غثیان حقیقت و در اختصار و عسر النفس که از اجتنابش بول
و طبع است و مدای و قنده و شرب شیر یا حیوانات یا سرکه و حلیت و بوره و فلهلی یا سرکه تا رفع انجماد
آن نماید و در ایستم مواجیر نیست مگر در شیر فاسد و جوارش عود و مضغ مصطکی و مار العسل در آن
باب مفید است یتوهمات و حب السلاطین و امثال آن از ادویه حاره سبب مورث
التهاب و غثیان و اطلاق بسیار و پیش است و مدای آن دود و استیای بارده و قاضیه است
بعد از قی و در معالجات کلیه مذکور شد مانند زو غنهار و لایها و ربوب قاضیه اما استیای
بارده مخدره مثل افیون و زهر البیج و شواکران و لفاح و تا توره
آن مورث خارش بدن و ظمت یسر و سرد و دوار و سردی دست و پا و جمعی اعضا مستی است
و چون بحد عرق سرد و تشنگی اعضا و نبات مغرط رسد علاج ندارد و مدای آن یتوهمات و امثال
و نمک و بوره و کبجیر و زو غنهار است و شرب شراب با حلیت و دوا جینی و فطعل و جد و طبع ناخواه
و نار جیل و ریگ و تریاق کبیر و حقههای تند و سرکه با صغیر و انستین و روغن کاسرخ و شرب سر
گر دکان و تدبیر بدن و دماغ بر دهنهای عا رمانند روغن نار دین و سوسن و استساق و جد و حلیت
نافع است و اگر مساوی افیون مشهور و به جند خورده شود در رفع مغرث افیون از مجربانست
و مدای خوردن تیر قوطو نامی کوفه و آب کشیر بعد از قی حلیت و شرب و شرب انستین کافی است
و در مدای کافه و امثال آن مانند ماهی سرد شده که در موضع نمناک اند و باشد بعد از قی میات
حاره مثل فلانلی و کوبینه و زرا اند و صغیر و امثال آن مفید است اما استیای بارده و قاضیه
مانند مرد اسنگ و اجزای معادن و حرکه و شوش و شجرت و زریق و امثال آن مورث احتباس طبع
و نفخ شکم و در اختصار و بعضی بول ادم و در اکثر احتباس و در غم غانده و قرحه و معاست و گاه هست
که باعث اطلاق مغرط گردد و مدای آن یتوهمات و بار جود احتباس طبع حقههاست و نار دین یا سرگین

بگوشت شراب نبات نافع است و طبع آن خنجر و تخم کرفس و زرد فاد استنشین و ترنجبین و مسهلات و کنگر
 جرب باید داد و در زیرین مقبول و مصلحت بعد از کفحه و مسهل و شرب مار العسل مداوی سحر باید نمود
 زرنیخ و الک و زنجار و صابون و امثال امور ترقه امعا و خشی و خشکی دهان
 و بول گور و صده است و گاه است که ایک بول دفع شود و مداوی آن بعد از سته خوردن جلاب
 و آب کرم و شرب طبع کتان و جازی و تخم مرد و تخم ترترک و پستور آب برنج و شیر و گوشت ابله
 جرب و آنچه در این بحر می مذکور شد شوای محموله که کوشتهای بنج و کباب و درین گریه
 مفرط آن بریت که بخار او دفع نشود سرد گردد و اکل آن باعث سرد و دوار و سفید و بیوشی میگردد
 و مداوی آن سینه و بعد از آن سکینین سفید و شرب و مقویات معده است و منخ خواب و حمام
 لازم است و هرگاه باعث قی و غثان شدید و اسهال مفرط گردد و بلع بیضه مبادرت کنند از
 و شب و نمک تلخ و شور و امثال آن مورث سرد شدن و علل شش و سل
 و مداوی آن دروغ تازه و شر و لعابها و شیر و امثال است سفید آب و جبین و امثال آن
 مورث تویج و خفاق و خشکی دهان و برآمدگی شکم است و مداوی آن شرب مار العسل است و آب
 خطمی تازه و جازی و لعاب تخم کتان و دروغ بادام و اسهال نمودن بد و دانه مجرده با جلاب
 و سایر مسهل و هرگاه خنجر سحر گردد و بلع آن مبادرت نمایند و در جمیع سموم آنچه در کلیه آن مذکور شد
 مراعات باید نمود و میل هر یک به هر جزی که باشد بان چشمه دفع باید کرد و اما آن از عضو شریف عضو
 خیس شرب است **فصل چهارم در سموم ملذ و عه معروفه و جراحات الات سموم**
 باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم مشرب و به قوی و ضعیف میباشد و قواعد مذکور شد و در این
 مکان بعضی از مشهور آن مذکور میگردد تا غیر مذکور را هم بان طریق مداوا نمایند حیات اقسام مایه
 بسیار است و مجموع آن از سه مرتبه بیرون نیست یکی آنکه مهلت پیدا و اندامند و یکی ضعیف که قاتل
 و یکی قاتل و مهلت در تداویران باشد و از کیفیتش نگذارند و از قسم اول مار میباشد و در بلاد
 از دشت تا سبیل است و از روی چشمش سبزه و برش باریک و بران تاجی و مسمی علیه ناز
 نیز گویند چه دیده بهر حیوانی افتد هلاک میگردد هر چند که در باشد و خوش و طپور از آن خائفند و
 حوالی مکان آن گیاه نیز وید و قسمی از آن قد رسیده و در آنجا خنجر و چشمش درخشانند و گاهی
 در عصر شاعت هلاک میشود و قسمی از آن شاخدار میباشد و قسمی از قسمی با فسی است و در وقت
 آن در حرف الف مذکور شد و علامت گزیدن آنست که از آن موضع اول خون روان گردد و

و شیر و تخم خرفه و امثال این با سبب خنین مفید و هرگاه باعث ورم گردد مفید کند و در ورم زبان
 رنگ زیر زبان را بکشایند و در احتیاط طبع حقه و در سحج اعمار و غن کلسرخ نبوشند و تریاق
 عسکری درین باب قوی الاثر است و این سفوف را از بوجبات دانسته اند طر حشوق خشک برگ و حخت
 سبب تر نشین خشک با السویه قدر شترش سه مثقال است و علاج موضع جراحت را بدوای
 تند باید کرد و حوالی آنرا بکل ارمنی و سرکه و میردات طلا کنند و قندیه باب بخوره و جود استیامی بارده
 موافق است و رتیل و شب و عنبکوت و اقسام ریتا گویند شش صنف است یکی پندار
 مانند پر مورچه و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انگور که نامند و یکی سرخ و یکی زرد و آن در عنبیه
 بسیار زرد و بعضی باریک بردی میباشد و زغب دار مانند چشم یکی که کبیه و در پشت جفای
 براق همه در شکل شبیه بنگین و متد اعراض گزیدن ریتا ورم موضع لسع او و در معده و خارش
 بدن و اطلاق طبع است و در بعضی جسی بدن و برآمدگی شکم و عرق مقطر در عینه و در دوسر
 و کزازه قد و سر زردی و دایم در بعضی در ورمی و خروج بادها از مقعد و اضطراب عظیم و سببات
 مهلب میباشد و دواوی او بدستور الادویه مشترک الفیغ مذکوره و آنچه در عقرب بیان شده و بدیر
 موضع لسع و جلد و آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین در دواست راحت بقدر شکر و دو
 باید بعد از تسکین موضع را با آب نمک تنه نعل نمود و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و تفرق تا چند
 یوم بنایست و شش موضع گزیده را با خاک سرجوب بدخیر و آب و قلی که باب گرم سرشته باشد قهوا نهند
 و دو در شش نیز با خاصیت تریاق اوست و جمیع او ویه که بجهت عقرب نافع باشد در ورم و شتر است
 و برگ و حخت چهار و جوز السرو و داجینی و قمره الطراف و تخم شبت و لیمون با شرباب نافع
 و این بیون بقره ریتا و سایر هوانم مفید است تریاق الریتا شکر زده درم دو و قوزیر
 کرمانی هر یک یک درم ابل جوز السرو هر یک سه درم سنبلی الطیب حب افار زراوند هر
 در چینی بنیامان بونجه تخم کزنس تخم شبت هر یک دو درم با عسل دو وزن بشیر شند قدر شتر
 تا سه مثقال است و شب زعفران بنگین و پامی دراز است و از گزیدن او بدستور عنبکوت در دوا
 سه و عسر البدل و عسر بول و سردی دست و با حادث میگردد و دواوی بدستور ریتا
 قهقهه القس از جمله دوا و بقدر قیل و از اصفاف کند است و بفارسی دوه نامند
 او خون از مهر سادات نرازش میکنند مثل رگهای منفذ بین دندان و در سین و در دوا
 بول و رعاف و در آن مالیدن موضع بقا و زهر و صندل سرخ و آب کاهو و امثال

العالم و محلب و امثال است و شراب که دو خیار و کاسنی و گل قمری و طیفلی و او پنج در سموم حاره مذکور
 شد زنبور و مکسبل و مورو و پیشه و امثال آن مدادی گزیدن همه آن مانند
 سموم حاره است و بید و آن شرط است شراب و ضحاک و چون کس را سرگنده تهمه او را بر موضع گزیده
 نه کورات بماند و در او پراست ساکن کند و بدستور کل ارمنی یا سرکه و باد روج و امثال آن مانع اند
 سام ابرص و عضا به بضاد و سوسمار است و بطایمی همچو سالامندر را از گزیدن اینها دندان
 ایشان در موضع گزیده میماند و مادام که اخراج آن نشود درد دایمی میباشد و مدادی آن گرم گذاشتن
 عضو مانع از است بر و غن و خاکستر تاندان بیرون یابد و بعد از آن خاکستر را بر و غن خیم کرده
 پی بندند بیک دیوانه و سایر سباع و دیوانه و انسانی که از گزیدن آن
 دیوانه شود و در حیوانی و گوشت الاغ و استر از گزیدن حیوان دیوانه و دیوانه نمیشود و گاه هست
 که تنفس مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سایر حیوان دیوانه گزیده او را تا چند روز بی عوارض
 میباشد و بعد از آن در و فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک و گرفتگی اواز و خلوت تشنیه و خوف
 و غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف میکند و چون در آب و آینه و امثال آن صورت حیوان در
 نظرش بیاید بنا بر آن آب میخورد و چون اعراض قویتر گردد باعث تشنیه و گزارداد را در مینویسد
 و گریختن از روشنی و خون سیمی و زیاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آتش و بیگانه میگردد
 و متقدمین اطباء متفق اند که بعد از خوف از آب و از دیدن آن لرزیدن ممکن العلاج نیست و مانند
 اکثران را قابل اصلاح میدانند مگر آنکه بهنایت خون رسیده باشد و اکثر ابراجان و طغیان و
 نقصان با جهل روز است و میشود که زیاد و کمتر از آن نیز میباشد چه بحسب فراج است و ریاس
 المزاج بعد از بیهوشی و دو هفته و چهل و پنج روز میسر و در فراج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و
 بعضی تا یک سال و زیاد از آن نیز گفته اند و بجز بهر چه رسیده که گزیده اول بار او با خطر است
 و در سایر مخاطره کمتر اما علامت دیوانگی سگ یکی آنکه ترک منزل خود کرده پیرامون
 اهل آن خانه نیکو و در خیبری میخورد و از آب میگزید و دیگر سرخس و خیم بیرون آمدن زبان و دیدن
 سار و گرفتگی اواز و افتادگی گوش و برآمدگی پت و بچ کردن آن بطریقه که حرکت با جهلیه
 کند و حرکت بی نفس شبیه حرکت مسان و حمله کردن بر هر چه بزرگتر و خن سگان از دور و صحن طلاق
 او بجز کردن ایشان اما علامت زخم او از زخم سگ بخورد و دیوانه که حالت سگ
 بنشیند باشد و دیوانگی آن شخص نباشد باید پارچه نان را بخون زخم آن لوده پیش سگ غیر دیوانه

انداخت هرگاه نان را خورد علامت زخم شک دیوانه است و اگر تناول کند غیر دیوانه و بدستور مغز
 گردگذازد و بیدار بکشد بزخم به بندد و هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت کند علامت دیوانگی است
 و اگر تناول کند و بکشد باز روزی بکشد و غیر دیوانه خواهد بود **الحلاج** اول موضع زخم را حجامت
 کرده سالنه در کشیدن و جذب سمیت و اخراج آن باید نمود و تقصید با شستنی باید نمود که زخم گشته بپوشد
 مثل پیاز تر تیرک و چغندر در روغن و سایر مراحم الکاله و اگر دلگشند در روغن چرب که آن ممانعت
 بنایت نافع است اما بعد از سه روز نفی ندارد چنانچه او سرایت کرده در صورت زخم آن چاقو بشیر
 و استیسی جاذب سم باید است مانند نظرون بابل و آن و خاکستر تاک با سرکه و تر تیرک با روغن
 و تکرار بستن سرشیم مایه نافع و بسته اند و در تطبیق و تقویت اعصار را بیکو کشید و معالجه او بدستور مانیخو
 و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیه ها و هوا سرد اجتناب بسیار لازم است و شقیه سودا و بنفشه و سبیل
 مکرر باید کرد و این دوا را جالینوس فرموده که هر که داده شد خون از آب مکرده و باعث نجات گردد
دوار السرطان سرطان زنده را در ظرف مس سرخ بقدری برشته باید کرد که بتوان
 سایید و ده خرد و از آب خلیا پنج خرد و کند و بجز و نرم ساییده و با بامی که روز سهیل باشد بامی
 دو در صبح و دو در شب تناول نمایند و در تفریح و تطبیق و شاططی سعی کنند و حقنه بار الشیر در روغن گل
 سرخ و آب خرد و لوبان بر قطونا و امثال آن بسیار مفید است و از آن در نظرون بود و در بند که
 انزاع بیند و چون ظرف آب پوست کفار باشد از خوردن آن اجتناب نمیکند و در آب گرم نشستن و بول کردن
 در آن نهایت مفید است و از غذاها گوشت های لطیف مثل مرغ پر وازی و بره و بزغال و زب و روغن کره
 و شیر یا لوده و حلوا پختاشته و امثال آن تناول نمایند و شراب معذب بسیار نهایت موافق است
 و تدریس سرد بدن بر غنای طبع مثل روغن بنفشه نافع و استراحت در خواب بسیار مفید است و خوردن
 آب بودینه خردی در روزی صد مثقال سه و فواره روز یک هفته از جریات و آب پیاز بدستور سه
 روز در روزی صد مثقال سه چهار دفعه بخورند بعدیل دانسته خواب قبل از جریات و چون سما
 را که تری ببلد رچین نامند تمام کباب کرده بخورند و چربی از طرح نکنند با لخی صیغه مجرب دانست
 اند و بدستور کباب جلرگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافته اند و بستن آن نیز بر موضع جراب
 بسیار موثر است و دوار الزاریج با لخی صیغه رافع جمع مفرات و از جریات جمع اطیاست و چو
 برشته اجسامی ببول دفع میشود شبیه چوان بسیار کوچک و عوام را کمان میشود که چپان است
دوار الزاریج در اریج بزرگ زب را که تری الا کلک نامند سرد با لهاد یا با لانه نشسته بخورند

بجز و عد متشکیر بجز فلفل دار چینی سنبل الطیب زعفران ابریک سدس خرد و مجبور را ساییده
 باب قرص سازند و هر روز دو انگ باب گرم بنوشند قسم دیگر ذرا برنج را سر و بال انداخته بنوشند
 در دهن خیساییده بعد از هر یکشنبه روز تجدید دهن نموده پس خشک کنند و بعد از آن با بنبل اد
 عد متشکیر ساییده باب قرص ساخته بقدر دو انگ هر روز باب گرم بدهند و او امی زخم
 سباع و سنگ غمزدیوانه و بوزیمه و امثال آن یکشنبه روز پیاز و نمک و عسل را با یکدیگر
 مخلوط کرده بر زخم بندند پس برهم اسود ضما غنایند و مرهم مذکور چینه زخمهای که از کوفتی اعضا و
 سقطه بهم سد بستور نانغ است مرهم اسود قنده روغن زیتون میس با سوسیه استعمال کنند
 و موضع کزیده پلنگ و شیر و یوز اول باد و یه جذاب ضما دکنند مانند سرکه و خاک تبر و پیاز و عسل
 و بعد از آن با سرکه و نمک بنشیند پس برهم اسود محال کند و بستن با قلابی تازه که دهنیم کرده یا
 نبات جاذب زخم سنگ و امثال او است و ارد با قله با سرکه بدستور موش و جاذبست و جهت زخم دندان
 نیز مفید دشت محرق و بدستور کند با روغن زیتون و شراب چینه گزیدن انسان نانغ است و هرگاه
 موضع زخم حیوانات درم کند طلای مردار سنگ نانغ است موضع خالی نزد بعضی غیر موش خرماسست
 و گویند که چکنین عسل و خاکستری رنگ و دندان شش سبطه بر بالای یکدیگر میباشند و چون بر یکدیگر
 مسلط کرد و بر خصیه آن می چسبند و گزیدن او باعث درد شدید و آبله کردن حوالی آن و گاه هست که
 مورت در و امعا و عسر بول گردد و مداوی بدستن قنه با سرکه و بدستور سیر و عاقر قرحا و تخم تربتیر که
 و امثال آنست و اگر درم بهم سد بست انار شیرین را مهر انچه ضما غنایند و او امی زخم
 آلات زهر دار بدستور است که در سموم ملذوع گذشت و در درمقاطیس عجیب الاثر و اصل
 در آن ضما جاذب سم است و به کردن زخم تارخ سمیت آن با کلیه شود و شرب تر یا ق کبیر و فاد زهر
 و شستن موضع را با خاک تر چوب انجیر و نمک حجامت کردن آن بدستن ماهی تازه که است کبیر او
 شکافه باشند و حلازانات و گشت سلخات و امثال آن **فصل تخیم و ریایان در**
 که حشرات الارض از آن گزینند ما را انواع ادازد و دشتان گوزن میگردانند و بدستور
 بخور سم بر و گوگرد و مو انسان و زنت و مقل و سنج و چوب انار و قنه همین اثر دارد و یا سنجید
 ابلی که نرشارد و در و حل کرده باشند چون در سوراخ مابریزند باعث ملاک است و فرس کردن برنج
 همین اثر دارد و نبات از موده است و طبع خشک را بر موضعی باشند ما ترک آن مکان کنند و چون سمانه
 را انتظار اندوده بر و در خود حلقه کشند هوام داخل آن حلقه میگردد و از وارنده زهر و انسی گزیرد و است و چون

چشم او بر زمره افتد همان ساعت چشمش از حد دفع میشود آنچه در فصل آخر از رسوم مذکور کردید بخود
 داشتن هر یک از آن و پیاز غصص باعث حفظ اذیت جمیع حشرات است عقیق از دو و کبریت و آنچه
 مار از او گریزد و در عقیق نیز مؤثر است و سوزانیدن چند عدد آن در مکانی باعث گریختن سایر میگرد و چون
 چراغ بسیار روشن در جای گذارند حشرات متوجه آنجا نمیشوند و مکان بید از آنرا محفوظ میماند و
 بدستور بخوری که مملکت امان الاخطار فی الاسفار ذکر کرده در گریزانیدن بوم و پشه بسیار
 زان سفید شو نیز زیاده بکسیج ضد مقل سم بزبالسویه کوفته چها سازند و در مکانی مکرر و دکنند و پاشیدن آب
 مطبوعه بابونه و خنظل و اسفند و سیر و عیثک نبات مؤثر است و بلغم یا غصص از جرباقت پشه طلاء
 روغن بآب لیمو رفع اذیت گزیده پشه کند و جرباقت چون زریخ و نوشاد و مالایه گاه چند روز در مکانی بخور
 کنند منع تولد پشه کند و جرباقت یافته اند یک پاشیدن خشکراجهه شستن از جرباقت اند و بدستور
 دست طبع خنظل و اسفند و شونیزه یک دانه از جله او و نیمه شوره است محل طلاء کردن مولود در روز
 و اذیت بآب ریزه باعث عدم تکون پیش در تمامی عمر او گردد و نیز چون بر جامه یا بدن ببالند در
 ساعت رفع آن میکند و از جرباقت و آب چون صورت کسی از زریخ و کندش باز نماند و
 بدل کندش کند و در جای بگذارد مگس از آن مکان گزیران شود و بلغم خرق سیاه شده اوست و چون
 زریخ را در شیر حل کنند مگس از عبور بر آن هلاک شود و بوی پیاز غصص کشیده اقام مگس است و بدستور از
 کافور و روغن زیتون و زریخ میگزید و ساس ارضه پاشیدن آب مطبوعه خنظل و زریخ در کشتن یک
 و ساس را از جرباقت جعل آب مطبوعه خلکوز درخت چنار و خنظل و گندیده جعل است فاده
 چون موشی را خایه کنده یا دنباله او بریده سرد بند جمع موشان آنخانه را او بر طرف میکند و بدست
 روی او را چون کنده سرد بند سایر موشان میگزیند و بدستور از دو دوزان گزیرانست و پیاز غصص
 کشنده او در یک ساعت است مورچه از خلقت میگزید و از رسیان الوده بقطران تجا و زریخ
 و چون شیرینی و سایر اعضاء را در مکانی گذارند در وقت گذاشتن ضبط نفس شیدن کنند اما
 که دست اصدی با پنجه نرسد مورچه پیرامون آن مگردد و از جرباقت نموده اند و در جای که زریخ
 بخور کنند مورچه هرگز خود را با آنجا نینماید و از جرباقت دانسته اند و داشتن پیاز غصص موجب بریدن
 و بوم و مار و قمل و مورچه و مگس است و اندر ولی التوفیق تشخیص مسموم و زرا و زان
 در اوزان صغار فصل دوم در اوزان کبار فصل سوم در تخویل از اوزان
 فصل اول در اوزان صغار پشه همانکه که نزد اطباء هر چه کمتر از رطل شمرده است

باوزان صغار و مانوق آن موسوم بکبار است و کلیل که عبارت از پیمانه باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف
 در هر یک از اوزان صغار و کبار بحسب اکنه و ازمنه و مصطلحات واقع شده و در مقام هر یک بحسب مبره
 طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره بان میشود و باید دانست که چه طسوج و قیراط و دانگ بحسب
 درهم نفی و انتقال در بعضی مختلف میباشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از اجزای انتقال است و نزد اهل تجر
 ثابت شده که قدری از نفضه که در مقدار تسادی با ذمب داشته باشد وزن ذمب بسیج زیاده برود
 نفضه میباشد و اکثر اساطین با طبا بر آنند که در زبان قدیم و جدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف انتقال که
 در اختلاف آن قلیلی قایلند و اختلاف هر یک در طری تخیران مذکور میگردد از ره که بفارسی برخی
 نامند مراد از اوزان دو دانه خردل بریت ششیره و دوازده است حصه از درهم عبارت از سدس
 ثمن است که بجز از چهل و شش جزو درهم باشد و از انتقال عبارت دو شیر است که چهار از ره باشد
 طسوج از درهم دو حصه است و از انتقال دو حصه و نیم که آن ده از ره باشد قیراط از درهم دو
 طسوج است که شش از ره باشد و از انتقال دو طسوج و نیم که بست از ره باشد و آن فی فارسی
 دانگ گویند که آن از درهم دو قیراط است که نسی و دوازده باشد و از انتقال سه قیراط و یکج که چهل از ره
 باشد ترمسه و در قیراط متفاوت لغات در دانگ متفاوت است و نزد بعضی خرد درهم نفی است
 غمرا اما بنین محجه از یک دانگ تا دو دانگ است و عرمی بعین بهلک مفت و قیده است که در شیا
 نزد بعضی یک غمرا نیم است و نزد برخی سه قیراط و یکج خروپ از مطلق اومر او یک قیراط است
 خروپ **ب** حصه چهارم نفی است و سه جزو نفی با قلا از مطلق او و از با قلا می یونانیه مراد
 نیم درهم است با قلا می اسکندریه نیز قیراط است با قلا می مصر سه چهل و شش جزو
 است که یک درهم باشد اهل لوس نزد بعضی یک دانگ متفاوت است و نزد بعضی یک دانگ درهم و دو
 این سر اینون گوید سه قیراط است اکسونا قن از مطلق اومر او شش قیراط است و هرگاه
 در روغن مذکور گردد مراد شانه دره و درخی است و از شراب بجمده انتقال و نیم و از غسل سه دقه و ربع
 و ثمن دقه در **ح** خمر نزد اکثر کتکات و نزد قلیلی یک درهم و درهم را موب از آن دانسته اند
 جوزره از مطلق اومر او نه و درخی است جوزره بنطیبه کتکات جوزره ملکیه شش و ربع
 است بندقه یک درهم است و نزد بعضی کتکات طعنه در او دیده مراد کتکات و در عمل چهار
 انتقال **س** امونا بنین بهلکیز ما نیم است او یفوس و او و سه یک و نه از قلا
 و اولن هفت متقاله قلی ازین بقول دستورید رس یک درخی و نیم است و مراد از ثمانه

ملحق از عمل چهار متقال و از او دریه کینتقال بیدار صغیر کیدر هم است جبر جبر حجم درای مهند
 در ثلث متقال است و نیز بعضی کینتقال جامای صغیر بجای مهند و دو متقال جامای کیدر
 سه متقال حجمه سه در هم است خرّمه بجای مهند و برای مهند و یک شش متقال دو گویند
 قدر است که گذشت را معلوم سازد خرّمه بجای مهند یکدینیم متقال و یکبار یک متقال است که
 شش متقال است و از او فصد نیز گویند مصلحت سه برع اوقیه است و سه بیون دو متقال نیم
 است اوقیه که دوقیه نیز نامند هفت متقال دینیم است استار چهار متقال دینیم است و نیز دوقیه
 چهار متقال و خجندی گوید خذاق اطبا چهار متقال دانسته اند ناظر و مصلحت در استار است
 و نیز دوقیه در در متقال الطبع هفت متقال سکر چه از مطلق او را شش استار و
 چهار دانگ استار است سکر چه کیده نه اوقیه است سکر چه سه اوقیه است صدقه
 بوزن سکر چه کیده است طول سه متقال دینیم و سه قیراط نسطون کیده سه اوقیه است
 نسطون بوزن ملکیه است که شش دغی باشد قوا سوس از دغی دوازده درجه
 است و از شرب یک دغی دینیم و ثلث آن در هم تمام در قدیم است دانگ بوده و در زمان جدید
 شش دانگی است که دوازده قیراط فصد باشد و بیون بست و چهار و بیون بست و بیون بست
 دین نو و شش شیر است و یکصد و نود و دوازده میشود و در هم ناقص که از در هم طبعی بر او
 عبارت از چهار دانگ دینیم متقال میرنی متقال صیرفی عبارت از در هم نام جدید است متقال
 طبعی یک در هم ناقص و سه بیون در هم است و آن شش دانگی است که دو بست و بیون و دوازده باشد و صد
 بست شیر و هفت بست و چهار طسوج و بست تیراط متقال شرعی عبارت از در هم
 ناقص طبعی است که چهار دانگ دینیم باشد و آن موافق وزن بشری و دینی و امثال است و در هم
 شرعی بقدر سه بیون از متقال شرعی کمتر است فصل دویکم در اوزان کبار
 رطل مراد از مطلق آن رطل نیکو است که خود متقال باشد و در هم صد و بیون و بیون و بیون و بیون و بیون
 در هم که دوازده اوقیه باشد و این سراسر بیون گوید که رطل عسل نسبت بر رطل شرابه بقدر سه بیون زیاد
 است و نسبت بر دغی بقدر نصف و رطل شرابه نسبت بر دغی بقدر ربع زیاد است و رطل مکی
 متقال و دغی صد بست متقال مصلح از مطلق او را دو رطل است که بوزن کوبی یکصد و بیون
 متقال باشد و بوزن نفعه دو بست و پنجاه و هفت در هم و سه بیون است مکی که در
 متقال است مصلح رومی بست اوقیه است که صد و پنجاه متقال باشد مصلح مکی که در

شانزده اوقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد من سکندرانی سی اوقیه است من
 قطری ببت دو اوقیه است و نوزده شیخ الرئیس یکصد و بیست و مثقال قطری در کلاس
 ساهندگور است که از روغن عجمه اوقیه است و از شراب پستاد رطل و از غسل یکصد و بیست رطل
 قسط رومی صد و پنجاه مثقال است قسط انطالیقی یکصد و پنجاه مثقال است جوهرین
 ششست قسط است قسط رومی که نهصد مثقال باشد و ورق انطالیقی بیست
 جوهرین است که هفت هزار و بیست مثقال باشد و ورق مطلق سه رطل است اناب از
 غسل در رطل نیم است و از روغن کین و نیم قوطولی هفت اوقیه است ابریس و من است
 بعضی پنج رطل طالیطون صد و بیست و پنج رطل است جره مطلق اوست و چهار قسط و نوزده
 اسد ایل چهل و بیست قسط جره صغیر چهار قسط است جره انطالیقی چهل و بیست قسط
 چورق چو شفا هر یک سه رطل اند قنبر پیمانه است که ببت و پنجم باشد و کربد ببت
 و چهار کیلجم است کیلجم یکین و هفت فن من است کیل رسی و شش من است کیل
 سمد درم و کسریست شش من است و ربع استار است طوک است کیلجم است قسطار
 کینار و دو ببت اوقیه است و گویند مقدار طلا است که پوست گازان پر شود و پیمانه است بوزن
 دو رطل و ربع که دو ببت و دو مثقال و نیم باشد صلح چهارده است و به رطل نه رطل است اما
 ۴ و زانی که در طلا و محجم مشهور است و در دستورات گاهی بان رجوع میشود یکی من
 است یکی است دان کینار و دو ببت مثقال است و من تیریزی ششصد مثقال است سیر نر داهل
 خراسان پانزده مثقال است و سیم عبارت از شانزده کین است و پنجاه عبارت از سمن کین است
 و یا نوزده نصف سیم است و او را در اصعبان ده مار گویند **فضل سیوم** در تحویل انداز
 بعضی به بعضی در تحویل در هم به مثقال طریق است که از دراهم نصف و خمس و خمس نماید و آن عدد
 مثالی قبل است مثالش خواستم که دانسته شود که پنجاه در هم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که ببت
 پنج باشد و خمس آن ده مجموع سی و پنج پس شصتیم که پنجاه در هم سی و پنج مثقال است تحویل
 ۵ مثقال به در هم بر عدد دراهم چون سیم افزوده شود دراهم حاصل گردد مثالش شصتیم
 اگر دانسته شود چهل و دو مثقال چند در هم است پس می فراییم عجمه را که به سیم و چهل و دو است
 و به دو مثقال می فراییم که چهل و دو مثقال شصت در هم است طریق تحویل با در هم در هم مثقال
 و عجمه را در دهن و نمن آنرا انداخت پس آنچه بماند جبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه به سیم که چهار

در هم چیده رتقال میشود باید بحسب حساب نمودن سی و دو وجه محسوب میگردد و چون متن را وضع گشت
 شد چه بوزن رتقال میماند و آن نیز قیاط و وجه از رتقال است تحویل مادیون رتقال مادیون در هم
 چون بدستورند که در رتقال دارند و بر آن سی و دو وجه از رتقال است تحویل مادیون رتقال مادیون در هم
 ده قیاط و نیم رتقال چه مقدار در هم است باید بحسب در آوردن سی و یک وجه و نیم میشود چون سبب آن
 که چهار نیم است بر آن افزایند سی و یک وجه در هم خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم در هر یک قدرت
 تشخیصات بحمد الله واجب العطا یا دار جرم من نفد ان یوسف فی اتمام البواسته

بسم الله الرحمن الرحیم

و بسم الله الرحمن الرحیم

قسم اول از دستورات جامع موسوم تحفه المومنین در بیان عیال
 که متعلق است بادویه مرکبه و نامشکل است بر پنج طریق طریق اول در تداویر ادویه منفرد
 مخصوصه طریق دوم در بیان دستور استعمال بعضی از ادویه مثل جوی چینی و قشبه و مانند
 طریق سوم در گردن عرقها و آبها و مایعات با طریق چهارم در بیان ساختن خلک
 و شکر و سایر ادویه منفرد و مصنوعه و آنچه بان تعلق دارد در طریق پنجم در اعمال غریبه
 اصول کلیه صناعت طریق اول در تداویر ادویه منفرد و نامشکل است بر پنج فصل
 اول در دستورات اقاقی فصل دوم در تداویر ادویه و تقطیر فصل سوم در ادویه
 چهارم در بیان دستورات اخاذ بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه
 بطریق مخصوص و حفظ بعضی از آن فصل اول در دستورات اخاذ ادویه منفرد باید دانست که
 اخاذ بجهت انتقال طبیعت است پس اگر جسم به نجی باشد که اعراض هر که حسیه را اصلاح کند
 مستمر الطبع خواهد بود و اگر مغایرت کند پس اگر جسم به نجی باشد بجهت اخاذ میل
 میکنند از رعایت اخاذ که بجز رادیت رسد بالکلیه حدش ایل میگردد و اگر کیفیت جسم
 باشد از بردوت میل بجزارت نماید و احتیاج با اخاذ یا بجهت کسر حدت آن چیز است مثل زان و یا بجهت
 نقص او است مثل شک و یا بجهت رفع سمیت است مثل افی یا بجهت رفع اجزای غریبه است مانند
 بوزن یا بجهت تقویت و سد منافذ است و یا بجهت شدت نفوذ و در اخاذ و شیا شرط است که

که دو جنس مختلف را بهم میسوزانند مثل نمک و بوزه و اجحار را مبالغه در احراق کنند بدون نباتات و
 حیوانات و جبر و صمغ را ادنی احراق کافیت و هرگاه مطلب جسم محرق باشد بعد از احراق آنرا با آب
 شست و الابدون لقبول استعمال نمود و تکلیف شستن است از کلس و آن اسم ایک است و
 ایک سرخ است پس جسم صلبی قابل ساینده نباشد و سبب احراق مانند ایک قابل
 سخت گردد و او را کلس گویند پس کلس اعم از آنست که با احراق باشد یا تدریج دیگر احراق
 را تسبیح باید زینج را بقدر زنجور زینه کرده و در کوزه که بگل گرفته باشند گذاشته سوراخ
 سهلی در کوزه بگذارند که بخار بیرون نرود و در آتش گذارند تا آنکه دود سیاه بر طرف شده و غلیظ
 نماید پس از آتش بردارند احراق را **اجات** بعد از آنکه زاج را ترانم صلیب کرده باشند
 در کوزه نوری مطین بطین الحکمته کرده یا در بوت زرگری گذاشته سرانرا مستحکم نموده در آتش گذارند
 که سوخته و زکشت سرخ گردد احراق **فسد و مچان** و کهر باد امثال آن هر یک را
 باید بقدر باطلای ریزه کرده و در کوزه مطین بگل حکمت گذاشته و یکب در تون یا تنور جایی داده
 روز دیگر بردارند احراق **عقیق و یاقوت و فیست** و اجحار صلب هر یک را بقدر زنجوری
 ریزه کرده در سفال نو یا بوسه گذارند و روی آنرا بصفالی و یا بوسه گذارند و دیگر پوشانیده سوراخی
 بجهت اخراج بخار بگذارند و در آتش تند بقدر سرخ شدن گذارند بیرون آورده و در
 آن گذارند و دیگر همین عمل کنند تا بحدی رسد که زود از هم ریزد احراق **فلسه** و سرب بعد از آنکه
 رصاصین را بسیار بن و صفوهای باریک کرده باشند بر بالای هم چیده قدری گوگرد باشند
 و قدری گوگرد باید باز ای هر صد مثقال نچید ایک زیاده نباشد پس با آتش ملتهب کرده با یارچه
 انسی برهن زنده تا خاکستر شود از سرب و فلسه نماید و از آنجا محترز باشند که باعث غشی و هلاک
 میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند احراق **صدف و شیخ و امثال**
 آن در ظرف مطین کرده در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریزد شود احراق
 نمک باید یکبار بشویند و خشک کرده در دیگری گذاشته چندان آتش دهند که از جستن و حرکت باز
 آید و اگر نمک به خمیر گرفته در آتش چندان گذارند که غیر نمک زود پستور خوربت احراق
 آهن و فولاد و مس و بلبله و امده را با سوبیر بختانند و آب آنرا در ظرف مس کرده
 بروی آتش نرمی بگذارند و فولاد و آهن و امثال او را صفوهای بسیار باریک کرده در آتش سرخ
 نموده در آب پیچات فرو برند تا بخت و یکبار و هر چه فعل آن در تراب نشیند برداشته استعمال کنند

در احرار این سبک ایستاد بول کاو کرده و اگر استیای مذکوره در ضرب و قلعی بدستور مذکور چند
 دفعه در آب بلبلجات و چند بار دیگر در بول کاو و قلعیه نمایند بهتر است احرار قرقه باید نقره را
 بسویان ریزه کرده و با آب نمک در ظرف استی با تشنه سوزانند و هرگاه خوب سوخته نشود و قلعیه
 گوگرد را بر روی بپاشند و سوزانند و گویند چون قرقه را در بوتنه که رایحه قلعی داشته باشد مگر بکند
 بجای میرسد که ساینده و قلعیس آن بطریق حکمای هند است که چند بار صغیر رقیقه او را بگوگرد
 و سرکه الوده با تشنه بپاشند و سر کنند و چند بار دیگر در بوتنه سفید اب قلعی الوده بکند از بد پس
 سوپان کرده و در ظرف استی با نمک آب بپاشند تا آب نمک تجلیل رود و پس قندری گوگرد بپاشند
 به هم زنده تا مکلوس گردد و قلعیس طلاء طریق حکمای هند که بجهت تناول مکلوس میکنند چند بار
 سرب را که افتد در آب نوشادر ریخته و با نمک و طلاء قلعی شستن را چند دفعه که افتد در آن آب
 ریخته پس صفیای یک کرده بر لوح سبزه که آغشته در آتش گذاشته با نمک آب بشویند و با برنج او
 سرب سوپان زده در بوتنه مراد سنگ بکند از بد پس با نمک او برقی در ظرف چینی یا مزج بسیار بپاشند و
 بر روی تشنه گذاشته به هم زنده تا برقی از دقت کند آنگاه بر روی سنگ سماق بجای بپاشند که
 چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند قلعی در ته آب نرود و دود ساینده آن حجج اجمار و فلزات به هم تاول
 نمودن همین مرتبه است و دیگر قلعیه نیز به جائز نیست چه قلعیه متصور نخواهد بود و در مظهر نیست طریق
 دیگر که از سایر طرق بهتر است و بعد از غسل با پیشری بنمایند که نتوان تاول نمود و مقلوب از ضاعت
 است آب ایک و اب قلعی معقود و یکبار شستن براده کرده را با یکدیگر بسیار بپاشند و باید در ظرف
 مزج و بر روی تشنه سرخ کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و سخت یافته دوسه روز در جای نمناک
 بگذارند تا قلعی هم بر داری پس بدستور تشویه سخت کنند و باز بجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار
 مرتبه آنگاه در بوتنه سبزی تشنه دهند که بوتنه سرخ شود پس بعد از سرد شدن بپاشند و آب گرم مکرر
 و بشویند تا سایر اجزای تشنه ایل گردد و در آن وقت خشک کرده سخت و استعمال کنند و حقیقه
 آنست که اگر در چین تشویه سخت تشویه برقی گوگرد آبهای تندی کنند سرخ الاثر گردد
 بگونه در ظرف سفال کرده بر روی آتش گذاشته تا بسوزد احرار اقلیمها در کون
 بخشب در تنور یا در تون گذاشته احرار خبث الحدید بریم این را در آتش
 تا سخت مرتبه در سرکه قلعیه کرده پس خشک نموده سخت نمایند احرار
 اصلایه نموده باید تازه غیر که در بر روی آتش خیزد آن بگذارند که شعله دود آن بر

تکلیس پوست تخم مرغ و زرد الیچ و حسین است تخم مرغ را باب نمک مکرر بشوید و
 برده ای درون او را جدا کنند و نرم گویند و در کوزه مطین کرده و در کوزه کوز گری و انشالی آن
 چندان بگذارند که مانند آله سفید گردد و دو کفن دریا و سنگ گچ و انشالی آن را نیز اخراج باین
 است که آنچه محتاج بشستن باب نمک نیستند و پوست تخم مرغ که چوبه برآورده باشد چیده او را برین
 بهتر است احراق ابریشم و قشیم و موسی سحر بعد از ریزه کردن آنها بمقتضای در ظرف
 سفال باین کرده بر روی آتش گذاشته چندان برین زنند که قابل سخن گردد و چشم و موسی سر را بشوید
 است که شسته و نشانه کرده و الیگاه ریزه کنند و باید عود را سوختن کرده و در ظرف سفال چندان
 در آتش گذاشته که زغال گردد و احراق پوست که و و شش و پیر و رسته و
 ابریشم است و هرگاه خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند بیشتر باید آتش داد تا خاکستر گردد
 احراق سلیمات سنگ شست را نشانه احتشامی در آبرون کرده و در کوزه مطین بجای داد
 چندان در تون و یاد و تنور بگذارند که سفید گردد و احراق خطاف پیمای چستون که بر آب از
 فوج از موسی احتشامی کرده و در کوزه مطین با آتش تون و تنور بگذارند که بسوزد احراق خطاف
 عرق نمر که علامت آن لاغری و ضعیفی در شینه مطین یاد و ظرف مس کرده و در آتش متدل شود
 یا تنور کشت بگذارند احراق ارنج چینه سنگ نشانه بستر احراق خطاف است
 احراق حبه که چینه خازیر محولست مار خاکی سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تون
 یا تنور چندان بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی با او نماند و قابل ساندن گردد احراق سرطان
 ماده نهی را سر و اطراف جدا کرده احتشامی را اخراج کرده شکم او را باب خاکستر چوب تاک
 و نمک بشویند و باب صاف منقول نموده و در کوزه مطین بکشت در تون متدل بگذارند که خاکستر
 گردد و علامت مادگی خریک است که چون بر پشت او سوزنی فرو برند رطوبت سفیدی ظاهر
 و هرگاه سرطان را در ظرف مس سقیم در وقتی که آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند چینه گرد
 و یوانه از مجربات دانسته اند احراق سرطان بحری بستر نهی است احراق
 قاطران چینه سنونات در تدرج مطین بطین الکته کرده چندان در آتش بگذارند که بقیه
 رسد پس بچوب باریکی آغشته و بر هوا بگذارند تا خشک گردد و الی بازار اعاده آتش کنند و اگر
 زجاج بجز قلی را در چهار فرج آب حل کنند و شیشه سفید ساق را بر روی کفکری بپاشند که آتش
 روی آتش چهار تنه ناسر بخورد و در آب قلی فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه ریزه

[illegible]

سایده و در باون و امثال کرده آب برورخته با سبکی برهنه تا هر چه مثل غبار باشد با آب مخلوط
گشته با سبکی در ظرف دیگر ریخته و در دادر ابا از ساییده و بدستور آب داخل کرده تا مجموع مثل
غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن روی ظرف را پوشانند تا غباری داخل نشود
و تهنشین گردد پس تهنشین را خشک کرده استعمال کنند غسل لک زنگ لاک را از جوب و
خاشاک پاک کرده باینده و ریخته و از غبار جوشانیده از آب او اندک داخل لاک در چین ساینده
کرده از دالاسرون کنند هر چه بماند بدستور آب مذکور ساینده همان عمل کنند هر چه از دالاسرون
نشده باشد خشک نموده استعمال کنند غسل موم و اودمان و زفت و امثال آن که در
اتشس گرفته شده باید چند بار گذشت و در آب صاف نیکرم ریخته تا که در آن تهنشین شود و آنچه بر
آب ایستد بر دارند و چون خواهند روغن مشک و کهنه که طعم آن تنده شده باشد تازه کنند و از آن طریق
گویند باید روغن را در ظرفی کرده باینچ چندان برهنه مذکوره آب شود پس از روی آب بردارند و با کلاب
نیز همین اثر دارد و هرگاه که کلاب هر دو باشند اقوی است بحسب صبر سبیل الطیب قصبه اندر
عود بمان و چینی اسارون مصطکی بمان سینه بسیار فقله از غرور و اهریک هم نیکوب
کرده و در وطل آب بجوشانند تا بمصفت رسد پس صاف نموده بیکرطل را صبر را نرم ساینده باب مذکور
از دالاسرون و نقل در اجد کرده هر چه در آن آب تهنشین خشک نموده استعمال کنند و بعضی افستین
بقدربریج صرافه اودیه فرموده اند هرگاه صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند رفع حراره او با کلیه شود
غسل اطمیان هر گلی را که خواهند در آب تقدیری که او را بپوشانند چنانچه پس برهنه از کربا
بگذرانند و تهنشین را خشک نمایند غسل نوره آب را در ظرفی کرده آب برورخته برهنه مذکور بگذرانند
تا تهنشین شود پس آب صاف را ریخته تا بهفت بار تجدید آب کنند آنجا خشک نمایند غسل مرد اسبج جهت
امراض حاره مرد اسبک با مثل او نمک نرم ساینده انمقدار آب بروریزند که چهار انگشت آب بر روی آب
بایستد هر روز سه بار برهنه تا بیکهفته پس تجدید آب کنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل ایام
بگذرد بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند غسل شیطان روغن کنجد را با آب نمک بسیار برهنه
با تشن نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کرده باب صاف بسیار برهنه بجوشانند و آب را از وجود
کنند غسل سوبق آرد جو و امثال آنرا خواهند در مسده ترش نشود و دفع از و زایل گردد و باید آب
جوشان بروریزند بگذرانند تا بر آید پس آب سرد برورخته بردارند غسل لاجور و جهت اودی عین
کتابت دهانش با جهت اودی عین بدستور اجمار کافی است و جهت آتش سیدن متعده من شرط نه است

بکشد باعث ضعف عمل میدانند اما جهت کثرت و امثال آن نباید سنگ را بجور درآسائیده و مستقیم باب باز نمود
 چوشت نیده و اندک روغن زیتون اضافه کرده و بدستور ارجاع غسل داد و مکرر اعاده بطریق مذکور شد تا مثل
 بخار گردد و بادیه دیگر میشود **فصل چهارم در طریق ایجاد عمل آوردن بعضی ادویه گرفتار شدن پیرا**
 که بسبب شدت تاثیر و علاج سنگ نشاند و گفته باین اسم نامیده اند بزهری که چهار سال باشد باید در فضلی
 که اول رنگ گرفتار انگور باشد و چون منوره خون اول را آخر آوراند گدازشته خون و سطر او در یک ظرف سنگ
 گرفته و گذاشت تا بخار گردد پس زیره کرده بر باره بالی بگذارند و روحی و را از بخار برپوشند مثل چوب
 و در آفتاب خشک کنند و قدر کمیت حال او را آب که نفس کوپی یا قشر آب و امثال آن استعمال نمایند هرگاه
 ظرف سنگ بهم نرسد سفال تیر جایز است بعد بر ذرا بر سر که تیرکی الکلک و قسمی اشنین بخت
 بخت اصفهانی است باید چند عدد او را زنده در گوزه کرده و سر گوزه را البته کتان بسته و معکوس
 بالای بخار سر که با تشن جوشد بدارند تا ذرا بر سر گشته بر ورده گردد و انگاه سائیده استعمال
 نمایند بعد سر سلاحه که آن بول بز که می است که در مسکن و جمع میشود باید او را در ظرف گشتنوی کرده
 باب خارج گشت بول گا و انقدر بریزند که او را پوشاند و در آفتاب یا به آتش گرم کرده و دست
 مایده ضاف او را در ظرفی کنند و دست و یکم و زرد آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد و استخوان و ماه
 الزجاج ز جلع شامی و قلی را با السویه در بوطه گداخته سه بکشد و آنچه مانند کف بر روی او باشد برآورد
 عمل عود و مطر که نظریه گویند عود مخاری را زیره کرده و در گلاب و جلاب خجیانند تا نرم شود و پس بکشد
 تا طریقت آن کم شود و بعد از آن خشک و غیره باشند تا نرم سائیده عود را بآن چند بار آغشته کنند تا خشک
 گردد استخوان کبیر شرم هرگاه تازه او بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود و بدستور سایر مسوغات
 باید پوست تازه او را بشویند و یا خشک او را باب گرم خجیانند و در آفتاب بگذارند تا آب غلیظ و لزج گردد
 پس آب او را جدا کرده خشک نمایند استخوان و حان کشت در جهت رویانیدن موی مجرب است
 و سایر آذوقه و دوده باید پاره های کهنه را امثال آنرا در زیر پسته چرخ بر روی هم گذاشت و تقطیر
 را بر آفرودند و ظرفی مثل قند یا طشت پر بالای آن مشکوس نصب کنند و هر دو دی که در آن جمع
 گردد بر دارند و بدستور تخم کتان و امثال او را بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه آنها را با فلفل
 و حان را جمع و ضبط کنند استخوان و سر که میهند و می که بخت بندوی کاخی نامند
 را بجوشانند تا پاره گردد و پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بگذارند تا اثرش
 بهین طریق اینها را مجرب سر که میتران ترتیب داد استخوان و رب هلیله و تریز در امثال آن

ان که قدر اندکی از ان فعل قوی کند باید ببلید و امثال او را که بیده در آب گرم جیاسنیده و بعد از دو سه روز
 افشرد و صاف او را در سایه خشک نموده مادامی که در جرم طعمی باشد آب گرم جیاسنیده بدستور صاف
 صکره تا طعمی در جرم آن نماند و دستور مخلوب کردن طلق باید در آنش سرخ کرده و در آب منطفی
 نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کبیله که باس شکر می کرده سنگ ریزه های بقدر فندی اضافه نمایند و کبیله را
 بقوه تمام نمایند و آب گرم یا آب طبع با قلی بنفشه را نماند مثل شیر از کبیله تراوش کنند نگاه تا نشیند و را
 خشک کرده استعمال نمایند و دستور حل طلق باید تربید را سوراخ کرده مثل انبوه جوف او را خالی
 نموده و از طلق مخلوب مخلو ساخته و در انبوه را به پارهای تربید و کشند و در زیر سر گین تازه سر روز
 گذارند پس مخلول او را آب سفیدی مشاهده نمایند استخوان در پنبه صفت است و این
 و غیره افعال باید آب معصوم تازه او را در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه او باشد پنبه خشک را
 جیاسنیده چنانکه مذکور شد آب او را خشک کنند و همچنین است اتحاد گل سرخ و امثال آن و این تصرفات
 حقیر است و در غایت خوبی عمل و آثار وقت مقدار شربت است **فصل پنجم در اصلاح**
لغضی ادویه و حفظ بعضی از ان و اصلاح و بقی بعد از آنکه دانه او را بیرون کرده
 باشند در بادون با قدری روغن زیتون و امثال آنرا مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند باین دستور
 اصلاح مجموع ادویه شیر و در چسبیده و هرگاه بادوامی که او را ترکیب کنند مغز باداشته باشد با منزه
 بکوبند و بهترین مغز با جبهه و بقی مغز دانه بید بخیر است **اصلاح بلادر** باید بلادر را قطع نموده و باقی
 آنی بسیار گرم او را بنفشه را نماند با عمل او جدا شود و با روغن گردگان یا روغن گاو بچوشانند و استعمال
 کنند و در دانه و غیره که پوست بلادر داخل میشود باید جبهه اخراج عمل آن مبالغه نموده دست را
 بر روغن گردگان چسبند تا دست را جرات کنند **اصلاح مازریون** تازه بزرگ ورق او را
 دو شبانه روز در سه که جیاسنیده سر که را قیصر دهند تا سه مرتبه بعد از ان آب شسته در سایه خشک
 کنند و در جین استعمال مبالغه و سحق نباید کرد و با کثیر او روغن بادام شیرین استعمال نمایند
اصلاح شرم باید بکوبیده یک شبانه روز در شیر جیاسنیده و در عرض آن سه بار
 شیر را قیصر داده خشک نموده هرگاه جبهه او را دم و دشتا و مارا صغیر و سه مال بنیم و سودا استعمال
 نمایند بعد از برداشتن شیر سه روز دیگر و آب کاسنی و آب غلب الثلب و آب رازیانه بچینانند
 و خشک کنند و با قرا بیض صدف استعمال او جائز نیست **اصلاح ادویه**
نشاط مانند پنج شبی و پنج شوکران و امثال ان که در غایت پرستند و با سمیت

باشند باید به بلوب کردن سه شبانه روز شیر خایند و مکرر تجدید شیر نمود پس خشک کرده در روغن
 بادام در روغن تخم کدو در روغن بته بکفته برود و اگر اینچیز خراب باشد و روغنهای بار و بار در او روغنهای
 حار برود و کند و با منزهای مناسبه مخلوط نمایند طریقی دیگر که معمول حقیر است و بیاید مشابه نموده
 آنست که او دویکیه را بعد از آنکه دوش روز در آب یا عرقهای مناسبه خایند باشند بچونشانند
 و آب او را بچوبه معاین یا عمل بچونشانند تا تمام رسیده او دویکیه را با او بشینند و هرگاه در
 جوب استعمال کنند باید با بعضی از او دویکیه ان که از جوشیدن روغن قوه ان نگرود بچونشانند تا تمام آب
 جذب کند انگاره با سایر او دویکیه سرشته ب سازند و دستور حفظ زهره حیوانات که تازه
 بمانند باید محل قطع و مجری از انجا طریقی است و در شیت که عمل او را بچونشانند و انداخته نگاه داشت و دستور
 حفظ پیه و مغزهای حیوانات که کشفین مکرر و باید بمیل چند روز انداخت و بعد از ان شیت
 خشک کرده در لانه کنای مجیده در سایه آویخت و دستور برگاه و طرف قلمی کنند متعین نمیکرد
 دستور حفظ سیر او دویکیه بعضی با هم جمع باید نمود تا موجب بقای ان باشد مثل کافور و فلفل
 و براده آهن با آهن بر او تخم مرغ با تخم و ساق باز بخیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصاره
 و صمغ را در ظرف قلمی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را در شیت ضبط کنند یا در ظرف فرج و مجیده
 اوراق ریخه و گلهار از جای نمک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلمی چیده و روغنهای اکثر او
 مفوده و در که بهتر است طریقی دویم در دستور اعمال او دویکیه طریقی استعمال
 چوبی چینی و آن بچینین است یکی با تریق و در امراض مزمنه و تحلیل ریه و سوراخ غلیظه مستعمل
 است و دیگر بترقی قوه و این در اکثر امراض موافق و بیاید است و در هیچ فراضی مضرت و دیگر نفع و حار او
 سفوف است و هر یک مذکور میشود و مخفی نماند دوا می نمودی و در هیچ باب نفع و چوبی چینی مشابه
 دیگر مهندید که قسمی از اسام او موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی فراضی برخی امراض
 دانسته اند از عدم مرامات هیچ مناسب آن علت خواهد بود چه نفع و ضرر و الزام را تفریق و رب
 و او دویکیه مضرت و مبرور و تیرید و کثرت آن با قلت مقدار چوبی چینی و صاحبده اجزا
 آن و خوردن نمک از دو جهت پسندیده نیست چه ترک عادت غیر مضاده و اعتدال و غیر متعاد
 و او دویکیه با فراطر لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک او ایست و الا تقلید
 اما دستور استعمال او با تریق نباشد که بعد تنقیه بدن هر روز بست متعال تا ده متعال
 باریک و رقیق کرده یا کمین و نیم بوزن شاهی آب که برارد و شصت متعال باشد و در یک شنگ

یا سبب قلعی که در من تخمیر گرفته باشند با تشنم بچو شانه تا بنصف رسد پس بکوبد و کرسی نشسته
اطراف خود را دیگر از کرسی درین بکشد تا بخار از بدن برسد و محل تشنم باید بیرون لحاف باشد
تا باعث عشی و خفقان نگردد و دوسه پیاله از آب او در آنوقت بهمان گرمی بنوشد پس خود را با
پنجه استراحت کند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چسبی را
در عرض شبانه روز می صرف کنند بعضی اگر کم یا نبات و بی نبات و قدری سرد بجای آب و قدری را
طعام با و طبع نمایند و باید اصله در مدت خوردن چسبی میل نکند و بعد از آن چند روز عرق بید مشک
و گلاب و عرق گاو زبان و عرق رازیانه بحسب هر فراخی بنوشند و قبل از یک هفته البته آب نباید خورد
و بحمام نباید رفت و در آنمهی خوردن چسبی بجهت ضرورتی حمام جایز است تا شب طریقت خود بج
و هر چند ایام خوردن آب زیاده باشد بهتر است و در تعریق مراعات بیه و حالات شرط است
را هر روز جایز است و بعضی اوقتی درگاه علت در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز بهمان
عضو را به پنج چسبی درازند و چون خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است یا نه باید نقبه در وسط
سر پوشش دیگر گرفته تخمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را با چسبی در دیگر ریخته چوبی باریک را
اندازه گرفته موضع اندازه را البته پیچیده بعد از آن نصف دیگر آب را بریزند و بعد از جو شیدن بقدر
که بوقت امتحان رسد آن چوب را از نقبه سر پوشش زدوده ملاحظه موضع نشسته پیچیده نموده از رطوبت
و عدم رطوبت آن شخص سازند و تجربه رسید که چون کیمین شاهی بهر خشک بقدر چسبی بنوشند
آب بنصف میرسد و باید هر روز یک چوب را از لای در وسط بخوبی سابق او پاک کرده هر چه منحل
رگش را بکشد باشد اضافه چسبی لاحق نمایند که باعث قوه آن میگردد و بعضی فرموده اند که
باید یکبار جو شیده او را هر روز خشک کرده بار دیگر به دستور سابق جو شانیده بنوشند و باعث تقویت
انرا بعد از فراغ خوردن چسبی بچو شانه و بجای آب و قهقهه تی بنوشند و در بعضی امراض مستحکمی نبات
نافع است و بهتر از گلاب و سایر عرقهاست و مدتی بهر میزان در ماه و اکثر کیسالات متوسطه
شش ماه با و در ایام پرینز احتیاط نبات سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزهها و میوه ها
تازه لازم است و شیرینی با و از این غریب نیست و تا چهل یوم جمیع نباید کرد و اگر غرض نفسانی
مثل هم و غم و غضب منفرط نبات مضر است و آنچه بخاطر فائز میرسد آنست که پرینز باید مراد نبات
و فراغ باشد چه در المزاج را اثر است اما رین و بعضی از بقول باروده و ترشیهایی خفیف داده
و اصل ضرری مشاهده نموده بلکه باعث قلیل گشته و بهترین اوقات استعمال آن مبرود المزاج

فصل بهار و مجرور و اوسط با نیز است و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد
 دستور آشامیدن چینی بطریق قهوه جو شاییدن او بموجبی است که مذکور شد و مقدار
 او تا سفت متعال کافی است و آب او تا نهضت متعال که بنصف رسد و همی تا پنج چهار یک تریز آبر
 بنصف بیاورد و شرط دستور است که مذکور گردید از خوردن آب و زدن حمام و نکردن جماع و امثال
 آن و در این اصله ضروری و هیچ فزاج منظمون نیگردد و وقت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آب
 سبب فزاج و هر علتی متفاوت است و کلیه ذرات یام شرب او آب اصله نخورد پس اگر آب زیاد بود
 زیاد نماید که اگر کمتر خورده اش کند سیم را زیاد و بسوزاند تا آب کمتر از نصفه بماند و قوتش قوت
 گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد باشد کمتر بخورند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد
 و این قاعده عظیمی است بجهت توافق افرد و نقوع چینی که چیتة محروم الزان و خفقان و ناکهتین
 و تقویت اعضا و قوی از جود اطفال نافع است و در فصل گرمی هوا موافق چوب چینی را از یک متعال تا شش
 متعال بایه سوپان نموده و در عرقهای مناسبه داد و بیه موافقه شبانه روز شرب و امثال آن چینی
 و مکرر برهنه پس صاف نموده نوشند و هرگاه چیتة خفقان حار و افرد و امراض حار و باشد با صند
 سفید و شیر خشک و گسرن یا سبویه بقدر چینی و کلاب یا عرق حبس یا قفسه یا عرق بید مشک
 یا عرق گاد زبان از چهل و پنج متعال بخیسانند و هرگاه برود الزان باشد با عود و بادرنجبویه و زربان
 و امثال آن و عرق را زیاد و عرق بهار و عرق افرد و مانند آن بایه خیسانند و با انشرب مناسبه
 هر امری بوشند و همچنین هرگاه بجهت علت عضوی و منبه باد و ای مناسب آن عضو بخیسانند و هر چه
 بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت بخیسانند و بجای آب
 در یام شرب نقوع بوشند و در چینی بجهت اطفال از یک متعال تا چهار متعال و غیر اطفال از
 چهار متعال تا شش متعال و دستور استعمال حلوا سی چینی چوب چینی را از آن وقت
 گذرانید با شسته یا شیر ترنج و شکور و زعفران تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تشنه مطلب باشد و از
 زربان و تخم بختک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدری شربتی زیاده از پیش
 نباشد و استعمال جرم او چیتة صاحب سده احتیاض است و فنی که در چینی متصور است آب آب او
 را سبب آنست که قدری مستبد او را کو بیده سه روز بخیسانند و بچوشانند و حلوا را با آب او تر
 دهند و در معاجین غسل انجون را با آب او بپزایند و در جرم او استعمال نمایند و حقیر شاه و محمد
 که چینی بجهت نفع عاجل از جرم او استعمال نموده بقدر متعین شده اند اما از احداث سده و غافل و بیاد

در آن حال آن رسیدند و سقوط و سقوط و اسهال سیلی نافع است و دستور استامید
 عصبیه در تشخیصات مذکور شد که غلبه النار یا سیمین برست و چون مغز بیاد و قوتی است لهذا
 درین زمان استامیدن القیم بطریق مخصوص متعارف شده است و یا سیمین بری این بلاد نیز همین اثر
 دارد اما باین مرتبه نیست موافق بارد المزاج و مرطوبین و جهت امراض بارده نافع و مضر و درین است
 و طریق استعمال آنکه هر روز بمقتضای راقدر جوی ریزه کرده با کلاب و عرق بید مشک و عرق رازیانه
 هر یک نود مثقال بکشیب میسازند بطریق جویشی بچوشانند تا باها بکشد رسد پس هانموده شده
 حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات یکم کرده بنوشند و تا دوازده روز و نیمین پنج بیانشانند
 و بعضی زیاده ازین بخور کرده و نیز بستر است که در جوب حبشی مذکور شد و اگر عضو علیل را به بخار
 بدارند نافع است و تنقیه قبل از شرب و لازم است و بعضی مجموع تنقیه متعال و او را چوشانیده صاف
 نموده در عرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه روز را یک دفعه چوشانیده سه حصه کرده سه روز
 میبوشند و تغییر را مفلون است که موجب فساد آن گردد و هر روز چوشانیدن را که سه روز چوشانیده
 باشند بهتر میدهند و موافق قاعده کلیه حکمای سلف است و دستور تنقیه در قسم ثانی دستور
 در باب مملوحت مذکور شد و قواعد کلیه مجله در آن باب مسطور است و دستور استامیدن
 قاف و زهر باید در دوماه اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه مسهلات
 و مسکینات لازم است و چند روز باید بخورد آب خورد و لطف ای لطیف الکفانمود و زری که فاو زهر
 تا اول نیمه باید معده منتهی نباشد و در سال اول یکد آنکه فاو زهر چو از ابا و دویه که مذکور میشود
 حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربت نبات با بید مشک بیانشانند و هر قدر
 اضاف نمایند تا قدر که یک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال جایز است و هر سال بقدر نیاز
 و در مطلب المزاج یکد آنکه زیاد کنند و قبل سن چهل سالگی جایز نیست بلکه از پنجاه و پنج و شصت
 سالگی نباید خورد و در قبل و یکمقه بعد از خوردن آن از جماع و حمام و اغراض نفسانی و حرکات
 عنیفه و ترشیه و نیز به اجتناب نمایند و اسایش و تفریح را لازم دانند فاو زهر و مر و اید را
 بسنک سماق بسایند و حب زنده طیاره و اید هر یک نیم مثقال خود قاری و دوا آنکه ضدل سرخ و سفید
 هر یک چهار دانه مصطکی یکد آنکه غیر اشهب شکب هر یک نیمه آنکه ورق طلا ده عدد و ورق نقره
 نیست عدد با نبات قوام آورده پیشتر و نیز چتر اولی است که فاو زهر را با معاجین مناسبه
 ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تساد نمایند و شرب مقدار کمی از در دوا جدا باعث احتراق و غلظ

اخلاط دارند و اندک اندک با صواب دستور استعمال مایه الجبن جهت مواد محترقه سودا
و جذب صفرا و تنقیح مزاج و سرد و اسهال نمودن مواد محترقه ترطیب اعضا و امراض
سوداوی مستعمل است نیز سرخ راغ چشم را که در ولادت او یکماه گذشته باشد تعلیف با سفنانخ
و کاه بود شاتره و جباری و فصل و قبول بارده کرده هر روز صد و شتا و متقال شیر او را که
دو رطل باشد در یک پاک جوشانیده در آتشای جوشانیدن پانزده متقال سکنجبین ساده
و یک متقال سرکه در آن ریخته با جوب بخیر که پوست از آن باز کرده باشند بر هم زنند تا شیر بریزد
شود آنگاه از زیر صاف نموده شب در جای مکنه اند که نشین گردد در روز دیگر دو متقال صاف
او را با سکنجبین اقیقونی از ده متقال تا پانزده متقال مخلوط کرده سه حصه نموده یک گرم به دهن
نوشند و فاصله باین هر دو نیم ساعت باید تا یک ساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول
نمایند و صفوف سودا که در باب صفوفات مذکور است در امراض سودا و هر روز بان استعمال نمایند
و در رخسار و امراض بادیه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز از جوب مسهل موافقه
نوشند در روز مسهل و روز قبل آن بخود آب و سایر ایام قیمه شور باوشند یا دود امثال آن تناول
نمایند و بعضی از اطباء دستور است که بعد از صاف کردن مایه الجبن با نیم متقال نمک جوشانیده
گرفته استعمال نمایند و جهت نشین شب نباید که است و در دستور اول بهتر است و سکنجبین
اقیقونی در باب اثر به مذکور است و هرگاه جهت امراض صفراوی و سرد و استعمال کنند با سکنجبین
اقیقونی سکنجبین بر درسی بارده و معتدل باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذای غلیظه و
منجر و حلویات و ترشیه های شدید المحضه لازم است و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با نیم
دانه تربیب داده آب او را بدون جوشانیده با اثر به موافقه بنوشند و هرگاه شیر بر هم زنند
از شیر گاو نیز جایز دانسته اند و هرگاه اقیقون را با اثر به بی بال سوید در مایه الجبن خیسانیده بنوشند
در اسهال سوداوی موافق است دستور آشامیدن شیر شیر و شیر الایح و
تشیصا و رطبی ذکر لیکن مذکور شد و شیر شتر در استفای زنی و طبعی ببول او
نافع و مسهل زرداب و تنقیح سده جگر و سپرز و رفع خشن نفس بارده است و نیز و جمعی حاره آن
تیر سیدیل است و چون با قضا و اثر به بارده و معتدل بنوشند اول بر رطل بیاضانده و در
ده گرم اضاف نمایند تا جدی که بطبع کران نیاید زیاده کنند تا تجاوز از یک رطل کرده بدو رطل
و هرگاه طبع مجب نباشد تا بعد از نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد مادامی که بول

امراض بقدر شیر و زیادہ از آن دفع شود و زرد و مخدر گردد و اطلاق فرماید و در ارفع علم شیر
 ظاهر گردد و در معده ترش نشود و علامت موافقت عدم تخمین است و چون تخمین ظاهر گردد ترک
 باید کرد و جهت رفع تخمین دو دانه سبک بنج تناو نمایند و اگر انقباض غذا و آب کنند و غذای دیگر و آب
 بخورند بهتر است و اگر اطلاق زیادہ کند و باعث ضعف شود دیگر و زرد شوند و در زرد ترک کنند و
 مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرض زرنیک خالص و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف شتر
 بجهت تدبیر کاسنی و اردو جو و بیل و کثوث و امثال آن نمایند و بجهت تخمین قافلی که شور نامند و ککرو منہ
 و کرفس را زبانه و شربت و مانند آن دستور آشامیدن شش ہفتہ ہر گاہ چہ ہمواد
 سوداوی باشد با سبک بنجین افسیمونی و حبوب موافقہ آن بنوشند و چہ تفتیح سدد و تصفیہ خون با
 سبک بنجین بروری و سادہ و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شربت و فلوں بخار
 و گلقد آنبالی و مرہای بنفشہ بحسب حاجت در صورتی اضافہ کنند تا اثر و اباید گوید آب و اوصاف نماید
 و با قدری پوست ہلد زرد و چہ ربع خرپر زرنیکب گداشته زرد دیگر صاف و اراقدر سی متقال یا
 شصت و پنج متقال با دویہ مرکبہ بنوشند و چہ مسہلہ را قبل از بدو ساعت میل کنند و اگر خواہند
 اخراجی مسہلہ را مثل ملیحات و امثال آن در ترید و غاریقون و امثال آن شب و در آب و خیسانیدہ
 صاف نموده بنوشند غذا و خواب و آش جو با شکر یا ترنجب حاجت تناو نمایند و دستور آشامیدن
 آب کاسنی چہ تہای دس و صفراوی و تفتیح سدد جگر و عرق باید بہ دستور شش ہفتہ ہر گاہ
 برگ اورا شستہ گرفت و پستق قوہ اورا کم میکنند و شب گداشته زرد دیگر صاف و اراقدر سی متقال یا
 شصت و پنج متقال با تریخ شستہ و اثر بہ مناسبہ آشامید و چہ تفتیح اودویہ مثل سبک بنجین بروری و
 سادہ و چہ اخراج صفرا و دویہ مسہلہ مثل ملیحات اضافہ کنند و صاحب حال را آب کاسنی
 مسراست و ہر گاہ برگ کاسنی تازہ ہم نہسد و تبرید مطلب نباشد پوست بخ تازہ اورا مثل
 ضابطہ ریزہ کردہ تابست متقال اورا و عرق کاسنی و امثال آن خیسانیدہ با دویہ نہ پورہ
 بنوشند و چون آب کاسنی تازہ را جو شایندہ کف گرفته با گلقد و سبک بنجین بنوشند چہ تب ربع
 کہ از اخراج صفرا باشد موجب دستور آشامیدن برگ بید کہ مسہل قہیاست
 و چہ ہمواد بلغمی و صفراوی و سودا و دویہ تفتیح سدد و تقویت معدہ و آلات تنفس نافع دانستہ
 اند و بہتر از آب کاسنی و آب شش ہفتہ در مواد مرکبہ است و صاحب سرفہ را نیز نافع دانستہ
 چیرہ اکثر مواد تجر بہ نمودہ برگ بید را کو بیدہ و آب اورا شب گداشته زرد دیگر از بہت متقال

تاسی متقال اور انجمن ان شکر بنوشند دستور اشامیدن آب چشمه پنهانی و صوفی
و صنف ادبی و اخلاط محترقه و سرفزاره و ترتیب فرائض و دفع عطش نافع است که در آب جگر آرد
چو گرفت شب و رتور یا تون گذارند و روز دیگر که در اسوراج کرده افشوده آب اورا بگیرند
در آن متقال تا نو متقال اورا با ترنجبین و شیر شست و فلوس خیار شیر و گلشنه اقبابی و سکنجبین و ترنجبین
و بلبلجات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند چون از جهت لطافت و رازجه که صنفی محترقه بسیار
غالب باشد متحیل بصفر میگرد و بنابر علیه در انجمن مزاج با کلمات و ترنجبین باید استعمال
نمود دستور اشامیدن آب خیار که در زمانه مانند آب که دست و متحیل بصفر انداخته
خیار تازه را بستر آب که و بعل آورند و آب خیار رسیده ترش شده را تا مقدار متقال چشمه طفا
حراره خون و صفا تنهائی و با شکر و اشربه مناسب بنوشند و چند اسهال نمودن با دویه مناسب آن
دستور اشامیدن کنشوت که در اصفهان متعارفست و آن قسمی از شربت و نیار و سرکه
در آن قسمی از سکنجبین بر و ریت و جهت تقویت مده و جگر و رحم و دفع استسقاء جهت سد اخشاء
و پنهانی مرکب نبات نافع است و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شیخ اصفهانی که تیسرین تجربه نموده
تحریری یاد پرست بخ رازیانه اینسون تخم کاسنی بخ کاسنی رازیانه تخم خیار تخم خیارزه که
که ثلث اصفهانی تخم کلونده مانند تخم کنشوت کل کنشوت تخم خربزه که یک از هر یک سه متقال بغیر تخم
کنشوت و کل آن سایه اجزا را میکوب کرده در آب خنیا اندوزد و دیگر جو شایند آب از آب شکر فود
متقال بقوام آورند و هر روز تا ده متقال اورا با بنیره تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند
و بعد از هر دو سه یوم سهیل موافق علت خصوصاً جویب هله نما و نهانند و در ایام شرب این شربت
رخصه یوم بعد از و از بنیج و نان اجتناب واجب دانند و هرگاه چشمه میرود المزاج باشد تخم کرفس
سه اصفاء اجرا کنند و با بنیره رازیانه و امثال بنوشند و هرگاه با سرکه ترتیب دهنده اجرا را در نو متقال
و صد دشتا و متقال آب خنیا بنده بچشند تا ثلث رسد پس با شکر بقوام آورند هرگاه با دویه
مناسب استعمال نمایند اسرعه التاثیر است طریق سیوم در گرفتن عرقها و ابها
روغنهای دستور گرفتن عرق گوگرد که اهل صنعت مارالو کس نامند و رعایت را در
و پوست و منقح اعضا شدید القود و مطلق و جالی و منقح و جهت بر دین و مرطوبین نافع و در شش
و قلیف فکرات قوی الاثر است تبدیل شیشه دامن فروغ با بنیره و تا که چرخ اندان مجاذبه و آب
سکوکس نصب کنند و در زیر چراغ اندان ظرفی بگذارند که قطر او زیاده از قطر دهن متقال باشد تا از

تا بر عرق که از لب قندیل چکد در افطرت رود و آن ظرف باید چینی یا منجج باشد و قندیل اندک
 محوت میاویزند تا از طین آن چکد و در چراغدان بجای پیه گوگرد فارسی یا گوگرد سفید برافروزند
 تا دود گوگرد در قندیل پیچیده متحیل بر عرق گردد و بدینا به شکل او بیرون قندیل نرسد پیوسته گوگرد
 در چراغدان گسند که منتظفی نگردد و از هوا محافظت تمام یابند که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل
 را اصلاح حرکت نباید داد و مابین پایه چراغدان و ظرف تحت او چیزی نباید گذاشت که پایه او بر عرق
 جمع گشته ملاقات نماید مثل سنگی صلب و شیشه و نعلیکی چینی که منگوس گدازند و هرگاه قندیل
 شیشه به هم نرسد کاسه چینی را نیز میتوان تقبیه نمود و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد تاب
 شعله نیابد و بیرون او را بکل حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدوده میگردد و هرگاه خوا
 که رنج سیاهی او شود و عرق مذکور را در ترع کوچکی موافق مقدار عرق که ثلث در ربع او را مخلوط سازد
 باید کرد و این قیاس مستحکم نموده با تش خاکستر و آب بسیار نرمی قطیع کنند و این از تصرفات غیرت
 دستور گرفت عرقی که بماء الحیوة است از غیرت قیاس است و در جمیع منافع
 بهتر از شراب است و مسکینیت چه در ترکیب آن مراعات بلیغ نبوده که مانند شراب تغذیه و تقویت یابد
 و تقویت اعضا ریه و قوه اضمح و سایر قوتها می طبعی و حیوانی و انسانی نماید و با قوت تریاقیت یابد
 و مغرور و منفع و در روحانی و ملطف و منوم و مستهی و مسکن عطش با نخاصیت در جمیع افرجه است و بجز
 بیخوبست شراب نیست و در رنج اکثر علل احتیاج به قوی التا شیر است و بر و افغان افرجه و خوا
 ادویه و قدر شناسان مقدار شراب را از اجزای آن و حسن ترکیب دست بر جان ارواح و تقایر از اجساد
 کشف و دانایان مصلحت شریفه ترتیب آن آثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود و سجد زردک هر یک
 و دمن شاه بعد از طبع بلیغ باد و من بشکر و صندل سفید ریزه کرده گل سرخ گل کا و زبان بادرنجبویه
 را زیاده و ارجینی کبابه سعد که به ترکی طبلق گویند بهار نارنج گل سجد هر یک صد و سیاه متقال
 برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنج شیرازی و ال برگ و پوست نارنج صد متقال جوز بوم
 که برشته و ال گویند هر یک نهصد و پنجاه متقال میکوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج که روزی عرق
 کنند باید گویند و مخلوط نمود مع علف نهی از چهل متقال تا نهصد و پنجاه ال و بجز آب تا شش من
 باید با آنچه زردک را جویند تا ترش و متعفن نشود پس و نمی گردد هر روز یکبار بر غزنده تا مانع جوشیدن
 آن گردد و در بنوای گرم تابعت بگذارد و در بنوای سرد تا ده روز و هر چند کم آب تر باشد قوی تر شود و در
 آب عرق کشند و اگر غیر مردمن بند تر بهتر است و دروغ این عرق در غایت خوبی و عطاریت مشابه

مضطرب رسد پس سر کرده روغن را از آب جدا کنند و باز به دستور عمل نمایند تا سه دفعه در زیاده بران
 دستور گرفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها باید با دانه بادام بر
 منقش کرده با بنفشه و بید مشک و مانند آن در کینه که باس کرده بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت با
 و با بید مشک نموده باز تازه اینچیز به دستور بدست مالیده و تکرار عمل کرد تا بجای که چون بادام را زیزه کنند اثر
 رنگی باری اینچیز و جوف او ظاهر گردد و بعد از آن مشک کرده بگویند و اندک آب پاشیده گرم کرده و بپاشند
 تا روغن جدا شود و هرگاه با لکسرخ به دستور این عمل نمایند نهایت روغن معطر شود همچنین با صندل و امثال آن
 میتوان ترتیب داد و با دانه کچالو منقش و بسته و فندق و امثال آن میتوان کرد و دستور گرفتن روغن
 عنبر و خصی لیان که ببار حسی حسن بگویند و روغن مصطکی و حل حبیج صمغ و انقدر مضاعف
 میشود و آن عبارتست از دو پیاله که یکی آب داشته باشد تا از حرارت آب جو خشک آن دوادر روغن که
 در آن است حل شود و همچنین است حل زیت و موسیای و امثال آن پس بر و امثال آنرا زیزه کرده با
 روغن که خواسته مخلوط نموده در پیاله چینی و مانند او گذاشته پیاله را در آب جو خشک گذاشته و بر سر
 آتشی که در دو پیاله حل نقطه و سیرن عنبر و زیت و غیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف
 که از آن سایل گردد و دستور گرفتن روغن تخم مرغ به دستور است که زرد تخم مرغ را در
 جدی بر نمیزند که قریب به روغن شود پس بشویند و روغن که بر روی طریقی که بقرع و انیسون گرفته میشود و در
 طریق تخم زرد کور است و دستور گرفتن روغن گوگرد و جبه در مفاصل و مبادی و بارده و غیره
 و محلی و ملطف تر است و صانع مسطفا هر دست برون بران و گویند در اعمال طریق تخم تخم و خلی عظیم
 گوگرد صاف شفاف را نرم ساییده و در قدح مطین کرده بر روی آتش نرمی گذاشته تا شیره تازه تهیه کنند
 تا در جبه آن یا شیره آنرا جذب کنند پس آنچه آتشی دانه دار کرده برافروزند و اندک کچالو که چهار دانه از روغن از لوله
 کفیه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن که اگر دکنیز را در روغن شعله برانند تا اسان بچکه عرق
 قندها به تحلیل ریاخ و تقویت اعضای ریه و مسوده نافع و از عطریات مشهور است بهار سنجید بهار
 نارنج نارنجک دال صندل سفید ریشه حسن لب سنبلی الطیب ریح سنبلی سحر که طبلای گویند عود
 اناری میوه باید بهار انگور علف بنده سیسنبه پوست نان مشک تقدیری که مقدور باشد
 در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال آن تقدیری که چهار انگشت بر سحر آید خیسایند عرق
 کشند و بر روغن بنفشه بر بندند و بر قابله مشک تقدیری بپاشند و دستور گرفتن سراب
 قار و قی که مستعمل فرمایان است و جدا کننده طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشند همچنان

که افتد در آونیزند و باید سه چند آن متشوش باشد در زجاج مطین با تش نرم بخوشاند پس قطعه
 مس در آن اندازند نقره را طلا جدا شده بر بالا انده بر مس ملحق میگردد و طلای بهیشتین میگرد
 در امور معالجات جهت بردن گوشت و بهن و حکم و جرب غیر متفرج در آن انا راجله مستعمل است و در
 اعمال طریق تخیم بنایت مشهور دانسته اند زاج لاری که زاج سیاه گویند و آن چون اشیای را سیاه
 میکند از نیچته این اسم بخوانند و الا رنگ او بایل نبردی و سبزی و بعضی سحر است و خبر او را
 بجز و شوره صاف بسیار نرم ساییده بقرع مطین و ابینق تقطیر کنند یا در لیک رنگ و خاکستر باقرع
 غیر مطین بمل آورند و گویند در قرع زینق نیچته ازین آب بعد از کثرت قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زینق را
 مکس بسیار د و جرب است و حسن الشهر در دستور گرفتن آن در بنایت جلا و انصاع و مفتوح
 و محلول و بنایت سریع النفوذ و جهت رویانیدن موانع و در اصلاح معادن و نباتات ارواح معیدل و
 اند و طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند و چهار قسم دارد که سحون و دیگری محلول است ایراد نموده اند
 سحون دستور است که سرجوان را با سایون و اشون شسته از چرک پاک سازند و باب سر و نظیر و بنده
 و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که بشبه بابر شیم مقوض گردد و بجز و او را با یک و کبریت صاف زرد و بجز و
 سحون سحی ملین بر در سنگ ساییده نموده با عرق گوگرد خاک ساخته باقرع و ابینق تقطیر نموده مقطر را
 تاسه بار با نقل ساییده تقطیر نمایند تا بزرگ عقیق مشامه گردد پس مقطر و نقل بر یک با باغی ششی استعمال
 نمایند و بعضی تقطیر او را تا مفت نموده اند و حسن المغیث که از محلول او گرفته میشود و آب نمیده و
 صد و سبب انتقال باط الحلی و دخیان و ساییده در کینار و صد انتقال آب بهفت دفعه بریزند و داف
 یا در خاکستر گرم بگذارند و بعد از خروده ساعت بجز حلقه صاف نموده حصه دیگر را بریزند و هر حصه پنجاه انتقال
 در انتقال است املا در نهایت احتیاط بجز حلقه صاف کنند که اصلا جرم در آن نماند و این آب سیاهی
 است پس از شرمق و مغول و کس البیض و نوناد و صند اقایی بالسویه با هم بکوبند و در وزن سیاهی
 نموده از آن آب اضافه کرده در شیشه جای داده شیشه را بکوب است حکام فرموده سه هفته در سرگین تازه است
 و زن کنند تا اجزای شرمق گشته اثری از شرمق نماند بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند طریق چهارم
 ساختن گل حکمت و ادویه مصنوعه صفت گل حکمت جهت استحکام فروع و
 آتش از گل کوزه گریا که خاک رست گویند باید از یک پاک کرده و آب جل کنند تا رقیق شود و در آن
 و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر برهم زنند آجر گویند به نچه سرگین
 الحیدر نیچته گل خطی موز مقراض کرده باب ملک برشته شمشه دیگر که موفت مذکوره بهتر است تمام

دانسته است مری مقروض ملک طعام ز قال خطمی خشت الحدید پست تخم مرغ کلکس بر یک بجز و کلک بالیزه
 و دوزخ و فتنه و دیگر که دوزخ و فتنه و کثیرا اثر است و مکر و تیر به رسیده خاک کوزه کری را با قدر
 گاه که بیده و نمک مسحق و خاک ترنجب آب خمر کرده استعمال گنجانده و روح الحکمته جبهه
 اصل و غیره بنیات مستحکم است و مولف کتاب سیکل که حاکم باید باشد مستحکم ترین چیز دانسته است
 خشت الحدید و یک را با ناصف با خون گوسفند سرشته استعمال گنجانده و خمر گوسفندی تخم مرغ و
 گاهی آب سرشش کرده و گاهی شیر و بنیات مستحکم مشاهده نموده است و در شد و صل قدحین و ترغ
 و انبیک ملک مسحق با سفیدی تخم مرغ و گنجینه باب سرشش و پستور با سفیدی تخم مرغ و یک بسیار
 از موده است و پستور ملک آب ندیده باز ده تخم مرغ مستحکمترین اشیا است خصوصاً چون
 ملک را با قدری پیله که نه نرم که پیده باشند و بجا سفیدی تخم مرغ و زرده آن شیر در جعبه ندر کرات
 بدل میشود و در ششم بنیر در اتصال جنی شکسته و غیره مگسورات از اجار و زجاج و غیره با بر نه است
 که هرگاه صد میان چیز رسد موضع دیگر شکسته مکان موصول بان نکند و در عجل شجر زینت پاک
 بست خرد و دو کرد و دو جزو با هم ساینده در شیشه مطین بطین الحکمته که سه مرتبه مطین کرده باشند تقدیر که
 نصف شیشه محلو کند باید کرد و در دهن شیشه را با صاف روح الحکمته دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن
 کل حکمت نیز بگذرد و در دیگر ملک یا خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش تندی بقدر و شیشه زرد
 زاده از آن پنج روز تحت یک بر آرد و زرد بعد از سرد شدن و یک و کوره شیشه را ببرد و آن
 در این نسخه است شجر مصری خوانند شجر هندوی سیاه و گلد مسادیت و چون
 بار و زاده از آن سخن داده آتش کینه و در هر دفعه زمان آتش قدری بنیزانند تا چهار پنج روز
 رسد ثابت گردد و از اسرار مکتومه است شجر رومی سیاه و دوازده خرد و گلد و شیشه
 جزو با هم بماند و پنج جزو زیر شجر سرخ اضافه نمایند و پستور که نه کور شد معمول دارند شجر
 طامانی سیاه را با مثل آذر سخت ساینده محل آورند زنجار اصل او از سیر که است که صفیاح
 مسنن در سر که تند گذارند و باید یک ساینده تا بدیر مس از سر که حل گردد و یا صفیاح را سر که پاید
 در مکان نناک دفن کنند زنجار الصاعقه که جزو براده مس با شیب یاقی و بوره سرخ
 از ملک السویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس با سر که تند بمانند و هر چند خشک شود باز با سر که تر کنند
 ششم دیگر که الطف اقسام است راحت منسول را با مثل آذر و شاد و مسعد بسیار نرم است
 دوازده از آن قطرات سر که بسیار تند بر و چکانده سخت کنند تا مثل خمر گردد و پس رود و با پیاز

نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز به دستور سابق بسازند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زخم
 کرد و محل را سخت که عبارت از مس سوخته است و روغن شمع نامند و یک طریق آن در فصل احراق
 مذکور شد و دستور دیگر آنکه مس را صیقل بسیار رقیق کرده در روغنی بر روی هم چیده بقدر عشرين گوگرد
 و نمک با آن صفت بر صیقل و باین آن پاشیده و درین دیگر استحکام کرده بکهنه در تون بگذارند تا
 مجموع سوخته شود و هرگاه زودتر خواهند مس باید گذاشت و بکبریت و انزال آن را بر آن پاشیده
 در سر که قطعه نموده و بدستور تکرار عمل نمایند تا سوخته کرد و محل سفید ارجح با حراق و بقیقین
 میباشد اما احراق باید قلعی یا سرب را صیقل کرده در ظرف سفالین مطمئن در تنور یا تون احراق
 نمایند و بدستور سرب را در ظرف سفال گذاشته یا کچل آهن برهنه تا مانند خاکستر گردد پس در
 یک یا کوزه سفال مطمئن کرده یک روز آتش رحمت آن کنند تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود
 باید قدری مس که کهنه بر آن پاشیده بکهنه بگذارند و اما قلعین باید بر صیقل قلعی و سرب و انگور
 را با دانه او کویده و مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشت تا همه آن حل گردد یا صفت او را سورا
 کرده و با انگور کویده آغشته در خم سرب بیاورند و درین خم را محکم کنند که بخار سرب دفع گردد و بهر چند بوم
 آنچه از سطح ظاهر او بر خیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفید آب گردد و در تحت قطعات او در خم سرب
 ظرفی نصب کنند تا هر چه از آن ریخته شود در آن ظرف جمع گردد و طریق دیگر آنکه در ظرف مشکب سفالین
 گذاشته و آن ظرف را در ظرفی که سرب بسیار تیز کرده باشند بگذارند و درین ظرف سرب را بسیار استحکام کنند
 که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشکب نفوذ سرب نشیند پس از سرب جدا کرده
 در آفتاب خشک نموده بپاشند و هر چه در ظرف سفال باشد و سائیده نشود باز باید تکرار عمل نمود
 محل آبار آن سرب با کبریت سوخته است و در فصل احراق مذکور محل سربخ و آن از حرق
 رصاص هم از سفید آب حرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه سفید آب قلعی یا قلعی و سرب را در تابه سفالین
 بر روی کوره آتشین و خاشاک گذاشته و قدری نمک بر آن پاشیده با آهن و کچل آهنی بر آن
 تا سرخ شود و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر میشود و چون بعد از اندک سرب او را در یک کوزه بر
 روی کوره گذارند و آتش در اطراف و تحت او از دوزخ فایز بکنین میگردد و عمل زر عفران که در
 آهن سوهان کردم را که در غایت ریزی باشد چید بار باب نمک شست تا سیاهی ذرایل که درین
 صاف غسل داده خشک کنند و باین او نشاء در حق مین کرده بر کوزه یا ظرف سفالین بپاشند
 مکان نمناک دفن کنند تا در دوازده یوم زرد مایل بسبز و قابل حرق میگردد و دیگر صفت

بعضی از اهل صنعت صد مثقال براده حدید را بدستور مذکور بسته در قرع مطین کرده مسکوا
 او نیز آب فاروقی اندک اندک در درزیند و هرگاه دود از او ظاهر گردد اندکی بول بچکانند تا جوش او
 فرو نشیند پس این آب را وصل کرده با آتش بسیار نرمی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب تقطیر گردد و آتش را تفت
 کنند تا براده مخلص و زعفرانی گردد و عمل سیلیمان فی که معروف بیدار آتش است و بفارسی دار شکسته
 نامند زیرین یک نود مثقال سم الفاروق مثقال و نیم مبالغه در ساییدن آن نموده بدستور شریف تصفیه
 در شیشه مطین نمایند عمل مداد که بفارسی مرکب گویند بخیزد و ماز را کوبیده در آب خیسایند و بچکانند
 تا ماهر گردد پس صاف نموده و بخیزد و در آن سیاه و بخیزد و دوده روغن کتان و مسک و بجزع صغیر عربی اضافه نموده
 بچکانند تا یکسان گردد و بسیار باید بر بنزد سجده که بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج باب رقیق کنند
 و اگر با ماز و بچکانند بعد از آن که مجد لایق رسد صاف نمایند بهتر است و دوده روغن تخم کتان و
 فقط و روغن بیدارنجیر و امثال آن بدل یکدیگر اند و طریق گرفتن دودها و فصل چهارم مذکور شد و باید
 دودها را در کسبه کاغذ تو بر نه کرده کسبه در خمیر کرده در تنفور خنکازی یا دوزخ خاکستر گذارند تا خمیر
 نچسبند و بدست سوزند و جری دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد و چه با آنکه چربی مفید مداد است
 و قسم دیگر صد مثقال مافوقی بنیر بسیار نرم ساییده در آسب بچکانند تا ماهر شود و تقویم برسد
 و بکندارند تا یک گرم شود و ده مثقال زنج سیاه کوبیده در لخته بسته در آن آب بدست مالیده لخته بندد
 و از صد مثقال تا دویست مثقال عربی را در آن حل و صاف کنند و دست مثقال دوده جری گرفته را در
 طرزی کرده و قطره قطره از آن در روغن برهنند و روغن را قباب بکندارند و هر چند مبالغه در بر بنزد
 آن کنند بهتر است و قدر صمغ دوجین آن ماز و باشد اصول است و اگر خواهند بر آن گردد و ده مثقال بنا
 اضافه کنند مداد و مال پس یک جزو دوده روغن گرفته با دوجین آن از زنج و ماز و دوزخ مجموع
 آن صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در گرفتن آن کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدر
 مداد و آب حل نموده استعمال کنند عمل بر امک آله مقشر بخیزد و ماز و دوی سبب نرم جزو و غوره خرما
 برنج جزو و بدست انار مثل غوره زردا و اگر غوره خرما باشد خرما خشک بدل کنند پس نرم کوبیده سه
 روز تا یک بچکانند و برهنند تا یکسان گردد پس زنج سفید و صمغ بر یک فن جزو و غسل کف گرفته بخیزد
 و نیم اضافه نموده و صابون زد و عمل یک مانند امک است بدون آله و چون دودا گداز شک اضافه نمایند
 یک المک مانند عمل شکار قسمی آنرا با بول اطفال قریب البلوغ ترتیب میدهند و طریق آنست
 بول را در ظرف مس یا دسته مس در آفتاب چندان برهنند که منعقد گردد و قسم دیگر آنکه بوره سرخ

سه بن و نمک طعام و نمک قلی هر یک یک پونز ساییده با شیر گاو پیش بخورند تا منقعه گردد و در ظرف
 زجاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آنرا با راسه بزرگ انداخته اند قسم اول
 از مکتوبات است و قسم اخیر مشهور و معروف است عمل هر یک به شرح دیگر که جوهر الصیقل نامند از خواص او است
 که هر چیزی را که با و وصل نمایند یا با او بشیرند از آب و آتش منقصل نگردد و اسرار مکتوبه است نیز تازه را
 ورق کرده بر نیت بر روی سنگ سطحی که آب ندیده بخته فرش نموده اوراق او را بهم پیوسته و بپوشانند
 بر روی و اوراق نیز که بر آتش بقدری که اوراق را بپوشانند و سنگ سطح دیگری بر روی آن گذارند
 و ده روز در آفتاب باشد و باید سنگ اعلی بسیار تعلیل باشد تا دهنه آن بحد کمال انشده شده مخلوط
 با یک گرد پس بپاشند بدستور فرش و لحاف از خاک ساییده کرده که منقعه در زیر سنگ بگذارند
 ریشسته سرخی و جری که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند و جری از آن ظاهر گردد
 باز باب نمک یک بپوشانند و بجای رسد که اصلا جری و حرقتی در آن نماند و کمال او در عدم جری
 و حره است پس مانند سرمه ساییده در شیشه صفت کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدی
 تخم مرغ که در شیشه بسیار بر نموده و کف او را گرفته باشد قطرات بر روی سنگ ریخته بپاشند تا بجای
 سنگ بالای سنگ زبری بپای پس قطرات آب که صاف بقدر روان شدن او را اضافه نمایند و قدر
 آب یک بجای باشد که چون چیزی را با او الصاق دهند در اندک زمانی شود عمل مرد اسنگ
 سرب را اگر اخته سرخ یا سرب سوخته بخورد او دهنش تا مرد و مغز و خون شود و در ظرفی که ده پس در سرب که
 اندازند و آنچه خوب سوخته و متعرج شده باشد جدا نموده با جو در آب بپوشانند بحدیکه جوهر گردد و
 مشتقی گردد پس آن جوهر کرده با هم در آن و نمک بپاشند و در آب خفایند هر روز بر نمهند و هر سه روز
 تیر آب دهند تا خوب صاف شود و اجزای خام در و نماند بعد از آن شسته استعمال کنند عمل سفید
 که در آن مرد اسنگ باید که مرد اسنگ ند که را در ششم سفید پیچید با باقی بپوشانند تا باقی
 مهر شود و ششم سیاه گردد و بدستور تجدید ششم و باقی نماند تا مرد اسنگ بحد سفیدی رسد و این
 سفید کرده او را سنگ اطلاب است و در قطع را بچه که بپزد زیر لیل و سایر اعضا در منبع عرق و سایر امار
 عمل کنند که بپزد رنده مانند بخور و شراب او بپزدی دل و دماغ و حواس و معدل و هضمی
 و محرک باه است گل سرخ بدستور ششم سفید و در ششم سفید و در ششم سفید و در ششم سفید
 همه باقیلی مشک و صابون از بند برهکی که در بخور بهتر از کشته است و در بخور و در بخور و در بخور
 بجز و حسن به دو جز و نبات دو وزن او به حدت بپزد و در ششم سفید و در ششم سفید و در ششم سفید

سنبل گل سرخ سنبل الطیب پنج سوسن کبود بهار نارنج گل سنجید کوفی نارنجک از هر یک یک جزو مشک
 قدر قلیل بسیار نرم ساینده است قهقهه نماید عالیه در باب نوزدهم دستور تافی مذکور است
 طریقی تخم در اصل صناعت و امور غریبه بدانکه علم صناعت علمیت تبدیل قوا
 اجرام معدنی بعضی به بعضی تا حاصل شود ذوب و فضا از سایر فلزات و از اکیما نامند و علم طلسمات
 که بان دانسته شود کیفیت نوع تمیز قوای فاعله عالی با مفعوله ساقه تا فعل غریب از آن حادث
 شود و از اکیما نامند و سیما علم تخیرات است و آن معرفت احوال سیما سیاره است از
 حیثیت تصرف ایشان که فواعل علوی اند در قوایل سفلی و دعوات و خوانیم و نجورات ایشان و تخیرات
 روحانی و غزیم جیان و معرفت اقدار و منازل مثل آن و سیما علم خیالات است که بان تصرف در
 خیال مقید کنند تا احداث شکلات خالی کند و در خارج موجود نباشد و در میا علم شعبه است و
 آن معرفت قوای جواهر ارضیه است و فرای آن با یکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوه فعل
 غریب صدور یابد پوشیده مانند که اکسیر نوره بعضی متعین الوجود است و از عالم قلب مایهت میدار
 و نیز بعضی از تجربین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب مایهت جیه و سیما
 نسبت بفلذات صحیح المزاج میدانند و سایر ارضیه و بجهت اصلاح عقل هر یک تدابیری چند مقرر
 ساخته اند و کمون موش از کلون مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف
 کلونی را اعضای بر شش صورت بسته بود و نصف دیگر بشکل خود باقی بود و شش را رئیس طلب نراه
 در اوایل حال نافی این علم بود و در آخر رساله در حقیقت آن نشان داده اند و بعضی را اعتقاد دانکه
 جزو تحقیق و ترکیب صورتی ندارد و خالص غیور اند و این عمل بی و یاتان است و صاحبان معرفت
 از آن بری اند و ظاهر آنست که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت با قتل و اعیال
 اکثر مستحقین و آه تبار به نفوس قدسیه و مخلوق با خلقت اولیاء افسرد
 اگر ام مفصل شمام جل شانیه صورتی نه چند و اگر نیند و بالآخره باعث بوار و هلاک انشخص گردد چه این
 علم کلید خزانه از خزانه ملک الملوک است و به ندرت اگر بیگانه بارگاه غرت بر آن مطمح شود و حکم و زجر
 دارد که کلید رباید و عاقبت حال سارق چنین درگاه معلوم و لهای آگاه خواهد بود و مجرد ملاحظه جنبه
 متداول بدون استاد و ماهر بر این علم گردیدن محض سودای خام بختن است چه در این فن
 با محال متوجه و افعال مشکله است و خبر نیات او ممکن التصویر به تفسیر نیست و فی الواقع اگر فسخ آن
 بنایان عالم با عمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کند و رمز را نیز آن مخلقت

است و احاطه بر جمیع امکان ندارد چه اگر موز جمیع اهل این علم بیک نسق میبود هر اندیشه و فزنی بود
بلکه اصطلاح خاص بر آن صادق میآمد و اگر رسائل از تالیفات غیر عالم عامل باشد بدیهی السطلاح خواهد بود
بلکه شرط اعظمش ابدی اعمال مخصوصه است از صاحب این فن و تکرار عمل و خدمت عارف آن و اینکه
بی بضاعت با عدم اطلاع بر آن کتاب ترقیم اصول کلیه نمود سبب آنست که اکثر اعمال اهل صناعت
طبیعی در بعضی اوان ضرور میشود و تدابیر بعضی از ادویه یا اعمال مخصوصه با حسن و جوده ممکن است و چون
در طریق تالیف تحفته المومنین مطالعه اکثر رسائل مقبره این فن شده و بعضی ادویه را تدابیر بطریق اهل
فن نموده بودند بنا بر علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشیده تا اخوان
عالم امکان را بدین تحصیل کتب متعدد علم بر اصول و اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر
طالب اعمال خبری باشند تحصیل عامل آن کنند و از مطالعه این مجموعه تواند مدعی لاف و گداز را
از موده و بغیر مکرار ایا آن بساطت ندلیس سرمایه معیشت خود را سوخت و این طریق مشتمل است بر پنج
حل و سه عقد و خاتمه حل اول در بیان حج اصطلاحی این فن و بعضی از اصطلاحات ایشان
حل دوم در قواعد تقطیر و تصفیه و تنکین و مانند آن حل سوم در بیان آلات مخصوصه عمل
صناعت حل چهارم در قواعد گرفتن بعضی از آبها و تخمیر و تبخیر و سایر تدبیرات اجزاء حل پنجم
در بیان بعضی از خواص فزادات و اصطلاح آن و آنچه بان متعلقست عقد اول در قواعد تقریب
عقد ثانی در قواعد شبیه عقد ثالث در قواعد عمل مردارید و اعمال متفرقه خاتمه در خطوط
مرزوره حل اول در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارت از جزو اعظم اکبر
است و اختلاف بسیار در آن واقع شده چه هر یک مهره این فن خبری را در مطلب خود جزو اعظم دانسته
تدابیر نموده اند تا بحد جریان و نفوذ و انصباع رسیده و قایم النازگشته و نزد بعضی حجر عبارت از ستر
افسانست و اکثر اهل صناعت در آن متفق اند و نزد برخی عبارت از زیرق و نیز جمعی عبارت از کبریا
است و تحقیق پیوسته که بدیهی این دو اصل را فعل و مبغض و محر را عمل تحمیر است و شکی نیست که
هرگاه اصل بار و قایم النار و گدازنده گردد قبول صیغ و اصل جار را رفع اشتغال و تسویه شود و از اصل
منظرات میگردد اندک جهت اصطلاح آن و ترتیب آثار مذکوره هر یک از اهل این فن آید و از
وضع نموده اند در طریق تدبیری بیان کرده اند روح عبارت است از اجزای اجسام که در آن
بوده نفوذ و صعود و غوص غیره آثار از و اندک مثل احراق و تجمید و تلیق و تصلیب و مانند آن و هر
لطیفه بسیار غایب باشد نزد ایشان سخی بود است مانند جوهر زینق و کبریت و جوهر زینق و کبریت

و اطلاق و تشبیه و مجاز عبارتست از اجزای کشف اجسام که قابل وقوع بنا بر روح باشد و هر جسمی که از
 اجزای ارضیه سجد از اطراد و غایب باشد مسمی بحید است مانند منقرضات نفس عبارتست از جسمی بحسب
 لطافت و کثافت سجد وسط بوده یا به الاربطا روح و حید تواند شد و واسطه جریان اجزای لطیفه صفا
 در اجزای کشفه قابل حید تواند گشت کبریت احمر عبارتست از اکسیر شمس چه در زنگه سرخ میباشد و از
 علامت خاصه اوست ورق شجر الطور موسی سر انسان است اصل یار و زینت است اصل
 حاکم کبریت است و اول را انشی و ثانی را ذکر نامند قهر کنایه از نفوذ است و او را اول نیز گویند
 عطار و عبارتست از روی تو یا که بشیء باشد و ثانی کنایه از دست و بعضی سیما یا نیز عطار نامیده
 اند زهره نخاس است و ثالث عبارت از دسمس ذهب است و بر این عبارت از دست مرخ حید
 و خامس نیز گویند مشتری قلعی است که حاصل بعضی باشد و سادس کنایه از ان است و رطل
 سرب است و از سبلع مراد اوست عقاب فوشاد است علم زینت است و س کبریت است
 اطلاق عبارت از اقامت یک معدنی و ضایعی و تکرار و تهوره و تهوره و فوشاد است و فوشاد
 اقسامی عبارت از فوشاد ریت که باب حق نموده و در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه ان صعود نموده
 بر اطراف ظرف نشیند رص عبارت از ماده اکسیر است که حق و تنفید و تشویه و غیره اعمال بران
 جاری سازند و حجر اسود موسی سدر است و حرافت مکتوب است و تلمیسه و تهوره است
 حل و ویم در قواعد تقطیر و تصفیه و امثال آن تقطیر عبارتست از اخراج مایه لطیفه اشیا
 و تصفیه آن اعم از آنکه بجز علقه باشد یا بدستور قرع و انبثق اما جز علقه است که از چشم فیلدستی
 ساخته یکطرف او را در ظرف مایعات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی بهنجی که ظرف مایعات در ظرف
 خالی شرف باشد تا صاف او را فیلد جذب کرده و ظرف خالی آرد و اما دستور قرع و انبثق است که اجزا
 سحوق را در قرع مطلق کرده و انبثق را بران وصل و رعایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند
 و لب کوره را با قرع بگل حکمت اندوده و منافذ شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر
 شعله نرسد و قرع را بایل و غیر مستقیم با نصب نمود و آتش در زیر قرع افزود و یا آنکه قرع را در یک
 خاکستر باریک نصب نمایند و در تحت دیگ آتش افزودند درین صورت اگر قرع مطلق نباشد مقدور
 انداز وجه یک و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن قرع اند و از شرط تقطیر است که آنچه در قرع
 بریزند کمتر از نصف قرع و زیاده بر و نشت آن نباشد و آتش را در آخر تنه کنند و دیگر آنکه مادامیکه
 در قرع بکلی که قرع با کوره اندوده باشند رغب نگردد و آتش کشند و قابله را با انبوبه انبثق محکم نموده

قابل را در ظرفی که آب داشته باشد بگذارند تا از تندی خشکند و علامت انتهایی تقطیر رفع بخار آب است
 است و در تقطیر مایعات حاده باید که مایع مذکور را یا ده بر ربع قرع نباشد و آتش آن در غایت نرمی
 شرط است که سجد چوبشیدن نرسد بلکه باید که گلوی قرع در دست کسی باشد که هرگاه شروع چوبشیدن
 کند از خاکستر گرم توان برداشت و بعد از مرف جوش باید گذاشت و طریق دیگر در باب عمل روشن
 آبریزد کور شد تصحید از شرط آن توافق قدحین است و اگر لب هر دو سادی نباشد باید لب
 قدح اعلی خادی لب قدح اسفل باشد و در شد وصل بماند باید نمود اگر در شد تصحید کند و هر چند
 گلوی شیشه بلند تر باشد بهتر است و در استحکام دهان آن بدل جبهه باید کرد و باید کوره در بندگی
 متوسط بوده و در سه زوایه قریب لب آن باشد مانند سرخی تا تحت قدح و اتال بران زوایه شیشه
 و نقل قدح باعث باز شدن شد و وصل آن نکرد و شرط دیگر مراعات آتش است که تدریج زیاده
 کند و سجد از اظنه رسد مگر در تصحید زیرین که آتش نرود می را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث
 احتراق اکثر ارجاح صاعده است و در تصحید زیرین شرط است که بموضع وصل قدحین شعله نرسد
 تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل این فن بخلاف آن ذکر کرده اند و این سرست که حقیر بران اطلاق
 حاصل نموده چه آن ظاهر است و در غیر زیرین اگر بموضع وصل آتش شعله نرسد بهتر است و باید بعد
 سر شدن کوره قدح وصل را بکشایند و از بخار حاره آن اجتناب نمایند و شرط دیگر بماند و سجد
 ارضی است و اگر تحت ظرف اسفل سطح و اعلی مخروطی باشد انبساط چنانچه شکل اتال محلی از آن
 است قشویه تیسر از ان عبارت از تحقیق است و دوس نیز گویند نباید که آتش آن سجد تصحید
 نباشد و اجزای لطیفه از کثیف جدا گردد بلکه بقدر امتزاج و طبع نباشد مثل عمل شجر و دومی از ان
 عبارت از تعلیه است که بعد سجد ارض و قشیه با بهای مخصوصه قدح قشویه بکل حکمت اندوده
 در خاکستر گرم گذارند و چندان سجد نمایند که رطوبت آن تدریج زایل گردد و شرط است که حرارت
 آتش سجدی باشد که ارض و دکنده قشویه در تنور است و قشیه در زبل و اتال آن در
 جمیع آن مراعات باید نمود که سجد تصحید نرسد و شمع عبارت از تدریس اجزای کسیر سجد
 موم بگذازد و بر روی صدف منبسط گشته و دکنده و شرط آن قشویه و قشیه و سجد بلخ است و آتش
 متدل بکلیس عبارت از سهولت تفریق اجزای بهای مخصوصه که قابل سجد و نفوذ و سادگی است
 و اکثران باتش می شود و اختلاف شرط آن باختلاف جسم بکلیس چه بعضی محتاج انبساط است
 تندی که چند روز مستم باشد مانند قشر البیض و بعضی اصیلک بجز افراط نیست و اصل باریت

از سیلان اجزاء جامه و ان بنداده و هوا رطبه ستمه صورت پذیر است مانند حل نوشاد را
 با بهای تند مانند ما، الفاروق و عرق که گردد محقق عبارتست از جمعیت و انتقال اجزاء و ان صند حل
 و پیوست و حرارت و یابرد و پیوست صورت پذیر است تعقیب عبارتست از تفتین اجزاء در زبل
 و امثال ان و شرط است که دست جاه تفتین سجدی باشد که اطراف طرف تفتین زیاده از یک شش
 حایل گردد و باید بعد از هر هفته تجدید یل کنند و نهایت آن چهل روز است و باید که یک روز قبل از گذشتن
 طرف تفتین چاه او را از زبل محو سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر طرف دیگر را بگذارند و اگر دو چاه نزدیک یکدیگر
 ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تیز زبل یابد و او نقل سچاه دیگر کنند تا طرف مذکور سرد شود
 قاعده حل اکا سیر کی است که تفتین محلول گردد چنانچه صاحب سبکی و اکثر مجربین ذکر نموده
 اند باید اجزاء را اکسیرا در باون فرج سحقی بلین نمود و از ابهای مخصوص هر یک از اکا سیر اضافه کرده
 تا بقوام غسل غلیظ رسد و بر روی تشک خشک تر تا شبانه روز که گرمی خاک ستر یک قرار باشد باید سحقی
 نمود و با سحقی کش بر بند و هر چند خشک شود از ان آب قطرات بران ریخت تا ریح اجزاء از ان تنقیه
 شود و در تشویه و سحقی خشک گردد پس مثل غبار سائیده در شیشه غیر مطین کوچکی کرده و دهان شیشه را
 به خمی به بندند و در چاه تفتین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته ده یوم تیز زبل دهند و علامت
 ختمی حل است که محلول شفاف و بیحرم مشاهده گردد و خلاف آن دلالت بر نقصان تدابیر اجزاء
 خواهد داشت و یکی حل نه دوات است که شیشه مذکور در دیگ و طبقه گذارند که تحت دیگ اعلی
 بنوا خنداشته محلول از سر گین کبوتر باشد و قرع حل تا انتها گردن در ان پنهان بوده و دهان او باز
 و باید که سر گین همیشه نمی داشته باشد و هرگاه خشک شود ابی بران میاشند و دیگ اسفل بر آب
 و لب او متصل به تحت دیگ اعلی بوده انبویه از فی و غیران مابین دو دیگ تعبیه کرده بکل حکمت شده
 و اصل هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای
 دیگ اعلی سر گین کبوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ انبویه بریزند و دهان انبویه مسدود
 کنند تا مانع خروج آب باشد و درین صورت تا سه هفته حل میشود و آنچه حقیر تحریر نموده است که اجزاء
 یا بس از هوای بار در طب حل میگردد و نه از هوای حار رطب مگر آنکه به دن شیشه در ظرفی گذارند که
 انبویه در ان تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشاد در شاهد نموده است و طریق افست که نوشاد در
 دیگ مخصوصه یا به تنهائی سائیده و بر روی سنگ مسطح یا کاسه فرج مسطح منبسط کنند و در زیر
 آن دار و سر و ابهای گذارند و روی آنرا بستاری بپوشانند که چیزی داخل نشود و در صورت

در اندک زمانی محلول میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح فرنج منبسط نموده مجموع طرف را بهشته کلاه
 بنشیند مستحکم پوشیده در چاه تعین یا در دیگ زبل و در طبقه یا در خانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا
 از منافذ حرارت و رطوبت آنقدر در آن تاثیر تواند بود قاعده عقد است که محلول را در قرع بلند نگذارند
 کرده بر دهن قرع پاره از نشسته شکسته که مسادی لب قرع باشد یا چیزی چینی شکسته نصب کرده یا
 آب ندیده و نمک کلین السویه که با سفیدی تخم مرغ سرشته باشد محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند
 و باید بقدر چهار انگشت خاکستر تحت قرع باشد و اطراف آن بدستور داتش زبل در تحت دیگ
 برافروزند که طلایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در رگهای قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون
 عرق بر طرف شود علامت عقد است پیش از آنکه رانشسته معقود شب برب غلیظی ملاحظه میگردد و چون در
 ظرف چینی گذاشته بجزئی نازکی بپوشانند و با قلاب بگذارند باندک نشیمنی منعقد میشود محل سیوم
 در میان بعضی آلات مخصوصه اهل صناعت صفت حمام ماریه دیک مین بر کوره نصب نموده
 سه پایه از چوب در او گذاشته طرف مخصوص حل را بر سه پایه نصب کنند و آب بقدری در دیگ بریزند
 که چهار انگشت فاصله او تا تحت انفرط بماند و سرپوش دیگ را باند و غیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون
 نیاید و آتش نرمی بر سر گین و امثال آن برافروزند بجای که آب را بجوش نیاد و ده بخار کند و هر روز
 یکبار باید و روز یکبار سرپوش برداشته آب گرم بقدری که تجلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور
 را نصب نموده و سنگ گرانیتی بر روی سرپوش بگذارند تا در عرض دوسه هفته حل شود و صفت
 بر روی مینهای بقدر نصف کوی شکل پخته خور کنند و از خاک سبکی که آن گردیت که بر روی کوزه آید
 و کوزه گرمی می کشند بعد از آن که در موضع مناک بخشکی آن بماند و هر چند پیشتر باشد مسبوک بهتر میکند
 و وسعت مناک باید و چند آن قدر مسبوک باشد و مناک باید بقدر از زمین مرتفع باشد تا گدازات روی مسبوک را
 بالات آهنی جدا توان نمود و یکد و انبوه آهنی که یکطرف وسیع دیک طرف تنگ و سنج باشد یا از
 در کنار مناک مذکور بدستوری نصب کنند که چهار انگشت طرف پاریک انبوه و وسط
 آن مرتفع و مجادی حاق وسط باشد و دو عدد دوم جدادی بر طرف انبوه و بسج نصب بایند و در
 بلافاصله برای شدید و از دو وسط مناک از فوق تواند شد و چوب بدین شک در جواب مناک
 برافروزند تا شعله از خارج مناک بسبب رسیدن داخل مناک مذکور گردد و آنچه در مناک مذکور
 شود و سبب که بجهت صاف کردن فقره داخل میکنند باید سه حصه نموده یک حصه را چوبه که از فقره
 باید اصاف کرده بعد از آنکه از دوسه دفعه غلطیدن علت او را اضافه نمایند و بعد از آنکه او را

کشنده که از غلطیدن و چرخ زدن بایستد و کثافات روی او بدخات رنغ نمایند و سگون مسبوک باشد
 باکی و صاف و عدم کثافات او است و عدم امتزاج و عدم گدازنقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند
صفت خلاص آجر هشت جز وزن زرد که بطریق توتیا مغسول نموده صاف او را با نشی منقذ کرده
 باشند و در جوهر گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد و در جوهر گل سرشری چهار جز و نیک علام چهار جز و جوهر
 رانم ساینده باب غیرتری کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته طلا می مغسوش را ریزه کرده در آن
 حل فرود برده قدری از آن کل بر روی آن ریزند و سر پوش کوزه را با کل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه
 نکل گرفته بعد از خشک شدن گل در کوزه کوزه گری یا آجر نری بگذارند و هرگاه ناصاف بیرون آید
 تکرار عمل کنند تا بحد نرمی و رنگین که مطلوب باشد و کشنده کی ناصافی رنغ گردد **صفت قالی**
 کسب البین چون بسره که حل و جبر کرده هر نقشی که کشند زایل نگردد و دیگر آنکه باز در سر که گذارند و در زایل
 آنکه حکم صفت و سب مغسوش گرمی را تا نصف بسطری انگشتی کل حکمت گیرند و طلا می
 مغسوش را خورده کرده با سه وزن آن تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده بر روی آتش زرد قال بجا
 تا دو آن از سیاهی سفیدی رسد پس در ظرف فرجی ریخته صفیاح مس در آن افکند و در بنیوت آنچه
 از نقره بان مخلوط باشد بر رو تیزاب آمده بر مس ملاصق میگردد و طلا می صاف و تحت آن طرف جمیع
 میشود و هر چه از سایر سنگات با و مخلوط باشد به تحلیل میرود و تیزاب فاروقی در دستور سیم مذکور
 شد حل چهارم در گرفتن بعضی از آنها و تدبیر آخر در تبخیر و تحمیر بعضی از آن **صفت صیاه**
 از آنکه امیت که راجع شکل کبریت کنند و غایب گردانند و در عمل شخرف خود اعظم است و باعث
 جریان و ارض هارب را عقد کنند و معقود را جاری سازند و شیش نماید و از کتاب بجز به نقل شده
 و از تجربیات دانسته اند برگ و کل و فلز اباموی سرب با سوسه تقطیر کنند و بان تسخیر شود نماید و بدستور
 ملح القلی و نوشادر و انزروت از هر یک یک جز و در سر که حل نمایند و فعلی و غفلت تر و مورد تازه از هر یک
 ده جز و با سر که مذکور ساینده تقطیر کنند و با مقطر آن از آنکه تسخیر شود و با عاده تقطیر نمایند تا
 چند دفعه در عقد ارض هارب و شیش و جریان بعدیل دانسته اند آب و دیگر که سستیه آن شخرف را
 حل کنند و در نقل شتری بمربطه اعلی از تجربیات شمرده اند از براده حدید و براده نحاس که مزوج با یکدیگر
 نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سر که تقطیر کنند و چند بار تقطیر نموده تکرار تقطیر کنند و نیزه
 اکثر متطرک زعفران الحدید با سر که مائل شتری است آب و دیگر زاج زرد را با سر خندان او سر
 بزرگند چنانکه کبریت در بیتی و صاص سید تسخیر بعدیل است و باید که بان تسخیر و سحق نمایند

آب و دیگر بوره سرخ و بوره ارمنی را با سفیدی تخم مرغ سرشته در کوزه سفال بپزند و تا
 نه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با خنظل یا السویه تقطیر کنند قطره که در جمیع اجزاء حاصل کند و در تقطیر او سا
 معادن و الحاق و ضعیف این شیره نیز از مجربات دانسته اند ایضا کبریت زرد با ده وزن آن آب
 اثل تسته نموده هفت بار تقطیر اول را بطون رابع سازد ایضا پوست بخیخ لاج و ده خرد پوست
 موردان هر یک یکبار تقطیر نماید هفت بار نماید ایضا گوشت حلزون را با مثل آن نوشاد در
 آن کبریت و سدس آن نمک حق بلین نموده تقطیر کنند در عقد زیت و افعال غریبه در مشتری از مجربات
 دانسته اند و همین السیف چون قلی را در سرکه حل نموده بخر علقه صاف کرده یا تشش عقد نماید و منقود
 را با زرده تخم مرغ بخته مرغ فرج کرده با زای هر عددی است در هم نوشاد و اضافه نماید و پیش برده و
 بگیرند و قطره اجزاء و نقل معادن بعدیل و چون اصل حار را با آن حل کنند اصل یار در انابت کند
 و اگر نوشاد در انابت باشد قویتر است آب و دیگر چون بیدانچرا با خردل سرخ و سیر و طلق مخلوب
 تقطیر کنند سادس سلی مرتبه اول رساند و مجرب نموده اند آب و دیگر سسی با مار الاحمر و در تخمیر اکاسیر
 مستعمل است و قد زنج زرد لاریانم سائیده با دوست در هم سرکه بسیار تمه در شیشه یا در ظرف
 مسطین مزج کرده بر روی تشش بسیار نرمی گذارند تا سرکه رنگین شود پس بخر علقه صاف نموده تا پنجم در
 زنجار و پنجم در هم زعفران الحیده و دو در هم شب یا و یک در هم شحوت در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار
 گرم یا در خاکستر گرم گذارند تا یک روز تمام پس بخر علقه صاف نموده استقال کنند آب و دیگر سسی با مار الاحمر
 و تقطیر آن باعث سفیدی کبریت و زینج و موجب جریان و کلیس طلق و زینج دانسته اند که طلع
 شب یا جانی نوشاد در بالسویه نرم سائیده تقطیر نمایند آب و دیگر سسی با مار الاحمر است تقطیر آن با
 ده بار دوده وزن آن عید مصلح را انابت و جاری کند و چون زینج غلیظ را با آن بلع و منبر عقد نماید
 یکبار زعفران الحیده را با دود خرد و نوشاد و نیمه و بلع القلی و نیمه و زنج زرد و محلول در سرکه صاف آنرا با
 سفید کرده با شسته مجموع را با سرکه تمه بوزن پنجم حق نموده تقطیر کنند آب و دیگر سسی با مار الاحمر
 لا یخترق است و در جمیع اجزاء و اجساد و نباتات ارواح بعدیل است و در عمل قمری و سسی مستعمل است
 کلس البیض با دوزان او نوشاد در مسطون معقود سحق بلین کرده در ظرف مزج که شد و صاف نموده و با شسته
 یکشنبه روز در تشش زبل گذارند یا سرکه مذکور در ظرفی گذارند که چون بسیر شود بخر علقه صاف
 آن نماید و صمد شود و وصل را محکم نموده بر تشش گذارند سجدی که ظرف در دود سوسه با شسته
 شود پس اخراج نموده بوزن در آورند هر چه کم شده باشد نوشاد و اضافه کنند و بپزند و در

گذارند تا به باره اگر بجای آتش زبل در تون جام گذارند جایز است بعد از آن نرم ساییده بنیاده
 مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر کنند و نقل از انقدر نصیف او نشود و اضافی نموده باز با آتش
 گذاشته پس سخن نموده بدستور حل کنند و تقطیر نمایند بعد از آن نقل را با مقطر اول دثانی ساییده بار
 سیم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر شود سر خاص را اجابت را چون خواهند تصفیه کنند باید
 در آب لیمو حل نموده بجز غلظت صاف او را جدا نموده بچشمانند تا غلظت و منجمد کرد و یاد را قلاب بنجر سازند
 و بشبوب و املاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند و سر نوشا در جهت عمل قمری بالمسویه یا املاح نمایند
 القلی و ملح اندرانی تصفیه کنند و در عمل شمس باز غفران آلوده و باز بنجر و انچه او را محکم کند بدستورات
 ملح ملک طعام را ساییده در کوزه کرده در کوزه گران بگذارند و مادامی که بوزن در آرند
 و نقصان در آن باشد باید اعاده آتش بسیار کنند و علامت ثبات او است که نقصان وزن
 محسوس نکرد و احراق او چنانست که چندان آتش در سخت دیکه کشند که ملک از جستن او باز آید
 بدستور حل املاح و شبوب و بوره و تکار و شوره و زرد البجر و زجاجات باید نرم ساییده و در شانی
 گاو یا در روده کرده در مکان نمناک گذارند یا در یک آب گرم او بنجه بنجر حل نمایند بدستور
 نوشا و در پنج جزو ملح القلی را با یک جزو نوشا در مسد ساییده با آتش نرم تشویه کنند و در حین
 تشویه سخن بلیغ نمایند و بدستور یک جزو دیگر نوشا در مسد ساییده با آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه
 ملح حق بلیغ نمایند و بدستور یک جزو دیگر نوشا در اضافی نموده اعاده تشویه نمایند تا مسد مخلوط گردد پس
 بنیاده حل کنند و بعد از حل چون بنجه شود ساییده استعمال نمایند و در نیفت در حل طلق و سایر
 اعمال عجیب الاثر است و چون عقاب باب حرور ببلطه طنج دهند ثابت گردد و کمر نوشا و در حین
 نوشا در صفات سفید با مثل آن زاج زرد لاری و شتران زکار تصفیه کنند محکم گردد و بدستور
 زین را با شتران ملح القلی با قطرات سرکه ساییده تا پدید گردد و در ظرفه او را بر روی خاکستر گرم که
 در دیکی باشد یا آهک که در تحت آن دیکه آتش کرده باشند تا از گرمی نمایند باید گذاشت تا طوبت
 سرکه زنج شود و با استملی حرکت دهند تا چید متفرق بجمع شود پس با شست با شتران شوره بدستور با سر
 ساییده شوره را به شستن از آن دفع نمایند و این را شقیه گویند و این عمل باعث پاکی و دفع سیاه
 عید میگردد و پس با نصف آن نوشا در نصف آن ملح القلی حق بلیغ نموده از آنجا که سر شش و لیمو
 نموده تصفیه کنند و بعد از آن بدستور با انرا اندک ساییده اعاده تصفیه نمایند تا به بار تا مانده
 با سر نموده گردد و اکثر تصفیه است و مرتبه است که با ششهای مخصوصه جهت ثبات تبریر نمایند و

سه مرتبه جهت نماز با سایر ارکان در اکثر امور قری کافیت اما تحمید عید چنانست که مصدق مرتبه
 ثالث را تا نصف آن کبریت اصغر و ربع اوزان زرد مقدس مصدق و ثمن او نشد در محرم حق بنیاد نموده
 باورشش تکلیف پس بدین لحاظ بسیار دیگر تصدیق کنند و در هر تصدیق تجدید یا جزای هر که نمایند یا عید
 مانند شجرت مسدود گردد و این در امور شمس شرطت و انشس این تصدقات نرم تر باید تا باعث انقباض
 و سیاهی کبریت نشود اما تدریج تکلیف است که بعد از تصدیق آن در قوع مطین کنند و یکوزن و نیم
 تیزاب فاروقی که در طری سیمم مذکور شد تدریج در قوع ریزند که باعث شکست قوع گردد و در هر گاه
 زینت از آن بکوشد آید و در اوزان ظاهر گردد و قطرات بول تا بقدر دوسه مثقال بریزند که از جوشش باز استند
 پس اینقی بران استوار نموده خاکستر که چنانکه در قاعده تقطیر باغات صادره مذکور شد در تقطیر نمایند و چون تیزاب
 تمام تقطیر گردد و بعد از تکلیف شده که در این امر جهت سهولت تصدیق است پس یکس با جزای هر که تصدیق
 نمایند و تیزاب مظهر جهت عمل شمس از عطران الحدید بنیات سوزانست و دستور اب انست که براده حدید را در آن
 شستن بآب و یک جندین مرتبه کسبای آن زایل گردد و در قوع مطین کرده هم وزن او تیزاب مذکور را بخشد
 تدریج در قوع جوس و در آنرا تقطیر است بول کنند و بدستور تقطیر تا قی تیزاب نمایند و بعد از آن با شش تدر براده
 مذکور زعفران خشود اما عقده فرار است که آب صاف و آب لیمویی تند با ناصف و مسوقه انسی کرده بکفر و بعد
 را در آن انداخته بچوشانند و چهار جزو توبای هندئی نرم سائیده سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دوساعه بچوشند
 و چون خواهد از جوشیدن بسرو دبابی برادین کنند و بعد از شش هفت ساعت که چوشیده باشند نشینان
 در نرخی که بکرب نشینند و بعد از آن در نرخی کرده نشد در راداب حل نموده چند جوشش داده از آن
 قعدری که او را بپوشانند برادر نرخی در آفتاب یا در خاکستر گرم بگذارند تا هر چه توبایان مخلوط شده
 باشد تدریج نرخی گردد و اما که آب نوشادر سرخ و کبود گردد و باید بچندین دفعه و این عمل مجربست عهده
 دیگر فرامصفی را در بوتی کنند که در شش و لحاف آن سقمونی باشد و سر بوتی را در غایت استقامت
 شده وصل نموده در انشس گذارند بستر که تمامی بوتی در انشس نهان شود در اندک وقتی مصدق
 میگردد و مجربست و اگر بوتی آهنی باشد انشس است خصوصاً هر گاه اندرون او را بکلی بوتی اند
 عهده دیگر پوست انار تلخ و پیله او را که بیده زعفران الحدید را باب مصدق را بپایند و آنرا
 بس فرامصفی را در بوتی بس یا آهنی کرده از این محلول در آن ریزند و نشد وصل نموده انشس
 طلوع دهند یا بپزند بکفر از ناصف و در آنرا بپا که عهده فرامصفی مذکور شد و چون نقره با که
 بکفره آن که گوگرد را مکس نموده ده جزو فرار عقده نماید و مجرب دانسته اند و چون

سم الفار را با سوسیه یا دوجیدان بر دو جبهه سرخ متقشر سحر بلخ کند و بعد از آن اندکی ترشی الحاق
نمایند و از زنده گردد و با عدم اتفاق و قیام النار گردد و تدبیر کبریت اما بنفیس آن پنج است که بجز
کبریت را با پشت خور و غن کجید با تش نرم در قفس مطین بچون تا ابتدا کبریت حل شده در روغن
سرخ و نه مثل کبریت نوشا کار ساینده بدعات بر روی تشس تقیه بر روغن مذکور کند و سه بار بطریق
زیرین تصفیه نمایند طریق دیگر دو دوز نیشادر را با یک دوز غن نموده بک تر کرده بسوی بلخ خشک
کند و در ظرف مناسب است و در تشس مثل تشس تون گذارند پس بشویند و با نیشادر جود اعماده
عمل نمایند تا سجده که بر صفح دوز کند و آنچه دوز در هر چه بانگ کنند خواص نباشد طریق دیگر
شب بانی ساینده در جوف باد بجان ریخته در مکان مذکور حل کنند و با شب محلول کبریت را با ساینده
سفید و ثابت میکنند و با سوزن و نیشادر محلول در باد بجان بزمین اندازد و تدبیر سرخ زرخ
در قی بر اراق را بجز و با بر آن نمک شوی نرم بماند و صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرخ
در قی کرده و بر آن سرکه و نیم وزن آن روغن کجید با پیه تازه که بر روی تشس گذارند باشد
حفظ نمایند و زرخ و نمک شوی را اضاف کرده و جوش دهند تا زرخ منقذ و سیاه شود و بچوبی حرکت
دهند تا زرخ روغن و صابون شده زرخ منقذ بماند و تشس آن نرم باشد تا احتراق در جوهر زرخ
واقع نشود پس منقذ را که بیده و در ظرفی کرده و در تشس زبل ظرف را پنهان کنند که تدبیر و دو میکده
رفع جری او شود و باید در زری تشس شود و معات کنند که مصفح گردد و بعد از رفع جری صلایه نموده
در سرکه و بلخ القی بلخ و بند تا بقیه جری زایل گردد و الگه مثل عیار ساینده یا قدح مطین یا
قرع بلند گلدی مطین تصفیه با تشس بسیار کند که در روز استمرار داشته باشد باید که در تابهار او با
برف منقذ گردد و اگر در جبهه آن سیاهی باشد باید با غش آن نمک ساینده بر روغن کجید با پیه سرشته
بر سوزن تشویه با تشس نرم کند و با بر بلخ القی بلخ داده مکرر بشویند تا زرخ نمک شود و اگر با موم بالسیه
چند بار تشویه کرده باب بلخ القی بلخ داده بشویند رفع سیاه او بشود و علامت تصفیه او دوز و نکود
در تشس است و تصریح نموده اند که به تنهایی بجز دوز و بر لب خور و هر هفتی طرح میشود و از مکرر سبک
در تشس نقصان نمی پذیرد حل حیم در خواص فلزات و اعمال آن در تصفیه
چیزی بهتر از نمک بلخ نیست و بوجه باعث سرعت ذوب است و با ذوبیت باطنی است و حاصل
مکمل او با خواص سیاه کبریا و منقذ زهره و مزخ و شتری است و بهترین اقسام کلکس
و است که براده یا ورق او در تیراب نار و قی اندازند تا حل شود پس تیراب چیده اگر ده با نیک و ملحوت

نیز ای که باد باشد یا مثل نمک را می بایند و در بوی با تش زغال سرخ کنند و هر چند تش را دوام
 بیشتر باشد بهتر است بشرطی که بحد ذوب نرسد پس آب صاف بشوید تا نمک زایل گردد و از خواص
 اوست که کچر و او را سه جزو از محض ساینده مله می شود و چون مله را بر زهره که گرم کرده باشند طلای
 و با تش نرم گذارند تا زعفران شود و منصف می کنند جویت و ملین غیر متطرف او که متطرف گرداند کشت غلیظ
 و سایر بوم است که در آب پوره قدید کرده باشند پس غیر متطرف او را که اخته قدری بران باشند
 سرخ اندوز به نیت نرم کند و در حدید نیز نیت موثر است و شمس نیز زوب نرمی شتری سازد و طبع
 افغنی و زان سفید و نمک را فوسفات و هرگاه بران باشد و در آب ان بچوشانند عطار و از
 خواص اوست که چون خود کبریتی از دین شود سوس را با دل رساند و میوه را بعد از خودی طبع خود را
 بمرتبه سادس را و بدست برقی است که ساینده در کفچه استی یا به دهن شیر خجسته قدری که چهار انگشت برسد
 السیتد بریزند و بچوشانند تا دهن با تها رسد پس تش را اندک و دهنه را با تمام بسوزانند و مانند خاک
 سیاهی گردد پس آب نمک گرم بشوید و بعد از آن رقع و نیت یا سوسیه یا نمک طعام بایند و در کوزه مطین
 یک شبانه روز در تون یا در تش شبیه بان بگذارند پس آب گرم بشوید تا نمک زایل شود و بعد از آن با تش
 خشک کرده بدست و با مثل او نمک بایند و یک شبانه روز در تش گذارند و بشوید و تکرار عمل نمایند تا مانند
 برف سفید شود و هرگاه در کوزه گرمی یا در تش شبیه باد که تند باشد گذارند در سه مرتبه سفید
 میشود و از خواص مجربات است که خردی سی خرد اول را بر اربع رساند و تخم او با مار الاحمر بدست و رست
 که عطار و بعضی تقیه بر روی کنند تا خشک شود پس بایند و در ظرف مزج مطین کبسانه روز بمثل تش
 تون قشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او غبالی تیره گردد و علامت کمال اوست زهره کل
 ترشیه با مجموع توانق باشد سرکه و سماق منق زهره اند و زعفران حمره او می کنند بعد از آنکه صفیاح او را تافته باز
 در آن اندازند و چون آئینه و کلس البیض نمک یا سوسیه ساینده یا سفیدی تخم خمر کرده بر صفتی ان طلای
 کرده بعد از خشکی آن بگذارند زعفران سودا و حمره تو با لکویه بشوید و جویش یابی و نمک اندرانی و نوشاده را با تش
 زینخ مثل آن سسکه که تدفوسه تا چهار بار گذارند در آن زینخ تا صفیاح از او مکرر بایند و در آن زینخ
 سجدی که دیگر سرکه سیاه نشود و تقیه اوست و چون با نمک و گان او را بچوبد یا نمک و گان را که
 بمالند مفتت اوست و تخم باد بخان باعث سرعت ذوب اوست و شوره را فوسفات است و
 چون بعد از آنکه از بران اضافه نمایند و بدست و آب غالیس و در پستان سر بهیم نامند و آب
 تقیه حبیب معادن نیت موثر و بعضی است و طریقه را چون باغ افغنی و شب یابی ساینده

حل نمایند و زهره مذاب با صفیاح قهقهه او را در آو. ندانند از نذ و درازاله سحران مجرب دانسته اند
 و چون نخاس مذاب را فطیم فلفل کنند سفید گردد و چون طرطیر را با شوره کنند درخ سرخی مس
 و اصلاح نقره بیدلیت و آب خرنوب بطی باب موردنقی جمیع اجساد و ثابت کنند صاعد است
 شمس چون از عقاب خردی و از عود و خورش و لجان صفیاح بسیار رقیق آن نموده صفیاح
 را بر روی هم چیده بخلاف بر بند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس بهم میرسد و چون هفت بار در زیر
 بران تکرار عمل نمایند یکی برده از قمر و دود هر چند تکرار کنند تا بجا و شصت دفعه در مرتبه او باید فطیم
 و از شمس مگس نیز همین اثر آید و چون سرب را با نش تند بسوزانند که سرخ شود و آنرا تسقیه باب را
 و نظرون کنند در صفیاح شمس طلا کرده مکرر تا بماند باعث تکلیس او شود و مجرب تصدیق نموده که بخوبی
 شمس را چون بانه جز در قطره دوسه با تقطیر نمایند مگس و دود بهترین آنچه او را مرتبه رینی رسیده تسقیه
 و تشویه براده است باز از شوره از هر یک دود خرد و شب و صبح از هر یک خردی که باب مورد و دغلی
 با السویه سخی و تقطیر کرده باشند و تکرار تشویه و تسقیه و دوسه کشتی از روز در آتش شرط و دخاله گندم
 با نایه حفظ رنگ او میکند و مکان نماند زنگ است هر صبح چون بر صفیاح رقیق او بر آو
 رنج انوار ابرگشت پاشیده بگذارند یا براده مع القلی یا زرنجین یا زرنج بایند قریب الذوب
 مانند رصاص گردد و چون مکرر گذارند در حین گذارند به الجوه و بلبله زرد و پوست انار را فاضا نموده در روغن
 سید انجیر باب قبله الحما اطفا نمایند نهایت زرد که از نرم گردد و بدستور چون بگذارند و شوره بر گذارند
 آن زنده نامس از آن رفع شود و در نرمی و قیاس شتری شود و گویند مرغ را باطن قمر و ظاهر شمس است
 و صانع او را از شمس قمر دانسته اند و چون زعفران او با بهای متدحل شود و عقد کنند اول را رنگ رابع
 دهد و چون بکچر براده او را با سب خرد مس بگذارند و نه خرد زحل بان ذوب نمایند و بر و باس نمایند مرغ
 سحره نمایند و چون زعفران را بر بخار در استخ و شجرف و سرخ و روغن تخم مرغ و زیت الشمر
 و نوشا در سخی و تشویه و تسقیه نمایند شمع گردد و چون زنج و نوشا در را با السویه یا روغن زیتون سرشته
 در حین ذوب بخورد او دهند سوادش با تمام زایل گردد و چون در سرکه و نوشا در حل کنند و ۱۲ مرتبه
 بخورد کندی شمع گردد و یکی بزمیت از اول روده گویند چون باب معصورا ناسب آید او را حل میکند نشی
 که در اقباب مدتی گذارند و چون با محلول و عقده زار نمایند و از طیران باز دارد و ثابت گرداند مشتمی
 بیض و نقی در شک نوشا در زرنج و بوره است با السویه در آب حل کرده مذاب او را مکرر در آن ریزند
 او کسب البیض و نوشا در نقی است و بدستور روغن یا زرنج نقی است و بدستور طلق مطهر است چون

با حال خاصه بان بگذارد و چون با نوزده بگذارند و او را بعبادت صلب کند و بدستور هر چه نرم باشد
صلب کند و در ششای دهمی میض را نه صریح و سواد از نیمی دست فافهم و چون صفای او را در یک
سفال و مانند آن چیده و بعبادت و کلس البض و کلس استخوان در جانی شش می تحف کند به نحوی که انظر
مملو گردد و در پیش او استخام نموده یکش با نوزده در آتش بسیار تند بگذارند و بوقت بی سواد و صریح
و دیر که از نوزده گردد و پس بر او را بیکر و کبریت مصعد ز رینج ساییده بگذارند و بسیار
او را با تامل ایل کند و بجز او را با دوزخ شتری مدبرند که بگذارند در میاض و روغن مانند قرمشا به
نمانند زحل منقبات و صفات مانند شتری است و چون هفت بار گذارند در بول حار و نظیف کینند صاف
و مستحکم گردد و چون تکار را با انگیدی تخم مرغ محق کرده چهار ساخته زحل را گذارند مکرر بول طرح گفته سفید
و دیر که از نوزده و بدستور یکریت مصعد و دوازده خرد زحل را سفید و مستحکم میکند و بدستور عقاب را
هرگاه مکرر بر آن طرح کنند نقابت سفید شده و با سادی آن قزاقش کند و مجرب دانسته اند اما تخیر آن
خجانت که در خرد خالص منقی او را با تامل او را سخت در بونته نرس و جان نموده بگذارند و سه بار بحدید
فرشش و طاف و بدستور بوزن و نموده دوزب نمانند چون محمد کور را در و باس بخورد و دوزن آن قمر
صنع رابع در طلق مخلوب او را با تامل مع القلی و نشا در بدیر ثابت که مذکور شد با عمل در روغن
تازه کاوی با سویه بقدر شش خمر کرده در بونته بالشش تند بگذارند و بعد از آن که از معق و کمال برود
و با صاف می چون او را با تامل بزمین ذایب که عبارت از جوهر صاعد است بگذارند و بجز او بر نیجاء خرد
شتری منقی رود و هرگاه که مخلوب او را در کوزه مطین کرده در کوزه گزنی و مانند آن بگذارند
که مانند سفیداب گردد و پس نینده در حل زبل چهل روز گذارند بعد از آن یکش با نوزده در تنور خجانی بگذارند
مخلوب مذکور شبیه شیر و صاف تر از سیاه مخلول گردد و باید دهن طرف را با کافور مسدود نموده در تنور یا دهن
و گویند چون نشا در بزم را با طلق مخلوب با سویه سه بار تصفیه نمایند بکس گردد و سادس با بول حار
ساز و عقد اول در قواعد قمری مجربین تصریح نموده اند که جمیع اکاسیر میض شمع مخصوصه است
مانند جهر زینج و کبریت میض و طلق مخلول و قمار مصعد و منفه مکلس و قاعده کلیه در امتزاج از آن
است که بعد از نقاب وزن هر یک مجموع را با یک مخصوصه تشویه و تشویه سجدی نمایند که شمع که در
پیش شمع اصل و عقد نمایند و ماتب حل و عقد هر چند زیاده باشد در مرتبه طرح اومی
مرتبه سابق میزد و و مانا بخند است خرد عید مسدود و یکروز قمر مکلس و بجز او بر علم را باید بگذارند
نات ساعت و ظرف تشویه ساییده و یک ساعت تشویه بالشش بسیار نرم نموده چون از آن

ظاهر شود از سر آتش بزدارند که باعث احتراق آن شود و دو دهنند و بعد از این یکی بر سر دهن دیگر
 و دیگر از دهن لا تحتی نذر که بر اضافی نمایند تا مساوی ارکان از دهن تقیه شود پس امتحان بر روی
 آتش صفی ز سره نمایند هر گاه مانند موم که از صفی را سفید سازد و دو دهنند کمال است و نیز بعضی
 میزن آن ارکان با سویه است پس کل برده عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار ساییده و شتری
 شقی را که از صفی و بریت او طرح نمایند و بدون حل عقد برده خرد باید و چون تشویه با فاصلا بریم
 نادر تشویه تمام اجزای آتش و آتش باعث تشویه و تقیه بعضی اجزای دهن بعضی گردد و طریقی دیگر جز
 ریج با سیر سیاه تا مانند عسل نماید گردد پس شربت خرد و عید را با دو خرد براده و تشویه کرده اضافی
 نموده و با سر که سیاه باشد باید تا ناپدید گردد و با شش خرد و عهاب صلیب نموده و ظرف آتشی کرده بطرف
 مسس صفی پوشیده شد و اصل در غایت میانه نموده در آتش زبل که سفید و کا و تمام ظرف را
 پنهان کنند و باید آتش بر تبه بقعید باشد بلکه بعد از ازاج کافست و معقود در لور یکی بر نه از هر دهن
 رود و چون بار دیگر تشویه نموده با سیر و سر که تقیه و تشویه کنند و تکرار عینا بنده ثابت گردد و ملاحظه آورد
 شود و اگر تشویه ثابت و نوزاد در برده براده کلک شقی و پنهانی بر جوی طرح ایضا کیرت بیض چون با
 وشت در محمول غرض شود و کسیر بیاض خاص شقی و شتری است جزوی برین جزو طریقی را و
 المسافرین شتری مطهر را با عید با سویه مله نمایند و نیم اوقیه ریج و نیم اوقیه تشویه مله کنند
 و بیاض بیض بر شیده بند تها تریب دهند و شک کنند و زهره شقی را که اوقیه از اسی هر پنج خرد و نوزاد
 بخرد و بند و اضافی نموده با جوی بر نموند و بر راطر نیز عقد و و یکم در قواعد شقی شکست
 توانای محراز یک جزوی با شش جزو زین با مار الاحمر و سایر میاه کمره تقیه و تشویه کنند تا یکوزن
 او بر دهن و عقد و بخرد و بر سر جزو قمرق ط طرح کنند قاعده دیگر شربت مهدی معلوم را با
 ایهای که از زعفران خردید و سیرا جزا تقیه کرده باشند بدستور تقیه و تشویه نمایند تا شمع گردد
 هر یکی بر صد از فراط طرح کنند قاعده دیگر چو اسود منسول بحفقت مقرض بقدر رطلی و زیاده از دیگر
 فرود تیراب فاروقی یا در متقاطر زعفران خردید مذکور بقدر جزو کمتر از آن که او را فرود گیر و وصل کنند باید که
 تا چهره منحل گردد پس بوزن چهل کلسن بیض مثل آن نوزاد در مصعد حق طبع نموده در زبل و امثال او حل
 کرده قطره کنند و نوزاد ری که در این حق جمع شود ضبط نمایند و شرف را ساییده با قدر زلفت آن معطر
 از کربا شش نرم بچشانند و سمن کنند اگر او را نوزاد را انقیقی نوزاد آن و ظرف تشویه با بقطره
 در تقیه او کنند بهتر است دو ظرف مسدود و مسدود یکشب در آتش بسیار نرم که از نوزاد باز پیر

و باز بر ستور اعاده عمل کنند تا ششون شمع گردد و نگاه کنی بر صد از قمر و صد و پنجاه از مشتری و دو دینیت
 از رطل مشتری طرح میروند و قاعده عید عیسی یا مسعود را در منزه آهنی بر آتش بگذازند و چون خواهد
 متفرق نبود قطرات ازین قطره که بر این ریزند سحری او را بیست و نه و شصت و نماند تا منقذ و شبیه
 خاکستر شود و از آن منقذ یکی بر صد از قمر با خاص یا از زیر طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی بر صفت
 اول و در هر رطل و عقدی بر صفت سابق رود و هرگاه حل و عقد او به وقت مرتبه رسد تصریح نموده اند که
 یکی بر غیر قنای طرح میشود عقد سیوم در عمل مردارید و اعمال منقذ عمل مردارید مردارید یا صفت
 سفید صاف بگذازند شستن کو بیده در شسته کرده اب لیمو یا آب ترنج صاف بقدری که او را بیست و نه و شصت
 نموده چهارده روز نهایت تابست روز و سرگین نم دار بگذازند تا حل شود و بقیه ام خیر گردد و در قمر مسعود
 از رنگ و زنج با مسعود را بقدر مردارید اضافه کرده دست کشش حریر در دست کرده در کف دست بر
 روی حریر در کنند و باید دست خالی بدوزند و با سیل نقره بسیار باریک با سوزی خوک که چرب کرده با
 در حین طلوع آن سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد هر دانه را بر عدد و پنجه دانه در کپ
 کرده و دانه های خشک شده را تا تمام روز بدست بالند تا جلای بر دار پس بر عددی را بخیر آرد و میدارد
 بخور مرغی دهند و بعد از آنکه وساطت مرغ را بداند آن خسته کرده و نج غایند و در تنویر بیان کرده و حوصله او
 شکافته دانه بیرون آورند اگر دانه های خیر گرفته را در شکم کاهنی را خنک کرده گذاشته در تنویر بیان کنند
 و دانه اخراج نمایند غایب است و اگر مردارید محلول را با سرشیم سر صبا یا زبید از خشکی آن شفت
 سوراخ گردد و با سنباده جلاد و جلاد و لولو و لولو و چون مردارید زرد شود با ناصاف باشد در آب ترنج
 بجوشانند و با سنباده مرغی بالند و از اسرار است و از خواص مردارید محلول است تخلیص کبریت و عقد
 زار و بربت عمل شاد و شمع عدسی شده سفید و غیر احمر او را با قدری دم الاخون مثل غبار
 ساییده با سرشیم سر شسته با قابضیه به دانه های عدسی زرد و از کتومات عمل دانه های
 رنگین صدف باد مهر را که قسمی از علزون است باید ساییده و شست چه سبزی زنگار مصفی و چه سبزی
 ششون و چته زردی زرنج و بجهت آن که آنجه مناسب باشد اضافه صدف منقول نموده و جذای حق
 باید داد که در صلیب خشک شود پس با سرشیم سر شسته سر خنک تر قی دهند و بعد از آن چهار دانه
 غایت استحکام شده باشد یا چرخ هموار کرده بر روغن زیتون چرب کرده و با پنجه دانه در کپ و در
 تا جلاد گردد عمل رنگ اخراج مثل یا قوت و اجماری کنند البته تا آب شسته و از آنجا
 قلی زنج صبا زان سفید زان زرد سخا و نولاد دم الاخون پوست پیا تیغ با سوب با سر کپ و

بول اطفال یک روز تمام بپایند و بعد از خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده تا سه هفته
 در زبل تازه گذارند تا حاصل شود و محلول شبیه نمون گردد پس یا قوت سفید و امثال او در قرع سحیح
 مطین کرده باب مذکور افشته در آتش گذارند و قطع بر سر قرع نصب کنند و چند آن آتش دهند که رنگ
 گیرد و دستور نوشتن تحقیق بلع القلی برگ درخت عرو با سوبه ساییده با سرکه سرشته بان
 هر چه خواهند بر حقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی او زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود پس در
 کرده دست جلا دهند تا نقشش کرده باشند زایل نمیکرد و رنگ کردن استخوانها علاج دیگر
 و امثال آنرا در است ترش یا شیر کشیده روز یکبار گذارند تا نرم شود و بجهت رنگ بند در هر چه صند و پنجاه مثقال
 نیم زنگار هر روز اضافه نموده بر بنهند اقلان ده یوم و اکثر تا چهل یوم و باید که در ظرف مس گذارند و اگر
 سرخ خواهند استخوان او را روز در شیر حسیانند تا بسیار نرم شود پس بیرون آورده سه روز در
 رنگ لاک گذارند و اگر لاجوردی خواهند تا دوازده یوم هر روز تا شست و شکر کنند و اگر زر و مطلب باشد
 هر روز چهار مثقال زر و چه به اضافه نمایند تا چهل روز بپوشد و چون استخوان آب و است بیخ فلفله تا شش
 ساعت بچوبشند نهایت مطیع گردد و از مزجات است عمل و هب فر عویسی که در رنگ
 فرتی از هب ندارد و سوا می کند در آتش سیاه میشود اگر اصلاح آن تواند نمود کمال اوست براده حدید
 را با زریخ بسیار بپایند و باب بنویسد تاریخ زریخ بقدری شود و انگاه در بوت گذارند چون نزدیک
 آید و ب رسد بقدر نه مثل او نحاس اضافه نمایند عمل بر سرخ و مشقی و اندا بر سرخ رومی نیز میگویند
 و رنگین تر از اقسام بر پنجاه شبیه به هب باشد مس صلیب بار رقیق کرده بقدر در همی ریزه کنند
 و برع او روی توپیا را نرم ساییده با شیر مویر سرشته قوی کرده بر سفال آب ندیده نهاده آتش
 و زریخش کنند تا سوخته و سیاه و صلب گردد پس بار دیگر ساییده با ثلث زجاج سحوق انچه زیر می رسد
 بان بچسبند و در آتش بسیار بگذارند عمل مذکور که مطلقا عبارت از است صفیاح رقیق
 و هب بمقراض ریزه کرده با سه مثل آن زریخ طعمه کنند پس مس و نقره و بر سرخ را ترشندی مالیده چرک
 او را زایل نمایند و بر روی آتش نرمی کرده طعمه بان بپایند و بر روی آتش اندک زمانی بگذارند تا زریخ سیاه
 شده رنگ و هب هر گردد و اگر قبل از تطلیع هب بخور روی توپیا را با پنج جزو سیاه بپایند و طعمه کنند
 و بر سطح آشیای مذکور مالیده با آتش زریخ سیاه کنند تا آب تطلیع هب بود پس اگر بعد از آن تطلیع
 طعمه هب کنند بسیار رنگین شود و چون بپزد و نقره قاطو و خالص او را در سه جزو عید بپایند حل شود
 بنور مطلقا منفض کنند عمل زریخشان که محتاج بالات نباشد باید سطح آهن و فولاد و امثال

یا بر آتش صیقلی کرده باین که مذکر میشود بقلم نقاشی هر نقشی که خواهند کشند و بعد از خشکی او را آتش تباختند تا
 اجزا و آن نفوذ کند سپس چلا دهند و از چوب است و برق طلا رنگ از عفران الحدید یا سوسیه حق نموده باب صنف
 تقدیری که توان استخوان نموده در شسته بکار بر بند عمل نقاشی طلق محلول را با نمک مثل غبار ساینده و بنسب
 مکرر زدن نمک نمایند و باب صنف عربی حل نموده بآن نقاشی کنند در نموده بهتر از ورق نقره محلول است و چون شعاع
 اضافه نمایند نایب نایب تدبیب بود باز رنگ از مردی یا مصفر بنقی میشود عمل کتات چون نسبه
 را هر آنچه با صنف عربی استقال کنند قایم مقام داده است بدل شحرف که در کاتبه نقشه بهتر از شحرف
 استمان نیز را یکت باشد و در آب بنجیاند یکس اضافه نموده با شش برم بچوب تانده مادر دصان آن جدا
 شود و آب استمان سحر و در خشکی بهر ساز پس صاف و لطیف او با صنف جمع نموده استعمال کنند و بگوید
 اگر پس که چون آیین بر باشد و آیین بر باید آیین در زدن کجده اطفای نمایند و بار دیگر قهقه اطفای آن با سینه
 حفظ آلات اخشی که هرگز رنگ نگیرد و قلعی اجرب کرده باید گذاشت تا رنگ بهر ساند و از آن رنگ
 و جوی رنگ گرفته بالات حدیدی که مانند دیگر رنگ نمیکرد و در خطوط موزده فاطمیه المنخب را

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم ثانی از دستورات از جامع تجنیه الموشین که او شتمل است

تشیخصات و دستورات در بیان اعمالی که متعلقست یا ادویه مرکبه و ذکر
 از مرکبات چون هر علت و مرضی باید دای منفرد را و اقویان کرد و باین موافق هر یک باید ترکیب از
 مفردات کرد و هر چند از مرکب قلیل الاجزا مقصود حاصل شود بهتر است از کثیر الاجزا و سبب کثرت اجزا
 میباشد مثل احوال خبری که پدر قد دوائی مقصود باشد یا مصلح گردد و یا مماند و شود یا تقویت و نفوذ
 منظور باشد و امثال او از این محتاج الیه از رفیع کرامت طعم و صفات قوت و کیفیت احتمالات است
 و باید در مرکبات اجزائی که اصل و عمده باشد از کبار ادویه باشد خرد کنند مثل قرص افندی از
 هر چه مقصود او باشد اصل نمایند مثل ملا و که مقصود هر افندی و اکثر ادویه تریاقیت و هر چه از ادویه
 غبار دیگر باشد و در شربت مسکه کنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوای اجزا سهیل یا
 و باید طبیعت عمل و طبیعت اعراض و طبع و طبیعت ادویه و خصوصیت هر غرض و طبیعت و فصل
 و عاداتی و دستی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون و زعفران

القوة اند و بعضی ضد فعل دواى مستعید بالقوة اند و بعضی کثیر المنفعة و بامتنع خاصه مانند غار یقول و بعضی
قلیل المنفعة که زیاده از کم است باشد و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک المنفع اند
یا یکی و بعضی در منافع منفرد و بعضی مضاعف قوه ادویه نامند پس در ترکیب شرط است که از
کثیر المنفع و از شریف و از ضعیف القوه قدر زیاده داخل کنند و از قوی القوه و قلیل المنفع کمتر و از
و از منافع منفرد و از شریف الفعل و قلیل المنفع باشد بقدر مقصود داخل کنند و از آنجه قوه دواى
باقی را ضعیف کنند بقدر ضرورت و از دواى قوی کثیر المنفع و از ضعیف قلیل المنفع قدر متوسط بکشند
و بهر صورتی که عسل قلیل و کثیر مقدار ادویه مختلف میشود چه هرگاه عضو بید باشد از دواى کثیر المنفع

شریف ضعیف القوه قدر زیاده باید کرد هرگاه عضو قریب باشد مثل معده دمری بقدر اعتدال
کند و اکثریت منافع قوی القوه باشد از مقدار مستعمل نیز کمتر باید کرد اما طریق و انشعاب مرکب
آنست که اجزای بارده در طبه و یا بسهم هر یک از مقدمات آن ترکیب را از قوا قدر شربت آن حساب
و اقل از اکثر دفعه نموده باقی را بر سبی عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هر یک است قسمت کنند و خارج
قسمت را خارج مرکب دانند مثل فرامی که از رخیل که در دویم گرم و خشک است و کندر که در سوم گرم و خشک
است و بنفشه که در دویم سرد و تر است هرگاه از رخیل و شربت باشد و از کندر و بنفشه یک شربت
اجزای حاره این مرکب یازده و بارده شش و یا بده مثل حاره و طبه مانند بارده خواهد بود بدینصورت

حاره	بارده	یاب	طبه رخیل
۱۱ جزو	۴ جزو	۱۱ جزو	۴ جزو
کندر بنفشه	اجزاء حاره	یاب	۱ جزو
کثیر شربت	کثیر شربت	۱ جزو	۱ جزو
حاره	یاب	حاره	یاب بارده
۱۱ جزو	۴ جزو	۱ جزو	۲
طبه	بارده	طبه	بارده
۱ جزو	۱ جزو	۱ جزو	۳

پس چون اقل که اجزاء و طبه است از اکثر که حاره یا بده است کم شود پنج جزو از حاره و پنج جزو
یا بده و چون پنج جزو را بر سبی عدد ادویه که بحسب عدد شربات چهار است قسمت کنند خارج
آنست که است پس فرامی که در دویم گرم و خشک خواهد بود و علی بن الفیاسس

اما طریقی که در شربت مرکبات است که بعد از تحقیق وزن عدد شرابات مفردات آن
 جزوی از مرکب اخذ نمایند که نسبت او مجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعد شرابات
 مثلا وزن مجموع اوسی درم باشد و عدد شرابات مفردات ده چون واحد را نسبت بدو که
 عدد شرابات نسبت عشر است پس اسی که وزن مرکب است عشر اخذ نمایم که اوسه هم است
 و اگر فرضا عدد شرابات سی باشد و وزن مرکب ده شربت او مرکب ثلث م خواهد بود زیرا که نسبت
 ثلث بدو چون نسبت واحد است بعد شرابات که سی باشد و مرکبات یعنی است بر نسبت و چهار
 باب اول در ذکر معاین کبار و صفات و ترایفات و ایارجات و مفوعات و جوارشات
 باب دوم در جواب باب سوم در اثر اص باب چهارم در سفوفات
 باب پنجم در اثبات باب ششم در ریاضات و بعضی در خطیات باب هفتم
 در لغوات باب هشتم در بطورفات و تقوعات و آثار الاصول و مقننات و سکنات سینه
 باب نهم در سننات و مضمضه و غرغره باب دهم در احوال و شایعات و ادویه عین
 باب یازدهم در ادیان و آنچه بدان متعلق است باب دوازدهم در ذکر اموات و
 زروات و مایهات و با با باب سیزدهم در فمادات و کادات و نظولات و قطورات باب
 چهاردهم در سوطات و نقوات و عطیات و شموات و الحاح باب پانزدهم در
 خفیات و قائل سبیل و زرجات و حولات باب شانزدهم در خضابات و آنچه موی را دراز کند و آنچه
 با متعلق است باب هفدهم در غشوات و منقبات کشره و محرات و سننات بدن و غیره است
 باب هجدهم در ادویه کلفت و بیه و برص و شمش و پرش و خیلان و قطع آثار جلد باب
 نوزدهم در منقبات زرع و طبیات او و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است بزنان و سوحات
 نقیب باب بیستم در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که اسرار طبای حکمای قدیم
 است باب بیست و یکم در ذکر بعضی از ادویه که حکمای هند که علت ایشان ریان
 و آنچه بدان مناسبت است باب بیست و دویم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه
 و از بیضه نقل شده باب بیست و سیم در قطع آثار رنگهای لباس و زینت چربی
 آن و آنچه بدان متعلق است باب بیست و چهارم در دستور معالجه طیور که نیز در
 باب اول از قسم ثانی و ستورات در معاین و آن است

باشد علیحدہ پہنچانید که غبار و بیرون نرود و از بر و زین بسیار بار یک مثل خیار بیرون کشند و بعد
 از آن هر یک را بوترن در آورند و هر چه صمغ در یوب و عصا را قست نیکوب کرده سه شیار نرود و در شراب
 جهوری یا شلت یا عمل نجیانه تا خوب حل شود و هر چه یاب است مثل عسل و شراب و روغن بلبل
 باید در وقت ساختن همه با بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلو کنند و هر چه از اعضا رات تازه باشد
 و محتاج نجیایند نباشند در روز ترکیب داخل کنند و باید برنگ از ادویه تازه از مکان مخصوص با و
 باشد و در وزن دو پیسل تقویم آورده که گفته گرفته باد و وزن ادویه مثلث با شراب جهوری یا مطبوخ
 غسق ریخا اضاف نموده مخلو کنند و اول ادویه یا به راد در مقابل آفتاب در عسل ریزند و در آن محل
 را در کف میخون سازی را بر روغن بلبلان بر کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم بگذرانند تا دو بست
 بر نمرده بگذرانند و روی و را با چه نازکی پیشانند تا چهل روز یعنی گویند که بعد از چهار باید بر نمرده
 تا ده ماه پس و طرفه طلا یا قهوه یا چینی یا قلمی گشته بقدری که محل نفس بخار باشد و بعد از هر یک ماه
 سابر دارند و دیگر روز بگذرانند تا روح او شود و روز دیگر با مستحکم کنند اما امتحان اینجاست که شخصی
 و دایم سهل محمود داده در چنین محل آن از تریاق بقدر باطلانی پند اگر در حال نیم مسهل نماید خوبست
 و بدستور حیوان یا بسبب المزاج را از تریاق پند و بعد از آن نفی و را بگذرد و هر روز او از آن گند و بدستور
 قهوه سی یا چوبان و دیگر ادویه قاتل داده بعد از آن تریاق پند آن چوبان شیر و بدستور از ادویه خوان
 بنماید و بدستور و درین بار کنند از آن باشد اما طریقی است حال و قدر ترشش تا سی سال او در طایفه
 سموم از یک بند تا یکمقال باید و ادویه سی سال تا سحت سالد را از یکمقال تا سه مقال استعمال نمود
 بحسب قوه و ضعف سموم و ادویه که از سی گشته باشد در امر اضرب نباید استعمال نمود و اگر گفته بقدر
 شربت جائز است چته خدام و برص و اختلاط عقل و قاع و قهوه و شج و اختلاط و برص و برص هم بعد از
 نقیه اما الاصل بقدر بند تا نیم مقال در با چهل روز هر روز بان سوط نمایند و طلا کنند و چته اختلاط
 رحم و انحراف بخنن مرده یک باقی یا مطبوخ سدایک و طریقی و امثال آن و جلاب و چته گزیدگی انیف
 از یکمقال تا دو مقال با شراب یا مطبوخ و چته و دوسمی مثل افیون و زعفران و زعفران از نیم مقال تا یکمقال
 بایک اوقیه سرکه و چته گزیدن سگ دیوانه و امثال او یکمقال و زیاد از آن با فاکستر سوط طلا
 نه ری و چته عقرب نیم دریم با شراب و بنید زبیب و چته زبور نیم مقال با سرکه و ضما و نیز با سرکه
 سوزنده و روئید و یک تر سبه با عسل و چته نفع صمغ و امثال او و وایک باب نیز و چته
 بکلی بقدر بند و با شراب نموده باب و چته لبریدن قهاسی باره و دو دایک تا نیم مقال باب گزیده

شانه با قدری مقل ازرق و جهت قویج باطن را زیاده و کفرش دروغن خرد و اصل سوسن و عناب
و سیب آن قدر بنده و جهت استقامت و امراض جگر یا دویه مخصوصه ان بقدر یکد انگ تا دو انگ
و از کهنه تا کثمتقال و جهت نفث الدم تا چهار انگ باروغن گاو و اب و جهت قرصه امعاء اسهال نیم مثقال باب
سماق و آب به و جهت سنگ مثانه و گرده تا چهار انگ باطن کفرش در او رام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال
با سنجید غصصی و جهت نیلوی رخسار بقدر یک باقی باطنی و جهت کرم صده تا نیم مثقال باصل و
جهت بر یک از امراض بارده عموما با دویه مخصوصه ~~سوسن~~ آن استقال نمایند مشرو و در طریق
اندر ده شمس گوید که مولف او افیمونت بادشاه رومی که مسی بهمین اسم بوده ترکیب نموده از تریاق
و کبریا مقدم است و در رفع سموم ناب ناب تریاق فاروق است و در رفع عمل بعضی بهتر از تریاق
و استه اند و در بیخ خواص مذکوره در تریاق مثل است و در تحلیل سده و او رام صلبه و آنچه در مفاصل
باشد و تحریک باه اتوی از دست و بارت او نیست دقوة او تا دوازده سال باقیمت و طریقی ساختن و
قدر شربت مثل تریاق اکبر است **حقیقت** آن که موافق مهندسه است و قصر بهتر از سایر نفعها میداند و
تأخر غلب از دانه نموده مرصاف زعفران غار یقون زنجبیل و ارجینی ملک البطم کثیر از هر یک ده مثقال کسبل
الطیب کند خردل سفید و بلبان اسطوخودوس و سوسن و غرضه شیرین سیالیوس کامفیوس قند ریاض
و از قفل عصاره بخته التیس غبار و افسیر سانس و سیاه ساید از هر یک هشت مثقال سیخه فضل سیاه و سفید
الکدر بنجان جوده نوم بری و دو تو اکیل الکک بنطمانا و روغن بلبان حب بدان قرص فرغین مقل ازرق
از هر یک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق نارون مصطکی صمغ عربی فطر اسالیون قرمانا
ایون رازیانه کسر غنقه شکطه اشبع از هر یک پنج مثقال اما با نان شفته و پیون نارون از هر یک
از شش مثقال و نیم اینون و روغن کینج اسارون از هر یک سه مثقال و روغن رادر سر که با د شراب یا
زیت شست خیسایند و با سه وزن او دویه غسل بنشیند و قدر شست افه بر باشد که صومغ را بپوشاند و بدل
از شش مثقال را می رو بمان و وزن او یا سکه صید کنند و تغییر قرص افی بهتر میرواند و پیستور پیروا شش
س از شش مثقال استقامت نمایند چون بلبان و عود و روغن ان غرق و دند بدل حب پیون زنجبیل الفار و بدل
خطا یا از وزن زرا و نه طول و بدل شفقور سکه صیدا و بدل روغن بلبان روغن ترب که ده بنایت موثر
ان است و دیگر که سمرل حکیم فاضل مسعود و عماد الدین محمود است و با نسخه کامل الصنایع احتیاج
نکته و در مرصاف کثیر از زعفران زنجبیل و ارجینی از هر یک ده م سنبلی الطیب کند خردل امفی از روغن
و از قفل عصاره بخته التیس غبار و افسیر سانس و سیاه ساید از هر یک هشت مثقال سیخه فضل سیاه و سفید

القیاس است میوه یا به جاده تیسرافج هندی از هر یک هشتاد و ستیو نفل سیاه و سفید اهلل الک
 حیده قوم بری دو قو تخم جزیری روغن لبان زنیون نعل ازرق کنیز هر یک شش م اشق نار دین
 تخم کزنس حبلی مصطکی فطر اسالیون اینون رازیا رنگسرخ خطیانا مشکله اشق از هر یک پنج م صفت
 تریاق الا فاعلی که رفع سمیت هوم میکند اطبا سابق اجماع نموده اند هر گاه که درو باد و بعضی
 اوقات بعد از نیم مثقال با کلاب و پاشرب و قایم مقام او بتا و نهانید بیشک و شبیه رفع از تبه با و تب و تب
 میکند و بغایت مجرب دانسته اند از جالیوس نقل است که در سال و باقی هر یک که استعمال نمود سالم ماند خبر زرد
 و در جود مرصاف زعفران از هر یک یکجود تریاق اریحیه اول ترکیبی است از تریاقات و سیوم گرم
 و در دویم خشک مجمل ریاح فلفله و مصطکی ان جگر و سپرز و دفع سده و در مضطبات و آنچه از جهته برودت و تخش
 شده با و تریاق سم بار و مقرب و صورت و دود و صفت شیر خرد و قدر شربش تا کینتقال در وقتش تا دو سال
 باقی است و در شش نصف در شش مشرو و دیوس ص خطیانا حب الفار مرصاف زرد و نطویل بالوسیه عمل
 سه وزن آن تریاق معروف است صفت الهوم منقول از تذکره متدل بایل جراة و قوتش ثابت
 سل بایست و شربش تا کینتقال تا مثقال منقی و ماغ و پادیز هر سوم و مقوی باد و چه بخون و صرع و ماغی و ما
 بآب مرزنجوش استعمال نمایند و چه غایج و لقره و امراض باره و ماغی و عسر و دل و سنگ خانه باب
 کزنس و باب ترب و چه استقاده فیض النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و صفت سده که از حرارت
 باشد با آب کاسنی و اگر از برودت باشد با کلاب و چه استقاده سپرز و یرقان و قویج باب اینیون
 و چه بر اسیر و امراض مقید با آب غایب و چه مفاصل و نفرس باب بیخ کبر و از یانه و چه سموم و چه
 با شیر تازه و ششیده و چه بر ص و پیت با مار اسل بخوشند و طلای او در امراض مذکوره و چه با فاعلی است
 ص پوست ترنج و تخم آن و برگ او از هر یک سه مثقال حب الفار خطیانا سنبلی الطیب مرصاف
 از هر یک هفت مثقال زرب در ریخ اطریال صحن سسج و سفید اینیون از هر یک سه مثقال زرد و پادیز
 از هر یک دو مثقال عود هندی هفت مثقال پادیز هر صد فی سسیره دالک مر و اریحیه چار مثقال
 در بست و شش مثقال کلاب ساینه و پادیز هر دو در حل کنند و صفت روز بکند ارند و در و اریحیه و اریحیه
 آب ترنج در و زرد و سسور و اریحیه کرم کرده و حمام بکند ارند تا حل شود و بعد از حل شدن با
 مخلوط سازند و در وزن او و چه عمل هوم او روده را با شش نرمی بکند ارند و محلول را کم کم
 نهند و بعد از آن او را به راحه کرده جدا کنند شش ماه استعمال نمایند و شش او باید بقدر
 نمایند و اگر دانه هر صفتی هم نرفته اند هر چه از اربدل او سسیره نیز از کینه تریاق ابو بار و در صا

فصل دوم در ایاریجات ایاریجات لغوی از یاری یا یاریج از تالیف نیلوفر است و ملقبه یاریج
 یعنی درای ایاری در ادوار سهیل است که بشیبه امده قالی عوض او در عروق میشود و متقیه خلط میباشد و
 متقدین شربه است که اندک آتش بر دوزسد و با عمل شش در شش شود و رتوشش تا چهار سال باقی است
 و گویند تا سی سال و قدر ششش از نیم متقال تا چهار متقال با آبی که در دسجایج در دنا و انقبون
 و بلبله کابلی و گلگاز زبان و اسطوخودوس از هر یک قدر حاجت جو شایده باشد تا یکدر هم ملج نفلی
 استخوانها نیکو گرم خشک و چینه جذام در برص و بهمن و صرع و جنون و داء القلب و داء الحیة
 و عرقش و احتیاس حیض و داء الفیل و دوزخ و صده و جگر و کرده و مفاصل و عرق النساء و عرقس و فایح
 و شنج و عرشه و لقوه و جوع کلبی و در دمانه و قروح او فلفل سامو و در بر صفر من نافع و سهیل خلط
 محرق و لرنج و مواد نفی سودا و رافید است و آنچه سبب در رختت هر یک نوشته شده موافق آنچه
 کامل و بهترین نسخه است و حب الفار از هر یک و ششهم فلفل غار یقون اشتیاق غریب سیاه
 سقمونیای یقون از هر یک و ده متقال اقیقون سبجاق محقل میرکما در یوس از اسپون سبجاق
 از هر یک شش متقال و در فلفل سیاه سفید و اجینی رعفران جاوید و سبجاق نیمه خند فطر اسپون
 زیر اند سبجاق زرا و دینطویل از هر یک چهار متقال با عمل ششش و بعد از ششش استخوانها نیکو
 در بعضی نسخه عصاره افستینج حب الفار از هر یک و ده متقال فوم ری و فغون سبجاق اسفیل مشوی صده
 و صیات سبیل سندی خطیایا اسطوخودوس زنجبیل از هر یک و ده متقال و نیم اضافه نموده اند ایاریج
 سبیل و ریطوس الالکیر که قیل از زان جان یوس تالیف یافته مسی باسم بادشاه ابن طبر و قیر
 از سایر ایاریجات و اعدل از ایاریجات لغوی و یا قدر ششش تا چهار متقال با عمل غار یقون و
 سایر ادویه مناسبه هر علتی و او سهیل نافع است از برای سوراخ مزاج یار و داء جاع کید و صده
 و طحال و کرده و متانه و احتیاس حیض و قویج و امراض غلیظه و چینه دفع فضول غلیظه از بدن و سیان و
 بصر و عرقس و چینه ثقیه بدن از اخلاط فاسده و شنج و تقویت و تعدیل این از موده و چینه تحلیل
 ریلج و صده جگر و میرز و در سینیه و پهلوی و جثا و امض و استقا که از صفت و برودت جگر باشد
 و وجع کرده و حبیب انوار و در سرد جذام و برص و خاق نفی و لقوه و عرشه و فایح و تقویت حرارت
 غریبه نافع و نبات صفت او را نافع و دافعی سودای موقه و نفی متفقن فاسد و که از زنده اخلاط غلیظه
 از رگها و چینه نیکو کردن رنگ رخسار که از خون باشد و احتیاس که از سرد و عرقس و چینه استخوان
 تقویت بدن آنها سفید و مرکب است از ادویه کبار و مختاران و سوطا و متقدار صدهی از برای صرع

و لقوه بابت بهانه بیدیل است و آنچه موافق نسخه کامل و قد است بجز نوشته با خانه مرصاف
 صبر بقطر غار یقون ایض زعفران دارچینی پنج مصطلکی درین البان مکدم ۳۰ م زبیرون
 دار فلفل فلفل ایض و اسود ضطیانافض اذخر مکدم ۲۰ قسطط المر کما در یوس و شیمون عدم اسپارو
 سیخه عود البان حب البان مکدم ۲۰ م نصف سقمونیا ۴۰ م سنبلی الطیب ۳۰ م و نیم موبو حیا
 یکدم م با عمل بشیند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار این جبل مرجای موداق شده
 ایارح فیقرا بلندیونانی فیقرا منی نخت و از تالیفات قیاط و نافع است در امراض سرد و دوائی
 الحرازه و باغی است و نفعی مده و مواد بلعی دما ده حبیب هله و گویند مفر کرده و مصلحتش غنای و قدر شرب
 تا و انتقال و در شش ماه و سال باقیست ص کسری مصطلکی سنبلی الطیب عود البان حب البان سیخه
 دارچینی اسارون از هر یک کروی صبر زرد و دودان مجموع کوفه و خنجه اگر به تنهای استعمال نمایند با عمل شهید
 ششینه و اگر ماده حبیب کنند بدین عمل استعمال نمایند ایارح جالینوس منافع او مثل منافع
 ایارح لغازی است و جهت تولید و استرخا و سلس البول انفع از دست و در بقای قوه و قدر شرب و طریق
 استعمال بدستور ایارح لغازی است ص موافق کامل ششم خنفل غار یقون بیاض غنفل مشوی
 اشق سقونیا خرق اسود میون غار یقون زبیرون از هر یک شانزده مثقال بسفایج اقیقون مقل از رن
 کما در رساله فی سیون از هر یک نه مثقال مرصاف سبکینج زراوند طویل فلفل اسود و ایض و از
 جاد شیر خند بیدستر فطر اسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخه زعفران و صبر را چهار مثقال ر افقا
 نموده اند با سه وزن عمل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند ایارح ارکا غانسن
 و فرود هم جهت امراض طوبی و دشواری نفس و در دوار و مره سودا و سبکینه که از رطوبته باشد و در دگر
 و شنج و فواق و وجع معده و زرداب و قروح ریه و کله و گزیدن سگ و دیوانه تا از آب نترسد
 باید با سلطان محرق و او در گاه از آب ترسد مخلوط سازند شترتی از و عصاره قنار الکهار و عصاره
 خنفل و وزن چهار مثقال و آب فیقون بوشند و جهت درد شکم و رجم باب سداب که مخلوط سازند با
 قیراط خند بیدستر و جهت درد کمر و باب کرس در سایر عسل باطنج اقیقون و مونیر وانه بیرون که در
 شربت و دقه فراخ بدستور ایارح سابق است ص ششم خنفل بست و دودرم فراسیون اسود
 خرق اسود کما در رساله سقمونیا فلفل ایض دار فلفل از هر یک دوا و قه و در مختار این جبل حیا
 است بصل الفاد مشوی زبیرون صبر زعفران حبطیانافطر اسالیون اشق جاد شیر از هر یک
 دارچینی سبکینج مرصاف سنبلی اذخر و پنج زراوند و هر چه با عمل بشیند و بقدر

حاجت استخوانها را با ایارج و فوسس موافق نشوید که مل الصناعته بکشد و جهت دفع
 سودا و یقین و در القلوب امراض بارده و دماغی و عصبانی با مطبوخی که در ایارج و اغاز یا مذکور است
 با بلع نفی استخوانها را و صمغ و شراب یا مثلث تجلیانند و قدر شربت دمه مزاج بدستور
 است **صل** تخم خطل بست درم صبر خجسته خنجان ده م که در پوست بست درم سکنج جاد شیر بست م
 زراوند حرج فطر اسالیون فلفل انیس و اسود و مکینج ل سبیل سلیخه دار یقون زعفران زنجبیل مر
 صاف جده مکدوم و در بعضی نسخه که فیلوس زسیون غار یقون از هر یک ده ل یا ده نموده
 اند بقدر حاجت با عسل برشته استخوانها را با ایارج ابقراط و ایارج فقر اطلس
 جهت رطوبته بدهد و در دیگر نسخه که از بخار فاسد متولد شده باشد جهت غم و خوف و سایر علل سوداوی و
 نافع و قدر شربت دمه مزاج بدستور ایارج سابق است **صل** خطیا ناسنیل زراوند حرج سلیخه
 دار چینی از هر یک نیم فطر اسالیون که در پوست اسطوخودوس فلفل کوبیده از هر یک یک م چهارم حلال
 زعفران از هر یک یک م نیم و صبر جده م نیم تخم خطل ششدرم با عسل بقدر حاجت برشته ایارج
 اندر و **ماخس مصطکی** است جهت امراض بارده دماغ و معده و مفاصل و تشنج و صده
 و ضرب و شکستگی اعضا و در و پهل و معده و قفط الدم و در و تبکیه نافع است قدر شربت از یک م تا چهارم
 در او رام حلبه یا سکنجین بنوشند و ضماد کنند و جهت درم چشم باب غناب القلوب و جهت درم معده بار و غل گسرن
 و جهت درم سرگشتان با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق شربت و دمه مزاج بدستور
 ایارجات سابق است **صل** دار چینی سلیخه سیاه قصبه الذریره عبد اللسان قنار اذخر قشور
 الطلع سه اوقیه و نصف کوبیده و در یک سفالین کرده باب باران شش زردق که هر زردق سه سد مثقال
 است بجز شانه تا نصف رسد صاف نموده نگاه دارند و صبر قوطری یک قطر را با آب باران در آغوش بیاورند
 بنشینند و خندان با قناب بمانند که شک شود بعد از آن باب اودی به سابقه بدستور در آغوش صبر بیاورند تا
 مجموع آنها جذب کند و در بیاورند شک شود پس بار دیگر او را با زعفران و م و دیگر از هر یک سه اوقیه و در
 بعضی نسخه که کوبیده و در ظرف نیشه نگاه دارند و قدر شربت یکدرم است فسخه و دیگر ایارج اندر و
 که این اهل در مختار ذکر کرده است تخم خطل پنج م بصل الفار متوی غار یقون ستمو یا خرق اسود و اشق استوخودوس
 چهارم و نیم و در بعضی نسخه دو درم نیم که در پوست انیسون متقل صبر قوطری سه م حاشا بنیر غار یقون سابق
 زراوند حرج فطر اسالیون فلفل انیس و اسود زعفران دار چینی و در فلفل سلیخه جاد شیر بست م نیم فطر اسالیون
 از هر یک چهارم با عسل برشته و قدر شربت از نیم مثقال تا چهار **صل** سیوم و رجا رشات

جوارش مهربان از گوشش فارسی یعنی گوارنده از اجزای حکمای نفس است و او را رشت از
 تریکی که مقوی معده و محلل ریح و مصلح اغذیه باشد و بعد از رشتن او دیده باشد و امثال آن در صحنه
 پهن کرده پاره پاره کند و مدتی چپه مزاج او منظر نیست و متاخرین بعضی آنرا ^{بسیار} در تحت جوارشات ذکر
 کرده اند و ظاهر اسواق قانون نباشد جوارش **الحلوك** دوار است و مذکور شود
 جوارش **لولو** مقوی اعصاب ریه معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط فایده
 بسیار است لولا عاقره از هر یک یکم زنجیل مصلکی از هر یک چهارم زرباد و روخ تخم کرفس شیطان
 قاقه جز بواسطه قرفه از هر یک دو درم بهمن سرخ و سفید فلفل دار فلفل از هر یک سه م و در این پنج م
 شکر سیاهانی مثل همه او و یک یک لقمه و در حفظ اسقاط جنین در اوست نر است جوارش
 عمو و جبهه تقویت معده و تخفیف رطوبات و تققان و ضعف جگر و باضه نافع است ص ص عود هندوی سیل
 الطیب سیل رودی مصلکی ز فلفل و انیسون و از هر یک دو جز و بیلد کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرباد
 پوست ترنج بادرنجوبه از هر یک در غفران سیاه زنجیل از هر یک نیم جز و مشک با زای هر سی مثقال از او
 نیم مثقال بایکوزن و نیم او و یک شکر بقوام آورده بشنند شربت تا دول جوارش زرباد
 صنعت علیهم تخم بلبل شقاق قنقور قنقور یا فستق قنقور ان العصاره از هر یک نیم مثقال زنجیل تخم
 ششم تخم کدو تخم شنبلیله تخم ترترک کرکات تخم جرجر تخم میاز تخم کدو تخم انجور الطیب از هر یک نیم
 فلفل بوزیران از هر یک شل تخم انجور دول یا فایده بشنند و مقدار شربت از یک ل تا دول و این زرباد
 نزدیکیست جوارش سفقور و اگر نایستقور بهم نرسد بدل آن دو وزن آن خصیة الشلب با قدری
 خردل کند فایده نافع است جبهه تقویت معده و باه و اعصاب ریه و کرده و کمالات بول جوارش
 قحاح جبهه تقویت معده و اجشاء و دماغ و باضه مفید است ص یک رطل سیب سیرین را از پوست
 و تخم پاک کرده با شرباب بجان میزنند تا بهر شود و از پر و زین بیرون کنند تا نیم رطل شکر سفید و بجز
 غسل بقوام آورند و فلفل دار فلفل زرباد از هر یک دول زنجیل چهار ل زعفران پنج ل عود بنوری
 پنج ل کوفه و بچه بشنند جوارش **بلادر** جبهه ریح و باضه و تقویت باه و دفع طعنه
 نافع است و موافق میرودین است زنجیل ده استار دار فلفل سه استار شیطان هندی دو استار
 شقاق پنج استار فایده چهار صد بخاه ل نرگهان سفید کرده کچهر یک ده ل و ده عدد بیلاد
 در سه اوقیه روغن کچهر ضایعه دست مالیده صاف نموده او و پیرابان جرجر کنند و یکوزن و باضه
 بقوام آورده بشنند جوارش **سکه** جبهه تخنن معده و تقویت باضه و دفع بلغم و رطوبات نافع است

نافع است **ص** کبابه قاقه صغیر و کبابه قرقفل دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک یک ل غود فلفل
 هر یک نیم مثقال نچاه مثقال شکر سفید را بقوام آورده بپزند جوارش **کافور** هبه صندل
 و باضمه و بنیم غلیظ و خفکان نافع است زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی زرد ساق و بند سبیل الطیب
 جوز بواسندل زرد و عود البسان سبب سبب و قفل نارنگی طایفه سعد طایفه شیر و عود و بند سبب از هر یک
 سه ل و نیم کافور مشک از هر یک یک ل و نیم نو و مثقال قدر بقوام آورده بپزند جوارش
خوفی هبه صندل صندل و باضمه و بنیم غلیظ هبه اسهال خرم و تقویت معده و هجر و سرفه و عطاس
 سده نافع و موافق افرد اطفال و زلق الامعاء بغایت مفید است از تراکیب سده ذکر است و آن
 آنگو که از سر که استخراج کرده باشند و بوداده مثل سرکه صلیب کرده سبب نچ مثقال تخم مورد
 ل خرب نعلی کلنار جوز بواجز مانج از هر یک ده ل کند زانخواه سده مصطکی سبیل الطیب از هر یک
 پنج ل با شکر یا عسل بقوام آورده دو وزن او و پیه بپزند غریقی تا سه ل جوارش **مفرح**
 تألیف کنی هبه خرم و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخسار و بوی دهان و عرق نبات
 موثر است گسره شش ل سبب ل قرقفل مصطکی سبیل الطیب اسارون از هر یک سه ل قرقفل
 زرب از هر یک دو ل سبب جوز بواجز قاقه کبابه و صغیر از هر یک یک ل بود او و پیه امله مقشر او و سه
 رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و از پره بزن بیرون کرده یا بکرطل شکر سفید بقوام آورده بپزند
 و این نسخه بپزند و بنشیند اگر دوزن آنکه **جوارش** **مفرح** بدستور جوارش نافع
 است و در تقویت معده اطمینان از آن و طریقی ساختن در جوارش نافع مذکور است بجای سبب شیرین
 باید کرد **مصل** چهار هم در معاجین کبابه و صغیر و باضمه و سبب هبه متصفین تعدیل و تلطیف و تقطیع
 و تفتیح و تسهیل و جلا و حفظ صحت و تحلیل باشد اندام معاجین نامند و هر چه از آنجمله مشتعل بر او و پیه کشید
 ترکیب و ذوالخاصیت باشد و مدت هر یک از آنرا یکبار نامند و عکس آنرا صغیر و آنچه متصفین
 قوران حرارت غریزی و قوی دارد و اح باشد که باعث سردی اندام مفرح نامند و شرط ترکیب معاجین
 بنوعی است که تریاق مذکور شد و باید عسل برشته و در فلفل زستان عسل سه وزن او و پیه و در تریاق
 دو وزن فرموده اند و کمتر از دو وزن را جایز ندانسته اند و بعضی بوزن او و پیه در بعضی ترکیب قائل
 شده اند و اکثر در همه فصول سه وزن قائلند خصوصاً معاجین کبابه را چه غلبه عسل نافع و بعضی در معاجین
 این مزاج و نفوذ قوت او و پیه را عصاره قبول طبیعت و حافظ قوت است و سبب آنکه کیفیت عسل را در
 این ترکیب اعتبار نموده اند ظاهر نیست و نیز حقیر اهل در غرض مرکب اعتبار نه اشتباه میخواند

جهت امراض مغنی و سودا و از برای صدام و صفت کرده و خون و صفت بدن و سیمان و دوسوا و مسل و
 سرفه قدیم و دوق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و برقان و سپرز و دامیل و جگر و توفه باه مفید
 خطا و ماقود و ناما و شک تخم پنج انگشت حب الی انرا و اند طول انیسون جدید است حب سیمان اسار و ن سلخه
 از بر یکدل و دو دالک اگر ترکی یکدل و چهار دالک در پنج زربا و تخم کرفس از هر یک یکدل چهار دالک و غفر
 و ارجینی یک مفسول هر سقوطی تربید سفید و جوز بو اتر فضل ریونند فاقه اشنة ساسه سنبیل الطیب کل
 مسد حب طیب سیاه پست بلید و مغنی از هر یک چهار دالک و یک دالک تخم حیر تخم میا تخم کندا از هر یک یکدل و دو دالک زربا و
 پای غنصل شوی افلجوز از هر یک و دل نرم صلیب کرده بود غن یا دایم حرب نموده با سه وزن مثل نشیند و در ششماه گذار
 و بعد از آن استعمال نمایند و تری از دو و متقال تا چهار شقال همچون **الارسطون** جهت سسل و در تخم
 و تپهای مختلفه و رب و رنق و رنق و در رحم مفید است ص فرین انیسون سلخه زعفران حماما فاقه
 مرسطه المر سنبیل صنیع عربی تخم جنه قوی تخم انجیره حب الخوص المقشر مثل ازرق بان سماق بیدانه کبریت
 و صفر میو یاب فضل این از هر یک شش لکس سرخ عا و زو حاتم و طینا تخم سداب تخم کرفس از هر یک چهار
 ل تربالنج خنیانچه تخم لاشقوق و دل تخم باورن یکل قرطم زنجیل از هر یک و دل بعضی بلای فضل سیاه را
 در دو و متقال و چهار دالک میکشد صغیر از شراب ریجانی یا بهور یا شلت یا بنید زید و عمل جیایند و با شرا
 و غیره مذکرات خیر نموی نمایند و سه روز بگذارند و در غن بسان یک کف در و مخلوط نموده حرکت دهند
 تا خوب فروغ شود و بعد از دو سه جوش از آتش بردارند و در ظرف نشیند گذار شده بعد از ششماه استعمال نمایند
 همچون کاکج چه در کرده و مثانه و بول الدم مفید تخم کرفس از یانج از هر یک شش تخم خیار مقشر و دو
 شکر آن تخم حاص بک انیسون مغنی و مقشر مقوسم زعفران بنقد شوی مقشر و امین مقشر مقوسم و نیم حب الی کج و طیب الی
 بت و جید و بانفت توام و از بر شش و تری یکم **الاصطوخودوس** جهت فساد و فرج و صفت
 بز و دت معده و فطام الحما سنبیل الطیب سلخه مصطکی دوازدهم زرا و ن طویل فضل سیاه تخم شنبه تخم
 انجیره تخم کرفس انیسون یا شخواه کون کرمانی و دو قنطاریون کاشمش اسار و ن استنین انجیدان سیاه و
 بری فاعل چهارم با سه وزن ده یک شنبه همچون **قیاد الملک** جهت وجع مفاصل و نفرس و
 آنها و جهت منع حواش شدن در مفاصل و نفرس و جهت سپرز و باد های غلیظه و تپهای کهنه و در و قوی
 سه ماه و گذارن سنگ کرده و مثانه و جهت عسر النفس و سرفه و قروح اعما و تادیکی خشم و در و گلو
 بنوشند تا غ است چه حفظ بدن و مانع است از حواش شدن بسیار از امراض ضل تخم سیاه
 فراسیون انیسون بقول قدر برین کی فیلطوس جاثیر خنیا با ای روستا و دوس فر داما میو

میهن سالیله از هر یک یک ل قسط المیزعفران فلفل ابضی و خرمن صاف سنبل الطیب فریون مشور اصل
 اللسان اشق فوینج جلی تخم رازیانج تخم خربری گسنج نار دین افلیطی کسنبل روست حبالبان
 از هر یک ل و اجینی مشت ل سینه شانزده ل عصاره غایت کاسیم بر خند قوی صمغ الوز از هر یک چهار مثقال افیون
 پیر الیخ از هر یک شش ل ادویه را کوفته بخته و آنچه چنانند نیست در شراب ریجانی یا جهمور یا نیند زبیب
 و عمل چنانند با سه وزن ادویه عمل کف گرفته بشنند و استخوانها نیند در وقت حاجت بقدر شش ماه در شراب
 او وزن یکدوم است باب گرم و چسبندگ شانه و کرده باب کفرن رازیانج و چسبندگی در معده و کبد با و الله
 و چسبندگی در معده و در وقت حاجت بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام باب گرم و چسبندگی در معده و کبد با و الله
 است چسبندگی در معده که از هر دوت باشد و سوزا المعظم و در وقت حاجت بقدر یک نخود و در وقت حاجت بقدر یک نخود
 و از برای صحت بدین از عمل بسیار معید است خدیی و سیر افیون و اجینی از هر یک یک مثقال فلفل و فلفل قهوه
 و قسط حلوان از هر یک شش مثقال زعفران یک ل و در بعضی نسخ شش قیرا طویم مثقال است سو فود و قوا سنا
 از هر یک یک ل ادویه را کوفته و چسبندگی با عمل کف گرفته بشنند و بعضی ببا با عمل یک سکرجه شست داخل میکنند قدر
 شربت از یک لک تا نیم مثقال بقدر حاجت بعد از شستن استخوانها نیند و و را الکبیرت جته تها بالزده
 و سواد بلغمی سودا و کهنه و سرفه کهنه که از یاد هر دوت و رطوبت و در دماغ من و کهنه نافع است جته کفیدن مار
 و قریب و دار را بولی در تخم شنگ کرده و متان و فلفل از هر یک لقیل ریاضت حص فلفل ابضی شش
 نیز رانیخ قودا مالان ذکر از هر یک دوازده م افیون زعفران از هر یک ده م و در بعضی نسخ سلیخه و ورق سداب
 از هر یک ده م کبریتا هفر عام و افلفل قسطا م زراوند طویل قشور اصل اللسان فریون از هر یک سم ادویه را کوفته
 چسبندگی و صمغ غار در شراب کهنه یا جهموری چنانند و با سه وزن ادویه عمل کف گرفته بشنند و در وقت حاجت
 استخوانها نیند قدر شربت یک م باب یکرم و باب کفرن رازیانج در جیات سودا و بلغمی نسخ و یکرم مسکه
 بعد تر یاق المعده که حقیر ترکیب نموده چسبندگی تقویت معده و جگر و احشاء و شنج و فلفل و سیان و قهوه و تقویت باه
 و رفع زهره و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاخ و در دوا حشاء و ضعف بدن معید است و در اول سپوم گرم و موا
 مبر و دین و قدر شربت از نیم مثقال تا یک مثقال است حص قسط سنبل الطیب صمغ کبلی جبالنا نخیل
 از فلفل سیاه کثیرا کمال زراوند طویل فلفل سیاه بر کفرن افیون یا نخود زیره کرمانی فطر اسالیون اسالیون
 کثرت زرد اخچان باده نفع از هر یک کف گرفته بشنند و در وقت حاجت بقدر یک نخود و در وقت حاجت بقدر یک نخود
 بل سفید کده ل زعفران یک مثقال نیم شنگ فریون کده یک مثقال با دو وزن ادویه عمل کف گرفته
 نیز دوا الملوک الکبیر چسبندگی و جگر و ابتداء ای استخوانها و در وقت معده و قیض سده

باشد تا نفع حاصل اینسون بنم که نفس استخوانه از خربج سوسن اسماخونی شنبه بمانی تخم حرمل اصل المیس
 چکنوک سلیخه دارچینی مرصاف زراوند طویل از هر یک یک اوقیه اقرص اقرص قومه و دیالین منور
 از هر یک دو اوقیه قسط المراد الحظ لطیف تازه از هر یک سه اوقیه زعفران قناسه گندم سنبلی
 الطیب از هر یک نیم اوقیه مازوی پاک تازه ده ده عدد ادویه را کوفته و بقیه با عسل کف گرفته بپزند قدر
 شربت بقدر مازوی یا مار العسل یا مار الشیر یا ابی که بقیه باشد در دهن سوسن و گلبرخ و اصل المیس
 و طلا نمایند یا بر مرغ از داخل گلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی و بدستور بر مرغی سه چهار بار غرغره
 با یکی از اینها می کند که باید که در ص اقرص قومه در اقرص منور که در میشود و دوار الکرم کم کپیر از مرکبات
 جالینوس است چته در دای که به جگر و سیر و بر دوت و غلظت آن و می کشاید سده جمع آلات غذا را و
 پراکنده میکند با دای بنیطراد او را را میکند بول را و چته جمع در دای مثنائه و کرده و رحم که از مواد غلیظ یا
 و صلابت رحم و مثنائه و چته استقا و غیر آن نافع است ۵ زعفران قومه سنبلی الطیب مقل ازرق
 انیسون و قو اسارون را و نذ قسط اسالیون قسط شیرین سلیخه قنار از خربج الباسان فو رب
 سوسن عصاره فافث اسقو قند ریون جیده روغن بنیان نیم اوقیه مرصاف کبر و می با عسل
 سبب پزند قدر شربت یکد نیم یا شرب عسل دوار الکرم کم الشیر مرافق کال چته در دجک و پیر
 و ضعف معده و امراض شکم و زرداب نافع است و زنگ رخسار میگرداند و ص سنبلی الطیب ریون
 زعفران سلیخه از هر یک دو درم دارچینی مرصاف قسط المرقاح از خربج یکدم ادویه را کوفته و بقیه
 با سه وزن عسل کف گرفته بقوام آورده بپزند و در وقت حاجت استقاه نمایند و در اکثر نسخ از خربج
 مذکور مسکونه و مراد شربت باید چنانند **افقرو** یا را از میخون بلاد ریت چته استرقای عصب و
 دوار و سیان و خیالاده مرصاف ده در دهن سوسن و سینه و چجه در دهن سنبلی الطیب از خربج هندی
 یا فی سلیخه زعفران و قنصی اطیاش ترک و در بعضی نسخ قدیمه شیخ رومی خلاصه نموده اند انیسون از خربج ریون
 چینی حب البان المقتدر قنصل از هر یک یک اوقیه مرصاف عسل افقرو یا که عبارت از بلاد باشد از هر یک
 یک دو ل حب البان زنجبیل صبر قوطی از هر یک یک اوقیه غار بقون شست م اصل المیس
 الا سماخونی دو اوقیه پست پست پنج باز یا نه در خل خل خمر سه قسط که دو من و نیم طرا و ادویه یا با کوفته و بقیه
 غیر از پنج باز یا نه که او را سه روز در سینه که چنانند یا شینند بعد از آن در یک پاکیزه کرده و در سینه چشند و او
 که بپزند و صاف کنند باز در یک نموده سه سطل عسل با و رخیه با شش نرمی بپزند تا بقوام غلیظ رسد
 و در دهن سوسن و با و رخیه مخلوط سازند و بعد از شش ماه استقاه نمایند قدر شربت یکم باید یکم و بقیه فای

و لقوه و استرخایاب ثبت بوشند و حشر تا چینه کبد و سیر زود بر دوت رجم و اور از حیض و بول و
 تحلیل باد و غلیظ که در شکم متولد شده باشد و چینه تپا که از ماده بارده باشد مثل برنج و موافقه و سرفه
 که از رطوبه باشد و سستی اعصاب و انقطاع نفس و تنگی در کین و نیم بان ذکرده مریه و نبض چینه
 تر از حد طریقی در حرج از هر یک دستم زرباد و در پنج از هر یک چهارم حشر ایوان زعفران اکلیل
 الک سنبلی الطیب از هر یک ده م اینون زنجبیل قسط المرسلین از هر یک سه اساتیر قشش شش م خرق
 ایض و در اتم خونین از هر یک شش اساتیر سده اساتیر صبر سقوی چهارده م اودی را کوته و چینه و با عمل
 کن گرفته و وزن او به بوشند و در وقت حاجت استخوان نمایند و حشر تا می لولوی منافع این
 مثل منافع اولت و زرباد و در پنج اینون خند بید ستر فلفل دار فلفل سینه بوم الجوس بزر
 البیض قسط حلو سنبلی الطیب جاشیر از هر یک شش ل حله سل مروارید ناسفته و ول میوه زعفران از
 هر یک شش ل قه زعفران از هر یک دو از ده ل اودی را کوته و چینه با سه وزن اودی عمل بوشند اثنا
 ثاسیا المصنوعه بکبد الیث نافع است جمیع مرضهای و در و جگر و قرح امعاء و سیر
 و در و عصب و چینه خدر برگاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و چینه و در و گرده و عسر النفس سرفه که از کثرت
 رطوبه مجتمعه در سینه باشد و قطعه چشیش و نفث الهم کند و بهم می آورد و قطع عروق جگر که عبارت از ده
 است و نافع است چینه ناصور برگاه طلا کنند با و مثل مرهم و چینه سموم مشروب و با شیر نوشند و این قرص
 از چینه ان مسمی است که استامیدن او دو و یکین شارب او از مرض باذن الله تعالی و قوت
 بعد از چهار سال ضعیف میشود و زعفران مرصاف اینون خند بید ستر بزر البیض قسط المرصاف و اما
 خنثی شش سبب سنبلی الطیب اصل الفانق یا عصاره غاف جگر سمنج سوخته راست نیم بر کافور
 اودی را کوته و چینه و پنج ضایعیت با شرب صابون جید البوم بر الجور می یا با شل یا با بنیز و
 ضایعیت با سه وزن و عمل کن گرفته بوشند و بعد از شش ماه استخوان نمایند قدر شربت از
 تا نیم مثقال اثنا ثاسیا الصغری چینه و در و جگر و سرفه و در و سده و باد و در و
 سینه و شش و بر اسوم هوام ص میساید یا با سه زعفران قسط المرصاف سنبلی الطیب
 البان اینون سینه از هر یک چهارم عصاره غاف شش اصل السوس الحلوک و از ده م
 چینه با سه وزن اودی عمل کن گرفته بوشند و بعد از شش ماه استخوان نمایند و لفظ طار
 و نهی الصغریه چینه سقوی و در و جع الب و جمیع امراض بارده نافع است و این و در ای
 ص اینون چهار اساتیر و چهار دانگ و بیون شش م اقا قیاسه اساتیر و چهار دانگ عاقر

ششم فاشرا که بر این یافت فاشرستین که ششند است از هر یک چهارم ابریشم مقفص و دو
 اساتیر نقره محرق و تخم سداب ناخواه شکوفه کرفس از هر یک ۴۴ گلشن مشک اصل الکاج از
 هر یک شش تخم کرفس منقل ازرق جالبان نصب الذریعه سلیخ زرباد و درونج عرق شیطان
 هندی از هر یک دو استار بنیر الیج الالمیق نه اساتیر و دو درهم پنج کرفس اساتیر و چهار دانگ
 تخم خزه ده استار حب خروغ مقشر شش استار کبریت اصفر پنج استار صمغ عربی میوه ساید از هر یک
 سه اساتیر و دو کمند و کبرنج اساتیر و چهار دانگ و من البلبان دو دوم و چهار دانگ خندسته
 نه اساتیر و دو و چهار دانگ و من منقح پنج اساتیر و چهار دانگ فرومانا شش اساتیر و پنج هندی
 سه اساتیر و چهار دانگ فاقه کبار با نصد و ده دانه نهایی درست و نقل و کبرنج اساتیر و نقل انبی
 سه اساتیر و دو و بخان دو استار و دو دم قره دو استار چهارم مروارید ناسفته پنج مبدوده
 استار یکم زرد و دهر ازه البقر از هر یک دوم زرا و نه طویل نه اساتیر و پنج بل نقل امین از هر یک
 پنج اساتیر اطوطو بعضی گفته اند که او انکلت است بخوریدان از هر یک دو و ده م سورا که نازک
 است دو استار و دو و چهار دانگ بهمن سنج و سفید از هر یک دو استار و چهار دانگ و مرارة
 الزب و مرارة الکلیه از هر یک یکم ادویه را بکوفه ساخته و صمغ و اد شراب خوبی خیسایند تا مغف
 روز و بعد از آن ادویه بکوبند کور را بچینه بروریزند تا بچین شود و در یک سنگی با کوزه کرده بعد
 از پنج شش جوش از بالای آتش بر دارند و سرد کنند طبع الصبغة الحمری با کینه کفایت ده
 پیرزنده را و به بند دست و پای او و بعضی بعضی و بند از بند در یک مس در بریزند به بالا و تر مس
 ابیض و شبت از هر یک یکت و آب شیرین بقدر حاجت و سردیگر ابریشم و آب آتش نرم بنیزند تا مبرا
 شود و بعد از آن از آتش بگیرند و سرد کنند و شور بای او را از پوست و استخوان و موسی و پاک نمایند
 و باز شور بار آور و یک با کوزه کرده بریزند بر او از روغن بلبان و روغن نار وین از هر یک یک مگر به
 و آب آتش نرم بنیزند تا نالت باقی ماند بعد از آن غسل بقدر شور بای و روغنه بنیزند تا نالت قواش بچین قوام
 غسل غلیظ گردد و پس بریزند بر او و ادویه همچون را و از آتش برداشته و ظرف شیشه
 گذاشته و وقت حاجت بعد از ششماه استخوان نمایند و قبل ششماه اگر استعمال کنند مهلک خواهد بود
 قوی رخان الا صمغ بلبان کندنش حماما پوست پنج نعل استه سلیخ اشن بلبان ذکر
 اصل السوسن مشک عیدان البلبان شش حنظل زنجیل سکنج جاشیر و اجینی خند بیدستر نر از هر یک
 ششند ان شیطان هندی تخم اترج کویا زرا و نه حرج قابل اینهمه سکه حب النار دم الا خون

از هر یک چهارم زعفران لعل زیر البیج از هر یک ده فریون نهند م برز الحول تفضل سافج سبک
شتم اگر گداز خربق ابیض مرارة الفیل قسط المر از هر یک چهارم طلا و فخره ساییده از هر یک دودانک
زرباد در دوج کافور از هر یک سه م سنبل الطیب شش م مشک دودانک افیون پانزده م ابریشم خام
ع هندی شش دان بان ذکر کبریت بجوی سوخته قند خیار شنبک پاک کرده باشند از دانه دوج ب قند
طالیه قریح شاهانه و برنج و ناخواه صغیر فارسی پنج درم زعفران صاحب الکبر از هر یک یک درم مادیه را کوفته
در نیمه و صغیر از شراب ریحانی آن خدایند با سه وزن ادویه غسل گرفته بشینند و بعد از شسته
است تانها اند اصغر سلیم چهارم سودا و دوج البیان و در درم ص ص لعل ابیض زنجبیل
ع هندی قسط المر از هر یک شش م افیون فریون خداید ستر زعفران تفضل مصطکی عازر از هر یک
پنج م سعد تر از شیان فاسر شستن که شش بند است زرباد و در دوج زرد اند طول از هر یک دوم و دهن
البسان ماد الکافور از هر یک چهارم ادویه را کوفته نیمه بر دغن بسان ماد الکافور چرب نموده
با سه وزن ادویه غسل گرفته بشینند و در وقت حاجت بعد از شسته است تانها اند و صوطا و
مثل عدسی باب غریب خوش نان است کلکلا پنج الا کبر داین چون هندی است چهارم در دمه
و تپهای که نه دغشی و عسل العول در دغن بقی و بد و سر و رطب و قروح ششش و عطش و زهر باد و بردن
بدن دیو اسیر و در دسر زرد و ملها و قویج و زرد اب و امراض زنهای استن و شتهای طمانی
ص ص بلبل سیاه و بلبل شیراز و دانه بیرون کرده داب برنج و فلفل و دیم و تخم کرنس و شیطون
و فلفل و سنان الصافیر زیره کمانی و هندی که خوشتر است و نیمه ص ص فلفل که اند شفاقل است و ع
اند رانی و هندی و همین و ع البیج سیاه و سرخ ناخواه از هر یک ل تربید سفید کطل ادویه پاک
و نیمه شیراز و دانه بیرون کرده سه رطل و رست و چهار رطل آب شیرین با شش معتدل بنزد تا بکشد
باقی بماند و از شش بکشد و صاف کشته و فلفلش را بنزد و رنگر سفید چهار رطل با در نیمه با کدر
و با شش بخوار بنزد و حرکت دهند تا شکر که افه شود و فلفل شود و مثل غسل و در دغن شیرین باز
رطل بر د نیمه حرکت دهند تا آب مخرج شود و از شش گرفته ادویه کوفته شده را بر و بپاشند از شسته
تا مخرج شود و در دغن چینی که شسته وقت حاجت است تانها اند و در شربت از نه شفاقل تا چ
است کلکلا پنج الا صغیر منافعش مثل منافع کبر است ص ص بلبل هندی بلبل شیراز و دانه
کافور و فلفل و شیرین و هندی و زنجبیل و حب الفیل ابرنج تخم کثیر خشک ناخواه
کرنس و سنان الصافیر زیره کمانی و الطوط از هر یک پنج م خیار شنبک از دانه بیرون کرده

هندی قزو ساذج هندی سیل بواکه سو تمبر است و اگر یافت شود عوض او قاقه کبار است حب السودا
 انهریک که متقال تریوسفید روغن شیرج بست استار شکر سفید صلب است استار موزید آ
 بردن کرده و دلبست و پنجاه استار آب ایچ ده رطل صفت مارا الا ملح شیرای و اندر بر دانه
 کرده سبزه موزیدانه بیرون کرده شش من یا چهار رطل آب بیزند تا بر شکر بماند و آبش را صاف
 نموده در دلیک پاکیزه بیزند و شکر را بر دانه اخته با شش نرم بیزند تا شکر گداخته شود و مثل غسل غلیظه
 پس ادویه مسحوقه مدقوقه بر او ریخته بر بالای شش حرکت دهند از آن روغن شیرج را نیز
 ریخته بهم زنند تا مزوج شود و مثل نمز که دو دراز شش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی گذارند
 وقت حاجت استخوان نمایند همچون شیلکا جهت مرع و سکه و فایح و لقوه و تشنج و زبانه و عرق
 و غوث و خفت النفس و خفقان و خیال فاسد و تغییر عقل و درد اندرون و شش و باد های غلیظه و درد
 مفاصل و نفوس سکه و فایح و لقوه و درد رحم و دوار و سقوط خین و جهت نگاه داشتن خین در شکم
 امهات و سحر و او حلال و متقیق را بسیار نافع و این همچون را ابلهتیه و بیه نامند ص مشک خالکود
 و عیدان اللسان و زخمیون و اشنان بطنی و تخم کرفس و تخم سداب و اشنة و کبریت اصفر اشان القبر
 جلی و اختار مر جلی و کافور و زعفران و سیاه و صیاد و مسد و امیران چینی و تخم بلبلون
 و پداسقان که کف الکلب است و حب الکلب و گشت بر گشت و خر دل امیران و هر یک دو م در دانه یا فایح
 زعفران ساذج هندی سیلخ و بن غیر مقشر جز بر افقاع الا و خربید ستر تخم چرخیز و در دانه یا فایح
 ده م طلا و نقره سیاه و زعفران اللسان و زعفران الاسافه و زعفران الکلب پوستیخ کبر از هر یک
 نیم م ایریشم خام غیر محرق فلفل سفید زنجبیل ریخ شبت تخم شبت جنطیاتابان العصاره هندی ستر
 فارسی غار تر حار را و دانه حرج بندن هندی ابله قهر الیود و زعفران که شش شند ان است از هر یک
 چهار م زعفران سبیل الطیب مطبوخ حرمل کثوف هندی عیدان پر سیا و شان قاقه از هر یک سه م پنج سکن
 اسپاخنوی سیاه خاک چهار راه مارا السوس مارا الکثوبت از هر یک یک م مصطکی سه م قلع بست
 عد و زرا زبانه فای خشک از هر یک شش م فلفل سیاه و فلفل بزر الیچ امیران زرا و نقره سیلخ
 از هر یک نیم م اکلیل الکلب چهار م و نیم زعفران و سیاه از هر یک چهار م و دو دانه ادریه را کوفته ریخته
 انداخته از آنها آنچه غساند بشت بشرب سیاه یا کوبه یا با آنچه قائم مقام او باشد و با سه و زرا و دو م
 اصل کف گرفته بیزند تا شکر بماند و شکر را بر دانه اخته با شش نرم بیزند تا شکر گداخته شود و مثل غسل غلیظه
 پس ادویه مسحوقه مدقوقه بر او ریخته بر بالای شش حرکت دهند از آن روغن شیرج را نیز
 ریخته بهم زنند تا مزوج شود و مثل نمز که دو دراز شش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی گذارند

است که عبارت از یک الجار است کاسیکنج داین مجون فارسی است نافع است جهت امراض
 بسیار خصوصا امراض اطفال و بسیار که ایشان را عارض شود صریح و فایده و تشنج و جهت حفظ جنین
 در شکم مادر و اصلاح رحم و در رحم را بسیار مفید است و معوط کرده میشود باین جهت جمع اینچیزهای
 که سوط بشینا کرده میشود صلیح است و تشنج افزاید و تشنج فعلی تخم را زایل و حمل حب الابل را او اند
 طویل در حرج مشک غریب البان از هر یک چهارم و نقل از خشک از هر یک است و چهارم قسط الموم
 بوالیخ صفر افیون از هر یک شش م و قه زریخ صفر شونیز تخم خیری زرد از هر یک دوم و نیم سیکنج زربا
 در قه میساید صفا از هر یک پنج م سد سباسب زعفران حرنبار مشک حب الکه جهت حب الفار از
 هر یک ده م منافع سیرج صحنی از هر یک پانزده م مرو و بصرم و رقی اس از هر یک سدهم ادویه را کوفته و نجته
 با سده وزن ادویه سیل برشته و در ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد از ششماه قدر
 شربت یکد نیم تا بکینقال است صفت جزئی که موصوفت در کاسیکنج مقب الذریه افکار
 الطیبان بلبان ذکر میوه از هر یک چهارم استخذه قه زعفران مشک بود هندی و نقل مرصاف از هر یک
 نیم م ادویه را کوفته و نجته و با شراب ریجانی خمر نموده و صها سازند و بکند از ندامت شک شوند و در وقت حاجت
 استعمال نمایند صفت مجون المسک جهت درد بکر و ضعف معده و برودت آن و قیاس سدها
 و تخمیل بادای غلیظ صلیح است سیکنج سنبلی الطیبان و قه هندی لکنت پاک کرده ریون چینی خطیای نامی
 از هر یک دوم زعفران ناخواه تخم کرفس مصطکی از هر یک سه م عود هندی و نقل مرصاف از هر یک نیم م
 ادویه را کوفته و نجته با عسل کف گرفته بقرام آورده بپزند قدر شربت مثل شربت یک با قلاب گرم با
 مجون خطیای تا به صلابه بکند و سپرز سدها و در معده و گرده و مثانه و تپهای که بطلول کنند و
 جمع زهرها و گزند ارا مانع است صلیح خطیای ریون چینی سیاه از هر یک ده م قسط الموم سدها
 سنبلی الطیبان را و در حرج ریون چینی از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و نجته با سده وزن ادویه را
 کف گرفته بپزند و قدر شربت یک م با سدها مجون قه و سیکنج جهت درد معده و بکند و در وقت
 و تپهای بلغمی و تب بر صلیح فودنج بجزی و فودنج جلی و فطر اسایون و سیالیوس از هر یک و از
 م تخم را زایل و تخم کرفس با بونج ماشا از هر یک چهارم کاشمش پانزده م فلفل سیاه چهارم ادویه را
 کوفته و نجته با سده وزن ادویه عسل کف گرفته بپزند قدر شربت از یک م تا دوم باب
 مکرر سیکنج جهت عسر البول و قوی نافع و بقیقت اسهال میکند در هر وقت از زمستان
 خرمای هر یون یا هر یون و انیسرون کرده مقرر بخانه م را بکشانه روز در ظرف خرمای

پس به پیرینه بر و نیزین فراخی بعد از آن سقموتیا و سد اب خشک از هر یک هفت مثقال فلفل
 سیاه ضد دانه زنجبیل سل بر قارسی کیمشقال بادام شیرین مقشر از هر دو پوست سی عدد کوفته
 و خفته با تر کوفته خفته مغزین نموده با سه وزن ادویه غسل گرفته بشیرند قدر شربت چهار مثقال باب گرم
 معجون تربیلی چته صناع است و مایل با اعتدال و مداومت او در پنهان امراض عصب و صرع
 موجب است و خفته به نموده هلیله کابلی امله هلیله زر و هلیله اسطوخودوس از هر یک دوم عدد و هلیله
 پنج م عاقره سم کوفته با مغز دانه بیرون کرده و وزن آن بشیرند شربت از نیم مثقال تا کیمشقال و نیم است
 معجون جالینوسی چته امراض طبعی و سودا و دریاخ و سد و کبر و پروده کرده و مثانه و اصلاح
 حال بدن نافع است فلفل سفید هلیله قسط سحری سنبل الطیب عود بلبلان نقب الذریره تخم مورد
 زنجبیل سعد و نجان در فلفل دار فلفل دار چینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند
 معجون عود بلبلان از شنبه ابوعلی چته تقویه معده که با بوسه باشد هلیله زنجبیل دار چینی سلیخه
 زعفران فلفل سیاه و زنجبیل بنیاد از هر یک پنج مثقال سعد زنجب سا فح در فلفل از هر یک نیم مثقال
 عود خام هفت لاجورد و دو دانگ کافور یک دانگ ترب چارل ملک کیمشقال با عسل و شکر بامیزند و اگر
 مشک و غیر از هر یک نیم مثقال هلیله کابلی سل محموده دول داخل کنند بهتر خواهد بود معجون عود و
 غیر بلبلان عود مشک غیر عود دار چینی مصطکی فلفل زعفران از هر یک کیمشقال و نیم با درنجریه کافور
 تخم کرفس با دایان سنبل اگر ترکی پوست ترنج از هر یک مثقال با عسل و نبات بشیرند و در خفته شنبه
 ابوعلی گانگه انگ نیم و از جد و پوست ترنج را اضافه کرده است معجون سفر جلی قابض
 به پاک کرده بکین عسل بکین و در رطل است که صد و شصت مثقال باشد فلفل دار فلفل زنجبیل خیمشقال
 هلیله هفت ل قاقه سنبل زعفران دار چینی زعفران برستور هفت ل به پاک کرده از پوست و دانه را بر
 خفته از پیر و نیزین درشت بیرون که با عسل بقوام آورده با دویه ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار مثقال
 هفت ل زعفران سیاه هفت ل کرده و کبر و باه و معده و سردی و در یک مثانه نافع و با دایان کیمشقال
 کرفس با دایان تخم زنجبیل تخم تره تیزک ناخواه نمز تخم خربزه و خیار خ کرفس از هر یک پنج ل عاقره سم
 زعفران زرد مصطکی عود از هر یک ده ل سیاه زعفران فلفل سیاه کیمشقال هلیله زنجبیل سل غیر نیم ل عسل
 بشیرند مقدار شربت تا ده مثقال بعد از دو ماه بخورند معجون ماسک البول چته سلس
 البول و تقطیر این نافع و موجب بلوط مقشر مقطوبان زده م حرف و تخم سد اب از هر یک یک م کنند
 با الیاس جوزه الیاس زعفران هلیله اسود از هر یک دوم عدد شربت از هر یک یک م کنند

انجیر خشک پنج م با عسل بشنند قدر شربت از سه مثقال تا پنج مثقال معجون است و نفوس جهت
 نفع و بردوت معده و زعفران کاشمش برابر السداب تخم کزنس زنجبیل حاشا لوز الصنوبر الکبار از هر یک
 شش م بادام تخم مقشر با آن از هر یک دوم فلفل شش م با سه وزن ادویه عسل بشنند معجون فی
 جهت سرنه و در و مگر و سینه و آلات نفس و معده و شومعه و صفای اواز و اذرا بر بول و در و سیر ز نافع
 است صی موزیدانه یا کشمش است و پنج مثقال است زعفران سنبل الطیب و اجربی و ارشیفان از
 هر یک یک ل تقب الذریره فلاح الاذخر ملک البطم مقل ازرق از هر یک دو مثقال و نیم صان چهار مثقال
 صمغ الشرب یا قایم مقام شراب بخیا نند با عسل بشنند قدر شربت یک ل با آب گرم جهت درد و مگر و معده
 و جهت درد سینه و شش باب و فامعجون حلیقیت جهت زنجبیل و بقیع سدا و تحلیل ریح و کزکون
 جمع کزنگان حلیقیت فلفل مر سداب خشک با سویه بحر ریخته عسل بشنند قدر شربت یک مثقال معجون است
 جهت بواسیر و ریح آن و نیکو کردن گونه و تقویت اشتها و ضمید نافع است و اورا فنجوش نیز نامند و بلبلج یا
 ایج بلبلج فلفل و از فلفل زنجبیل سحر سطرین هندی سنبل الطیب از هر یک ده ل تخم شبت تخم کنده از هر یک
 چهار ل خفته الحیدر بر محفف بر وزن بادام شیرین جوشانیده و ده ل با سه وزن ادویه عسل بشنند
 و اگر دو مثقال با یک مثقال شک در و کنند آوی خواهد بود معجون القویح الریحی از جربات کن
 الدین سود سداب خولجان سیخ پنج کبر ساف هفت مثقال و نیکو بانه و کیش و کلاب خیا ننده پس
 بجوشانند تا آنکه نصف رسد پس صاف نموده بعد از آن زرباد و مصطکی یا رشک عود پوست ترنج و از فلفل
 کاشمش تخم کزنس پنج هندی انیسون از هر اسارون تخم ترب زرب متفرود پنج و اجربی حلیقیت کمون که
 ز فلفل حرف از هر یک دول و نیم جذه نصف وزن مذکور بحر ریخته پس مثقال عسل را با کلاب مذکور ریخته باقی
 ادویه را با این عسل بشنند و در وزن بادام تخم شبت مثقال اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عسلش قوی باشد
 اضافه کنند با نلوس خیار شرب قدری که خواهند معجون زوفا جهت نفی هوا و محبسه در سینه موجب مردم
 ابوی است رب السوس زوفا خشک پرسیاوشان از هر یک ده ل و دمانا فلفل از هر یک یک ل
 متز بادام تخم پنچ ل زراوند که تخم انجیر از هر یک پنج ل اصل سه وزن ادویه بشنند و هر روز دو مثقال
 مطبوع بخشد و انجیر زرد ده عدد تخم هندی موزیدانه از هر یک ده ل حلیقیت تخم کزنس تخم نازیان از هر یک
 اصل السوس زوفا خشک از اسیمون از هر یک پنچ ل در چهار رطل آب بجوشانند تا ما بر آید
 کنند و هر روز یک حصه را با دو مثقال معجون مذکور بخورند و چون مطبوع آخر شود باز بهر
 دهند و هر دو ماه و در وقت یکدیگر باین دوا باقی نمایند اصل السوس خردل سیخ تخم ترب تخم حلیقیت

چونانند صاف کرده با سنجین عسل بنوشند و تی کنند در وقتی که معده خالی نباشد **مجموع** هموس که
 مستعمل جهت قوه باه و اشتها و قوه مجامعت بسیار مجرب است جز بوا و فضل بسیار سان المصافیر بخورد
 زنجبیل و اجسینی مصطکی عود زعفران از هر یک یک ل قاقه کند از هر یک یک ل اشته دول مشک نیم ل
 فندکلاب از هر یک ده ل قدر ادراکلاب حکله عمل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بعد از قوام
 بشنزد شربتی یک ل **مجموع** جلای مستعمل جهت زیاده کردن منی و قوه مجامعت و ضعف کرده و
 معده و اشتها مجرب است سبیل الطیب قرقه زعفران و اجسینی قاقه از هر یک دول امینون تخم کرفس
 از هر یک یک ل زیره کرمانی مدبر مقلو مصطکی ناخواه فندک مشک عود از هر یک نیم ل فلفل دول بابک
 ل و شربتی دود در هم نافع بود مجرب است **مجموع** الصرع مجرب از جالینوس و اسرار الاطباء تفصیل میشود
 و مجرب بر سیده است عاقر قرحا ده ل صلا یغایند و از منحل نازک بگذرانند و بعد از آن در دادن با سرکه
 کهنه ده ل بایند و با عسل بشنزد شربت دوم ببت م آب گرم **مجموع** عقرب جهت سنگ کرده
 دشانه عقرب سوزقه خطی ناسه ل زنجبیل یک ل فلفل دول و از فلفل دول کاکج پنج ل چند نیم ل بابت ل
 عسل بشنزد بقدر ششماه بیالغ و الکی و بنایالغ نیمه انگ بدهند **مجموع** ابو ماسر سی به تریاق جهت
 فروع کرده دشانه و بجا بول و احتباس آن و حرقة البول و حرقة بنات مجرب است و جهت امراض رحم بسیار نافع
 و در حیض و سکن درد امضای تناسل و مانع صعود انجیره بدیغ و تقوی اعصاب است قدر شربتش در اول
 عطلت کمیقتال با سه و قیه شیر الاز و صفت م ما و العسل و در زنجبیل بسیار هار شربت بدرب غوره و در
 وسط عطلت تا دو مثقال با صفت م آب بوشنگ مطبوخ و پنج م ما و العسل و در آخر عطلت که برک بکشد
 باشد و خواب آید کمیقتال و بر به با شربت مورد دیارب غوره و امثال آن جهت ادراک حیض با آب نخود منقوع
 و مانند آن از ادویه در هر حیض گل ختم گل خطمی و جازی تخم خرد و منقوع تخم خیارین و منقوع خربوزه و کدوی شیرین
 دم الاغون از هر یک پنج ل طین قبرسی یا نر ده ل طین ارمنی منسول و دو عرق شلخ گاو و کوی سوزنده
 محارید از هر یک یک ل دیم عصاره تخم التیس نظر اسالیون زوفای مشک صمغ تخم کرفس امینون مکد
 چهار ل صمغ الوشانه کثیر احب القلت که ماشین بندیت حب الصنوبر کبار خربوبه بلی مغز بادام شیرین و کوبیده
 نقش از پوستها مکد چهار ل سمان منقوع غوره مشک طین فارسی که گل شیرازیت ریوندرامک ملحق مخلوط
 خشخاش سفید و سیاه و زرا پنج از هر یک یک ل کاکج چهل عدد دانیون رب سوس مکد دول عسل
 فک گرفته و زن ادویه **مجموع** سیسالیوس جهت اقسام صرع نافع است مگر دومی از ادویه
 ای در باب صرع قایم مقام او تواند بود سیسالیوس عاقر قرحا اسطوخودوس از هر یک ده ل غار قیون

پنج ل در زمان حلیت ز راوند سرچ از هر یک دول و نیم اودیر را کونته و آب فضل و دو بخندان غسل را بقوام
 آورده ریشند همچون مقل خبت و اسیر دوارم مقصد نان است و بادها شکند و خون بواسیر باز دارد
 پوست جلیده کابلی پوست جلیده اندنقی تخم سندان سفید تخم گنداقم ریحان از هر یک پنج ل مقل را در آب
 گندناحل نموده با غسل دو وزن بپوشند و در فنی نخه لی غسل است همچون الگو کونته جهت تقویت
 معده و دفع دریا و در طبوبات آن نان است زیره کرمانی صندل که کیشانه روز و در سر که ضیا نیده
 بوداده باشند زنجبیل بت ل فضل ده ل برگ آب جنگ دول بوره ارمنی ده ل اودیه را بیا
 نرم صلایه نماید که با غسل سه وزن اودیه بپوشند مقدار شربت کینقال همچون جهت قطع خون
 بواسیر محرر است جلیده کابلی جلیده آله از هر یک ده ل بسد که با صدف سوخته از هر یک دول مقل از ریح
 بت ل مقل را در آب حل کرده و با مقادیر پنج مقل اسف گزفته بپوشند قدر شربت و دو مقل همچون
 اللود و جهت تقویت اعضا و قیحه اوجیه منی و تقویت اعصاب و زیادتی باه و تکثیر افراط و اعانت میکند
 منی اعانت شدیده و از اخراج منی میکند بلذت شدید و دفع منی میدهد صحر و اوردید با نسخه بسد از هر یک
 شش ل اینیون بهمن اسفیر از هر یک چهار ل کالنج اصل اللبلاب از هر یک سه ل قلع اذخر سعد که با پنج
 از هر یک دول سیلیو اسارون دارچینی مطبوکی از هر یک یک ل و نیم صمغ یک ل کثیر یک ل با فزون
 اود غسل گزفته بپوشند و در وقت خواب کینقال با بیگلیم بپوشند همچون الگوسا که کالیف
 حقیر است جهت انواع بسد و مساریقا و جگر و صف و برودت جگر و امراض معده و سودا الفیه نافع است
 و این همچون را خواص کثیره و منافع جلیده است و مثل این درین باب ابدیده نشده دارچینی اصل الکبر
 از هر یک پنج ل زعفران دوازده ل تو مر از هر یک چهار ل سنبل الطیب شش ل اینیون چهار ل دو قوس
 ل رب السوس عصارة الفانث جید و از هر یک سه ل حرمان چهار ل روغن بلبان چهار ل و اگر یافت
 بجای اوزیت کهنه کند و با غسل بپوشند و قدر شربت کینقال نان باشد باذن اصر قالی همچون برود
 جهت باه و جهت تخم زرد که تخم یا زخم تر تخم تره تر که تخم بونجه تودری سفید و سرخ لسان العذافر
 منخوفه قند شیرین زنجبیل بهمن سفید و سرخ فضل دار فضل حلیت طب از هر یک پنج ل با فزون
 غسل برشته هر روز دو مقل و نیم صبح و شش ل شام تناول نمایند همچون حب الفیه
 القدر و عظیم الفیه است و از جالینوس است اعلا و شهرت باه و اودیه و می کشاید و وضعه
 را از ایل میکند و جهت قره دول نان و سنگ کوده و منانه نیز نراند و دشواری نفس در بر و رانار و است
 شربت دول و قشش سال باقی میماند ص حب القطن بت ل دارچینی و قشش سال

تخم انجوه از هر یک پنج ل شفاقل زنجبیل از هر یک ده ل در شیتان هفت ل سطرین بزرگمان
 مقول مصطکی از هر یک چهار ل با سه وزن او و یعل کف گرد بر شند **محمون** ید اندر جهت
 تقویت حصاة نبات قوت خون بر مسی میداند ز جاج صاف سفید محرق را و عقب را و دینج
 کلم بویه دار که کرب است را و از رب حجارة الاسفیج را و پوست تخم مرغ که چوبه از و بیرون آمده
 باشد حجر الیه و صیغ جوز و ج از هر یک یک ل فطر اسالیون دو و قو مشکط اشع صیغ عربی تخم خطمی فلفل
 سیاه از هر یک یک ل و نیم با عسل مرشته از یک شقال تا سه شقال با باب طنج خشک و نخود سیاه بنوشند و
 را و از رب انش که خرگوش را زج کرده در دست در ظرف خرفی گذاشته بگل حکمت گرفته در قون
 حمام یا تنوری گرم بگذارند تا بسوزد **محمون** از این هبل جهت دفع القواد و تقویت نفس که از
 بر دود باشد نافع و بسیار مقوی مده است گل سرخ فلفل زنجبیل دار فلفل زراوند طویل و ارجینی اس
 هر یک دو جزو مصطکی زرباد و دینج انیسون هر یک یک جزو چند بیدستر نیم جزو با یک وزن عسل و یک وزن
 شیر گندم بر شند و در شربتیش **دول** **محمون** **سنبلی** جهت در مده و دفع القواد که از
 سودا سوداوی باشد نهایت نافع است انیسون تخم کرنس سنبلی سیف جوده چند بیدستر انیسون
 عسل دو وزن **محمون** جهت ریلج بواسیر و صدل بارد و ظمت بصر و تقویت باه سنبلی الطیب
 قرقل و ارجینی جب بلبلان فلفل سفید دار فلفل اساردن سفیج قصب الذریر سه تخم مور در شرب
 قرقه قاقله بالسویع عسل و دو وزن او و یعل شربت متقالین **محمون** و پید الور و معنی او است
 که مثل اجزا و در و در است نافع است جهت انواع صدام **محمون** که باشد و نه صود انجوه میکند و جهت
 و طین و صفت مده و جگر و انواع استسقا و تحلیل سایر اودام و دیلات و صلابات نافع و ظاهر احار باشد
 در درجه اولی و قدر شربت از دول تا چهار سنبلی الطیب مصطکی زعفران طباشیر و ارجینی او خراسارون قسط
 شیرین عصاره غاف زرا کشتوت فوگک مغسول بزرهند یا بزرگرفس زراوند طویل حبیبیان
 قرقل و ایه عسل از هر یک یک جزو و در و در منزع الا قحاع مثل الجیح با سه وزن او و یعل بر شند و و او
المسک شیرین که دوار المسک هار نامند جهت خفقان و مده سودا و ضعف دل و مده و با و
 که زمان استن را بهر سیده باشد و رنگ رخا را نیکو گرداند زرباد و دینج از هر یک یکیم ل و او
 که باید این شیم مقروض غیر محرق یکیم و نیم بهین امیض و امیض سندی سنبلی الطیب قاقله کبار
 فلفل چند بیدستر انش از هر یک چهار دانگ زنجبیل دار فلفل از هر یک دو دانگ مشک یک دانگ
 هم با سی متقال عسل صاف انش ندیده بشند و دوار **المسک** طبع از زرا بادرین خنجر

صفقان و درم گلو در طوبت معده نافع است سنبلی قزفل مشک در صحت سادج هندی از هر یک دویم
زعفران نانخواه تخم کرفس از هر یک چهارم صبر سقوطی نسفتین از هر یک شش گرد و چندینی شش م جدید
یک و نصف مراد را آب گرم حل کرده و یا سه وزن عمل خام بپسند و وار المسک بار و سقوطی اعضا
رئیس و موافق محرور المراج و جهت صفقان حار و نافعین نافع است بچه کلسرین طبائیر شیر خشک ابریشم قرض
کل کاو زبان کبریا و در زرنشک بیدانه بد تخم تخم خرقه صندل سفید از هر یک پنج مثقال فلفل کل سانس
شسته از هر یک سه مثقال نشاسته و مثقال مشک یک مثقال غیر نشسته ^{در کلسرین} مثقال قند سفید و وزن
اودیه باب سیب نو و مثقال و اب انارین نو و مثقال عرق بید مشک بنجاء مثقال کلاب بنجاء مثقال اقرا
آورده بپسند و اگر بیشک خواهند بغير تنها گفتا نایند و حقیر و مثقال یا قوت اضافه نموده و اثرش بسیار
یافته نوشتار وی لولوی منقول از خط استاد الماخرین حکیم محمد باقر قمی طباب نراه که بهترین
است و در رنج بپسند و جهت تقویت اعضا ریس و ضعف معده و بزرگان و بر الکلیقن اشتها مفید است
ص ص طبائیر سفید ابریشم قرض مصطکی زعفران سنبلی الطیب و در اید کبریا کلسرین از هر یک سه مثقال یا قو
ر بوند استارون سعد و هندی از خرقه صندل سفید پوست ترنج سافج بید شیب بستر تخم بادرنجبویه در پنج میل
زرنشک بیدانه غیر اشوب درق طلا و نقره از هر یک دو مثقال مشک یک مثقال نو و مثقال اندر انحصار طلوع نموده
از بر و وزن بیرون کنند و یا کموزن و نیم اودیه شکر سفید و شل ان عمل کف گرفته بپسند نوشته آره
هندی که ساده گویند جهت تقویت معده و دیگر نفعات نافع است ص کلسرین شش م سعد بنجدرم و فلفل
مصطکی سنبلی اسارون از هر یک سه درم قزق و زرن زعفران قاقلیک با سه میل جزو با از هر یک دو
درم با زای هر سی رشتش مثقال اجزا یکرطل اطراد زرن رطل آب بچوشانند ثالث بماند پس از بر و وزن
کره یا کرطل فایند بنجری بقوام آورده بپسندند قدر شربت از یک درم تا یک مثقال همچون فلفل
دما دة الحیوة نیز مانند از اندر و ماس قدیم است جهت امراض بارده مثل مفاسل و فلال و ضعف معده و
جگر و تقویت دماغ و حفظ و فهم و یرقان و قویج و استسقا و سنگ کرده و مثانه و تقطیر بول و امراض
و مقصد نافع است در سیوم گرم و خشک و حرق اخلاط و مفرج درین و صخش شیر تازه و سکنجبین و شربت
ازد و مثقال تا چهار مثقال نوش تا چهار سال یا قلیت ص فلفل و از فلفل زنجبیل دار چینی که
آله حب صنوبر شیطرح هندی پنج بابونج بالسویه با سه وزن اودیه بپسند و در از شش م بار
و شش خفت الحیدر جهت زرداب و صفقان و بعضی زردا و در حرج و فضیله الثعلب جهت نو
جهت تصفیه منی و کجده مقشر جهت نهال کلیه و بسیار و جزو با و موزین صفی از هر یک بقدر اجزا

ماد و متقال رسوائی جمیع امراض است حص ان بلید زرد کابی سیاه گل بنفشه محمود و متوی از هر یک
 ده متقال تربید سفید خراشیده بر وزن بادام چوب کرده گشاید خشک از هر یک بست متقال پوست
 بلید آمله مقشر گسریخ طایر گل بنیدوز از هر یک پنج متقال ضدل سفید کثیر از هر یک سه متقال روغن
 بادام شیرین سی متقال ادویه را کوفته چغیر غاب صد عدد و سپستان صد عدد گل بنفشه ده متقال چغیر
 صافزده بایکوزن و نیم وزن شیریه بلید و یکوزن عمل کف گرفته بقوام آورده برشتهند اطراف فیصل افشاید
 جهت مواد سوداوی و تنقیه دماغ و جنون و امراض بارده و ماضی نافع است قدر شربت از ده متقال پانچ
 متقال حص آن پوست بلید کابی آمله مقشر بلید از هر یک ده متقال تربید انیسون سنابلی از هر یک
 پنج متقال شیطون بیفایج اسطوخودوس گسریخ از هر یک سه متقال انیسون نمک هندی از هر یک دو
 متقال عمل سه وزن ادویه برشتهند اطراف فیصل مسهل منقول از خط استاد الماخرین حکیم محمد باقر
 طاب ثراه جهت برهنه بدن و جدام و دوار فیصل و غیره امراض بلغمی و سوداوی حص بلید کابی بلید آمله
 انیسون غار یقون صبر مقطوطی ایاریه فیکر استامره از هر یک دو م بیفایج سنابلی از هر یک هفت م
 تربید سفید پانزده م حاشا سکه م اسطوخودوس پنج م انیسون یک م مقنونیامشوی پنج م با عمل معجون کنند
 مقدار شربت پنج م است تا پنج متقال معجون شهریاران که مسهل است جهت برده مده و جگر و زرد
 اسوداد و تخمیل قولنج حص زنجبیل رنده دار چینی سلیج جوز بواسیل فاقله مصطکی حب البان
 از هر یک چهارم و نیم مقنونیامش م تربید شربت حب انیل شربت م شکر سلیمانی مثل حبیبی با سه وزن
 شربت شربت از چهارم تا چهار متقال و در بعضی نسخ شربت سجای حب انیل است و این نسخه اولی
 است معجون مقنونیامش مصلی مسهل جهت امراض و ضعف معده که از رطوبت و برودت باشد و جهت
 و غلبان و انقباض طبیعت ناف و مقوی فم معده و مانع صدور بخارات و قدر شربت تا پنج متقال حص
 به شیرین پاک کرده از پوست و تخم کربل در دوطل مثلث بچشانند تا ماهر شود پس بکوبند و از منقش کنند
 و یکطل سبل اضافه کرده بقوام آورند و این داخل نمایند زنجبیل دار قفل دار چینی از هر یک دو م و سه
 فاقله کباز زعفران از هر یک سه متقال مصطکی پنج متقال مقنونیامش م تربید سفید بر وزن چوب دو سی م
 شربت پنج متقال تا هفت متقال باب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل دار قفل چهارم است معجون
 جهت قولنج صعب و تنقیه معده و مسهل قوی و مجرب است حص بلید کابی آمله مقشر گسریخ طایر گل بنیدوز از هر یک
 کابی مقشر زعفران از هر یک یک متقال آمله مقشر تخم کرفس یکطل الطیب یا رنده از هر یک سه متقال
 محمود از هر یک ده متقال عمل سه وزن ادویه برشتهند اطراف فیصل افشاید جهت

ادویه را با سی متقال روغن بادام چرب کرده بپزند چون جوشیدن فلوس باعث خلطت و ضعف
عمل او میشود باید از توأم عمل بان مخلوط کرده ادویه را سرشت میجوین اوراقی مسی بمیدان
از تالیف حقیر حقه قطع عادت ایمن غایت محبت است و سفع و سترخا و فلیج و امراض بارده و در و محمل
و عرق النسا و سلس البول غایت نافع است ص ان اوراقی که بگوید نامند و شیر خبیانیده پوست
را جده کرده بسوان ریخته نموده بعد از آن نرم صلیه نمایند کلک و زبان سه متقال سیل و دو متقال زرد
سه متقال عود هندی یک متقال اسطوخودوس سه متقال تیرانه متقال تاجریل سه متقال منور خلیفوز سه
متقال شتاقیل سه متقال صندل سفید یک متقال تاد و متقال مداومت نمایند میجوین مسهل منقول از
تذکره و تصحیف مسهل جمیع اخلاط حار و محرق و مواد خدام و ماده حیات و عطش است ص این غیر مل
الوجار و مثل آن تر هندی و هر یک از غراب و سیان و سوزنی سی متقال بلیزر و تخم کشمش و شنبلیله
و بنفشه از هر یک پانزده متقال گسین ده متقال تخم خطمی و جابری و زاریانه و صندل زرد از هر یک چهار
متقال در آب بنج صاف نمایند و با سی متقال تربجین و یکوزن ادویه شکر قوام آورند و طباشیر و گشیرا و صندل
عربی و مقهوریا و شاسته از هر یک یک متقال اضافه کنند و اگر خواهند اسهال قویتر شود تربجین و دو وزن ادویه
و مقهوریا را اضافه نمایند و قدر شربت تا سه متقال میجوین منقول از ارشاد و تذکره جهت قطع اخلاط بارده
و فضلات بلغمی و در از مودن حیض نافع و در نیک خسار و بشره را نیکو گرداند و گفته اند که جهت بر ص بر است
تا سه روز از بی تم یا پنج تم استعمال نمایند قطع کند پس روز دیگر عود کند و وقت ابتدای استعمال از خوبه بکار
شروع در نقصان کرده باشد ص آن بلبل کابلی بلبل کابل و آبله انقیون و دو قوز از هر یک یک متقال قند دار فلفل
از هر یک چهار متقال جوز برا عاقره جاشیه طریح از هر یک دو متقال با عمل بپزند خلطویارومی بنامش
مثل منافع فلونیای فارسی است لیکن انفع است از و در قویج و عسبول و سنگ کرده و دندان و ضیق الفنی
و شنج و سل و خوائق و نزلات و فساد و دمان و اسهال و ضعف بکدر این احراست و ادویه
و هر دو صندل و سیانک و انگه انگه و در اطهر خلوه همه نمایند و تا حاجت نباشد استعمال نمایند اخرا و ادویه
مثل اخرا می فلونیای فارسی است باز یادنی سلینیکد رم و ساوج هندی دومی در روغن بسیار بکار
و قوتش تا چهار سال باقی میماند فلونیای فارسی جهت قطع خون و تقویت اعضا و حفظ خیر
و سر و ضعف سده و تقویت باه و قوتش تا چهار سال باقی میماند و قبل از ششماه استعمال باید نمود
قدر شربت تا یکدرهم ص فلفل ابیض بزرگ از هر یک یک و پنج م اینون طین مخموم فوه تخم ک
اسارون یا نحوه از ریاض سبیل سطا بادام تخم از هر یک پانزدهم منور تخم خربزه پنج م است

در وقت
استعمال
باید
در آب
بنج
صاف
نمایند
و با سی
متقال
تربجین
و یکوزن
ادویه
شکر
قوام
آورند
و طباشیر
و گشیرا
و صندل
عربی
و مقهوریا
و شاسته
از هر یک
یک متقال
اضافه
کنند

قلب و قوه حفظ و دفع نسیان و که اخلاق بلغم و صفای صورت و جهت سهری و سبب سهری و از قوت بلغم و
 و برود و نموده و جگر و کشودن سده جگر و تقویت آن بر بلغم و نافع است جهت رطوبت و انواع استقامتی
 بدن و کثرت عرق و بوی بد و تقویت جماع و زیاده میکند حرارت را و از این میکند کسل و شتاب و تمطی و اشتها
 و انواع اعیار و جهت تقویت سنگ کرده و مثانه وادرار بول نافع و یک محتج را میخورد و میسازد و جهت یزین
 و سواس سودا و دشت و سودرغز بار و در و معدده و قلب و هضم و بریدن غذا نافع و قدر شربت او و
 کینه تعالی و انشکس یکد انگ و صاحبیل مقدار نخودی باب گرم نباشد وقت خواب نباشند و در زمان بار و
 پانزده روز و در زمان حار سه روز یکبار باب گرم و روغن بادام شیرین و نبات و خدر نمایند و در فصل
 و سحر از و صاحبیل بار و مقدار حب آب مغز بخوش کند و بخوبی سوط نماید صاحب لقه که در امراض حلق مقدار
 حب بدین گرفته انشکس ابتلع نمایند و در سرفه که نذر نافع بلغمی بصیرت بخوش مقدار حب و جهت ضیق النفس و رو
 بلب زیره و اصل السوس و در وجه نواد و معالجات طب و اگر متدرب باشد بطبع زیره و جهت وجه سیر زیاده
 و خلخله و جهت درد پهلوی و جهت اب الاصول و جهت درد جگر یا بصل و هرگاه از ماده بارده باشد و اگر اسه
 باشد بار الاصول و جهت مسهلون بام الاس هرگاه ضعیف است شکم خود متواند کرد و جهت درد تهیجا بابی که گرم شده
 باشد و راقاب و رتابستان و در زمستان بجلاب یک گرم و جهت نهایی بالزهرگاه با او و وجه نواد باشد و جهت
 نهایی هر که بطیون اینسون جهت خیر باب بر قطونا و باب یک گرم و جهت حصاة باب سداب یا آب و رقیق
 و جهت بیماری خواب کند بطیون خشتی شش و جهت بواسیر عیار الکاث و جهت قتل لسان حب باب سحاق و جهت غم
 باب کاسنی و جهت جماع بار الحاصل و جهت نفوس حب هر روز و در و جهت زنی که نرید و نفاس قلی
 نشود و آب حلیه و جهت حب باب حرمل و جهت کسی که ایفون خورده باشد بطیون و اینی و جهت کسی که نرید و نفاس قلی
 بطیون عود و با او و جهت زدن عرق بصل و جهت زدن فاسی حب هر روز و جهت زنی که نرید و نفاس قلی
 سکن گرد و علامت و این است که مار گردیده و قی که پاک شود از سیم خواش میبرد و همچنین و در
 و جهت ماده که در کرده بهر سیده باشد بطیون خال و در و جهت زنی که زیادتی خون حیض باشد و جهت
 خون حیض بطیون غناب و مویر و جهت قوی بلغم اصل السوس نافع است صلی ان دار فلفل و جهت
 سلیقه خندید ستر از هر که ام چنان در سمنبل الطیب نقاح از خر زراوند طویل از هر یک و جهت
 اوقیه و نیم زعفران پنج امیسون پانزده مثقال تخم کزکس نیز از این که ام پانزده مثقال و جهت
 و در مثقال و نیم فوا اسارون از هر یک ده مثقال و نیم زنجبیل و نیم خشک از هر یک ده مثقال
 بسان بار و روغن کسرخ زیتی ده مثقال عسل بقدر چهار صد ریخته مثقال شریاق و جهت

از ملاحظه این عماد الاسلام فارسی شاگرد ابی برکات که موزن نوشته و تصریح نموده که بخط مصنف
 مقابله کرده ام فلفل سفید و سیاه نیز پنج افیون زعفران و فیون سنبل الطیب و قه جاسل و دوزن
 بعد از شش ماه استعمال نماید و منافع آن و طریق شربت و در هر مرضی بوجهی است که در این شفا سابق نوشته
 شده و در بعضی نسخه فلفل سفید است و سفید او در صورت بلبل و ده خواهد بود و با فلفلین مایل بحار و فلفل
 نسخته دیگر که از نظیر الدین نقل شده و مگر تجربه حقیر رسیده است و در اکثر خواص بهتر از شرد و بطوس است
 و بجهت تب ربع مکر تجربه رسیده است ص میوساید که در یوس و صاف زعفران خطیانا از هر یک یک پاره
 طین محترم افیون سنبل الطیب صحن علی جدیدی تر غاریون از هر یک است اقامت اموافق یون فطر اسالیون از هر یک
 و و قصبه لریزه و از شیشمان چنانها عصاره حلیه اتیس از هر یک پنج زراوند طویل ریون چینی اسارون
 حماما جده روغن بلبان از هر یک دو سه و نیم و بدل روغن بلبان زیت الشیق است و چند آن بود و وزن
 عمل پیشینه مخلص اکبر که بوی تا سوطی و با الفلفل مخلصه نامند جهت در دسر کهنه و قفس و صرع و سواس
 و فالج و نهایی که بانوبه و سر باشد بخت صوت و در چشم که از رطوبه باشد سوط نماید از و و احتیاط نماید
 و جهت در و دندان و گردیدن هوام و در گوشش و پهلو و شریف و دیگر و احتیاس بول و شقیه شانه فلفل و
 جهت منع نزله اما را العمل بنوشند و درنی کردن خون باب بارتنگ یا آب غصی المرعی و در در معده و ریا
 غلیظه بانی که در و تخم رازیانه جوشانیده باشند و در دهای صوبی ده و درم آن و بدی فکر و خوش سودا و
 لاریخته و در و نیز زبستور و طلائی و بقیضیب مهبی و مقوی بقیضیب بقیضیب بقیضیب بقیضیب بقیضیب بقیضیب
 در شکم که از برونه باشد مفید است و آنچه از آن بسخر نوشته شده موافق مجربات ابوی حخته است
 ص و سنجی فلاح از هر یک و قیه و هم جدیدی تر فطر اسالیون از هر یک پانزده مثقال و در بعضی
 نسخ دوازده مثقال تخم کزنس و قیه سیالیوس کیمثال قسط اطردا چینی او اس و در مجموع سیالیوس
 از هر یک شش مثقال فلفل ایض و دوزده مثقال و از فلفل چهارده مثقال فیون ده مثقال زعفران حماما
 از هر یک چهار مثقال قدر شربت تا یکد رم و در بعضی نسخا انیسون ده مثقال و از فلفل چهار مثقال سنبل
 چهار مثقال و در بعضی نسخا سنبل الطیب هفت مثقال است قرض در مجموع و در اقراص مذکور است
 و رازی بقدر شش مثقال ترتیب داده بی اختلاف او و رازی قسط المرآتخواه فلفل سفید و فلفل
 از هر یک دو دانق فوه چهار حبه و اجینی مصطکی زعفران از هر یک چهار دانق سنبل الطیب پنج از هر یک
 و مثقال و صاف چهار دانق حماما و از شیشمان قصبه لریزه از هر یک دو دانق با شرب یا قایم مقام
 قرض کنند همچون ربع از مجربات حکیم عماد الدین محمود و نموده که چون روز نوبه دو ساعت

قبل از تب و بخود تا نیم انتقال نماید البتة درست فوبت قطع کند و سستی است بحسب اولو حسب
 خلقت و فضل و ارجحی شود و در صاف میساید از هر یک مایون سداب مقل از هر یک یک درم
 عمل بوزن چوب بستند همچون سرب و دیگر منقول از محمد ذکر ایزی و او نیز فرموده که زیاده
 از چهار لوبت احتیاج نمی آید و قدر شربت بدستور همچون سابق است تریاک که نه نفتم زعفران
 قدر از هر یک چهار درم سلیج خلقت از هر یک دو درم میوه سنبلیله از هر یک هفت درم قسط سدر
 عمل بوزن چوب بستند نسخه دیگر از بجزایات ابوی رحمة الله علیه است که در قطع تب سرب
 بیدلیت و وقت استعمال و قدر شربت بدستور همچون سابق است ص اسارون کند و در مری
 چند بیدستر میساید بر رالنج افیون بالسوی فصل کف گرفته مثل چوب بستند ایضا من مجرب است که گونا
 بقدر فراخ و عادت هر کسی باده دانه فلفل که بیده جوشانیده بپوشند لایح البلفی الحریب
 قسط لب جوز از هر یک دو مثقال ثم نصف مثقال توکل قبل انوبه فنجوش قالیقن چته
 اسهال بواسیری بوبت فصل تخم مورد بید از هر یک سه مثقال مجرب را بود بند الله بخار بید سیاه
 هر یک سه مثقال خبث الجدید بر با عمل در آب به بالمناصفه و وزن او بید بپوشند شربت و دو مثقال
 همچون اعظم که اسود نماید و در کامل الصانع سستی بکندری است چته بید اسهال فرس بنایه نان
 است ص چند بیدستر افیون بر رالنج میساید در صاف اسارون زعفران کند و ناخواه بالسوی
 بسبب بپوشند و در نسخه کامل فلفل ارمنی تخم کزنبول اضافه نموده اما همچون بامیه در استعمال
 از شرط است که اغذیه نیز موافق باشد و تصرف نسبت به فراخی در ادویه ان لابد است و انجان
 که در هر فراخی همچون مویی موثر باشد از آنجهل همچون لبوب است که از اسرار الاطباء تالیف شمس الدین
 بن طلال اردبیلی که بنایه مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ رخسار را نیکو گردانده و او مست کند
 قبل از جماع و بعد از ان ایمن است از عرق السب و قفس نقصان مینی و امراض عصبانی قدر شربت شمس
 از دو مثقال تا سه مثقال است و حقیر چته معادین افیون زعفران سه مثقال و نیز بپوشند فراخی
 و افیون ده مثقال و بر رالنج ده مثقال و بدل مقهور مایی و بیان کرده بنایه موافق گشته و در شربت
 از افیون و ارو نیم مثقال تا یک مثقال شفاقل خولجان نصیة الشکلبه هم سرخ و سفید و بپوشند
 سرخ و سفید سان الوصاف از هر یک سه درم مقهور مایی سه درم حیات السبب ان فلفل سبز و سفید
 منقح تخم خیار تخم کدو تخم میاز تخم شلغم تخم بوجبه تخماس سفید خمدانه تخم تیره تخم شنبه
 و آن دو قواست تخم کند نا تخم بلون حکم بر از هر یک دو درم با جیل و درم فراوان

منزج الصنوبر کبار منزهة الخضر المنفردانه نیند کجند مقشر از هر یک هفت درم دارچینی قرنفل سنبل
الطیب اسارون سیاه کباب سعد قره دارنفل جوز بوانار مسک عود غیر استهب زعفران از هر یک
یک مثقال مشک دانه و نیم زنجبیل بوزیدان مسطشیرین منزج الزلم درونج از هر یک دو درم با عسل
بشیرند بحرب و از موده است میخون چوب حبشی از سنخ فرحوم عماد الدین محمود و حبه تقویتیه سده
و دل و دملغ و جگر و گرده و شانه و باقی اعضاء تقویتیه باده و زهری بدن و غیره ص ان یح حبشی بخانه
منقال مردارید و منقال ریوند افیمون سنبل از هر کدام سه مثقال میل مسطکی عود قماری مایه شتر اعدا
اسارون هر یک سه مثقال ادبشیر پرورده ده مثقال کل منخوم سه مثقال صندل سفید و سرخ
از هر یک پنج مثقال سکه صید امانی رویان هر یک سه درم دارچینی قرنفل زنجبیل از هر کدام دو مثقال جوز
بوانار سیاه از هر کدام دو مثقال درونج زرباد از هر یک سه مثقال خضیه الثقلب پنج مثقال تخم خرپره
تخم جزر تخم شتر تخم ترب تخم بونجه بهمن سسج و سفید خشک مربی از هر کدام سه مثقال بوزیدان
سورسجان از هر یک دو مثقال شقائق ده مثقال کباب حبشی دو مثقال خولجان مسطشیرین دو مثقال لوزی
سسج درو سه مثقال سعد سه مثقال ورق منشط سدس انرا و مجموع را با سینه و گل کافور بان
با در بنجویه گل سسج و دال از هر یک ده مثقال بجز شانه و صاف کنند و خشاش سفید تخم خرپره تخم
خارین تخم کاسنی تخم خرده از هر کدام ده مثقال دراب مطبوخ شیر گرفته اضاف و باب به شیرین صد
مثقال دانه شیرین صد مثقال و کلاب صد مثقال و قند دو دست و دب مثقال و عسل دو دست و دب
منقال کرده بقوام آورند منزه بادهام منزه قند منزه گردگان منزه چلو زده از هر یک ده مثقال مانند مرهم کرده
و عسل حل کنند و انرا را بان بشیرند و حقیق ورق منشط را که جهت سرد است داخل نکرده و دب
منقال چوب حبشی را جو شاییده آب و را با عسل بقوام آورده و ادویه را سرشته و نبات و انحال
تویرت شده نموده است معجون مهبی که جهت تولد نافع است اگر خلط غالب باشد اول تقیه
نمایند و بعد از آن بیت یوم هر شب نیم مثقال زن و نیم مثقال مرد تناول نمایند و از مباشرت و مرین ایام
انحرار کنند و از مفرات باده بهر کنند صی بهمن سسج و سفید چلو زده قاقه کبار دارچینی از هر یک ده
منقال مرواید بد فلفل زنجبیل قرنفل با جیل سبکین بدل او پیرایه شتر کنند ساق بهندی برک
قرنفل نیم وزن آن قرنفل بدل آن میتوان کرد و اگر ساق سحیا و تخیم ورق کنند و الا لصف ساق
قرنفل بدل کنند جوز بوانار و منقال و نیم زعفران و نیم منقال با سه وزن عسل سرشته بعد از جیل یوم
است منقال نمایند معجون ابن جیس مولف ارشاد گوید که نبات مجربست و محلل بریاح غلیظ و مسکن

منص و قدرش بیش تا چهار مثقال گل کاه زبان تخم ترتریک از هر یک یکجو و نیم سفوف و اگر نباشد
 ماهی رو بیان بدل کنند یا شیر اوی کچر و سدس خضیه القلک بخیل فلفل منقذ منقذ منقذ
 کبار تخم ترب شقاق تخم شلغم از هر یک یکجو و تخم انجره دار چینی نخود سفید منقذ با دام بکند مقشر حشاش
 سفید کند از هر یک چهار جز و با شربت سیب دو وزن او دویست شند معجون مهبی از مولف تذکره عجیب
 و الفل است در بر انگلیختن باه و نوط و تقویه حراره غیری و زبه کردن بدن و قبوله خون صالح و اصلاح
 منی و رفع اذیت جماع و ضعف آن صفت آن ان نخود سفید پوست دار که در آب تره تریک تازه
 سه بار ضایده خشک کرده باشند خشک مسحق را در سه مثل آن آب خشک تازه تر تریک داو
 باشند از هر یک سه وقیه ترنجبین ده مثقال دار چینی از هر یک شش مثقال و یک طل و نیم عسل با نیم طل
 آب پیاز بقوام آورند و تخم ترب و تخم جز بری تخم انجره از هر یک یک اوقیه عاقره زحاز بخیل از هر یک
 نیم و قیه اضاف نمایند و شست قیراط با زهر و نیم در هم زعفران و شش قیراط مشک و در کلاب حل
 کرده بدان تقیه کنند و هر گاه قوی تر خواهند مگر دو گان حب صنوبر با جیل تخم شلغم منقذ نیمین
 و سفید تخم طبع تخم گمان از هر یک یکوقیه قط شیرین قفل انیسون فلفل سفوف و اگر نباشد یا شیر
 اوی و یا ماهی رو بیان از هر یک سه مثقال زده تخم مرغ منقذ خشک از هر یک بست عدد اضاف نمایند
 قدرش بیش تا دو درهم است معجون ثوم از تالیف اسحق که مولف تذکره ذکر نمود جلیل القدر و کثیر الفی
 و نبات مهبی است در مبرودین و مرطوبین و جهت رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فاج و نسیان
 سکه و عرشه و صنیق النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد او از تحلیل ریاح و سد و تقویه
 و جگر و امراض معده و رحم مکر احتیاق آن و جهت احتباس حیض و بول و دیگر کردن رنگ رو و بر انگلیختن
 باه مایوسین نبات مجرب و مضر جوانان و صاحبان مزاج حاره و صلیب سکنجین و شربت غلاب
 کردن روغن آن بر بدن جهت رفع اذیت سرما و شقاق باشند یا قلع اتار و بر قصب جهت تهیه
 نبات نافع و توش تا چهار سال باقی است و شربتیش در مثقال و آن گرم است و سیوم
 در اول یک طل سیر کوبیده را با یک طل و نیم شیر تازه بچوشند تا شیر را جذب کند و با یک طل و نیم
 بقوام آورند و ترنجبین فلفل قفل دار فلفل دار چینی کبابه جوز بوا عاقره زحاز بخیل از هر یک
 زعفران یک مثقال روغن گسبرخ ده مثقال و اگر اخذ روغن خواهند قبل از آنکه با عسل بچوشند تا با عسل
 گل بچوشانند روغن او را بگیرند بعد از آن با عسل بچوشند معجون مهبی منقول از
 باه و ترید منی نبات از موده تخم ترتریک تخم بونچه منقذ زهر از هر یک ده مثقال ترنجبین شقاق

بوزید ان خفیه الثقل از هر یک چهار مثقال جلالت طبعش مثقال روغن نارنجیل ده مثقال
 ادویه را بر روغن نارنجیل چرب کرده با شست مثقال قد مجون کشند و اگر قند و عسل با آن صفا
 بهتر است قدر شش و مثقال غذا فلیه زردک و تخم نیم بخت و امثال آن بول نمایند مجون
 راح المومنین که تالیف حیر است مثقال یابل بطوبه جهت تقویه باه و استهای طعام و تفریح
 مفید و دفع میکند چاه و نزل و سوء النفس خفقان و غیره و اصل او را مفرق نیست و تجربه رسیده
 سان الفو خفیه الثقل از هر یک پنج مثقال تخم زرده ان جیلن ارجینی حبس بر کباب زرد کیده لی جوز بود اکثر
 الکوسن الا سماخونی از هر کدام چهار مثقال ادویه را کوفته بچاه مثقال پوست جشاش را جو شاییده
 صاف کرده دبت و بخت مثقال شیر خشک را در کوفته نقاش باید از زرد پس با عسل و آب و سیب سیرین
 صد مثقال و آب زردک صد و پنجاه مثقال بقیام او در ندیس ادویه را سرشته و نیم مثقال مشک بر او
 بپاشند و اگر خواهند بدل خشک اصل شوکران که پنج نفی گویند و یا پنج شبسی برک شیرازی و امثال
 ان بقدر لائق اصافه نمایند مجون سرور تالیف حیر سهی و شتی و اضم و با نشاط و مقوی احشاور
 مغز و جهت سرف و آلات نفسانی و در او ابل دویم گرم و مائل بطوبه و موافق اکثر افرجه جوز بود اکثر
 از هر یک شش مثقال با هم بگویند و باد و مثقال روغن بادام زنجیل را گویند چرب نمایند و ارجینی اسارون
 از هر یک دو مثقال عود قناری سه نفل خولجان بهمن سرخ و سفید امینون از هر یک
 یک مثقال خفیه الثقل است دو و مثقال شفاقل است پنج مثقال و اگر م با باشد بهتر است کثیر افعاع خشک
 از هر یک در مثقال عسل کف گرفته نهاد و پنج مثقال دوشاب زردک نهاد و پنج مثقال اگر دوشاب زردک
 نباشد عسل را صد و ده مثقال باید که در مجون قرص افقی جهت تالده و تاسل مجرب و بنایت بهی و
 مقوی و موافق بارد الزان و پیران و حافظ صحت ایشان و جهت امراض عصبانی و رقت منی و نیکو کردن
 رنگ رخ و تقویه باضمه و تفریح و رفع خست سوداوی نافع است ص خفیه الثقل زنجیل و آب
 از هر کدام شش مثقال کبابه و فلفل از هر یک یک مثقال مغز شش مغز بادام شیرین نارنجیل متش
 بندق متش از هر یک دو مثقال ابرشیم مقرض شده انجدان فیر یا شتر اوانی تخم کرش تخم بونجه تخم
 بون تخم کران تخم شلم تخم خیار قنطیر جیر بوزیدان جدا و جلیفوزه قانده کباب و صغار تخم ترب خولجان
 قنده و زردی سرخ و سفید بهمن سرخ و سفید تخم زردک مغز حب الفلفل مغزین فلفل سان الکصافیر بصل
 منصل المشوی خشک مربی خردل زعفران عاقره از هر یک یک مثقال غیر شش مشک از هر کدام دو
 تالی زعفران ل درق نقره دول و امثال یک مثقال قرص افقی عشر ادویه با عسل کف گرفته و دوشاب ادویه

باشند فصل پنجم در مفرجات مفرج عبارت از آنچه است که مشتمل باشد بر تقصیف نفس که عبارت
 از روح حیوانی است و قوتها و فکر و تقویة آلات آن چو ادراک با نفس مجرد است و هر چند آلات قوی با
 و از که در مرتبه بعد و حواس باطنی و ظاهری صحیح باعث ادراک بیشتر میگردد و این مفرج بسبب هر یک از قوتها
 با افراده میشود مثل شنیدنهای ملایم طبع از قوت سامع و بوی و دیربسیل از دوان میشود و هر چه نفس را
 از مشاغل خارج باز داشته مشغول بعلوم تجرد و ادراک کمالات گرداند مفرج حقیقی است و هر چه
 ادراک لذات خارجی و محسوسه بحسب تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرج محازی و در آن هر چند
 اسباب مجتمع باشد مفرج خواهد بود مثل جمعیت صحت فرائج و عدم اخلاط رده که بدنی باشند ن
 سامع ملایمات قوت سمع و دیدن مقبول با صوره و اشامیدن لذت ذائقه و بوییدن ملایمات شام
 و احساس کیفیات معتدله لامسه و ادراک صور جزئیة ملایمات مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیة موقه
 و هم و ترکیب متناسبه متحد در آن و حفظ معانی جزئیة مانوسه حافظه و صحت قوتها با غنچه و محرکه و قوتها و
 غاذیه و مولده پس در مفرجات مفرجات وجود امور مذکوره شرط است و بحسب تفاوت امتیاض قوتها
 بدنی متفاوت اند مفرجات مستعد و ترکیب یافته است مفرج یا قوتی مشخص است که در او دیده
 ترکیب ذکر کرده فی الواقع ترکیب بسیار شریف است و مکرر تغییر و المرحوم تجربه نموده و باندک قدری در یاد
 و کمی توانی جمیع افرجه است و جهت او شش سوداوی انواع مایه و لیا و تفرج و نشاط و تقویة اعضای شش
 و جهت ناهین و اکثر امراض معده و خفقان بغایت نافع است و صفا و مجزا استقال میتوان کرد و ص
 مردارید که با یکدیگر یکیم و نیم این شش مفرج بر طایف محرق بخوری زهر یک کفایتش را دیگر انگشت خاله
 طلا و دو انگشتان انور پنجم یا قوت یکم در خشک تخم بادریج تخم بادریج بزرگ بادریج بزرگ بادریج بزرگ
 شش م بهین سرخ و سفید و دهندهی حجامنی گشودل لاجورد و صدفی سبزه دار چینی زعفران سبزه
 کبابا با سبب اسه از هر کدام یک ل این شش یکیم و نیم اسطوخودوس سبزه سبزه ارکاب ل اک
 زرباد و غرض او بقدر شش متقال کند در پنج رومی و دو متقال تخم کاسنی پنج تخم خیار چهارم تخم
 ده م کاسنی چهارم شش و متقال کافور و کفایتش را سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل
 اصل و غیره است گاه و ص کند جهت متقال المزاج و صی کفایتش را و گاهی بسبب ترکیب و دهنده
 سبزه جهت متقال المزاج تغییر نمند و اگر خواهند که بعد از تخم و امتزاج استقال نمایند در
 اینون و پنج متقال بنده بیشتر بر دو با هم سوده داخل معجون نمایند و این البته بود و
 استقال نمایند و غرض از داخل اینون حفظ فرائج مرکب است و داخل چند جهت اصلان اینون

پنج مثقال زعفران نیم مثقال کافور کیمیا مثقال دانیل عینرود و دالکسان انشور سه مثقال و نیم رب که در
 آن دالکسان نشود و در مثقال که در مکان بود الا در مثقال صندل سه اونه که گفته می‌نمایند و یا مجنون نمایند بر یک سب
 و انار و بیدالسویه بقدر آنچه ادویه را سخن در آن است مجنون سو سبزی از حکما در سس مفرح و مفری
 و مساویست اجساد او با روح او نافع است مطلقا هر چه را در هر وقت و اعاده میکند قطره را در او
 که نقصان یافته باشد بمرض یا بهل یا به سم یا از غیر آنها و چه نقصان و عرشه و استقادهای رقان و سوسوم
 و بر این سخن باه نافع و سکن میکند در نفوس و مفاصل را و متدل است و گویند گرم است در اول و نیاید
 اند در وضو پزی ص آن زرباد و در پنج بهمن سس و سفید باد و بنویس از هر یک ده مثقال و زنجبیل
 مثقال و عود قماری از هر یک پنج مثقال فلفل خشک سوسن و ارچینی کچد مقشر جزو انقاره محلول که با
 زعفران از هر یک دو مثقال سیاه یا قوت از هر یک یک مثقال بعد از سخی بلین ادویه معدنی و در شش و مثقال
 بدینجهت از کفایت نروده مثقال عرق بید مشک بآیت غرض خوش آب گاو زبان از هر یک شانزده ل
 در بهار کیشب بخیمانند و در زمستان دوشب و دویت و بچاه مثقال عمل کن گرفته که سه وزن است
 اندازند و بعد از آن در شب بچاه مثقال شیر تازه بخور عمل دهند و بدستور با عشر عمل که بیت و پنج مثقال
 باشد و در غنچه بادام بچونانند تا منقذ گردد و بعد از آن از سرش بریز آورده ادویه را اضاف نمایند و باز
 در آنش گذاشته اندکی بچونانند و کیشب پائیل بگذارند اگر در روز دیگر شاده نمایند که ابی با نیت بگذارند
 با شش نرمی که بچونش نیامده بخار بر طرف شود اگر ادویه معدنی که گفته و که با و یا بآیت اضاف کنند و شش
 نسخ میفرماید که یا در هر اگر معدنی باشد و در مثقال و اگر حیوانی باشد از ده قیراط در گلاب حل نموده تسقیه نمایند
 یکم او در شش ده و کیفیت برابری یا کیمین غر میکنند با وجود سلامت حسن و صحت ادراک و قدر ششش تا در وقت
 است و در شش ثابت سال باقی است چه حفظ صحت ناشتانا و نمایند و بجهت قوه باه شب و بجهت سموم باه
 راز یا نه و بجهت نقصان با عرق گاو زبان مفرح جالینوس معدن بطولامخس یعنی جبار القلب
 نقصان حاد و صعود انجوه بدماغ و سرد و در و صرع و شقیقه و مالنجولیا و حمی و تشنگی و قطع خون و کفایت
 سموم نفی سرد است در درج سیوم خشک است در اول ص آن که در شیر خدایانیده که بقیقه در گلاب و در
 کل گاو زبان تخم خزه از هر یک سبب مثقال صندل سس و سفید و زرد پوستنه راز یا نه سبب الا با هر یک
 ده مثقال بهمن سفید و ارچینی کیشب مشک بلای شیر است نازنج و ترنج ایشیم مفرح که با
 مثقال و جالین و در اوید از هر یک سه مثقال عکای محلول یا قوت زرد از هر یک ده مثقال با
 ریاس و شرب انارین از هر یک یکون سبب مفرح اعظم متدل است و بهترین و حاد

و موافق و معدل جمیع افرجه دست کشنده مندی خون در این جمیع اصلاط فاسده و صاف کشنده خون و
 مقوی خواست و اعضا و ریه و غیره و زیاده کشنده و کم و حفظ و بر طرف میکند اعیان و کسالت و بلاد
 و خوش را و دفع تحلیل میدهد و مقوی است تمام باه و دفع اقسام کرم و خنثیان و مالتیویا و سوسا من سبب
 و نبات عجیب الفضل و جلیل القدر است و چون با خفا کشد یا قوت و غیره اجبار را نا امید میشود همچون
 یا قوت تخلص از باد طاعون و ناشامیدن و طلا نمودن آن با درخت بنفشه ایمن سازد از باد طاعون
 و حقیر مگر تجربه ننوده در جمیع مراتب بعدی و سواق اکثر افرجه و قریب الاعتدال است و جهت منی مرع
 و نبون و صنف دل و خوش نبات محراب و شیشه و دما دمت او حافظ صحت و بهترین مفرجات است
 ص آن نبات از باد و زنجبیل گل گار زبان قبول از هر یک ده مثقال بهمین سرخ و سفید از هر یک پنج مثقال
 لا جورد غیر مفسول طباشیر گل مختوم و حقیر بدل آن گل که از غنستان می درید و شهر است کرده و اثرش
 را قوت از گل مخموم مشاهده نموده زعفران در پنج زرب کباب زربا از هر یک سه مثقال بمیکشند کبابی
 مقروض صندل سفید پوست بیرون بسته از هر یک دو مثقال و جابن مر و اید که از هر یک یک مثقال دهانه
 هیل دو مثقال و در نیم مثقال و در ق طلا و نقره یا قوت سرخ از هر یک یک مثقال و حقیر بدل طلا و نقره
 نموده او ویرا کوته و نجیث کمر سفید صد و پنجاه مثقال بآب به شیرین و شربت ریاسن آب شیشیرین و
 گلاب و آب انار و خوش آب ترشی ترنج و اگر نبات آب لیون آب زرشک از هر یک یک مثقال و در مثقال
 آورده و شش قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال و خوش تا چهار سال باقی است مفرجات طلوع
 از این شش غنشین و جهت تطیف اصلاط و انتفاش ارواح و ضبط نفس و تقویت بدن و دفع و گرم
 خشک است و در دیم و خوش تا شش سال باقی است و قدر شش تا دو مثقال بمیکشند و با آب و با آب
 قاقله صغار و کباب از هر یک ده مثقال زرب زربا و در پنج زرب فضل و در دما خواه تا شش طبعه اسار و
 از هر یک پنج مثقال سبیل ساقی حما را از این پنج و از فضل از هر یک دو مثقال مر و در دیم و در شش
 ناسفته یا قوت سرخ و در ق طلا از هر یک دو مثقال زعفران یک م مصطکی کنتقال و در ق و در نیم مثقال
 فضل ابغین نیم مثقال بهر اب گلاب بنیانیده و سه روز پیش از برشتن و عمل را بر اب گلابی شش گرفته
 مثل او و در ق و در چینی و نام و در زنجبیل تقیه یا خند پس از ایش گرفته با دو و بر شش
 سبیل و در ق و در چینی و نام و در زنجبیل تقیه یا خند پس از ایش گرفته با دو و بر شش

در دیم و در شش
 در دیم و در شش
 در دیم و در شش

معنی مانع است و درین مفرج سرد و نزدیک بسیار است و چون را صاف میکند و کسل و بلاد را
 را از این میگردد و قوتش تا یک سال باقی است و شربتی که کوفته آب شیرین ده و رطل که در و اطفای
 آبرین تافته و طلا و نقره بقدری که میسر باشد نقل سیاه افقیون قاقه کبار صندل سیخ از هر یک
 مثبت متقال کوفته و در خرقه سبزه با سیسم خام بکشد از در آن آب تاده روزی باند پس
 بچو شانه تاریش باند پس صاف نموده با شل او شکر و مثل او آب سیب یا شربت سیب بقوام آورند
 در آنجا که کند بر او تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هر یک ده م و از آنش بر دارند مفرج ابریشم
 چپه اضلاط سوداویه و بلغم نزع و قلیح سده و تقیه دماغ از انجوره و تقویه اسس زیادتی سرد و
 و نشا ط بالذات و بالعرض بتخلیل ریاح فلیظه و زیادتی منضم مانع است گرم است در اول و
 در سیه مستعد است و قوتش تا سه سال باقی است و قد شربتی دوم ص افقیون اسطوخودوس
 حبیبان سلیخه اسارون نقل از هر یک چهار مثقال زرباد و در مخرج در آید و دست که بر او جان
 بهمن سرخ و سفید و سافج سنبل قاقه کبار و زعفران هر یک م و حریر محرق دوم زنجبیل و از نقل مشک
 از هر یک یک م با عمل کت گرفته بر شند و خیر که زن انجور و این مفرج را بغیر قند با مفرج سهل الی و ساق
 بقدر دو وزن سرشته یا زیادتی فادزیم معدنی سه مثقال و غیر از صندل و متقال و رطل طلا یک
 مثقال و ورق نقره و و متقال و را نا بیجیدل شاد و نموده است و سسی بمنجوع ابریشم کرده و در مفرج
 اتام مانع یا شربط و او مستحکمت و تخلف نمیکند مفرج حار کثیر المنافع چپه امراض بارده
 بر سینه که باشد و جهت جنون و دوسواس و تقویه اعصاب و تقیه سده و با غایت مانع است گرم است
 در سیه و خشک در دویم و قوتش تا ده سال باقی است و شربتی تا یک مثقال ص اشنة اطفا
 الطیب و مشک زنجبیل کاسریه زعفران و اجینی سنبل الطیب از هر یک مثل نصف اجزاء صندل
 زعفران از هر یک وزن ربع انجور با عمل شربتی مفرج بار و جهت اصلا ح امراض حاره و
 انجوره و قدیل فزان جلوه کرده و در سیه سرد و قوتش تا ده سال باقی است و شربتی تا دو مثقال
 خشخاش سفید کشمش خشک تخم خربزه از هر یک مثقال طبا تیر کسریه لبان الشور از هر یک
 نیم عصاره زرشک طین مخموم از هر یک یک مثقال با عمل کبی شربتی مفرج زعفران
 از اکثر و خیر چپه امراض حار غایت مانع است و در مخرج اسوداد و قدیل فزان حار

و اعضا در یک و نزلات حاره بجايت مانع است حص اوله که بکلاب بر درده باشد خشنی نش
 سفید تخم خرد کشتی رنگ از هر یک بت متعال منو تخم بند وانه و تخم خیار و تخم کدو و گل مختوم یا دانی
 ابریشم بنشین پوست نارنج گل گاو زبان فادر هر معدنی بلای شیر از هر یک پنج متعال عصاره زرشک
 تخم گاو مقشرت سکه گسرخ کینجندیل و کبود از هر یک دو متعال زرد و ورق طلا و نقره از هر یک
 دو متعال مشک گاو زهر یک نیم متعال غبر اشهب یک متعال باشیره ترنجبین و شیر خشک و شربت سیب
 و امثال آن چهار صد متعال میشوند در بعضی از غریبه مر و اید که هر یک یا میان از هر یک چهار متعال و ورق
 طلا و غبر و متعال اضافه نموده است باب دوم در اقسام جنوب و آن مختصره قد است
 و منقسم با اقسام معاجین است مسهل و اراتاد و ماه قوه باقی است و بعد از آن منیف میشود و در سببی
 و مقوی آن که مشتمل بر ادویه کبار و ذوائی صیه باشد تا یک ل و اینون و اراتاد و سال و انچه
 مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از یکماه میشود حب نار مشک سهل و میری الاثر است و در
 تحلیل باید و قوی سده در دفع قولنج و در روده که از اجناس طبع باشد بجايت مجربست و یکصد و شش یکبار
 میفرماید صفت آن مسهلکی ترنجبین ز قفل دار صنی فلفل دار فلفل دار مسک زهر یک یک متعال و
 یکد انگ سقونیای شوی هفت متعال شکر طبرزد هفت متعال حب ریو صد جهت استسقاء
 رقی که با حاره باشد صفت ریو عصاره غاف تخم کاسنی غار یقون باز هر یکون شترش یکماه
 و نیم حب الذهب و این موسوم است بحب البصر از تراکیب یکس الفضا حسین بن عبد الله
 بن سینا است جهت حفظ صحت و تنقیه اخلاط کثله از سر و بدن و شکر النفس و در پهلوی و پشت و پا و نندی
 با صره و ضم طعام و ادرا در رنج بخار با دبا بجايد اوست او منی است از جمیع ادویه و قدر شترش تا دو
 متعال حص صبرست درم بلبل کابلی ده م گسرخ پنج متعال زعفران مسهل یک کثیر اسفید از هر یک
 سسم غبر و ورق طلا از هر یک چهار قیراط مر جان یا قوت سرخ مر و اید از هر یک شکر قیراط و مولف
 تذکره جهت بلغمین و اصحاب ریح شود سبیل الطیب بارون از هر یک چهارم زیاد و نموده و جهت منفا
 و دفع انس و مثل آنها غار یقون یا شکر ترید از زروت عاقر و حاسور بخان از هر یک سسم و جهت صفرا و این
 با اصل نیم بلبل زرد و زعفران از هر یک پنج م و جهت بخار زرد و شکر کشتی از هر یک پنج م و جهت صفه و
 شکر بزل زرد و شکر کشتی و جهت منفا و با اصل شکر لاجور و یا حمر استی نیم م کرده ادویه را گفته

بالکلاب و عرق نمید و کرس در از یانج حب بازند و قوتش تا دو سال باقیست حب الایارج منسوب
 باین ماسویه یانج است چته امراض دماغی خصوصاً مغنی را و ثقیه دماغ کند و مندی باصره بپذیرد ص ایاچ نفیرا
 شش م بلع زردیچ م ترب چهارم امینون بلع مندی از هر یک دوم و نیم غازیون دوم تخم خنظل یکم و در
 صفراوی سقمونیاقدر حاجت اضاف نمایند قوتش تا دو سال باقی است و ششش کثقال حب اسطوخودس
 منقی اخلاط بارده است چته ثقیه اخلاط و حفظ صحت و دفع و سواس و امراض سوداویه و خفقان و خفت
 معده و کرده نافع ص صیر بازنده متقال سفیاج افیمون از هر یک شش متقال سقمونیاقدر غریقون شش
 خنظل از هر یک سه متقال سنبل سلج زعفران حب بیان بلع مندی سارون و عصاره انستین عود مصطکی
 یخ اذخر زراوند حرج دارچینی از هر یک یک متقال و بعضی اوقات ایاچ زیاده کرده اند حب النقط
 منسوب بجا اینوس و اقوی الفصل است و نافع چته هر مرض یار و مثل فلیح و لقوه و بادها و قنرس و قنبرج و
 امراض معده و عرق النساء و مفاصل و قوتش تا دو سال باقیست و ششش تا دوم و رازی نقل کرده که
 مضر جگر است و مصلح اوزیت و اسحق نقل کرده که قنبرج بواسیر میکند و مولف تذکره بر این است که این
 اصح است از اول و مصلح او کثیر او مار العنابست صیر بازنده م بلع اصغر تخم هر بل افیمون ص صنداب
 اگر یافت نشود و چند دان و اسق جاد شیر مقل از رقی بکنج تخم خنظل خنبدید ستر از روت از هر یک بستم
 و در بعضی نسخه تر بود اصل السوس از هر یک هفت درهم کرده اند اگر اطفال بلغم نباشد نباید کرد و همچنین اگر
 سودا زیاد نباشد افیمون را داخل نباید کرد و اگر خلطیت و حب الفار اضاف کنند و صورتی که مریض با
 نباشد جایز است او دیه را با نقطه سفید حب بسیارند و اگر شیطان و قاقله روزیدان و سورخجان و
 ایاچ از هر یک پنجم داخل نمایند چته اوجاع بارده خصوصاً قنرس نفش عظیم خواهد بود حب السعال
 از صاحب تذکره است و مجرب دانسته که در دهان نگهدارند تخم کدو تخم خربزه تخم خیارین تخم خشتی شش
 از هر یک یکم و شش صمغ عربی کنیز ارب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام مخ فستق
 صندوب تر شیر امینون برر گمان هر یک نصف خربزه بسیارند پس اگر در شش و سینه قوی باشد باید
 چهارم و سلبه جز و زفا و جز و نیم بسیارشان و جز و الی و جز و پس گل ارغنی و گل مخوم از هر یک
 سه را با مثل ان شکر حباب تخم مرو و برین نظر انداز بجان در و غن فستق بسیارند و اگر بصاره
 سازند و در تلک طبع و صاف کردن و از این خواهد بود چسی که نافع است چته امراض که

شکل خدام و دارالشعب و دارالصل و دارالحی و از ارج فضا بلبله و قوتش تا دو سال باقی است گرم است و در
دوم خشک در اول و شربت او یکمقال است باب گرم و صفر یکمقال و نیمون و صفر کرده و صلیح ان کثیرا
صن تر بد و از ده مقال صرد و از ده مقال افقیون چهار مقال سفید از رت از یک سده مقال عصاره
افسنتين و مندی ششم خنفل سقونیا از هر یک دوم باب حب نایند حسب الدیدار و الطوال
بریک مقشر بلبله صفر اربع از هر یک یکمقال تر بد و بیض سده مقال فایند مثل او و به شربت شش باب گرم
حب قوقا مستعمل ابوی رحمة الله ایا رب فیرا ششم خنفل سقونیا بلبله زرد اسطوخودوس تر بد
سفید حب ساخته یک مقال و نیم را تا اول نایند حب قوقا یا حبه نقیه دماغ و امراض بارده آن
بنایت مجرب و قوقا یا بلبله و نای مصبسی حلق وسط و چون این حب جذب مواد اینجا میکند بنده است
باین ششم صبر افسنتين مصطکی غار یقون بالسویه از هر یک یکمقال و ششم خنفل سقونیا نیک نیم و حب
صفتن حبه فای و در غش و امراض طبعی بنایت نافع است حب ایا رب فیرا ده مقال شحم الخنفل فطر و یون
دقیق عصاره فطر و الحار فینون خد بیدستر فلفل حلیت سکنج جاو شیر طریح خردل از هر یک یکمقال
صمغ راور آب سداب حل کرده چهار بار زرد و ده مقال و نیم قدر شربت است حب افقیون
حبه اخرج سودا کسی که قادر بر شربت مطبوع نباشد افقیون و ده مقال سفید غار یقون از هر یک یکمقال
خریق اسود مندی از هر یک یکمقال اسطوخودوس نهفت مقال ایا رب ده مقال شربت و ده مقال حب
الشبیار این حب را شبیار از نیمه نامند که وقت استعمالش شب است چته نقیه سرد دل از سودا
که متر از نیم باشد حب تر بد افقیون غار یقون اسطوخودوس بلبله کابی یکمقال و ایا رب فیرا یکمقال و نیم و در نیمه
نیم جزو شربت از یکمقال نادر دوم حب الشبیار نوعی دیگر چته نقیه دماغ و قلب از سودا کمی متولد از صفر باشد
حب تر بد افقیون سنکلی شامره از هر یک یکمقال و نیم بلبله زرد و کچو و ثلث صرد و جزو لا جورد و ثلث جزو گلبرخ
مثل او مصطکی کچو و ثلث آب سیب شیرین چهار بار زرد شربت تا چهار درم حب الشبیار نوعی دیگر چته نقیه
دل و دماغ از سودا که از نفس سودا بهم رسیده باشد بلبله کابی افقیون از هر یک یکمقال و نیم اسطوخودوس
و ثلث جزو خرق اسود برنج جزو مصطکی عود سفید از هر یک یکمقال و جزو ارمنی منسول ثلث جزو آب سیب شیرین
چهار بار زرد شربت از یکمقال حب چته سسر زربست با ماء العسل و امثال آن نبوشند منقول
به که در پوستی کبر برونه صبر زرد و در جان سوخته شحم کزنس غار یقون مندی با عرق جید چهار بند بند
نیم شش یکل حب حنظل از جویات و الدم حوم چته صاحب بواسیر که از اغتال طبیعت دراز را
ن آرد مقشر پوست بلبله زرد و بلبله سیاه پوست بلبله کالی پوست بلبله کالی که ناکه پنج جزو مصطکی از روق

نیم اسطوخودوس

مقتل از برق چهار بخور فضل را نیکوب کرده در آب گنه نماند بخیانند دیگر در آن بگویند که مثل مسموم
شود او و به رادران سرشته جوی مقدار خودی بسازند و هر روز در خلای سحده نه عدد تا پانزده عدد بخورند
و از خیرانی سوداوی برین بنمایند **حب قلاج** از تالیف والد و حرم جبهه کسی که در جانب راست فلج بهیم
و قادر بر تکلم نباشد و زبانش نقل بهر ساینده باشد و جبهه تربد ابیض شش متقال حب النیل سورجان از
هر یک شش متقال ایاب جبهه شش متقال ششم خنظل دو متقال شیطان بوزیدان و ج عاقه و قحادر فضل از
هر یک یک متقال و نیم بکنج جاد شیر مقل از برق فریدون خد بیدستر از هر یک نیم متقال ادویه را کوفته و بخور برینجید
صمدی را در آب در آب گنه نماند کرده با ادویه بسیند و جها ب زنده و شربت سم آب گرم **حب لافا و ص**
کثیر الصبر جبهه سودا و صفرا و بلغم متولد و مدده و غشی که از و عارض شود و از جینی قصبه التدریر جبهه
فلاح الاذخر سلخه و قو از هر یک دو ادویه نیکوب خسته است و در و طل آب باران در او ریخته نیز تا نصف باقی نماند
بعد از آن صبر سقوی را یک طل بگیرند و باین آب بشویند و صاف کنند و دوم مرتبه تا باقی نماند مگر سفلی
از صبر که احتیاج با و نباشد پس در آفتاب خشک کرده هر یک از و غفران و مصطکی و و صاف یکو قیده و رو ریخته مثل
خنجر و جها ب زنده از آن که در آب خیر کرده باشند قدر شربت سم آب گرم **حب شیطان** جبهه در و متقال
و عصب و فلج و لقوه و احتباس طمت تربده م صبریت م ریخته خردل ابیض از هر یک دوم و از فضل فضل عاقه و قحادر
از هر یک ام یک شش متقال خندی و ج از هر یک دوم فانیه چهارم باب کلم جها ب زنده شربت دوم و نیم تا سم آب
گرم **حب المربع** بلبله کابلی انیتون از هر یک ام چهارم عصاره غافث عصاره انستین از هر یک دوم
صبریک م بانی که راز یانه در آن جوش نماند باشد و چای بر گشت قدر شربت دوم تا سم **حب**
الحکیمیت المربع بلبله صفر عصاره مکه دوم حرف م حلیت نیم باب جها ب زنده شربت یک م
باب گرم **حب الشفا** جبهه اسهال صفراوی مخلوط بلغم و زرد آب صبریت و دوم اقیقون
دوازده م سقونیاسه م سبل سلخه تربد مصطکی مکه چهارم و غفران سم غار یقون شش م و اما
یک م باب جبهه شربت دوم باب گرم **حب اسکنج** از جالینوس جبهه امراض بارده است
قویج و لقوه و فلج و بیجیات ثلثه بلبله مکه ۴ م مقل ریخته در جینی بیج ل فضل و از فضل بارده است
سه ماشه مریخ کونش نماند و ج سلخه ۲ شش متقال حب البان ۲ مصطکی شربت زده ل غار یقون
شکر طبرزد ۳ صبر سقوی چهارده ل مقل را کوفته و آب گنه نماند و یا شنیده بگویند و باقی ادویه را با
مخلوط ساخته مثل فضل جها ب زنده شربت نیم متقال و نیم تا و متقال باب نیم گرم و قحدر خواب و باقی
عد و استعلا بکروز بر نماند **حب صبر** که خرب سز گونند از معالجات قحدر جبهه مکه طبرزد و غار یقون

حب زریق جهت ترخه سرعت ازاله جربیت و مرقوم از خط محوم حکیم محمد باقر ص زریق بنجدرم
 با سکه که تندرمان سائیده تا آنکه منحل شود و مخلوط با زرد یا او سه ل شح هندی و ظرف آهنی
 را سکه که پر کرده زریق را در و بچوشانند و از راسته سحوق سل اندک اندک در و ریخته بسته باوان
 سائیده تا منحل شود پس در کرباس سبزی کرده بفتیرند آنچه در کرباس مانده باشد باب سرد نشویند
 تا جگر از زایل شود و همچون رانیک ساخته در وسطش سوراخی کنند رسیان پنبه از سوراخ او گذرانند
 باب لیوان ساخته یک شبانه روز تا منحل شود پس بر وزن باوانه انداخته با شش نرم طبع دهند و در وقت
 احتیاج در دهان نگذارند که رسیان و بیرون باشد و طبع نشود و در وقتی که اراده ازاله داشته
 باشد از دهن بیرون آورند حب دیگر که اساک منی بقوه تمام میکند و قوی نشاط و مسکرو منوم
 و شتهی و قیصر او را بجزیره مسی ساخته و جربیت ص زریق مدد دانه هیچ شوکران سه ل زریق
 که سه ل کوفته و زریق با بان مخلوط ساخته در صد و پنجاه مثقال آب بچوشانند تا آنکه آب را تمامه جذب
 کند و در وقت حاجت بقدر حب استعمال نمایند و اگر کیفیت او را قوی تر خواهند باریک شیرازی که در وقت
 الحمال است بچوشانند **حب بلبل** جهت در دسفر من و ضعف معده و جگر نافه و قاطع عادت ایمن
 است تا توره سیاه بکنتقال زنجبیل و انتقال ریوندرسه انتقال حبی بقدر نخودی با زرد از لکی تا
 دو سه عدد بقدر زنجبیل هر یکی میتوان خورد حب غنجر غنجره بقدر جربیت و بعد از شش
 ساعت نفوط می در دنا و از ده ساعته و چون آب سرد خود را بشویند نفوط بر طرف میشود و چون
 در دهان نگذارند و عرض یک شبانه روز بر طرف میشود و دهان را بسیار مطهر میازد و بسیار خوش مزه
 است و جمیع کثیر جهت نواب خاقان خلده اشیا صا جقرانی بجهت این امر بسیار ترتیب نموده اند هر یکی
 بعلقی بود بعضی زرد آب میشود و بعضی اندک وقتی نرم میشد و بعضی بد مزه بود و این حب بسیار طبع
 و نوا و اوقع بعد بل است ص بنیر یا پشتر اء ابی سه مثقال مشک بکنتقال غیر اشب فضة القلب و الخان
 از هر یک دو مثقال مصطکی و نقل از هر یک بکنتقال بقدر مغز فندقی حب زرد زردی یک عدد و استعمال نمایند
 از عقبات شراب یا شیر تازه یا آب تره تیرک یا آب خود خام خیسائیده بنوشند و این حب نیم مثقال تنخوا
 خورد و مطوب الخراج زیاده میل میتوان کرد و جمعی بکنود و زیاده از انرا قبل از شراب تناول نمایند ضد
 سفید تخم کاسنی تخم کاهو کاسرن تخم کرب مکده سل کافور و الکی با کلاب حب کند حب جهته بود اسیر
 وی و ریچی و قاطع خون و جربیت منقول از کامل الصباغه بلید سیاه آله بلید تخم مورد و از هر یک چهار
 ایلو و ۲ طرانت ۲ گندار مقل ۲ ضب الحیدر مدبر برشته از هر یک دو مصطکی جوز بود اسنبل الطیب

تر نفل که یک تخم کند نام سه طبعیات و تخم کند را در روغن زیتون بچرت نند و مقل را باب برگ سر و حل
 کنند و او دویه را با آب بنشیند و حب سازند و دو مثقال باب گرم بنوشند حب سعال حبه ضیق النفس
 و سرزد و ای سخت و تکیه سینه و تقفیه صوت و حبه بر نافع است با دوام شیرین تخم کن بریان کرده کشید
 حب الصنوبر را یک صمغ عربی انیسون اصل السوسن ب السوسن فانیذ شکر یا السویبه باند کی غسل و آب را زیا
 بشیند و حب خفته در زیر زبان نگاه دارند یا سیوم و را قرص اتم ام اقرص مثل اتم حب
 است و حد وسط سفوف و معاجین منخرج او اندر و ما نس قدیم است و آنچه مشتعل است بر او دویه بکار و
 ذوالخاضیه و افیون در قوتش تا چهار سال با است و مسهل و غیره اتم ام آن در بقای قوت مثل حبوب اند
 و حفظ قوت او دویه در قرص زیاده بر سفوف است قرص افصحی در اول سیوم گرم و خشک و ملطف و بهی
 و مقوی حراره غریزی و با دوز هر سیوم و حبه بقایای خدام و رنج تحلیل خلط محرق بطریق دفع نظاهر علینافع و
 قوتش تا دو سال باقیست و بعد از ششماه استعمال نمایند و بعد از تحویل شش سحر افصحی ماده را صید باید نمود
 بلا فاصله ایام عبیده سر با نباشد بته بر تنه کند باشد بقدر چهار انگشت از در شکم ضرب قطع نمایند و حش
 و بچستنی را از دیرین کرده باب بنشیند و باند کی شک و شبت در یک سنگین یا سفالی بچرت نند تا آنچه و مهر
 شود پس استخوان او در کرده گوشت او را با برن او نان میدهند شک در او ن شک با برق آن بگویند تا یک سال شود
 قرصی بقدر که مثقال سازند و در روی پر و زین خشک کرده و در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست
 بر روغن بپان چرب کنند و اگر نباشد بر روغن زیتون بپانند و باید افصحی قوی الحرق باشد و اگر دشتش باریک و چهار
 دندان داشته باشد که علامت مادی است داشتند سیاه و این و سنج بکار نری آید قرص اسفلی
 که از اجزای تریاق فاروق است حبه سموم و ربو و نفس و جبر و کس نافع و حبه است تقاییدیل است
 ص صفضل مشوی را دغیمه کو بیده و بوزن او آرد کرسنه با شراب بچون ساخته بار و روغن گل دست را چرب نموده
 قرص سازند و بدیل شراب شربت بنشیند بود و اندر و ما نس قدیم اسفیل را در وزن او آرد کرسنه را بگویند و بکار
 قرص اندر و خور و آن که از اجزای تریاق فاروق است حبه گزیدین بهام و او دویه قتال و حبه سموم
 و تقفیه اعصاب ریه و ضعف جگر و استقامت و تقفیه سد نافع و شش مختلف و بهترین نسخه از خضر بن برن است
 که صاحب کامل الصنوبر حبه داده و از شش شش ان مقبض از زیره اسارون و عود مسان و سیاهی و بکار
 فوا از هر یک شش ل قطعه اندر و زعفران از هر یک دو اذره ل و اعینی همانا رصات از هر یک یک در
 است ل اسفیل البلیبش از دوزل با شراب یا غنیمه یا عمل یا جمهوری قرصی سازند و قرص اند
 الحاکم که معرفت آن با سه ماه باشد آنقدر صراف کوه و خرد و غلیم تریاق خورده و

[illegible]

قرص ششین منقول از کامل الصاعه ترکیبیه ضعف جگر افیسون فستقین اسارون تخم کرفس
 صبر عصاره غافق بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب این بقدر در پی قرص سازند قرص و ریونون
 جهت اورام جگر و کبد و دفع تشنگی بسیار نافع منقر تخم زبر منقر تخم خیارین منقر تخم کدو و هر یک ده مثقال
 رب السوسن کشاید سه طباشیر تخم ازایه گل سرخ زعفران بالباب بر قطونا قرص سازند قدر شربت
 بکنتقال قرص ریونون جهت تبهای کهنه و صلابه جگر و درم جگر و درم سیر و ضربتی که دافع شود و جگر
 و سیر زریون و حبیبی شش مفره عیدان بسان لک منقی مکدره تخم کرفس و افیسون و عصاره غافق مکدره
 یک م با ب قرص ساخته استقال نمایند قرص غافق مجربست جهت شکر الغب و تبهای کهنه گل سرخ
 پنج م سنبل الطیب و دو م عصاره غافق شش م با ب قرص سازند بقدر در پی قرص السوسن جهت اسهال
 و موی و ذوق خون نافع است بیدام کند را قیاحا جگر مکدره م صنع عربی م و اچینی نیم م با سفید تخم مرغ
 بقدر در پی قرص سازند قرص طحال گویند بسیار مجربست در سوسن اسهال و جگر نیم م فلفل ابیض
 سنبل اشق از هر یک م است را در سیر که چنانچه بقدر شقای قرص سازند قرص کافور جهت تبهای
 مفره تشنگی و تب و دق و خفقان گل سرخ شش م طباشیر صغری عربی کثیر الکره تخم کدو و تخم خیار تخم زعفران اصل السوسن
 مکدره م شاسته هم زعفران ام کافور نیم م بلعاب بر قطونا بقدر در پی قرص ساخته با ب انار خوش استعمال
 نمایند قرص مشکت زعفران افیون مرصاف زبر البیج ج لعل با السوسن با ب کاهور و صهای مشکت
 و سازند که تب و صهای خورده فی نباشد و با سر که واکب شیر و مثل آن بر اورام حاره و صداع حاره طلا کنند
 و در صداع بار و با ب حنا و اب ننگ و مرزنجوش و امثال آن قرص مشکت معمول جهت صداع حاره
 طار و ام حاره ضحاده و نافع است مرصاف افیون لادن کافور مکدره م کند را نیز روت را مکدره کل ارمنی
 مکدره م فریاضت م بکلاب قرص ساخته با سر که حل نموده به پستانی طلا کنند قرص لددق جهت
 تب و دق منقول از شیخ الریس طباشیر هم م گل سرخ شش م گل ارمنی چهارم تخم کدو و تخم خیار تخم
 زعفران و کبریا مکدره م بقدر در دو قرص سازند و اینقدر شربت است قرص جهت اسهال
 و موی از نالیفات و الهم حرم گل سرخ تخم صاف مکدره م صغری عربی شاسته طباشیر مکدره م و بلعاب
 بر قطونا قرص سازند قدر شربت بکنتقال قرص کل صغیر معمول ابوی جهت در معده و تبهای ملغی
 و دفع رطوبت معده مجربست گل سرخ دو جز و سنبل الطیب رب السوسن از هر یک یک جز و قرص ساقدار شربت
 بکنتقال قرص لددق از مروج ابوی جهت تب و دق و مطلقه و محرق و اسهال صغری که با ب باشد
 بیار از نموده است تخم بارتنگ شاسته کثیر صغری عربی کل ارمنی طباشیر شش م گل سرخ منقر تخم کدو و

و خیارین و تخم خرد و مغز دانه به مغز نهاده رب سوس با عاب بر قطونا قرص سازند بناوق
 البصر و رجه در درگده و مثانه تخم خرد به تخم خیار تخم کدوی شیرین بر البصر تخم خرد بادام مقشر کثیرا
 نشانه رب السوس خشنانش امیض مکه درم با عاب بر قطونا حجب بقدر بندنی قرص سوس چهار بول الدم
 و بول الدم و قرح کلیه بنانه منر تخم خیار و منر تخم خرد به تخم خیار کثیرا کل قیر سی شایخ مفصول و اگر بماند
 مقناطس حرق مفصول رب سوس صمغ عربی بادام دم الاخون کند تخم کزنس افیون کا کچ مقدار شربت
 او تا در دم قرص البصا چه ام اض مذکوره و مسکن الم است منر تخم خیار و خرد به تخم خرد تخم کاهو
 تخم بنه دانه راز یا نه تخم کزنس بر البصر افیون گل رنی عصاره تخم البیس خشنانش سفید دم الاخون
 قدر شربش دوم قرص رشک مقول از قانون و بر بست هبه سه و جلد و سیر که از جراته باشد
 و هبه پهای حار و ام اض معده حاره معیدیل است رشک بیدانه رب السوس گل سرخ تخم خیار تخم
 بنه دانه تخم کثوث تخم کاسنی مکه درم مصطکی سنبل الطیب عصاره الفانث مکه درم فوة البصغ ریون
 رغن ان مکه درم ترنجبین باب حل کرده قرص سازند و اگر ریونزد و متقال باشد اجد خواهد بود قرص
 کا کچ هبه قرحه بول تخم خیار حجب کا کچ منر بادام شیرین رب السوس کثیرا کل رتی صمغ دم الاخون
 کند مکه درم ال تخم کزنس دل افیون یکم قرص کنند از یکدرم تا یکم متقال و زیاده از ان قدر شرب است
 با شرب بنفشه و قوش تا دو سال باقی است قرص القواقی کند ریون راسن بایس نو درخ
 ورق السداب مکه درم و بر انهام سه هبه ترنجبین خواه هم و نیم شربش یکم متقال بطخ خیره قرص لید یا بطبر
 طباشیر ام تخم کاهو تخم خرد از بریکه ام کشمش رشک هم گل سرخ جلد مکه درم گل رنی هم کا فوری نیم
 باب نام ترشش بنفشه قدر شرب ۲ قرص مر لا و را حقیض مر صاف ۲ م ترس هم در ریون
 سداب نو درخ رشک طریخ فوة حلیت سکنج جاد شیر ط سنبل مکه درم باب سداب قرص سازند و قرحه
 یکم متقال قرص الورد سنبل المصنوعه مطفی الحما است گل سرخ تخم خیار تخم کدوی مکه درم رب السوس
 ۲ م مقنونیام کا فوری نیم باب خرد قرص سازند و شربش یکم متقال یا یکم متقال شکر قرص و در فوة البصغ
 در دم معده دوم معده گل سرخ سنبل رب السوس هم اکلیل اللک بابونج اذخر مکه درم مصطکی مکه درم
 م شربش یکم متقال بطخ افیون هبه در معده و باب ثنب الثعلب هبه درم معده قرص الحشیش
 هبه تر فر سینه و شش و پت حار و در سینه در کام گل سرخ صمغ کدوی کثیرا رب السوس مکه درم
 اسفیون اسود که طباشیر رغن ان و در انک بقدر یک متقال قرص سازند و شربش خشنانش بنفشه ترشش
 صمغ درم حار و حکیم بجز از هبه حیات و عطش و تانیم مقام ترس کا فوری است مر و اریطایه

صندل سنبل و سفید نیل و کشمش و شک گلسرن تخم حاض تخم کاسنی تخم خرد تخم کدو تخم هند وانه مکده سمرقانه
 کثیر از برالنج مکده ۲۰ تخم کاسنی سفید ۳۰ هر یک بر قطونا را در آب جویانیده بی آنکه صاف کنند با دو قرص سازند و این
 قرص با لوف طبیعی است که متغیر باشد از شرب کافور قرص کافور از ازازی چته عنبهای جگر گفته است که
 انفع اقرص است چته علل جگر و عیات و معمول قیصر است طباشیر اکل سنبل تخم کاهو تخم کدو تخم کاسنی صندل سفید
 کافور از بریک درم بلعاب بر قطونا قرص سازند و یا زخموده که اگر برالنج الاخل نمایند چته تبرید جگر و تطفیف
 حراره عجب خواهد بود **قرص سرطان** چته سلولین طین بارنی رب انجبار طین مخموم طین روسی
 نشسته کلسرن از بریک شش سرطان محرق ۱۰ ام کثیر طباشیر شش و پنج مفصول مکده ۵ م ریشه انجبار بدل
 گفته اند با شنج گا و کوبی سوخته که خیر تجربه نموده است و بسیار مجرب است خشتخاش سفید و سیاه و زعفران
 نیز اضافه نموده و رب السوسن ۳۰ باب لسان الحمل قرص سازند و بعد از دوم و با شرب انار شیرین بنوشند
قرص گل کبیر چته تپهای بلنی و سودادی و تپهای مرکبه و غیره که گلسرن ۱۰ اعصاره غافث اعصاره
 انستین ۳۰ مصطکی ۲۰ و نیم سنبل اسارون عود آخر مکده ۳۰ شربش دوم بماء الیه و در ترنجبین قرص
 کبریا از جنجبالین چته حبس خون از هر موضع که باشد مجرب است و اینجاست در تحت هر یک نوشته شده با افغان
 مردار چشمتی سفید و سیاه گل مخموم گل ترسی موافق کامل است کبریا تخم خرد تخم کدو تخم حاض شش
 گا و کوبی سوخته پوست سوخته تخم مرغ گل آرنی صندل بوداده تخم کشمش خنوزه مکده ۵ دوع محرق جلد را مکده ۳۰
 چته ۱۰ طباشیر کثیرا نشسته ۲ مصطکی سوخته زعفران انیون شک ۳۰ شربش یکمقال باب ریه
 چته نفث الدم و با شرب خشتخاش چته قرح امعا قرص شش و پنج مفصول از ذکره که بهتر از اقرص
 کبریا است چته تپهای مرکبه و اسهال و قطع خون از جمیع اعضا و تحفیف قرح و تقای آتشک فباعت مفید
 است کشمش بوداده خشک سفید مکده ۴ کبریا مرجان تخم خرد مکده ۵ گل مخموم و اگر نباشد گل آرنی شنج
 کوبی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صندل ۳۰ دوع محرق برالنج شش و پنج مفصول محرق مغسول و در
 شش و پنج مفصول **قرص شش و پنج** از فقرات خیر چته ۳۰ دق و سل و قطع سیلان خون بر عضو باطنی و
 مال دراری و در بانی و تپهای رموی و سرفه حار مجرب است تخم خرد کشمش خشتخاش سفید نشسته
 چته طباشیر طین آرنی مفصول طین رو طین شیرازی بریک ۵ سرطان سوخته ده ل کثیرا رب سوس
 این شش و پنج مفصول انجبار شنج گا و کوبی سوخته بریک ۵ ل برالنج انیون زعفران بریک یکمقال باب ریه
 قرص سازند و قد شربته تا یکمقال قرص زرشک مفصول از ذکره مزجم حکیم مجرب است
 به تجربه رسیده زرشک سیدانه رب السوسن ۳۰ م زرشک خیار مغسول تخم خرد زرشک ۳۰ مصطکی

سنبلیطی است که قرص را با سنجیدنی آب کاسنی یا آب بید مصور یا آب شاتره بنوشند قرص کوکب
 واضح است و او دعوت کوکب را حل میکرده و پیوسته متناوب آن کوکب بوده دوران زمان معروف
 و طبیب کوکب گفته اند این قرص کوکب سی با سم کوکب شده و سب دیگر درین تشبیه آنکه طلق را کوکب
 الارض نمی نامند و نزد عظم این قرص است و مقدار حراره و یا بل است در اول جبهه ضعیف معده و دماغ و جگر
 و سبیز و فضول غلیظ و صدام و فواق و نفز الدم از هر موصنی که باشد و جبهه در زکوش و قرحه امعاء و شاتره
 و سینه و قروح غرغره و قویج و در درج و سوز و سرد و بده و معده و قوشش یا چهار سال باقیست و شربت
 تا و متقال و متقول از تذکره است و آنچه بسبب از ان نوشته شده موافق کامل و شفاء الاستقام است
 ص در قرص سیاه پس تخم کرفس میسون برالنج ابيض میساید که در مکده خنید بید سبب
 برستخ لعل کل مخنوم مرصاف سینه طلق محلوب مکده و در بعضی نسخه خنق شش و در بعضی نسخه مصطکی
 طبایع شربت غفران حلیت مکده از جبهه قطع پیدا و در شست و در بعضی نسخه کافورام و بعضی امون ام جبهه
 قطع خون و حره البول اضافه کرده اند قرص و یا متقول ما طولان جبهه زجر و مخص و اسهال مغرور و قرحه
 و نفز الدم و اسهال و مکر و ناهضم نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد تخم کرفس ناخواه باز بانه امون
 مرصاف سنبلیطی نسخه امون یا شراب ریجانی یا قایم مقام او قرص باز تذکره شربت تا نیم متقال
 قرص کلنا شرب متقول از تذکره نافع است جبهه نهایی حار و اسهال نرم و نفز الدم از هر موصنی که باشد و
 گویند و تخفیف قروح و بانی نار فاسیه که معروف است بجنب زنگی لغوی عجیب میکند شرب طریاقی ماز و
 در بست انار ص کسرخ افادیا مکده امون کل مخنوم سینه صنف کثیرا مکده ام یا آب گرم استمال نمایند
 قد شربت از نیم متقال تا سه متقال قرص ریونده شربت پشینه رئیس روح قلیل المقدار کثیر المنافع و جبهه
 جبهه یرقان و در سسر و در سینه و معده و جگر و سبیز و باد و با و پها و غرغره و سردی و سوز و مضم و سوز
 و در اکثر صنف شرب قرص کوکب است و از اسیر مکتومه است و قوشش تا چهار سال باقی است فصل
 که در فصول مکده ال ریونده ال تخم کرفس میسون و عصاره غافث عصاره انستین از هر یک سه متقال و اگر در بعضی را
 و در سبیز که باشد قسط و مصطکی و تربد اضافه کنند و اگر صفر غالب باشد عوض قسط بلبل کابی و اگر
 مر یض با قواء و نجار باشد که شربت شک بجای تربد و اگر یاس باشد و قبض طبیعت باشد اصل
 و سبب تخم و کسرخ طبایع شربت از هر یک متقال و اگر با عطش باشد بدل اصل السوس تخم خرقه
 کشنده قد شربت یک متقال قرص کل قایم مقام جبهه سبج و اسهال رموی بغایت نافع است متقول
 از ایلاتی کسرخ تخم حاض بر داده و صنف عربی که از شاتره بوده با العا ب بر قوط تا قرص باز تذکره

قرص ریونده جهت سودا الزان جگر و اسهال است و دومی بقیات آزموده است و ریونده یعنی
 عصاره زرنیک تخم کاسنی با سوسیه باب برگ باریک قرص سازند و باب باریک بنوشند قرص
 اندرون تا لایف قدماست منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است بجهت بقایای زار فارسی و انگلیس و
 قروح فرمیده و ابل روم و ارجح سازند و ابل زرنیک ارد گندم شستل زینتی سله و هر یک از ایون و غیر
 و مشک نیم مثقال اضافی نمایند و در استعمال او شرط است شقیه بدن و ترک ترشیدها و ملک و قوتش تا دو سال
 باقی است و بعد از چهل روز استعمال نمایند و در استعمال او را تا سه روز استعمال نمایند و زراوند و حرج
 و دانه مثقال کنند و غرض از شب پانی مرصاف مکه عمل قلندیس ل با کلاب قرص سازند قرص
 نروسی در ضادات مذکور است قرص سفوف از محمد ضادات است و مذکور خواهد شد باب چهارم
 و سفوفات و آن مقدم ترکیب است و بعد از آن مجون ترکیب یافته و مستقرید و س گوید که مختصر او
 ش اگر دسفلینوس است نه بقراط طبیب هم و استعمال او با صنف مده و شدت امتلا جائز نیست اندک اندک
 لطیف و سیرج النفوذ و لذیذ الطعم باشد و قوتش و ضعیف میگردد سفوف ارسطو سفوف ارسطو طایفه
 و سفوف اسکندر نامند مده را قوه دهد و گوهر اسرخ دارد و دوسو اسف فراموش کاری ببرد و جهت بنظم
 و بوی دهان خوش کردن نافع است و جهت تقویت بدن ندارد و جهت بخار و قطع عرق فاسد و بدبودان نافع
 و این سفوف را ارسطو جهت اسکندر ترتیب داده و سفوف اسکندر نیز گویند و گویند قوتش تا دو سال باقی
 و شترتیش و مثقال است و سفوف سافور مار قهر که آن سرب از نایس روست گفته اندی و آن در اسهال
 و تسمی از برفار نیون است و عود میل اسارون مصطکی ملید کابلی فرخنگ نامد مشکبیره کرمانی و ارجینی
 فلفل دار فلفل شنه رنجیل و فلفل انار دانه جوز و اکافور قاقله مک و غیر مشک مک نیم جز و شکرش خندان
 طعام و بعد از طعام از یک م تا سه م تناول نمایند سفوف جهت اسهال اطفال از بربات ابو سیرج و غیر اطفال
 را نیز نافع است حیال را باده را بسیار نرم صلا کرده طباشیر سفید صنیع عربی کنیز مصطکی سفید تخم مورد
 کسین گل ارسنی سفوف کنند و با طفال نیم مثقال صلح و نیم مثقال شب با شربت بیاض شربت سبب ترش
 سفوف بلوط منقول از منصوری جهت تقویت و سلس البول مجرب است و بلوط مقشر بوده و در کتب
 مشکبیره اسن گل ارسنی صنیع عربی سفوف سازند بقدر و دو نیم صبیح و دو نیم شام و اگر با تقطیر سلس البول
 باشد که در فیض بهر چه بیانات زود رخ شود باید که ما از شیر و بذر قطونا نیز بیاتانند و قد با آب غوره و سحاح
 و مثل آن ترتیب دهند و سفوف و دیگر از تالیف قهر جهت سلس البول مجرب است بلوط کنیز خشک را
 و این اقشور اینچون تخم زرد سبیل الطیب طباشیر مصطکی زرد و سجد کنیز خشک و غیره

استعمال نماید بعد از استعمال معقوف چته اسهال مراری نرسد و بواسیری و دواصیری حاره بقا
موجب است از تالیف کمال ارغی ناردان بوداده دانه الگور که اسر که بیرون ورده باشند بوداده هر یک چته
ساق بیدانه گسرخ صمغ عربی بوداده از هر یک مثقال طباشیر گل مخوم یا دغستانی هر یک دو مثقال
عود قاری مکه یک مثقال قدر شربت دو مثقال بار بوب مناسبه معقوف و دیگر چته اسهال بواسیری چته
بنون حطای نیم مثقال نیلوز یک مثقال سفوف الطین چته سیج و اسهال صفراوی بزرقطو آن تخم مرو
تخم ریحان شسته صمغ عربی گل ارمنی مکه بزرقطو صمغ عربی و گل ارمنی دشت را نیکوب کرده و بزور را با سیر
بوداده مخلوط کند و در وقت استعمال بر دهن گل چرب نموده یا شراب بیدار آب آن شسته معقوف
المرمان چته اسهال که از نصف معده و اما باشد و قوتیه معده و اما آنگاه ناردان بوداده حب الاس
بلوط ساق کمون و سرکه چسبیده بوداده آر دهنش آر و سیج نشین خشک بوداده خر خوب بنطی خر خوب شامی
مکه بزرقطو ساق کمون مکه بزرقطو سیج نشین خشک بوداده خر خوب بنطی خر خوب شامی
معده و سرکه معده و منصف و بواسیر نافع است صحت بوداده یکوطل و نیم زیره کرمانی یکیشانه روز و
سرکه چسبیده و خشک نموده و بوداده نیموطل تخم نان تخم گندمای بنطی مکه بزرقطو مصلی یک اوقیه
و نیم بید سیاه پرشته در زیت بزرقطو نیکوب شده استعمال نمایند سفوف خر خوب چته اسهال و سستی
معده خر خوب بنطی از دانه بیرون کرده زیره کرمانی یکیشانه روز و سرکه چسبیده خشک شده بوداده ساق تخم
سودا آر دهنش بلوط کشنیر خشک بوداده مصلی مکه بزرقطو سیج نشین خشک استعمال نمایند سفوف زرشک چته
تقویت معده و جگر و دهنش تخم ناخواه ساق بخیل حب رمان بوداده زرشک بوداده آر دهنش مکه ۲ م کوفته سفوف
سازند سفوف ساق چته اسهال فرس ساق و دوز حب الاس و دوز حب الرمان بوداده یکوطل
خر خوب بنطی سبزه صمغ عربی گل ارمنی نیم کوفته سفوف سازند سفوف برور چته باد اوفج گردیا این
زیره کرمانی قاقده کباز ناخواه تخم کزنش مکه دوم قاقده صغیر نیم مرقع نیم مرقع لعل مکه دو دانه شکر ۲ م
شترش وزن دوم سفوف لعل و اصل چته رف استهای رودیه در وقت حمل و چته قوتیه معده و دستهای
طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است از زرباد تخم کزنش مکه دوم ناخواه کند مکه ۲ م خند بید تر نیم زیره
ارمانی ۲ م سفوف سازند سفوف دیگر چته حواصل بسیار نافع است و جوارش اسهال نیم کوفته یکوطل
زیره کرمانی زنجبیل مکه ۱ م لعل و لعل مکه ۲ م دانه چینی ۲ م سبیل قاقده مکه ۲ م شکر طبرزدیکوطل سفوف
اسهال منقول از زمین چته خضه معده که با اسهال باشد و تب بزرقطو شکر طبرزدیکوطل سفوف
بنطی که یکیشانه روز و سرکه چسبیده خشک شده بوداده باشند هر یک سی حب الاس ۲ م

کشنده خشک بوداده ۲۰م آردنق اردو سجده اردو ناروان کده ۲۰م قطره تراشید کده ۱۰م مکده ۱۰م مکده ۱۰م مکده
 نشد کونده به بر وین و سیح نقشه نخته نترش ۱۰م بایبانی صبح و شام سفوف لطفواقی حقه فوق
 تشنجی که از املا حاد شده باشد تخم کرفس حبیبی سحر زیره کرمانی بالسویه سفوف سازند نترش یک
 منتقال باب یکم سفوف لوجح الکبد به در و جگر با شیر شتر استخوانهای مکده متقی ۱۰م مکده ۱۰م مکده
 تخم کاسنی دهم کشت بر یک دوم طباب شیر ۱۰م سفوف ساقه قدر دوم یا پنج م شکریه سیاهی چهار
 و قیه شیر شتر گرم کرده کن گشته بنوشند سفوف سورجیان صغیر مجرب به قفس و عرق اسف
 سورجیان ۱۰م شکریه سیاهی ۱۰م زعفران مکده یک بقدرم بایبسد استخوانهای مکده سفوف لقطع ۱۰م
 الیو اسیر مجرب منتقل از معالجات تهر اطع الفل است بخور محرق بخور زرده تخم مرغ سوخته
 بخور و کج بوداده ۱۰م جود مجرب را ساییده در منتقال با شربت سیب یا اس یا ریاس یا شمشاد استقال
 غایبه سفوف متقلی یا از تالیف والد و موم به رنق الاسما مجرب بلید سیاه و آبله و بلید بار و غن
 برشته کرده مکده ۱۰م زیره کرمانی که کیشانه روز در سر که حبیده خشک شده باشد حب الرث و بوداده مکده
 هفت تخم کرفس و اینون در سر که حبیده خشک شده بوداده مکده ۱۰م مصطکی تر فعل قافله عود هندی
 سنبل الطیب مکده ۱۰م سد ۱۰م صبح و شام دوم استخوانهای مکده سفوف حبه اسهال بلغمی تالیف اوی
 سج ناخواه کند رکنار مکده خردانه موزید و خربا میه مکده استخوانهای مکده سفوف لقطع حبه تقریه و ما
 و تنقیه از رطوبات فاسده و زیاده و حراره غریزی و زایل کردن رطوبات مانع است کند مصطکی و لایق
 در فضل عودسان الشور باد و خوبه که کج یا زده وانه شکریه مثل به قدر شربت دوم تا در منتقال باب یکم
 در استمان کیر و میل غایبه دیگر در سفوف از تالیف حقیر حبه حرقه بول نزن که با جگر باشد و با دانه
 قطیر بول و سلس البول نیز باشد و مانع است به در و رشی و در امراض مذکوره چند قریه تجرب
 بسیار موثر بوده بلوط بوداده ۱۰م کل ارمنی کشنده خشک صمغ عربی تخم حاض بوداده کند ذکر مکده و قیه
 در منتقال باب یکم استخوانهای مکده در ایام شرب این سفوف از آب اجصاب غایبه سفوف حبه تقریه و ما
 کرده و نشان که بازان حار باشد تخم خیار و خار زده و بندرانه که در یک چهار منتقال را با جود الیو
 در منتقال باب یکم بسجند یاد و منتقال را با سنجید بنوشند سفوف دیگر ایضا به خرد
 نترشند و در خربزه و خیار تخم بلو و در خاک یک بر یک سه منتقال که کج را زان تخم کرفس یک یک
 حجر الیو در منتقال باب یکم بسیار موثر است و انبلی آن استقال غایبه ۱۰م مکده ۱۰م مکده ۱۰م مکده
 اسهال با صبح و بعضی در حراره باشد مانع است تخم نطی تخم خبازی مکده ۱۰م مکده ۱۰م مکده ۱۰م مکده

کوبیده اندک بروداده و در انتقال با اثر به مناسبه نباشند **صفوف** **للمختان** البارد و از قیاد و یخ دوم
 حکیم محمد باقر فاعل که بر یاریان کرده شب یانی بریان کرده مکدر شده ز راوند مدح و زرباد و در و یخ مکدر نیم
 درم مروارید یکم شکویم شترش سه درم باطنج استنقین **صفوف** سور بخان کسیر چه مفصل و در
 انسانافع است **ص** سور بخان مصری و هم سناسکی هم مغربادام دوم پوست بیلد زرد شده زعفران
 نیم قد سفید سوم سقمونیا منقوی ام و اگر ماده بلغم باشد بدل سقمونیا تریده هم کند شترش و در انتقال با
 صفوف جهت قطع سیلان مینه و دودی مجرب است تخم کا هو تخم سد اب تخم خجکشت مکدر هم سعد شهدا
 مکدر دوم گلنار ام شترش سه باب **صفوف** ایضا در قطع دودی و مری بیدیل است و بخت ناز فارسی
 است و آنکه در کینه و کوبیده بر دهن زیتون مجرب کرده و در و بلوط هر روز و در انتقال بر اوست کنند
صفوف جهت قطع شهوة جمل از زبان درم دان نبرالنج تخم خذ تخم کا هو تخم بیلد نیکوز و در و شترش سه م
 باب تخم خذ **صفوف** سود و که با مارالجن استعمال نمایند و قطع مرم ابوی پوست بیلد کابلی و سیاه مکدر
 غار قیون سه دبیاج هم انقیون هم گل گاز زبان هم اسطوخودوس هم نمک لفظی امر لا جور و غیره منقول
 خرب سیاه از شترش و در انتقال **صفوف** جهت سپر از جربات درم حکیم محمد باقر قمی است زوفا خجک
 پوست بیلد کبر غلب القلب بر سیاه شان تخم خجکشت تخم سد اب بالسویه ۲ م با سکجین متادل نمایند
صفوف که جهت سپر مجرب است و نیکه فذ رایل میکند منقول از تذکره فرحان سوخته یکدر هم کثیر ادو و آنکه جو
 و بستر نکراد و حق بیمار مرغان نیکه فذ راوست نمایند مجرب است **صفوف** مجرب جهت حرقة البول و وجع جین
 بول نخر تخم خذ نه نخر تخم خار نخر تخم که و تخم خذ خجکشت سفید شانه کثیر الیسوس نبرالنج سفید کنند
 مساری هر دو انتقال را با جلاب **صفوف** یا شرب انقباض نباشد **صفوف** فقر منقول از محمد بن ذکرا و دیگران
 که مجرب جهت نقرس بارده و در و مفصل بارده که با کلیق قطع میکند باخواه اهل و درق سد اب خجک
 تخم کرفس از زبان و دو مکدر خذ بادام پنج سنبل قسط خور راوند مدح مکدریم خرد و هر روز یکدر هم استعمال نمایند
 و ابتدا از زستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این صفوف تا چهار ساعت بخوری منل کنند از ماکول
 و مشروب و بعد تنقیه بدن استعمال نمایند **صفوف** سرطان مستقر مرم ابوی بگیرند سرطانات هنریه
 و قطع کنند سر او با بهار اورا و کشش را شکافه خید با رابا که ستر زرد مکس بشویند تا مالک شود و بعد از آن با
 گرم شسته تری و در این کف و در کوزه گل اندوده گذاشته و در تنور معتدل انداخته کشیدانه روز بعد از آن
 اسوجه یا شند پس خوب کوفته و درم اورا از اینج عربی و طین قبرسی و خجکشت سیاه و سفید مکدر هم و کثیرا
 سکه هم کوفته **صفوف** سازند زرد شربت و در انتقال **صفوف** جهت کسی که از زرد بول بسیار میکند از این

مرحوم ابوی حنیف الخدیجه بن آدم گفته و سحر بیخه و هفت روز در سه که چنانچه بعد از آن بیرون رود
 با تشنگی کند و بار دیگر گفته مخلوط سازند با قشر کندی که چنانچه روز در سه که چنانچه بعد از آن بیرون
 آورده با تشنگی کند و بار دیگر گفته کرده باشند هم طباشیر هم کشمش شک هم شترش یک مثقال
 با میساده با سه و صبح و شام میل نمایند سفوف سنا جهت عرق آب از مجربات قدما سنا یکی
 ۱۰ ام سور سنان پنج زعفران نیم قدر شربت سم باشد مشک سفوفی که مستی بسیار آورد
 و تقویت اعضای کند و فوائد بسیار است غیر انهنه بخود و بنفشه شک دو خرد و کثیر انیم خرد مجموع
 را در یک وزنه مرتبه نماید بسیار نافع و مجرب است سفوف جهت اسهال خون و بغم دار طباشیر
 نشانه صغری کلنا کلسرین مکده روئاس نه زعفران امر و مثقال را بارب به بنوشند و اگر در ص
 کنند بهتر است سفوف جهت درد پشت و در وریول و منی و تقویت اعصاب و سستی آلات بول
 و تناسل و مجرب است از حکمای هندوستان و از تجربه ترجمه ما نقل شده فوکل هفت مثقال و نیم با
 صلا می نموده در سفال پاک اندک بود دهند و از چینی هفت مثقال و نیم را بدستور گفته و بنحیه اضافه نمایند
 و بر روی آتش نرم گذاشته تا چهار پنج عدد زرده تخم مرغ بقدر آنکه بخون شود و بنحیه مزه سبیه و مثقال
 و نیم نبات و مثقال و نیم را که بیده بر آن تار کرده مجموع از او یک در تناول نمایند سفوف تالیف
 حقیق که جهت تب و دق و سل و سرده که بابت باشد جهت لطیف طبع و منع نزلات جاریه مجرب است قدس
 و مثقال سه مثقال ص باقی هفت مثقال کثیر چهار نشانه صغری تخم حلی می تخم که و منفر تخم هندوانه را به سوسن تخم
 سفید مغز انبه به با دام طباشیر منفر تخم خیار سلطان محرق معصاره لیمه التلیس کلنا افاقا کل ارمنی سفوف
 ناخود از مجربات جهت ریح و درد معده و سپرز و تقویت باضمه و دفع و خرد نفس بخارات نباتیه نافع
 است ناخود تخم کرفس با سوسیه با مثل آن کند سفوف کند سفوف فایض که مکرر تیر تجربه نموده جهت
 اسهال ماری و منقش اسهال و موی بهترین ادویه است صغری را هر روز سه مثقال ساییده
 بنوشند تا سه روز زیاد بر آن و اگر با اسهال شده باشد انامیدن پوست خنکاش که شش بلبار
 ساییده باشد از یک مثقال تا دو مثقال از مجربات و اگر با منع مزاج کند بدستور سفوف
 کلیدی و دمه و زب با ستقا و اشتها و اشتها و دینه حقیق البلوط ایسون موزیر بیدار و سیاه
 و کابلی و آنکه سفوف کرده سه مثقال باب آهن دغ کرده یا شراب خنک الخدیجه بن آدم بنوشند
 سفوف جهت درد سپرز که با حرا باشد از ابوی مرحوم کلسرین با کمر که چنانچه روز در سه
 چنانچه و شک کرده باشند ز شک بیدار بوداده پوره ارمنی اسفوف قدر لون از او باشد

بدل آن پنج کبر تخم کزنس غمره الطرفا غار قیون شربتی از یک شقال و نیم تا دو شقال با شیر شتر یا ما
 بالجنین یا آب جوب کز یا سکنجین نبوشند سدفوف حوت ریاح بوج اسیر موافق کامل و تخم کزن
 بلبله سیاه و بلبله و آمله مکده ۱۰ بر دغن زیتون برشته با تخم کندا بوداده حب الرشا بوداده ناخواه مکده و
 حبل جلبه اهل مغر دانه زرد الو مکده مصطکی جوز بودا مکده اشتر شش دو شقال باب گرم سدفوف اللام
 الصبیان از مجربات مرحوم ابوی شش شش حب الاس کندر سعد با السویه کوفته با شیر مضغه نبوشند
 با تخم سیم در اشتریه و ر بوب دافع او فشا غریس است و با علقا و او فشا سدد و امراض
 حاره و بارده اقسام او پتر از سایر اکب است و در شش اعتقاد است که زرد فاسد میشود و سریع الاستح
 است و قول هر دو بحسب افرجه و امراض مختلفه حق است و گویند سکنجین قدم است و شش الرئیس ریج
 میفرماید که از حکمای از حکمای فرس است و بیونانین رسیده و اشتریه بدستور جوب و اقراض قام می باشد و قدما
 بحسب ماده و زمان و اختلاف استعمال او را فرجه مختلفه شش قسم و سکنجین را بر ارد ویت و شش قسم
 منحصراخته اند و ظاهر است که ترتیب اشتریه موافق افرجه و امراض مختلفه منحصراخته اند بود و فزان اشتریه
 زیاده از یک سال بماند و شش و شش و آب است که هر چه از نو که صلبه باشد مثل سب و به و بعد از آب
 کردن ز پوست و تخم و گوشت آن با دوزن آن آب بجوشانند تا نصف آید پس صاف نموده و هر چه غیر از صلبه
 باشد مثل لبو و ترنج و امثال آن نشوده آب او را بگیرند و هر چه گیاه و برگ خشک باشد یک شانه زرد خیار
 بعد از آن بجوشانند و هر چه از خیارها و شاخها باشد زیاده از یک شانه زرد خیارها و هر چه برگ و شاخها
 کل تازه باشد گویند آب او را بگیرند و با شکر و عسل و دو شاب انگوری و امثال آن بقدر که مقصود باشد
 اقوام آورند و عطریات مثل مشک غبر بعد از قوام دوزن او و در آن را سر اش داخل کنند و در ششهای
 فزا که مطلب قوتی بود اوده باشد شش است که شربتی او بقدر ثلث آب میوه با باشد و قدما گفته اند که چون مرغی
 را قوتها تغییر یافته و باطن جگر مشتاق شیرینی و جاذب است پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد بیشتر جذب
 میکند و بار طبیعت میشود و اگر کمتر باشد جذب او حب الون نمیشود و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینها در اشتر
 باید در فزان هر یک از شیرینی او با آنچه شربت میسازند ملاحظه نموده و موافق قصد مخلوط کرده و هر گاه المی در
 اعضا نفس میزیرد صاحب حال باشد اشتریه حاضره را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد
 تسلی ووق باید با صنیع عربی و شیر او غیره مغزیات استعمال نمایند سکنجین را و که عبارت از
 سرکه و قدما است هر گاه از اسهال باشد یا اسهال بسوزد خواهد بود و فشا سدد و فشا سدد و فشا سدد
 است و امراض پسر و جگر و معده مفید است و اگر سرد و تر خواهد بود سرکه را زیاده کنند و اگر معتدل

خواهند تندر او و جذان سر که کند سنجین و و شامی که سر که باد و شاب انکوری مساوی باشد
 است سنجین غلی که سر که با غسل با نسوید باشد گرم با مقدار و جهت امراض بلغمی و قشع سده
 و تقویت جگر و معده و پنهانی مرکب آن است سنجین سنجین حلی جهت تقویت معده و جگر حاره و سرخ قشع
 و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است آب به شیرین و ترش با نسوید و در هر سر که و قند از هر یک بخور
 بقوام آورند و اگر آب به شیرین ترتیب دهند بقض آن کمتر خواهد بود سنجین اصولی جهت حیات و سد ها
 و عطش و جلا رنده از بلغم فاسد خورده و طبع آب شیرین بقدری که حده سر که را شکند و بستن کرفس پوست
 به راز یا نه که نشستن تخم کرفس را زایانه و اینسون مکرر و دوقیه در سر که مذکور را یکشنبه یا به روز خیسایند و
 با تش سهرای نخته تا سدس او کم شود پس از آنش گرفته و صاف نموده بریزند به هر خردی از این مطبوخ و در خرد و از
 بپزند تا بقوام آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند هم زعفران را در خرقه بسته و در وقت بپوشیدن و میان اندازند
 در و صاف کنند سنجین افقیهون با مارا الجین استعمال نمایند افقیهون سفلیج خربق سیاه خربق را
 نیمکوب کرده یکشنبه از روز در نو و متقال سر که بچونانند و نو و متقال آب صاف اضافه نموده با تش نرم
 بچونانند و سفلیج را کوفته و کسبه کرده در آن بیندازند و چون آب بپزد و یک افقیهون را انداخته
 بچونش داده بعد از آن صاف نمایند و بادوست بچاه متقال قد بقوام آورند هر روز تا چهارده متقال استعمال
 نمایند و در مزاجی که بسیار چار بوده باشد یا این شو تر تب دهند افقیهون سفلیج تخم کاسنی که هفت متقال
 تخم کرفس و متقال تخم خیار بچمتقال تخم کاسنی خرازان و دو متقال او دیر را بر سر که نو و متقال و آب نو
 متقال چونانند افقیهون را در سه بسته در آخر مکه و بچوشش داده بعد از سوختن آب صاف نمایند و باد
 و بچاه متقال قد بقوام آورند سنجین نرغوری معتدل جهت پنهانی مرکب و ضعیف جگر و صفا
 و استقارها رافع است تخم راز یا نه تخم نشسته اینسون کسری تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه تخم
 تخم راز یا نه تخم کبر اصل اینسون بچکاسنی غلب و سر که و آب خیسایند بچونانند تا صدف آید و با
 بقوام آورند سنجین اسجدانی که از تالیف تهر دست در غلب و سر که و آب خیسایند بچونانند تا صدف آید و با
 بیدیل اسجدان را نیمکوب کرده شب در سر که نو و متقال و آب نو و متقال خیسایند هر روز و دیگر بچون
 رسد بعد از آن صاف نموده باد و شاب انکوری صدف و متقال بقوام آورند هر روز و
 شربت به با شیر تخم کرفس و اگر حاره غالب باشد با کاسنی و امثال آن استعمال نمایند
 و در هر یک سهل جهت احتراقات و جرب و حله و امراض جگر و سده و سودا و رقیق و ضعیف
 سوخته نافع و مورت تشنگی و عطش تخم کاه و طباشر و مهر طلی و اینسون از هر یک یکمتقال

بر یک رطل شربت او دیدن کوره را بوزن مذکور کوفته شربت بنده از نماند بچند و طریقی است که آب
 شانه زده رطل را بچوشش آورده چهار رطل بر یک گل تازه را با چهار دانه سرزند و هر دانه یک رطل آب پیوندد
 این را صاف کرده بدستور حصه دیگر را بریزند تا اینکه از آب برنج بماند و اگر قویتر خواهند گل را پنج یا شش
 رطل بتوان کرد و شیش الرمین یا ده برنج را منع نموده پس با هموزن آب صاف او شکر بقوام آورند
 قدر شربت از ده مثقال ناسی مثقال با پنج و اگر نصف وزن آن که بچند نباشند جهت جمع صفا اولی است
 شربت و رو قابض جهت امراض جگرانی است چهار رطل گل سرخ اقماع دار را بیکد فیه در ده
 رطل آب بچشانند تا برنج برسد و صاف نموده با هموزن آن شکر بقوام آورند و اگر قوی تر خواهند بازای آن
 رطل آن بر یک یا مصطکی و تخم مورد و صندل سفید آرد کنار شش یا شش یا شش یک مثقال در بار چوبه
 در و بنده از نماند بچند و سایر تصرف باطلیب است اگر اجزای حاره قابض باید اضافه کنند و اگر بار لازم
 باشد از آن نیز داخل کنند صلاب جهت تهیای تشنگی و حراره معده و جگر و تب و ق و تهیای
 که با سرفه باشد و جهت تقویه آلات تنفس نانی و ملین و مفتح و تقوی اعضا و در بول و عرق و اورام احتیاج سفید است
 شکر سفید بجز و آب باران سه جز و عرق بید مشک و جز و گلکلاب و جز و بقوام آورند و اگر سردتر خواهند
 عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک جز و اضافه کنند نو عدد یک مثقال منقول از کامل و قانون شکر بخورد و آب باران
 جز و گلکلاب جز و بقوام آورند شربت لیمو جهت غلبه صفرا و تقویه با ضمه بیک تشنگی معده و جگر
 لیمن است آب به شیرین و جز و آب لیمو بجز و شکر شکرت مجموع بقوام آورند شربت لیمو جهت غلبه
 صفرا و ضعف معده و قی صفرا و تشنگی نانی است ده رطل آب لیمو را بچشانند تا نصف رسد و با پنج
 رطل شکر بقوام آورند شربت بنفشه منقول از کامل جهت تهیای حاره و سرد تشنگی غلیان خون
 این است و ملین طبع است سه رطل بنفشه تازه بدستور شربت و در سه دانه در چهار رطل آب بریزند
 بچشانند تا برنج رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر در رطل کنند ملین قویتر خواهد بود
 و اگر بنفشه خشک باشد یک رطل او را بچشانند با ده رطل شکر بقوام آورند شربت نیلوفر موافق
 نحو کامل جهت تهیای حاره و آلات تنفس سرفه و تقویه دل و احتیاج و با وجود شیرینی مستحیل صفرا
 بود و خلط سایر اشرب به شیرین طریقی ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و تقوی عرق نیلوفر
 چهار جز و با یک جز و شکر بقوام می آورند شربت سفید صلی منقول از کامل الصاع جهت ضعف معده
 سهال و غلیان و تشنگی به ترش از دانه و پوست بیدون آورده و پاک کرده اش را بنفشه
 آن گرفته و از شراب یا جهوری یک رطل نقل را بکشانند و روز در بخشانند و بعد از آن

فشرده صاف نمایند و باب بچو شانه تا نصف رسد و با نخل عمل کف گرفته بقوام آورند و زنجبیل
 مصطکی از هر یک دو مثقال قاقه صغار و کبار زعفران غیر مسحوق و ارچینی از هر یک چهار مثقال و زعفران
 مثقال در لته سبده در بچو شانه و اگر دوا شک نیز داخل کنند میتوان بود شرباب الحنظل تقویت
 جهت بر دوده معده و تب بر و در دوا شانه و مناسب پیران است عمل کف گرفته سه درم شرباب کهنه
 ریحانی یا جهوری ده درم زنجبیل پخته درم قاقه صغار و کبار نیم مثقال بکد انگ و ارچینی نیم مثقال
 ام و در فلفل بکد انگ نیم مثقال زعفران باقی را نیکو پخته بنیدازند و شرباب و عمل و رسایه سه روز بگذرانند
 و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با بکد انگ و نیم مثقال مطبوع سازند شرباب مقهر طلیس
 جهت ضعف جگر و معده و سپرز و قسا و فراج بار و نفع و گفته اند که مداومت او حفظ میکند جمیع ایام حیات از
 مرض اصل سوسن آسمان بخونی نیم مثقال تخم رازیانه فلفل مکدم سلیچ چهارم خوب ساید به با سمنه و شست
 و شش شرباب خوب کهنه مخدوم سازند و در ظرفی گذاشته و سر ظرف را بچ گرفته چهل روز بگذرانند
 و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند شرباب حرمل جهت صبح و مجرب و نافع در دسر و فرم من ضیق
 النفس و سرفه و طوبی و امراض بارده مانند استسقا و جنون و سیان بیدل است بیکر طل اسفند را کوفته
 در سی طل آب انگور بچو شانه تا بر بر رسد و هر روز تا پانزده مثقال تاسی روز بنوشند و جهت اعاده
 حمل زنان که در وقت حامله شده اند و بعد از آن نشوند سه روز ازین شربت بنوشند تکلف و حمل نمکند
 شربت فلفل در تحریک شربت بمرتب موش است که جبر نتواند نمود و منقی معده از اخلاط سرد
 و ران بطن و مهبی است چون بر اثر معاجین با سینه بنوشند در سرعت اثر معیدیل است آب شلغ انشود
 بست مثقال خردل سرخ بست مثقال شب یاقوتی کیمشال نرم ساید به با نود مثقال ضمیر مایه در شرباب
 و دویست مثقال آب بچو شانه تا نصف رسد و با صاف نموده با شصت مثقال عمل بقوام آورند و شرباب
 بدل حمر بچو ضمیر مایه را کوبیده با آب انار شیرین و امثال آن بشیند در جمیع افعال قایم مقام
 اسرار است شربت اسطوخودوس جهت تقویت دماغ بارده و معده بارده اسطوخودوس
 زرد قی خشک و انار پرسیاوشان غود قاری گل گاوزبان یخ گاوزبان تخم کرفس کسیرین
 کاشتم موز از دانه برون کرده از خرباشون قند بچو کوب و نیم سوسن آسمان بخونی اصل اسوس
 و صاف کنند و بریزند بر او صد مثقال مثقال شل و شل و کلکند بقوام آورند و با فوج و قوت
 زنجبیل سبیل الطیب ششین رومی مصطکی از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال و در دوا شانه و
 هر روز از دوه مثقال یا نوزده مثقال شرباب ریحانی از جذاق هم غم است و در دوا شانه

از ختم خطمی تخم کتان از هر یک سه دانه را با یکدیگر کوب کرده بچوبش اند و با چهار رطل شکر بقوام آورند و
 منفر با را کوبیده در آن حل کنند نوع دیگر که از شهر است زرد فامی خشک پرسیاوشان مکدهفت
 منقال انجیر زردست عدد و غاب پستان از هر یک سی عدد و در سیون تخم خطمی اصل السوس پنج سوسین
 از هر یک سه منقال بلبه چهار منقال موزیر بیدانه بست منقال تخم کرفس تخم رازیانه از هر یک دو منقال جوشان
 اب او را باد و رطل شکر بقوام آورند شربت گاو زبان جهت تقویت دل و توحش شود و دقتقان
 نافع است گل گاو زبان چهل منقال باد ریخویه بست منقال اب او باد و بست منقال شکر بقوام آورند
 شربت انجبار جهت جیس نمودن سیلان خون انجمه اعضا باطنی و رحم و التیم تفرق التیالی که در سینه
 و شش بهر سه ریشه انجبار هفت منقال خرثی می نیم منقال صندل سرخ و سفید سوپان کرده و تخم مورد
 از هر یک دو منقال جوشانیده یا یک رطل شکر بقوام آورند شربت دیار از تالیف تخم شرب است و چون
 شربتی را بیک دیار طلا بیع می نمود لهذا اسمی بشربت دیار شده جهت بهای و عفونته اخلاط فاسده
 از اعماق بدن و ضعف موده و جگر زرشک بیدانه تخم کاسنی مکده منقال جوشانیده عودینج سوسین
 مکده نیم تخم کنوت کلک پاک کرده قطور یون دقین مصطکی زعفران دارچینی فودنج مکده ل ادویه را کوفته
 اگر جهت تب باشد در آب کاسنی بخسانند اگر جهت خفقان باشد در آب رازیانه و بهر است که سه روز
 در آب بخسانند که در آن کاسنی و باد یان و شرب گاو زبان و موزیر بیدانه با السویله از هر یک نیم منقال جوشان
 باشند و با از هر یک رطل از آب ان کیفتال رپوند نیم منقال سارون اضافه نموده باد و رطل شکر بقوام
 آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند شربت خشخاش نافع است جهت مرطوبن و جیس
 تر لای و رفع درد سینه و سر و سردی و سهر و زنجرب و حراره و اخلاط محترقه و چون با شربت در دما
 سباحته بعد از غصه نبوشند رفع ضعف و تقویت قوتها میکنند قدر شربت آن تا بست منقال است و
 دو سال با میماند صد عدد خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده و با پوست را علیحدگی بکوبند و تخم را
 و با ده مثل آن آب بنیان بچوبش اند تا به ثلث رسد و یا مثل او شکر بقوام آورند شربت عناب
 موافق نسخه اصول التراکیم مولف آن غیر این نسخه را خطا میداند جهت سینه و اسافل بدن و شک
 اطفا حراره خورن و آید و بهمان نافع و مصلح حال اطفال است و توکشتن تا دو ماه باقی است
 خشک عینس پنج کاسنی از هر یک دو دانه در ده رطل آب بچوبش اند تا به ثلث رسد و با ده
 شکر بقوام آورند شربت غصیل نوعی که مخرج غیر است جهت سرزد کینه و ضیق النفس و در دما
 و طبعی و سده احتیاد تقویت موده و دماغ و مکرر تجربه رسیده و میر بست پیافصل و دقتقان

خشک اصل السوس گل گافزبان پسیاوشان سطرخ و دوس غار یقون سفید از هر یک پنج
 تنغ خشک از یانیه پنج سوس کیم و فردمانا از هر یک سه مثقال در صد و پنجاه مثقال سرکه و چهار صد
 و پنجاه مثقال آب دود در خنیا نیده بچوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با صد مثقال شکر
 قوام آورند و هر روز از پنج ناده مثقال باب مطبوخ پسیاوشان و امثال بوشند شراب **الفصل**
 سکنجین محضی تر باشد منقول از کامل جهت صلابه سبز و جگر و قیحه سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع
 ضیق النفس و سرفه که از طریقه باشد نافه یا غصه را یک رطل و نیم با کار و جوین زیره کند و با نازده
 رطل سرکه با تش نرم بچوشانند تا مهر شود پس صاف نموده با زار هر رطل یک رطل و نیم شکر اضافه نموده
 بقولم آورده کف بگیرند و این الادویه جمعی از قدما این ادویه اضافه کرده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقر
 نجی اسجدان زوفا و خشک پودینه بنفشه از هر یک پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم خربری کاشمش هر یک پنج
 مثقال و نیم فردمانا و مثقال سداس شش مثقال ساذج هندی سه مثقال با غصه در سرکه خنیا نیده و بچوشانند
 در بصورت جهت جمیع علل عصبانی و امراض بارده غرضه بنایه نافه است شراب الکدر و شربت کادی نیز
 گویند منقول از کامل و موافق نسخه قدما و جامع الادویه جهت حصه و آبله و با سسرخ و ماشره و جمیع امراض
 و موسی و تسکین حراره قویه و اخلاط محترقه که مشارکت دل باشد و جهت یرقان و حراره جگر و مده در شکم
 تشنگی و غفوت غرضه اخلاط و نیکو کردن کودکان بنایه سوتر شاد چوب کادی نیکوب کرده شش با پاست بنفش
 بادیان تخم بادیان ترندی عذاب وانه بیرون کرده از هر یک رطلی گسرخ نیم رطل سنبل الطیب
 از چوب پاک کرده از هر یک چهار مثقال صندل سسرخ و سفید هر یک ده مثقال کیشیا نده روز در چهار رطل
 آن آب خنیا نیده پس بچوشانند تا بر ج رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب انار ترش و آب انار شیرین
 از هر یک رطلی بچوشانند تا قوام یابی شود و یا یک رطل شکر طیز زد که دو رطل است چند جوش و دهند تا قوام یابد
 و از سر آتش بردارند کافور و عفران از هر یک سه مثقال در و حل کنند قدر شربت از دو مثقال تا هفت
 مثقال و نیم است و جهت اطفال کیمثال شراب اترجی موافق نسخه قدما جهت ضعف دل و خفقان و
 ضعف معده بنایه نافه است برگ ترنج که بفارسی برگ درخت بالنگ است پنجاه عدد و رادر شراب کیم
 صاف یا جهور بعد شستن تسلط که هر قسطی صد و پنجاه مثقال است هفت روز خنیا نند پس صاف نموده با صد و پنجاه
 مثقال عسل کف گرفته قوام آورند و بعضی از بزرگان شکر مسطور ترتیب میدهند و بعضی یک رطل پوست
 ترنج را در دست و پنجاه مثقال آب خنیا نیده بچوشانند تا به ثلث رسد پس صاف کرده با یک رطل عسل
 قوام آورند شراب رسا طویح از اقام خمر است جهت افروز بارده بنایه نافه است و مقوی

غریزی چهار هزار مثقال آب انکور صاف را با آتش نرم بجوشانند و گشت بگیرند و هزار مثقال عمل اضافی نموده
 بجوشانند تا نصف رسد پس قاقه کبابی را در قفل دار قفل مکنید و نرم نرم ساییده و در پارچه بسته در اول
 طبع بنیدازند تا آنکه بجوشد بعد از سرد شدن پارچه را افشوده بنیدازند و سه مثقال زعفران در آن حل
 کرده و شیشها کنند و سر شیشها محکم کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هر چند که بشود قویتر میگردد و شرب
 جوده که آن اختراع حقیر است از جهت ادرار نمودن حقیق و بول دفعه و اختلاط دریاچه و قشیش سدد و جوش
 است مشکطرا شیش جوده حرمل منقطع ریوند چینی تخم کشمش تخم خرنوب تخم خیار از هر یک سه مثقال ابل
 تخم کرفس از یانه نو تا س اینون تخم کاسنی قطره ریون و قیق از هر یک دو مثقال موزیدانه انجیر زرد
 از هر یک ده مثقال و یکمین تبریز آب جیسانیده بجوشانند تا برنج رسد و با صند و پنجاه مثقال شکر قوام آورند
 و بر روز و ده مثقال اندازد ادرار حقیق و بول نباشد و هرگاه طبع یابس باشد با گسره و صند و ده مثقال
 و غاریون نباشد شرب افستین کسیر موافق نباشد ماقوی صند و مفتوح سده و سه مثقال
 و عصباب و دماغ و دیگر است افستین از چهار مثقال غاریون مثل آن گسره و شش مثقال جیز زرد و دو
 مثقال حاشا مثل آن مصطکی تخم کرفس از هر اینون سه مثقال الطیب اسرون سانج هندی هر یک یک مثقال و نیم
 منقاع اصل السوس مکره مثقال پنج کرفس پنج از یانه مکره و ده مثقال فونه زعفران هر یک یک مثقال و نیم و شش
 شرب بجوشانند تا نصف رسد و با یکطل و نیم عمل قوام آورند و اگر سبب شرب آب و سجای عمل شکر کنند و از هر
 نوع دیگر که صند و جبهه مایه های حرقی و صند سده که از بروده باشد و سوراخیه بغایت از موده است
 افستین ده مثقال گسره و شش مثقال تربید چهار مثقال غاریون چهار مثقال سهیل الطیب و ده مثقال
 در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا نصف رسد و با صند و شش مثقال شکر قوام آورند و اگر تربید را شست
 مثقال و سهیل را چهار مثقال کنند قویتر خواهد بود و نوع دیگر از جربات حقیر جبهه صند و جگر که باید
 طبع و حرارت مزاج باشد بغایت مانع است افستین و ده مثقال گسره و چهار مثقال تخم هندی و ده
 تربیدین سی مثقال جوشانیده صاف نموده نبوشند و جگر یک شربت است شربت ابریشم چه
 دل و اعضا ریس و دماغ خفان بار و با دو ایزه نوش سودا و اقسام مایه های مانع است
 شربت ابریشم خام که عبارت از ویله است نه ابریشم معارف که مرفط اعیان آن جزیر است
 مثقال را در کشتانه روز دیگر را در سبب مثقال آبی که این تازه چند بار در و انداخته باشد
 پس بجوشانند تا نعلت رسد و ابریشم را افشوده بیرون آورند و شش مثقال کلک و از هر یک
 مثقال با و پنجویه علیحد در سه رطل آب بجوشانند تا نعلت بماند و آب او را اضافه آب ابریشم

باد رنجوب پستان مشک و عنبر ورق طلا و نقره در آن حل کنند شربت تریاقی که با درهم
 و گزیدن افمی است و جهت کرب و خفقان و غنایان و برانگیختن اشتها مجرب است منقول از تذکره آب و شکر
 آب سبب شیرین بر یک سید متقال آب لیمو آب ترنج هر یک صد و پنجاه متقال با نشت آن شکر قوام آورند
 و مع داریدی که باب ترنج حل کرده باشند شش متقال اضافه کنند در وقت در اکثر امراض قایم مقام تریاق
 فاروق است شربت هندی منقول از تریاق با هر و سرت چهار در کرده و نشانه و رحم و جگر و معده و رحم
 سپرز و برق الت و نفث الدم و ریه و فواق و خفقان و در امعاء و بیهای دایره و گزیدن بواسیر و درد
 کمر و مفاصل مجرب دانسته اند بخیر زرد را زیاده هر یک صد و پنجاه متقال کشیده روز در سه وزن آن
 آب خیسایند پس بخوشانند تا به ثلث رسد بعد از آن با شیر کلسه رخ تازه و سید متقال قند سفید
 شش متقال بخوشانند تا قوام آید و صد و پنجاه متقال ریون چینی که بگلایب تر کرده باشند و به پانزده
 متقال روغن کره کادی چرب نموده در آن حل کنند و از ده متقال ثابت متقال استعمال نمایند شربت
 صندل جهت تقویت معده و ریح اسهال و سیلان خون و صف دل و جگر حار است متقال صندل سفید
 نیم کوب کرده و در نیم طل گلایب دو شبانه روز خیسایند و صاف نمایند و جرم صندل را در آب جوشانیده تا بقیه
 قوه را بآب و در پس صاف نموده بگلایب سابق و یک طل شکر قوام آورند و اگر قافضه خواهند یک اوقیه آنرا
 ترش در آن خیسایند و صاف نمایند و بعد از آن قوام آورند و اگر تم ترش او را خواهند بگلایب و در
 یا آب لیمو خیسایند و در شربت صندلین سرخ و سفید با نشت نصف کنند و اوقافضه است شربت اجاج
 منقول از حادوی جهت دره سر و بیهای حاره و یرقان نافه و مسهل صفراست او بخار و در آب خیسایند
 تا بهر شود پس صاف نموده شکر قندی که خوش طعم بکند صاف نموده قوام آورند و اگر قدری محموده مشوب
 اضافه نمایند قوی الفصل میشود شربت قمر هندی بدستور شربت اجاج است شربت صندل
 جهت سرد و حر و ریه و اسهال و اقام بر اسیر قطع سیلان خون و تقویت معده و اسهال نافه است و تخم و دریا
 مثل آن به بخوشانند بعد از خیسایند و نیم کوب کردن تا به ربع رسد و با وزن آن شکر قوام آورند و در شربت
 قافضه از تالیف اموی رح جهت اسهال و زلزله اسهال نافه مجرب است خصوصاً اگر گاه با صفوف قافضه
 آب به آب امرو و آب سیب از هر یک رطلی گرفته سی متقال تخم مورد در آن خیسایند بخوشانند تا به
 صاف نموده استعمال کنند و اگر اسهال مغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی مصطکی
 از بجز و در متقال در بار چوبه در آن بخوشانند شربت مسهل از تالیف قیصر جهت امراض بار و در
 و باغ و شش سده و امراض سودا و قنایه نافه است و بهترین سهلات است سناکی هر یک

بست متقال تربید سفید غار قیون انستین دمی هر یک پنج متقال تخم کشوف اسطوخودوس مصطکی
 سه متقال سنبل الطیب دو متقال عناب بستان هر یک سه عدد در چهار صد متقال آب یکروز چسبانده شود
 تا برنج رسد و با صد و پنجاه متقال ترنجبین و شکر با الما نصف بقوام آورند و از پنج متقال تاده متقال کنند
 شربت کشوف که در اصفهان بسیار شهرت دارد و منفع سد و طبع و مقوی جگر و معده و پنهانی هر یک و سه
 القیه مفید است تخم کشوف را زایانه تخم کاسنی کل کشوف تخم خیارین تخم خربزه کرکاب پوست بوج کاسنی هر یک
 سه متقال بوج را زایانه گل سرخ انیسون هر یک دو متقال جوشانده با زود متقال شکر یا شیر شست بقوام
 آورند تاده متقال یا شیر و تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بوشند شربت و بسیار
 معمول تاخرین چهارم ارض جگر رسده ماسا ریف و پنهانی هر یک نافع و قریب الاخذال است تخم کاسنی بوج
 کاسنی گل سرخ ریوند تخم کشوف یکروز چسبانده پس بچوشانند و با دو رطل شکر بقوام آورند و بعد دیگر
 که بجهت رفع حرارت جگر در رفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی و در متقال زرشک بیدانه نصف متقال کنند
 سفید چهار متقال لک مغسول دو متقال اصل السوس چهار متقال تخم کشوف سه متقال گل سرخ کوبیده در
 عرق کاسنی یا آب آن چسبانند پس جوشانده صاف نمایند و با شکر نو متقال بقوام آورند و اگر ریوند
 اضافه کنند که تیر میگردد و شربت غوره جهت حراره معده و ضعف آن و ترنجبین و صفر امبد و در دمای گرم
 نفع محمود و یکس تشنگی و تقویت اعشاش از نان بستان مفید است و در رطل آب غوره را بچوشانند تا نصف
 آمد و یکشب بگذارند و در دیگر با دو متقال قرفل بچوشانند تا بوی و بر دار و با رطلی شکر بقوام آورند
 و حرمت سلیمیه از تالیف قدما مقوی معده و رافع خفقان است و منافع آن در امراض بارده نهایی
 ارد پوست ترنج رطلی حرا و هر یک دقیقه قرفل دو متقال عود یک متقال نیلوب کرده در پنج رطل شراب سه
 شبانه زود چسبانند و با سه رطل شکر سفید و دو متقال مصطکی و نیم متقال زعفران و دو دانگ مشک بچوشانند
 تا بیل بقوام شود پس نموده است متقال نمایند شربت میسه جهت تقویت معده و اسهال مزمن و در جگر و تی
 فتنان و تشنگی نافع است منقول از جامع امین الدوله آب بترش آب سیب ترش بچوشانند تا نصف رسد
 با یک رطل عسل دیگر رطل شراب که بچوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند و عود زعفران مصطکی بسیار سنبل الطیب
 حل جزیرا بیل قاقه کبار و از چینی ترنجبیل مشک کاسانیده اضافه نمایند کار الحاصل جهت امراض
 و صافی و کافور نافع و منصف بلغم غلیظ و منفع سد و است بجز عسل صاف را با شش آب با شش نیم بچوشانند
 سنجبین رسد و با زایانه یک رطل عسل و دو متقال قلفل را که جیده و در بار چسبند و در آن بچوشانند شربت
 جهت معده و جگر سرد و امراض عصبیه نافع است و در رطل عسل را با شش آب و سنبل الطیب مصطکی

و در این چنینی و قافله و عود و سبیل و در قفل و جوز و بود و در قفل هر یک و در انتقال بجهت انداختن بقوم آید پس
 صاف نموده استعمال کنند ربوب را شرط است که آب انجیر که مقصود باشد چندان بجهت انداختن که برین و
 رسد و بچوب آن قاضی از اثر به است و اگر بعضی شیرینی صاف کنند باید قدر فلیلی باشد رب
 جوز به ریختن و در غره او چیه خاق و در و گلو نان است آب پوست گردان تازه بچوشت انداختن با
 و با مثل و مثل آن مثل بچوشت انداختن با نذ و یکو قه مرصاف و نیم و قه زعفران و نیم و قه شب یا
 اضافت کنند و اگر ساده او را ترتیب دهند مثلث فقط کافی است و رختخشان از تالیف قدماست جهت
 نزلات حاره بنایت نافع است و دست عدد شش را با ششم کو بی و یکشنبه روز در نه صد متقال آب
 حیانی بچوشت انداختن نصف رسد پس صاف نموده با صند و پنجاه و گرم شکری با عمل یا مثلث بقوم آورند که
 بطریق لایق گردد و افاقا زعفران بعضی عصاره لیمو یا تیس از هر یک در همی کویده و پنجه مخلوط کنند
 با شش ششم در مرکبات که انتخاب نامند و صفت بعضی از علل و مر بای شقاق
 و من بدن و تقوی اعصاب و کمر است شقاق تازه که پوست او را خراشیده باشند و آب یک صاف
 کرده که قدری تندی داشته باشد و باز اگر دو یکشنبه روز بخسباند و آب بچوشت انداختن بیدار تا اثر
 آب یک صاف بعد از آن در آب تازه طبع دهند تا نرم و پنجه شود و عمل بقوم آورند و شقاق را با عمل چند
 جوش دهند که جذب عمل کند و عمل انقدر باید که شقاق را بپوشاند و باین دستور است مر بای که در و
 هند وانه و زردک و امثال آن و اگر قوی تر خواهند مر بای زردک و شقاق را با رای و صد متقال شقاق
 و زنجبیل و قفل سیل جوز بود از هر یک است شقاق مشک که انگ کوفته پنجه اضافت نمایند مر بای سیب مقوی
 و دل است و جهت نیک کردن بوی دهان و موثر مر بای به در منافع مثل است و در تقویه معده و قوی تر مر
 با لنگ جهت سینه و خلق و تقویه معده موثر است خصوصاً چون با پوست بیرون ترتیب دهند و این سالن
 هر یک است که سیب به را از پوست و تخم با لنگ را از ترشی پاک کرده بقدر انگشتی ریزه کرده طبع انداختن
 گردد و از آب بیرون آورده عمل و شکر با آب آن بقوم آورند و بعد از آن جرم هر یک را چندان
 رطوبت آن در جرم بچکانند مر بای نارنج و لیمو جهت قطع صفرا و تقویه معده حاره و دل است
 پوست بیرون هر یک را خراشیده و با وانه کش و انهد بیرون آورده و با آب انگشتی که داشتند
 و نرم شود پس با عمل و شکر به دستور که گذشت بچوشت انداختن مر بای زنجبیل که زنجبیل بود
 یا و وانه و منانه و صمغ طعام و معده بار و ویت بعضی و سودا کوفته است و در دل است
 و آب بخسباند و شقاق ده با آب و اندک عمل بچوشت انداختن و پس ریزه کرده عمل کنند که در دهان

که اورا پوشت اند و بگذارند تا فرج گیرد و هر بامی بلیله متوی معده دها غصه و محضف رطوبت معده
 و طبع طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و ریح بواسیر و سودای که از احتراق بلغم پدید آمده باشد ناف است معده
 بلیله کابلی بزرگ در آب تقه ری که اورا پوشت اند و بنجاند و بنجاست و جگر و بزرگ بران بریزند و هر سه روز
 یکبار آب و خاکستر را تغیر دهند و بعد از ده روز بلیله را بشویند و با قدر آب که اورا پوشت اند و یک کف جو متغیر خدا
 بپوشت اند که جو بنج شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از جو یا کس از آنند و با سرخی هر عددی را ده سوراخ
 کرده با عمل کف گرفته بعد از ده روز کف آن در ظرفی کنند و ببت روز بگذارند و عمل را تغیر دهند و چند جوش باید داد
 تا خاطر جمع شود که رطوبتی که از آب برده اند بود دیگر در دماغه است و در هر بامی عملی اورا بفارسی گل انگبین
 نامند و سرب از جلیخین است شکری در افبارسی گلشکر و گلشنه گویند و بر بی جلیخین سگری و قوه گل انگبین تا چهار سال
 و گلشنه تا دو سال باقی است عملی در آخر دویم گرم و خشک و شکری در اول دویم گرم و در بیوست مقتدل و هر دو
 متوی دماغ و معده و محضف رطوبت غریبه معده و بعد از آن ناف صغیر بخارات بدماغ و عملی جهت بردین و فضل
 بارده اوق و جهت در مفاصل و تقیر سس و فلیج و قیض سنگ کرده و متناهی و عصار البول و باران اوزیر و جهت تحلیل ریا
 غلیظه و در دگر و هضم طعام ناف و چون اورا باران ترب و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت ازاد
 لقوه و فلیج و استرخاء لسان و ابتداء مفاصل مجرب دانسته اند و شکری و جهت محو رین و یابس المزاج اوق
 و جهت ابتداء و سواس و جنون ناف است و چون گلشنه را با مثل آن اسطوخودوس با السویه و از مریانی بنفشه
 بنفشه گلشنه مزاج نموده نماید جهت کهن و بخار و ضعف باصره و در سرد و شقیقه و اختلاط سوده و ریح سد و مجرب میداند
 چون با تمر بنندی و غلاب بپوشت اند جهت ازاد سد و بنایه مفید است و هر دو قسم گلشنه را چون بپوشت اند و مان
 نماید ناب مناب شربت و در دگر است و گویند مفر جگر و محدث تشنگی است و مصلحت شش و قدر شربت و رطوبت
 تا چهارده متقال و از جوشش چهار متقال است و بلیج او باید باشد شش مثل آو آب باشد تا به ثلث رسد و ضرر جگر
 اختلاف قیاس و تجربه است گلشنه را از اقل و تخم پاک کرده با دست چندان بنفش رند که خوب و هضم
 شود و باقی بایند و تا سه روز هر روز صبح و شام بر بنهند و بعد از چهل روز در آفتاب بگذارند و هر گاه شکری کنند
 اضافه نمایند و باید اضافه وزن شکری تا چهار شل گل باشد و عملی را باید بوزن ند که عمل کف گرفته اضافه نموده و در
 آفتاب بگذارند هر بامی از روکت تصفیه صوت و تنقیه ریه و دفع نوازل و در نه و ضعف معده و جگر و بدی
 ضمیمه است و تقاضای ناف به بیدل است زردک را ریزه رده جوشتانند تا ماهر شود عمل اضافه نموده بپوشتانند
 و جو شیده بنوام رسد پس با زای هر صد متقال او این ادویه را کوفته و بنجته اضافه نمایند و عود تجاری تر فضل
 منی و بخیل میل جز بواز رنبا و کباب از هر یک نیم متقال هر بامی بنفشه و بنفشه بنفشه نامند سهیل صفر

و ملین طبع و جهت خشونت خلق و سوزن چار و ترطیب دماغ و آلات تنفس و پتھای حار و حرقت المول و نزلات
 نافع است بنفشه تازه از ارقام و ساق پاک کرده یا نصف آن شکر کوبیده و چند روز در آفتاب بگذارند و هر روز
 بر جسم زنند و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک کرده را در ابی که بنفشه
 را چند جوش داده باشند بکوبند و بنفشه را با مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و قدر شربش را
 بنفشه شال تاده شغال و اگر گل به و بید شکر سایر شکوفه را بدستورات مر با سازند هر یک را منافع خاصی
 است که در اصل بخیرند کور است هر بای سسته که از پوست سسته بدستور مر با بالنگ ترتیب دهند بجا
 مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهت امراض یارده غمزه نمید هر بای جو زهره نقویه یا و بنفشه و طبع
 معده و تقویه جگر نافع است گردگان را که پوست اندرون صلیب شده باشد از پوست بیرون کنند و اگر صلب
 شده باشد از هر دو پوست بیرون کرده با عسل شنبه چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه
 رطوبت گردگان در عسل سرات کرده باشد با عسل تازه بدستور بخوبی شسته هر بای با دوام جهت سرزد و خشونت
 سینه نافع است بدستور هر بای جو زهره ترتیب دهند و بعضی با دوام تازه روغن تازه میجو شانه و بعد از سه روز
 از روغن بیرون آورده با عسل پرورده میکنند حلوای ار و در روغن دار مسدود و غلیظ و در بعضی
 می باشد و مولد خون خلط ماری و سودا و است مخصوصا در مجورین و انچه بی آرد و روغن باشد الطف
 و انفع است و قوی الفضل با نچه از ترتیب دهند و تفصیل مجموع آن متذکر است و انچه بعضی کرده شده که
 دستوری باشد جهت ساختن غیر مذکور حلوای شکر یارده مولد خون متین و ملین سینه و موافق است
 که از ملین شکوفه شده باشد و سمن بدن و مغز جگر را است آرد گندم بسیار نرم با بار روغن با شش نرم
 کرده شکر را بنوامد اندک اندک در آن بریزند و بر نهند تا منقذ گردد و حلوای کنز انکبیر
 با عدال و لطیف ترین حلوایات و جهت سوزن و خشونت خلق و دیو سسته طبع نافع و سریع الانحدار است
 کنز انکبیر همان کرده با یکجوش خام با قدری آب بچوشانند و کف سفیدی تخم مرغ بر آورده که بچوشند
 و چون با پتھای توام رسد قدری از آن جدا جو به بر آن بزنند تا خوب سفید شود و بعد از توام تمام
 از او سرور کرده باشد باندک حرکتی شکسته شود و در آنوقت مغز سسته داده و تا بچیل و امثال آن
 اضافه نمایند حلوای سوپان موافق برودین کثیر انداز مولد خون غلیظ و جهت در و کمر و
 د با نافع است گندم را دو آب چند آن بچوشانند که بر بردار و پس در کوزه در آفتاب بگذارند و هر روز
 بر و بیا شند تا شوری کند سسته شدن پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند و با نصف و یا یکسوار آرد
 نماید و آب را بچوشش آرد و اندک اندک رقیق بر نهند و بچوشند تا آرد و طبع تمام یا نه بسیار

پس قدری روغن طعام یا روغن کچور اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیرشکر یا دوشاب الکوری بقدر
 شیرینی که مقصود باشد نمایند و چندان بچوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع کردن نماید بعد از آن
 منزه شده و اگر دکان و نارجیل و دارچینی و هیل و جوز بود و قوی فلفل هر یک بقدری اضافه نمایند تا بذاقته موافق
 آید و مخلوط آنجا از شسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعاء و ترطیب اعضا و جبهه سل و سرفه و تنگی
 نایف است نشانه را با آب بچوشانند تا غلیظ شود و بطبع تمام یا بدوشکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آن که
 قریب بانفعاد شود قدری روغن بادام شیرین منزه تخم کدو و تخم شش سفید مخلوط کنند و آنجا از قوی ترتیب
 دهند چنانچه امر افی مذکور بدستور نایف و سرد تر از قسم سابق است تخم خرفه را شیر غلیظی گرفته بانشسته باشند
 بچوشانند و شکر در روغن بدستور اضافه نمایند و چندان بچوشانند که روغن جذب کرده شروع
 بدفع کند و آنجا از برنج ترتیب دهند قلیض و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای نشانه شیر برنج
 کنند یا برنج را چندان بچوشانند که حل گردد و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند بدستور طبع دهند تا منفعه گردد
 و قدری روغن داخل کنند و اگر در آن و در حلوائی نشانه دارچینی مخلوط نمایند سسی تبرک دارچینی خواهد بود
 حلوائی سیب و پیه که مقوی سده و جگر دلد و مولد خلط صالح و معتدل الکلیفیت اند هر یک از آنکه خواهد
 بعد از پاک کردن از تخم پوست بگویند و بطبع نمایند تا مهر افتد و آب آن بسوزد و اگر قدری گلاب یا آب آن
 اضافه نمایند بهتر است و عمل کنند گرفته باشد بقوام آورده بقدری که شیرینی او مطلوب شود اضافه نمایند تا منفعه
 گردد و منزه شده بوداده بقدر احتیاج مخلوط سازند حلوائی ناسخ و حلوائی بالنگ نیز گویند بهترین
 حلوائت و مقوی اشتها موافق مجرای است پوست بالنگ خشک کرده را بعد از گرفتن پوست بیرون و تن
 قلی آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بگویند و بدستور حلوائی سسی بقوام آورند و قدری آب
 نایف که او را ترش کنند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی منزه شده بوداده با دخیل و کنند و اگر سبب آب نایف
 آب لیمو یا آب ترنج کنند پس دیده است و اگر قدری از پوست نایف که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی
 مناسب و انفع خواهد بود و اگر سبب بالنگ نرود که را چنانچه بدستور عمل آورند در قوتیه باه قویتر و تقیل تر
 حلوائی سسی نایف است و طریقی بود لدن منزه شده و بادام جبهه حلوائیه است که با سبوس گندم در روغن
 کرده برشته کنند و سرعت برهنند که منزه شوند و بوبردار و پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند
 فالکوریج مریب از یاوده است از تر حلوائی نشانه اعدل و در ضایع مثل آن و منفرعه سرد و
 اگر همین است نشانه یا قدری شکر که مایل شیرینی گردد و چندان بچوشانند که چون سرد شود سببه
 و نسپ و طبعی کرده بعد از سببه شدن بکار و نیزه کرده باشد ترست قند و عمل سبب با غلبه است تمام نمایند

قرفی و بری میباید مانند کثیر غذا و مهبی و مسن بدن و مقوی کرده و چنانچه ششونه خلق و سرده و طول عمر
و تولد منی و بیست طبع مانع و مسدود و مفرج و ضعیف و در دمه و سردی و بطی الهضم است و در بزرگ
را با آب و شیر یا ما صند چندان بچونانند که هر اشد و دشواری بجهت اجابت اضافی انداخته است که در صفت
حلوای مشهور برنج در پخت سیراب الا سحر و کثیر غذا و لطیف و موافق اکثر مزاج
و چنانچه این وضعیف الا سحر مفید است و بهترین حلوای است برنج کوبیده اندک بداده و راکشی
و بخت مشال باشد و پائیل کرده و بنهار و بخت مشال قد سفید را در اندک آبی حل نموده با سبزه مشال آب
رنگ بیدمشک گلاب و پائیل کرده با شش نرم بچونانند تا بتمام با لوده شود و با آب پخت
در لقوقات لوق با این بچون و شربت است که در تمام انکشتیچ نامند و اندک شکر بچونانند
مخصوصا لالت نفس است بدین بچ از راه و چین مر و در لوق و قصبه ری برسد و جبریل بن تحقیق شمع گوید که
که از اختراع جالینوس است اما در قرابین و ناین احدی شاهره نموده و از نیکه بچون حب القطن را
که قلیف جالینوس است متاخرین لوق حب القطن نامیده اند باشد و دلیل اختراع لوق میشود که از
جالینوس باشد لوق طباشیر منقول از کامل چیه سرده و تی و ق و سیل صغیر عربی قافه کبار از هر یک
شش مشال نشانه کثیر از هر یک ده مشال طباشیر چهار مشال نبات سفید سی مشال مفرغ چهار
حب الصنوبر الکبار از هر یک شش مشال نرم ساییده بر دغن بادام چرب کرده با مسکه و ادویه حل کنند
که بتمام نیاده باشد باشد بپزند و با شیر لایع استعمال نمایند و دیگر چیه حراره مفرط و شش
که با سل باشد صغیر عربی نشانه ششهاش سفید از هر یک شش مشال مفرغ که در تخم خیارین بر لایع و
طباشیر چهار مشال تخم خطمی تخم خبازی از هر یک شش مشال نرم ساییده با دغن بادام شیرین و عسل و ادویه
انگوری یا شیرین نجین بقدر حاجت لوق کنند و حقیرا و ادویه را اضافت نموده و الفیض با آب است
رب السوس کسیر مفرغ مفرغ و نه لوق صبیان چیه حراره و ششونه گوی از لایع
مفرغ یا شیر لایع بپزند رب السوس کثیر صغیر عربی فانی از هر یک چهار مشال مفرغ و نه لایع
بادام و جلابه لوق سازند لوق صنوبر که حقیر مکرر بچون نموده چیه سرده و تی و ق و سیل صغیر عربی
او از دهنقان و لوبی و در لوبی فانی از موده است و بعدیل حلیه را چیا نیده مفرغ کنند و لایع
گرفته با دهنقان و لوبی یا عسل بچونانند تا بتمام شود و مسکه و جلابه مفرغ و نه لوق را بچونانند
که در نیمه بپزند و ادویه است و فانی لوق ششهاش از هر یک از لایع و عسل و ادویه
ششهاش از هر یک از لایع و عسل و ادویه است و فانی لوق ششهاش از هر یک از لایع و عسل و ادویه

و با صدف و بنت مشقال نبات قوام آورده خشک باشد سفید و سیاه مغزوانه به منفع عربی کثیر از هم صلا
 نموده مخلوط کنند لعوق حلیه چه رب و سعال میسی بنایت نافع است حلیه میویدانه بنفشه
 بهدانه گل کاغذ زبان جوشانده اب او با عسل صدف و پنجاه مثقال قوام آورند و منقح کنند و مغزوانه
 و تخم رازیانه کوته اضافه نمایند و پنجاه مثقال او را با مارالشیخ بنوشند لعوق الحار مل چه صلیق النفس سرفه
 رطوبی بیدیل است تخم کتان حار مل را با السویه با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند لعوق حسب
 القطن چه بخت و رطوبه بنجره بنایت نافع است از بخریات ابوی رح مغزوانه پنجه جلیغوره حلیه تخم
 کتان با عسل یا دوشاب انگوری قوام آورده لعوق کنند لعوق القطن انجیر زرد را بجوشانند تا همراه
 شود آب او را با دوشاب انگوری قوام آورده مغزوانه پنجه جلیغوره مغزوانه پنجه تخم بنجره تخم رازیانه کرسه
 حلیه مغزوانه پنجه جلیغوره زرم سائیده بر وزن بادام تخم چرب کرده لعوق سازند در رفع ضیق النفس سرفه کهنه
 و ربو تنگی بنایت نافع است لعوق عسل حلیه زرق النفس بار و دلیغ غلیظه لزج بنایت
 مفید است از اسهول یا عسل مثنوی پنج سوسنی با عسل لعوق کنند و ابی که حاشا یا بونج حلی یا برنج
 جوشانده باشند استقامت نماید لعوق بنفشه چه سرفه و قوایج و رمی و صفراوی بسیار موثر است بنفشه
 میویدانه غلبه سیستان جوشانده اب او را با تخم رطل شکر سفید و پنجاه مثقال عسل خیاز شنبه و پنجاه
 مثقال بادام شیرین قوام آورده سی مثقال بنفشه سائیده اضافه نماید و از پنجاه مثقال تا هفت مثقال
 نماید لعوق خیاز شنبه چه ذات الحجب و ذات الریبه بنایت نافع است و بدستور بهتر بنفشه و زعفران است
 مفید فوس خیاز شنبه نبات سفید را در اندک آب حل کرده صاف نمایند و بار و تخم تا بادام کثیر را در
 فارسی که صحنه الوا باشد ارد با قلی مغزوانه شیرین اضافه نمایند لعوق خشک شش که سدا اول اظهار است
 چه ندراته حاره رقیقه و خشونه خلق نافع است خشک شش سفید نشانه کثیر اصنع عربی نزع تخم که در مغزوانه
 با جلاب لعوق کنند لعوق زرو فاجبه امراض بارده سینه و املاء عصب دبرنده لیم لزج بسیار موثر
 است زرو فای خشک اینیون رازیانه برسیا و نبات با قلی السوس پنج سوسنی کبود قرطم حلیه میویدانه
 انجیر تر بر سفید تخم کتان در آب قند شش وزن او دویج جوشانند تا شکسته رسد سپس صاف نموده با مثل او
 عسل قوام آورند و عسلک البلم و راتیاج در دحل کنند لعوق حسب القطن حلیه جلیغوره میویدانه که در تقویه باه
 بیدیل است و در مجابین مذکور شد لعوق کرسه چه سرفه رطوبی و خشونه حلق و ربو و کوبه کلی از زرو
 تنقیه دلیغ از تخم غلیظه نافع است و قد شربت سد مثقال و قد شربت تا چهار سال با قیست آب کرسه را که در
 آن کلمه قریت نامند انشوده بجوشانند تا نصف رسد با و چند آن شکر قوام آورند و باز از هر یک

هر یک رطل شکر هر یک از مصطکی و کندر و صنیع عربی و کنیز و رایتیخ پنج درم و آن حل کنند لعوق الورود
 منقول از جامع امین لدوله جهت پنهانی حاده و قی کردن خون و ذات الحجب صفراوی و ورم و در سینه
 و سلی و سرفه سفید است کلسه رخ پاک کرده صنیع عربی یک درم و کنیز احتشاش سفید یک درم و گل مخموم
 چهار و تخم بیدل او گل سفید و استغنی کرده و بسیار خوب یا نه طباشیر زعفران رب سوسن نرم ساییده با
 ووشاب الگوری لعوق نماید لعوق جهت منع انقباض تره سینه بیدل است نذر رانیج و واده منقال
 حب صنوبر شش منقال مرغان کیمقال صبیح دم کیمقال نبوشند تر یا قی الزله از خمرات خمر و رنیج
 ریختن مواد نزل و رنیج سرفه از مجربات است تخم کاهو بست منقال نذر رانیج پوست خشخاش از هر یک سی منقال
 خشخاش سفید چهل منقال گل کاو زبان تخم مور و کنیز شکر از هر یک ده منقال اسطوخودوس پنج منقال خیار
 سبزه شاد و نبات سفید اضافه نموده کلسه رخ کنیز شکر رب سوسن سه صنیع عربی کنیز مرصافه از هر یک
 پنج منقال بسیار نرم بسایند قدره منقال لعوق ناردان جهت تقویه معده و دفع فی عینف مجرب دانسته
 اند منقول از جامع مذکور کلسه رخ آرد سبزه پوست بیدل بسته ناردان زرشک دانه دار سیاق نفا
 تخم سور و در سه رطل آب جوش اندازد تا طلی بماند پس صاف نموده با آب لیمو و آب غوره و آب ر و آب
 ترندی و سرکه و شکر قوام آورند **باب ششم در مطبوعات و لعوقات و مارا الی وصول**
و مقیات و مسکات فی اما مطبوعات مثل است بر مضجات اخلاط و ملینات طبع و جلد
 و طریق نجر باشد و مسلمات و شرط بید از حیثانیدن جو شانه و هر چه از او بیهاب طبع داشته باشد
 بنهم بیشتر جو شانه و آنچه بخلاف او باشد در آخرهای جو شانه و اضافه نماید مثل انجیر و
 هر یک او پیافه مذکور شد و در شرب مضجات که مثل باشد برقیق و ترقیق فلفله و ترقیق خلطه و ترقیق
 سردارین صابان با دراز فرزند بیشتر محتاجند و بحسب شخصی و غلیظ و سنی و بلدی ترک یا بپزد
 بسیار این نوع چید که دستور تواند برد که میشود مشغول شود او بطعم موز یا به گل کاو زبان یا
 و شکوفه خافش بر سیاه و شان غنای پستان گل با بونیه رخ کرفس پوست تخم کبر پوست رخ
 زرد و خشک آله بیشتر شکر باغی با دود و تخم کرفس تخم زانیا به جو شانه و با کفند آفتابی
 که در آن حل و صاف کرده باشد نبوشند و باید قدر آب سفید منقال باشد که برین باز
 صفراوی خمر و باشد الو شکر را پوست تخم کاسنی نقشه عینا انقلب بر سیاه و شان شکر
 عینا سیاه و انقباض تخم کاسنی گل کاو زبان کلسه رخ و سبزه منقال
 رسد و با تر جود و تر شست و سست نماید و هر گاه صفرا و ملین مرکب باشند زود از آن

شکامی باد آورد الوبخار پوست بپوشد راز یا نه پوست بپوشد کاسنی غایبستان گل با بونه تخم کشود
 انیسون غلبه بر ستور جو شایده با گلکند افقانی سکنجین سده نبوشند مسهل سودا
 و باغچه در منصف سودا سناکی پوست بپوشد کایلی بلبله سیاه افقون سفید تر پنهانی تر پنهانی
 خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه نموده با فلوس خیار شیر روغن بادام تر پنهانی
 غیر منقول تخم الحظیل تخم لفظی استقال نماید و در اسهال سودا و صفراوی پوست بپوشد بلبله زرد و کاسنی
 تر پنهانی غلبه افقون سناکی چارمنی منقول محووده مشوی خیار شیر روغن بادام شیر خشک کشود و در
 مسهل بلغم و صفراوی و جینی سناکی فلاح از خرد بلبله زرد و کایلی تر پنهانی خراشیده تر پنهانی الوبخار
 قطریون دقتی فستقین روحی گلکس خیار شیر روغن بادام غاریون سفید محووده مشوی
 داخل کنند مطبوخ مسهل سودا که جنین این اسحق حبه زن صاحب سودا فرموده بلبله کایلی بلبله
 زرد و سفید با سه رطل آب بجوشانند تا نصف رسد بعد از آن سناکی افقون اضافه نموده حبه جوش
 داده صاف نمایند الوبخار تر پنهانی مونیدانه را باد و رطل آب بجوشانند تا نصف رسد سپس صاف نموده
 بست بخمقال و در باجهل متقال از آب صاف کرده اول با پانزده متقال شکر سفید بپاشند مطبوخ
 خیار شیر حبه اخراج اخلاط حاده منقول از کایلی بلبله زرد الوبخار غایب مونیدانه تر پنهانی
 گلکس سه لیل و زنبق دشت رطل آب بجوشانند تا طلی بماند و فلوس خیار شیر از ده متقال با پانزده
 متقال و روغن بادام شیرین دو متقال اضافه نموده نبوشند مطبوخ افقون و غاریون
 منقول از کایلی حبه اخراج بلغم و سودا نافع است بلبله زرد کایلی و سیاه پوست بلبله امه متفر مونیدانه
 بیدانه الوبخار گل کاذبان گیاه خافت بادرنجویه اسطوخودوس سفید سفید گلکس و در پنج رطل
 آب بجوشانند تا طلی و نلت رطل بماند و صاف کنند افقون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و غاریون
 را در آن حل کرده نبوشند و باید غاریون در آن با عسل برشته باشند و حبه صاحب جنون و مانجوریا بکسر
 شکوطی خرب سیاه اضافه کنند و چسب اخراج بلغم لزج بجا صبر و زرق تخم خطل کشد فوعدی که که تو تیر است
 از جامع امین الدوله بلبله کایلی و سیاه بلبله امه متفر الوی بخار تر پنهانی یا که کرده از لیلی و دانه مونیدانه
 سناکی گلکس استقین گیاه خافت اگر بپاشند گوند او خوب است شکامی باد آورد اسطوخودوس گلکس در پنج رطل
 کافور گل کاذبان بادرنجویه سفید مندی رطل تخم بادرنجویه تخم فستق افقون راز یا نه سفید
 رطل سیاه تر پنهانی گلکس رطل آب بجوشانند تا بپوشد رسد و افقون اضافه نموده باد و اسطوخودوس گلکس
 نه از این سیاه رند و صاف کنند و غاریون و صبر زرد و کاسنی لفظی لاجورد و غیر منقول تخم الحظیل شکر سفید

مجموع را گرفته در آن حل کنند و بگویند بنوشند و اگر خواهند که اخراج صند انتر کنند بلیک زرد داخل مطبوخ
 و مقوی یا مشوی اضافی محلول نمایند مطبوخ زرد فاجیه ریو وضیق النفس و سرور فانی است غایب
 سیدان مونی بیدانه انجیر زرد اصل السوس محکوکی از پوست پرسیاوشان تخم خطمی تخم خاوی مروفا
 خشک پنج سوسن چکیده و چهار رطل آب بجوشانند تا بماند رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال آوریابا
 بنفشه مرابا لوق ششاش یا مجون قنطاری با ضافه روغن بادام بنوشند فو عده یک مرتبه ذات الحجب و در وقت
 الریه و در رسیده و سرور فانی است غایب سیدان انجیر زرد مونی بیدانه اصل السوس محکوکی سیدان
 تخم خطمی تخم خاوی و چهار رطل آب بجوشانند تا بماند رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل با روغن
 بادام بنوشند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره حبه اختلاط سودا و متحرک و صلابات و دوا
 و جنون و انجیر و عرق النسا و مفصل و صاف کردن خون و کدورت فکرافه است بفساج مغز و انجیر غایب
 سیدان اسطوخودوس گل با بونه قطر ریون دقین انجیر سدر بخان سفید بامه وزن آدویه اب بجوشانند
 تا بماند رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر بادر و سر و تصاعد بخار است و بیرون است دهان باشد انجیر زرد و کثیر
 روغن بادام پرسیاوشان و سرور فانی و اضافی کنند و اگر بادی باشد یا ضعفی در سحر رطل کلک بر آوریابا
 مطبوخ بفساج حبه در مده و ریاح و اسیر و صرع و امراض سودا و بیدیل است از در سیدان
 منقال تا پنج مثقال جنین بیدانه و صاف او را با فلوکس خیار شرب و روغن بادام بنوشند و بدستور
 موثر است مطبوخ دار ششجان در روغن در مده و بار و مجرب است هر روز از نیم مثقال تا دو مثقال
 حبه شانه بانیات بنوشند اما در نقو حیات شرط است که در آب بسیار گرم تقدیری که او ویدار
 جنین بیدانه و در در افاب گذاشته و شب و در زیر سقف باشد و بود از آن بسیار افزوده صاف نمایند و بعد
 تا ششانه و در جنین بیدانه تا قوه او ویدار با باز گردد و مخصوص مجرب و فصل حاره است ففوق
 حبه بقایای امراض حاره و تبهای که بقیه او در بدن مانده باشد و شقیه عروق موثر است منقول از
 الوبخار مونی بیدانه غایب سیدان ترندی مقوی از دانه و لیف تخم کاسنی تخم کشمش کثیر خشک
 در آب گرم جنین بیدانه پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با ترنجبین یا شکر سفید و طوطی اقباب بنوشند
 قبل از آن بدو ساعت صبر زرد را با مصلی مزوج نموده تناول نمایند اولی است تقوی صبر
 سر سودا و بلغمی و سایر امراض آن نافع است صاف استین رومی سار و قنطاری و قنطاری و قنطاری
 با رطل آب گرم سه روز بدستور جنین بیدانه صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام
 هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند فو عده یک مرتبه و دوا و در وقت

مفيد است بلبله کابل بلبله افشرد و خام افشردن باد او در کتب الطیب قرضل حب اللسان شفا
مرحوم قاضی کبار کسیر عود و رطل آب گرم بخساند و بعد از سه روز هر روز یک در رطل بنوشند
و اگر در چهار رطل بچوشانند تا برین رسد و صاف نمایند و هر روز سی مثقال بنوشند اولی است فوعد دیگر
که مجرب ذکر یا گوید تجربه نموده ام چه امراض مده سبیل است و این سی افشردن عود و بلبلان کسیر عود
مصلطی در یک رطل و نیم آب بچوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نموده و هر روز ده گره روزی یک قوطی بنوشند
فقوس چه در ارجین مقول از جامع این الدوله گوید بنایه در حقیقت تخم زیزه بچل تخم کرنس انیسون
را زیاده از هر یک دو مثقال نیکوب کرده در سه رطل آب بچوشانند و روز چنانکه روزی یک رطل سی مثقال
یا یک مثقال روغن بادام بنوشند ما الاصول جهت فایده و قوه و صرع و تشنج و سکت و سایر امراض مغنی
نافع است موافق نویسنین و کامل و این الدوله و نبات بن زهره پوستینخ را زیاده و پنج کرنس اوخر از هر یک
ده تخم کرنس انیسون را زیاده از هر یک چهارم مصلطی کسیر الطیب جطیلان فلفل از هر یک دوم و نیم حب
بلبلان اسارون از هر یک دوم عود و بلبلان سیخو حمله بوزیدان ناخواه از هر یک شش موزیر بیدانه است
در چهار رطل آب بچوشانند تا برین رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال باروغن بادام تلخ و شیرین در روغن
بید انجیر و صابون که بجهت اموره کوره مناسب باشد بنوشند ما الاصول فوعد دیگر چه سده و جگر و سینه
از روده و شاد و فراج مده و استسقا و پتهای کهنه نافع است پوستینخ کرنس و پنج را زیاده اوخر فلفل
کسیر الطیب فوعد الصنع یک پال کرده عود و بلبلان شش کاعی باد او در گدازه غایت پوستینخ کبریا
در یک رطل کسیر عود و نیم رطل بچوشانند و در چهار رطل آب بچوشانند تا برین رسد و هر روز سی مثقال
باروغن بادام شیرین و دواء الکرم و افثال آن بنوشند ما الاصول فوعد دیگر چه نفوس
در ک و مفاصل که از برده باشد بغایت مجرب است پوستینخ کرنس و را زیاده پوستینخ فلفل
بن دقین شش طرخ ناخواه انیسون بوزیدان ما نیز پنج در سه رطل آب بچوشانند تا بماند
روزی یک قوطی یا یک مثقال روغن بید انجیر که خر و کمانه بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد
لکاج استقمانماید ما الاصول و اگر در منع ادرار عرق مجرب است کسیر خشک که ده سمان
برنج سفید که رشته از هر یک پنج مثقال باره مثقال آن آب بچوشانند تا بماند پس در یک روزی
بنوشند ما الاصول مجرب ابوی روح چه فیض النفس و اگر فکلی اواز و ربو پوستینخ
انیسون تخم کرنس را زیاده مصلطی کسیر الطیب اسارون سیخو قنطاریون و قنطاریون و قنطاریون
بسیار بچوشانند و در چهار رطل آب بچوشانند تا برین رسد پس صاف نموده و هر روز سی مثقال

دندان و گوشت بن دندان در رف خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ به بن دندان
 بنایت مفید است در رف بد بودمان میکند و جلای دندان میدهد و چون بار دغنی زیتون یا قطران سر
 بر دندان در دناک گذارند در حال رف الم میکند و چون با سرکه مخلوط کرده مصنفه نمایند دندان تحریک
 راستحکم میگردد و فی الواقع بهترین سنونات است عاقر قرحا و ج کنه مانج سعد از هر یک شش مثقال
 چوبیتخ انار مازوی سبز کندر گلنا گسرخ مر و ایدید رسفالی سی از هر یک مثقال پنج سوسن کبود
 چهار مثقال شلخ گاد کوی سوخته دندان فیل دانه پهل طباشیر تخم خرفه کثیر اکثر شک بوداده
 عدس از هر یک هفت مثقال زبد البزنجار سنگ صدف سوخته حلزون سوخته شب یانی از هر یک یک مثقال
 ونیم فلفل سفید صدف کوی عود و بلبان از هر یک یک مثقال بعد از ساییدن اجزاء دو دانگ کافور اضافه نمایند
 سنون از تالیف دالقه حیره رو یا نیدن گوشت بن دندان در رف بد بوی دهان بنایت نافع است
 دم الاخوین کرمانج انزروت جوز السرو کندر پنج فی سوخته طباشیر اقایا گسرخ گلنا صفت البوطه
 انار ترش از هر یک جزو مقب الزریره و صفت جزو در وقت خواب اتحال نمایند سنون از جرباث
 دالقه حیره است جهت رف در دندان بنایت از موده است هس به جو به زرد جو به تخم زحمان سرشیش پوت
 پنج درخت زرنک کثیر ابادام مقرر صفحی از هر یک لکمی نوبل پنج عدد بسیار نرم ساییده استعمال نمایند
 سنون منقول از اختیار است ابن اهل و شفاء الاسقام جهت بردن گوشت متعفن و آلود
 سیلان خون لثه بنایت نافع و معیدیل است زرنج سرخ زرد آهک آب ندیده زاج سفید مازوی سبز
 با سوید زهر با سرکبازند الکی را بلبه مالیده بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند بر دغنی گل سبغ
 مصنفه کنند سنون دیگر جهت تامل و بد بوی دهان و جربک بن دندان مازوی سبغی سورج
 و در خورد مرصان بجز و بار دغنی گسرخ بمانند با سرکه غصص مصنفه کنند سنون مسمی بسورج حان
 منقول از کناشش ناخر با بن سرابون جهت قطع خون و تقویت لثه دندان نافع است پوست انار
 سه جزو گلن عصف شب یانی عاقر قرحا از هر یک جزوی سماق بجز و ونیم مکنه سی مصنفه جزو با سرکه
 در آب دانه مورد و قمر بسیارند سنون جهت رو یا نیدن گوشت بن دندان مجرب است اکثر اطباء برین
 اتفاق دارند و مثقال آرد کرسنه را با عمل سرشته بر روی جری در تونر بگذارند تا نزدیک سنون
 سه و از کندر دم الاخوین هر یک پنج مثقال و از ایرسا و زراوند و جرح هر یک دو مثقال اضافه
 سنون کنند سنون منقول از قنما و انجرباث چنین است جهت رو یا نیدن گوشت لثه
 است پوست پنج کبر اهل عاقر قرحا سوسن کرسنه آرد جو با سوید سنون از تالیف حیره

و موافق اکثر افراط است و در تسکین الدم و رفع خون و رو باندن کوست و منبر ریختن مواد از نموده است
سعد طباشیر گسرخ تخم سور و گلنار و فلفل کانه هندی که از ماریخ اقا قیا از هر یک جزوی سماق سه جزو سنبل
و دیگر از معالجات بقراطی و ایلاتی جهت جلائی دندان و پاک کردن او از اوساخ و سفید کردن بسیار موثر است
زبد البحر تک سوخته با السویه با عمل سنبل کشته سنبل و دیگر قویتر از آن و سرین الاثر است نمک سنگ
صند سوخته زراوند مرجمع بی سوخته جو سوخته سفال چینی با السویه سنبل کشته مستحق یا در جلاج مسحوق و بساو
در حال دندان را سفید کند و هرگاه ردی دندان یا رنگهای دیگر قوی باشد و در هر دندان نفوذ کرده باشد
زنجار را در عمل حل نموده بر دندان مالند و اگر قویتر خواهند مستحق یا اضافه نمایند سنبل منقول از ایلاتی
جهت رفع بسیاری دندان جرب دانسته اند قبیل ده م فلفل چهارم حماما سه م ساق هندی حنظل محرق از هر یک دو م
سنبل منقول از شفاء الاسقام جهت خون بن دندان و حرکت آن زبد البحر شب بانی اقا قیا گلنار سماق مایه
پوست انار از هر یک جزوی نمک نیم جزو بعد از سنبل مضمضه باک سماق و گلاب کشته سنبل منقول از ابن
هبل جهت دندان متحرک که سبب فتن گوشت شده باشد بغایت نافع است و در سوخته شب بانی گلنار سماق اقا قیا
با السویه استعمال کنند و اگر سبب حرکت دندان از زیادتی رطوبتیه باشد مضمضه آب ادویه با زرد که پیشه و مضمضه
کرده بعد از آن این ادویه را بر دندان متحرک بچسباند شب بانی سعد مصطکی خاک سترخه الطرفا خاک سترخه
گاد گوپی از هر یک جزوی نمک منقول بیل که بعد از آن سوخته باشند مرصاف زعفران از هر یک جزوی و نصف
جزو سنبل الطیب اب خشک سماق از هر یک نصف جزو با هم نرم ساییده با هم سرشته استعمال نمایند سترخه
الاسفغان از تالیف قدما و بغایت جرب و تسکین درد دندان زنجبیل فلفل حلتیت چند بیدستر
افینون با السویه با عمل سرشته بر دندان دردناک قدری بگذارند و موافق شفاء الاسقام این ادویه را
اضافه نموده است مرصاف زراوند مرجمع میوه شیخ از هر یک نصف اخرا می سابق و آنچه در تسکین درد دندان
مکرر تجربه رسیده است مالیدن عمل با فلفل است هرگاه از رطوبتیه و نزلات دماغی باشد و بدستور هرگاه
فلفل در پوست خشکاش را در گلاب بچوشانند و از بیرون طلاء کنند در حال ساکن گردد و بدستور شیخ
را کوفته در کف دست کرده بخلاف جهت مواضع دروگذاشته بکوبه بان جهت کندن اماله ماده با خاصیت
سنبل منقول از تذکره که در زمان هارون رشید تالیف یافته جهت استحکام شده دندان و
کردن دهان و قطع رایج کریم و تحلیل و آرام و دفع سیلان آب دهان مفیدست نمک سوخته ده جزو نار
سفت جزو و هندی شش جزو و سنگ سه جزو که ماریخ فلفل و فلفل زنجبیل زبد البحر قند از هر یک
نیم سافه خشک کنند و بقیه شیخ ارمنی و زراوند مرجمع از هر یک نصف جزو اضافه کرد

و لکن عاقره حاد و خراش بر یکدیگر و خرد الحاقی نموده و با عمل برشته و معینی این ادویه را اضافه نموده اند
 صندل سفید سدر گل سرخ فلفل قرمز فلفل خاکستر تلخ گاو کوهی زهر یکت خربوزه ارمنی دو خرد و شریح نموده
 اند که بهترین چیزها از برای عرقستن ادویه دندان سرکه است که در زهریه کرمانی چنانکه باشد و همچنین صندل
 او بهترین است سسولن جهت امراض حاده منقول از کامل و مثال و حاد و کبر و تندر که جهت رویانیدن
 گوشت نشسته و تفریق آن در که دندان تخریب رسیده است طبایع گل سرخ از هر یک سه درم مر و ارید گل ارمنی
 برشته دم الاغین هر یک ده درم مرجان سوخته صندل سرخ مضاف کاکج کرمانی امیران هر یک دو درم سسولن
 جهت امراض بارده عاقره حاد فلفل شیطانی خردل زنجبیل بوداده بالسویه با قطران یا طبع زهریه بسته باشند
 سسولن جهت دندان نابینا یکتین است و فلفل او می کند منقول از کافی عاقره حاد پوست صندل
 پوست جویب پوست شرم مازیر یون پوستین کبر حلیت زینخ زرد بالسویه مجموع را ساییده نه روز در سرکه
 بنجیانند و حلیت را با نصف وزن او منقل از رقیق اول در سرکه حل نموده ادویه را برشته و در وقت استعمال
 احتیاط نمایند که بدن آن صیقل نرسد بلکه دندان مجاور در دندانک را بنجیر و موم غلاصه کنند سسولن جهت
 دندان تخریب جویب حکامی هند است و در سوخته سرخ بالسویه سسولن جهت قلاع سودا و
 موزید اند این سسولن با عمل سسولن و یک برک عویج برک زیتون قاقیا از هر یک یک خرد
 قطعه عاقره شرب زهر سفید از هر یک شش خرد و پنج سسولن شش خرد و زعفران پنج خرد سسولن جهت ام قلاع
 شش قطعه بالسویه سسولن کشته بنفایت مفید است هفت ادویه که گرم و دندان را ساقط
 کنند تخم بایز نر کران نر بالنج ساییده بایه برشته و حب زنده و عددی از آن در آتش انداخته یکسره را بر
 دندان ملاصق کرده سردی کنی را در ظرف آتش بنجی نصب کنند که دود او از راه فی بدن آن برسد و اگر
 ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که فی بر لوله نصب کرده شود و درین طرف را پیش انداخته دود او از لوله
 بر گردد و بدستور چون بنفایه قطران مالیده بر دندان گذارند گرم را ساقط کنند و مضمضه آب برگ شفتالو
 یا آب زراوند طویل بنفایت از موده است و بدستور بخور را تیانج موثر است و چون سوراخ دندان گرم خور
 جان فرب کنند و بوی کین در میگردد و بدستور زین سسولن بنفایت برایت و بدستور بر کردن تعبیه بوی
 تیت و بوره ارمنی چنانکه دارد ادویه که منع خورس کنند آن بحی دندان است که از خوردن ترشی
 ده مغرط بهر سچون سماق و تخم خورباخند رن آن میگردد و بدستور خاییدن با دام و با جیل فندقی
 بکرم و مضمضه بشیر و خزان و شیر الی و طلا کردن درون زیتون در روغن تازه مفید است ادویه که
 مضمضه شیره دوی میرو یا نند از آن طلا کردن است بهتر سرخ گوش که نخچه باشد و مالیدن

روغن سوسن و طلا نمودن چنانچه روغن سرشته صفت مضمضه و غرغره با جهت امراض دهان و غیره
 مضمضه چنانچه رطوبات بن دندان و حرکت اسنان سبیل الطیب سرخ جوز السرد و ثمره الطرفا بالسوی
 با آب جوشانیده مضمضه کند مضمضه مجرب به جهت قلاع و خون بن دندان و تقویت جوشش و رویانیدن
 گوشت آن توئیمای مغسول سی و هشت منقال بنفشه نوزده منقال شکر خام یک منقال بنفشه را ساییده با
 سایر اجزا با سرکه سفید و نمقال استیج در شیشه ضبط نمایند و بجهت جوشیدن دهان بدل سرکه مذکور را
 بابت منقال آب انار یا آب کشیر مکر مضمضه نمایند و بجهت قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند
 و هرگاه سرکه شیشه آخر شود بدستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند و اگر کیال و زیاده بران بگذرد
 از اثر آن نمی افتد مضمضه که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تاثیر او در و ذرات و سنونات اسرعه
 گردد و منقول از کتاب نافع و منسوب بخین بن اسحق است تخم گل سرخ زرشک ثمره الطرفا برگ صنوبر
 برگ زیتون از هر یک یک خورج باریک یا برگ آن بجز و نیم جوشانیده نیم خرد شب یمانی حل کرده مضمضه
 نمایند مضمضه جهت درم کشنده و سستی آن طراشیت شب یمانی پوست انار سماق بالسوی مضمضه کنند
 و بدستور کرم خارج مضمضه چنانچه قلاع و آن جوشیدن دهان است در ادامل آب برگ علق و آب برگ
 باریک و آب به و سرکه و عدس و بناری و شاخهای تازه تاک و آرد جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه
 جهت قلاع بلغمی بر بخاسف برگ زیتون یا میران پوست انار عقیق بالسوی جوشانیده مضمضه نماید و غرغره
 که نقل زبان و سستی آن و تشویش کلام را مفید است خردل بخیل فلفل عاقر قرحا نوت در پوره شده نیز
 صغیر نرم ساییده بالسوی جوشانیده با سکنجبین عسلی یا آبی که در زرخش و امثال آن جوشانیده باشند
 غرغره کشد و غرغره جهت خنق حار آب انار ترش که بایه ادا شده باشند باریک توت و آب کشیر غرغره کنند
 و بدستور غرغره باب باریک و آب بنفشه و آب سماق مطلوب نافع است و بعد از نفع روزی که نفع یافته باشد
 غرغره رب توت یا پوره و مر سبب مفید است غرغره که بعد از نفع نافع است انجیر زرد و حله و حله
 اصل السوس جوشانیده با فلوکس خیانت غرغره کنند و اگر صاحب درد گلویت داشته باشد باید که در
 گل سرخ تخم مردار جوشانیده باریک سوسن غرغره نمایند غرغره جهت خنق بلغمی که در گلویت و زرد گلویت
 سبز ترنوب داده باشند با در صاف و در غرغره غرغره کنند و بدستور آب کامر و عسل و سکنجبین و آب یا آب
 ترب و خردل و عاقر قرحا غرغره کنند غرغره که جهت حاره و بارده امراض حلق نافع است
 گندم گل سرخ کزبان جوشانیده باریک جوشانیده غرغره نمایند باب و هم در گلویت و تشویش
 و سایر ادویه عین کحل و زرد و عبارت از ادویه منخوله از حریر است که در چشم استعمال کند

بدون سرشتن او بخیری و بر دو آنچه با بها مخصوص سرشته بایند دماند زور استقامت نماید
 توتیای غوره و امثال آن و فخر آن سیدان است و چون اول از کافور و مبردات ترتیب یافتند
 از سیم گشتند و بعد از آن از ادویه حاره ترتیب داده اند تغییر اسم نداده اند و شیاف آنچه جایگاه
 سرشته بقا طمی قطع کنند و در سایه کشند جایات حل کرده استقامت نمایند و گویند فخر او بقراط
 است و در کتب یونانی منصفه میشود که قبل از تالیف یافته باشد و کحل مخصوص است با آنچه با میل در سیم
 کشند و در آنچه بیانشند مخصوص چشم نیست بلکه قطع نرف الدم چراغ است نه در آنچه با
 نیزند که در شیو و در سیاه کحل سفید و کور است که در جبهه جی ترتیب کحل شده و گویند فخر او قیاس
 است و در جبهه است که استعمال آن بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج حار کحل حار و شب و در
 صبح استعمال کند و اگر کحل حار باشد و مزاج در مرض بار و در آخر چشم کشند و اگر سرد و بار و مزاج باشد
 در وسط روز و هرگاه بجهت نزول آب و امثال آن استقامت نمایند باید مرض پیشت بکشد و هرگاه علت در
 اجفان باشد باید بعد از کشیدن دار و یک پوشیده بروی خواب کند و هرگاه چشمه و مسه باشد بلکه
 را نباید پوشید و بر پا استاده بکشند و بدستور نباید در امتلا رسیده استقامت نمود کحل روشت با
 بیاد بعد از شستن و نون بعد از الف یونانی بمعنی مقوی البصر است و جابر الوهن است و فخر او بقراط
 و گویند قیاس غورس است جهت ضعف البصر و غشاده و دمه و سلاق حار و ابتداء آب و سبیل و جرب و دمه و
 حفظ صحت بین بنایت نافع است را سخت متعالیست محرق که هر یک پانزده مرتبه باب گرم شسته باشند از هر یک
 نیم مثقال نشت در صبر زرد و در فلفل زعفران هر یک ربع مثقال زرد البهره بیل کابی باز نگار هر یک نیم مثقال
 اقلیمای نضی پوره و ریش نضی هر یک ربع مثقال از تافتیرون کرده استقامت نمایند و اگر باره نضی پوره
 استر خایم باشد و در مثقال سرمد اضافه کنند و اگر با بیاض باشد مع اند رانی و در مثقال باید کرد و اگر با
 اجفان باشد سبیل الطیب ام و نیم اضافه نمایند و جهت برودت منقرط ربع مثقال فلفل داخل کنند با سبیل
 کبیر از تالیف بقراط و یونانی بمعنی جالب السحاده است و گویند اسم پادشاه انصر است و جهت او ترتیب
 ترتیب داده جالی و حافظ صحیحین و جهت که غشاده و سبیلی پلک شیم و سبیل و جرب و دمه و بیاض مزاج
 نافع است اقلیمای نضی زرد البهره هر یک ده مثقال را سخت پانزده مثقال سفید اب قلعی و نمک سترکی و
 فلفل سیاه و جوده و نشت و در فلفل هر یک دو نیم و فلفل شسته از یک نیم مثقال کافور نیم مثقال سافور نیم
 مثقال خند بیدستر سبیل الطیب سرمد هر یک دویم با سبیل قوی و صغیر نافع او مثل نافع کبیر است
 تبتیای نفعی ده م خاس محرق مغسول پانزده و دم سفید اب قلعی نمک سترکی هر یک دویم نشت و جوده

فلفل سیاه آهسته هر یک یک گرم کحل غریزی از تالیف یونس است جهت صحت و قطع و مد
 و امراض که از ریه هر سه نافع و در سایر علل عین منافع او مثل منافع باسلیقون کبر است اقلیمیای فیه
 تو بال النجاس تو تیا می بندی کحل فلفل صبر برگ و خجشک هر یک یک مثقال ملح هندی زرد البحر نوست و هر یک یک
 مثقال و نیم ششک یکد انگ کحل ملک یا مرب از مقلیاس است که سبزیانی عبارت از ملائیک باشد و در
 قریب دین یونانی مسطور است که قیراط و خواب با و ملهم شده محلول و ملطف و جالی و جهت او اخر امراض صعبه
 و اقبام رمد نافع است از زردت مریشیر الاغ و شاشه شکر سفید هر یک یک مثقال منقش شیز یک مثقال
 کحل جهت احوالی مولف شفا الاسقام و صاحب تذکره گویند بحرست در خان سندر روس که در
 چراغ بار و غن کلسوز آئیده باشند با قدری ششک غبر آستخه چشم احوال کنند کحل جهت بیاض
 که البته تاسی روز زایل میکند هر چند که صاحب طبع یا کوس از علاج باشد مقبول از رضایح زرد البحر بوده است
 سرکین سوسمارشک سفید مسحقینا با سوسیه یا یکطل آبی که ما میران و ج هر یک ده م را جویند آئیده باشند
 تا بر رسیده باشد مکرر در آفتاب آئیده پس مکرر ده خشک نموده از آفتاب بیرون کرده استعمال نمایند
 کحل و روی از تالیف جالینوس است جهت قره و ظلمت بصیر و حکم و غشاده نافع است و حافظه
 سفید ابی و ششک سفید اقلیمای فیه منقش غریزی و اگر با مقلیاس منقش غریزی م اقلیمای فیه منقش غریزی
 یک مثقال کافور یک مثقال کحل سافورج از تالیف قدما و یحیی الفل است در رفع بیاض و غشاده و مد و حکم
 و استرخا و جفن و اکثر امراض چشم و جالی و حافظه صحت است و گویند چون روز شنبه و چهارشنبه با میل
 طلا و چشم کشند از کوری این نمونه سر را صغریانی مرشیشا و فنی هر یک چهارم اقلیمیای فیه
 سب هر یک دوم سافورج هندی هر یک م در دارید زعفران هر یک نیم ششک چهار قیراط کحل جهت مد و
 بغایت جرب از قدماست تو تیا می کرمانی منقول ده م سب پوست هلیله زرد و صبر هر یک دوم فلفل نیم کحل
 مقوی از متاخرین بغایت جهت ضعف بصیر و غلظ روح و نزول بی خیالات مفید است و در جمیع
 ترانشیات و ارات و بحدت او نیست است منقال تو تیا می کرمانی منقول را باب مرزنجوش هر یک یک
 او را کوفته آهسته باشند تا نه تشین شود بصان او خیر کرده خشک کنند و بسایند و بخسل فلفل دار فلفل
 یا میران هر یک دو مثقال زرشک یک مثقال مجبوع را کوبیده آب را زبانه تر بسایند و خشک کنند پس با
 تو تیا می نکو را زردیرون کرده استعمال کنند کحل الاستفاار جهت رویانیدن قره و این سه ششک
 آن بغایت موثر است دانه خما و سوخته چخشک منقال و خان الکندر چهار مثقال سنبل الطیب جبرال
 و ششک هر یک یک مثقال با میل برینت قره کشند کحل الجواهر از اخرین متاخرین است و در

وجهت تقویت با صره و رنغ غشاده و تقویت طبقات عین و اجفان و دمه و جرب و سبیل رقیق و انقباض
 منافع و حافظه صحت است سر و صفایانی ده و انتقال توپای هندی که غیر قسم حاد است و تشنای
 ذمی و حان لاجور و منقول سانج هندی فیروزه و رنق نقره یا میران فضل سفید اقلیم یا ذمی توپال نحاس
 شاد و نج و اگر نباشد مقناطیس محرق هر یک چهار انتقال سرطان جری شش انتقال یا قوت پیدل
 زمره زبرجد و رنق طلا و ارید و از فضل عقیق یمنی از هر یک دو و انتقال زعفران سه انتقال و در بعضی نسخه
 زرنگی چهار انتقال بنظر رسیده و در بعضی سر و مسک و سایر اجزاست و صمغ عربی کنیز و منتر تشنیه و صمغ الو هر یک پنج
 انتقال ایون سه انتقال اضافی کرده اند و حقیر و الله حقیر این نسخ را استعمال نموده و با اعتدال از بست
 و طریق داخل کردن و رنق طلا و نقره است که با صمغ عربی یا کنیز اسرشته بر روی سنگ ساق چندین بسیارند
 که مکس گردد و محل بقبر اطلی جهت رنغ بیاض بیدیل است و در اندک زمانی قلع منیا یا شبیه سبزه
 منقول دوم بوره ارمنی زرد البحر هر یک یکم و زور و جهت مورسین بنایتی نان است موافق اختیارات
 ابن اهل و ایلاتی و شفا را الاسقام سفید اب قلعی چهار انتقال اقلیم یا فضی صمغ عربی هر یک دو و انتقال نحاس
 محرق منقول شش ایون هر یک یک انتقال زبرجد و اسرشته شکسته و باز سائیده در در نمایند و زور و
 و روی ایضا جهت مورسین و جهت شبیه بودن و در رنگ بود و مسلی باین اسشم سفید اب قلعی دو
 انتقال و چهار دانگ صمغ عربی یک انتقال و دو دانگ انزروت نیم انتقال نحاس محرق ایون هر یک دو دانگ
 شش و پنج چهار دانگ اگر نباشد مقناطیس محرق و زور و تشنیه جهت بیاض رقیق و جرب و حمره
 و بقیه و بقایای رنق و حمره و دمه حاره نان و حافظه صحت و بنایتی از نموده است بست انتقال تشنیه را
 بابت انتقال گیاه مائیتا بچوشند و سه روز در آب بگذرانند و بیرون آورده خشک کنند و اگر منتر بقبر او
 نام صمغ ساق صمغ آلو انزروت بناست بر یکم دوم گردنیر قطونا که از کوبیدن جدا شود بدستور
 دوم ایون و دغود زور نمایند و زور را بعضی بسیار لطیف و محلل و مد و مخفف و طبقات وجهت امراض
 بستم اطفال بسیار نان است انزروت تشنیه از هر یک جودی قبه السوداء شش از هر یک نصف جودی
 سفید اب قلعی ربع جودی و زور را صمغ ساق او مثل منافع زور و ایض است و در قطع دمه و منق نواز
 فید انزروت جودی میر زور زعفران تخم مکسرخ از هر یک دو و زور و ایون دو دانگ مائیتا جودی و زور و
 مدحت چون زورین مذکورین را با لای صفت ترکیب کنند باین اسسم ناسند و زور و کافور سی جهت
 منین و در مد خفیف صدف محرق و ارید مکرر دو و انتقال شش است یک انتقال کافور دانق و زور و زور و
 فانت بقبر اطلی که جهت حمره و دمه و در خوشیم که از طیفان خون باشد بسیار نان است شش است

کثیرا صمغ الکوه ۲ صمغ عربی شیان مایشا کیمتقال دینیم فرو را میران از معالجات بقراطی چه
 اختلاج دایم و امراض بارده و فرمونه و تقویت بصیرت بنایه از موده است زنجبیل قرنفل مایه میران فضل دار
 قنفل توتیای کرمانی مغسول مکه یک دینیم صمغ عربی یک فرو و رجه سوسن و قرحه و بنجر بنایه
 از موده است سفیداب قلعی اقلیمای نضی مقططیس محرق مغسول صمغ عربی مکه شسته ایون نخا
 محرق و عفران مکه نیم کافور نیم لک فرو و منقول از معالجات بقراطی چه سرفه و سرفه و جلائی انا رده
 مکه بنایه از موده است برگ عنب الثعلب حقه مر و اید مقططیس سوخته مغسول یک مکه زرگران جلا
 نقره باو می کنند بالسویه پیرو و منقول از معالجات بقراطی و ایلاتی چه سلاق و دمه و جرب و سبل
 و صنعت بصیرت و شریان و سایر امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول باب غوره تازه پیرو رده زر و جرب
 مکه و خرب و بلید زر و یا تخم زنجبیل مکه دار فضل مایه یک دینیم مکه سندی را بعد از ساییدن تابنج مرتبه
 باب غوره ساییده خشک کنند توتیای غوره توتیای کرمانی را شسته هفت بار آب غوره ساییده
 خشک کنند چه دمه و جرب و حکم و حراره عین نافع است و چون آب تابنج هین عمل کنند در اقسام امراض
 عین نافع است خصوصا چه در فرمونه و حکم و دمه و سلاق و جرب و رنخ و نولات و تقویت طبقات و حفظ حخته
 عین نافع است و التهاب و چون آب انارین پیرو رده کنند چه امراض مذکوره نافع و محلل و رم عین و تقویت
 بصیرت است و چون آب بخرنوبش پیرو رده کنند چه امراض فرمونه سفید است و بدستور
 رازانه همین نذر دارد پیرو و قنفلین بنایه مقوی بصیرت و حفظ صحت و قاطع دمه و جرب و یا صمغ و جرب
 فرمونه و تحلیل و رم نافع است و از تالیف جالینوس و سنن بنی جلا در کل الی این است توتیای کرمانی ساق
 محرق مکه اجرد و صمغ قنفل و قنفل شسته و پنج مغسول یا مقططیس محرق مغسول یک نصفه خرد و مایشا مقططیس
 شسته از زردت زرد بخر مکه بر خرد و ساییده باب انارین تابنج مرتبه پیرو رده و آفتاب گذارند پیرو
 القاطع و بر دمار سستایر مانند از تالیف محمد بن زکریا است و او در تقویت اجفان و رو یا سندن فرمود
 بر صمغ اجفان و تقویت بصیرت و نازل جرب و البته است بنیل الطیب سرمه امصه بانی مکه بخورد و از موده
 بلید که پیرو رده و انجیر گرفته و سوخته باشد مکه نصف خرد و بعد از ساییدن بکشتنیر یا آب سور و پیرو رده
 پیرو و اکسیرین و بر دمار سستایر مانند از تالیف قدیاست و جبهه الحام قروح و تخفیفه طرقات
 مجرب است شایسته و اگر نباشد مقططیس محرق مغسول سرمه نوبال الفی سس از نیم صدقه
 قلعی مر و اید مکه نصف خرد و اقلیمای نضی صمغ عربی مکه سبب ساییده باب رازانه سبب
 سبب شایسته امض از تالیف بقراط است چه امراض حاره و تحلیل ادرام و

سفیداب قلعی کثیر اصنع عربی مکده ۴ نشاسته انزروت مکده ۲ و چون برنج م افیون اضافه نمایند
 ششیاف ابيض افیونی نامند و چون دو قیراط یا نیم مکده را اضافه نمایند کندی خوانند و کندی چته
 قروح اتوی است بعد از این بدین بالاب نیز قوطا نشیان سازند ششیاف احمر لمن چته
 بقایای رمرافع است کثیر اصنع عربی شاونج هندی مکده یکچ و درصان دم الاخوین زعفران مکده نصف
 خروشیاث و ردوی از تالیف ابن رضوان رابع و محمل و سکن براد و طلع نزلات و متقوی
 اعضای عین و جبهه در درد و در پنج نافع و عظیم الاثر است در امراض گلسرخ اتقاع و متقاع
 صندل سبغ و سفید مکده پنج مثقال تخفیف کثیر اصنع ششیاف با ۱۰ مکده کیمتقال با کلاب سینه ششیاف
 سازند ششیاف صوقالیا بیونانی بمعنی محمل است از تالیف جالینوس و جنین ابن اسحق ترجمه
 نموده چته طلک و مواد تجلیه و ادخله و قروح نرینه و جرب و طولی رمد و اکثر امراض عین نافع است
 اقلیمیای ذهبی تو بال النحاس صمغ عربی مکده و متقال مرصان سنبل افیون زعفران سابع مکده
 کیمتقال فلفل سفید شش قیراط با شراب بپوشند و با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند ششیاف
 اخضر چته سلاق و جرب و حله و غشاده و سبل و بیاض نافع است صمغ عربی سفیداب قلعی شش مکده
 یک خرو و زنجار شش و پنج مکده نصف خرو و اگر شاونج نباشد متقالیس محرق مغسول بدل کنند ششیاف
 چته منعم موی زیاده زان صدر الحید مکده خرو زنجار نشاند و تو بال النحاس محرق مکده نصف خرو با
 رطبه طیور بر جیه باشد ششیاف سازند ششیاف ناسیج از خترحات حقیر است چته منعم نوازل و
 حمرة و جرب و حله و رمد و حفظ و تخفیف و امراض بلب جربت تو یا باب ناسیج پرورده مکده کثیر انشا
 انزروت گلسرخ جبر زرد و حفض کی هر یک یک مکده سفیداب قلعی بلید زرد دانه دار مکده دوم افیون برنج
 ششیاف حرارات و بیونانی با سلیقون نامند بمعنی ملوکی و بقراط گوید که از تالیف اصبطی طغان
 است و قوتش تا دو سال باقی است چته نزول آب و قروح و غشاده و رطوبه مفید است و سریع
 انفعود است بحدی که در طبقات تاثیر میکند اقلیمیای محرق ۵ اصمغ عربی ۱۰ رمد اهنه دی فلفل سفید
 مکده ۵ سفیداب قلعی ۱۰ شش سبکینج روغن بیان جاویش مکده ۲ و اگر روغن بیان نباشد روغن آبر
 افیون از هر که فشار از هر ماهی شیوط زهره یک مکده زهره باشد و عقاب و گاد و زهره و گرگ
 و غراب و باز مکده و نصف و شش ابو علی قدس سره میگوید که ضروری سپوط و گرگ است و سایر حرا
 یلار نیست و باید باب راز یا نه استعمال نمایند و از جبرین تصریح یافته که زهره حده که بغیر سی غلیو
 که چیده نامند و یک در رفع نزول آب و غشاده مجرب است و چون زهره غلیو را باب راز یا نه الک

کشته جهت اخراج سبب مجرب دانسته اند **شیاف تفاحی** بنایت لطیف و بی فایده و جهت قروح و
 ضربان و غشاده و بنور سفید است اقلیمیای محرق مطنی و شیرین لایع یا شیر ذقران ۶ اسفیداب طلوع
 منسول ۸ زعفران ۴ کثیر ۲ باب باران برشته با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف سماق**
 کثیر جهت رطوبات و دوده و حله و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امر اضحاره نافع است سماق ده جز و برگ
 سور و بیلید زر و حفص مکه ربع سماق مجموع را با ده چندانی آب بچوشانند تا به ربع برسد پس صاف نموده بچوشانند
 تا به ربع برسد پس صاف نموده بچوشانند تا ثلث بماند و این دویه را با آن بشنند و شیاف سازند شیاف مایه
 سرمد و تومی که با فی نخاس محرق سفیداب قلعی مکه از واقایا نصف جز و کثیر اغیون شاسته مکه ربع جز و
شیاف سماق صغیر جهت ردد حراره چشم و التهاب و حله و دوده و جرب و سبیل و منور حده و ماق
 و المشق یکسان است و تجربه تغییر رسیده سماق بیدانه ده جز و سفیداب از و کثیر نصف جز و کافور ربع
 جز و هرگاه سماق را بچوشانند و آب او را تا ناپدید نماید تا غلیظ گردد و پنج جز و او کافی است است **شیاف**
غریب و ما سور از صندل ذکر یا بهر غریب کجوب حقیق است صبر کند را نر و کثرت گلزار سرمد شب یک دم الاغون
 با سویه زنجار ربع کی باب برشته **شیاف ابی** ناصره جهت تقویه چشم و منع قبول آفات و حراره اجفان
 و جلای بصر سفید است گل سرخ صغیر الوصیح عربی ۳ حفص ۲ اقلیمیای نقره انشاسته هم تومیای هند
 منسول از زردت هم و نیم باب برشته شرم الحسل جهت رفع بیاض بنایت مؤثر است چند عدد پوست
 تخم مرغ فاسد و بن شده خالی کرده در او ریخته در آفتاب مکه از و مکر این عمل نمایند تا هر برده که در
 باشد جدا شود و آب را متعفن نمکند پس خشک کرده بپایند و چند مرتبه از آن بشیر و ن کنند و با صبر و سوزش
 و سرگین خطان و سرگین سو شمار و بوره از منی با سویه مخلوط کرده باز بهر جز و کنگلک برشته شیاف بر
 و عمل شهید رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را به بخار طایع یا بویج و اکلیل الملک و سداب
 بدارند و در معالجات قراطی اند کور است که پوست تخم به برند کور را که خرم صغیر نامند با سرگین
 و سو شمار و خطان از آن بیاض چشم که از آید بهم رسیده باشد سینهاید و خرم معسل سابق قوتیر است **شیاف**
علما فی جهت جلای بصر و تقویه چشم و منع آفات و بیاض رقیق و دوده و مکه نافع است تومیای که با آن
 بیلید زر و غیره کثیر مکه دوش در یکدک زردچوبه ۳ زنجیل صغیر عربی مکه ۲ با کلاب برشته است
 حله و جهت ضعف بصر و رطوبی بنایت مجرب و از اصناف مرارات بهتر و بیاید است و جهت نزول آب
 بی نظیر است بستم تومیای که با فی منسول را با باران زردچوبه تازه که شسته اند صاف شده برشته
 و باز زنجیل و فلفل و دانه فلفل و امیران مکه دوش در زعفران نصف کثیر صغیر عربی است سماق

زنجار اقلیمی نفسی مکه نصف مخلوط کرده با آب را زیاده تازه شسته شیان سازند شیاف
 ایا به جهت رفع آثار و التیام قرحه جرب است سرب سوخته نخاس محرق سره توتیای هندی غیر حار صغ عربی شیر
 مکه در اقلیمی دهمی سفیداب مکه هم افیون مرصاف مکه نصف کند ره باب برشند شیاف اسود
 چوبه شورش حراره و شدة وجع و سبیل و دمه حاره نافع است سفیداب هم صغ عربی کنیز مکه در اقلیمه
 مرصاف نصف م سبیل افیون مکه هم دانگ باب برشند شیاف اصغر چوبه اشدا از نرول آب و
 و غشاده و بیاض رقیق و دمه و سحاب و جرب و سبیل مزمن نافع است شیان مانده مکه در مرصاف بود
 ارمنی فلفل سفید مکه هم زینج سنج زعفران او نیم باب برشند قطور که در ابتدا در مدینه نافع و مسکن
 وجع است و حقیر تجرب نموده تشنج بهدانه تخم خازی از هر یک ده عدد و نیلوب کرده با نشانه نیم ل حفص
 دو دانگ باب بخوشانند تا غلیظ شود پس نافع نموده یا سفیدی تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و یکم در شیم
 بچکانند قطور دیگر که در ایام تیز در نافع است تشنج بهدانه مکه سی عدد و نیلوب بابک و نیم در هم زنند
 سفید در شیشه کرده باب محصی الراعی و شیر دختران بر آتش نرم بخوشانند و صاف او را در شیم بچکانند و آب
 برگ با رنگ بدل محصی الراعی میشود قطور دیگر که در اسهال بسیار نافع و مسکن و محلل و نافع طهر و تنویر
 و قرحه است قلحی الکف دست بسیار مانده دست سیاهی بسیار از او بردارد پس لکاب کف دست کرده سیاه
 را جمع کند و با شیر دختران بچکانند و سیاه سرب نیز همین اثر دارد و در تسکین وجع شدید مکرر بتجر به رسیده است
 به گوشت بی جربی که سفند را ورق بسیار رقیق کرده انقدر در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او
 اثر کند پس بر پشت و پیشانی به بندند و حال در در اس که کند و هیچ فعا ویر این اثر نیست باب
 یازدهم در ذکر ادیان مختصر ادیان یثنا غور سبیل است و گویند او لا سقا استخرج نموده چوب
 از نرود و گلها و مانند آن ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل در تحت ذکر اصل آن در ادویه مفرد مذکور
 است مع خواص افعال و فواید آن در هر چه در حکم عطریات و اعمال غریبه است مثل روغن بنفشه و امثال آن بسیار
 زیاده دستورات در طریق اول مذکور است و قواعد کلیه در ادیان مرکبه در نیابت مذکور میشود اما طریق استخراج
 روغن بنفشه آنست که تخم را که بیده در آب گرم بر او پاشیده با تشش گرم کرده بنفشه اند و هر چه از او راق
 و انحصان از آن خشک گیرند باید با تشش و در آن آب بخوشانند تا مبرج پس در شیم صاف نموده با مثل او روغن کنجد
 با روغن زیتون و امثال آن بخوشانند تا آب سوخته و در آن بچکانند و آنچه از گلها می تازه و مانند آن گیرند
 آنست که گویند آب انرا گرفته با مثل او روغن مناسب بخوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف است
 در روغن کوبیده آب انرا کوبیده با مثل او روغن مناسب بخوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف است

تکرار کنند تا قوتی بیشتر شود و این قسم متعارف و خفیه از قسم اول است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن
 گندم و امثال آن در قسم اول و مستورات مذکور است بدانکه اکثر ادیان بر دو غیر این متکرج میشوند و مگر روغن
 حب البان که هر چند بر روغن و ترتیب دهند متکرج و بدو فاسد نمیشود و غلات شکوخته که کفری نامند باقی
 مانع فساد روغنهاست و هرگاه خواهند روغنهای سفید کنند چنانچه طریقی و نمودار و باید بازاری هر طبعی از روغن
 منقل از آب یکویته منکره گان و بیوقوفیه ملک که با هم سائیده باشند اضافی نموده تا آب بنصف رسد
 پس سرد کرده روغن از آن جدا کرده و باز آب بدستور بچوشانند و صاف نمایند و مکرر عمل کنند چنانکه می خواهند
 و این التار دین روغن سبیل رومی است در کل امراض بارده مثل فالج و لقوه و عرشه و قولنج و ضعف معده
 و جگر و کلیه دمانه و گران سیم و در درم و احتیاس حیف و در و اعصاب نافع است شراب و ضماد و ادوات
 نقیض از زیره و عود و لبان سعد و ورق القاقط تلخ نار دین فر بنحو شش ذوق از خرقدمانا رسن اهل
 برگ مورد از آن القار کده ال نیکوب کرده باشد نصفه متقال شراب کهنه یا جهوری یا بنید زبیب و غسل
 و در نهار و کبیده و بنجاه متقال آب تا شش ساعت بچوشانند که بنصف رسد بعد از آنکه گیشانه روز خیسایند
 باشند پس صاف نموده با گل سرخ و حاماد و اجینی اگر آب برگ مورد تازه نیابند برگ مورد خشک کنند و سیخ
 و آب مورد تازه و در همان مکعب است در متقال تا شش ساعت بچوشانند که بنصف رسد و صاف کنند و
 با سبیل رومی سبیل الطیبه نقل و میوه ساید و روغن لبان اگر باشد روغن زیتون کهنه و جوز بودا مکعب است
 و در متقال روغن نیمه شش متقال با شش نرم یا ثالث بچوشانند تا آب سوخته روغن بماند از آنجا صاف کنند
 و استعمال نمایند و این السداب چندی در درم و درک و دمانه و کلیه ساقین و ادرا و نمودن بول و خفیه
 و تحلیل ریاح و در درگوش و صرع و صلع بار و ضماد و شراب و قطره و ادوات و احتقان با غایت نافع است بازار از
 و قیاس سداب تازه و روغن زیتون یا کبجه کثیفال بر یک از خردل و حلیله و عاقر قرحا و یکطل آب کهنه
 بچوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند و این الحلقه و در این الحلقه است و در این
 الحلقه نیز مانند اکثرها بهترین و این دانسته اند خصوصاً جهت تقویت باه و اشتها و برده شده و در
 مفاصل و نفوس و عرق الف بیدیل است و بجزی الفضل تر از روغن نار دین دانسته اند عصاره قنار
 ده رطل روغن زیتون یا نروده رطل میوه ساید یا نروده متقال قطریون تخم الحنظل زراوند و صمغ
 بودیه کوبی و بری و نهری بکنج برگ دلفی پنج سوسن اساجونی مکعبه متقال عاقر قرحا نیم لی
 روغن زیتون یا نروده رطل نیمه از خیسایند یا به بچوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف
 کنند و این الککلانج از حکمای هند است چنانچه امراض بارده مثل فالج و در و دمانه

و از آن اماره و تقویت موی و شرب او جهت تقویت جگر و معده و کلیه و مثانه نافع و در بول و حیض است
 انواع بدلیجات و بلیله و امله و فلفل دار فلفل زنجبیل مکدم جاو شیر اشق سبکبج کده ترد سفید خک
 کوب تازه سداب تازه مکده درم با کهنه زرد و دوت مثقال آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف
 نموده با چهار صد مثقال روغن خربزه بجوشانند تا روغن بماند و همین الکحفران که دهن الحلقه
 جهت صلا یات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار و رفع بخوابی و تنگی قروح و خروج رحم نافع
 است زعفران ۵ اقدمانا ۵ نصب از زیره ۵ مرصاف ۱۰ در صد مثقال روغن کنجد بقیه خدایانده
 بر روز هر سه روز نهند با صد مثقال آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند و همین الکلیوب السببه
 منقول از قزاقان این عیسی بنیامیه مرطب جهت امراض باسه و از اعلی سودا و وصداع و خرام و مالخویا
 نافع است ضماد او شیر یا و سوطا منقذ و سببه دبا و ام شیرین و کنجد و حب الصوبر کبار و منقح کدو
 منقذ با قمع با سویه کوبیده گرم کرده بنفشانه تا روغن از وجود اشود و همین المبارک منقول از
 شفاء الاسقام و دهن اللقوه نامند جهت لقوه و کباب و عرق الف و دوالی و نفوس و تحلیل ریح و مویج
 و اشتها نافع و قطور او جهت کرمی و گرانی سمع و سده و جهت صمغ در دوز موثر است و فرزجه او جهت جمیع
 امراض رحم نافع است و مولف تذکره گوید که ثبت ارواح و عاقل است حلیه شیرین با سویه کوبیده و تنقیه بر
 زیتون بطریق تخمیف نمایند تا بروی آتش نم سوزند و روغن جذب کنند پس سیر دهن کنند و همین القوم
 سنن الرابیه نامند و از جهت ریهانان لیف یافته در کل مرض بار و جربت و اعاده باده مایوسین میکنند و
 نقد عصب دور و کمر و حدیه و بواسیر و قنطیر بول و سنج کردن رنگ رخسار از مودم است و چون در رستان
 استقامت نمایند محتاج بجوشش نشوند قوم قنطیر بوزنیون عاقره قزاق یک ثلث خرد فلفل سداب هر یک یک
 خرد بانه وزن آن روغن زیتون بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و همین الکحل منقح
 بد و اهرمس جهت نبوری که در اصول شش و سام بهم رسد و جهت جمیع مواد غلیظه تحت جلد و
 نافع است ببت مثقال روغن گل را با نو و مثقال سرکه بجوشانند تا روغن بماند و زفیون شیطان نمند
 هر بار آتیاخ هر یک دالکی کاغذ سوخته مدادی دانه ترنج سوخته دانه بلیله سوخته را سخت هر یک نیم مثقال
 در آن حل نموده استعمال نمایند و همین الکمحض که دهن الباه نامند از اسهال کتوبه شمرده اند
 در تقویت باده بیدلست و چون با عمل معاجین با تهیه طبع دهند نافع او تجدید غیثه آن نمود و چون با استخراج
 زعفران و نمایند و جمیع اوجاع باره بنیامیه موثر است و استخراج روغن خود بنیوان خف است و بهترین
 زراعت که نخود را بکوب کرده در قلع مطین کنند بطریق که گوی قلع خالی باشد و از لیف و مانندان

در گلوئی قرع کنند و در وقت معکوس کردن اردن خود از شیشه بیرون نیاید و کور ترتیب دهند و طبقه و گلوئی
 قرع را از سوراخ طبقه اول بطرف اسفل کوره بیرون کنند که شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قابله را
 بدین قرع وصل کنند و بر اطراف شکم قرع آتش سرگین یا زقالی کمی برافروزند تا روغن یا زلیفها کمی قرع بقایه بچک
 و همین المحلل از تالیف و التخییر میرسد زبان تنگانی رخ چنانچه تقویت میدهد بی نظیر و در تحلیل ریح معده و جگر تیز
 است مقل از رنق سل سنبل الطیب ال مصطکی علك البطم مکه شند اشق اسارون قصب الزریره از خر مکه دران
 بار روغن یا بونه در روغن گل سرخ یا سویه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده و در انقاب بگذارند و هر روز بر بنفشه نمانده روز
 والا در خاکستر گرم بگذارند و همین در شیشه شکان چنانچه اسهال و ضعف معده و تحلیل ریح نافع است در
 شیشه شکان ۴۵ سلیخه ۴۵ ل عود بسان ۵۰ ل ترنه ۳۰ ل قصب الزریره ۵۰ ل نیکوب کرده یا ۴۰ ل
 روغن کچند با شش نرم بچوشانند تا نالت بسوزد و همین البیلا در چنانچه استرخا عصب و فاع و لقوه و امراض
 بارده نافع بقایه تحلیل ریح سنبل الطیب میل فلفل فوج شیطون راسن دار فلفل جوز القتی بلا درینج سوسن بخونی
 رازیانة قسطیخ بوزیدان زرباد در روغن مکه ال نیکوب کرده یا شیر تازه و آب از هر یک یا فلفل بار روغن
 کچند دوت و پنجاه منتقال بچوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند شش و دیگر چنانچه بواسیر و جیب امراض بارده
 و تحلیل ریح غلیظ عظیم النفع است و از تالیف قدماست مقل از رنق میوه ساید اشق افیون سبغ جیب
 بسان بادام مقشور خرباز ترنب افلیح شیطون مکه ۷۲ ل قنفل جوز بواز خلیل خ بجان و ارجینی بلا در
 چند مکه ۳۰ ل بزرالج کند ریسیا ایوس تخم کند ناشونیر تخم تربتیک یا خواه قسطیخ مکه ۵۰ ل سعد برک
 فز زنجوش حلیه اسبند خبثه اخضر از روغن مکه ده منتقال است که شبت و رنق الفار فلفل بهار ل عمل کند کافور
 روغن گار روغن یاسمین لفظ سفید قطران روغن خروع و همین الفار مکه ۳۰ ل روغن زیتون شصت و پنجاه
 آب صاف نر منتقال بچوشانند تا آب بسوزد و همین الشحاح از تالیف تیره ریح و اخلاص و شش
 و فاع و امراض بارده عصب و تقویت اعصاب و قشع مجاری ضیق و ادجاع بارده و تحلیل مواد
 است ص حش بسان مقل میوه ساید مکه ده اشق زخم جیب خنق سفید زکیا به شیطون بوزیدان قنفل
 جوز بواز خلیل خ بجان و ارجینی بلا در مکه پنجم مکه کند ریسیا ایوس تخم کند ناشونیر تخم تربتیک یا خواه
 قسطیخ شبت مکه ۴۰ ل سعد فز زنجوش حلیه اسبند فز زنجوش حلیه اسبند فز زنجوش حلیه اسبند فز زنجوش حلیه اسبند
 کهنه در نر منتقال عرق بهار و امثال آن بخینانند و بچوشانند تا سفید رسد و صاف شود با کافور و پنجاه
 منتقال زیتون و پنجاه منتقال روغن بیدارنج بچوشانند تا روغن بماند و سبکج جا و شیر زنجوش حلیه اسبند
 میوه ساید قنطاریه علك البطم مکه شش منتقال در آب حل کنند و سنبل الطیب و مرصاف روغن ان رصیف

قصب الزریره و قنفل مکده متقال دار چینی بچشمتقال جنبه قنفل مکده و متقال از هر یک گند را نیند
 ضا و نمایند ^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
 رنگ رخسار و حفظ سیاهی مو و رویا تمیدن و نافع و مفتوح سد و داشا میدن و جهت برودت است
 موثر است قسط نفع قصب الزریره سنبل الطیب فوج هندی میوه سایل ایر ساقه اشنة مکده ال
 قنفل راسن اگر اشنة فوج سلیخ مکده ال مرصات ۴۱ جوز بوا ۱۰۱ ال عود بسان ۵ ال کوبیده
 بانرارد و دست متقال آب خیسایند هجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده با بانفسه متقال روغن کجند
 هجوشانند تا آب بوز در روغن شیخ طبعان جهت التهام زخمهای تازه بچوبت و از تنه هندی
 نقل شده و محلل در ام بارده و مقوی اعصاب ۳۰ سال زر و چوبه چوب زر شک که هندی دار بلد
 گویند دیو دار که چوب صنوبر است اصل السوس که پنج مهبک است چوب کز بوست خار میخلان آب
 برگ نیم آنسوس ال برگ خا هجوبه دو در که سنبل باشد ال قنفل ۲ ال و نیم جوز بوا و این سنگ
 شخوف کات هندی بلغا ترانته شده از هر یک ال موم کافوری چهار انگجد دارد و دالک روغن
 کجند و دست لاجو بهاد زر و چوبه و سنبل و برگ خا و اصل السوس و پنج میخلان در هندی متقال
 آب خیسایند هجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده باقی اودی را ساییده آب نیم هجوشانند تا آب
 بسوزد انگاه صاف نموده استعمال نمایند قنفل و دیگر قلیل الاخره که خیر تر به نموده التهام زخمهای تازه
 بهتر از تنه اول است و ظاهر اثر بقیب تنه اول جهت دکانداری باشد اصل السوس بوست درخت صنوبر
 هجوبه بوست درخت خار میخلان زر و چوبه با السویه چهار صدل کوبیده بار و روغن جیران شش صدل
 که از بنید دانه و تخم کتان میگیرند و سه من تبریز آب با شش نرم هجوشانند هندی که کف نمکند تا آب بسوزد
 پس صاف نموده استعمال نمایند روغن مانع ریختن مواز علت اشک مجرب خیر است و جهت دار الثعلب
 آیت مفید است و چون موی سفید از مواضع دار الثعلب بر آید استعمال این روغن موی سیاه میرود
 مرگ عورده ال و سه صدل در آب چهار صدل هجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با صدد دست
 روغن کجند هجوشانند تا روغن شش متقال لادن در و حل کنند روغن بهبه فلیج و عشته و
 شنج دخر در انحال آن باید مناسب اعصاب و اعضای در دکاند با کیه درشت در شب نالیده تا
 سرخ شود و تدبیر نموده بخواند قسط نفع سنبل الطیب هر یک بست و دول کوبیده در یک کطل روغن
 در یک کطل آب هجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه با اودی مذکوره هجوشانند و صاف کنند
 آب هر مرتبه عرق را زایانه یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن جنبه و قنفل و زعفران و سیمه

هر یک ده ل در آن حل کنند روغن که موسی مقروض زینج سبب دل ایک آب ندیده هند و پنجاه
 ل قلی شست ل مجموع را کو بید و دوحه کنند درین شاه آب را بجوش آورده کجچه زینج را که شست
 انتقال با یک حصه ایک دقلی در آب ریخته جوشانند تا غش آب که سبب و شست ل است بسوزد
 پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و آنرا بشیر بماند انگاه امتحان به بر مرغ کنند تا بجوش آید
 سوی را بستر دیاد آفتاب بیرون چوبشیدن چند روز بگذارند تا با امتحان و اگر زینج باقی و ایک
 هر یک خردی باقی و ایک هر یک خردی و زینج دو خرد باشد تو تیر است و باید بقدری آب ریخت
 که چهار انگشت بر داید و بعد از یکسانه روز بیرون جوشانند صاف کرده سه بار یکستور اخیرا
 تجدد بنوده صاف او را پس صاف او را گرفته با سر و زن روغن کجچه جوشانند تا روغن خالص بماند
 روغن بوا سیر بخانه عدد خراطین را در روغن کجچه برشته کرده از روغن بیرون آورده باده دم
 دنیا له باد بخان بسیارند روغن را با موم موم روغن ساخته با خردی سائیده میانیزند و بر موضع بوز
 بمانند و جهت قطع خون با آنکه مازو که نقص باشد استعمال نمایند فوعد دیگر جهت ساقط کردن دان
 بوا سیر جرب و بنیاید است گوگرد زینج را با لیا صفا سائیده تنقیه روغن کجچه یکجبه کجبه کند
 و با قرص و انبیس تقطیر نمایند و چین تنقیه باید که بر روی آتش نرمی باشد روغن و زینج جهت دریم
 مقعد و در بوا سیر نبات آزموده است هر گاه از حرارت باشد و زینج را با پیس بز کو بیده در آب جوشانند
 تا هار شود و روغن که بر روی آب بعد از سرد شدن بسته شود و در آنرا اگر دنیا له باد بخان را ساقط
 اضاف کنند جهت بوا سیر یا در دانه دست و دانه کردن باین خضر و بنیر دست چپ جهت قطع خون بوا سیر
 و دانه مفصل ترقه جهت بریلج بوا سیر از جرب است روغن که مری بر ویانند و بنیایه قوی الاثر است
 زینج را بریج را که بسته نگارین دار ساسل ملحه اصناف آن مانند بال و سر و اقطع کرده سبب را ساقط
 یکویه روغن بآن جوشانند تا آنکه غلیظ شود و با شک و غیر خشو کرده بمانند تا موضع آید که روغن
 باب و دوازدهم در مرهمها و زور و رات جراحات و مایعته او
 خسته مرهم گویند که بمراط است و تصریح نموده اند که قوه مرهم اکثر دتهای قی میماند و هر چه صمغ
 بسیار داشته باشد ثابت سال قوه او باقی است و بعضی معتقد است که هر چه باروشن تر شود
 ساقط شود و قوتش ساقط میگردد و آنچه با شوم ترتیب یابد قوتش تا یکسال باقیست و تا یکسال
 که موم زیاده از نصف موم از برع آن نباشد بلکه او سیست شش خرد روغن پنچ خرد مرهم است
 دضا دالم از مرهم و مرهم مخصوص جراحات و آنچه در وقت جراحت باشد جهت سبب بیرون

قوتیون رسیده کنند و در غیر از روغن زیتون مارسل که زیت افغانی باشد و در مولد یا به روغن کجند کنند
 و موم اولاً بار روغن و تخم کبک دارند و از سر آتش تبریر آورده اودیه ضعیفه را اولاد در حل کنند پس
 اودیه مسخوق را مخلوط سازند و طریق حل غیر مصطکی و علك البطم و موسیاسی و سکنج و امثال آن جای
 که در قدر مضاعفه یعنی ظرفی آب در کرده بر آتش گذارند تا آب بجوشد آید و ظرفی کوچک را روغن زیتون
 کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس غیر و امثال او را در روغن بریزند تا
 حل شود و بعد از آن اودیه را مخلوط سازند و مرهم المخل بنون و خا امیر و سجاد مهله نیز خوانده میشود و
 هر یک را وجهه تشبیه گفته اند چه اول یعنی تحریک مواد بجهت دفع از مسالك خفاچه از پر دین متاخره میگردد
 و ثانی یعنی اخذ عطای کثیر است البسبب تسفای باد از تالیف جالیوس و عظیم النفع است بجهت جبر کسر و اصلاح
 عصبه کوفتی اعضا و استخوان الحام بر اجاحات و تحلیل او را موم و روغن جرب متفرج و حکم رطوبی و غلبه حره و انکسار
 مضید است بکوتیه مردار سنگ را قدری سرکه انقدر که سائیده شود باقیاب گذارند تا چهار وقتیه را
 جذب کنند پس بدو قیه روغن زیتون تسقیه کنند و دو قیه بیه کاه صاف و برنج و قیه قطعا اضافه نموده بر آتش
 زرم بر هم زنند تا منقعه گردد و مرهم المخل که مرهم اسود و نامند چنانچه شقاق و حکم رطوبی و در
 رطبه و دار التعلب مضید نافع است سرکه گهنه روغن زیتون با اسود و مرهم المخل و روغن زیتون با آتش زرم
 بچونش اند و پیوسته برهنند که مردار سنگ سوب نماید تا منقعه گردد و مرهم زنجار چنانچه استقارب و اسیر
 و تحفیف قروح و رو بایندن گوشت بر اجاحات و بردن گوشت زیاد و در غلغلات و مواد فاسده با لکویه مضید
 موم زیتون مکه ال اشق مخلوط با ب سداب سرکه ال روغن زیتون ۸۴ با آتش زرم بچونش اند مجموع را
 حل کنند و زنجار هم و انزروت سول را تیغ دو نیم اضافه و مرهم و اخیلیون بنفشه سربانی
 مغنی لعابی و از تالیف بقراط است جهت او را موم صاف و او جلع شدید و تقعه عصب و اخراج صلابات بقله
 مضید است چهار وقتیه مردار سنگ مسخوق را با لکیر طبل و نیم روغن زیتون با آتش زرم حل کنند و تخم خطمی و زهر فطونا و تخم مرد
 حله و تخم گنجان هر یک سول جدا گانه خیسایند لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع بقدر چهار وقتیه با اسود اندک
 اندک تسقیه کنند و بچونش اند تا منقعه گردد و هر گاه دهر گاه زفت و خاکستر جوب زرد و مرصاف از هر یک ۵ م
 خشت الحدید اضافه کنند بغایت قوی الاثر است مرهم زنجار چنانچه تحلیل او را موم عسره البهره و قناریه و سلطان
 و زرم زرن اینها نافع است که در آتش علك البطم مکه ال در مردار سنگ تنه و شجر سرج مکه ال موم ال
 روغن زیتون شصت مثقال مرهم حواریون و مرهم رسل و شلنجی نامند جهت اصلاح خراج و جراحات
 و تحلیل و نفیج و اندمال آن و شقاق و دفع آثار و حکم جرب و بواسیر و بواسیر و سفعه و دفع کرمها

بار و غن گسرخ بسایند و بآب برگ نرغ یا لعاب بزرقطونا و غیب القلاب بخار و برگ کد و شقیه کنند
مرهم السحله غلت الرصاص بار و غن زیتون سیرک و آتش مخلوط سازند و علك البطم را در آن حل
کنند مرهم دیگر چینه میخونودن ترش که محتاج نیست شسته باشد خمر یا رسته بوره از منی ۱۰ اجا و شیر بکوبند
بر مرنه ال دین مقشر ال افساب ندیده ۵ م صابون دل بار و غن زیتون سرشته استخوانها نمایند
مرهم تریه سفید را و نود طول را با تیاج کلنا را قاقا یا بسویه با اندک روغن گل و سرکه بسایند مرهم
ناسور و یو اسیر و یاسور و مرهم مقل مانند چینه شقاق مقصد و در آن نان است موم روغن خج
پیم مرغابی سیاق کا و روغن کوبان ششتر زده تخم مرغ مقل یا بسویه مقل را در لعاب تخم کتان حل نموده
مرهم ترتیب دهند مرهم ناسور و یاسور ضربانی و غیر ضربانی زرد چوبه مردار سنگ یکد ۱۰ ام
نرم مساییده با هم در روغن گل ۲۰ م موم و آب خالص قدری که اودید را پیوسته با آتش
خیزان بچینانند تا مرهم شود مرهم چوبه که شکار مانند چینه زخمهای پدید و اودام و تشنج و تمدد
جراحات نافه است چوبه یا نرم مساییده بار و غن کچده ۵ م موم مل مرهم سازند مرهم کافور
چینه ۵ م حاره و سوغلی آتش و حره و فله مجرب است ۲ م موم سوخته را در ۵ م روغن گل انداخته با سق
قلبی ۱۰ م و کافور قیصری ۱۰ م مرهم سازند مرهم رال مقول از حکای هند است چینه جراحات فز و غرقه
ابرو بنایت مجرب و چینه قروح آتشک و ناسور بنایت نافه و دینت لم و رانگ گوشت فاسد و مصلح مضرت
و ظاهر اعدیل نداشت باشد و خیر که رتبه در قروح یا دینین نموده است کافور قیصری رال بندی که لعل
مصری و شجره و قنقن مانند کات بندی بر یک مل کوفته و پیچیده و موم را بار و غن گاه تازه فی نیک که مساو
مجموع باشد در ظرف آهن که آخته اول رال را ریخته و سه چوبش کنند و کات را بدستور پس کافور را بریزند
و دیگر چوبش نهند و در قروح فز و قنقن یا سه روز با قدری از فلفل بنهند استخوانها نمایند و بعد از آن به تنهایی
بار برند مرهم زحافی از زائیف و الدقیق و حمید زمان تکابنی رسته اندر قالی آخته جراحات فز و غرقه
مجرب است و در تاثیر کثر از مرهم رال نیت و با عید ال اقرتبت انزروت کاذب سونه پوست درخت کاج و
ارو تاسم و کات بندی بر یک و م سفید یا سفید ۵ م مردار سنگ مقبول رال کافور قیصری ۱۰ م موم
احل روغن گسرخ ۲۰ م مرهم سازند مرهم آتشک از میرجات و از اسرار است و کشانند روز
بفر و اندام و زخم آن میکند توئیای بندی سسته ۲۰ م شرف ۱۰ م که در چوبه چینی نیم م و اگر نباشد باز شتر است
رو ۵ م تخم مرغ که در زیر خاکستر خفته باشد بقدر کفایت سرشته استخوانها نمایند و اگر بجای گرد چوبه چینی
را که در آن کرباس بگذرانند تا زیتون در آن نگیرد بشود پس کرباس را بسوزانند و آنرا کستره روغن مقول

بکند از نفعیت ممکن در دوزخ سوزاک بیدار است فرور و دیگر در نفع اکل و تخفیف فروغ از
 مجربات موسی سوخته و دوزخ و پوست پیاز سوخته کچر و تخم ریحان بوداده نصف جزو کافور و قیصری برنج و
 فرور و مصعد از مجربات حکما قدیمست در اندمال جراحات عمر البر و تخفیف ان و نفع اکل و فروغ مسامه
 و بردن گوشت زیاده و در اسقاط بواسیر نایب مناسب حدید است زیر رخ سرخ و زرد هر یک و دوزخ و آبک
 آب ندیده زنج سفید هر یک کچر و زنج زرد و زنج سرخ هر یک برنج و با سکه سرشته بست و چهار روز در میان
 کز است که بکشد و هر چه مصعد است جهت اندمال جراحات و اکل و هر چه رسوب است جهت اسقاط بواسیر و
 بردن گوشت زیاده است همانند که بهتر از بریدن و بیاید و ابل رنگ شرب او را نیز در بعضی امور بسیار نافع و
 اندمال و خلاف واقع نماید فرور و منقول از تذکره چهار طبوبات و بردن گوشت زیاده بسیار مجرب است پوست
 انار و عصف و شب یاقی سحر کاغذ کبود سوخته از روت از هر یک ال نخاس محرق دل مرصاف کند دم لای
 مکمل در فرور و دیگر که از اسرار و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر است و عظیم الفضل است صبر زرد
 کتان رنار کند با السویه فرور و دیگر فروغ حار از زنج مشور و مطهیه بغایت مؤثر است و از مجاری ان صند است
 که صندل سرخ نیلوز و صبر زرد با السویه زرد نمایند باب سیر و هم و رضادات و کمادات و
 نطولات و قطورات خمر رضادات قیراط است و الطیله ام از دست ضما و سطل با سس
 تر مس چون بر کج نمایند اسهال صفرا و بر معده اسهال بنم نمایند و بر و کین اسهال سودا و برستان اسهال خون
 و از اسرار شمرده اند تر مس نرم سائیده و حفظ بقدر نصف او و طلق مخلوب بقدر نصف زهره کاد و بقدر ربع و با
 شیر تازه در دیگ خمیر گرفته بچونانند تا امتزاج یابد ضما و مسهل بر معده و تهیگا ضما و نمایند زهره کاد و
 غسل در روغن زیتون و شحم بزنج با السویه ضما و مسهل بر معده و تهیگا ضما و نمایند زهره کاد و بقدر ربع و با
 ضما و کنند قی و در و بر نان اطلاق نمایند و بر پشت زها و در حیض کنند بزرگ کابلی متشعر عصاره قارالحمار مکمل
 ران سفید مرد اسنج مکمل ۴۰ پیله ۴۰ زیتون ۴۰ ضما و قیراط جهت درم صدمات حاره بغایت نافع
 است پوست انار محرق مطبوخ در سکه سهاقی العالم با السویه کل از منی کبشیر نصف کی کافور بقدر احتیاج
 در روغن گل ضما و نمایند ضما و متحصصل حاره و تقرس بغایت از نموده است صندلین اکلیل الکمل مکمل ۱۰۰
 شیاق ماسیاهل اقا قی ۲ درم زعفران ام ایون ۵ و نافع او نیمل ضما و قیصری غور سس جهت
 راضف و ضعف جگر و معده و رحم و غیر ان زعفران طلب موتم ۴ زعفران پیرادک و مرغابی مکمل ۱۰ صبر سائیده
 ازرق اشک مصطکی مکمل ضما و اسهال حار و زرد و تقویه معده و جگر کولک کنان بکسفات نامیده
 نگوشت انور اگر نبات دشخ زرد بدل کنند برک مورد تخم مورد مکمل ۴۰ اقا قی عصف و حفض سهاقی

جادیس بوداده ز غوان مصطکی مکه ۳۱ کافور نیم ل باب مورد و برشند ضما و چته اسهال بار د
 تقویه بکرمه مده کک ه قطع اذ خوشتر سرحد مکه ۳۱ شب یا فی دم الاوین ماشو ده پوست ترخ بجا
 مرصاف کنه ر مکه ۳۱ باب مورد و برشند و هرگاه چته تقویه مده و دیگر استقوا نمایند و بی اسهال نهفتل برکنند
 و سجا آب مورد بار و غن گل ضما نمایند ضما و چته طحالی و اورام صلبه انجیر زرد و متورگه گان ادرخ و باقلا تر
 تخم کنان بالسویه راشن مقل جله بریک نصف کی سنبل الطیب کلیل بابونه مکه ربع کی با سرکه ضما نمایند ضما
 حاسن منقل از شفا الاسقام و در قطع اسهال میربت جادیس ۳۱ کنه ر گسرخ برگ مورد و کک
 از هر یک ۱۰ ال آر د جو ۵ م باب به پالطخ او برشند و ضما نمایند ضما و محلول صلابات خصوصاً انبیا
 و تعقد عصب گل خطمی رسته خطمی کجده تخم کنان فرو جلیه هر چه بر یک پنج پتال متورگه که چک زو فای رطب
 بریک ده مورد زرد مقل از رزق را هر یک نهفتل در چهار مقل و نه بار و غن کجده گدشته ادویه را مخلوط
 کنند و دیگر مضمضه نمایند ضما و جالی چته قوبا و انار سفید است و میربت قردمانا مومین آرند و سرکه
 نر مکه ۱۴ اصل السوس گرگ و مکه ۵ م با سرکه و امثال آن سبب بر عضوی بمیاه حاله برشند ضما و
 قوبا از جربات و الد تقویه چته قوبا و سغه یا سبب و جرب از موده است گوگرد ۱۰ صغری ۵ ل دینه نازه ۱۵
 در حمام د بعد از حمام بد و ساعه ضما نمایند ضما و ایضا از جربات و الد مرحوم است چته شقاق از موده است
 زین جربیه بالسویه با غلظ سیاه بماند و دست را نر و یک اتش بدارند ضما و چته سغه و جرب نباشند
 است سفال تور و دوز و تک جزوی با سرکه طلا کنند ضما و چته شقاق خرمن جمیع حیوان بعید لیت ه
 مردار سنگ ساییده را با دودم روغن زیتون بچوشانند تا مثل قطران شود سوم قه اخاضه نمایند و طبع دهند تا
 غلظ گردد و بقوام زفت رسد شقاق را باب گرم نرم کرده دوا می اند کور را گرم کرده در شقاق چکانند ضما
 چته رف و خرس اقا قیاضض گل ارمنی نشاسته مامیتا صندل سفید بالسویه افون خرس کی بالغاب بر قوبا
 و سرکه نمایند ضما و چته رف نایل و قوبا مقل را باب ساییده بماند در روز زایل کند ضما و نایل از جربات
 و الد منقور راشن مقل مکه ۳۱ بکوب کرده بکشیانه روز در سرکه گیر چنانیده پس حل کنند و گل خطمی ۳۱ تخم
 تخم کنان بابونه نهفتل مکه ال اضاف نموده استقال نمایند و باید نیم گرم باشد ضما و چته تقویه مده اطفال دیگر
 آن بنایه موثر است و رف اسهال میکند لادن کوقیه اقا قیاسم ل بار و غن سوسن ۲۵ در خلای مده اسهال
 کنند ضما و خضریه و سقطه سنبل الطیب معاش برگ مورد و ماش بر گسرخ بالسویه بار و غن گل سیاه
 زرده تخم مرغ که فقر البه در و در حل کرده باشند برشند ضما و دیگر ایضا چته خضریه و جبر کسر از موده است
 معاش گل ارمنی جبر زرد و گسرخ عدس سیاه مامیتا فلفل برگ خاضندل باب مورد و مطبوخ ضما نمایند ضما

ضماد حاکس خفیف مدتش بر پوست انار برگ مورد یا سرکه برشته بر پشت زرد و کرم ضا نمایند ضماد
 نفوس نهایت جربت در زنجشک گل خطمی نر قطونا آرد جو سوزنجان یا سوسیه باز رده تخم مرغ در روغن گل
 ضما نمایند و اگر قدری زعفران و ایفون اضافه کنند اثرش بر قیر منیر و ضما طحال از عین ابن اسحاق
 از موده است انحر زرد قهوه ریجاه لکیشمانه روز در سرکه خیساییده در اوان حل کنند و قسط بحری ۴۰ م مغز
 بلخ ۱۰ اینج کبر ۲۱ اشته سداب خشک پوره ارمنی ۳۰ اضافه نموده در خلای مده استمانا نمایند ضماد و قسط
 انزروت اتفاقا و ساق انور یک ال در قشیشا کبریت مقطایس سونقه شب یانی کند در صان هر یک ال در صان
 جوز اسر و در یک ۱۰ با موم ۲۰ ال در روغن مورد ۴۰ ال برشته لذا ق الصدفین جبهه در سر بر باج
 کرباس که بقدر در می باشد که آتش بر شریان صدفین بنیدند تخم کاسنی تخم کاهو در صان هر یک ۲۱ خفیف
 ۳۰ ال ایفون او نیم ال با لعاب نر قطونا یا بر شنه ضماد برگ غاب رانغ اقسام صلع است و ضماد
 برگ گردگان و برگ خنار انغ شقیقه و صلع بارد است ضماد منوم که رنغ بخوابی کند از جرات و اندک
 ایفون تخم کاهو بر رانج پنجه لعل یا سوسیه یا بی که خنخاشش در ان ریخته باشند استمانا نمایند ضماد و سلیکا
 جبهه در د مفاصل فرمن جربت دارش که کسلیمانی نامند زیر یک ال با هم ساییده باب دهن کنند
 سلیکا کشته شود و ده متقال صابون جلیبی در ان حل نموده اضافه نمایند ضماد و بلق جبهه مفاصل
 نارد و دنانج و امراض عصبی جمیع مانع و مفتوح و محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن است و قیر تجر بنود
 ۳۰ ال او دقت ضما و بر هر پاشت و مفصل باعث نجات جمعی گنیز از استرخا و شنج چید سال شده تخم انجر ۲۰
 و زیدان پوره نوشا در زرافه مدحت تخم الحظل علك البطم مکده ال جلیبه و فلفل و دار فلفل عاقر قرحا مکده ۴
 انشق ۴ م قفل قودا نا عود بسان کند در صان را یا پنج زانج استخوان سوزنه اهل جبر زرد انستین سعدا و
 قیون سوزنجان مکده ۲ وین ۱۲ موم ۵ م حب سلاطین ۱۱ ال باروغن سوسن و امثال آن ال بدستور
 مده در نسیم مذکور است قریب دهند و صمغ را در سرکه حل کنند و غسل بقدر سرکه اضافه نمایند ضماد دیگر
 بمفاصل انچه قریب تجر باشد و سکن اذ جلع بارده است و قیر تجر بنوده مغز دانه خردع که بید انجر نامند
 در روغن تازه گاوی غسل هر یک نزدی لای سرکه بوزن غسل بعد از سحی مجموع سرگین خشک گادی ساییده
 یک غلظه ساز و اضافه کرده بکرم استعمال ضماد و مجرب قیر است جبهه شکین ضربان مفاصل و در دسر
 تخم استخوان باج ۱۰ در روغن گل سرخ ۵ زعفران ۴ ضما و مفاصل حار که در دقت
 مکدن کم کنند ایفون زعفران یا سوسیه یا شیر ساییده باروغن گل سرخ ضما کنند قرص تنزوی و کباب
 ده و با شیبای بارده و حاره استمانا نمایند و از جرات قیر است اردو یا زنجشک گل خطمی نر قطونا

سور بخانگیل الملک هر يك ده مثقال خونیان شیان یا شازد جو هر يك پنج مثقال لعل زعفران هر يك
 دو مثقال قرص بازند و استخوان نمایند ضما و مسکن لالا و جلع در تکیکن در د مفاصل حاره و بارده
 موجب تحریک است صلیه یا آب و سرکه با السویه طبع نمایند تا مهر شود و غسل بوزن حله اضافه کرده بخوشانند
 تا غلط گردد و دیگر مضماد نمایند ضما و دیگر جهت مفاصل بارده و بعدیت و عطیثا سوخته را با غسل و سرکه
 بقدر کفایه با السویه سرسته ضما و کنند ضما و دیگر جهت مفاصل بارده و اورام فرسته بنایتیه مفید است
 بوره دین اشق اک آب نذیده با السویه با سرکه و غسل با المناصفه طلا کنند ضما و دیگر در آخر مفاصل
 و نفوس موجب دفع بقایای مواد نماید صر زعفران مرصاف با السویه آب کلم طلا کنند و اگر جرات زیاد
 باشد باب کاسنی ضما و اورام حاره و در دم فزع و کچران و قضیب سایر اعضا از جویات است
 پوست شخاش مسحق را در آب بخوشانند تا مهر شود و بزر قطونا مسح بوزن او در روغن گل سرخ بوزن
 بر دو اضافت کرده استعمال نمایند ضما و قروح ساق خاکستر گاه گندم نیک با سرکه با السویه طلا نمایند
 ضما و جهت اقسام استسقا بنایتیه مفید است سبیل الطیب صر زرد و مکده و مثقال خاکستر سرگین گاو یا
 دانگ سرگین برده و امرو سقر دمانا ایسا قسط نوشتار اشتهایا سلیخه و بسان جیبیان بوره صحرانیک
 ترکی جنینا هر يك پنج مثقال یا بول تر ضما و کنند و قدری آب به شیرین که گرم کرده باشند در اقام تبیح موجب
 تحیر و بعدیت ضما و بوا سیر و شقاق مقعد و ترح آن و اسهال و اسیری و در فحوض سفید
 موم سفید حنظل هر يك خردی کل خطمی مقل هر يك دو جز و روغن گل سرخ پنج جز و بازده تخم مرغ استعمال
 نمایند ضما و دیگر جهت درد و سوزش مقعد کچرا کوبیده با روغن گل و سفیدی تخم مرغ ضما و نمایند و بستر
 زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بستر زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بستر
 سفیداب بر رالنج مکده باز زده تخم مرغ و روغن نقشه استعمال کنند و بستر پیاز را در خاکستر گرم خجسته
 او روغن تازه گادی استعمال نمایند و بستر گل خطمی بونه اکلیل الملک چهار مثقال صلیه تخم کن هر يك
 مثقال عدس بر مجموع یا پنجه باز زده تخم مرغ و روغن نقشه استعمال نمایند جهت گز از بارده و درمهای کوبه
 باد بوا سیر و اعضا بهر سدا از تالیف تحیر و بنایتیه آزموده است و موجب فضل و فایده صلیه و نوش
 سوز بخیل اسور بخان ۱۱ بار و روغن گردگان ۲۰ موم زرده ضما و نمایند ضما و جهت خنایه بارده
 صلیه و حنظل و روغن باب ششتر ضما و نمایند ضما و جهت خنایه که بی حرارتی است
 و جهت سده بنایتیه مؤثر است ف ۱۰ ام حلیت ۱۰۰ م جاد شیر ۴۰ م فزون ۴۰ م مقل ازرق ۴۰ م
 مجموع را در سرکه حل کرده بایست خنیز ضما و نمایند و بعد از سه روز تازه کنند و در هم سور بخان ۱۰

از بخار نباتیه موثر است ضماد بواسیر بار و مفصل دریل مجربت سیرده خرد کوبیده در روغن
 بزرک بچونند تا نصف رسد پس صاف نموده روغن را طلا و سیراضاد کنند فستق
 کشودن خون بواسیر هم فاضل نموده اند تخم بجزیرم موثر است سرگین کبوتر قند باز هرگاه فستق کوبیده پنج
 عدد در این ساعت استعمال کنند و هرگاه فستق کوبیده را بار و روغن گل اوده کنند رفع سوزش نماید
 ضماد جهت درم سیر که از حراره باشد از مویات و الد مغفور برگ درخت کزرا کوبیده با آب و جود و سرکه
 استعمال نمایند و بدستور سوس کندم را که در سرکه بنجه نهدی با آن آغشته ضماد نمایند ضماد جهت درم
 جگر بار و در سیر از مویات قاپوس است میوه موم مصطلکی حما زعفران با بونج اکلیل الملک هر یک چهار
 مثقال صبر زرد و روماس از مویات انشیر بنوع سوسن و شراب یا سرکه ضماد نمایند ضماد دیگر
 جهت درم جگر و معده بار و دکلین صلابات و در دینیه فرمن مجرب زوقای طباب یا پیه اردک و پیه مرغ
 هر یک ده مثقال حنظل حنطه حکرم ضماد نمایند ضماد جهت درم انشیر تخم کشف را با بونج آن را زبانه سیاه
 با کلاب و سرکه ضماد نمایند و بدستور گل خطمی از جوار و با قلا را بهر آنچه باز رده تخم مرغ و قدری صبر زرد
 طلا کنند و هرگاه درم مخمرب باشد زیره کرمانی موثر است سیاه بار و روغن زرد و در مویات هم جود و سرکه ضماد
 دیگر ایضا جهت خزان مجربت زنجیر برگ خنابید زرد و عقیق مرده در سنگ آله مقشر سرکه مکدی بزی ضماد
 جهت جراح است و بنی و ناسور الا فستق که حلوه نامند نبات از موده است منتر تخم هند و آنه منتر تخم که و مکدی
 تو بای کرمانی مقبول صبر زرد و مکدی بجز و بار و روغن تازه استعمال کنند ایضا جهت حلوه مجرب است بنی
 و در سنگ مقبول هم قطعی سوخته با شراب و روغن مورد استعمال کنند و بدستور آب انار
 و یا انار رسیده را در طرف مسن بچونند تا غلیظ شود استعمال نمایند ضماد جهت کجلی از موده است
 سر را تراشیده و کنگ سبزه و شمش سوخته و جوسوخته را با السویه بپاشند ضماد و بهق و بر ص از مویات
 قیصر است و از جمله اسرار و در پنج برص حیوانات که الگویند تخلف نمیکند و در رویانید آن مودار التلیل و در
 الحیمه سیرج الاثر است و نباتیه حار و سیرج النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید گذشت و بعد از شستن
 آن از حنظلین جهت رفع حدت و سوزش آن طلا کنند و بر اعضائی نیست طلا و او جانز نیست و هرگاه بیکان صبر
 انشیر آن مثلاً باشد یکبار بر همه اعضا ضماد نمایند بلکه بر موضع بعضی و در بعضی هم ضماد شود بعد از آنکه
 بن بزم مناسب علاج کنند سیاه بجز و صندل سفید سوده پنج خرد و آب شسته استعمال نمایند
 صندل سیاهانی خمیر یا بار و جود کنگه قسط از روت بهتر است و خیر تجربه نموده و صندل جهت
 نهضت ضماد و دیگر جهت بهر

دهند و باب گرم ضما و نمایند ضما و سرطان متفرج و جرب حار و حار و ارام حار و جرب
 و منع تریه و پنهان و سبب را باب کاسنی بایند تا غلیظ شود و در غن کل بار و غن با و ارام بالسویه ضما و نمایند و اگر
 بایست خنرواب بارتنگ بایند بیاغ است ضما و جرب بنایت از موده است تخم رباس ۲۰ ل متوزر
 که غن باشد زیتون هر یک ۲ با سر که بایند بار و غن کج در حمام طلا کنند آتش میدن طبع بزرگ غناب بقدر نیم
 بطل با قدری شکر تا بجز در چشمه رخ خارش بدن جرب است ضما و دیگر در اینجا جرب و حکم بنایت مفید
 است انار ترش با پوست ریزه کرده چند ان بجوشانند که مضمحل گردد پس بکوبند
 تا دانه و پوست یکسان شود و در حمام طلا کنند و هرگاه از ماده سوداوی و صفراوی باشد و با جدت غلظت
 منزه دانه گردد و دهند و انرا با شیر و تخم ان ساینده طلا کنند ضما و جبهه خنق و کل ورم حار از جرب با قوت و غن
 و خنار را باغ است اگر دو چوب خنیر و سرکه و هرگاه که در بزرگ از بطن و صفرا باشد و گندم با آب خنیر بنیت مفید
 است ضما و فلوک خنار بنیت بار و غن با و ارام جبهه اکثر اوجله و اوارم جرب و بدست طلا کردن عمل با شیر
 و بدستور با حله از جمله مسکنات و جرب بارده است و محمل مراد و ضما و سفیداب قلعی با شیر تازه و طلا بنیت
 با سرکه و در سنگین اوارم حار و با قفس از موده است ضما و جبهه جرب جرب که اگر در زان سفید مازوی نیم
 سوخته بکشد و فضل ز جلیل سفیداب قلعی بکشد ال مرد و سنگ به بار و غن از بلی ملک ضما و نمایند ضما و
 است با جبهه جرب و حکم جرب سنگی بلیزد و مردار سنگ سفیداب قلعی بالسویه بار و غن کل و غن
 بنیت ضما و نمایند ضما و جبهه سفیداب و قوبا و انشال ان که با خارش و سوزش باشد و در
 و فیه زایل میکند و از خنیر حقیق است و جرب متفرج گردد و اول قویای مفصول ال شریف ال
 با شیر تازه و شویید ضما و نمایند ضما و منفع و مل و سایر اوارم اکلیل الملک حله تخم ان دانه تریه
 سبب گین بکوبند و گندم بالسویه بار و غن کج در حمام طلا کنند و شیر بنیت طلا کنند
 و بدستور بنیت موثر است ضما و جبهه کشودن و مل از جرب با قوت و دانه تریه را حل کوبید و بنیت
 بپیراجع را در آب بر روی آتش گذاشته بخواب سازند و بنیم طلا کنند و چون بزرگ شود با آب و بنیت
 بر دل بندند تا قوت تریه و مسکن و جبهه و منفع قویست ضما و جبهه رعان مدس متفرج شیان با نیت
 خنیر از جویون گل ارمنی هر یک خردی کافور نیم خرباب مورد و انشال ان طلا کنند ضما و جبهه رافع
 از حیض از موده است پوست انار ساق گلنا جفت بلوط زان کند ز زیره کرمی تخم مورد و باب طلا
 نون سفید ملک را که ز مود نمایند و مستعمل ز گرگ است با سفیداب تخم مرغ بر کوبند و بنیت ز طلا نمایند
 است ضما و جبهه رافع احتباس بول کل کافور که عصار باشد و شیر بنیت تخم او شور و اضافا

اب و اگر گفته بر عضو بریزند و بر م او را به بندند و عضو را به بخار آن بدارند و پاشویه منشی از دست که
 سببه اما ماده و تقریب معمولت و نظرات مطب و محله و رادعه و منضج و معرق میباشد و هر یک را ادویه
 آن معلوم است و رجه اختصاص عضو قوم میکرد و نظول جهت ترتیب اعضا و رفع نجوای و صدأ
 حاره نقشه برگ بید نیلوفریازی و جوینا ترکد و سی تازه در آب طبع دهند تا مهر گردد و عضو را به بخار
 او داشته با آب و عضو را بشویند و نقل او را بماند نظول جهت تحلیل مواد بارده و تقویت اعضا بر بخار
 گل بابونه انستین روغز پنجه شل اسطوخودوس شکطرا میخ عصاف حاشا جده خشک ابل فطر اسالیون
 شحم الحنظل جوز السرو و کامفیطوس و از ششمان سوسنر بودند بدستور معلوم نظول کنند و اگر مجموع یافت
 نشود بعضی گفتا جائز است و در پاشویه باد و بر طبع هرگاه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند اعانه
 بر تقریب میکند قطورات عبارت از چربیت که بر عضوی بچکانند و در عرف اطباء مخصوص است بخشم و گوش
 و ادویه عین یاقا مهاند گوشه پس قطوری که اختصاص گوشش دارد در اینجا قوم میکند و قطور جهت
 دوی و طین بنایت نافع است منقول از معالجات بقراطی چند بیدستر نظرون که بوره شیر خشک خرب
 سیاه با سوسن و در سر که حل کرده و گوشش بچکانند و باید که نیگرم باشد قطور ایضا جهت دوی و سده
 از اجتماع چرک و طین نافع و مسمی قوی خرب است خرب سفید ۲ بوره سرخ ۵ زعفران ۳ با سرکه قرص
 بسازند با دهان مناسبه چکانند قطور و دیگر که رفع آن عذنه بوره در ساعت کند صر صیاه را
 و رگوزه سفالین سوزاننده خاکستر از ابابول گاد و بول خوک بچکانند و صر صر را ملقبه اصفهانی ریخته و لفته و نیم
 و نگانی چیک نامند و آن حیوانیت کوچک سبیه بنج قطور و دیگر از جربا تیر عطاء و سد جد فقیر گرانست
 و کری و دوی و طین ۲ و الگ بوره از منشی شحم الحنظل چند بیدستر مکنیم ل را و اند مد حرج نیم شقال
 عصاره انستین نیم ل و فون و الگ قسطلج و الگ بازهره گاد و سرشته بروغن بادام تلخ حل کرده بچکانند
 چکانند و الدقیق در آن تصرف بدستوری که در فوق بر یک قید نموده و مجرب دانسته اند قطور و دیگر
 جهت کری که دفته واقع شود طبع انستین بازهره گاد و استعمال کنند و زهره سلخات که سنگدشت باشد
 بار و غن بابونه بنایت نافع است و چکانیدن و قطره از نظرون که بنقط یا بروغن قسطلج حل کرده باشند صبح و
 مداومت نمایند جهت جمع در گوشش و مواد بارده مجرب است قطور و دیگر جهت حیوانی که در گوشش بود و نظرون
 اناب فودنج یا آب برگ شفا ل و حنوده نیگرم بچکانند قطور جهت اخراج کرمهای متولد و در گوشش شیر آب
 ۳ روغن گل سرخ ۲ سفیدی تخم مرغ ۲ عد دیشی اغشته در گوشش نیگرم کرده بگذارند و ساعتی بماند چنان
 که فواید بر روی آن رتبه قطور جهت در گوشش که از جراثیم باشد بخور و روغن گل سرخ را با سرکه

و مواد بارده نافع است و دفع مواد بعبطه میکند گذشتن سفید خند زول سبز زراوند طویل معود
و مجموع چون نرم ساینده بر پر مرغ مالیده در بینی کشند باعث عطسه میگردد و عطش دیگر جنبه فایده و دفع
و امراض دماغی صبر زرد خرب سفید فوشا در غر زنجوش پوره از منی شیطرح هندی مشکاب اسویه
نماید خلطه بجهت تقویت دل و دماغ حار کلاب اسر که کافور مکمل را دروغ نبشت ه آب سبب و طرف
بسرنگی کرده بموید خلطه دیگر جنبه منع صعود بخارات بدماغ و سیام حاره و اختلاط عقل
نافع است آب شیر آب برگ بید سرکه روغن گل صندل سفید بدستور نخل نماید خلطه دیگر جنبه صفت
دل و مواد بارده در نفل کباب سینه مشک مکمل با کلاب و عرق بید مشک یا عرق بهار نخل کند نشوق
جنبه تقویت دل و دفع غشی و خفقان آب مورد صندل سفید کافور کلاب سرکه و عود استنشاق نماید نشوق
جنبه جراحه بینی و چرک آن بودینه خشک نرم ساینده با شراب استنشاق کند و جنبه پاک کردن چرک قدر
انزروت اضافه نماید نشوق جنبه رفع بدبوی شامه و سده مصفات و تحلیل مواد مخمجه و دفع سده
خیشوم منقول از کفایت بنیل صبر زرد در نفل یا آب بودینه یا آب مورد در سرشته در بینی گذارند بخور جنبه
تقویت دل و دماغ خن لبان پوست بیدون ترنج ساینده با کلاب مخلوط کرده در جوف به وسیله گذارند
در اتش نرم بسوزانند بخور جنبه صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغ از مجربات است آجر آب بید
خند عود و رادر اتش سرخ کرده در شراب انداخته سر اینجای آن بدارند و اگر ماده دماغی بسیار غلیظ باشد
سجای شراب آب کنند و بدستور آب مخموج بسر که نیز جانراست بخور جنبه زکام سیاه دانه را بر روی
سنگ قفقه ریخته و دوا و استنشاق نماید و جنبه جیس کردن ماده زکام که قطع سیلان رطوبات کند بخور
سندروس مجربست بخور جنبه نقل سامه و دوی و طینن و ریلح بنایت نافع است فر زنجوش سراب
افشین شیش ارمنی صقر اهل بابونج اکلیل الکافور بنفشه نیلوفر با اسویه بار و روغن زیتون سرشته چهار ساق
جو رشته و در ظرف لوله دار کرده لوله طرف را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود
بخور جنبه ساقط کردن دانه های بواسیر آزموده است گوگرد بلاد اصل السوسنج کبر برگ مورد
اسویه بار و روغن زیتون سرشته چهار ساقته و خنده نماید و در آب برگ مورد و بنفشه و زنجوش سرجه
استباس حیض شحم الخطل نشویند کشش میوه ملک البطم بر کینه خردی غیر آتش نیم خرد و مشک غفران مکمل
روغن زیتون سرشته قدر فندق را در اتش انداخته و دود او را بر هم برسانند و باید که آتش آن لوله
باشد که از آن لوله دود بر هم رفته پراگنده نشود بخور جنبه اختناق جسم و عسر ولادت بسیار
مخلط تنه جاد شیر گوگرد و اسویه باز بره گاو سرشته بدستور بخور کنند بخور جنبه درد

دند ان و مواد ترله پوست خشن مشرب غلبه قلب گل با بون با سوسیه بخت نند و سر را به بخار او بداند تا غرق
 بر جبین ظاهر گردد و باب یازدهم در حقنهای و قائل و فرجات و حملات حقیقه عبارتست از
 استرسال مایعات بمایستقیم و رحم و قند استرسال جاندار است بر دوده مذوره و در غن شافنامند
 و فرجات آنچه زمان از او دید و در قبل و در حسم بر دارند و حمل اعم از فرجه و احتمال در قبل و در برکت
 و واضح حقیقه توطا است و الحقیقه باید از قبل جلو باشد بیست یک و دوشته که طرف دیگر که بیست کرد و بیست
 و از بی لوله بر طرف باریک وصل نمایند که از اجرب کرده و در مقعد کنند و آب حقیقه را در کوب کرده و در کوب
 بهم آورده و بفشارند تا آب حقیقه برود و بار و باید که حقیقه کننده بر روی بخوابد تا آب حقیقه با مواد علیا تواند رسید
 و می باید قدری بر آبی که هر دفعه بریزند زیاده از بجهه متعال نباشد و بعضی را اعتقاد است که کمتر از آن هم جای
 نیست و اکثر اطباء صحت اعضای یکبار را شرط دانسته اند و مراعات آب ادویه لازم است چه غلیظ باعث تحریک
 و ترقه میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار و فساد میشود و بارده مولد زایل و حاره صورت غشی و کوبه است
 و منافع حقیقه بسیار است از آنجمله جاذب مواد مرقه و مایع و اعضای عالیه است و دفع سده امعاء و افرام
 قوی و در قایل مسهل شرط است که طول او بقدر انگشت میان انگشت باشد و فرجات زیاده از قدر بقدر یک
 بند انگشت نباشد و چون آب حقیقه برنگردد و تدبیر گرفت که نصف قدر اول بریزند تا آب اول را دفع کنند و قبل
 از حقیقه آب ادویه یا دهان مناسبه و آب گرم حقیقه کنند حقیقه چنان برودت باشد و کرده و منانه و مسهل است
 حقیقه الی ان روغن بادام روغن گردگان روغن بزرجمهر یک الی روغن زیتون و الی آب یوزن و روغن
 بخت نند تا آب حقیقه شود و در قبل و در حسم جاذب حقیقه کنند و هرگاه برودت غالب باشد روغن فزنجاری
 و زیتون اضافه نمایند حقیقه چنانچه تمام و صحت بنیات مفید است سفیداب قطعی کاغذ سوخته صندل عربی و یک ال
 و زده تخم خجسته سه عدد و آب برگ بارتنگ مطبوع جو قشر بریده کرده بر روغن گل سرخ بر یک اول هرگاه به آن تخم خجسته
 باشد روغن و بیه را نباید کرد و گل سرخ افق دارد و گلناره افضل مطبوع کنند حقیقه چنانچه قوی و منق
 الصناعات غایب ۳۰ سپستان ۳۰ منوینقی اصله تخم کتان ۵ سبوس گندم سه گل خطمی سه قطره
 تخم را زان به برگ چقدره عدد در چهار صد متعال آب بخت نند تا ثلث باشد و صلی منوره با چهل متعال را با
 ل شکر ترش دوره ارشی الکام که از اطباء می خوانند و آن می سرکه و شیرینی می باشد روغن کتان
 حقیقه نماید حقیقه لینه که در امراض حاره استعمال نمایند غایب ۳۰ دانه سپستان ۳۰ دانه بخت
 ال کل خطمی ال سبوس گندم خشک اکلیل الملک مکده ال انجیر زرد عدد در صد متعال آب بخت نند
 و چهل دانه متعال را با سبوس گل سرخ و روغن بادام استعمال حقیقه نمایند و اگر تیرید بیشتر لازم باشد

نبر قوطنا ۱۰ اور وغن تخم کدو اب لبالب اضاف نمایند حقه چته برودت رحم و احتباس حقیض یافت
 اشق ۳ مقل سکنج ۳ جاد شیراجند تخم کرنس ۲۰ ناسخواه ۲ رازیانه ۲ سیسیایوس ۲ بابونه ۲ جلد ۲ سنبل
 باب و شیر تازه مکده ۴۰ چوت نند نامصف رسد و چهل متقال اورا بار وغن تازه گادی و غسل کف کرده مکده ۵
 روغن کنجد ۲۰ در قیل حقه نمایند و نامکن باشد امساک کنند که آب حقه زود دفع نشود حقه چته در و غل
 و عرق السرا و امثال آن نافع است جلد ۴۰ بادام تلخ مفردانه بیداجیر تخم گمان مکده ۴۰ بابونه ۵ ل شبت
 ۵ حب الفار ۵ ل خلک ۲ سور بخان خربق سفید فطوریون مکده ۲ ل اشق جاد شیر تخم غل مقل مکده ۴۰ تخم
 کرنس ۵ تخم شبت ۴ اسداب ۴ ال ابخیر زرد ۱۰ عدد و غلب ۲۰ سپستان ۲۰ بید از طبع نیم طل را بار وغن
 گا و در وغن خیری حقه نمایند حقه چته زده امثال نافع و بنایه قابض است برنج ۵ عدد سس مقلش ۱۰ آرد جو
 بوداده ۱۰ انگار ۵ حقت البلوط ۲ پوست انار ترش ۵ در و غل آب بجوت نند تا مهر شود و سی متقال
 اورا با سفید آب گل قرسی صمغ عربی فاقیادم الاخوین عصاره چته اتیس یک یک ل کاغذ سوخته یک متقال نیم
 زرده تخم مرغ چته دو عدد روغن گل سرخ حقه نمایند حقه زرد رخ چته زرد و اسهال و تخمین با و چته قوه
 امعا جوب قد است نان یکسما سوخته زرد رخ سرخ و زرد مکده ۱۰ ار سخت ۱۰ شنبلیلی ناز و مکده ۱۰ اسنگ لک
 آب ندیده ۱۰ افیون ۵ افاقیا ۴ بلوط ۴ صمغ عربی ۴ دم الاخوین ۴ با آب مورد سرشته قرص مبارز مکده ۱۰
 اورا با آب برنج مطبوخ ۳۰ ل و روغن گل سرخ حقه نمایند حقه چته فیر غس و امراض و ماغی تخم غل
 قوطم ۵ تخم انجیر ۳ فودنج ۵ پوست پنج کبر چوتانیده بار وغن زیتون ۵ حقه نمایند حقه حاره چته بلخ
 و لقه و شیر غس و امثال آن شبت بابونج و زرد رخ سرخ ۳ ل قوطم تخم گمان برگ چته رسوس گندم تخم غل دانه
 بید ابخیر فطوریون و قیق از هر یک یک کف ابخیر زرد ۱۰ عدد و چوتانیده با غسل ۴ ل و روغن زیتون ۴ ل
 آبکار ۴ ل که اطباء می گویند و او غیر ابکار شهر است که با سر که تریب میدهند حقه نمایند حقه چته عرق
 السرا و امثال آن که بید از حقه مسهل بایده حقه نمود و هر چند امساک آن شود بهتر است چند بید ستر ۲ مقل
 میحه ۲ جاد شیر ۲ فزیون اباز زرد و متقال اورا در وغن قسط ۵ متقال و امثال آن حل کرده حقه نمایند
 حقه چته نصیح ورم کرده و اورا در رحم صلب بنایه نافع است لعاب خطمی العاج گمان اما و شیر لعاب صلب
 مکده ۱۰ روغن کنجد ۱۰ ل استخوان نمایند صفت حقه چته اسهال صفراوی و گران که با آب و سده باشد با جربا
 شیر است خبازی ۲ تفقه ۵ نیلوف ۲ جوفتر سپستان مکده ۲۰ عدد و غلب الشلب ۵ پوست بلیله زرد تخم کدو
 که کرده چوتانیده و مخلوب کرده با لعاب نبر قوطنا و ده متقال روغن تخم کدو ۴ ل شیر خشک ده حقه
 ابخیر از بعضی طبایع که گراست که مسهل و حقه جایز نیست اصل ندارد و چه عود و فوہات مجاری غرق

ضعیف جاریست نه در افضیه و در شرح اسباب در علاج سرسام صغری اذخال بلبلجات در حقه آن مذکور است
 حقه معتدله که در اکثر امراض یافت فرط اعصاب ۳۰ عدد و سیستان ۳۰ عدد و بقشه ۳۰ عدد و غلبه ال
 خبازی ۲۱ جو مقشر ال برگ چندر ۱۰ عدد و سیوس گندم ۵ ل جو شاییده با فلوکس بنیاز شیره ال روغن بادام
 ال بوره ارمی ال ترنجبین ۱۰ بطریق معلوم حقه نمایند قائل و شیان فیلد لینه خطی و بوره بالسویه
 نرم سائیده از هر یک گزاریده باشکرسنج که بقوام آورده باشند بر شنه شانهها بطریق معلوم سازند و اگر
 بجای شکر ترنجبین کنند و فعل قویتر است فیلد و دیگر که قویتر است بقفه و خطی مکه ۲ ل مکه ایدستور
 فیلد سازند و اگر قویتر خواهد شخم الحظ و زهره گاو و بوره بقدر احتیاج اضاف کنند در پهای حاره اذخال
 ادویه مذکور جایز نیست چون فلوکس خیار شیره ابابره بنجین یا شکر سنج بقوام آورند محموده شوی و بوره و
 حظل و امثال آن اضاف کنند بسیار فوکل شود و دیگر که شیان فیلد لینه خطی و بوره بالسویه با و نباشد از هر یک
 اینها صاف کنند زعفران یا سریش یا شکر سنج یا یک یا سازند و در میان و سیاه گداز که سیاه بیرون تعد باشد
 شیان که در قطع خون مقه مجرب خواهد بود اسیر یا اسهال باشد یا خون صرف و صاف اقا قیاب الریح
 صغری برینج بوداده بالسویه آب مورد سرشته شیان سازند شیان فیلد لینه خطی و بوره بالسویه با و نباشد از هر یک
 سداب زیره ناخواه بوره ارمی بالسویه با عمل سرشته شیان سازند با الوده حمل نمایند شیان
 حقه اخراج گرم مقه که دوا الحظ نامند مجرب شخم الحظ افستین مویر منقعی نرم کو بیده بار و غن ترنجبین
 شیان سازند شیان حقه ال اوج در بنایه از دوده بوره شخم الحظ مورد خان محموده سائیده بوزن مجرب شکر
 سرخ سرشته شیان سازند فیلد که جذب از غن بدن نماید و محلل ریل و مسکن درد و رک و عرق الساب
 سنکلی هم تخم خبازی ۲ غاریقون ۲ بسفاج ۲ تربد ۲ شخم الحظ ۲ سرگین موش ۲ بوره نمک هندی ۲
 با عمل یا بنجیر حقه فیلد سازند و فرجه حقه قطع کردن خون بواسیر مجرب قدامت ششم کو سفدر افیلد
 ساخته روز و سه روز که بگذارد پس بر ل قف را که بک دورق الحظال گویند نرم سائیده بران فیلد یا
 حمل کنند فیلد و دیگر که در قطع خون بواسیر اکثر اطباء مجرب دانسته اند اقماع باد بخان که بفارسی
 باد بخان نامند با مثل آن با دایم تخم نرم کو بیده حمل نمایند حصول حقه کشودن خون بواسیر هر گاه
 باعث نعت گردد اول مقه را بر روغن تخم زرد الو و مغرسان گاو و روغن کوهان شکر با قدری مقدار
 و لته را به ان الوده بردارند پس عطسیا قه نیم ل شخم الحظ را نیم ل باز بزه گاو سرشته حمل نمایند
 بسبب تنه ای ادویه خروخ مقه و بوج بهر سدر روغن گل و مونیز و سرگین کو بر تر و زهره گاو
 فیلد حقه برنق حقه ال و قطع چرک آن بنایه نافع و از مخمرات قیارات و بنایه مجرب و

جهت نواصیر بعدیست چون فیکند در سوراخهای نواصیر گذارند و در باغی سوراخ اکله نیز اشاره باین نوشته شده
 است و از اسراری میرواند بود و جبر زرد و قویای مغسول و مردار سنگ مغسول و قلعی مغسول و گلاب را کل
 از منی ۲ که وی سوخته اموی سوخته اکله افیون نیم ل نرم ساییده از حریر گذارند و بآب کثیر اسرشته
 فیکند ای بار یک ساخته در سوراخ نقیب بگذارند و فرزند جرات فرزند بهبه محل مجربست و باید بعد از حیض سه
 شبانه روز متصل بردارند زهره خرگوش و سرگی و دوسل بر یک نیم مثقال فرزند ساخته استخوانها میند
 فرزند چه محل منقول از این سراغیون که دالمه حقیر مجرب دانسته و عنان حماسه بنیل الطیب الکلیل الملک بر یک
 سه و نیم سانج قدما ناهریک اوقیه پیه اردک زرده تخم مرغ مکده و اوقیه روغن نارودین نیم اوقیه بآله کبود
 سه روز محمول نمایند و هر روز در شب تازه کنند و هر روز نیم مثقال اشاره علاج را با مثل نباتات و شاد و نباتات
 فرزند چه جهت کشودن حیض مجربست سداب ۳ مرصاف اهل رازیانه تخم مرد و بازهره گاو فرزند سازند
 فرزند چه جهت کشودن حیض منقول از یوحنا که حیض مجربست سه سال را در آورده مرصاف ۴ پودینه کوهی
 مونیزه منقی ۵ سداب خشک ۱ اهل ۸ زهره گاو بقدر سرشتن فرزند استخوانها میند فرزند چه جهت اخراج
 جنین زنده و مرده و شیمه و عرلات و عذر رجانی میند مجربست و قاتل جنین زنده و مرده و جادو شیر خور
 مر با السویه بازهره گاو و سرشته فرزند سازند فرزند چه جهت اخراج فرزند منقول از فریون را نرم
 ساییده به پیه اوده استخوانها میند فرزند چه جهت کشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده و بنایه مجربست
 و موش و است عصاره قنار الحار بقدر قنار را بازهره گاو وصل کرده بآله کبود بردارند فرزند که در غایه
 جذب و تنقیه است جهت اخراج جنین و شیمه بعدیست و منقول از زنده که عصاره قنار الحار را با شیمه الحنظل
 مازر یون شش بخوریم نیم مثقال با عمل فرزند سازند و این قاتل جنین است فرزند چه جهت تحلیل و ادغام صلبه
 سوم سه پیه اردک ۳ پیه مرغ ۳ مقل ازرق ۳ خطمی ۱۸ تخم کتان ۱۸ با عمل یا با نفوس خیال نیز برینند
 فرزند چه جهت قطع نمودن حیض مجربست صنم عربی اکافورا گلنار سه شنبه تازه ۱۸ بآله محمول نمایند فرزند چه
 جهت انقباض رحم مجربست مرد کثیر گل خطمی بالسویه در شیر بخیه بآله محمول کنند که در قطع خون حیض عدیل ندارد
 و منقول از جامع شب یانی نیم برابر البج دانگ افیون نیم فرزند که در قطع خون حیض بنایه موش است مردار
 ران گلنار گل ارمنی گل مخوم سه مر با السویه فرزند سازند فرزند که اعانت بر حمل نمایند و بسیار موش است
 صاف ۴ ایر ۳ سرگی و خرگوش ۲ و محمول زهره خرگوش از مجرب است فرزند چه جهت قطع خون حیض
 که قروح و عفونت و رطوبات ساند رحم گلنار شب یانی سه مر کاغذ سوخته زیره کرمانی که در سه که
 ده باشند بالسویه یا آب برگ بید یا آب کشنیر یا آب زرد مطبوخ بشیند فرزند که در قطع خون

اثر دارد و هرگاه مجموع این دو به هم نرسد بعضی زان کافیت و بدستور او به رافع این علت که مذکور
 شد بعضی از ان کافیت **باشنزد و هم در خضاب و غیره** که مخصوص آن مری مثل
 خضبات آنچه مری را دوازده قوی کند و آنچه ستر و امثال آن بدانند اطباء در باب او این خضابیه اختلاط نموده
 اند اکثر اعتقاد آنست که هفت یا نه ایصال قوه صافیه است و بعضی اعتقاد آنست که خضاباتی که در فعل او
 بقای نر چند ماه باقی باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده اند که بجای نباته دارد که در هیچ وقتی زایل نگردد
 و آنچه به تحقیق اترست آنست که چون تکون بخار بخار و خان غلیظه است هرگاه قوه نافذده قوه صافیه
 خضاب بکشد باشد که تاثیر تمام در طبوبات تحت جلد که ماده بخار و خانیه و تکون موی است و پیوسته و افشای بیاض
 او گردد امکان دارد که بعد از رسیدن موی سیاه تکون نماید و الا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلای و گاهی
 نیکرم زنجیر نماید چاره **خضاب منقول از حکمای هندی و در دست جوگ و ترجیه** با هر
 تصریح شده که عیونیت و میگردد در سن پیری موی سیاه میرد یا نه صد و پنجاه مثقال سرکه انگوری
 مثل او شیر تازه گاوی با هم بچستند تا قریب با نقاد و گرد پس بگذارند تا سر شود و پوست انار و آله متشکر بپزد
 سیاه هر یک سی مثقال کوته و پنجه اضاف نمایند و در شیشه کرده تا سه ماه در سرگین و فنج کشند پس بخورانی
 شسته خضاب کنند **خضاب** دیگر ایض منقول از حکمای هند که بهی اند که تا حقیقت سال اثر او باقی است
 کلاه باد بخان ارشیه وخت انار و توبال نخاس سه پله سیاه امان و سه عدد نخ و سیاه به عدد
 پوست دار که بپزد و پنجه تا سه تا شش سرکه در فنج کشند سیاه سرشته در ظرف آهنی کرده و چوبی بپزد و رتبه
 بپزد و فنج کشند پس ستمها انداخته **خضاب** ایض منقول از حکمای هند که تا شش ماه اثر آن باقی است
 نازجین را سه پله کرده و قهر او را بریزد و آرد و سه پله در سیم او باد و در سیم براده آهن و یکدر هم بپزد و نرم
 گویند در میان باجیل کشند و سوراخ او را بهمان پاره که از او برداشته بودند سد و نمایند بکل حکمت
 اگر فدیگ است و در تنور بگذارند بجزی که بمبو خن نرسد پس روغن که در آن جمع شده باشد استعمال نمایند
خضاب منقول از حادی کبیر که تصریح نموده تا شش ماه اثرش با قیقت و محبوب دانسته اند و سوره تازه
 بسیار بکنین را نیم ساییده و از هر پنجه بازاری هرست مثقال دو مثقال مع اندرانی که مثقال زان سیاه
 آفل کرده با سرکه خمیر کرده در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی قوت استعمال اضافه نموده با آب
 رفته خضاب کشند و ساعتی در حمام بکش نمایند **خضاب** دیگر که بدستور منقول از حادی کبیر که عجیب دانسته
 و بخار برگ و سه راجه لگانه در آفتاب بگذارند پس با سرکه بپزد و تا سه بار بکشد نمایند تا
 بیمار رنگین شود و براده آهن در سرکه کرده در آفتاب بگذارند تا نباتیه سیاه گردد و دوازده قوی ستر را

ساییده در آب چنانکه مکرر در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و در اسنگ و آهک را با مالنا صند نرم ساینند
 در آفتاب بگذارند بعدی که چون سفید مرغ در آن فرو برند موی از سیاه کنده و بعد از آن گوارا در حال در اسنگ
 و آهک پس بگیرند از آب خنک و آب و سمنه و آب مرد اسنگ آهک هر یک جزو در آب ماز و سرکه آهک چنانکه در
 ربع جزو و مجموع را مخلوط نموده بوزن در آورند باز ای هر رطبی که فو دستمال باشد را سخت هل زنج سیاه
 هل ط اندرانی ۲ هل پوست گردگان تازه دهل نرم ساییده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب گذارند و بشیم
 سفید الوده امتحان رنگ او کنند و اگر دانه موئی یا بختی شسته بایر مرغ یا مسواکی یا نانچه بگشت سیاه
 میکند و اگر خواهند چوشتان تا غلیظ گردد و وجهها سازند و در وقت احتیاج آب صاف نموده بایر مرغ طلا کنند و برشت
 موی خضاب دیگر ایضا از حاوی کبر که تا یکماه اثرش با قیبت برگ سداب ماز و آهک صفت الحید و سمنه در
 نر یا سوخته زنج سیاه پوست انار را سخت فرستاد و بلبل سیاه از هر یک پنج مثقال در یک طل سرکه و مثل اور و عن زیتون
 بچوشتانند تا سرکه سوخته در و عن بماند و در و عن نیز قریب نصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز موش
 است خضاب دیگر ایضا از حاوی کبر منقول و متق علیه بجرین است بلبل سیاه صفت الحید و آهک زنج
 ماز و سی سبز یا سوبه یکماه در سرکه چنانکه پس چوشتان تا غلیظ گردد و وجهها ساخته آب استعمال نمایند
 خضاب دیگر منقول از محمد بن ذکریا که تصریح نموده که در غایت قوه دست خشی که در حمام خضاب در آن گذارند
 و سرکه را در دهان گذارند که دندان را سیاه نکند باعث قسوه موی و لوی میگردد و تا ده سال اثرش باقی
 اند خون زنج سیاه که کمتر از یکماه باشد و سرکه را فروخته تا منعقد گردد و در آهک و در کنند و در شفا
 با تخمقال را سخت و تخمقال زنج سیاه و در یک ط اندرانی نرم ساییده از هر یک پنج مثقال در یک طل سرکه و
 را تا که در سرکه که به مدت چهل روز بگذارند اگر زود تر خواهند سرکه روز در سرکه و سرکه روز در سرکه آب
 خضاب منقول از ابن حبل و تجربه رسیده است مرد اسنگ و آهک با شش وزن آن آب چنانکه در
 سر روز در آفتاب بگذارند و بشیم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه نکند صاف نموده بار دیگر مذکور است
 سه سسل اضافه نمایند تا با امتحان رسد پس صاف نموده در و خنک و سمنه یا با و غیر کرده قدری و فضل اضافه
 نمایند و در صفا ساخته استعمال نمایند و بجرین اطباء اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی بنه بکدرم از زنج
 سبز بلخی بنوشند سر سفید ساکن گردد و سیاه میروید و چون در بوسم است و منقرض است تر و خش
 لازم است خضاب منقول از ایلاتی و جامع ادویه و کتب معتبره در تقویت و قسوه موی بکدرم از زنج
 آب موز تازه صد و پنجاه مثقال آب صاف سمنه و پنجاه درهم بچوشتان تا صاف رسد پس صاف نموده با پنجاه
 بچوشتان تا غلیظ و پنجاه درهم و مثل آن خنک و سمنه و ماز و سی سبز یا سوبه یکماه در سرکه که به مدت چهل روز بگذارند اگر زود تر خواهند سرکه روز در سرکه و سرکه روز در سرکه آب

باشند و پنجاه درم صنیع عربی دود درم زان سیاه بچو شانه تا منقذ گردد و در شکاف و قفل معطر ساخته
 استخوانهایند و از ابل تجربه مکرر تهریح یافته و متقدین نیز متعقی که چون هر روز بر دهن زیتون صحرای مدی
 نمایند موی سفید میگردد و بدستور هر روز یکید و بلیله سیاه بناد نمایند و همیشه بلیله سیاه در دهن اندازند
 باعث دوام سواد موی است و آنچه سفید باشد بعد از مداومت یکسال شش دره بلیله سیاه میکند این از بوم
 است و واهی که چون موی سفید را قلع نموده در حال بران فضا و کشته سیاه بر ویاند و از مویات دست
 زهره خطان دل و خون و از نوشت در یکد انگ طلا نمایند و قدر یکچه از زهره اوسوط نمایند و واهی که
 این الد و مجرب دانسته اند میبایند در تاثیر او نموده و از حجاب اسرار شمرده است زهره که بر سیاه و زهره
 غراب سیاه زهره بره سیاه زهره مرغ سیاه با السویه بار دهن کینچه مخلوط نموده بر سر و لبه میبایند و تاثیر شش
 سیاه کردن موی سفید است که ابد سفید نشود و واهی دیگر علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز
 در سر گین آب دهن کنند بر موضع موی مخلوق بماند دیگر موی سفید بر نیاید ایضا حجامه البقر را با
 شکراب بر موضع موی منتهی بر من دار الثعلب بماند موی سفید سیاه بر آید و جربت حنظل و منقل از
 که زمان طوی سیاهی و میبایند تا چیل کهنه بلیله سیاه نیم منقل فوشاد و یکد انگ حنظل و ایضا از
 منقل است که دست و جلد را سیاه نمیکند موی سر و لبه بیایند سیاه میکنند و مجرب دانسته اند برگ
 خام را شسته آب بقدرا که یک نیند انگشت او را بپوشانند چو شانه تا بچته شود و قطر از وی بر روی
 نماید و یا صوف آهن صیقلی بر نیزند چون آهن سیاه کند انگاه صاف نمایند و مادامی که سیاه نکند باید چو شانه
 است صاف او را بپوشانند تا قریب الاقتصاد گردد درم تمام را با هر آنچه بر سر نهاد نمایند و آب منقذ را
 با آب گرم مخلوط بر اصول شعر بمانند و در دیگر بشویند اما در حمام تا شش ساعت بکشد نماید مادام که
 قضایه که امهات اند و سه و خضابات و بیادات سر ب و آهن در اسخت و خضاب الحیدر و آب پوست
 فلی و آب پوست گردگان تازه و آب مورد و تخم برگ چنبر و ولدان و مردار سنگ و آهک و آله و ماز و
 انبار زان سیاه و شقایق و قرفل و خضر است و محمد بن ذکریا حنا و قرفل را با السویه از خضابات
 کرده است و همچنین سم سخته الاغ سیاه را و دهن مورد بلیله الاغ فرموده اند و تجربه رسیده
 که که نظوس و سمر زانقید خا و لایا بعد از آن زایل میکند موی سیاه که چون موی را
 بخور نموده سرکه طلا کند سفید گرداند سر کین خطان ماش پوست ترب خشک کرده بنیج را سر کین
 بنیج یا بعضی از آنها زهره گاو و سرکه سرشته طلا کنند و بدستور سر کین خطان زهره گاو و سرکه
 ستور خضاب را با بار دهن در شیشه کرده چیل روز در سر گین آب بکشد از دهن استخوانهایند و اگر

موی را با کلاه چوبی که بر سر کرده بگوگرد مسوق بپاشند و بدود که گرد بدارند و بعد از چند ساعت بستر
 شسته باز آمده عمل کنند و چند دفعه موی را سفید نمایند و او ای دیگر که از اسرار عجیب خدا دان
 موی سفید میگرداند و چون با توپیا بشویند باز سیاه میشود طلق محلول آب شکر سرشته طلا نمایند
 محرمات که موی اسب کند صدرا الجدید را آب زلف چون طلا کنند موی رنگ مثل خنجر و بدستور
 مرصاف تنوره بالسویب یا به غیر کرده یکشنبه روز به بندند و بدستور زر در چوبه بر او قیاس و تیر مس
 و غیره طل باز و دو دقیقه ساق در آب خیسایند تا ده روز بر هم زنند پس آب او موی را تر کنند و چون خشک
 شود تکرار نمایند تا ده بار زده مرتبه نگاه باب مایون بشویند او و سیه که موی را بر و یا زدن نیز از سوخته
 باب طلا کنند و بدستور خضاد مغر سر و باه با الحاح صیغ الفعل است و بدستور سر گس و دم سوخته نیز سیاه
 و دم سوخته و الحاح مغر و او بجزر با روغن زیتون استعمال نمایند موی کپور و خدای کپور و خدای اطوار
 متقدمین را اعتقاد است که چون کفش را با روغن تخم مرغ خضاد نمایند و بر هم اعضا موی میرد و یا زدن نیز
 است و بدستور چون دو عدد گردگان را با پوست او و انداخته مالیدند بر تنه که توان سایید نه آنکه
 بسیار بسوزد و با روغن زیتون و یا روغن گل سرخ و یا زده عدد طفل بپاشند در رو بپاشند موی برود
 عدیل ندارد و بدستور با روغن تخم مرغ و فندق را در تاب بسوزد و با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب خضاد
 بعضی از ادویه و روغن و ریاضات که در شده و هرگاه از نایلان او و بدستور است و آب جادو شده شود بر هم سفید
 و موی و روغنها معالجه کنند و بدستور چون بوره از منی و نوشاد را بر نایلان با سر که طلا نمایند موی را
 بشویند و در هر ساعت میرد و یا زده از موده است او و بدستور که رخ زیتون موی کند از آنجمله این فواید موده
 است موافق چنانچه در غیر همان در ۳ ماز و اعرفان اصطلاحی اورد ما نام کند را با روغن گل سرخ خضاد
 نمایند شسته و دیگر موافق شمار از بجز است و با منغ زیتون موی باعث رو بپاشند نیز میگرد و آنکه بزرگ شقایق بزرگ
 مورد و بسیار و شان سنبل الطیب بزرگ سر و پوست گردگان تر تخم خفید تخم کرفس مرصاف بالسویب یا به یک دوام
 خاکستر نیشه صنوبر اقا قیاصطلاحی دانه خرمای سوخته از هر یک یک گرم با یکوطل روغن خیری و استعمال آن در
 رطل آب بپوشانند آب سوخته روغن باند پس صاف نموده چهار انتقال لاون در و حل کنند و استعمال
 و دیگر بقیه تزیینت جهت دراز کردن و تشق و سیاه کردن و منع ساق شدن بسیار موثر است اما
 پوست بلبله ۱۰ پوست تخم مور و ۱۰ دشت رطل شراب بعد از شکر کوب کردن و بنیاسیدن بخوبی انداخته
 رسد پس در اما نموده بر روی او و بدستور بزرگ مورد و ۳ تخم خفید و ۳۰ خا ۱۰ پرسیا و ۱۰ نان
 که در اصطلاحی تخم کتان ۱۰ براده پس شسته و بپاشند و یا زده و یا زدن آن بخوبی شسته و یا زدن

الکاه صاف نموده با صد مثقال روغن کجده با شش زرم محبت نشاند تا روغن بماند نسخه دیگر موی را بر دیانند
 و دراز کنند و از زیریدن درختین کاهدار و بطون ریزه فسیک و خشک کرده بر دراز بپاشند و سقمه اللغ شانه
 گامش محرق با السویه باینه خرس ضا و نمایند و اگر بیه خرس بهم نرسد بار روغن کجده استعمال نمایند و هرگاه مجرب
 انجرا معتد باشد بعضی نیز کافیت او و بیه که منغ روئیدن موی کند از انجمله طلاق کردن پیه تازه انهی
 است که تخلف نمیکند و بدستور مالیدن مغز سرگوسفند و آبک موی ساقط کنند و دیگر نمیرود و بدستور اگر موی
 را قلع کرده بماند و طلا نمودن تخم مورچه و زبرنج و زیر قوطا و شب یانی و انیون با سرکه که مصدق بیداز کند
 موی و بدستور بیداز متف موی آبک را در سرکه که طبع نموده بماند و بدستور خون سنگ بست و قدید روغن و جو
 زلود ز لوی که در ظرف قلعی خشک کرده باشند و بخیچین چون زبد البحر را با ترشی ترنج بیداز قلع موی بماند و نشا
 مخلول نیمه سره گاو و دیگر خشک توت با خون و طوطا بنایه موثر است و خون و مغز و جگر او آزموده است
 و از موثرات قویه است و قدما تصریح کرده اند که چند محرق با عمل در منغ روئیدن موی بیداز قلع او مجرب است
 و چون صمغ عرب را با روغن زیتون بیداز موی بماند اصلا کمزور و بد و دانیه اند اما چون موی را بجمده
 و پیچیده کند ضا و برگ جفیده را با زو دست و بدستور آب حلیه و زبرالنج و مرد اسنگ و سدر و آبک همین اثر دارد
 و بدستور غصص که مانع برگ سر و جب و دیگر و آله و گسرن و آبک آب نمیده مکنید و باین جفیده را استعمال
 نمایند اما انچه جوده و پیچیدگی موزا ایل کند ترمین دست بر روغن بنفشه و روغن کجده مغز جاب و شستن او
 با لعاب و طبع برگ کجده و طبع ریشه توت سیاه و سفید او و بیه که موی را بستر و بعضی از آن در آب ادا
 نه کور است و این دو بیه بنایه قوی الاثر است آبک تازه در شش مثل آب تاسه روزگز داشته صاف نموده
 تجدد آبک با گشتن پس در آب صاف کرده بقدر غلظت آن آبک زینخ اضافه نموده در آفتاب بپزند
 بجدی که چون بر مرغ باد بپزند پس استعمال نمایند و هرگاه بگذاردند تا منقذ و خشک گردد و در حین احتیاج قدر
 از آن در آب و امثال آن مانند آب برنج و شیر آرد و جو حله نموده طلا کنند و هرگاه خواهند که موی را رقیق کنند در
 آبک سرچوب زربابوره کنند و چون مبراضا کنند باعث سرعت فصل او میشود و چون خواهند که بر روی
 او کم شود زعفران و سعد مخلوط نمایند و همز فید بوی بیداز تنور با خاصیه برگ شفا و عجیب الاثر است و
 دستور کل خوشبو و دیگر زرد شانه هم محرق و حاد و گسرن و سعد و از خر موثر است و دوائی که چون بر
 می بماند و یک ساعت بمرکند موی از عضو باسانی قلع میشود و باعث درد نگردد و بنایت مجرب است اشق را
 که حلقه ده استعمال نمایند و چون بید انجیر را کوبیده داخل نوره کنند منغ بردن موی میناید
 و هم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و نایمعلتی بها و ذکر مسلمات

دکن باید از آنکه موضع را در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده باشد ضما د نمایند و قدری را که
 بسیار گرم بود در گاو یا بچکانند و مرد اسب را در روغن زیتون بچکانند تا اقوام زفت رسد پس
 استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند شد روس بقدر مرد اسب اضافه کنند و بدستور پیه نبراکه داشته بچکانند
 مازوی ساینده مثل بخار را بابت متقال آن مخلوط نموده در شقاق فروزن بچکانند و بدستور سلطان معرق
 بروغن زیتون از بجز بابت و بدستور کثیر الکهر یا کندر عکس البطم را باروغن بید انجیر طلا کنند و باید عکس البطم
 را باروغن بید انجیر در ظرف مضاعت حل نموده سایر اجزا را مثل بخار ساینده اضافه کنند صمغی که حمره
 منکره و برص ناخن و برص و بهن اعضا و کبودی رنگ چشم را رنگ سیاهی دهد و از اسرار دست نخورده است
 و در سوخته شیطان هر یک دانگی سر جبین خا هر یک دو دانگ نرم ساینده و در شیشه کزده روغن بکند
 بچکانند سر که ده متقال بر آن ریخته در آفتاب گذاشته مکرر برسم زنند و امتحان رنگ او بر پشت
 ناخن کنند هرگاه اندک تغییر دهد روغن را صاف نموده بچکانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و هفت رنگ
 گردن بر صمغ مقدار در آفتاب باید گذاشته که ناخن را بسیار رنگین کند و این روغن استخوان و دشتان
 و امثال آنرا رنگ میکند و زرد که صمغ است یعنی انجیر بدن را فربه کند از انجیر آتش میدان شیر و شکر
 و لبوب مثل مغز فندق و پسته و بادام بانکر است و تناول نمودن غذاهای شیرین و چرب و کثیر از آنکه مثل
 هریس و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا از معده متحد شده باشد و ماییدن بسیار که جلد بدن
 جلد حمره رسد و اجتناب از ترشیه های مغرط و شور و تند و گرم با فراط لازم است باید اومت اودیه سمنه
 سمنه که قریب الاغذال و بغایت نافع است مزاج دامت فندقی بچکانند تا هاله از مغز مغلظه بالمسویه
 با عمل بوزن مجموع سرشته هر روز از پانزده متقال تا سی متقال تناول نمایند و از عجب آن شراب یا قاقا
 مقام آن نبوده سمنه که در تسخیر عجیب الفعل است و مجرب از زوت سه متقال و نیم حجر البقره قراط
 با جمل هفت متقال چهار حصه کرده چهار روز بعد از حمام که چند عدد زرده تخم نیم برشته خورده باشند تناول
 سمنه دیگر موافق میرود الزراج و بغایت قوی الاثر و قوه این ترکیب تا سه سال باقی میماند
 در ترشیش از سه متقال تا بچکانند و باید بعد از هضم غذا تناول نمایند که بچکانند مقشر بادام نخود و صنوبر
 از ششاش سفید هر یک یکم و منوگر دکان اگر دکنم زربینا و حبه الخضر هر یک نیم خرد و حبه اهدانه سمنه
 پرب خرد نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بچکانند تا شیر را جذب کند و سه وزن اودیه عمل کف گرفته
 نمایند و چون قریب الاغذال گردد و بقدر روغن خرد و حجر البقره را که پادزهر گاوی است و گلاب حل کرده
 سمنه دیگر موافق محو الزراج و مقوی باه است نخود پوست دارد و شیر کشیده را

چنانچه بدستور تجدید نکرند تا سه یا از پنج شسته شکلی سفید و خشک شود و گندم و جو میشه
 و بادام شیرین اضافه کنند و بکوبند و هر روز بت شقال او را در شیر خسته کنند و بنمایند و در حمام مدتی بکشد
 کنند سمته دیگر که بانجام صیه موثر است بچوب عسل که بر برنیاورده باشد در سایه خشک کرده هر روز
 بکشد شقال او را بشکارد و در کوزه سائیده یا آب نمک با لوده طبع نموده بنوشند و اگر او را بدن طبع بریا لوده
 مذبوره باشد آنگاه است **تسمین مخصوص** مانند باز و ساعد و قصب و سرین با لوده
 مخصوص را با شیر تازه مالیده تا بحد حمه رسید پس این دوا را طلاء نموده بعد از یک شبانه روز بآب
 گرم شست و بدستور اول باز طلاء کرد و در اطین را از گل شسته خشک نموده بآب نمک و روغن کبچد تلکیم
 طلاء کنند و بدستور علق که زانو مانند دراز کند در جوف او آب باشد بگذارد تا خشک شود پس سائیده طلاء کند
 از مریات و هیچ چیز چربه سطر که دن قصب یا دیرسد و هرگاه درنا جیل آب نباشد قدری شیر در آن کنند
 و بدستور مالیدن مخصوص شیر و پید از آن زفت انداختن و بعد از لجه کردن و باز انداختن و تکرار عمل تا سه
 مرتبه کردن باعث تسمین میگردد و بدستور دوم عاقر قرحا را نرم سائیده با سه و نیم پیاز غصص خام مخلوط
 کرده بر قصب امتثال آن مکرر بماند باعث تسمین میگردد و از موده مجربین است آدویه که هر آل
 آورد و آن عبارت از لاغری است چون فربه خواهد که لاغر گردد باید صبر بر جوع و عطش و قله اکل نماید
 و قبول ترشیها و غذاهای شور و قدید تناول کند و بیشتر غذای و نان خشک نان جو و امتثال آن باشد تا
 غنینه و کثرت استفراغ و درات و تپش بسیار بنایه موثر است و از مریات تویه آشنایین سرکه
 و آب گامه است که ناشتا بنوشند مهنرلی که بنایه موثر است تا نخوابد و از آن بعد از زیره هر یک بچوب
 مرزنجوش بپورده ارمنی برنج خرد و لک منسول و در دو سفوف کرده هر روز بکشد و بنوشند و عرق زیره
 بجای آب استعمال نمایند و از آنک زمان لاغر میکند و از موده است مهنرلی دیگر که سریع الاثر است و از
 در جوع سم قطریون دقیق ۲۰ خطیانا اسجده اسفراطاس لیون اسرطع الافاعی اسر شربه
 نسخ و دیگر که بنایه سریع الاثر است تخم سداب بتانی و شنه تازه او را چند روز ناستا تا دانه
 اطر فیض و کونی و فلفله و امتثال آن باعث نزال است و دوا می که مانع بزرگ شدن است
 و خصیه اطفال که در زیره سائیده یا بخیمر کرده ضماد نمایند و دانه در سر که تر کرده
 تا سه روز بگذارد پس از آن بپزد و شسته پیاز زنجبیل را با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از شسته
 و باز بدستور اول عمل نمایند تا سه بار و هر ماهی محمول گردد و دوا می که خصیه را بزرگ بدارد
 روئیدن موی پشت را بگرد و از مریات قیو یا سداب قلعی یا سویه یا بچوب فنی تازه بپزد

و اگر هیچ نازده نباشد نیز اینج را چو نمانده باب او استعمال نمایند و اگر هرگاه از غصه سوزی سوزاقل کرده بپایند
 منع روئیدن نماید و از موده است **باب پنجم در ادویه کلف و بهق و برص و قرح**
و خیلان و منش و برش و بادشنام و سفوف و امثال آن چون مواد فاسده که
 با خون باشد و طبیعت از اطراف جلد دفع میکند و تجلیل نرود و از آن مواد فاسد و آثار در سطح جلد پدید
 آید اینچ رقیق و مایل بمکروه باشد از کلف نامند و مایل بسنگار برش نامند و غلیظ و سیاه را بهق سیاه
 و رقیق مایل بحجره را منش و حجره مکره غلیظ که در زخار و اطراف بینی پدید بادشنام گویند و اینچ از مواد سبب
 خمریه و سقطه و تحت جلد پدید گردد و در سیمین مذهب نامند آن سرخ تیره و کبود و سبز میباشد و سرخ تیره و کبود
 دمیت نیز گویند و مواد سودا و متفرق شبیه بقطرها را خیلان و بفارسی خال نامند و اینچ از مواد بلغمی ناشی گردد
 بهق سفید و وضع گویند و غلظت را برص سفید و سودا و برص سیاه و بتور باخارش اندکی که متفرق باشد
 و متفرق گردد و مایل بسنگار باشد سفوف نامند و هرگاه چرک از آن سیلان نماید سفوف طبع و شیر سحر و بی چرک را
 سفوف یاب و بتور سوداوی بی چرک قوی نامند و شبیه است بسفوف یاب چه قوی باطلع ظاهر میباشد و سفوف غایب
 است و اینچ چرک او مجاور او را متفرق سازد و سائید نامند و اینچ سفید و شبیه یابد باشد و بی خارش آید و شهادت
 و اینچ بالتهاب و حده و وجع و قلیل العدد و زرد آب تراوش کند بخیه و از فارسیه و اینچ از جلد تباکل لحم
 حجره و اینچ تباکل رسد غدا نامند و اینچ صلب مستحیر و با حجره در باطن قرحه او دانهائی پدید آید و تینه گویند
 و بتور متفرق که جلد را نقیه دارند و رطوبت شبیه بکوشتاب تراوش نماید پورده نامند و بتور بی قرح که در بر پدید
 و باخارش باشد و پوستها سفید از وجه گردد و مثل شوره زرد و سبزه نامند و قسمی از یکلی است و اینچ باریختن مو
 سبب باشد و جلد را متفرق کند خرازد و بریه گویند و معروف است یکلی و بتور غیر متفرق هرگاه بسیار زیره و متصل
 بهم با حجره و خارش باشد تشری نامند و چون قطعه قطعه باشد نبات الیل چه اکثر بر دزداد و ریش و بعد از خواب پدید
 و بفارسی ابرو که بر خوراند و هرگاه با اتصال و خارش کموت لون باشد جرب یا بس گویند و چون متفرق برآمده و
 تیره رنگ باشد تا میل نمند و آن عذسیه و بطریقه خطیه و سماریه و منکوبه میباشد و چون بتور سوداوی مخصوص
 سباق باشد از جن ماده و دالی بطلم نامند و بتور شبیه سبک خار بغایه کوچک و با خشک است و تنیدی و نوع را خففت
 گویند و شرط است در تاینر ادویه کلف و منش و بهق و امثال آن که بعد از حمام بالنه یا موضع را بنجاراب گرم بدارند
 و بمانند تا سنج گردد و پس ادویه را ضا کنند و چون در دیر مجرب و مواد مذکور در باب ضادات مسکون شده برخی از آن
 هم میگرد و و اخی که چته کلف مجرب است از روت را در زیره گاه و حلخوده بمانند و بدستور تخم زیره منزله با
 الحلب خاک نیزین آب سرشته استعمال نمایند و بدستور چته کلف و منش و بهق بغایه نافع است نصیحه ترس

و تخم ترب و تخم ترترک و قسط تلخ و بادام تلخ و بوره و فلفل انثی مجموع را در آب کشند و بدستور چته
 از الک کف و نمش مثال آن از موده است بخ سوسن سرگین کجک و قسط تلخ نه آب سکر که طلا کنند و
 روز دیگر با آب سوسن گندم بشویند و دوائی دیگر با قلی مقشر که سترس تخم ترب تخم خربزه خود پوست دار
 نشسته از هر یک خرومی زینخ سرخ و زرد و جزوانزروت مصطکی بوره یکخ و نیم باب پیاز و امثال آن
 طلا کنند و دوائی که جهت رفع اتار و خیلان بسیار نافه است انزروت نبات منز با دایم تلخ با
 و صابون بماند و بدستور انش را در سر که حل نموده استعمال نمایند و دوائی که اتار با و سنجانه را رفع کند
 و سم را قلع نماید که بوره جبر زرد با سوبیه با سر که استعمال نمایند و بدستور مردار سنگ سفید کرده
 را با بیه مرغ بماند و همچنین زینخ را با آب کشند طلا کنند ایضا که چته جمیع اتار و خون مرده و خیلان و نمش
 از موده است منز با دایم تلخ صدق سوخته حرف با بلی نخ و مقشر که سترس زرد البجر استخوان بوسیده خربزه
 نبات باب حصن استعمال نمایند و دوائی که چته سعه رطبه غصص محرق و کبمه بار و غن دمنه بماند و بدستور
 تلخ مازوی سبز و سر که ضما کنند و بدستور توبال انحاس مرصان کندر شب یامنی زرا و اندر طویل زرا و
 خاکستر چوب زرد بوره جبر زرد و بار و غن گل سرخ و سر که بماند ایضا که چته سفع یا ب نانخ است و بدستور
 چته رطبه و خراز و جرب و قمل و قویا و ریختن میگوید او الشعلب جرب استیاف مامینا غصص فیله زرد چوب
 بوره بار و غن بادام تلخ و در غن خردل با لمانا صنفه استعمال نمایند ضما و چته جرده و سفع و قروح و سینه
 خشک گل تنور برگ چنانک با سر که در غن گل ضما نمایند و چون برنج سفید را کو بیده با سر که حل کنند
 وزن برنج گوگرد اضاف نمایند و در حمام بماند چته نبات اللیل هم مفید است و دوائی که چته نبات
 اللیل نافه است جبر زرد مرصان عدس با سر که غسل بماند و بدستور سر که بوره و ضما و زعفران
 نبات مفید است و آنرا میدین یکم قافله را با آب سرد از جربات دانسته اند و بدستور طلا نمودن آب بماند و با
 زرد و انچه با حراره باشد مالیدن آن در جوب آب کاسنی و آب کشند و بدستور آب برگند درخت به با صندل
 و پوش در بند از جربات است و در ساعت دفع نمایند و دوائی که چته جرب باقیامه و حکم عجیب الاثر است
 آنکه مقشر بلیله زرد و غیر مقشر نوشتا در زمین مقنول در در غن کبج بچشانند و با نقل آن بماند و در آن
 حضور را بدارند و دوائی که از حراره آتش بلند شوند با میدنگار طلا نمود بیدار اگر امو قوف داشت و
 کرده که این تدبیر در کتب زایل میکند و چته حک که از حراره مفرط باشد طلا نمودن منفر تخم که و دوائی
 و خزان از جرب است و بدستور ششاش مسحق بسدر که و همچنین جبر زرد و فاشا آب کاسنی با
 با سر که بسیار موثر است و دوائی که در رفع برص و بهن سفید تازه از جرب است

شیطن هندی زیر رخ سرخ فلفل زنگار با سویه با سرکه در ظرف مس سیده بگذارند و بعد از آنکه بپزد بماند
 و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن نوشت در بار دغن گل یار و دغن تخم مرغ تا بهفت بار زایل میکند
 دوامی که برص انار خرم راز رنگ کند شیطن سیاه خشت الحیدر زنج سیاه زنگار و تاس پوست
 انار شقایق با سویه با سرکه مکرر بماند و تصریح نموده اند که مجرب است صمغ دیگر از ابو ما هر ابن سباز
 منقول است که انچه قابل رنغ باشد زایل میکند و انچه علق پذیر نباشد تا یک سال بزیگ اصل بدن دارد
 و از جلد اسرار است زهره گاو سرکین سوخته گادی زعفران الحیدر خشت الحیدر خشت الفولاد و شیطن فاس
 پوست بیک کبریا تخم او پیه انار ناراس بازوی سوخته و نسوخته از هر یک یک پونز و نرم بپایند و خون عقاب و خون
 چند بار متوالی بخوراد دهند و باید در سایدن پیش آفتاب نشاند و مکرر با خونهای مذکور بدستور مذکور بپایند
 تا رنگ مثل ذر و راصف گردد و در وقت حاجت با سرکه خمر که ده صبح و شام بدون شستن بماند تا سه روز پس
 از آن بشویند و هرگاه تغییر رنگ داده از مطلوب داده باشد بدغن بنفشه تهرین نموده بجمام روند و در وقت
 باد بخان نیز برص و بهت سفید را رنگ میکند و حرف با خون خطاند نهجی رنگ میکند که سرگز زایل نمیکرد
 و واجهت قویا متشکر کند رزاق گوگرد صبر زر و مکدر صمغ و دغز و با سرکه ضا دغمانید و واه
 دیگر که جهت توبانیت نافع است شیان ماینا کند زرد الیچو کثیر اتوبال نخاس پوره از منی خربز سفید
 تر مس اشق با سویه با سرکه طلا کند و بدستور خاکستر سوخته با عسل هبه اطفال بنایت آزموده است
 و بدستور حب البان و سرکه بسیار مؤثر است دوامی که جهت رنغ نایل و ضلای مجرب است گوگرد زیر رخ
 زرد و ثنویر خاکستر عقوب با سویه بازفت یا با سرکه طلا کند و بدستور نمرة الطر فارا که با سرکه چند بار بماند
 از مجربات و بخور برگ سفید از عجایب است و بدستور ضا و ثنویر با بول مجرب است و بدستور بازو
 نیز جهت رفع فعل و قمع قاحم برگ دخت انار و برگ حنظل و برگ مورد و برگ کتان و قصب
 الذریه و برگ سرود و اجینی نمرد و مجموعه بار دغن و قطن و دغن زیتون نافع است و در وقت از مجرب است
 و خاک سیاه بیدیل و مکرر تجربه رسیده است و بدستور سیاه خشت بنایت عجیب الفلفل است و واه
 بکندش زیر رخ سرخ زرد و نازد طویل قطران مونیت سیاه منقول با سویه بازو بماند
 باب نوزدهم در مضطبات بدن و عرق و مضطبات فرج و ملذذ
 ابع و بیان خواصی و مضطبات که بوی دهان را خوشبو کند چون این باب
 سستی بنا کات بیشتر دارد و بنا علیه لازم است که شطری در اصول کلیه بعضی از آن که در توافق و انفا
 نیمه دارد مذکور گردد چه مراد الله او عاجل و در بقای نوع اجل است و رحمه درین

استعمال نمایند و در نیاب در زرجات بعضی ادویه مجربند که کوشد اما ادویه مله ذره از انجلی این
 بنایت باعث لذت طریقین یاز نرگس زهره گاو و غیره متقی عاقره جا با السویه و چین جماع بر قیض ملاحظه
 بعد از خشک شدن مباشرت کند و چون بنایت بماند فوطا آورد و دیگر مسوحی که بنایت موثر است و باعث
 لذت طریقین میگردد که بزخیل عاقره حاسد هر یک خردی خسی بان که بخار حسی حسن به میگویند کنیز هر یک
 نیم خرد باب دهن طلا کنند و اگر نیم خرد زهره مرغ اضافت کنند بنایت لذت افزای زن میگردد مسوچی
 که عین اثر دارد عاقره حاد و چینی هر یک یک مثقال مشک یک جبهه اصل سرشته حب بازند و در وقت حیض
 و در روز قیض بپایند و بعد از حیض مباشرت کند مسوچی که در تقویت قیض معیدیل است
 و رفع عینین میکند یا غرضل یا ز نرگس از هر یک نیم خرد و در وقت و در وقت مثقال روغن زیتون
 و قدری آب بخوراند تا مهر شود و آب سوخته روغن باند پس صاف نموده زهره کج شک تخم پنجه عاقره حاد و در
 یک یک مثقال غیر نیم مثقال اضافه نموده مکرر بر قیض بپایند و عانه و اثیان ضهاد نمایند و اگر موسیائی و امثال این
 زهره مرغ و مانند آن اضافت باعث تقویت آن میشود و چون سه م یا ز نرگس را یک شبانه روز و شیرین
 پس آید و بزدر عین مادیون خشک طلا کنند و عجب الاثر است و چون سور بخان مضاف هر یک یک مثقال
 نمایند و بر کف ران و زبار و قیض مکرر طلا کنند از مجرب است ص ادویه که چون مسوچی کرده
 مجامعت کند باعث بعضی نفرت طریقین گردد سفید اب فیون بیرون کعب خنر غیر محرق مایه زن زهره
 دندان سوخته لیمک و دشنام سبز سوخته سرگین کبوتر مجموعه و منفرده یکد انگ اورا ساییده باب طلا کنند
 و اگر بماطن زیر جاع مردی بماند که قدری از ادویه ملاصق قیض او گردد باهر زنی که مباشرت کند باعث نفرت
 زن میگردد و بجای که دیگر بملاقات او رغبت ننماید اما ادویه که باعث توسیع زن گردد و بجای که
 مباشرت او رغبت کند بصل الفصل بسیار خوب تخم بستان از فور تخم تا سه فرم تخم با درج زهره کنیز
 زیتون با السویه با زهره گاو سرشته خشک کنند و قدری از آن در روغن زیتون حل نموده و در آن
 استعمال نمایند ص حملی که چون زن حمل کند تا سه ماه رحم را متعفن و بد بو گرداند و باعث نفرت مردان
 سینق قیض لذت برده قلع او خرنشاه دانه قلع جوز بر او قلع شیرین میساید جاد شیر با لفظ سفید
 نمایند اما ادویه چیه خرنج که بد بوی دهان است نامنت و گهت و اینکو گرداند از انجلی حبه غبه است
 خوب مذکور است و از خرنجات خیر و عدیل ظاهر انداخته باشد دیگر این دواست که از بمالات
 نقل میشود و تجربه رسیده است جوز بوا میل فوطا کافور و آریینی خونیان هر یک یک گرم مشک نیم
 سرشته حب که در زیر زبان نگه دارند و بدستور خاییدن پوست ترنج و مواد حاره مضایق

نظر بازم کند و افشاندن آبستند در خانه باعث تفرق و بخور آن رانان انحراف و تعلیق ان بابا راجع
 کبود ران چشم زخم و سحر است فی ذهاب الغیرة عن المسوان در کتاب اسرار بیان شده که چون
 خون منور سر ز گوش را با شراب زنی یا شام غریب از دلب شود و چون قضیب گدازد و در سایه خشک کرده
 نیم منقل با شراب زنی دهند سلب شهوت او شود و بدستور چون قضیب گدازد راقبل از طلوع
 آفتاب یا بعد از غروب گرفته در سایه خشک کنند که آفتاب میند هر زنی که از آن بخورد و متعذر از مردان گردد
 و قطع خواهش او شود و بدستور چون شجره مریم را سائیده با آب بنام حبیب از ندر زنی که یکد انگ از آن
 بنوشد قطع شهوت او شود و دو دالک و تا دو سال همین اثر دارد بدستور مذکور است که چون در
 مقنع زن که هم سنج را چنان ببیند که زن نداند در حال سحیان شهوت او شود و بدستور چون بخورد
 ریحان را با بنج و فوفت در خوشانیده با آب او هر زنی که استیجاند طالب که دوفی العطر از نبات بن قره
 منقول است که چون سر زنی که از نشانه زود زید بسوزانند و مرد اخیل بجا کستران بنام شعله بان زن کند
 دیگری قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن بغیر آن مرد دیگری نبرد و در حیوة الحیوان مذکور
 است که چون مرد اخیل را بنج و شفتین بر آغشته با هر زنی که مباشرت کند احدی قادر بر جماع ان زن
 و آن بادگیری انس گیرد و در اسرار الاطباء منقول است که اگر قضیب در آن بره گرگ لوده کرده
 مباشرت کند احدی بان زن مقاربت نتواند نمود و بدستور زهره کفار و زهره خطاف و خون غلاب
 دارد که اگر شراب چون یکد انگ بر جع فصد اسد را در شراب سکرده بنوشند بجای متعذر
 که هرگز خواهش آن کنند فی امتحان الحامل و الیکرین ابن ابی قریع نموده که چون یکد انگ
 متعذر کرده با سوزن سوراخ نموده زن حمل نماید بر گاه صبح آن شب را بی سیر از دهان او ظاهر
 حامل دیالک نخواهد بود و چون بوره سرخ را با صدف با سوسپا سائیده در بینی دختر سوراخ کند بر گاه عطسه آرد
 باکره است و الا فلا و سحر بهر چمن رسیده که چون کف دستهای حامله امس صاف باشد حمل او مذکور خواهد
 و بر گاه مایل بسبزی باشد شهوت و بدستور نقل دست راست و لالت بر سپرد دارد و طرف چپ بر و سحر
 در اول حمل بقدر باقلای از زهره زهره سر ز شراب نرود بنوشند پس تو که در دوازده ماهه
 و چون زرا دند و صحت را با زهره گاد حمل کنند بعد از ظهر در صبح طعم او را باید آن زن را خورند
 دال عاقرایی خواهد بود فی سحر عکس الحمل و عده مه چون بانقرا و نب و سگرین و عسل را
 دست چپ حمل کنند و هر روز میقتال شده طعم خاوند نماید و سرعت حمل از بر بایستد

جنون و قطر آب بودند در دماغ رافع مستی اوست و دیگر شرب دل خلد را در اطاعت روحانیات مؤثر است
 اند و دیگر حجرالدیک که سنگدان خردوس یافت میشود و در دهن داشتن رافع تشنگی است و شرب آن رافع خرن و
 و سواس و دیگر طلق محلوب را چون بانشب یا قی و خطمی طین مغره و سرکه و سفیدی تخم مغره بر اعضا مانند مانع
 سوز ایند آن تشنگی است و از غریب خواص عاقر قرحاست که هرگاه او را با نوشادر برکام و زبان بماند و تشنگی
 در دهان گیرند دهان را سوزاند و چون شنبلیله را که باد و دکنند رنجور کرده در شب چهاردهم ماه
 در لته بسته در زیر جام خواب بگذارند در خواب شخصی بیند که از جانب او جواب گوید ایضا فطری که در زیر چشم
 شرب و سرکه بر وید پوست او قاتل است و نفوذ چون تشنگی و مورثه پیش میفرستد است و چون با خود دار
 دندان رویاه را مانع فریاد است و مجرب دانسته اند و چون قمر در برن آبی باشد بزرگ مثال سنگ
 ششم صورت انسانی نقش کنند قلیق او دماغ جمیع در دهان باطن است و برگردن چپه خاق و بر معده و در
 چپه قوتیه معده و در دآن و بر ران چپه عرو و لادت و در دست داشتن چپه سحر و هاضمه و چشم و گوش است
 ایضا چپه جبروات و فروعات چون پوست کفایت بسیار میانه جبروات را کلیل کشند بعد از آن ضبط نمایند از
 جمیع آفات محفوظ ماند و مادامی که در این بار باشد هیچ آفتی بآن نرسد رفع سائل و یک و ارضه آب بزرگ
 و فنی که جوشانیده باشند کشنده مذکور است و چون چپه رویاه را بر چوبی ماییده در خانه نصب کنند جمیع یک
 بر آن جمع میشوند و دیگر چون فوژ در راحل نموده کاغذی را نقشها نموده در اطراف خود بگذارند و هوام
 آنکس نگرود و از جبروات چون بخت عدد و حقیقت را در زیر بطاس مس سحر جبروات باعث برود و هوام
 حار و باریدن باران میگردد **باب بیست و یکم در بعضی از ریسائن حکما** اینها با صلا
 ریسائن بمعنی کیمیای بدن است و آن مخصوص است بادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویت قوی
 و اعضای رئیس گردد و اکثر ترکیب و تدابیر ایشان در امر جبروات و علیم ثبات و رابع و خاصس موافق دارند
 بنام علییه را قایلیم مذکور شده و طریق یونانین بسیار مناسب مناسط اعتبار گشته است و حق اینچنین
 نماید دانسته است به تخریر آن مبادرت بیناید از آنجمله ریسائن کندک که عبارت از گوگرد باشد و اول
 عبارت از دست و طریق آفت که گوگرد سندن روسی را نرم گویند و در مغز آهنی بار دغن گادی بقدری که
 بیرونشاند با تشنگی نرم گذارند و از غرق بر سر کاسه شیر تازه گادی بسته باشند صاف نمایند تا مصفا شود و آن
 شیر گردد و منعقد و شبیه سنگی زعفران رنگ شفاف همانا کرد و پس خشک نموده ضبط کنند و این مسکو
 منقحی و بخیلین قسم منقح میگردد و اول آنکه هر روز یک انگه او را سائند و یا یکو قه شیر تازه گادی

دو ماه بعد بل طبع و حفظ صحت بخوبی نماید که هرگز تغییر مزاج و مرضی بر او طاری نگردد و در سه ماه صحت و تقویت
 قوی و حواس و کما بعد اقصای احداث کند و در یکال ضعف و پیری و بنیه را از ابل کند و دیگر آنکه هر روز یکبار
 او را با یکدیگر نرم ساینده بار و غن باد بخواند که از سخم او گرفته چرب نموده ناشتا تناول نمایند و تا
 چهار ساعت بعد از آن میل کنند و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نمایند تا کشته ماه با این طریق سلوک نماید موسی سفید
 را سیاه گرداند و نهی که دیگر سفید نشود و خدام و فلج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و صده بصر
 و قوه سمح و حواس بنیاتیه تصوی رسد و دیگر آنکه هر روز یکبار او را با یکبار طلق مخلوب مکس سینه
 بار و غن تازه گاوی جب کرده استعمال نمایند تا یکماه بعد ستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند و از شر ایضاً حال
 جمیع رسیان است که اول تحقیق نمایند و در ایام استعمال از ترشیدها و بنیات و آنچه در حراره غالب باشد و از
 سببها و جمیع حرکات عینیه و اغراض نفی اجتناب نمایند چه هرگاه بشرط مذکور عمل نمایند باعث بلامک
 و امراض بلکه و صعب میگردد و دیگر **رسان** ترشیدات دان عبارت از بیلی است و طریق آنست
 که سصد و شصت هلیله کابلی بزرگ اعلی را که هر یک بقدر شصت باشد در ظرف سفال مانند کوزه کرده بول گاوی
 ماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت بپوشاند و سر کوزه محکم نموده در زمین پاکی دفن کنند و نهی که سر کوزه بیرون
 باشد و تا قریب بدو هفته گذارند و در روز ملاحظه نمایند و هر چه از بول کم شده باشد اضافه نمایند تا هلیله ها بریم
 شود پس هر یک را دو نیم کرده و اندر اخرج نمایند و در بین منقحی که ابو الارواح عبارت از دست با لگو گرد
 و بر آب سوسیه از هر یک نو در هم بیایند تا یکسان گردد و در قدحین بگل حکمت گرفته در دیک بر یک یا یک ستر
 از شش نرم گذارند تا منعقد گردد پس یا نرم ساینده در جوت هر هلیله نیم گذاشته نصفین هر هلیله را بر هم
 و هلیله را بر سیحان بسته استحکام نمایند و هلیله ها را در ظرف پاکی کرده غسل گرفته بر آن ریزند بقدری که او را
 بپوشاند و ظرف را در زمین پاک تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند اجساد مذبوره در اجرام
 بیلیات غوص نموده انری از آن نمائند بیلیات مر باشد باشد هر روز یکبار در اتنا و نمایند تا چهار ساعت و در
 آنجا خیر کنند و بعد از آن خیر گاوی و طعمه لطیفه زبان و شکر و گوشتهای لطیفه تناول نمایند و چون یکسال مداومت
 توری که مذکور شد جمیع منافع مذکور سابقه از سیاه گردیدن مسو سفید و زیادتی عمر و تقویت قوتها و رفع ضعف
 اعاده شباب و صحت ارجح و مزاج و حراره غیری مشاهده کنند صفت زیر منقحی را
 که با پنج حاج با پنج باب گناه بیهانجیر بیایند تا بر هم و سیاهی از ایل گردد پس باب گناه غلبه
 نمایند و مرتبه سیم باب قطع هلیله بیایند و بعد از آن منقول کرده بنقشه انتقال او را مانده انتقال
 ملک باتش نرم چوب نشاند و هر چند آب تحلیل رود تا یکبار طلق و دیگر بتدریج ششمر اند تا مجموع

صد و شصت و شش آلب تجلیل رود پس داشته ضبط کند و این مسمی است با اولاد و منعی اما استعمال
 سایر این که مشتمل است بر ادویه سیه و تبایر آن چون خطرناک دانست بقید تحریر یا در دوشل برورس
 که عبارت از دوائی مثنی است و چهارس که عبارت از دوائی مثنی مغرور با اجا و سبه است و از امثال آن
 از ادویه بلادری و غیره اما تبایر معادن و تکلیس و تصفیه و احراق و تقوی و سایر آن در
 دستور اول این کتاب مذکور است مع منافع هر یک صفت ترکیبی که تبه احتیاس بول و حرارت بگلر
 و سل و دوق و متقیه معده بیدیل و از جریات حکمای هند است قطعی در سفال یا ظرف آهن گذاشته چند
 بار زردچوبه ساییده و باناخواه مسوق قدری با آونجه یا آلت آهنی بر نمزند بر ظرف را بپوشانند تا مانع
 شود بخار گردد و بجدی رسد که رنگ سفید شود پس با آرد برنج صبا بقدر خود سیخته از کبیده تا دوسم
 استعمال نمایند و هرگاه مراد تکلیس طبع بوده باشد قدری از آن مثنی بدربعضی آب آب لیمو خیم کرده
 در بویه بدمنند و بار دیگر بر دهن گردگان خیم کرده در بویه کرده چندان بدمنند که مایل بشکر گردد و در بویه
 کبیده و ازین جهت قوی الفحل است در دفع اسهال از احب سفید اول میکند یا ببت و دویم در
 ذکر بعضی از معالجات که مخصوص جاریان است و از کتب بطوره نقل شده و نقلی نام
 که عروقی که فصد آن در امراض بهایم احتیاج می قندت و یک رگت باین تفصیل عرقین با زین
 هر یک پهلوی گوشتی است و فصد آن جهت ترکیب سر و گران خیزی و جنون نافع است عرقین مخمرین در
 یکی است و جهت امراض خیم و دمان و گوش و بینی مفید است عرقین و او جیلین در دو طرف گردن
 جهت حله و جرب و برص و رخیق و امراض حاره و تریلات نافع است او عان از حوالی نشه علایق و طرف
 کشیده است با باطن دماغ و جهت درد دستها و مقله و طفره و کام سنگ زدن نافع است صفات
 چهار عروق است در طرف چپ و دستها و پاها جهت رخیق موسی که جوهر گویند مع ضعف توایم و رحمت با گردن
 و رحمت اسم اخر همان در عروق است از دو طرف کف کشیده تا برگ مانده جهت مرض فبت و کم است
 خوابیدن و بر جاستن و شنج و بدی نشو فصد آن نافع است عرق فنب رگات و زرد
 رحم و فصد وقت شیر و پیری هم فصد کند عروقی و حشیات چهار عدد است در باطن دست
 مقابل صفات جهت امراض توایم و سینه گیری و حراره مفرط باید فصد نمود و ضعف عین و
 در تحت زبان جهت بدی نشو از سیلان کف دهن و درم کفو فصد کند اما طریق معالجات
 که در امراض چهار عروق است و در کتب تفصیل است آن در کتب دیگر است و در کتب دیگر
 در کتب دیگر است و در کتب دیگر است و در کتب دیگر است و در کتب دیگر است و در کتب دیگر است

اما امراض راس یکی آنکه در ابتدا سر را حرکت دهد با سیلان طبوبات بینی و قلته اکل و بعد از آن
 درم منقل در عقب گوش بهر سه علاج کشودن رگ با زین است پس طلا نمودن نعل تخم کنک در غن
 اورا تشنه باشد با صابون و بنر قطونا و هرگاه متحرک در علل قوه باید کرد و دیگر ناخن است
 که تبرکی بچو گویند علامتش تنگی نفس و برآمدن غضروف بینی و پیشش انگشتن و عدم اکل است علاج
 قطع با ستره و اخراج غضروف و فصد عرقین مخرب و سوط کردن بزاج و زینخ و مرهم زنگار و استعمال
 برآمدن دندان زیاده که مانع لجام و باعث قلته اکل و تشنه است علاج قطع و مالیدن روغن
 زیت و حلیت که هر دو را در روغن زیتون چوبانیده باشند و سنون نمودن شب بانی و شونیر و دیگر
 ضفدع است و آن ظهور و رگهای سبب است در زیر زبان علاج کشودن ضفدعین و فصد
 نانی که درمق ضفدع طبع نموده باشند و اکل آن دیگر تاثیر موثر است علامتش بیم آمدن چشم و
 سر پیش انگشتن و عینک بودن و انگشتن گسیه و بر خاستن موی دست علاج آرد و جابج و زدن و درین
 چینی با دوی غرنج کرده بر روی نیخ سر کرده بخوراند و بان محقه کنند و هرگاه از بردوت هوای باشد ثبت و جلد
 از هر یک چهل و پنج تنگال نیکوب کرده بایز تا سه روز بدینند امراض عین مثل طفره و امثال آن و بیاض غیره
 علاج بهر دستور صاحبان است مگر آنکه در پیامیم ادویه قوی را استعمال باید نمود امراض
 ریه و استشا و از بخند سعال است هرگاه بعد از اکل عارض گردد و از ضفدع ریه بخوراید و الا از دماغ علما
 شماره او را تخم مرغ خام بگل کنند و یا در سه کیچند روز بگذارند تا پوست تخم نرم گردد و انگاه بدینند و بدستور
 دادن شیر نرود اسفناخ و علف خبازی و آب طبع حله خبازی بسیار ناف است و حقیر حب حال تر یک دار
 و حش طرا بتجرب نموده است و یارده را حب عطای و حب میوه داده و در شرم بارده نموده اند که این دوا
 مجرب است شونیر قه میر مقشر هر یک متقال روغن دنبه تازه بمقادیل نیکوب کرده بدینند هر روز بدستور تا سیه را
 بایزد و اگر اثری باقی مانده سه روز دیگر در بینی چار یا بریزند و گویند اگر در سالی یکبار این ادویه را بدینند
 سی دران سال مبتلا نگردد و باعث فریبی و نیز میشود و بدستور و بن را با دیت و آب گرم بدینند از
 شمرده اند و این دوا نیز بنیانه ناف است سیر منور منقنی زیره ما سخاوه را و اندم حرج هر یک سه
 شانه صاف نموده بابت متقال بدینند و در شده سعال فصد و اوجین راناف دانسته اند و دوا
 و سوط زعفران با روغن زیتون بنیانه موثر است و دیگر قوی لیخ است علامتش اصعباس زبل
 فی را می و برآمدن شکم علاج تخم کافه که عبارت از قطن است پنجاه متقال او را در آب ریخته
 اند و آب بپزند کرده بپزند و آنرا اطلاق واقع شود و شفاف تخم الحان با صابون و سونیر از

خضو ما با قدری زهره گاه و خواریند که متقال زهره خرس چته در دهنک و در دهنک و سده از جویات است
 و بستر شیان از خلط و تخم غفل کردن و خواریند آب نرور مع سرگین که ترویت و شراب بیدیل
 است و دیگر احتیاس بوال است علاج شراب و روغن گاه و هر یک بود متقال بیکرم برهنه و تحیر این
 و در اثر تجربه نموده است خوره صافی را از خجسته متقال تا به متقال دراست حل کرده برهنه در حال غ
 علت کند و باید بداند و ادا این پنج بای که موضعی بماند و چون و بنه رنگ و چشم است بپزند بانی صیت
 ادرار نباید و جویات جو گیری و سینه گیری هر گاه سینه گیری از جو گیری حادث شده باشد
 و روز آب و گاه نباید داد و بعد از آن بدین علف بنزد و اگر بدین علف نیم نرسد گاه و جورا در آب
 و قدری شیر بنده بدین در آب سر حرکت بسیار باید داد و هر گاه سینه گیری از جو باشد فصد عروق
 و ضیات دست و فصد از عان کنند و تخم مرغ خام بنده در انگشت در گلو نیند و بجای جو خورده
 و جب البقر و امثال آن دهند و گندم و شیر خخته نافع است و شیر را در روغن و بنه جوشانیده بر سینه گرم کرده
 بقوه تمام باند و بپوست تازه گوشت برشاند امراض قوایم کی تصریح است و آن وقتی عارض
 میشود که عرق داشته و فصد سر و خود مانع حرکت کرد و گردن گرد و خجسته تشنج که شامل جمیع اعصاب است
 علاج به سفیدن و سوط بپورده ارمنی و روغن کسره و بنجر و فلفل کردن و بطریق و در مته ترکی
 و کند و مانند آن و هر گاه در بل نشود و در سفید سر و گردن و بنج دم باید کرد و جرد و علتی است که با س
 قوایم مری و مثل دار التلب بپزند و علاج موضع را چند جا با ستره بشکافند تا خون بقدر
 شود و بپایر فصل مایه و بروغن که آن بیشتر در موضع الفار و شویند و فصل تخم گمان فصد فانیه بود
 علتی است که سبب حمل گران کثرت شرب بعد از اکل عارض میشود و علامتش دیگر گام برداشتن و که
 و خشکی اعصاب تشنج قوایم است علاج فصد بارز و در طرف پشانی و طرف سم است و در حوض و در حوض
 و کافور و فلفل بطبع ادویه حاره مثل جاش و با بون و دانستین و فصد علتی که سبب حمل گران و در مته
 بسیار و سیر کلان و زمینهای درشت بر بالای زانو برآمد کی بهر سه علاج بملینات و سوط
 مریز و عفان و بنجر تخم گمان و شویند و فصل فصد نمایند و درم تحت الکرب و در مته و سوط
 قوایم بعد از الفیل از بنجین موافق است علاج فصد مواضع است و فلفل تازه و متقا و
 و خدره انسان از جویات و بستر میوزیت و خواریند ریون و جینی با بنه و شیر و فلفل
 نخاله و آب کین طایفه است که با ع

[illegible]

د آب کشید و سر که طلا کنند بعد از آن بجللات و اورام حاره و بارده و فزونه را در ابتدا و انتها بجللات بخشد
 نماید مثل مغز دانه بید انجیر و سر کین گاو و زلفای ترد و صاف اش و دین و اکثرا مثال آن جراحان
 علاج آن بدورات و دما هم مذکور در ابوابی بعد نمایند و آنچه مخصوص بمراحت نیت و آب است کین
 کینجی که سر کین خشک و خاکستر بنا کست که بعد از شستن با آب گرم هر روز چندین کنند امر اخص عامه
 از بخله اعیان که ماندگی باشد علاج شکر و آرد جو با سویه آب مخرون کرده بپزند و بعد از لحظه
 اندک بگردانند و یکبار دیگر از آن داده ساعتی حرکت نفورده پس در نه آب و دستها را و پاها را با دم مقفه
 و زهار و دهان بشویند پس خشک کرده بروغن گاوی و نمک شراب را فو با با اسم تعلیه نمایند و اگر گمانه
 از ویدین بسیار باشد نیتش را بر شاند و چهل و پنج مثقال روغن کنجد با روغن تازه هفت نمایند و یکبار
 دیگر با آب سر و هفت کنند شنبه علاجش سر نفس و زور فن اضلاع است علاج داغ به گاه است
 که هر طرف را سه داغ شست و یکی زیر آن پلینه علقی است که با کثرت تشنگی و بی آرامی نفس و در اضلاع
 حرکات علاج تدبیر بار اشجیر و قلیف بکدی تازه و سنده و دو دو آب و مضه عروق و خشیات
 جواده که و خیار و امثال آن درخ بسیار دادن و سوط بکافور و آب کشید و سر که هفت باشد تر از ده و آب در کرا
 منفر الاوان چون پیام را خوانند که تیر لون او شود خاکستر نچه را با آب خیر کرده بقوت تمام مالیده تا بپزد
 زایل شود و آب گرم بشویند پس موضع را با نش بمانی بقوت تمام بماند و چوبه سیاه کردن بقم را با آب نیل پنج جاده
 سیاه گردد و چوبه سبز کردن بقم را با آب طالعی نچه صفا نمایند و بچوبه کبودی نیل را کمر از بقم کنند و
 کردن بروغن زرنج و آن در بیضات مری مذکور شد حمله احتمال غسل بلا دورت بیاض
 حیوانات است و احتمال زخمی ران آن و از اسرار است سوط آب بود و در و مانع شتر رانع است
 است باب هبت و سیوم و قلع آثار با و حاس و امثال آن قلع رنگ
 و دزدان نشان و یکبار و آن را با سر که آب بپوشانند و آنچنان گرم بوده موضع سیاهی جامه و آن را بپوشانند
 که دست نمک گرمی آورد پس بپشت بماند و هر گاه اثری بایست ماند با آب و صابون زایل نگردد و اگر
 شود و بپشتور چون نشان را با سر که بپوشانند و هر سیاهی الاوان مختلف را با آب بشویند و بعد از آن با آب
 زنجار را بنمایند اثر هر دو شیر تازه با نمک نیکوفه مخلوط کرده بان بشویند و پس از آن با نشان و صابون
 متفق علی است که ترشی زنجار و سار را بنمایند اثر یوست آثار و سار را
 موضع بگوگرد و گوشت و سر کین که بر ترمایده بشویند رنگ و دو موضع را خیر آرد و بر

و اگر گمانه از ویدین بسیار باشد نیتش را بر شاند و چهل و پنج مثقال روغن کنجد با روغن تازه هفت نمایند و یکبار

و اگر گمانه از ویدین بسیار باشد نیتش را بر شاند و چهل و پنج مثقال روغن کنجد با روغن تازه هفت نمایند و یکبار

با قبه نمایی دود گوگرد و بند ایضا درین باب مجرب دانسته اند موضع را بر سر گریز مرغ طلا کنند و در
 آفتاب خشک کنند پس با صابون بشویند قلع رنگ خون در حادی این تمیزند که راست که
 ترشی ترخ با نمک زایل کنند و جمیع الوان بجز کمرخون بکارت و این فرق غریب است و بدستور
 چون موضع را خاکستر آلوده با آب ایشان بشویند رفع اثر خود نماید و بدستور چون سر گریز بگویند
 بچون غده با آب او بشویند از میراث قلع رنگ تر غفران خد بار قبه سائیده دود کنند
 زغ می کنند و بدستور انجیر را در آب بچون غده تا رنگ بردارد و جامه را بچنان گرم کرده باوشویند پس این
 بصابون و بدستور شستن جامه پوره و صابون همین اثر دارد قلع اثر بصریم لیمو را پاره کرده در کا
 بفشارند موضع را آن آلوده بعد سه ساعت دست مالیده بفشارند و بصابون و آب گرم بشویند قلع
 رنگ شکوفه های ایشان و اندکی پوره را سائیده بسیار بچونانند و بدستور قدری ایشان را
 با خطی و پوره بچونانند و موضع را ساعتی در هر آبی مکرر بکند از اندک پس آب و صابون بشویند قلع رنگ
 نیل مات ترش را بچونانند و موضع را با آب نو و پوره بعد از دو ساعت با آب و صابون بشویند بر
 آو با لوسوزانید و خاکستر او را با آب مرشته موضع طلا کنند و بعد از دو روز با آب و صابون بشویند قلع
 رنگ قوت اثر قوت سیاه باب قوت سفید بشویند و بدستور هرگاه بگوگرد دود کنند زایل میگردد
 قلع رنگ انار ایشان را با صمغ عربی و شب بچونانند و بان طلا کنند و چون خشک شود دست
 مالیده موضع را بفشارند و آب بشویند و بدستور شستن این بصریم عربی و ایشان همین اثر دارد و گویند اثر پرست
 گردگان را بر روغن و صابون بشویند قلع رنگ بنمید و خمر آب انار دان و دوا قوط بشویند و بعد از آن
 بصابون و گویند چون بگوگرد دود کنند زایل گردد و بدستور ایشان و سرکه و ترشی ترخ از جرب است
 شستن جامه های رنگین که تغییر نکند قطعه در آب جوش نیده لباس را با او بشویند
 به شته مات رنگ جامه آخ خوب بنظی را گویند خنیا نند و جامه را بان تر کرده و بعد از آن بر سر
 کنند زایل نمیکرد قلع انار روغنهای از جواب دود انیخته بان بشویند تا از اثر چیزی نشود و چون با
 بسم سفید بر روغن آلوده باشد مرصاف را بعد از تر کردن موضع بر آن بپاشند و بسیار بدست مالیده
 سرد و صابون بشویند و هرگاه پوست او بجز بی آلوده باشد تخال که تمام باشد بر او ریخته بسیار بدست مالیده
 تا ببرد و تصریح نموده اند که چون بزهره گو سفید و زرد طلا کرده باب ایشان و قلی بشویند اثر جمیع آلودگی
 و آلودگی زایل گردد و هرگاه خواهند داشت زایل گردد آنگاه و نکات سائیده بر موضع بپاشند و چیز
 آن گذارند و بعد از آن قلی بفشارند و در قلع روغن زردک و روغن بنفشه

لباس ایشی باریان بود باشد سپس گندم را جوئانیده و موضع را با دتر کرده و بگوگرد و بخور کنند و در
خواص الانسیا از آن آن زجاریه شیمین نیز بدستور مذکور است و چون لباس رنگین باشد اول با جخطی
بشویند پس با آب نشان و صابون قلع آثار لفظ سیاه و سفید اول به و شاب بشویند پس
با آب باقلی که گرم کرده باشند و جهت رنج بوی آن اول آب که بعد از آن صابون بشویند و آب طبع با قلع
را جخطی محجوب دانسته اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک نیکوب بر موضع بسیار قویه مالند و بعد از آن
بشویند زایل گردد اند و گویند بروغن زیتون نیز رنج اثر لفظ میشود قلع رنگ غالیه و طیوب
سرگین کبوتر را با آب جوئانیده جامه را با و بشویند و آب طبع با قلعش صابون و از آن عرق چار باریان و اثر
پوست سیاه بدستور است که در قلع رنگها سیاه مذکور شد قلع اثر روغنها از او راق کتاب
منبت درم استخوان سوخته را مثل غبار بانداده و نمک و یکم نبات بسیار نرم سخن کرده بر او راق بکشید و
سنگی گران بر بالای آن از شب تا صبح گذاشته پس او راق را بپاشانند و بخند گل میشا پوری و آنکه نکند
و شوره همین فعل کند اما قلع نوشتجات باید که را بار و روغن زیتون و اندکی بوره ارمنی و شب
ساییده و بر نوشتجات مالند از آن نوشتجات میکند و همین در بدن چرک جامه نیز بسیار موثر است
باب سفیداب جصاصین قوتی از آن است در قلع موم عمل را گرم کرده بر موضع موم الوده بریزند و
مالند تا موم بپزد و پس عمل را بر داشته موضع را با آب گرم بشویند ایضا جامه را در روغن شیره
جوئانیده گذارند پس صابون و آب گرم بشویند ایضا به بوره و صابون آب گرم بشویند رنج نایچ
قلع قیر و زفت و قطران و مومیائی و امثال آن آرد و بخورد را با آب شستمال کنند
و بدستور بروغن زیتون گرم کرده و صابون زلاله نمایند و روغن زیتون را در رنج آشیانند کوره و آشیان
مثل دتر اجزایات دانسته اند اقسام شستن جامها لباس زربفت را چغری بهتر از گل و بوره
و آنکه نیت و شیمین را کل و ایشیمین و صوف و ستر لا و لندره و امثال آنرا چون یک و نمک جامه ایشیمین
چنانچه صابون پاک میکرد و شیمینه گوشت نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلف را سرگین کبوتر از آن چرک
شکیند و جامه سفید به رنگ آلوده گردد و چون کشت در بول شتر گذارند و روز دیگر صابون و آنکه نشسته
روغن آن میشود و بول اطفال نیز همین اثر دارد با آب بست و چهارم در دستور معال
که نیرورت عبارت از است پوشیده خانه که کفای این صناعت و فصلی
فصل است در تهیه لباس از شلوس رو و ابن العوام و ادویه و قطیف و سوار سوار و این جامه

باشد اختراع کسری است و تشکار بجای و جری را نسبت به بهرام داده اند و طریق اصطبار و بیان یک و بدو سایر
 حالات طبع و سباع که جوارح نامند با نخی مختلف تحریر کرده اند چون امور معالجات امراض مناسب این مجموعه است
 بناء علیه انکشاف بیان آن نموده و آنچه از متقدمین بنظر رسیده ترجمه میشود و تصریح کرده اند که بنص طبع و مفصل
 ثانی بال محسوس میگردد و حرکتی را به این مقصد و انتهای استخوان سینه که عظم زورقی است و از جهت عدم عظم وند
 که در سایر حیوانات قاعده دماغ است و محل نمواد غلیظ و شمول در زکاسه سر و جمیع سر را صمد عارض نمیکرد و
 چنان سبب تجارت تحسین میشود و مهرهای گردن و پشت طبع را ستاس نمیشد و آن عبارت از برآمدگی های
 طرف بیرون مهر است و در دماغی این جنس ستیم است بخلاف سایر پهایم که مغفوف و پیچیده است و فاع و عروق
 انسان طبعی میگرد و علامات کلیه صحت و مرض چون صبح بعد از خواب شب پر و بال خود را
 بنهار باز و بال افشانی کند و مردک دیده اوصاف و نورانی باشد و باطراف آرزوی جسمی چیزی کند
 و از نشانه پرواز نماید و باخوابش صید و فصد اش معتدل القوام و سفید و سهولت رفع شود علامت صحت
 است و باین اوصاف هرگاه در حین پرواز پر برکت و قوه زند و کثیر حرکت باشد دلالت بر حرارت و پیوسته
 مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودت و رطوبت و اضداد صفات مذبوره علامت صحت است پس اگر سر را
 حرکت بجا دهد دلالت بر آنست دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بشارت عضوی و اگر مکر چشم را بپوشد
 و رطوبت از آن سیلان نماید دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هرگاه دماغش بعد از سیاهی سفید گردد دلالت
 بر آنکه کند و اگر بال را بتمام جمع نکند و پیل است بر غلبه رطوبت غریبه و چون با وجود آن مردم بر پای نشیند و در
 چین رفع فصد به شواری اخراج کند دلیل است بر بر او ایراد است روده و شقاق با و مردم که دلیل بر حرارت غریبه
 و لرزیدن یا دلیل بر ترس و مفصل و مردم فوق زانو است و کشیدن کوفه و بنقار دلیل گرم مده و قمل است
 و گاهی بدن بال راست و منقار دلیل ضعف و خارش بینی است بعد از اطراف دلیل آلودگی و صداجوت دلیل بر باد
 غلیظ و میل طبع نمودن دلیل تخم و افتاد و انشیم و تشنگی مغفوف دلیل بر موت است امر ارض را اس
 جلی است که سر را بسیار حرکت دهد و گاه مگوس کند و گاه مرتفع دارد پس اگر انگون داشتن سر زیاده
 باشد و کشید چشم بهم نرسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بشارت اعضا اسفل علاج آنچه
 دماغ باشد و مواد حاره یا کشید و سفیداب بطلیه نمایند و معوط کنند و تسقیه بکلاب نمایند و در
 قله بکلاب که مژخوش در آن خنیا شده باشند باید کرد و تقصید بر زخوش مطبوخ و آنچه بشارت
 عضو هستند هر هقه علی است که موی راست ایستد و تخم که بشارت از نافیه است
 که خط طبع نتواند نمود و علامت گاه در میان باشد و الا در اوقات

برآوردن طول بطور با برونه و تسقیه بکسر آب مورد کنند **تقلیس** علتی است در پیش و مانع حرکت
 بسیار و شود که علاج طول با بخت در روغن کنجد و تسقیه بشیر و نمک زره کنند و بدستور آب
 غلاب و نمک شیر سفید است **امراض عین غش** شکوری است و تصریح که غیر انسان و بوزینه در
 خانگی و کبوتر باید چرخان اشیا را در شب بپوشند و عدم ابصار جوارح بسبب بخار غلیظ است **علاج**
 منع حرکات و تقصیر بجز آب و قطیر گلاب و شکر نمایند و علاج غشاده و بیاض و قطیر زهره و بشکر و مراد
 کنند **استساع و ترول آب** علتی که در روز ابصار گم کند و علامتش وسیع شدن مردمک است
 در روز چطور را در حوضه بصیرت بپوشانند و برود ده هوا را منفرط مردمک وسیع نمیکند و **علاج** قطیر زهره
 با عسل و علاج سیلان رطوبات و قطیر آب مورد کنند و ادم آن مورد آب با قوتیای مفصول بخون کرده است
 و علاج سبطری یک چشم دهم آمدن آن بعد از آن بشکر طلا بخون بال مار س بطور نباتی
 است و بدستور چهل قطره و اکثر امراض چشم مفید است **حدری** و آن حدود قطعه‌های سنگ
 و مدور است و یک چشم **علاج** موضع را با سیر بمانند و بوقه خاکستر برگ زیتون بپاشند و
 سدان که شکر یک است با صلابت و بی جوشش قطیر گلاب و روغن بستر کنند و علاج جرب که
 و سخری یک است قطور شراب و سفیداب و سماق منقوع در گلاب کنند و علاج بذ که غریبی سیلان
 است قطور روغن گل سرخ و شراب باید کرد و دمی که کثرت اشک است هرگاه از دود آتش
 شده باشد بر روغن نفت مخلوط بشیر و ختر آن قطیر نمایند **امراض مشر و مخلب**
 را با بصری متعارف و مخلب انجبال گویند از جمله امراض آن یک قطره است که عباره از زرنه شدن است
 انداختن باشد و علاج بعدیل تقصید این دو است تازه بر وتر ب را در روغن بیدار خیر جوشانند
 نمایند و سبطری متعارف و ناخن را که از صدمه و اسباب خارجی بهر سیده باشد تقصید آب مورد
 نمایند و آنچه بسبب انصباب مواد باشد بر روغن بادام تخم کبوتر و نمک زره و تسقیه نمایند و التوا
 تقصید بشیر که شرب کنند و تطبیق که بهم آمدن و باز نشدن مخلب و منفرات مداومت تقصید بشیر و
 کنجد و روغن تازه و سوط از آن تیر نمایند و طعمه برده تخم مرغ خام باید داد و تا میل که بترکیب
 و آن در بنگال و اکثر استان حادث میشود این دو اگر تطبیق کنند که از مجربات اشق مقل از روغن
 و در خرو و نیکوب کرده کشانند روزی که کبر خیسایند پس در آن حل کنند و گل خطمی و در روغن
 و تخم کتان و نمک زهره و آب کبوتر و اضافی نموده استعمال نمایند و علامه پیش که

تقیید بکل ارمنی و صندل سیخ و کافور و زعفران با سرکه کشند و بارده و فزونه را تعلیه بر هم و خلیون و
 دین و موزین با عسل و سایر محلات نمایند امراض دهان و زبان و خجسته و اللات
 متفش علاج خنثی دهان که مانع خوردن طعم کنند بهدانه را یا حلیه را در گلاب خیسانیده تسقیه بکن
 کنند و کجنگ طعم دهند و یا شیدن کثیرا و نشانه بسیار مفید است و تشنج عضلات خجسته را که مانع خوردن
 برون طعم میشود تسقیه با بلخ انجیر و مویز و تقصید بروغن گردگان کنند و درم کجده و انرا تسقیه با آب گرم
 مخروب بلخاب نیز قطونا و تقصید یا انجیر را با قدری سیر نمایند و چون منقرض گردد و دیگر او را پاک کرده برگ
 غناب را مثل غبار سیانیده پاشند و سعال و ضیق نفس و علامته فزاید نفس و بازداشتن دهان و ضعف
 حرکت است هرگاه این علامته از حراره فزاید یا هوایا شده قوب باشد میل باب میکند و منض سیر و دقت
 یا گرم باشد و انچه بسبب بخار و دهان باشد این اعراض با او نیاید و علاج آن تسقیه بروغن کجده یا قدری
 ضعیف عربی و گلاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با حراره آلت غری ظاهر گردد و تسقیه بشیر الایغ و کثیرا و اما
 انشیر یا قدری که و باید کرد و بروی اسفناخ و کشنیر و برگ بید و امثال آن خوابانید و دواغ طرفین
 منوریشانی که چوب مور و کشند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودت باشد علامتش حرکت سرد سیلان
 رطوبات غلیظه از دهان است علاج تسقیه بگلاب و گل بشیر الایغ که قدری سرگین بروش حل کرده
 باشند باید کرد و روغن ترب را از مجربات شمرده اند و حلیت را بعضی تجویز نموده اند **حققان** را
 بخاکش و او تر نفس و صد اخنوخ و حرکه منتهای عظم دورتی که باندک حرکتی این عوارض محسوس میگردد
 علاج تسقیه بگلاب و گل خخوم و گلاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و بر روی برگها و
 عافیهای سرد بخوابانند و طعم از زرده تخم خام و چوبه پیر بر نیارده بدهند و گرسنگی او را را علاج بدادن
 بلخ انجیر و خطمی و زوفا و غسل کنند و خناق و دشواری نفس این دوا نهایت نافع است پوست نخته تخم
 مرغ را نرم سانیده با مویز صبا کرده بدهند و تسقیه با آب کلیم بویه دار نمایند و اگر حراره غالب باشد
 تسقیه بروغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند امراض حوصله که زهرک بخار
 است سخمه بسبب آن کثرت اکل و طعم بیوت و عدم مضغ است علامتش یته کردن و سستی بال
 کمر و بر خاک غلیظیدن و بر همین قرارند اشتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات است علاج
 گلی و از بنشتر فزودن و طعم از برنج و ذره و مجربات دادن است و در روز سیوم کجنگ طعم
 ارادرت گوشت پیچیده بدهند و تخمیل مصرطکی کرد یا داری صنی فلطه

اند و قدرشش از سه عدد تا هفت عدد است و سوبانوس و او هم تسقیه طبع مصطلکی و تفریط را استود
 اند و بروی انواع تازه و بودند و سداب که سرکه بدان باشند و با نهند و در زیر ششین یک ستر
 و با جماع رسیده است که از این و خوش و طپور سه صنف اند که تخم می شود از انسان حکیم و راهب
 و مسافر و از خوشش شیر و بیک آمو و از طپور یک و شتر مرغ و قطاط که بفارسی سنگ اسلک گویند
 ریاح علامتش قرقر و ظهور رنج و قله اکل است علاج طبع از مرغ و خطاف و خرگوش کنند و حی که
 مذکور شد بسیار نافع است و حقنه بطنج را زیاده و گرس و یار و غن تازه و فلفل کنند و جگر گوسفند با شیر
 الاغ و بلیه زرد و بدستور تخم سنگی است با شکر نبات نافع اند و شیان شکو و انزروت و عمل و نمک بسیار
 مفید است و شیان پیه خوک را مخصوص با زیان کرده اند و هرگاه حراره ظاهر باشد سجا ملک و مسهل
 و شیان فاف و حقنه یا بلیه زرد کنند و بجزغ و شاپین و بجری همه اسهال نمودن قدر نرزشا در با شکر و روغن
 تازه دادن بسیار نافع است چه اولاً بقی رنج فضلات و ثانیاً با طلاق رنج مواد میناید و دو علامت
 گرمی که در زهرک بهر سه ملکوس داشتن سرد کننده داشتن دهان و لاغر شدن است و علامت
 گرم روده بد بوی فضله و غلطیدن و قله اکل است و علامت گرم مقعد خروج و ظهور است علاج
 آب برگ شفتالو با گوشت با آب جقدر و غسل نمیکم دهند و بدستور قیل و بزرگ کابی مقشور اگر ترکیه
 و ترب سفید را با نسوید با غسل جب کرده باید داد و بواسیر علامتش ظهور خون با نفع و شیان
 مضطرب و سقوط قوه و رنج شدن فضله و شوری و قله مقدار آن و کثرت مرات است علاج حقنه بطنج
 کتان بوداده و روغن آن و روغن گردگان و روغن نارنج کشنده خصوصاً چون قدری از گردگان بوفت
 اضافه کنند و در حق مقعد و شقاق او را حقنه بروغن و صمد و کوهان شتر و روغن حبایط کنند امر را
 جگر علامتش سده و درم آن تسکین و احساس نقل و برآمدگی تحت استخوان سینه است علاج
 تسقیه باب طنج نغ زرشک و طنج نغ علیل که ترکین نامند باید کرد و لک مغسول ریون و صینی گلسه
 کاسنی با نسوید چو شایند آب او را بدهند و طبع از زرده تخم مرغ خام دارد و عدس با شکر و کباب
 لطیفه آب طنج عدس کنند و موها تحت استخوان سینه سترده بآر و جو و صندلین و مصطلکی
 مکرر تقصید نمایند و زودادن موضع فریور نافع است و نفع علامتش خشکی فضله و سینه بزرگ
 و بی آرامی علاج تسقیه باب طنج و طب و ثبت با غسل کنند و آب سیرین و آب زیتونی و
 آبلیمو که با آب سیرین و آب زیتونی و آب لیمو و آب زیتونی و آب لیمو و آب زیتونی و آب لیمو و آب زیتونی

صلب طعمه نجلب و عدم قیامت علاج کجای حراره ملین باشد موضع راز لود دهند و بگل ارمنی و گلاب و کافور
 و صندل و بوش در بندی و نشانه و سرکه و قدری سورنجان و زعفران ضا و نمایند و تسقیه آب غایب
 در روغن بنفشه کنند و هرگاه پیرا را باشد روغن گردگان و نارجل و بیدارنجیر دهند و زعفران بسیار مفید
 است و گوشت کجنگ بارو روغن بادام تلخ و شکر نافع و در حرول را و سرکه چوشاننده است و بادام
 تر کرده بر موضع بنهند و این را از جربا شمرده اند و دادن سنکلی با عسل بقدر یک دانگ عجیب
 الاثر است و رم گفت که منکنا مندر بون ترین امراض و از مواد محترقه حادیه باشد علاج پوست
 خشک شش اکوبیده و سرکه پنجه بوزن و بر قطونای کوفته و قدری روغن گل اضافه نموده نیکم ضا
 نمایند و طلا کردن آنچه در علاج نایلند کور شد بنایت نافع است و هرگاه منفرکه و دیر ابرام کافوری معالج
 کنند امراض پروبال و موی از آنجمله ضعیف بر آمدن و پیچیدگی پس اگر با وجود آن لاغر گردد
 سبب قلته ماده غذایی خواهد بود و درین صورت کرم لطیفه باید داد و تقویت باضمه بادویه که در امراض
 حوصله نده کور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن خواهد است و بدستور دیر بر آمدن و
 ریختن و ریزه شدن و اصلا نرویدن از احتراق مواد پس خواهد بود و علاج بمسکلات مذکوره کنند
 و بعضی دادن جرز در بسیار نافع دانسته اند از یک دانگ تا دو دانگ در روغن جربا و گردگان و
 زعفران و پیتا تازه و خاکستر عقیق و خاکستر پسیا و شان تقصید نمایند و بطبع شلغم و برگ کجنگ مکرر
 بنهند و هرگاه موی روئیده شده بر نیرد و اصل آن باقی ماند بهین بر روغن مورد و بر روغن و سوسه
 قوی لاون کنند و چون بال مکس اجد کرده در روغن گردگان حل نموده با اندک عجیب الاثر است
 قراع ریختن موی ریزه سراسر علاج تسقیه با آب شیر و تطیل آب که در روغن که در روغن
 بنفشه و آب کشنیر و پسیا و شان و دانه خرمای سوخته کنند جرب ریختن هیچ موی سراسر و با وجود
 سوسه و خارش علاج باب خزیره و آب قنبر و حبله بنشیند و روغن بادام با عسل نمایند و روغن
 و با شکر طعمه دهند محل بفارسی شسته گویند علامتش زور ریختن چشم و پیوسته کشیدن بال و خاریدن
 و غلب و حر که بسیار کردن است علاج بخور بطریقه کنند و آنرا بفارسی دار توامند و مستعمل غایب
 بدستور زیر بیج و زراوند طویل و مومین طلا کرده بطبع شلغم و دود با سبب و جوب کز و آب
 و جوبین تصریح کرده اند که آب فناء حبه اقام امراض بال و بر بعد مل است و طلا کردن
 که آب دهن رافع قمل جمع جوان است و حقیر نیزه و جوب با سبب و جوب کز و آب
 و جوبین تصریح کرده اند که آب فناء حبه اقام امراض بال و بر بعد مل است و طلا کردن

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع
ف ق ک گ ل م ن و ه ی س

وَنُورٌ مِّنْ نُورِهَا
عَفْوَكَ لِمَنْ وَهَلَا

ا ب ج د ه و ز ح ط ي ن ل م ن س ع
 ا ب ج د ه و ز ح ط ي ن ل م ن س ع

ق ک م ش ت ح ذ ض ظ غ قلم دیگر بحباب آهنگی

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۱۲
ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲

ع غ ف ق ك ل م ن و ه ل ا ي ق م ط و ح
ال ا م ك ح س ر ك ه ي ع د ع م

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض
ع ف ق ک ع د و ب ت ث ن ت ی خ

ط ظ ع ع ف ق ن ل م ن و ه لا
ا ح ل ك ه م ض ن ط ه ص ن د ر

فتم فسطر با بلی جهت حل مجرب دانسته بترتیب حروف

ا ب ت ث ج ح د ذ ر ز س ش
ن ن م م ه ه ع ع ح ح ط ط

ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا

قلم فلفظ کا یہی حقیقت صورت

ذ ر ز س ش ص ض ط ظ

ع ن ل م ن و ه و

تسم نفطی دیگر ا ب ب ت ج ح

6

ن ت ل م ن و ه لا ی
م م م م م م م م م م

قلم کابی به ترتیب ابجد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
ر ط و ماه ک ل ک ر ی ی ا ا
س ع ت ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ط ع
ع ل ل م ۱ ع ع ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل

قلم صی به ترتیب ابجد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
م م م م م م م م م م م م م م
س ع ت ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ط ع
ع ک ط ع م م م م م م م م م م

قلمی که جابر بن حیان کنی بجایه را نوشته بدستور ادب لاهی

ا ب ت ث ج ح ح ح د د ر ز س ش ص
۱ ۹ ۳ ۳ ۱۴ ۱۴ ۲ ۲ ۶ ۴ ۲ ۲
ط ظ ع ع ت ق ک ل م ن و ه لا ی
ه ه م م م م م م م م م م م م

قلم معروف بد احمیجی به ترتیب ادب

ب ت ت ج ح ح ح د د ر ز س ش ص
ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه
ط ظ ع ع ت ق ک ل م ن و ه لا ی
م ۲ و م ک ی ک م م م م م م م م

قلم اربابوی به ترتیب ادب

م م م م م م م م م م م م م م
م م م م م م م م م م م م م م

اب ت ث ج ح د ذ ر ز س ش ص
 پ ز چ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱
 ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

قلم بطنی به ترتیب جدول

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱
 ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

قلم بطنی به ترتیب جدول

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

اب ت ث ج ح د ذ ر ز س ش ص

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

ش ص ض ط ظ ع ح ط


٩٠٩٠٩

ی قلم سلا می به ترتیب ابجد اب ح ج د ه و
ا ب ج د ه و ا ب ج د ه و

ح ط ی ن ل م ن س ع ف ص
۱۵ ح ع م ن ل م ن س ع ف ص

س ک ت ک ت ک خ ز ض ط غ
علم مشجر و لیقوری و کس به ترتیب ازون

فلم مشجر ولیقورید و کس به ترتیب ازوف



علمی تعلیمی فی سب سے بڑا محراب

Handwritten musical notation on a five-line staff, featuring various note values and rests.

٢٠٠: آخو مہ ١١ ١٢ ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠ ٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ ٣٠ ٣١ ٣٢ ٣٣ ٣٤ ٣٥ ٣٦ ٣٧ ٣٨ ٣٩ ٤٠ ٤١ ٤٢ ٤٣ ٤٤ ٤٥ ٤٦ ٤٧ ٤٨ ٤٩ ٥٠ ٥١ ٥٢ ٥٣ ٥٤ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٥٨ ٥٩ ٦٠ ٦١ ٦٢ ٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧ ٦٨ ٦٩ ٧٠ ٧١ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٥ ٧٦ ٧٧ ٧٨ ٧٩ ٨٠ ٨١ ٨٢ ٨٣ ٨٤ ٨٥ ٨٦ ٨٧ ٨٨ ٨٩ ٩٠ ٩١ ٩٢ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨ ٩٩ ١٠٠ ١٠١ ١٠٢ ١٠٣ ١٠٤ ١٠٥ ١٠٦ ١٠٧ ١٠٨ ١٠٩ ١١٠ ١١١ ١١٢ ١١٣ ١١٤ ١١٥ ١١٦ ١١٧ ١١٨ ١١٩ ١٢٠ ١٢١ ١٢٢ ١٢٣ ١٢٤ ١٢٥ ١٢٦ ١٢٧ ١٢٨ ١٢٩ ١٣٠ ١٣١ ١٣٢ ١٣٣ ١٣٤ ١٣٥ ١٣٦ ١٣٧ ١٣٨ ١٣٩ ١٤٠ ١٤١ ١٤٢ ١٤٣ ١٤٤ ١٤٥ ١٤٦ ١٤٧ ١٤٨ ١٤٩ ١٥٠ ١٥١ ١٥٢ ١٥٣ ١٥٤ ١٥٥ ١٥٦ ١٥٧ ١٥٨ ١٥٩ ١٦٠ ١٦١ ١٦٢ ١٦٣ ١٦٤ ١٦٥ ١٦٦ ١٦٧ ١٦٨ ١٦٩ ١٧٠ ١٧١ ١٧٢ ١٧٣ ١٧٤ ١٧٥ ١٧٦ ١٧٧ ١٧٨ ١٧٩ ١٨٠ ١٨١ ١٨٢ ١٨٣ ١٨٤ ١٨٥ ١٨٦ ١٨٧ ١٨٨ ١٨٩ ١٩٠ ١٩١ ١٩٢ ١٩٣ ١٩٤ ١٩٥ ١٩٦ ١٩٧ ١٩٨ ١٩٩ ٢٠٠ ٢٠١ ٢٠٢ ٢٠٣ ٢٠٤ ٢٠٥ ٢٠٦ ٢٠٧ ٢٠٨ ٢٠٩ ٢١٠ ٢١١ ٢١٢ ٢١٣ ٢١٤ ٢١٥ ٢١٦ ٢١٧ ٢١٨ ٢١٩ ٢٢٠ ٢٢١ ٢٢٢ ٢٢٣ ٢٢٤ ٢٢٥ ٢٢٦ ٢٢٧ ٢٢٨ ٢٢٩ ٢٣٠ ٢٣١ ٢٣٢ ٢٣٣ ٢٣٤ ٢٣٥ ٢٣٦ ٢٣٧ ٢٣٨ ٢٣٩ ٢٤٠ ٢٤١ ٢٤٢ ٢٤٣ ٢٤٤ ٢٤٥ ٢٤٦ ٢٤٧ ٢٤٨ ٢٤٩ ٢٥٠ ٢٥١ ٢٥٢ ٢٥٣ ٢٥٤ ٢٥٥ ٢٥٦ ٢٥٧ ٢٥٨ ٢٥٩ ٢٦٠ ٢٦١ ٢٦٢ ٢٦٣ ٢٦٤ ٢٦٥ ٢٦٦ ٢٦٧ ٢٦٨ ٢٦٩ ٢٧٠ ٢٧١ ٢٧٢ ٢٧٣ ٢٧٤ ٢٧٥ ٢٧٦ ٢٧٧ ٢٧٨ ٢٧٩ ٢٨٠ ٢٨١ ٢٨٢ ٢٨٣ ٢٨٤ ٢٨٥ ٢٨٦ ٢٨٧ ٢٨٨ ٢٨٩ ٢٩٠ ٢٩١ ٢٩٢ ٢٩٣ ٢٩٤ ٢٩٥ ٢٩٦ ٢٩٧ ٢٩٨ ٢٩٩ ٣٠٠ ٣٠١ ٣٠٢ ٣٠٣ ٣٠٤ ٣٠٥ ٣٠٦ ٣٠٧ ٣٠٨ ٣٠٩ ٣١٠ ٣١١ ٣١٢ ٣١٣ ٣١٤ ٣١٥ ٣١٦ ٣١٧ ٣١٨ ٣١٩ ٣٢٠ ٣٢١ ٣٢٢ ٣٢٣ ٣٢٤ ٣٢٥ ٣٢٦ ٣٢٧ ٣٢٨ ٣٢٩ ٣٣٠ ٣٣١ ٣٣٢ ٣٣٣ ٣٣٤ ٣٣٥ ٣٣٦ ٣٣٧ ٣٣٨ ٣٣٩ ٣٤٠ ٣٤١ ٣٤٢ ٣٤٣ ٣٤٤ ٣٤٥ ٣٤٦ ٣٤٧ ٣٤٨ ٣٤٩ ٣٥٠ ٣٥١ ٣٥٢ ٣٥٣ ٣٥٤ ٣٥٥ ٣٥٦ ٣٥٧ ٣٥٨ ٣٥٩ ٣٦٠ ٣٦١ ٣٦٢ ٣٦٣ ٣٦٤ ٣٦٥ ٣٦٦ ٣٦٧ ٣٦٨ ٣٦٩ ٣٧٠ ٣٧١ ٣٧٢ ٣٧٣ ٣٧٤ ٣٧٥ ٣٧٦ ٣٧٧ ٣٧٨ ٣٧٩ ٣٨٠ ٣٨١ ٣٨٢ ٣٨٣ ٣٨٤ ٣٨٥ ٣٨٦ ٣٨٧ ٣٨٨ ٣٨٩ ٣٩٠ ٣٩١ ٣٩٢ ٣٩٣ ٣٩٤ ٣٩٥ ٣٩٦ ٣٩٧ ٣٩٨ ٣٩٩ ٤٠٠ ٤٠١ ٤٠٢ ٤٠٣ ٤٠٤ ٤٠٥ ٤٠٦ ٤٠٧ ٤٠٨ ٤٠٩ ٤١٠ ٤١١ ٤١٢ ٤١٣ ٤١٤ ٤١٥ ٤١٦ ٤١٧ ٤١٨ ٤١٩ ٤٢٠ ٤٢١ ٤٢٢ ٤٢٣ ٤٢٤ ٤٢٥ ٤٢٦ ٤٢٧ ٤٢٨ ٤٢٩ ٤٣٠ ٤٣١ ٤٣٢ ٤٣٣ ٤٣٤ ٤٣٥ ٤٣٦ ٤٣٧ ٤٣٨ ٤٣٩ ٤٤٠ ٤٤١ ٤٤٢ ٤٤٣ ٤٤٤ ٤٤٥ ٤٤٦ ٤٤٧ ٤٤٨ ٤٤٩ ٤٥٠ ٤٥١ ٤٥٢ ٤٥٣ ٤٥٤ ٤٥٥ ٤٥٦ ٤٥٧ ٤٥٨ ٤٥٩ ٤٦٠ ٤٦١ ٤٦٢ ٤٦٣ ٤٦٤ ٤٦٥ ٤٦٦ ٤٦٧ ٤٦٨ ٤٦٩ ٤٧٠ ٤٧١ ٤٧٢ ٤٧٣ ٤٧٤ ٤٧٥ ٤٧٦ ٤٧٧ ٤٧٨ ٤٧٩ ٤٨٠ ٤٨١ ٤٨٢ ٤٨٣ ٤٨٤ ٤٨٥ ٤٨٦ ٤٨٧ ٤٨٨ ٤٨٩ ٤٩٠ ٤٩١ ٤٩٢ ٤٩٣ ٤٩٤ ٤٩٥ ٤٩٦ ٤٩٧ ٤٩٨ ٤٩٩ ٥٠٠ ٥٠١ ٥٠٢ ٥٠٣ ٥٠٤ ٥٠٥ ٥٠٦ ٥٠٧ ٥٠٨ ٥٠٩ ٥١٠ ٥١١ ٥١٢ ٥١٣ ٥١٤ ٥١٥ ٥١٦ ٥١٧ ٥١٨ ٥١٩ ٥٢٠ ٥٢١ ٥٢٢ ٥٢٣ ٥٢٤ ٥٢٥ ٥٢٦ ٥٢٧ ٥٢٨ ٥٢٩ ٥٣٠ ٥٣١ ٥٣٢ ٥٣٣ ٥٣٤ ٥٣٥ ٥٣٦ ٥٣٧ ٥٣٨ ٥٣٩ ٥٤٠ ٥٤١ ٥٤٢ ٥٤٣ ٥٤٤ ٥٤٥ ٥٤٦ ٥٤٧ ٥٤٨ ٥٤٩ ٥٥٠ ٥٥١ ٥٥٢ ٥٥٣ ٥٥٤ ٥٥٥ ٥٥٦ ٥٥٧ ٥٥٨ ٥٥٩ ٥٦٠ ٥٦١ ٥٦٢ ٥٦٣ ٥٦٤ ٥٦٥ ٥٦٦ ٥٦٧ ٥٦٨ ٥٦٩ ٥٧٠ ٥٧١ ٥٧٢ ٥٧٣ ٥٧٤ ٥٧٥ ٥٧٦ ٥٧٧ ٥٧٨ ٥٧٩ ٥٨٠ ٥٨١ ٥٨٢ ٥٨٣ ٥٨٤ ٥٨٥ ٥٨٦ ٥٨٧ ٥٨٨ ٥٨٩ ٥٩٠ ٥٩١ ٥٩٢ ٥٩٣ ٥٩٤ ٥٩٥ ٥٩٦ ٥٩٧ ٥٩٨ ٥٩٩ ٦٠٠ ٦٠١ ٦٠٢ ٦٠٣ ٦٠٤ ٦٠٥ ٦٠٦ ٦٠٧ ٦٠٨ ٦٠٩ ٦١٠ ٦١١ ٦١٢ ٦١٣ ٦١٤ ٦١٥ ٦١٦ ٦١٧ ٦١٨ ٦

ت ت ث خ م ن ا ب س ش ه و ط ع ل م ق

معلم کبیرہ تربیت حوت الاحمدیہ

የጽሑፍ አቅርቦት ምዕራፍ

ملک کے کوہِ محمدیہ کی طرف

مناصرتی بہ جوت چاہے مع دل و جان اس کا ساتھ دے گا

[Handwritten musical notation]

تسم الفصول به ترتیب حروف

[illegible]

100

۴۲۲

۷۱۰۵۳

RES



**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

۲۰۶.۳

۲۰۶۳

